الموسوم به
انیس الطالبین
بفرمایش

بسم اللہ الرحمن الرحیم نحمدہ ونصلی علی رسولہ الکریم
ارشاد الطالبین
١٣٢٨ھ
١٩١٠ء
بفرمایش شیخ الٰہی بخش و محمد جلال الدین تاجران کتب کشمیری بازار لاہور

ایمان پسندیده بود و نام این رساله ارشاد الطالبین نهادم تا هر طالبی که دم از
طالبی و سیر سلوک زند باید که درین جا نظر کند بلکه در حفظ آرد تا در سلوک مغالطه نخورد و ضال نه
مضل نگردد و پس این کتاب را بچهار باب بنا نهادم تا چهار جوی بهشت باشند والله اعلم بالصواب
باب اول مشتمل بر چهار فصل است **فصل اول** در توحید فصل دوم در ایمان فصل سوم در ذکر
و ملائم آن فصل چهارم در نماز و ملائم آن **باب دوم** مشتمل بر چهار فصل است فصل اول
در توبه فصل دوم در علامت پیر کامل و ملائم آن فصل سوم در چهار علم و ملائم آن فصل چهارم
در ذکر **باب سوم** در سیر سلوک **باب چهارم** مشتمل بر چهار فصل است فصل اول در اخلاق
حمیده فصل دوم در اخلاق ذمیمه فصل سوم در صبر فصل چهارم در شکر **باب اول** مشتمل بر چهار
فصل است **فصل اول** در توحید و توحید به حسب لغت مصدر است یعنی یگانه شدن بدان ای
عزیز که در نفحات الانس امام محمد غزالی قدس الله سره العزیز توحید را چهار نوع مقرر ساخته است
و در اصطلاح صوفیان التوحید اسقاط الاضافات کما سنذکره فی موضعه اول توحید عام
است توحید ایمان گویند چنانکه عوام الناس از انبیا و اولیا و غیر ذلک را آن فرقی نیست کما قال الله
تعالی یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا و فی الاخرة و قوله تعالی
انما الهکم اله واحد پس اگر انبیا نیامده بودندی و کتب آسمانی وارد نشده بودندی بر کسی
لازم بودی که در بدیهه دانستی که این چنین مخلوقات مختلفات در ارضی و سماوات را خالقی
هست چنانکه اگر کسی از مکان بعید مشاهده کند دودی را پس هر کس چنین بی‌شبهه میدانسته باشد که
در آنجا آتشی هست که بغیر آتش دود را وجود ممکن نیست پس همچنین بدانستندی که هر حادثه را پیدا
کننده هست و یگانگی و هر یک قائل باشد که آفریننده عالم واحد است بلا شریک چرا که دیگری را نه
پرستید هر که بغیر او دیگری پرستد او کافر مطلق است و او را خدا داند که همتا است مخالف بهم
و یا موافق بهم سازند یا شد پس فساد باشد و ذات پاک او را که لا شی موجود است چون [illegible]
دهر را و را یگانگی ذات و صفات نشناخت او را عارف گویند چنانکه ذات او قدیم است صفات
او نیز قدیم داند که اگر صفات آنش قدیم نبودی پس لازم که صفت قدیم را و صفت جدید را [illegible]
باشد و این در حضرت پاک او نسبت کردن کفر محض است و از وصف و [illegible] را

ناچار ست اول حی ست که زندگی او نه چون زندگی ما که به بدن جان باشد دوم علیم که ظاهر و باطن
جمله ممکنات و جزئیات و کلیات در علم او آسان تر از سپید دانه که بر دست ست و قدرت که اگر خواهد
قادرست آسمان را باین عظمت در پوست بادام گنجاند که آسمان از تنگی خود دارد و این را بعجز
خود اگرچه در افهام خلق نگنجد اما در پس قدرت او کمتر و آسان تر از ذره آوردن رشته در سوزن
است و اراده ست که هرچه از تمامی مخلوقات و افعال ایشان در وجود آوردن جمله ممکنات از ازل
تا ابد بر اراده ست او روشن تر از شمس منیر بود که ذره از آن تجاوز و تناقض نخواهد شد و این چهار
صفت ذاتی را الهامی گویند که جمله اسما و صفات را اگرچه قدیم اند اضافت بایشان است
و سمیع که بے آلت گوش شنوا است بصفت شنوائی و بصیر که بے حدقه و مردمک چشم اگر در شب تاریک
بر سنگ سیاه مورچه و پشه سیاه میرود بصفت بصارت او را می بیند و بصفت سمعیت سنگلی
پاے مورچه و پر پشه و جنبش رفتن او می شنود و بصفت عالمی آنچه در آن پشه و مغز مورچه پیدا اند
پس گویا که صفت از دیگر ممتاز نباشد آنجا که یکیست همه باشد و تکلم یعنی گویاست بکلام او
از جنس صورت و حرف نیست که اِنَّ جِبْرَئِیْلَ یَسْمَعُ صَوْتًا وَ لَا یَعِیْ کَلَامَ اللّٰهِ تَعَالٰی فِیْ
عَلٰی مَا اَرَادَهُ اللّٰهُ تَعَالٰی یعنی دال و حجت بر کلام حق سبحانه چه چیز ست یکے آنکه در تفسیر حسینی
آورده ست چون حضرت رسالت پناه صلی اللہ علیه وسلم در آسمان دنیا رسید سلامے شنید
که اَلسَّلَامُ عَلَیْکَ یَا رَسُوْلَ اللّٰهِ حضرت رسالت پناه متحیر شد که آواز شنید و صورت ندید
پس جبرئیل علیه السلام گفت که جواب سلام باز گوی یا رسول اللہ بعد از جواب حضرت رسالت
پناه صلی اللہ علیه وسلم از جبرئیل پرسید که ایشان کیانند گفت این دو فرشته اند که ایشان را در تنزیل
سفره و بررة گویند کقوله تعالی بِاَیْدِیْ سَفَرَةٍ کِرَامٍ بَرَرَةٍ پس آن نازنین کونین از
جبرئیل پرسید که یا اخی شما ورا می بینید گفت نے یا رسول اللہ بلکه آواز ایشان می شنوم و
بعینه و بلا حال می دانم که هنوز آدم در وجود نیامده بود که جمله کتب منزل از ایشان شنودم
و یکبارگی در دل من محفوظ شدند و در آسمان دنیا چنین بار رفت و باز رفت که ایشان نیز معروف
بوده گفتم و ایشان بر اوراق درختان یاقوت که در آسمان اند نوشتند و هرچه حادثه پیغمبران
را مر ایشان رسانیدم که ذره از آن کم و بیش نشود و دلیل دوم آنکه کلام را تنزیع تقریر کرده اند

یکی آنکه گفتم که این را کلام صوتی گویند دیگر کلام صورتی و سوم کلام معنوی و مراد از کلام صوتی
لوح محفوظ ست آنرا جبرئیل معائنه میکند و کلام معنوی چون دو درویش در انجمن نشسته باشند
و هر دو از خود منتفی شده و خود را بتصرف حق سپرده پس یکدیگر روح سراجه یک بدیگر بنگاه بنهند
چنانکه عامه خلق را دران اطلاع نباشد پس این کلام بزبانهای ما مقروست و در دلهای ما
محفوظست قرطاس و مداد و مخلوق اما معنی که قائم بذات ست و صفت ازلی ست چنان ست
چنانکه بود پس هرچه حضرت رسالت پناه بر ما خوانده و از جبرئیل شنید و جبرئیل از سفرهٔ کرام
بررهٔ و ایشان از حضرت پاک لم یزل بیکام و بی زبان آگاهی یافته اند ذره ازان بیش و
کم ندانند و غیر مخلوق اند تا ایمان سلامت ماند و در **بوستان ابو الليث** آورده است
قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ قَالَ الْقُرْآنُ مَخْلُوقٌ فَهُوَ كَافِرٌ بِاللهِ و مشیت که آنرا تکوین گویند که
هرچه در ارادت قدیم خواسته است اکنون هیچ ذره از ذرات ممکنات ازان کم و بیش و تغیر
و تبدل نیابد و بغیر مشیت او گیاهی و برگی در شجر نروید و نه جنبد و این را صفات مولودانی و
لازمی گویند که آن چهار اول متعدی اند و هر هشت بلکه جمله صفات و اسما او ثبوتی و قدیمی اند
بخلاف صفات مخلوقات که حادث و عارضی اند و بیچون و بیچگون و بی عیب و بی نقصان
چون سبوح قدوس صفات سلبی و تنزیهی گویند که بغیر ذات پاک او اطلاق نتوان کرد و معز و مذل
و محیی و ممیت را صفات اضافی گویند پس عارفان را چنانکه در توحید ایمان اگر نفعی و ضرری
از حق تعالی ندانند و از انها باطل چون دانند از دائرهٔ ایمان بیرون آیند و در ورطهٔ کفر
افتند و طائفه عرفا را توحید علمی ست چنانکه در طوالع شموس در بیان توحید ایمان آورده است
که در یگانگی او چنان بیشک باشند چنانکه وقتی صاحب کشاف بر دهقان گذر کرد و پرسید
که ای دهقان میدانی که خدا یک ست گفت بیشک و بی شبه میدانم که خدای یک ست شیخ گفت
اگر کسی دو گوید چه گوئی رنگ و روی آن دهقان متغیر شد و بیلی که در دست داشت بیچاره از
غایت بیطاقتی برداشت و گفت که اگر تو گوئی همین زمان در سر تو زنم و گردنت را بشکنم
شیخ تبسم کرد و گفت از اعتقاد و یک دلیل که من نقلی و عقلی دانسته ام دانسته ام باشد که همین یک اعتقاد
شما پسندیدست و در **مشارق الانوار** آورده است که شیطان هر روز تخت خود را بر سر آب در

بیابان می بینند و شیاطین او در پیش حجره میخوانند و میگویند که برو پیدو در عالم هر زمان از دین حق
بگردانید چون باز پیش وی میروند هر یکی را میپرسند که چه کرده ای یکی گوید که یکی را خمر خورانیدم
و دیگری را زنا کنانیده ام و بدین طریق هر یکی از گناه کبائر و صغائر عرض کنند گوید که سهل است که
کرده اید و چون دیگری گوید که فلان را و آن را خشم طلاق گویانیدم و با هر دو زن اعتقاد بر پیش ستم
گردانیدم و زن و شوهر یکدیگر طلاق شدند پس شیطان گوید که تو ندیم منی نزدیک من بیا که کاری کرده که
اگر از خود جدا کنند نسل آدم کم شود و اگر بغیر توبه نکاح جدید باشند و حلال اند کافر شدند و همچنین
طریق در بنی اسرائیل یکی از میان آن ملعون پیش زاهدی رفت که هفتاد سال در صومعه مستقبل
قبله گذرانیده بود و پیشانی و زانو و کف دست هر یا زانند گردن گاو درشت کرده بود و او را پرسید
که ای زاهد اگر خدای تبارک و تعالی هفت طبق آسمان و زمین او در سوراخ سوزن گذراند تواند یا نه
گفت چه دانم و آن ملعون از پیش وی که پرید و پیش عزازیل آمد و گفت چه کردی گفت فلان زاهد را
باین فسق پرسیدم و باین طریق جواب داد و گفت ندیم خاص منی که او را کافر کردی پس عرفا را واضح
است که نفعی و ضرری او سبب است نه از سبب پس جمله ممکن را در قبضه قدرت او دانند و از حق بینند
بینند پس هر چه با ایشان رسد از حق تعالی دانند نه بینند از خلق چنانکه منقول است که حضرت
جنید بغدادی قدس سره چون مریدان به نزدش رسیدندی و دیدندی که روی مبارک او چون
مگسان عسل که بر عسل جمع آیند همچنان مگسان گرفته بودی یاران میگفتند که یا شیخ خداوند داده
است باید که بجنبانی تا برخیزند گفت که ای جنید جنبانیده بودم و چون نظر در علم الیقین کردم همه بر این
گمان از ایشان دیدم بلکه از حق پس از تصرف و تدبیر و رضای خود گذشتم چنانکه عراقی گوید نظم

تا جنبش دست هست دائم	سایه متحرک است ناکام	چون سایه ز دست یافت مایه
پس خود بادل اصل نیست سایه	آن چیز که وجود او ز خود نیست	هستیش نهادن ز خود نیست
هر آن چیزی که تحت قیام او	او نیست ولیکن نام دارد	

پس عرفا را چون نظر از آلت منقطع شده و دیدند که غیر تا جنبش نیست که شرک ایمان عوام است که در
عبادت غیر الله را شریک کنند که در حق ایشان التوحید اسقاط الاضافات تا اگر اضافت بغیر
الله کنند همه جنبش از وی دانند به ایمان پیدا شود یا ایشان را اسقاط اضافت از جمله است

کہ اشارتے بہ این نیست کہ قولہ تعالیٰ وَاللّٰہُ خَلَقَکُمْ وَمَا تَعْمَلُوْنَ ایضاً قولہ تعالیٰ اِنَّہٗ یَعْلَمُ
السِّرَّ وَاَخْفٰی و در شرح فصوص آوردہ است کہ ہر چہ در ظاہر و باطن مخلوقات در وجود
می آید خداوند تبارک و تعالیٰ در غائبات افلاک پنہان کردہ و در محل خود بوقت می رساند و در
طوالع شموس ہست کہ سر آنچہ در ضمیر ست و اخفی آنچہ ہنوز نیامدہ باشد و ہر چہ خاطر رسید و گذرد
بسا باشد کہ ترا معلوم نباشد و اگر مرا از ان جاہل دانی پس ایمان بہ یگانگی من نیاوردہ باشی و الا
ولا تنسا الناظرین از ناظران مجازی مرسیک ندانی پس چون عارفان دید اعلم سر و اخفی در بند
خود را اسیر کردہ بود و سپردہ و نصر و نفع خلق از میان برطرف کردہ و اگرنہ از دائرہ عارفان بلجز را
اما چون توحید ایمانی دارند در کفر نیفتند و نہ فتند اما در دعوی معرفت کذا باشند چنانکہ پیش حضرت
رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم کافری شقی نشستہ بود و از غایت بے ادبی یک نئے در دست داشت آن را
بر زمین سخت میزد و بحضرت رسالت پناہ سخن میکرد ناگاہ پارچہ از ان نئے جدا شد و انگشت وسطی
مبارک از ان زخم شد و از و خون روان شد آن حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم ہمان انگشت را در دست
گرفت خون پنہان کرد تا نظر امیر المومنین عمر رضی اللہ عنہ بر و نرسد کہ سرش از تن جدا خواہد کرد
زیرا کہ حق سبحانہ و تعالیٰ در حق من فرمودہ است قولہ تعالیٰ وَمَا اَرْسَلْنٰکَ اِلَّا رَحْمَۃً لِّلْعٰلَمِیْنَ
تا در حق او رحمت نشوم و دران تا ان نظر حضرت در توحید علمی بود چون آن کافر چنان حال دید
مسلمان شد پس عارفان اسقاط اضافات این مرتبہ است توحید سوم حال ہم آن چون دائم المدام
خود را در دہن نہنگ وحدت و اندکہ اذا انکسر السفینۃ یرکبہ البحر چون سفینۃ وجود ممکنات
از نظر منقطع شدہ ایشان را در بحر وحدت بجہاء اسما و صفات بہر نوع کہ استعداد ازلی یافتہ است
در تلاطم مے آرد از ین است کہ منصور میگفت شعر ولذت اتملی باھا و ذا من اعجبا فی * انا
طفل صغیر فی حجر مرضعاتی * ظاہر کرد احدیت مرتبہ اعلیٰ خویش را وحدت کہ احدیت و حب
عشق ساقی باشد کہ پیش از اقتضاء خلق از نام و نشان ہیچ صفتہاے قدیم خود مستغنی بود و چون اقتضاء
وحدت در واحدیت مبدہ ممکنات و وجود ذہنی یافت کہ آن را اعیان ثابتہ گویند و ہر اسم خواہان
اثر خود شد اسماء جمالیہ خواہان اثر خود شد و جلالیہ خواہان اثر خود شد پس وحدت از احدیت اما
چنانچہ شاہ قاسم میفرماید بیت عشق است کہ بالاے عالم ست تحقیق * جز عشق کسے راہ بدرگہ

ہست بگویند یعنی آنچه در ذات حق مخفی بود بطلعائه وحدت در واحدیت خود بخود مشاهده کرد
علم و نور و شهود از لوازم واحدیت ست و ممکنات چون خود را درین پایستند نیز زنده مانند و هر
هر اسمی بجهان در پی شان اثر خود ست چنانکه مربوبات تعلق برب دارند و مرزوقات تعلق برزاق
پس یافتن لمحه در لمحه غذا بها و شراره سفر کرے افزاید تعلق قهاری و جلالی ازو و آنانکه حکم
است گویا که در کنار دایگان آمد اند و دلیل بر آنکه در آوان از منصور را دست و پاے بریدند خنده
میکرد چه که در آن حال خلق او را سنگسار میکردند ندید بجز حق که درین مقام سالکان الست را هم
نبینند و پرده با یار باشند ازان سبب الم و زحمت بایشان نمیرسد چنانکه قاضی حمید الدین
ناگوری در تصنیف خویش در طوالع شموس آورده ست که جوانے را بتهمت عاشقی تهمت
گرفته بودند و اورا سی صد چوب زدند و وے را خبر از عالم چوب نبود و خلق متحیر شدند که این چه حال
است یکے که وقف این حال بود گفت محبوب او در میان این جمع ست و نظر او در محبوب ست
و چوب در نظر او نمی آید و او نیز در نظر محبوب محو ست ازان سبب مصئون ست که خبر از چوب نیست
و آورده اند که حسن نوری رحمة الله در حین مشاهده بر حالے رسید که هفت روز در میان نیستان
در دیده برقص میرفت چون وقت نماز شدی بخود آمدے و نماز گذاردے و باز در رقص شدے و
هیچ آزارے بوجود او نرسیدی که در عصمت محبوب خود بود و او بجز محبوب نمی دید و نیز در طوالع
شموس ست که وقتی در بنی اسرائیل زاهدے بود بیست سال تحریمه نماز بسته و در در حجله
مستغرق و از خود بیخبر استاده بود و بعد ازان آگاهش کردند بخود آمد و گفتندش حال چه بود
چون تحریمه بستم غیر الله را پس پشت انداختم و چشم حق بینی باز شد غیر الله جمله ست را بلکه قبله را هم
فراموش کردم و بتصرف و عصمت الله استاده بودم و منقول ست که بزرگے در آن حال که
بود دوازده روز چشم او کشاده بر یکجا قرار بود و بر هم نمی زد و مجموعه خلق مضطرب شدند و
دیگر را در پیش و دعوت نمودند چون چنان بدیدند روے مبارک او بجانب خود گردانید در حال چشم
و طیر روح او از قفس قالب پرید گفتند که اے شیخ در حق او چه کردی گفت چشم حق بین او در تماشا
بود چون روے او بجانب خود گردانیدم جان را تسلیم کرد که این دوازده روز در ذوق محبوب بجا
بود گویا پلک نزده است و در تذکرة الاولیا مذکورست که چون حضرت بایزید بسطامی

ف ذکر مقصود وجد از شاعر و وجد و حال

ف ایضاً ذکر وجد و ست که در تماشا در توحید و حال است

قدس سره در هنگام سکرات انا سبحانی و ما اعظم شانی گفت بعده مریدانش گفتند که یا شیخ شما
سخن بموزون شرع گفته اید شیخ قدس سره گفت اگر بار دیگر گویم مرا بکشید و بقلم تراش پاره پاره کنید چون
روزی باز در خانه نشسته بود وجود او بظاهر چندان بزرگ شد که تمام خانه پر شد و سرش از خانه برگذشت
باز انا سبحانی و ما اعظم شانی گفت مریدانش بکار بردند هیچ اثر کارد بر او ظاهر نشد پس چون روز دیگر با
بخود آمد پرسیدند که یا شیخ چرا سخن بموزون شریعت گفتی گفت مرا بزدید گفتند فرمان بجا آوردیم اما کارد
بشما اثر نکرد گفت پس من نبودم که الوهیت وجود مرا محو کرده بود و هر چه گفت حق گفت من در میان نبودم
و بعضی گویند که هر سوزنی در رگ پوست خلانیدند چندان خون الم ظاهر شد که فریاد بر آورد و گفت که من اینم نه
آن بودم که او بود گفتند آن چه بود که سرت از خانه گذشت و خانه پر شد گفت که از حال مردان نشنیده بودی
که وقتیکه آدم صفی الله از خاک پاک و آب مرکب کرده اند سر او در مکه مبارک و پای او در طائف که درازی
او بسه فرسنگ بود و چون از بهشت فرود آوردند در دنیا سر او با آسمان میرسید و هر چند جبرئیل پر خود بر او نهاد
تا بقد پست گردانید این نوع عجائب و غرائب از تصرف الوهیت اولیا بسیار است چنانچه در تفسیر ابو اللیث
است که شبی حضرت رسالت پناه از خانه مادر مومنان بی بی عائشه صدیقه بیرون آمد و بی بی را آنجا که حاجت
عورتان است غیرت بکار آمد و متهم شد و گفت مبادا که در حرم دیگر رفته باشد بجست جو در پیش حجله
حرم رسول الله صلعم رفت و ندید یافت و در خانه ابی بکر رفت آنجا نیز نیافت در مسجد آمد دید که حضرت را
درون مسجد معکوس کرده و پای مبارک خود را بر سر سقف خانه بسته است بر زمین افتاده بود و بی بی چون
چنان بدید از روی شفقت سر مبارکش را بالا گرفت و بالا آمد و در بین بالا کردن بسیار جهد ... شد
بعد از تکلیف بسیار حضرت پرسید که کیستی بی بی گفت منم عائشه گفت عائشه کیست گفت بنت ابا بکر
صدیق گفت صدیق کیست گفت پسر ابی قحافه گفت قحافه کیست گفت پدر خسر محمد علیه السلام گفت
محمد کیست بعد از آن بی بی دست از وی باز داشت و در خانه آمد چون حضرت رسالت پناه بهوش
آمد و خود را از رسن خلاص کرد و در خانه بی بی آمد بی بی احوال باز نمود آن سرور کونین صلی الله
علیه وسلم گفت لی مع الله وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب ولا نبی مرسل و در شان
التوحید سقط الاضافات این رمز است چنانچه در مکتوبات شیخ شرف الدین منیری آورده است
که اوحی الله تعالی الی اولیائه یعنی الهام کرد باولیای خویش انا عند ظن العبد و العبد منکم ...

بالظن والظن متصل بالرب و در بقا بلّه او این آورده است **بیت** تو در و گم شو که توحید
آن بود گم شدن گم کن که تفرید آن بود که برا و بیا نجا گم شد نیست نه دم زدن نه کلام ما و من
وکلام ما و من مدعی الوهیت و دعوی کذب یا رب الارباب یا ثانی خود مردود ست چنانکه حلاج میفرماید
ست ما که تو دم میزنی هیهات بودم نه تا که من معی ماند محروم نه و حضرت شیخ سعدی شیرازی میفرماید
مثنوی ای مرغ سحر عشق ز پروانه بیاموز کان سوخته را جان شد و آواز نیامد این مدعیان
در طلبش بیخبرانند کانرا که خبر شد خبری باز نیامد قال غیره **بیت** هر که ما را دوست ار د
کافر مطلق شود پیشوای خلق گردد سالک برحق شود به لغت عرب کافر معنی ساتر دارد
چنانکه زمین را ایشان نیز کافره گویند که زمین پوشنده تخم گیاه است و شب تاریک را نیز کافره
گویند که همه چیزها را پوشیده شد و محب بمحبوب رسد بنا بر اینست که پیغمبر گفت الکافر اذا مات
فی کفره دخل الجنة و اینجا کافر بمعنی کفارت دهنده است یعنی دوستی من چه ظاهر و چه باطن در
رسول صلی الله علیه وسلم است پس چون رسول علیه الصلوة والسلام در آوان سکرات دوستی من خود را
و ملک مقرب را میان من بینید پس چاکران و کلاف دوستی زنند بطریق اولی شان دوستی من شوند
لقوله علیه السلام اتصاله فی انفصاله و انفصاله فی اتصاله یعنی اتصال حق بانفصال شدن
از خود و انفصال از حق باتصال شدن بخود پس در چشم سالک حق هرچه غیر الله است محو و مضمحل شود
سوی الله چنان پوشیده باشد که خود را و غیر را نداند پس چون جمله عبارات و اشارات از و پوشیده
شد گویا که ساتر مطلق شد آنگاه پیشوای خلق را شاید و نام سالکی بر و اطلاق توان کرد توحید
چهارم را توحید الهی گویند و آن چنان است که در ازل لا زال در غیب الغیوب بلا نشان و
عبارت بود و اکنون همچنان ست که هرچند که کسی از انبیا و اولیا بیان بعبارت کنند ایشان
محدود اند از حد خود گویند که محدود و مر نا محدود را در مقالات و مفهومات آوردن محالست که معقولات
و در معقولات عقلا در نمی آید پس چه جای آنکه ذات پاکش که از عقل و وهم توان آورد چنانکه روزی
این فقیر را سخن با ملحد و غیر افتاده بود که غیر حیثیت آن ملحد که اکثر مسلمانان را از دین برده بود
در شریعت مصطفی صلی الله علیه وسلم را و بهشت و دوزخ و محرمات را مباح داشته چنان تقریر بود که
بجز غیر خدا را گویند فقیر کلامت بیش آمد و گفت که اگر چشم حق بین باشد غیر در مذهب ایشان

بیان توحید چهارم

چه باشد ملحدی ازانجا که ملحدی وی بود اظهار کرد و گفت که چون کسی آرد را خمیر سازد و ازان نانی بپزد و
از وجود نان بای چیزی که میان او مجوف سازد و یک طرف را پوست و دیگر طرف را پشت و میانش را
مغز نامند و جمله جز یک نان چیزی نیست پس گفتمش که ازین سبب مردمان جاهل امرید خود ساخته
واند احدیت بیرون ثمره و مذهب باخیان ایشان گرفته بعد ازان گفت که در مذهب صوفیان
شما غیر حیثیت گفتمش صوفیان با ازان و که در غیب الغیوب معلومات حق در حیثیت او معدوم بودند وجود
میگویند و غیر را جز نامی بیش نیست و اما چون حسب تنزلات وحدت از اعلا و اسفل که سند کرده
انشا را الله تعالی وجود حسی یافته حکم عجب گویند چنانکه عراقی فرماید **نظم** هر گدای مرد سلطان
کے شود ہیہات آخر سلیمان کی شود + پس عجب اینست کین مرد گدا + چونکه سلطان غیرت سلطان
کی شود + بو العجب بارسیست بنا در ہے + این چہ چون عین آنست آن کی شود + اگرچه غیر از کبریای نا محتاج بود
اما حسب مقتضای صفاتیه چون قابلیت داشت گویا که شور انگیزی پیدا کرد و وجود را که در عیان
ثابت بود ظهور حسن آورد و نام غیریت نهاد و حالا باز فرو انیتش بخود راه ندهد عجب ازان روی
که غیر محل واقع شده است که چیز آنرا گویند که چیزی را در غیر محل نهد که ادراک هیچ فردی بر وی نرسد
ازانست که حق را حیرت گویند چون سخن بدین جا رسانیدم ملحد گفت که غیر محل جای نه باشد
گفتم که چون ازین چوب خشک که می بینید و حالا هیچ وقت میوه نیست و این چوب از جنس
درختان میوه نیست و درین حال از وی زرد آلو و با نواع میوه ها ظاهر شود و چوب تغیر و تبدیل نیابد
و هر کس ازان میوه بخورد و لذت میوه یابد و چوب آنچنان که بود همان باشد و چوب بر جای خود و
میوه بر جای خود ملحد چون سخنم شنید از انجا که جاهل او بود خنده آغاز کرد و تبسم یاد کرد و گفت نعم
ثم بالله آنچه شما گفتید حجت است زیرا که هر چه دران چیز نباشد صادر شدن از وی محالست
و آن جماعت که مریدان او بودند از سخن او خوش دل و خرم شدند پس باز فقیر تقریر آورد
و گفت اگر این او در فرقان مجید خود یاد کرده باشد پس باید که شما از ملحدی خود باز گردید و تائب
شوید من بعد دست نابت نه دهید و خلق را اگر او فساد نمائید درین شرط جزم کرد که هرگز در کلام
شریف چنین نباشد گفتم در سوره هود قصه شمودیان مردمان کوچی و ترک بودند و مالها بسیار داشته اند که
داشتند و شمود کم آبی را بگویند بعد از وفات هود پیغمبر صالح پیغمبر علیه السلام ابر ایشان از طرف

و ذکر مصنف این کتاب شیخ اکرم ... علیه الرحمة ... توحید الٰهی است

پے گیریم بابایان چه خواهید او چون آن دو زنان صاحب جمال و بدکاره صاحب مال بودند
گفتندش که ما هر دو مع اموال خود بیکدیگر شما باشیم و آورده اند که راه گذر ایشان که آب
میبردند زیر چشم ایشان زمین مثل دره کافته شده بود و آن هر دو ملعون رفتند و دران
رهگذر در هر دو جانب زمین ایکاویدند و غارے راست کردند و دران غار پنهان شدند
چون شتر ماده اول آمد از هر دو جانب برخاستند و پے اخیره او را پے کردند در راه تنگ بود
امکان بازگشتن شتر نبود و الا هر دو را هلاک کردندی چون بچه اش از عقب آمد و مادرش پی کرده
افتاده بود از پیش ایشان گریخت بفرمان خدا درون کوه در آمد و غائب شد تا مدت یک
سال و برکاتے تا مدت سه سال گوشت و میخوردند که نافه بهشت بود و گوشت او را بدبوی نبود و گنده
نمیشد و بعد ازان بصاعقه و شان را هلاک کرد بمانند چم کلان سنگهاء آتش بر ایشان بارید و زیر و
زبر شدند بقهر خدا کما قال الله تعالی فقال لهم رسول الله ناقة الله وسقیها فکذبوه فعقروها
و در سوره هود نیز مذکور است چون این آیت را بزبان شرح دادم و گفتم که ای بدبختان خدای را
چندان بدائع و اختراع است که چه داند عقل اجز پر سوختن سودے نیست که التقدیر بحر عمیق
من غمس فیه فقد ضل بیت کمال عاشقی پروانه دارد که غیر از سوختن پروا ندارد اگر شما
تکذیب دارید آن شتر هنوز باقیست تا این زمان که حاجیان میروند و دران موضع چندان
غوغاے تفنگ و دمامه و غیر ذلک پیدا میکنند از ترس آنکه اگر آن شتر بچه آواز دهد تمام عالم را
زهره بترقد پس ازین تقدیر مرا او که دعوی خدائی میکرد گفت که خصم تو آنکه خدای نه ام
و مرا از خدا جدا چرا ساختی و من غلط کرده بودم که خود را خدا میگفتم و منقولست که بایزید بسطامی
قدس سره سر بر زمین میزد و میگفت ای مدعی گزاف که ترا سلطان العارفین میگویند و حق تعالی
موجود است ما قدروا الله حق قدره بلکه بایزید گفت روزے جوانے پیش من همی آمد و پے در پے من
نماز و چون بسیار نگاه کردم جوان گفت بایزید اگر از پوشیدن خود با سیه میبرکی با من شوند و خود
و دفعه گفتمش اگر پوست خود را بخشم و بتو پوشانم بایزید نشوی تا بشقام بیا ضعف من نه آئی جوان
گفت اگر که همه ریاضت خویش بمن بنمائی گفتم بهشتم کجا بود مثل او هست که سعی در تهجد بکامل بجا آوردم
اندیشه کردم از آن بود که آب را بشسته از وظیفه خود جدا بودم نه که ازان چشم خوردم که مدت یک سال آب

نخوردم چون نیافتم از تشنگی و خشکی بیرون آمدی و در خاک سر میگرفتم بازیجای خود گرفتمش
گفت عفاک الله که مقام خاصان همین است و عامه خلق را آنجا گنجایش نباشد پس بعد از بیست و
سال گویا که از نفس خود زنده ساختم و شش سال در لوحه آتش مجاهده بنوع ریاضات و مجاهدات
گداختم از و آئینه پیدا شد و بعد از سه سال به صیقل ریاضات مصقل ساختم بعده در دل نموده شد و
بعد از ان سه سال دیگر بنوع ریاضت و تزکیه و تصفیه نفس جمال روشن و مصفی ساختم که وجود
من از روی معنی نه از روی صورت گنجشک شد یعنی هزار سال چنانکه مهوش صوفیان است در بیابان
و روح سر مجرد پرواز کردم و سی هزار سال در توحید و سی هزار سال در الوهیت چون نود هزار سال
شد بایزیدی از من برفت خود را منتهی دیده انشتم تا چند مثل زنار در گردن آویختم و نشستم بر سر من
هاتفی آواز داد و عتاب کرد که تو گفتی و ما عرفت حبیبی فاحج الیه پس زنار از گردن گسلانیدم و سی
هزار سال در فردانیت پرواز کردم دیدم که میان من و میان حبیب ع دو قدم مانده بود و خواستم که از هم پیشتر
روم در هر قدم هزار در هزار دریای آتشین از قهار دیدم که یک بایزید چه باشد اگر هزار در هزار بایزید
باشند بسوختم و مضمحل شوند که همت بود دم باز گشتم چنانکه پیر ... و در آنجا که انتهای اولیاست ابتدای انبیا
است که آن یک قدم بود و چون بایزید بود آنرا در حدیث نامند و آنجا که ابتدای حضرت رسالت پناه
انتهای جمله انبیاست آن قدم را در حدیث نامند پس گویا که از ذات حضرت تجلیس دم نزده است
چنانکه حضرت رسالت پناه صلعم فرموده است سبحانک لا احصی ثناء علیک انت کما اثنیت
علی نفسک پس هیچ آن نازنین کونین که از زبان دُر نثار او چندین حمد و ثنای حق تعالی گفته است
که در حمد و ثنا پیدا از کنه ذات او مجرد و زبان کوتاه کرده و عذر آورده در طامح او قاضی
حامد الدین ناگوری قدس سره فرماید بیت تا شهر خودش سرای محاجه هیچ تو شد لاجرم آنجا
کردن مرغ خفاش قال غیر سبحان من تحیر فی ذات سواه + عقل در کنه کمالش خیره
و در کیمیای سعادت امام محمد غزالی رحمة الله علیه آورده است که معنی الله اکبر اینست که
بزرگ از گفتار و عرفان خلق است و گفته ما وحد الله احد یوحدون وحدة فهو جاهد ...
این مرتبت پس ای برادر اهل سنت جماعت بدانند که خود را شناسائی خود و ... که حق سبحانه را
همین بگر گفتن و ... جزیست اعتقاد کردن است چنانکه حق تعالی گفت انما الهکم الله واحد

و جبرئیل شنود و محمد رسول الله اعتقاد کرد تا در ورطهٔ ضلالت نیفتی و تا از کمال معرفت او چون
مرد در انبیا بعجز اقرار کرد تو نیز عاجز تر باشی و بطریق ملحدان دعوی گزاف نکنی تا مومن
سنی باشی سوال حضرت داؤد ع از حضرت حق تعالی که در صحرای عدم خویش خفته بودم تو مرا با هستی
خویش خوش بوده از خواب خوش مرا بیدار کردی بگوی تا ترا درین چیست مقصود جواب
از جانب حق که در صحرای عدم خوش خفته بودم ترا با هستی خویش خوش بوده از بهر معرفت
بیدار کردم تا بیقین بدانی همین بود مقصود

فصل دوم در بیان

ایمان گوید بدان ای عزیز که ایمان از روی لغت ادخال النفس فی الامانة و از روی
شرع تصدیق النبی بما جاء به من عند الله تعالی و در اصطلاح صوفیان خود را بحقیقت ایمان
سپردن ست پس نزد امام اعظم رضی الله عنه چون ایمان عام ست مجمل کافی ست چنانکه گوئی که
خدا یکیست و محمد صلی الله علیه وسلم برحق ست و آنچه کتابهای آسمانی منزل شده اند بر انبیا علیهم
السلام همه حق اند و درست اند و این ایمان ورا کافی ست اگر مومن برین ایمان ثابت بمیرد
نجات یابد از عذاب قبر و عذاب ابدی دوزخ چنانکه در تفسیر جلالین مذکور ست و معنی این
آیت قوله تعالی یُثَبِّتُ اللّٰهُ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِی الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا وَفِی الْاٰخِرَةِ
و مراد از آخرت قبر و گفته اند که دو فرشته بیایند و بپرسند مَنْ رَّبُّكَ وَمَنْ نَّبِیُّكَ وَمَا دِیْنُكَ
پس چون مومن موحد اینجا باقرار و تصدیق ایمان ثابت دارد در اینجا گوید رَبِّیَ اللّٰهُ وَاحِدٌ و
نَبِیِّیْ مُحَمَّدٌ رَّسُوْلُ اللّٰهِ وَدِیْنِیْ دِیْنُ الْاِسْلَامِ پس ایمان بی اعمال عمل و ان عمل بغیر از ایمان
وان تا هر که ایمان بی اعمال عمل ندارد در روز قیامت که حشر شود در پیشانی او نوشته باشد هٰذَا مَالُسٌ
عَنْ رَّحْمَةِ اللّٰهِ وَلَا یَنَالُ شَفَاعَةَ رَسُوْلِ اللّٰهِ پس اگر کسی خدا را شناخت چنانکه حق ست اما گردن
برسول او آورد و قبول نکرد کافر ست زیرا که در حق اهل کتاب وارد ست قوله تعالی یَعْرِفُوْنَهٗ
کَمَا یَعْرِفُوْنَ اَبْنَاءَهُمْ پس شناخت ایمان نیست که فرعون و نمرود شناخت ذکر و بدوزخ رفت و در
حدیث ست که چون حبیب کلبی پادشاه عرب بود و چند سرها در جنگ با اصحاب رسول الله کرده بود
و صحابهٔ رضوان الله علیهم از دست و غایت رنجیده گشته بودند پس حضرت ایشان دیا یستقیم کس لشکر بیایان
خود بر سر خلعت ایمان بشر سول الله صلی الله علیه وسلم آمد و صحابه کلمه گفته در کلیسی و برای تبع

گرفته بودم که از دست وی رنج بسیار یافته بودم پس پیش محمد رسول الله ایستادند و گفتند که یا
رسول الله ایمان را بمن عرض کن که من مسلمان شوم پیغمبر گفت بگویید اشهد ان لا اله الا الله
واشهد ان محمدا عبده ورسوله چون وی گفت همه یاران وی گفتند دحیه کلبی در گریه شد و بنالید
هر چند حضرت منع کردی ایستاده وی گفت که یا رسول الله چندان گناه کرده ام که هرگز در دل من آرام نگیرد
رسول علیه السلام گفت که گناه تو چیست دحیه کلبی گفت یا رسول الله در ملک و ولایت خود رسم من
این بود که دختر ده ساله را جامها خوب پوشانیدم و در بیابان بر چاه می انداختم و آن در همان چاه
هلاک میشدی و من پادشاه ایشان بودم از عار آنکه دختر را چگونه بکسی دهم هفتاد دختر را که همه
بجان خود میدویدند من بشمشیر میکشتم چون چنین گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم با جمیع اصحاب در
گریه شدند در حال حضرت جبرئیل بیامد از حضرت رب العالمین و گفت که ای خواجه کائنات و خلاصه
موجودات خداوند تبارک و تعالی بر تو افضل الصلوة فرستاده است و بعزت و جلال خود
به پیغمبری تو قسم یاد کرده است که چون دحیه کلبی بوحدانیت من و رسالت تو گواهی داد آن همه
طفلان بیگناه و شصت هزار گناه کبیره دیگر بوی بخشیدم و عفو کردم و دیدار خود و بهشت کرامت
وی کنم زیرا که انی اذا صادقت عبد الرّ اساله عما مضی پس ای برادر چون ایمان آن است خود را
بغیر شک مومن دانی که هر که در یقین ایمان انشاء الله گوید بقول امام اعظم رح کافر گردد و ایمان مخلوق
باید دانست لقوله تعالی خلقکم وما تعملون زیرا که ایمان اقرار و تصدیق است و اقرار و
تصدیق فعل بنده است و بنده مخلوق است و فعل او غیر مخلوق است و در بوستان ابو اللیث
سمرقندی آورده است که محض غلط است آنچه در بعضی نسخه گفته اند که ایمان لا اله الا الله
است و لا اله الا الله از قرآن است و قرآن غیر مخلوق است پس ایمان غیر مخلوق باشد زیرا که قرآن
مومن به است ایمان با این همه چیز که مومن به اند تا اگر کسی همه را باور کرد و بآن همه اقرار و تصدیق
آورد و یکی را انکار کافر است پس ایمان غیر مخلوق باشد زیرا که قرآن مومن به است نه ایمان با این همه چیز
که مومن به اند تا اگر کسی همه را باور کرد و بآن همه اقرار و تصدیق آورد و یکی را انکار کافر است پس حق تعالی
و کتابها و تقدیر همه غیر مخلوق اند و فرشتگان و رسولان و روز قیامت مخلوق خواهد شد و بعث نیز
مخلوق است پس ایمان آوردن بغیر مخلوق و بمخلوق هر دو مساوی شد و اینها هدایت و توفیق الهی است

بر ایشان آمدم تا همه بر دیوار رها کرده هلاک شوند مهتر ابراهیم گفت که تو میگوئی یا خدای تعالی گفت من میگویم
مهتر ابراهیم گفت کار تو نیست و کار من خدای تعالی ست بعد ازان مهتر اسرافیل آمد و گفت اگر
بگوئی صور بدمم تا جانهای ایشان قبض شوند و ترا باسمان برم گفت بامر ایزدی میگوئی یا خود گفت
خود آمده ام و باران نیز سوال و جواب مذکوره کرد چون مهتر میکائیل رسید گفت اگر بگوئی تمام دریاها
را بر ایشان فرو ریزم تا هلاک شوند و ترا بر آسمان برم او را نیز سوال و جواب مذکوره کرد بعد ازان مهتر
عزرائیل آمد و گفت اگر بگوئی جانهای همه را قبض کنم و ترا نجات دهم او را نیز همین گفت و دل او
از غیر خدا چنان خالی بود و خلاص بکمال داشت که ودان هلاک از بلائکه مقرب بعرفت محبت و چون
باتش رسید زنجیرها که در دست و پای او بسته بودند در یک لمحه تمامی سوختند و بر سر تش آتش
گلزار شد کما قال الله تعالی قُلْنَا یٰنَارُ كُونِیْ بَرْدًا وَّسَلٰمًا عَلٰۤى اِبْرٰهِیْمَ وَاَرَادُوْا بِهٖ كَیْدًا
فَجَعَلْنٰهُمُ الْاَخْسَرِیْنَ یعنی خدای تبارک و تعالی آتش را حکم کرد که بر دوست من سرد شو تا سلامت
ماند از تو ابراهیم علیه السلام. وعن ابن عباس رضی الله عنه ولو لم یقل ذلک ای سلاما هلکه بردها
یعنی اگر خطاب سلاما نیامدے ابراهیم از نهایت سردی هلاک شدے والمعنی ان شاء الله تعالی نزع
عنها طبعها علینا ای خلقنا عنها من الحر والاحراق وابقاها علی الاضاءة والاشراق کما
کانت وهو علی کل شیٔ قدیر کید بمعنی احراق پس گردانید ایشان را الاخسرین فارسل علی
نمرود وقومه البعوض فاکلت لحومهم وشربت دماءهم ودخلت البعوضة فی دماغ
نمرود فاهلکته ونجات داد ابراهیم را و از ینجاست که ابوبکر صدیق رضی الله عنه از آنحضرت ناز نین کونین
وسید ثقلین پرسید که الایمان یزید وینقص حضرت رسالت پناه در آنحالت مستغرق بود که اضافات وجود
بشریه از و مضمحل شده بود و در جواب گفت والله اعلم و چون ازان دریای خطرناک از طرف دیگر در
ساحل طرف صحو آمد گفت الایمان ایمان اگر ازین پرسی که مومن چند از هفت اند چنانکه آمنت
بالله وملٰئکته وکتبه تا آخر صدیق را خود منور از آفتاب بست زیرا که صدیق را روشن بود که
حضرت دران مراتب رسیده هست پرسیده تا ازان کرشمه شنود فاما حضرت رسالت پناه گفت
والله اعلم که حقیقت ایمان از خود فتن و بعصمت دوست پیوستن ست از اشارات و عبارات زبان
بستن و در عصمت واو معصوم است کونین در حفظ و امان باشد چنانکه در خبر است که حکیم ابراهیم

خلیل الله را در منجنیق کردند و در هوا بردند گنجشک که آنرا عندلیب گویند نیز در منجنیق با او
همراه نشست هاتفی آواز داد که ای گنجشک ضعیف چه مطلبی که در محل هلاکت نشسته عندلیب
گفت که در تمامی عالم دنیا وی یک خلیل الله است و اکنون آنرا دشمنان حق در آتش می اندازند
من نیز میخواهم که با دوست حق تعالی برای دوستی و در آتش باشم چون آتش بر ابراهیم سبز شد و
من نیز نمیسوختم درخت سبز شد عندلیب بران شاخ درختان بتسبیح حق مشغول شد و چنانکه
علامت است که دختر نمرود در کوشک نشسته بود و حال ابراهیم دید که در عصمت الله معصوم شد آن
دختر نیز ایمان آورد و گفت لا اله الا الله ابراهیم خلیل الله که دین پیغمبر برحق است و دین کفار
باطل است و آن ملعون را خبر کردند که دختر ایمان آورد فرمود که او را نیز دران مجانیق کردند و
آتش افروختند و همچنان جبرئیل را حکم رب العالمین شد که او را از هوا برگرفت و در سلسله مدین برد و در خبر
است که سه زنان اکنون حیات اند یکی دختر نمرود دوم خواهر مهتر موسی علیه السلام سوم مادر مهتر خضر
علیه السلام عاصفا و با صفا در سایره هر سه در یک جا عبادت الله میکنند امیر المؤمنین امیر حمزه اعجوبه
مطالب گفته اند که دران وقت که تولد شد چون کسی یک ماهه کلان میشد وی یک روزه میشد و چون
دیگری یکساله کلان میشد وی یک ماهه میشد و چون بکمال رسید پهلوان روی زمین شد نقل
است که دیوی بود او را دیو سپید میگفتند آن دیو در تنگ پای خود خشت زر نهاده و میگفت
هر که پای من بردارد این خشت زر ازو باشد چون امیر حمزه پیش او رفت و پای او بیک دست
گرفت و برداشت و او را انداخت چندان زد که دیده تنگ شد و خشت زر با اسباب خود با سپاه
عمر که یار او بود صرف کرد و عمر سیاه پوش بود که چهل گز میجست او همه خلق را در دین ابراهیم خلیل
الله می آوردند و عمر تیر و کمان نگاه داشت که تیر او بی پیکان بود و کمان او گر راست
نکرده بود بلکه خود از چوب گرفته بود و کلاه کاغذ در سر میکرد و در وقت مقابله عدو هر دشمنی که
پیش ایشان آمدی عمر چهل گز میجست نیزه تیز کرده در چشم دشمن میزد و امیر المومنین حمزه را هیچ اسپ
طاقت برداشتن نداشت و هیچ کمان بدست راست نمی آمد و عمر که یار او بود در بیابان میگشت
از جهت اهتمام براق او ناگاه بیک وادی رسید حصاری دید و دران حصار یک اسپ هیبتناک دید که از
ترس پیش او رفتن نتوانست و تمامی براق برین نوع بود و قریب ایشان بر سنگی نوشته بود که هر که

این اسپ با زین لند و این براق را بر دارد و ارثے باشد و کس نتواند مگر پسر عبدالمطلب که نام او
حمزه باشد و آن براق از مهتر اسحاق صلوٰة الله علیه مانده بود چون عمر پیش حمزه آمد و قصه اعلام
کرد امیر حمزه شاد شد چون رسیدند اسپ را دیدند که بچراگاه خود آمد امیر حمزه رض بر اسپ حمله کرد
و گفته اند که سه روز خود را گرفتن نمیداد بعد از آن زبون گردید گرفت و بگذاشت لجام و زین کمانه
و شمشیر بست و سپر بر گردن انداخت و جمله براق اسحاق و غیره که [illegible] پوشید و سوار شد و عمر پیش پیاده و چهل گز
نجست و میرفت ناگاه به صحرا شش هزار لشکر دید که راه را نگاه میداشتند و سالار لشکر پهلوان بود
عمر پیش ایشان رفت و پرسیدند که این سوار کیست گفت خداوند این راه است گفت خداوند منم که
باشد گفت خداوند این راه وی است که بشرف ایمان مشرف شده پسر عبدالمطلب قریشی امیر حمزه است آن
ملعون در غضب شد و لشکر خود را ساخته پیش آمد و بسیار زری هر که پیش آمدی عمر او را هلاک میکرد و تیر در
چشم میزد چون دید که این همه را هلاک خواهد کرد خود پیش آمد عمر گفت یا امیر این پهلوان شما خود پیش آمد
چون مقابل شدند اول حمله پهلوان کرد امیر حمزه سپر پیش گرفت زخم او بر سپر گرفت امیر حمزه گرز بر
گردن او نهاد و از اسپ زیر پای خود انداخت و گفت سرت ببرم و یا ایمان آری کافر گفت دین
اسلام بر من عرض کن امیر گفت بگو لا اله الا الله ابراهیم خلیل الله و آن شش هزار لشکر مسلمان
شدند و آن راه را باز سپردند و چون بخانه آمد چند قریش را مسلمان کرد و گفته اند که هفتاد هزار کس را از
لشکر نوشیروان عادل مسلمان کرده بود حتی که پریان بیکدیگر خصومت داشتند با یکجانب دیوان
بسیار بودند و آن جانب دیگر ضعیف بودند و شاه پریان امیر حمزه را همراه خود بردند و موضع ایشان در آن
دریای عمان بود و امیر با دیوان و پریان حرب کرد و چندان را قتل کرد که در حساب نیاید و هزیمت
ساختند و عاجز شدند و پیش امیر آمدند و آن امیر چنانچه پریان دلیران بدبخت بودند همراه
ساختند که امیر حمزه را نه دریا بگذرانید و دریا بند و ایشان را به عکس عداوت که داشته اند در کنار دریا
باشند الغرض چون پیش آمد و بی خضر علیه السلام را یافت و دید که از طرف مغرب دریای آتشین می آید
و بدنیا شود همراه میشد سعلاج شد و در راه گذر یافت پیش در حضرت خضر علیه السلام رفت دید که آن
دو دختران همراه او نشسته اند از شیخ پرسید که علاج دریای آتش عمان چیست که من نمیدانم که از و تا
در آمده امیر [illegible] کنید گفت در دریای آتشین میرسانند که در پیش آتش می باشند و هستند می باشد اگر

اورا بکشتی و بسیاری ثیاب همراه کنی و تمام اندام خود و اسپ خود بمالی و در آب یا آتش شهر زنبانی بپوید
این سمندر پادشاهان بدنهای پاک میسازند چون چرکدار شود در آتش می اندازند که چرک او میسوزد و
پاک میشود و میگویند که هزار درم بهای او ست و امیر بخشان کرد و در دریای اقلیمی آب روان شد و
غرق شد و از آنجا از جزیره ها بگذشت یک جویه که آنرا اشقر و یحوزاد گویند و آن اسپان یکجا از
یکو ازان گرفت در مدت سه روز بدیار بلهر آورد و غرض ازین حکایت توکل و اخلاص بود که هر که با
اخلاص درست بخدا و بمردان حق عصمت جویند محروم نمانند چنانکه نقلست در وقتیکه پیغمبر نوح ع
کشتی راست میکرد یکی پیرزنی بود با ده گاو در دشت هر روز حضرت پیش نوح علیه السلام آمدی و
میگفت که مرا نوبت طوفان فراموش نکنی پس آن وقت که کشتی نوح ع مرتب شد و آب از تنور پیغمبر
نوح ع بجوشید و از آسمان نیز آب نازل شد که تمام ملک عالم را آب گرفت از بلندی هر کوه آب چهل گز بالا میرفت
از جهت کنعان که پسر پیغمبر نوح بود زیرا که وی میگفت که من از سر بلندی بلند ام و بر سر کوه بلند برآیم آب مرا چه
خواهد کرد چون خدای تعالی کشتی نزدیک کنعان رسانید و کنعان آب بجای کرد و مثل جبل کلان آن بچه
بر دومیز و چون نوح علیه السلام این حال بدید گفت کما قال الله تعالی یا بنی ارکب معنا کشتی نگونسار شد و آن
گرفت و نوح ع توبه میکرد همان زمان جبرئیل آمد که کشتی را راست کرد و گفت خداوند تبارک و تعالی میگوید که
چرا دشمن ما فرزند گفتی اگر توبه نمیکردی کشتی را غرق میکردم تا غرق شد که کشتی در دست من بکوه فرود آرم
آن کوه را مرتبه و منزلت بسیار باشد و در خلق تمام کوههای عالم گمان بردند که بر ما فرود آید و کوه جودی گمان
نبرد و نبرخود نداد آمد که یا جودی چه آرزو میکردی گفت یارب من که باشم که کشتی و دست تو بر من فرود آید
حق تعالی گفت که هم بر تو هم خواهم آورد که عاجزی آوردی چون پیرزنی از خواب بیدار شد بعد از شش ماه
و نه روز دید که هیچ جایی نام و نشان هیچ و شهر و آبادی نمانده است و تمام دنیا را آب هم گنده
خراب ساخته است پیرزنی متحیر شد و خانه خود برقرار و گاو و گوساله و متاع خانه برقرار دید چون نظر کرد در
کوه جودی عیال نوح را دید حضرت گرفته پیش ایشان رفت پیغمبر نوح گفت که ای پیرزن همچنین میدانی که
دنیا چه شد و طوفان گذشت و من ترا فراموش کرده بودم اما حق تعالی به برکت اخلاص ترا نگه داشته است
بدان اعزیز که خلاص نجات هر دو جهان بسبب اخلاص است و بسبب نفاق هلاکت هر دو جهان است و نصیب
نجات نیابد چنانکه منافقان را نجات نیست نیز هر چهار نوع است نیست عالم که پیغمبر علیه السلام فرموده است

هر که مومن را چنان نخواهد چنانکه نفس خود را ازین نیل واز من نیست امّة اصحاب باعتقاد رسول الله بایان
درین نسبت بسیار مضطر شدیم زیرا که هر یکی میخواهیم که اصحاب نیاوی چون از فرزندست وسلاح حتی
نعلین بهتر زمن بگیران امّا نباشد حضرت فرمود که ما این طریق نمیگوئیم ما آن میگوئیم تا در قضای زمین
کافر شود ویا کافری ایمان آرد وشما بغم او غمناک وبشادی او شاد نشوید حتی که اگر دشمن نیاوی باشد
بدوستی علی بایمان نتواند کرد که خوف کفرست اصحاب خرم ودل شاد شدند که این نسبت را اجمالاً داریم
اگر تمامی نیا را بدین بعین خود همه آدم بهتر ببوده دوم نسبت خاص است چون نظر در علم الیقین باز
وجمله ممکن را ازازل تا ابد در تصرف اسما وصفات الهی ببینند ودانند ونسبت با کل ایشان بجمله اشیا
مساوی باشد چنانکه **نقل است** که رئیس محققان شیخ شبلی قدس الله سره که از جای گندم خر
واز مسافت دور در خانه آورد چون ازانبان باز کرد موری چند دید که سرگردان میدوید موچه گر
در دست مبارک خود میداشت در روز دیگر دران منزل که گندم خریده بود برد وگفت **بیت**
مروت نباشد که آن مور ریش ❁ پراگنده گردانم از جای خویش ❁ **سوم نسبت** خاص الخاص واین
منازل پیروان طریقت وشاهبازان حقیقت است که چون حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
ارنا الاشیاء کما هی فرموده است پس ایشان اشیا را بچشم حقیقت می بینند بلکه وجود ایشان را
خودی خود مضمحل وبجمله اشیاء وجود شامل ومساوی بینند وهر نفع ومضرت که بایشان رسد
گویا که بوجود ایشان میرسد زیرا که ایشان همیشه در محاصره حسن مشغول اند هم از نسبت که آن
بوجود ایشان ظاهر میشود چنانکه **نقل است** که روزی ملای روم نشسته بود سوارے در راه
واسپ را تازیانه زد وکمینه گرد شیخ آواز دردناک از سینه مبارک کشید وآه کرد چون اهل ظاهر
را ولم اعتقاد نبود گفتند یا ابا الحسن خرقانی این چه سریست که اسپ را میزنند وشما آه میکنید شیخ
ران خود را نمود که زخم تازیانه بران ران ظاهر بود یقین کردند که فناء فی الله بقاء بالله و
داده بود ولیکن فقیر نیز سعدی همراه یاری بود پسندیده خصال وسنجیده اقوال چشم غیر بین را
پوشیده ودر اوقات غیریت را دیده همیشه غرق دریای الوهیت نشسته میبود بلکه چنان
با دوست داده بود که از خواب وخوردن وآشامیدن جماع کردن پنج ماه بیزار شده بود از جهت
حضوری گفت حیا دارم که پیش حق بی ادبی کنم ناگاه قطاع طریق از جانب پیش آمده خنجر

قصه شیخ شبلی قدس سره

وبآن درویش مجادله کذب کرد که من بشما حقے دارم و در پهلوی فقیر نشسته بود وی از آنجا که
حالت درویشان ست باو التفات نکرد و گریبان خرقه باز کرده نشسته بود و استخوان سینه
او بمانند چوب خشک می بود و آن ظالم بے انصاف سنگی کلان در دست گرفته بود و بکو بالا میکرد
آن درویش را و نمی گریست بلکه ناگاه از جاے شد و چندان که قوت داشته بود بر سینه او کوفت
درویش تبسم کرد و فقیر در عین مراقبه بود چندان الم ضرب بفقیر رسید که بمقدار دو فرسنگ زمین
رفتم و از خود خبر نداشتم و مے پنداشتم که دلم از پس پشت بر آمده است چون بعد از ان از وے
سوال کردم که هیچ الم ضرب بشما رسید وے قسم یاد کرد والله بالله که من بمقدار گل از زخم این
سنگ خبر نداشتم و محاصره خمس درین رباعی **رباعی** ظل ارواح اند اشباح همه ❊ ظل اعیان
اند ارواح همه ❊ باز اعیان ظل اسماے حق اند ❊ باز اسما ظل ذات مطلق اند ❊ پس چون صورت
جمله ممکنات که ظهور شده است از اثر و فیض روح سراجی که آنرا حقیقة الاشیا و حقائق کیانی و
بکنه عالم کن و غیر ذلک از اسما و صفات حقانی گویند گویا که ظل است مر ظل را وجود نباشد که مخفی
و مراتب اسمائی اضافی که بمرتبه از اعیان ثابت که آنرا نور و شهود گویند فروتر ست گویا که ظل اعیان
اند که نور دیدن خود را و غیر را گویند چون وجود جمله معلومات که در غیب غیوب بود در علم آورده اند
علم در نور و شهود که استعداد هر ذره چنانکه حقی وست تعین کرد پس گویا که در پے هر برگی آب را
تعین کرده است تا بحسب آن پرورد و اعیان چون اقتضاے واحدیت اسماے صفاتی مفصل ست گویا
که ظل اسما ست از روے مراتب از روی تبعیض پس اسما تعدد دارند و هر یکے خواهان اثر خود شده
اند گویا که خواهان نام و نشان اند چنانکه بزرگی گفته است **بیت** تشریف دست سلطان چوگان
بود و لیکن ❊ بے گوی روز میدان چوگان چه کار آید ❊ پس اعیان باطوار خود تا ظهور حسی گوی
پندارد اسما را چوگان و ذات مطلق از ان روے که بحت و ساذج و صرف ست گویا که اقتضاء اسماء صفات
قدیم خود هم ندارد پس اسما ظل ذات مطلق اند و ذات قدیر رب الوجود از ابتداء و انتها معرا و مبرا ست
پس نسبت خاص الخاص متابعت بنظر دارند که چون در نظر ایشان غیر الله نماید بنسبت نیز مساوی اند
بنفع و ضرر خلق و نسبت خاص الاخص حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم و انبیا را بود علیهم
السلام که چندین معارضه و خلاف و کید کفار میدیدند و ایشان هر روز بلکه هر ساعت دعوت میکردند

دباسلام میخواندند که نیت وقصد ایشان ایمان واسلام حق بود هرچند که اینها میدیدند دعوت
باسلام میکردند از جهت شفقت بر خلق خدا از برای خدا تعالی چنانکه نقل است که چون حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه وسلم مبعوث شد در یمن پادشاهی بود محمود نام گفت بروم او را امتحان
کنم وچون نزدیک بلده مبارک رسید جامهارا از تن خود کشید وجامهٔ ژنده وکهنه پوشیده خود را
مثل دیوانه ساخته در مسجد حضرت رسالت پناه رفت وهرچند که پیغمبر علیه السلام الطاف ومرحبا
میکرد دیوانه ناسزا بد وگفتن گرفت چون دید که به چه گفتن بردباری میکند هیچ خشم وغضب در
وجه شما نمی آید بول وغائط در مسجد کردن گرفت صحابهٔ در غضب شدند حضرت علیه السلام گفت
که ای یاران ما به زمین کندن آمر آخستن سهل است اما دل دیوانه رنجانیدن مشکل است نباید
رنجانید دیوانه چون دید که خاطر مبارک هرگز رنج نمیشود وخاطر مصطفی وارد دانست که لاشک
علی الرسالة پیغمبر ست بعده گفت ای محمد تو میگوئی که پیغمبر آخر الزمانم هر که بتو ایمان
آرد بوحدانیت خدا تعالی وبرسالت تو معترف میشود دیا داش چه باشد گفت خداوند تبارک
وتعالی در قرآن مجید وفرقان حمید وعدهٔ بهشت کرده است هر که ایمان آرد قوله تعالی و
أُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ آن دیوانه گفت در بهشت چیست گفت حوران وکوشکها ودرختها وانهارها
حلّه ها ونعمتهای گوناگون که هیچ چشم ندیده وهیچ گوش نشنیده وبر هیچ خاطری نگذشته است
گفت یا رسول الله من پادشاه ومالک یمن ام ونام من محمود است ازین نوع که در بهشت گفتی
مرا یکی در کار نیست حضرت گفت که دوزخ ست در راه گذر هر یکی که حق تعالی فرموده است اِنَّ جَهَنَّمَ
كَانَتْ مِرْصَادًا لِلطَّاغِينَ مَآبًا لَابِثِينَ فِيهَا أَحْقَابًا هر یکی که از فرمان حق سر تابد همیشه در آن
دوزخ باشد وبعذابها گرفتار باشد ودوزخیانرا عذاب ابدی وگوناگون است گفت از دوزخ
نمیترسم پس حضرت گفت چه میطلبی گفت اگر ضمانت قبول کنی که الله دیدار خود را مرا ارزانی
دارد من باین شرط ایمان آرم پیغمبر صلی الله علیه وسلم گفت هر که به نیت پاک واخلاص ایمان آرد
من ضامنم که دیدار را دهم پادشاه یمن گفت دین اسلام بر من عرض کن پیغمبر گفت بگو لا اله الا
الله محمد رسول الله چون کلمهٔ طیبه بر زبان آمد برخاست ورفت وغسل کرده آمد ودو
رکعت نماز ادا کرد وسر بر زمین نهاد وگفت خداوندا چون از پیغمبر تو ضمانت دیدار تو شنیدم

۶ قصهٔ محمود نام پادشاه که در زمان حضرت ... مسلمان شده ... پیغمبر ... بهشت گرفته بود

دیگر زیستن درین سرای فانی نخواهم فی الحال جان بحق تسلیم نمود پس حضرت رسالت پناه با جمیع
اصحاب تجهیز و تکفین او را ساختند و دفن کردند و جمیع اصحاب حاضر بودند پیغمبر علیه السلام تبسم
نمود یاران گفتند یا رسول الله این جا عبرتست تبسم از جهت چه بود گفت چون دیوانه را دفن
کردند حوران آمدند بدست هر دو شراب طهور بود که از جنت العدن آورده بودند او را گفتند که
شراب بخور دیوانه در کنار شد دیوانه از ایشان رو گردانید و دستی از غیب پیدا شد و پیاله او
کنار گرفت و گفت که ای بلندهمت که بغیر دیدار من بهیچ راضی نشدی پس ازینجا کاتب میگوید
ابیات دل من بی تو خراب است تو هم میدانی + جگرم بی تو کباب است تو هم میدانی + دوستی
نیست که در باغ نشینم بی تو باغ بی دوست عذاب است تو هم میدانی + روز و شب گریم
در وقت پنهانی نیست بی دوست هر ذوق جهان بستانی + و نیز آورده اند که ملائم این
ولید همیشه حضرت را ایذا رساندی رسول گفت ای خداوند از ایذای ولید درمانده شدم
جبرئیل آمد و گفت یا رسول الله خداوند تبارک و تعالی ترا سلام و درود میرساند و میفرماید که
دعای تو مستجاب خواهم کرد اما اگر خواهی از پشت ولید فرزندی تولد خواهد شد خالد نام که چندان
هزار خلق از برکت او بشرف ایمان مشرف خواهم کرد حضرت گفت خداوندا رحمت دنیا
بگذر و اگرچه ولید و چندان ایذا من رساند عمر او را دراز گردان تا آن فرزندی از وی تولد
شود چون خالد از ولید در وجود آمد و مراهق شد پیش حضرت رفت و ایمان آورد و در پیش
حضرت همیشه میبود روزی لشکر رسول علیه السلام شب را غال کرد و این خالد همراه بود خواب
وی را غالب کرد و عنان از دست او رفت و اسپ او را از لشکر خود جدا کرد چون بیدار شد لشکر خود را
ندید و اسپ را بهر طرف جهید و اینجا تا دور شد ناگاه دید که در کناره دریا وادی است و در اینجا
هفتاد هزار خیمه نصب کرده دید و دانست که لشکریست و آن لشکر از کفار بود خالد بن ولید اسپ
خود را در جای پنهان بست و خود را مانند ایشان کرد و میان لشکر درآمد دید که کفار پیش معلم
ترسا بودند و منبر بست کرده بودند و آن معلم بر سر منبر برآمده و پادشاه و سایر ارکان دولت هم
حاضر بودند و آن معلم میخواست تا وعظ باطل کند و حق را پوشد خالد بن ولید دعا کرد و گفت
خداوندا بحرمت زبان این ناپاک را بدروغ گفتن بربند آن معلم ترسا هر چند خواست سخن از

قصهٔ خالد بن ولید

زبان او بند می آمد معلم ترسا گفت ای قوم بدانید که درمیان ما محمدی آمده است و در حق من
سحر کرده و زبان من بسته شده است پادشاه کفار را امر کرد تا تمام لشکر را تفحص کردند چون
خود را پنهان ایشان کرده بود نشناختندش گفتند یا امیر یافته نمیشود معلم ترسا گفت ای
ای محمدی ترا سوگند بآن محمد است که خود را بنما و بگو که در حق من چه سحر کرده خالد رضی الله عنه
اندیشید که یکجان چه باشد اگر هزار در هزار جان مرا بودی فدای حضرت رسالت پناه میکردم بر جای
و گفت ای قوم منم محمدی و ای بدبختان سحر در دین محمد صلی الله علیه وسلم حرام است و کننده
سحر کافر است و ای معلم چون تو بر منبر آمدی دعوی کردی که باطل را حق گردانی و حق را باطل من در
حق تو دعا کردم که خداوندا عاجز است از زبان او دروغ بیرون میار معلم ترسا گفت که من
از تو پنج سوال میپرسم اگر گفتی فبها والا از جان خود دست بشو خالد گفت قبول دارم
اما بشرط آنکه من از تو نیز یک مسئله میپرسم جواب آن بگوئی پادشاه و ارکان دولت درمیان
گواه شدند معلم گفت در توریت خوانده ام که هر بهشتی در بهشت چندین طعام و شراب
خورد و او را هیچ بول و غائط نباشد نظیر او در دنیا کدام است. جواب داد که چون فرزند در
شکم مادر بعد از چهار ماه در وقت زنده میشود و روح در قالب او در می آید و روزی و رزق
خداوند تعالی باو میرساند و چون تولد شود در حال بول و غائط کند و اگر در شکم مادر بول و غائط
کردی مادر او هلاک شدی این است قدرت حق تعالی باز گفت در توریت دیده ام که در بهشت
درختیست طوبی نام که هیچ کوشکی و سرای و خانه و جای در بهشت نیست که شاخ و برگ و میوه و
سایه آن درخت طوبی در وی نرسیده است نظیر او در دنیا چگونه است. جواب داد و گفت چون
آفتاب در نیم روز بالا ست هیچ جائی نیست که اثر پرتو و روشنائی آفتاب بوی نرسیده است
پس درخت طوبی مثل آفتاب است و در قدرت حق تعالی شک نیست. باز گفت کدام
زمین است که یکبار گرمی آفتاب را دیده است گفت آن قعر رود نیل است که چون بنی اسرائیل
را قبطیان که قوم فرعون بودند بنده ساخته بودند و قبطیان بر اسپان سوار میشدند و از
زندان ایشان بنده ساخته بودند و کلان ایشان را تیر و کمان بدست گرفتن نمیدادند بجهت
بسیار پریشان اند پس پیغمبر موسی علیه السلام را گفتند که اگر ما را از ایشان خلاص کنانی بتو

سوال اول معلم ترسا

سوال دوم معلم ترسا

سوال سوم معلم ترسا

ایمان آریم مهتر موسی علیه السلام گفت که هر کس پیش صاحب خود برود بدو هم اسپی براق بطلبید تا
از ایشان بگریزید و خلاص شوید قوم مهتر موسی هر یک پیش صاحب خود رفتند و گفتند که
مارا جای مهمانیست و هر یک بنده خود را اسوار کرده می فرستند شما نیز مارا اسوار بکنید هر یک بیگانگان
خود را اسوار کردند و روانه شدند و بر ایشان خنده میکردند که هیچگاه بر اسپ سوار نشده اند
همه از اسپان خواهند افتاد چون سه روز گذشت هامان ملعون که وزیر او بود گفت که غلامان گریختند و
شما این سخن مرا قبول نکردید که ایشان خواهند گریخت اکنون در پس ایشان باید رفت فرعون فرمود
که هشتاد لک سوار در عقب ایشان روان کنید چون لشکر فرعون شنیدند هشتاد لک در عقب ایشان
رفت چون لشکر مهتر موسی برود نیل رسید از عقب غوغای لشکر فرعون شنیدند و قوم مهتر
موسی شش لک سوار بودند همه از خود نا امید شدند چون لشکر رسید و آفتاب بحکم جلیل یک نیزه
وار نزدیک همچنان ایستاده بود ایشان دوازده قوم بودند هر قوم یک یک راه آب
بشگافت و دوازده نقش شدند چنانکه جمله لشکر یکدیگر را میدیدند و آن آفتاب بحکم جلیل
یک نیزه وار نزدیک شد تا زمین که زیر آب بود خشک شد و قوم مهتر موسی علیه السلام در گذشتند
و فرعون رسید آب همچنان ایستاده بود ترسید هامان گفت شاید که بدعای مهتر موسی علیه
السلام شده باشد هامان بدبخت گفت شرم نداری که دعوی خدای میکردی و این بار
مهتر موسی گذشت و تو میترسی و این آب ایستاده که نیز از تو پیدا شده بود پا در نه تو نیز بگذر
است فرعون هر چند راس اسپ گرفت اما اسپ سرکش بود نتوانست در آورد و آورده اند
که در آن مقدار یک اسپ مادی نبود بلکه جمله نر بودند مهتر جبرئیل بر مادیان ابلق از بهشت
سوار شده آمد و بر آن دروازه که فرعون بود در پیش شد اسپ فرعون سرکش بود در عقب او
رفت هیچ منع نتوانست کرد و فرشتگان از آسمان فرود آمدند و تمام اسپان لشکر را تازیانه
زدند چنانکه در دروازه آب در آمدند مگر سامری و پایان زیر کشیده از اسپ
سامری از زیر سم مادیان جبرئیل کف خاک گرفت و همراه کرد و زنگار بسته چنان لشکر
فرعون بیرون آیان شد و از عقب تمامی در آمدند آب بهم پیوستند شکست و چنان آمد دوازده
که جمله لشکر موسی بر زمین افتادند و بحکم خدا تعالی تمام لشکر فرعون را آب بطرف لشکر موسی

خلیل الله گفت ای لعین سگ لشکر خود را بین بیا که لشکر حق خدائی ست با هرچند آنجا خواهیم نمود
پس نمرود فرمود که سی صد فرسنگ در سی فرسنگ لشکر او جمع شدند و ابراهیم دعا کرد یا الله صغیر ترین
لشکر خود بر ایشان بفرست لشکر پشه را بفرستید تا قوم نمرود را هلاک گرداند بعد ازان از حق سبحانه و تعالی ندا
شنید که یا ابراهیم اگر پشه نمیگفتی صغیر ترین لشکرهای من آن بود که اگر ده تن از ایشان جمع میکردیم
یک پشه تمام نمیشد و همه ایشان را هلاک میکردی و غارها که نزدیک کوه قاف پر از پشه بودند از آنجا
هر سو آن بر قوم نمرود یک پشه آمد آورده اند که ایشان چندان کوس طبل و سرنا نواختند که مرغان
از هوا می افتادند اما چون لشکر پشه در رسید چندان غوغا برخاست که جمله هر یک سوار را لجام
از دست بیفتاد و هر یک را نیش میزد که بیک نیش زدن ایشان آن دم از اسپ بدر افتاده و هلاک شدند
و پادشاه پشه لنگ تمام رفت و در دماغ نمرود جا گرفت آن ملعون در خانه آمد و حضرت ابراهیم پیش
رفت و گفت که ای نمرود مسلمان شو و ایمان آر نمرود گفت که بگو که پیغمبر ابراهیم گفت اهل بیت و جمله
اهل عیال تو میگفتند لا اله الا الله ابراهیم خلیل الله چون نمرود بدبخت شنید شمشیر را گرفت
و یکی از شربت شهادت نوشانید باز گفت مسلمان شو گفت که میگوید که تو پیغمبری گفت گوش کن
سر تو از هر چه پیدا که میگوید آواز برآمد که لا اله الا الله ابراهیم خلیل الله نمرود در آتش درزد و همه را
بسوخت تا از آنجا جدا شد و در باغ رفت پس از زیر درخت که نه آواز و شنید که هر شاخ میگفتند لا اله
الا الله ابراهیم خلیل الله درختان را قطع کرد چون از هر جا که بیامد ندی همان زمین و سنگ کلمه گفتند
از آنجا گریخت دیگر جا میرفت سر خود را به یک میزد از جهت سوزش پشه که در دماغ او رفته بود بدین
نوع عذاب هلاک شد زاده نمرود تا زاده پشه این بود که اصل پشه از کجا است و آن جانوران
که در بهشت روند پشه نمرود و ناقه صالح و حمار عیسی و قوچ ابراهیم خلیل الله و قوچ آن گوسفند را
گویند که ذبح کرده باشد و سگ اصحاب کهف و فیل اصحاب الفیل و [illegible] و دلدل امیر المؤمنین
علی و بغل حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم. باز معلم ترسا گفت که ای خالد این همه را
گفتی و من دل را [illegible] از تو خواستم که چیز دیگر بگوئید تا چون شما دعا کرده اید مقبول [illegible]
بهشت و دوزخ از من [illegible] خالد گفت ای معلم بهشت بگوی که در بهشت چه نوشته است
هر که آمد گوید چرا اینجا [illegible] معلم ترسا بگو پادشاه دنیا پادشاه و ارکان دولت گفت چه

دستور القضاة ست کہ اگر کسے مسئلہ شریعت شنید کہ کلید بہشت لا اله الا الله محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم
است یا شنید کہ بسبب گناہ اندک نیز کسے شایان سقر شود و سامع گوید کہ اگر این چنین ست بار حم
نیست و یا طرب نیست کافر گردد و نیز اگر کسے مسئلہ شرعیہ کردن یاد گرفت کہ باین کار کہ میرسد کافر گردد و
نیز اگر کسے مسئلہ بطریق وعظ گوید کہ چنین نعمتہای بہشت ست یا چنین عذابہاے سقر و او گفت کہ
ازان جہان کسی نیامدہ است کافر گردد زیرا کہ بکتب آسمانی ایمان نیاوردہ باشد و نیز مومن بہفت
چیز اند اگر یکے ازیشان را سبک گفت قولا و فعلا و اعتقادا کافر گردد چنانکہ گوید اگر فلان خداے جہان گردد
و یا فرزند خداے گردد و امام خود. از وے بستانم کافر گردد و یا فرشتہ را منکر شود و یا دشمن دارد چنانکہ گوید
کہ دیدار فلان بر من چون دیدار عزرائیل و یا منکر و نکیر را بد گوید یا خازنان دوزخ را بد گوید و دشمن
دارد کافر گردد زیرا کہ ایشان ہرچہ میکنند بفرمان رب العزت میکنند پس گویا کہ بحکم حق راضی نباشد
و یا اگر گوید آنچہ در کتابہاست ہمہ دروغ و فسانہ ہست عالمان را سیاہی گویند و درویشان را علم
باطنی و سفیدی است درویشان عالمان را قدیم الایام دشمنی ست کافر گردد زیرا کہ عالمان را کتاب گویند
گویا کہ بکتاب عداوت کردہ باشد و اگر پیغمبران را بزرگ و فضل از ہمہ خلق و از ملائکہ و اولیا ندانند کافر گردد
چنانکہ بعضے عوام کہ خود را پیشواے خلق دانند و باین حدیث چنگ میزنند کہ الولایۃ افضل من النبوۃ
بافترا در رفض و گمراہی معنی حدیث بہ تحت لفظ بمریدان بیان میکنند و ولایت خود را افضل از نبوت
مہتر موسی علیہ السلام و غیر ذلک میدانند و خود را و مریدان خود را از دائرہ شریعت و ایمان بیرون
می آرند و در ورطہ کفر و ہلاکت گردند و خبر ندارند چنانکہ در رسالہ عبید الشیاطین آوردہ است کہ چون
شیطان شیخ عامی را در خلوت یابد خندہ و شادی میکند کہ بسبب این خلوت ویرا کافر سازم صراحی
را در دست گیرد و دران بول میکند و کمیز می اندازد و می برد و ویرا میگوید کہ مبارک باد ترا این مرتبہ
و ولایت کہ این گلاب و خوشبوئی بہشت ست و بعضی دیو و پری را می نماید کہ چراغہا در دست دارند
و مرغزارہا و جایہا خوب کہ این مرغزارگاہ شما ست در بہشت و بعضے دیو و پری را بدو نماید بصورت حوران
و بعضے بصورت پیر و عصا بدست و ایشان را می آرایند تا او را بدان میل و رغبت افتد و در وی
کہ شیطان عرش و کرسی و سبع سموات بدو نماید کہ الحال از عرش گذشتی بلکہ یک صورتے را بدو نماید
کہ این خداوند جہان ست و آن شیخ جاہل بدو معتقد شود و گوید کہ خداوند جہان را دیدم خیر و سجدہ

کنند و شیطان او را گوید که الحال کار شما از قصه موسی در گذشت زیرا که بر شما تجلی صفاتیه شده باشد و بر شما
تجلی ذاتیه شده است شیخ عامی بر و معتقد شود کافر گردد و معنی حدیث بظاهر از روی حقیقت این
است که حضرت رسالت پناه صلعم ولایت خود را از نبوت خود افضل گفته است زیرا که ولایت یاد دوست
بودن و از خود محو شدن بود و نبوت اشتهار و دعوت خلق و طلب معجزات و متعلقان با خلق است
ازین جهت است که حضرت رسالت پناه نماز تهجد را و شب بیداری بر خود فرض کرده بود که شب خلوت
عاشقان است و صلت محبوبان است جهت گردند تا بیش تحقیق قاب شب محرم عاشقان
پیشهاش طلب اما از روی حقیقت لی مع الله وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب یا از خود که نبی مرسل بود
خبر داشت اما صوفیان ولایت اعتبارات از وحدت دانند که قبله واحد و موجود که لولاک لما
خلقت الافلاک اشارت بدست که از ان دست و بعد از ان جهت که خواهان او و جمله خلق شد
قبله بود و موجود را جواز فضل وجود خود و بیان ثابت تا ظهور نور محمدی تا اسفل السافلین ظهور شد
نیز قبله بود و نبوت مراتب است که مذکور شد که چند گرت مشغول شده بود بسبب آنکه پانزده روز
از وی وحی منقطع شده بود چنانکه در مصباح العاشقین است که روزی اهل کتاب مشورت
کردند و عالمان را جمع کردند تا پیش حضرت روند و چهار مسئله از وی پرسند اگر وی را گفت و وی را
تحقیق پیغمبر است والا فلا اگر بست نعوذ بالله منها که افترا گویان گمراهان از روی دیگر نیز میگویند
چون پیش حضرت آمدند و گفتند که اگر شما رسول خدا اید بگویید که قصه نوح و ذو القرنین چگونه
بود و مثل و مانند روح چیست و بگویید قیامت کی خواهد شد حضرت بتوقف گفت فردا بگویم و لفظ انشاء الله
در میان نیاورد و پانزده روز جبرئیل از رب العزت پیام حضرت نرسید و پوشیده و در گوشه
رفت و میگریست که قرآن هر روز می آمدند و دیگر پیغمبر میگفتند که خذلهم الله که این مرد پیغمبر نبود اما
خدای را بگذاشت و بدبختی گرفت و شرم نداشت که دعوی پیغمبری میکرد و خاک در دهن ایشان
بعد از پانزده روز جبرئیل آمد و گفت چنانکه از مشرق تا مغرب پرهای خود را گسترانیده بود و
چیست و وسعت نبی به جبرئیل بصورت خود بان عظمتی که داشت حضرت رسالت پناه را
گفتا ... تا دیده بود و در اوقات دیگر بصورت یاری می آمد که در ان مجلس حاضر
بصورت دحیه کلبی در وی پیامد و گفت بسم الله الرحمن الرحیم. والضحی واللیل اذا سجی

وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلٰى وَلَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولٰى تا آخر یعنی محمود او تبارک و تعالی تحفهٔ
درود و لطیفهٔ الدرود میرساند و قسم یاد کرده است بوقت چاشت یعنی بروشنائی روز و بتاریکی شب
تاریکی چون تاریکی شود یعنی از شب تاریک روز روشن بیرون آید و از روز روشن شب تاریک بیرون
آید و این قسم بر قدرت خود است که آفریننده روز و شب است و برهانی از روز مراد جمال حضرت است که تا با
ذرّه از فروغ جمال اوست مراد از شب گیسوی مشکبار اوست جواب قسم اینکه نگذاشت ترا خدای
تو و دشمنی نگرفت شما را و آخرت که سرا با قیمت بهتر است شما را از دنیای فانی اما چون میان روح
دشمنان را یاد بکرد و حی انشاء الله بگفتی برای حسن تادیب جبرئیل را منع کردم قصه حضرت نوح علیه السلام
و قصه یونس چنانکه معروفست بیان کرد و از برای قیامت این آیت بخواند قوله تعالی اِنَّ اللّٰهَ عِنْدَهٗ
عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي
نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللّٰهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ یعنی قیامت لا ریب لا شک آمدنی ست اما روز مطلق
و تعیین گفتن او کفر محض است و نیز از آمدن باران از شکم مادران از اکتساب کار مستقبل و از رسیدن
موت کسی نداند بیشک بجز خدای علیم و خبیر است و گوینده قبول کننده این هیچ غیوب کافر اند و در شان روح این آیت
خواند قوله تعالی يَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُم مِّنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا
و چون روح را سخت ظل کن گفت در حدیث صحیح وارد است که جسم لطیفه است حضرت رسالت پناه صلعم
را پیشتر ازین آگاه نکرد و از بیان روح منع کردیم بار او شما را اولی تر است که هیچ نگوییم و ساکت باشیم و آنچه گمراهان
و ملحدان از روح چیزی میگویند و مریدان خود را گمراه میسازند که ما روح بنمائیم و در خلوت عوام الناس اطوار و
تجلیات شیطان معاینه میکنند احتراز از شیخ جاهل و ولی تر از شیطان بد کردن زیرا که ایشان اعتبار بیان
روح و بیان ذات الله تعالی نمیتوانند کرد بلکه بسبب نقصان خود روح را عین ذات دانند کافر شوند و الا
اگر مرشد مستقیم بر شریعت بوده باشد تجلی روح را از تجلی ذات تمیز نماید زیرا که روح را قبول صور جهان
فی الجمله تجلی است مگر همه از برای آنست که در اول حدیث حقیقت رسالت پناه صلعم فرموده است کقوله
علیه السلام الخلوة هداية والخلوة ضلالة یعنی هدایت و رشان کسی ست که او در متابعت کامل
باشد و آن کامل نیز در متابعت کامل دیگر باشد تا عهد رسول الله دست بدست آورده باشد کامل
کسی را گویند که چهار علم تمام دانسته باشد اول علم تفسیر احادیث تمام داند دوم علم فقه که گفته اند که

اگر یک مسئلهٔ شرعیه نداند در امر مرید گرفتن روا نیست سوم علم مناظره و علم کلام عقاید تا مرید را قولها
و فعلها و اعتقادات از شرع بیاید چهارم علم آفات یعنی از مکر نفس و شیطان خبردار باشد که سید جلال بخاری
در رسالهٔ خود آورده است که بسیار مریدان از پیران ناقص بخلوت و مراقبهٔ ذات صریح را ببینند و ایشان را
خدای پندارند کافر شوند چنانکه نجم الدین کبری قدس الله سره را مریدی بود او وضو ساخت و در خلوت
رفت و بعد از ساعتی بیرون آمد و گفت یا شیخ خدای جهان را دیدم گفت خاموش باش که آن نور وضو
بود که از ابتدای وضو تا آخر سلام نماز دو نور مشاهده میشود همه نتیجه از آن وضو و نماز است و
ضلالت در حق کسی است که علم ظاهر چنانکه مذکور شدند و از علم باطن چون احادیث و احادیث که سیر صوفیانست
است نیز آگاه نباشد اما بسبب جهل عامه خلق و جهال را در خلوت در حیرت آرند و بتجلی شیطان و
القاء نفسانی همه اگر ضال و مضل بمانند یکی گوید که ما خدا را دیدیم دیگری گوید که ما ذات را دیدیم کسی گوید
ما صفات او دیدیم کسی گوید که ما ملک الملک و ملکوت را دیدیم و علم فقه و احادیث و تفسیر حجاب ما گوید
و ضال و مضل میگردند و از آن روز نشنیده‌اند که در نفحات الانس است قوله تعالی یوم یفر المرء
من اخیه و امه و ابیه و صاحبته و بنیه چون دوزخ را بنماید در روز قیامت که قوله تعالی
اذا سمعوا لها شهیقا و هی تفور تکاد تمیز من الغیظ و ایضا قوله تعالی فکیف تتقون
ان کفرتم یوما یجعل الولدان شیبا السماء منفطر به کان وعده مفعولا و ایضا
قوله تعالی وجیء یومئذ بجهنم یومئذ یتذکر الانسان وانی له الذکری آورده‌اند که دوزخ
را پانصد گوشه است و در هر گوشهٔ او پانصد زمام است و بر هر زمام او پانصد فرشته دست زده
موکلند تا روز قیامت بالا میکشند و کلانی هر فرشته چندان است که اگر پیدا شود آسمان و زمین
نگنجد چون دوزخ را با این نزدیک کنند و شراره او چون کوه‌های کلان بر هوا پانصد سال دود
و آواز بانگ او چون آن آواز خود برگیرد هر که ببیند و پانصد ساله راه بعضی را از بانگ دوزخ میگیرند
از خشم خدای چون یک مسکین میجوشد و از آواز آتش آواز یکدیگر نمی‌شنوند و بانگ جهنم هیبت و تنها
از بالا بلند گاهی چون گل سرخ گردد و باشند و عقل گداخته گردد و موی کودکان از هیبت سفید گردد
و حضرت ابراهیم خلیل الله در یکدست حضرت اسمعیل و در دست دیگر حضرت اسحق هر دو دست را گرفته باشند
و حضرت موسی و حضرت هارون صلوات الله علیهم دست یکدیگر گرفته باشند و حضرت عیسی و بی بی مریم

بیان صفت دوزخ

دست یکدیگر گرفته باشند و چون آن روز قیامت که خدای تعالی آن روز را عظیم خوانده است شد اند
و هولهای او معاینه کنند همگی از یکدیگر دست بکشند و بر ستون عرش چنگ زنند و هر یک گوید نفسی
نفسی مگر حضرت رسول علیه السلام آن روز امتی امتی گوید و چون پاره پاره و مادران فرزند و پسر از
پدر و پیر از مرید و زن از شوهر همه بیزار و انکار نمایند و فرشتگان عذاب شعلهای آتشین بدست
گرفته پیر و مرید را یکجا کنند و گویند که چرا دعوی باطل کردید که پیر خود را خدای و پیغمبر گفتید و تجلی
شیطانی را تجلی ذاتیه و صفاتیه میگفتید و سخن علم و علما را قبول نکردید ایشان گویند که ما طالب دیدار
و نجات بودیم و همین شیخان و پیران ما را گمراه کردند و بعضی پایان ضامن میشدند که ما شیخ زاده و پیر
زاده و سید زاده ایم چون ما را دیدی نجات یافتی بلکه تکلیف عبادات از میان برداشت و هر باطلی که
پیش ایشان میکردیم و میگفتیم ما را منع نمی کردند پس پیران را گویند که شما چرا چنین پیری و پیشوائی
میکردید که بندگان حق را و امت محمد را از راه راست که شریعت محمدیست بیرون میکردید آن
زمان این پیران گویند که چون ایشان ما را بطریق هجوم جاهلان پیش آمدند ما نیز چیزها از پیش
خود میگفتیم و بعضی از یکدیگر منکر شوند که ما پیر و مرید نه ایم چون خدای علیم و علام ست حکم کند که هر دو را
یعنی پیر و مرید و شیطان را در دوزخ اندازید و آنکه پیران کامل اند و مریدان خود را در متابعت حضرت
رسول مستقیم داشته اند در روز قیامت در کنار قیامت استاده شوند که گفته اند آفتاب را
هژده روی ست الحال در چهارم آسمان ست و یک رو بجانب ما ست و بیش این یک روی بهفتاد
حجاب برفست که در پیش روی آفتاب بیرون و اگر نه تمام عالم را بسوختی و در آن روز بلیغ یکدیگر منتشر شوند
کرآن زمین سفید باشد کما قال الله تعالی یوم تبدل الارض غیر الارض و آن روز آفتاب را
یک نیزه وار بر زمین نزدیک کنند و همه رویهای آفتاب پایان کنند و هر فردی را چندان عرق پیدا
شود که هشتاد شتر تشنه اگر خورند سیراب شوند و هفت طائفه در سایه عرش باشند چنانکه
عالمان عامل و امیران عادل و آنکسانیکه شب و روز و صد آیت از قرآن بخوانند و موذنان حی و کسیکه
خدمت علما کنند و کسیکه در خرید و فروخت خود را فریب ندهد و کسیکه بر زنا قادر شود و از ترس خدای عز
و جل دور شود و روزه داران مریض و استغفار گویان در وقت سحر بر شتران بهشت سوار باشند و آن روز
پیران کامل را فرمان شود که در زیر عرش روید ایشان گویند مریدان ما پایان پیکان نجز او رسول خدا

وازمن مترس بل که تقدیر خدا بود که ذره زیاده وکم نمی شود و ایضا گفته اند که بزرگواری
بود غلام خود را از سبب نافرمانی طپانچه چند زد و باز بغلام گفت که تو نیز مرا طپانچه بزن تا برابر
شویم غلام گفت که غلام را آزردن خواجه چه عارست گفت من نیز صاحب دارم و از آزردن او
بترسم غلام گفت شما آزردن صاحب خویش ننگ میدارید از هیبت بر زمین افتاد و جان بحق تسلیم کرد
آورده اند که غلام سیاه در پیش اولیا آمد و توبه کشید و آن بزرگوار گفت برو هر کرا بیجا رنجانیده آزرده
طلب بخشش کن تا ترا هم بخشند آن غلام همچنان کرد ناگاه بجایی رسید و بیهوش شده افتاد و چون بهوش
آمد پرسیدندش که حال چه بود گفت حکم پیر بجا آوردم و در این جایگه خری را چند چوب زده بودم
بیادم آمد ترسیدم که بخشش از که جویم و بحل از که خواهم و هم از اینجا گفته اند که جوانی در پیش پیر توبه کرد
چون از جانب پیر بازگشت باز بپیش پیر آمد و گفت در وقتی که گناه میکردم خدا تعالی میدید پیر
گفت ای غافل تو ندانسته که خدای علیم سر و اخفی ست گفت وای بر من که پیش این چنین خدا گناه
میکردم نعره بزد و سر بر آورد و جان بحق تسلیم کرد و بعضی گفته اند که حکم ایمان خوف و رجا ست و ایمان تعلق
بهر دو دارد چنانکه گفته اند الخوف ذکر و الرجاء انثی یتولد منهما حقیقة الایمان بیت مرغ
ایمان او بپر خوف و رجا ست مرغ بی پر را پریدن خطا ست چهارم هفت شرائط مشهوره که ایمان
را بجا آوردن شرط بقاء ایمان است اول هستی خدای را و بهشت دوزخ را بالغیب باور داشتن دوم
علم غیب را خاصه حق تعالی دانستن سوم باختیار خود ایمان آوردن چهارم حلالهای خدای را حلال
اعتقاد کردن پنجم حرامهای خدای را حرام اعتقاد کردن ششم برحمت حق تعالی امیدوار بودن هفتم از عذاب او
ترسیدن و تفصیل ایشان در رساله عصمة الایمان بیان کردم و اینجا از برای آن گفته شد تا اگر یکی
از ایشان منکر شود و بجا نیارد ایمانش زوال پذیرد اما دانستن حلال و حرام هم مهمات ایمان
است که اکثر وقوعها والناس عنها غافلون لقوله علیه السلام الویل للجاهل مرة و للعالم سبعین
مرة زیرا که عالم را پرهیز کردن از شبهات و بدعات و مباحات که در نظر جاهل قبیح نماید لازم است تا در متابعت
ایشان عامه خلق در ضلالت نیفتند لقوله علیه السلام زلة العالم زلة العالم چون عالم در
بعضی امور که بعضی مباح گفته اند امید عالیان از ان در گذرند و در حرام فتند و حلال دانند کافر گردد
چنانکه در مجموعه خانی معاملات آورده اند که هر که شیره جو و گندم و برنج و ارزن را بخورد و حلال داند کافر

گردد و اگر خمر خورد چون شلیده انگور که بجوشد تا کف پیدا کند و مست کننده شود و یا از مویز و خرما
و نیشکر شیرین کرده سازد حامی شود زیرا که این مطلق حرام دانسته باشد و دران شبه حلال
آرد و حال آنکه حلال نیست کافر شود که در مشارق شنیده ام و الیست و در ذخیرة الملوک
و نیز در مشرق المشارق بدین طریق مذکورست که پیغمبر گفت هر که خمر بخورد ایمان از دل او
چنان بپرد چنانکه کوزه پر از آب کسی باژگونه کند و بر رو خود گرداند و در وی هیچ آب نماند و شکم و
در روز قیامت از خبال دوزخ پر کنند صحابه پرسیدند یا رسول الله خبال چیست و چرا خورند
گفت ریم و زرد آبه دوزخیان که در دوزخ جمع شود و گل گردد چون آن را بخورند گوشت و پوست
روده های ایشان بپزد و باز در طرفة العین بر ایشان عذاب بر ویانند و ازین جهت خورند که نام
ایشان را تبدیل کنند و نامهای دیگر نهند چون بکنی و شیره و بوزه و سور پس رسول گفت که زنهار
صد زنهار از دانشمندان خمرخواران دور باشید و باید که باقوال ایشان هیچ اعتبار نکنید و در بستان
الیواقیت ست که از دانشمندان که ثقه نباشند دور باشید و از ایشان علم نگیرید و مسئله ایشان از
مجالست نکنید لقوله علیه السلام الصحبة تؤثر و ایضا لقوله علیه السلام مثل المجالس الصالح
کمثل العطار و مثل جلیس السوء کمثل القین و نبی علیه السلام در باب خمر حدیث فرموده است
کل مسکر خمر و کل خمر حرام و خمر را از خمار گرفته اند و خمار روپاک را گویند که روپوش باشد پس خمر گویا که
رو عقل پوشیده پس در شرح مشارق ست که خمر از آن جهت فرموده اند که اگر کسی خمری از جو گندم
وارزن و برنج سازد و آن را خمر نداند کافر گردد و خمر شش نوع ست یکی آنکه از انگور و خرما و مویز و
شهد گیرد و چهار دیگر از حبوبات مذکورست لقوله علیه السلام کل حبوبات اذا خرج من هیئة
الاصلیة فهی ملعونة و من اکلها فهو ملعون و بعضی و الیها کرا از عدس و جو سرکه میگیرند نیز
حرام ست زیرا که شلیده مطلق ست چون تغیر یابد حرام شود و مسئله اگر میوه و پنیر و شیر هر چند
ناخوش باشد حلال ست آورده اند که امام محمد غزالی را پرسیدند که یا امام هیچ گاهی از شما
تبسم نمی بینیم گفت وقتیکه من مقتدی بودم تبسم میکردم و یاران نیز مزاح میکردم اما چون مقتدا
شدم بینی چه شود التبسم تبسم چون حرام شد زیرا که اگر من تبسم کنم دیگران خنده قهقه را حلال
دانند کافر شوند و من خود باشم و شیخ سفیان ثوری در پالوان عمر یکبار بیرون رفت ناگاه پایش بلغزید

و در زراعت غیر رسید هاتفی آواز داد که ای ثور نعلین در پای چگونه در پالیز دیگران میبری
و نیز روزی پای چپ در مسجد اول نهاد برای دخول باز آوازی شنید که یا ثور و نام او ابوسعید بود
بعد ازان لقب خود را ثوری کرد آورده اند که حضرت بایزید بسطامی قدس الله سره روزی
پای چپ در مسجد برای درآمدن نهاد از برای کفارت برده آزاد کرد پس باید که در وقت دخول
مسجد پایها را از نعلین بکشد و بدامن پاک کند بعد ازان در مسجد نهد نقل است که روزی در
وقت خلافت امیر المومنین مرتضی علی رضی الله عنه یکی از اصحاب آمد و پای از نعلین کشید و بسنگ
دروازه مسجد بمالید مرتضی علی رض گفت اگر بر روی من بمالیدی بهتر ازان بودی که بسنگ مسجد بالجمله
پس باید که چون در مسجد درآید ببیند که در مسجد اگر کسانی باشند که مشغول بذکر و تلاوة قرآن
نباشند و سنتی یا ادا و یا پیشین نگذارده باشند سلام بگوید و اگر کسی نباشد سلام برین طریق
گوید که اَلسَّلَامُ عَلَیْنَا وَعَلٰی عِبَادِ اللّٰہِ الصّٰلِحِیْن و تحیت مسجد بگزارد دو رکعت در رکعت اول
بعد از فاتحه آیت الکرسی یکبار و سورهٔ اخلاص سه بار و در رکعت دوم بعد از فاتحه اخلاص سه بار و
بعد از فراغ رو بقبله بذکر و یا بتلاوت مشغول باشد و مادام که در مسجد است بنیت اعتکاف باشد
اگرچه یک ساعت باشد و سخن دنیاوی نکند که گفته اند چون سخن دنیاوی کنند از دهن ایشان گنده
بوی در مسجد پراگنده شود و فرشتگان از مسجد بیرون آیند و بحضرت باعزت بنالند که یارب
مایان از بیت مبارک بیرون کشیده اند از حق تعالی ندا آید که صبر کنید که تا مکافات شما در روز
قیامت از ایشان بگیرم و در خبر است که توبهٔ چهار کس قبول نه افتد یکی سخن کننده دنیاوی در
مسجد دوم کسیکه در حالت مجامعت و یا بول و غائط و استنجا سخن کند سوم در وقت وضو و غسل
زیرا که در وقت مجامعت و غسل کراماً کاتبین پشت داده باشند که تا بعورت او نگاه نکنند
پس چون آواز کند ایشان گویند لعنک الله که ما از تو شرم داریم تو از ما شرم نداری چه او از برای
نوشتن ناچار است که روی باو آرند و نویسند چهارم در وقت مذاکرهٔ عالمان و وعظ و پند و نصیحت
شاید که سلام هم نگوید که گوش داشتن در وقت وعظ و خطبه فرض است و سلام سنت پس ترک او
اولی است و نیز جواب سلام نگوید اگرچه فرض است که استماع وعظ و خطبه فرض عین است و جواب
فرض کفایت است چنانکه در شرح الملتقی است که در ... از دریای عمان تا حد عراق زمین

وانعقد حج ساقط است زیرا که از یکطرف خطر دریا است و از طرف دیگر باج داون بردم روفض عبث است پس در عباداتے که بجہت آید ترک آن اولی تر است و نیز بسیار مسائل است که از عظم حرج از ان تخفیف کرده گردان جنته کردن سنت که اگر خود دیگر ختنه کردن فرمائیم طفل بیگناه را رنجانید باشیم و اگر بالغ را گوئیم از برائے سنت فرض ستر ابرهنه کنند باشیم و این نشاید و صاحبین گفته اند که اندر ساالگی سنت بجا آرند و اگر چند بطوع رسید بقول علمائے ثلثه ختنه کردن ساقط شود که فرض را از جہت سنت برهنه کردن نشاید و نیز در طحاوی آورده ست اذا بلغ الصبی عشر سنة لا

یحوله ان ینام مع امه واخته والامرأة الاجنبیة وعلیه الفتوی و در رساله شاه قاسم عبد الدین کروری ورده ست که در بنی اسرائیل عالمی بود که تا بیست نفس و بیا اشکار کرده بعد و بجہت که از گناهان باز گردد و تو به کنند به پیغمبر وقتش می آمد که آن عالم را بگوید تا هر کس که گفته و دیده تو گناه دلیر شده اند تا ایشان از افعال بد باز نگردد و الی توبه تو موقوف ست با ایشان قبول نشد و چون از مسجد بیرون آمد اول پائی چپ بیرون نهد و حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرموده که هر که از مسجد بیرون آید نظر بسوے آسمان کند و این آیت بخواند قوله تعالی ربنا ما خلقت هذا باطلا سبحانک فقنا عذاب النار خدا تعالی او را بنظر رحمت بنگرد و در تفسیر مدارک این آیت ست قوله تعالی ولا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار وما لکم من دون الله من اولیاء ثم لا تنصرون و از حضرت شیخ سفیان ثوری منقول ست که در دوزخ بیابانی ست از آتش که لا یعلم طولها وعرضها الا الله بیس ران بیابان جائے عالمان باشد که از برای گرفتن مال بنا دی بر درهای ملوکان امرا و لوا گران نشسته باشند و قربت ملوکان جویند و در پیش ایشان تملق کتملق الهرة میکنند و اکثر اوقات از ترس ایشان مسئله صحیح را هم نمیکنند و از جہت مال بنا دی ترک امر معروف و نهی منکر میگیرند نعوذ بالله من افعال قبیحهم وقال علیه السلام فروا من العلماء الذین اتخذوا ابواب الامراء لتحصیل المال فهم کذاب الحضرة نصیر علی القدرة وایضا قوله علیه السلام العلماء امناء الله تعالی اذا لم یخالطوا بالامراء فلو خالطوا بالامراء فهم لصوص الدین و در عمدة الاسلام ست که اگر عالم بغیر اید و عمل و تقوی نغیر اید گویا که بخدا وند خود دشمنی و عداوت کنند

کقوله تعالی وَلَا تَکُونُوا کَالَّذِینَ یَقُولُونَ مَا لَا تَفعَلُونَ وَالَّذِینَ یَقُولُونَ مَا لَا تَفعَلُونَ
کَبُرَ مَقتًا عِندَ اللّٰهِ و نیز بزرجمهر را پرسیدند صحبت بکه باید کرد گفت با عارف گفتند عارف کیست
گفت عالم گفتند عالم کیست گفت کسیکه از ترس خدا تعالی خود را از همه کمتر دارند لقوله تعالی اِنَّمَا
یَخشَی اللّٰهَ مِن عِبَادِهِ العُلَمَاءُ حضرت بایزید گفته است من کان به اقرب فهو فی اصعب خطر
و نیز حدیث حضرت ست قال علیه السلام الویل للعالم سبعین مرة وللجاهل مرة زیرا که
عالم پرهیزگار را گویند که از ذرهٔ گناه پرهیزد چنانکه پیش حضرت پیغمبر صلعم اعرابی نشسته بود پیغمبر
این آیت خواند قوله تعالی فَمَن یَعمَل مِثقَالَ ذَرَّةٍ خَیرًا یَرَهٗ وَمَن یَعمَل مِثقَالَ
ذَرَّةٍ شَرًّا یَرَهٗ پس اعرابی گفت یا حضرت یا رسول الله همان علم بس است که ذرهٔ خیر را تا توانم
بعمل آرم و تکلیف بکشم و از ذره شر تا توانم احتراز نمایم که ذرهٔ خیر را حرام و ذره شر را حلال
دانستن کفر است پیغمبر فرموده است هٰذا الرَّجلُ افقه الناس نقلست که بزرگواری بود
زیر سایهٔ دیوار غیری نشسته بود و کتابت میکرد حرف تر بود و خشک نمیشد خواست از آن
دیوار پارهٔ خاک بناخن برگیرد و بر آن حرف اندازد و در دل اندیشه کرد که حق غیر ست با
گستاخی کرد و دست پیش برد که چیزی سهل ست چون خاک بسر ناخن گرفت هاتفی آواز
داد که باش چون سهل دانستی در قیامت مکافات یابی کاتب از هول آن بیهوش شد
صاحب سرای برون آمد و سرش را در بغل گرفت چون بهوش آمد پرسیدش که حال چه بود
واقعه را باو باز گفت صاحب دیوار نیز در گریه شد گفت ترا بخشیدم و آن فرموده علما منقول است
پس برای استنجا از ملک دیوار غیر کلوخی نگیرند اگر گرفتند باز در آنجا اندازند و از ملک غیری
چوب برای خلال دندان نگیرند و آورده اند که روزی حضرت مرتضی علی رض با خاتون جنت
بی بی زهرا رضی الله عنها حکایت از داماد مهتر سلیمان میکرد که در وقت کار خیر دختر داماد خود را
تاجی داده بود که تمام تاج را گوهر شب چراغ مکلل کرده بود که هر یک گوهر از ایشان خراج
ولایتی ارزید خاتون جنت غمگین گشت و دانست که مگر حضرت مرتضی علی رض در دامادی
پدر من چیزی نیافته است از مال دنیاوی پس از این جهت این حکایت او میکند و از این اندوه
در خواب رفت ناگاه جمال جهان آرای پدر را در خواب دید و گفت ای جان پدر چرا اندوهگین شدی

[۱] بزرگ جمهر گفته که صحبت با عالمان کند که از ترس خدای تعالی خود را کمتر دانند

[۲] خاکی گرفتن از دیوار غیر بی اجازت او حرام است

وتن یاد در فرشتگان لقای تو شده ایم شاید که از دار الفنا بدار البقا رویم پایم رحلت نمائی چون
از خواب بیدار شد حسن و حسین را در پیش خود خواند و در روی ایشان میدید گاه خنده میکرد و
گاه گریه میکرد چون مرتضی علی درآمد حالش چنان دید گفت ای خاتون جنت گاهی خنده میکنی گاهی
گریه میکنی این چه حالست بی بی گفت که من در خواب چنان دیده ام چون جمال پدر را دیدم از ملاقات
ایشان خواهم دید از فرحت میخندم و چون جدائی جگر گوشگان بیادم آید از غم میگریم و چون
بی بی وفات یافت و دفن کردند شبی مرتضی علی او را در خواب دید که مضطر است فرمود که یا
خاتون چون مضطر و دلگیر استاده گفت سوزن از همسایه آورده بودم از برای دوختن جامه
کهنه خود چون کهنه را دوختم در فلان گوشه دیوار خلانیدم و باز باو ندادم مرا بهشت راه نمی
دهند چون حضرت علی بیدار شد آن سوزن را یافت و بصاحبش رساند شب دیگر در خواب
که در قصری از قصرهای بهشت نشسته است و حوران در پیش او صف زده استاده اند بخدمت
و یک شخصی از زنان [illegible] نیز در خدمت خاتون جنت استاده بود مرتضی گفت که یا خاتون
بهشت این زن کیست گفت این همان خواهر سلمان پیغمبر است که شوهر او را شما صفت
میکردید الغرض چون فردا روز قیامت شود علم حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم
که هفتاد ساله راه باشد استاده گشته و جمله ملکوت در حجاب اند از جای حجاب بیرون نتوانند پس با تقوی
از غیب آواز دهد که حمد خدا [illegible] میکند که شیرین در دنیا زود وقت خود [illegible] نموده بود و
این زمان علم پیغمبر علیه السلام بگیر بسبب [illegible] ولی مرتضی علی بدست [illegible] همچون گلدسته
پیدا [illegible] و جمله صلحا و علما در ان علم باشند هر یک باشند که هر شب چراغ [illegible] مهر سلیمان
تاج [illegible] دنیا فانی نیست و شما تاج علم مصطفی در عرصه عرصات یابید و گوهر شب چراغ در ان
عرصات باشید و از صراط گذرانیده [illegible] جهد و کوشش تمام باید نمود در طلب علم که
عالم از [illegible] احتراز کند و اگر در ان [illegible] عالم [illegible] جاهل از [illegible] مناهی قولاً و فعلاً
[illegible] باشد [illegible] صحبت [illegible] کفر بود و در خبر است که گناه بزرگ
را اگر همیشه یاد دارد بسبب آن از عقوبت حق تعالی ترسناک بودن گناه خرد شود تا بصغیره
رسد صغیره شود و اگر گناه خرد را فراموش کند و خورد داند بزرگ شود تا بکبیره رسد پس از ین جهت

پیغمبر علیہ السلام فرمود فضل العالم علی العابد کفضلی علی امتی لان العلماء سراج الدین
وایضاً قال علیہ السلام سئلت جبرئیل عن فضیلۃ العلماء قال لهم سراج امتک فی الدنیا
والاخرۃ واوحی اللہ تعالی الی نبیہ محمد العلماء اهلی وعیالی فسائر الناس عبدی ومالهم مالی
ومن اعطی مالی علی عیالی فله الجنة ولا ابالی ومن منع مالی علی عیالی فله النار ولا ابالی ق
قوله علیه السلام من کان فی قلبه ذرة من بغض العلماء یبقی فی جهنم دهراً طویلاً نقل
است کہ در زمانہ ہارون رشید ارکان دولت با وی مجادلہ کردند کہ تمام ائمہ وخزائن بر علما صرف
میکنی و باین طائفہ درویشان کہ مستقبل قبلہ نشستہ اند و در عبادت حق تعالی مشغول اند و علاقہ
از خانمان بریدہ اند میل کم داری وگفت کہ استحکام دین نبوی و قوام شریعت مصطفوی و احکام
عقائد یقینی بعالمان است و عالم ہر چند کہ بخیل باشد بخیل کسن بشفاعت وی بہشت روند و عابد
اگر در متابعت عالم باشد تنہا در بہشت رود والا بدوزخ لقوله علیه السلام شفاعة اربعة نفر
حق اولهم الانبیاء ثم العلماء ثم الشهداء ثم الاطفال لابویه پس ارکان دولت گفتند کہ
بیائید امتحان کنیم یکے شخص را درمیان زجاجہ در آوردند و آن زجاجہ را ہیکل آدمی درست اندام را
کردہ بودند و اندرون آن زجاجہ چار روغن و آتش کردہ بودند چون شب شد آتش در وکردند
پس تمام از سر تا پاے یک لخت روشن شد و آن شخص را گفتند کہ در صومعہ فلان عابد برد و امتحان کن چون
آن شخص در صومعہ در آمد تمام صومعہ پر نور شد عابد از جاے برجست وگفت من انت آن شخص گفت
انا جبرئیل گفت شما را مرتبہ پیغمبری شد زیرا کہ ریاضت بسیار بجا آوردید و مشقت تمام کشیدید الحال
حکم باری تعالی این است کہ شما پیغمبر شوید و من جبرئیل ام ہر حجرہ کہ از شما خلق میخواہند من بر شما خواہم
آمد و با تمام خواہم رسانید شما را باید کہ فردا دعوی پیغمبری بکنید و دعوت نمائید عابد گفت اگر فردا
شما نیائید من چگونہ خواہم کرد گفت روا باشد کہ جبرئیل ہرگز دروغ نگفتہ است عابد قبول کرد و آن
شخص با کرام تمام از صومعہ بیرون آمد باز پیش عالمے رفت کہ بغیر از فرض خدا ہیچ از نوافل بجا
نیاورد و بہ شب بفراغت خواب میکرد چون در پیش او رفت از انگشت پا فتیلہ کشید عالم بیدار
شد و خانہ پر نور دید کلمہ تعجب گفتن آغاز کرد و دید کہ از پیش او نمی رود گفت کیستی آن شخص گفت منم
جبرئیل کہ تو پیغمبر شدی و حق تعالی در تو پیغمبر شد کہ شما علم بسیار حاصل کردید الحال باید کہ پیغمبری

قبول کنید عالم گفت کہ ای ملعون بعد محمد بن عبداللہ کسے را پیغمبری نیست دست بر چوب برد
سقطش گفت و خواست کہ چوب بر سرش کوبد آن شخص از پیش او گریخته در خانه خود آمد و
شبه بادشاه و ارکان دولت آن شخص را در پیش خود خواندند و پرسیدند واقعه باز نمود و همه
ارکان دولت بادشاه امام یوسف را پرسیدند گفته که عابد کافر شد زیرا که این مقدار ندانست که
بعد از محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم پیغمبر دیگر نباشد و عالم ایمان خود را بسلامت برد پس معلوم
کرد که احکام شریعت محمدی بعالمان است که نگهبانان دین اند نه بعابدان و زاهدان ای برادر
احتراز کن از عابد عامی و جاهل و از عالم بی پرهیزگار و غافل آورده اند که شش صد و شصت
مریدان امام حسن بصری قدس الله روحه در ظاهر و باطن با خدا و شده بودند و اگر آتش
می نشستند چنانکه در آیینه آتش منمود در ایشان چنانکه آورده اند که یکی از ایشان اصل نام
این حارث بود روزی چند بخدمت امام حاضر نشد امام کسے را فرستاد تا او را دعوت کند چون
آنکس رفت سلام او جواب نگفت فرستاده گفت ترا امام میخواند گفت بخدمت امام کم رفتم که
چشم میرفتم اما بطفیل امام بخدا میرسیدم و الحال برفتن پیش امام خود خدای خصم میدید
چون آنکس پیش امام رفت و قصه باز نمود امام وی را باز فرستاد و گفت بگو که امام خود خدا
آمده الا بیا آن شخص رفت و گفت که امام این چنین گفته است گفت از آمدن او فدا باشم
اما پیش من رخصت خدای نیست چند کرت آنکس در میان گشت آن مرید اجابت ننمود
عاقبت امام خود پیش او آمد و از آمدن امام نیز بر نخاست و جواب سلام نگفت امام گفت
این طریق از کجا بشما رسید گفت که هم از طفیل شما بخدای رسیدم امام گفت این لحظه باید تا
واقعه رست باشد ناگاه تخت نورانی بالای سر واصل آمده ایستاد و چنانکه نور او بنور آفتاب
غالب شد و واصل بر بالای آن تخت سوار نشد و باز فرود می آمد و آن تخت غائب شد امام گفت
روز دیگر نیز باید نمود تا کرامت با تمام رسد قبول کرد روز دیگر از طرف ولایت بصره مردمان
حاضر شدند روز دوم چون امام رفت و همچنان در حجره می و بے ادبی خویش بود امام گفت کرامت
دیروز پیدا امروز باز پیدا باید کرد باز تخت پیدا شد و آمد امام گفت سوار شو هر چند کرده
کرد تخت سوار شد امام گفت ای لعنة الله چرا راه مریدان زدی آن تخت در

بمانند دود سیاه و پراگنده شد و واصل خجل و شرمنده شد و بپای امام افتاد و تائب شد گفت یا
امام این چه بود گفت تخت شیطان بود دیروز چون من بطرف او نگاه کردم زنجیری در دست
داشت دست دراز میکرد و سوار میشد چون من امروز نظر کردم نتوانست زنجیر را بپایان کردن
از ترس من چون لعنت کردمش گم شد و گفته اند که بعد از وفات امام بغیر اذن واصل خود را
پیر و پیشوای خلق کرد و بسیار جهال را از دین حق بر باطل انداخت و معتزل کرد و از انجمله
مریدان عبد الواحد بن زید و حبیب عجمی را اذن داده بود که پنج خانواده از عبد الواحد بن زید
پیدا شد اول زیدیه دوم فضیلیه که تعلق بفضیل بن عیاض دارد سوم ادهمیه چهارم ابو هبیریه
پنجم چشتیه که تعلق بمشاد دارند و نه خانواده از حبیب عجمی پیدا شده اند چون عجمیه دوم داودیه
سوم کرخیه چهارم سقطیه پنجم فردوسیه که تعلق بجنید بغدادی دارند ششم عباسیه که تعلق بخواجه
عثمان مغربی دارد و هفتم سهروردیه که تعلق بشیخ ابو نجیب سهروردی دارند هشتم کبرویه که تعلق بشیخ
نجم الدین کبری دارند نهم ستاریه که تعلق بعبد الله ستاری دارند نقل است از امام حسن بصری رضی الله عنه که
هر که بغیر اذن پیر کامل ارشاد خلق کند ضال و مضل باشد و این چهارده خانواده بر حق و هر یکی
بعض یک و بعضی تا چهار تا پنج کس را مرید میگرفتند اینکه بهجوم و جماعتی مردمان مرید و پیر میگیرند
و پیر گوید که شما را چیزی بنمایم از اطوار و انوار گویا که همان پیر و همان نیست بلکه شیطان است
که ایشان را از راه حق بر باطل خواهد انداخت و در مضلت اندازد و چنانکه روزی امام حسن بصری
مر اصحاب خود را گفت که شما مثل اصحاب رسول خدا هستید ایشان خوشحال شدند امام گفت بریش
و فش میگویم نه از روی عمل که اگر شما ایشان را دیده بودید همه را دیوانه میدانستید بسبب آنکه از جمله تعلقات
دنیاوی منقطع شده بودند و اگر ایشان شما را میدیدند همه را کافر میدانستند و نیز روزی کسی امام
را پرسید که یا امام مسلمان کیست گفت مسلمانان در زیر خاک خفته اند و مسلمانی در کتابست نقل
است که روزی امام رضی الله عنه در قبر مرید خود نشسته بود و گریه میکرد و گفت ای یاران هر کسی
این گور را گور خود داند از میان کسی گفت که آری خواهد آمد گفت لا بل هر چه آمدنی است آمده بداند
هر همه چندان گریستند که آن خاک را گلاب کردند اینست طریق مریدان از ینجاست
که روزی سید جلال جهانیان بخاری ثانی که پیر ماست در روضه حضرت رسالتپناه صلی الله

علیه سلام نشسته بود که از بالای کبوتری آمد و اندر روضه مبارک میگشت حضرت ایشان میگفتند
ای درویش بزاد و بنشین چون نشست شیخ فرید عطار بود از گفته سادات دل تنگ شد حضرت
گفت کی ای شیخ شما علم کرده اید یا گفت من صفیه طلب دارم سید جلال بخاری گفت گاهی
شیطان را دیده ای شیخ فرید گفت یکمرتبه دیده ام اگر آن باشد باشد حضرت ایشان گفت
چگونه بود شیخ عطار گفت که در الما فور چهار مستوره سیدزاده خواهران بودند بی بی نور بی بی
حور و بی بی تاج و بی بی شهباز دختران بی بی تاج در باب هر همه اولیا بودند و بی بی نور دریتیم
روز روزه افطار میکردند و من هم که همت مردانه بستم که من نیز بدارم چون نظر کردم از چهارده
روز بیشتر رفتن نتوانستم روز چهاردهم علی الصباح رو بمشرق افتاده بودم و چون شعله آفتاب
برآمد در میان و چیزی که سفید بود در آمد و در دهانم رفت تشنگی و گرسنگی از من برفت اما در دلم
چندان کدورت و سیاهی نشست که آنچه از علم باطن و مراتب درویشان میدانستم از باطنم جمله رفت
خواستم تا خود را در چاهی آویزان کنم چون خود را آویزان کردم آواز داد که کار تو برآمد برای
چون برآمدم هیچ سیاهی از دلم نرفته بود باز خود را آویزان کردم باز آواز کرد که برآی باز بیرون
آمدم از خاطرم سیاهی نرفته بود همچنان مدت شش ماه آویزان میشدم و مرا بیرون میکشید و بعد از
شش ماه چون آویزان شدم باز آواز کرد که کار تو برآمد ازین چاه برآی گفتم ای ملعون تو ازین
چه مطلبی چون شناختمش بار دیگر آواز نکرد و آن سفید از دهانم بیرون شد و در خاطرم صفائی
پدید شد و آنچه از بواطن من چیزی رفته بود باز آمد پس سید جلال گفت که سفیدی در عین سیاهی
است زیرا که اگر شما را علم نبود و شیطان در راه شما می شکست و در مدت شش ماه شما را فریب داد و
و از روضه مبارک بالای پرید کبوتری که نهایت بالا روضه بود پس شیخ عطار گفت که یا سید
جلال شما که علم کرده اید شیطان را هیچ گاهی دیده اید گفت دو مرتبه یک کرت در بیابان بودم برای آنکه
من بیرون روضه سر را آورده ام از عقب کسی فریاد کرد یا سید جلال بشما کاری دارم من بغیرت
علم در یافتم که درین چنین محل که من بزیارت روضه حضرت میروم و مرا منع می کند نباشد مگر
شیطان گفتم ای لعنة الله چه کار داری و دیگر روزی دیدم که کلام الله در دست گرفته بود گاهی
میخواند و گاهی غائب گشت گفتم ای لعنة الله بکلام حق چه کار داری شیطان کلام الله را از دست

از جنت و رفت بعد ازان حضرت خواجه عطار رحمه در طلب علم مشغول شد. ای برادر خوف این مبلغ
باید کردن که حضرت داؤد همیشه گریه میکرد و از گریه کردن نمی آسود و چشمان مبارکش ورم گرفت حضرت
جبرئیل آمد و گفت ای داؤد گریه از برای چیست گفت از برای آنکه اگر مارا از کار آخره بیاگاهانند
حضرت جبرئیل گفت که خدا تعالی میفرماید که اگر چندان گریه کنی که سنگ خاره باب چشم بگدازی آگاهت
نکنم و محمد آخر زمان آید که از طفیل او جمله موجودات در وجود آورده‌ام او را نه آگاهانم مرا یاد ولام کار است یا
از جانب راست بعد از خروج ارواح آواز آید لَا یَخَافُوْنَ و یا از جانب چپ آواز آید لَا یَسْتَوُوْنَ و نیز حضرت
یحیی علیه السلام چون بغایت جوانی رسید چندان گریه میکرد که رخساره مبارکرا وریش شد و چون
افتاد هر دو طرف استخوان می نمود و حضرت زکریا علیه السلام گفت که ای پسر من دعا کرده بودم که خداوند ترا پسر
ده که پیغمبر مرسل باشد و پیش از ین نام بنام او کسی نهاده باشد بفرمان خدای نام شما یحیی نهادم و شما
چندان گریه میکنید که روز روشن بر من تاریک شده حال چیست گفت ای پدر جبرئیل آمد و گفت که میان
دوزخ و بهشت وادیست که مسافت او قطع نشود مگر باب چشم حضرت زکریا گریه کرد و گفت ای پسر
گریه براز شد مرا نیز گریه باید و رجا بیشتر از خوف باشد لقوله تعالی سَبَقَتْ رَحْمَتِیْ عَلٰی غَضَبِیْ.
چنانکه وقتی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم با خداوند خود التماس کرد که یا رب العزت
حساب امت من بدست من بده تا در پیش پیغمبران دیگر شرمنده نشوم حق تعالی گفت یا محمد حضرت
ارحم الراحمین هست میخواهد که پیش تو نیز شرمنده نشود حکایت آن جوان یاد کن که آن جوان
بود که روزے جوانے پیش شما آمد و گفت که یا رسول الله گناهی عظیم دارم و بگو که مانند ما گناهگارے
را در کدام دوزخ در اندازد و شما فرمودید که چه گناه کرده جوان گفت عاشق دختری بودم و او یار
بود و هیچ نوعے بجا فعل ناشائسته نمی کرد و چون از دار الفنا بدار البقا رحلت نمود بشب رفتم و او را
از گور کشیدم و خواستم که با او مجامعت کنم دست راست بر اندام نهانی خود نهاد و هر چند که تکلیف
کردم دور نتوانستم کرد کارد کشیدم و دستش را ببریدم باز دست چپ بر اندام نهانی خود نهاد آنرا
بریدم و کار ناشائسته بدو کردم و چون روان شدم از عقب آوازے شنیدم که ای جوان در روز
معرکه مردگان جنب و شرمنده کردی برو در عرصات شرمنده شوی یا رسول الله پس جزاے
من چه باشد شما فرمودید که از پیش من دور شو تا از شومیت تو بر من عذاب نزول نشود و

آن جوان از پیش شما برخاست و راه بیابان گرفت و گفت یا محمد احمد از حضرت خویش براند
و حضرت پاک تو آمده ام از پیش خود مرا ران بی خبر کن که دار او در کدام دوزخ خواهی برون
از کرم خویش بر سر من بند اگر دم که ترا بخشیدم و گفته اند که در میان یکی از عرب پیش حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه وسلم آمد و گفت یا رسول الله شنیده شد که حساب امت خود بدست خود
التماس کردی چه جواب یافتی پیغمبر گفت هرچند که خواستم بدست من ندادند آن شخص شادی کرده
در رقص در آمد و دست کوفتن گرفت حضرت رسالت پناه فرمود که سبب شادی چیست گفت
از آنکه او ارحم الراحمین است و مهربان ترین است از حضرت شما و مشفق از مادر و پدر بر بندگان است

لقوله تعالی قل یعبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر
الذنوب جمیعا انه هو الغفور الرحیم ابو هریره بصری روحه گفت قدس الله که خداوند مرا از آن
گناهگاران گردان که اضافت ایشان بذات پاک خود کرده و یا عبادی گفته و چون نا
غفار است رحمت شما امروز عاصیان از کار رفت پس ما را چه غم اگر گناه بسیار است آورده
که وحی کرد حق تعالی بسوی پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم که یا محمد اگر تا تو خلق پیش بخیل ترین مخلوقات
باشید و خسته خرما از و طلبید بدهد یا پیغمبر گفت یا خداوند خسته خرما هیچ کار روی نباشد بی
تکلف خواهد داد گفت منکه ارحم الراحمین ام و کمال صفت غفاری من اگر گناه هر یک مقدار
همه آسمان و زمین باشد چون در مغفرت در آید آسان تر باشد از بخشیدن خسته خرمایی و اگر
گناه بندگان نبودی پس صفت غفاری با حصل بودی و این چنین بذات پاک من روا نیستی
معاذ گفت خداوندا از که بچندین عز و عظمت ما را چندین ذلت و خواری عبادی میگویی
اضافت بذات پاک خود میکنی از این شرف بندگان را دیگر چه بهتر ما را همین اضافت بسند است
و لا تقنطوا امروز بجای خود باشد و در تفسیر منیر در بیان آیت یا ایها الانسان ما غرک
بربک الکریم الذی خلقک فسوک گوید گفته است که اگر ما را خطاب شود که چه
چیز مغرور کرده بود ترا جواب باین گوییم که یا رب کرم شما کریم آنرا گویند که بخشند و منت ننهند و اکرم الاکرمین
آنرا گویند که چون شخصی گناهگار را خطاب شود که فلان گناه شما را بخشیدم پس مانند آن گناه را
تمام عالم بخشند ای برادر هر چند گناهگاری باشید کرم او امیدوار باشید که امن و ناامیدی بنا

مسئله در بیان کمال ایمان

هر دو کفرست و چون ایمان او انتهی کمال او را باید دانست در ذخیرة الملوک آورده است
که ایمان را چهار کمال است اقرار و تصدیق و عمل بالارکان و متابعت رسول الله و هر کرا اقرار
نیست او کافرست و هر کرا اقرار هست و تصدیق نیست او منافق است و منافق بدتر از کافرست
کما قال الله تعالی ان المنافقین فی الدرک الاسفل من النار و این هر دو طائفه را جاوید در
دوزخ باید بود برین اعتقاد باید کردن و هر کرا اقرار و تصدیق هست اما عمل بارکان نیست او را همین
عاصی گویند بقول همه اهل سنت و جماعت که ایمان زیادت و کم نمیشود چنانکه قرص آفتاب
هر چند گرد و غبار و کسوف میشود که او را سیاه کند اما قرص او را هیچ نقصان نمیشود و هر چند
که روشن شود قرص او نیز زیاده نمیشود پس ایمان بعمل زیاده نشود و بگناه کم و نقصان نپذیرد
پس عمل حسنه بارکان کردن از کمالات اوست نه زیادتی و نه نقصان و عمل نیک کمالیت ایمان
است چنانکه صیقل مر آئینه را و عمل سیه کدورت است مر ایمان را نه نقصان چنانکه زنگ آئینه را و
هر کرا اقرار و تصدیق و عمل بالارکان است و متابعت رسول الله صلی الله علیه وسلم نیست او را
مبتدع گویند نیز همیشه در دوزخ باشد لقوله علیه السلام اهل البدعة کلاب من اهل النار
و بدعت مانند کسی است که یخ را بآب ترمیسازد و میخورد و میگوید که نان خورش را خود یافتم پس از مبتدع
احمق تر نباشد که متابعت حضرت رسول الله را مانده و فعل خود ساخته را دین دانسته هر که غیر عمل او
مقصود و اند بمقصود نرسد که پیغمبر گفت کل بدعة محدث و کل محدث ضلالة و کل ضلالة
فی النار و گفته اند المبتدع من یعمل غیر طریق الشرع و الشارع با ایشان دشمنی داشتن یکی از
اصول دین است کما سنکره انشاء الله تعالی و با ایشان دوستی از ترس زوال ایمان است هر که
ایشان را در مجلس بد ست و یا بزبان غیبت کند و یا برنجاند خداوند تبارک و تعالی از فزع اکبر که
هر کسی را در قیامت در پیش است او را امان بخشد لقوله علیه السلام من اهان اهل البدعة
امنه الله من فزع الاکبر و نیز کسی که با ایشان دوستی دارد و سخن نرم و چرب گوید و برادر
شدت یاری دهد در تفسیر شیخ سلطان ابراهیم ادهم قدس الله سره گفته است که نور
ایمان و حلاوت شریعت از وی برگیرند هر که اندوهناک شود از جدائی اهل بدعت گویا که کوشش
بخراب عالم میکند لقوله علیه السلام من تذهب لاهل البدعة سلب عنه نور الایمان و حلاوة

الشریعة وایضا من تبسم علی وجه المبتدعة فقد اعان علی هدم الاسلام چنانچه و
خوبست که حضرت داؤد علیه السلام ژنده پوشید و در غارے رفت و از خلق یکسو شده بعبادت
مشغول شد و بحکم رب العزت جبرئیل آمد و گفت یا داؤد چرا در غار رفتی گفت از قهاری و جباری
ترسیدم جبرئیل گفت که خداوند تعالی بعزت و جلال خود سوگند یاد کرده است که اگر تمام عمل
اولاد آدم بجا آری ذره از انها نه پذیرم تا با دوستان من دوستی و با دشمنان من دشمنی نکنی
آورده اند که حضرت عیسی نیز همچنان کرد و رفته در غاری نشست بود و نیز همین خطاب آمد و بدوستان
او دوستی کردن نیز یکی از اصول دین است قوله تعالی یوم لا یغنی مولی عن مولی شیئا ولا
هم ینصرون الا من رحم الله در روز قیامت هیچ یارے بیاری خود در و باشد و نیاری نماید
و یا یید از عذاب خلاص و شفاعت نتواند کرد مگر کسے که ایمان بخدای و رسول خدا آورده باشد و
متابعت رسول الله مستقیم شده باشد بدیگری شفاعت کند و در ذخیرة الملوک مذکور است
که هر مومن را باید که چهل کس از مومنان و مومنات برادر خوانده و خواهر خوانده گیرد که فردا قیامت
بصفت شماری هر یکی را به بهشت چنان برد که هر یکی از ایشان پندارد که شفاعت و برکت
من است و دیگران اخلاص کردم نقل است که مردے بود هیچ عمل نافله چنانچه طریق اولیا است
نداشت اما هر جا که نام انبیا و اولیا و صلحا و علمای شنود می نوشت تا بغایتے نوشته که بار کرده بر
پشت خود می گشت اتفاقا روزے در آب غرق شد و از دفترها آب برد و او خود دست و
پا زده بصد حیله بیرون آمد چون بر ساحل افتاد غمگین نشست که هیچ علم نداشتم مگر اینکه از جهت
دوستی دوستان خدا نامهای ایشان جمع کرده بودم این نیز از دست رفت همین غم در خواب
رفت دید که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم بجمله انبیا و اولیا در چهارم آسمان نشسته است
و خود را نیز درمیان ایشان در آورده بتلقی و پنهان نشسته بود ناگاه دید که فرشتگان آمدند
و کوزه اند حنه گرفته و طبقها پر از الوان نعمت آورده اند چون بقریب او رسیدند او را منع کردند
گفتند که شما از این جماعت نیستید و بهره نیابید ناگاه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم را بر وی نظر
افتاد و گفت که او را کوزه دست شستن بدهید و همراه این جماعت بخورد زیرا که دوست داشته
این جماعت است چون خورد و آبا ایشان همراه خورد و بیدار شد تمام معانی ولایت در وی جمع شده

و نیز نقلست که سلطان ابراهیم بن ادهم قدس الله سره العزیز در وقتیکه امیر بلخ بود خواب
دید که دو شخص پیش او آمدند در دست یکی دوات و در دست دیگری پارچهٔ کاغذ گفت شما کیانید
گفتند که مایان هر دو فرشته ایم که نامهای اولیاء الله را جمع میکنیم در آسمان ببریم گفت نام من
نیز بنویسید گفتند تو از ایشان نهٔ گفت من اولیاء الله را دوست میدارم از وی در گذشتند و
هم دران خواب دیگر باره همان فرشتگان آمدند و آن کاغذ را نمودند که نام وی مقدم از همه
اولیاء بود گفت چون از تو گذشتیم فرمان خدا تعالی برین شد که نام او بنویسید که وی دوستدار
دوستان منست لقوله علیه السلام من احب قوما فهو منهم و جزاءه بجزائهم و حشره
فی زمرتهم وان لم یعمل باعمالهم نقلست که بزرگوارے گربهٔ داشت که در حرم او میبود
و خاصیت آن گربه این بود که هرگاه در خانقاه آن بزرگوار مهمانان می آمدند گربه نزدیک
ایشان میرفت تفحص میکرد که چند کسانند و در حرم می آمد و آواز میکشید و ایشان خاصیت
گربه دانسته بودند هر چند کرت که گربه آواز میکشید آن مقدار مهمانان را خوردنی سرانجام
میکردند آورده اند که یکروز بمقدار آواز او خوردنی پخته بودند وقتیکه مائده حاضر آوردند دیدند
که یک کس ازان زیاده بود ایشان گفتند که مگر گربه غلط شده است چون گربه در رسید و دید
یک مرد بیگانه است درمیان آمد و آنکس را بچنگال میزد چون تفحص کردند آنکس از مهمانان نبود
آورده اند که روزی برای مهمانان دیگ نشانده بودند و بر روی آن دیگ سرپوشه نبود ناگاه
مارے عظیم اندران دیگ افتاد فی الحال گربه در رسید و از هر طرف آن دیگ میگشت و فریاد
میکرد و آن دیگ را بچنگال میزد ایشان گفتند که امروز نمیدانیم که این گربه را چه حال است
و قهر میکردند و او را از آنجا میراندند آورده اند که چون خوردنی پخت و دیگ جوش میزد گربه
ناچار شده خود را دران دیگ انداخت چون بزودی او را کشیدند طاقت نداشت مرد پس
چون خوردنی مردار شد بکشیدند و بینداختند ناگاه دیدند که اندرون دیگ ماری کلان
پخته شده بود چون دانستند که کارے این بود آن بزرگوار گفت که خود را فدای درویشان
ساخت باید که او را در کفن کرده دفن کنید آورده اند که چون مردمان بزیارت آن بزرگ
وار میروند اول زیارت گربه میکنند بعده بزیارت آن بزرگوار میروند اما بروایت صحیح نیست

ف ۱ یاد دوستان خدای دوستی کردن خیال سلطان ادهم رحمة الله که فرشتگان بحکم خدای تعالی در اول نامه نامهای بزرگان نوشته بود

ف ۲ قصه گربه بزرگوار و دعا بحق درویشان و دوستی دوستان خداست

که گربه‌ها مارا چشم سر تفحص می کرده الا از باطن خبر داشت هنوز صحابان نرسیده بودند که آن
گربه آواز میکشید و شیخ خود را خبر می کرد پس الغرض معلوم باید که از سبب دوستی اولیاء الله گربه را
چندان کرامت حاصل شده بود پس هر که خدمت و متابعت و دوستی اولیا گزیند پس چه عجب که
بدرجه ولایت برسد اما کار خاص و متابعت کسی که مستقیم بشریعت بوده باشد و او نیز
تابع کسی باشد که بجایی رسد و نه در خدمت و متابعت هر دم صورت و شیطان سیرت که
در متابعت او بجز ضلالت نتیجه نیابد از اینجاست که پیغمبر صلعم گفته است الحب لله والبغض
لله پس هر که اقرار و تصدیق و عمل بالارکان و متابعت رسول الله است او را اولیاء الله گویند
چنانکه بایزید بسطامی و ابوالحسن خرقانی و معروف کرخی قدس الله سرهم که ایشان ذره
قدم از شریعت تجاوز نموده بودند و در جمع ملکی آورده است که هر اولیاء الله اگر یک سر موی از
شریعت تجاوز کند و حلال اندکا فر گردد و اگر حرام داند پس از مرتبه حق و ولایت دور افتاده یا
و اگر گوید که شریعت دیگر و طریقت دیگر و حقیقت دیگر و معرفت دیگر است درین خوف کفر است
زیرا که عوام الناس گمان برند بغیر شریعت مصطفی راهی دیگر است که سلف نهاده اند و باین
ظن در فساد افتند اما اگر گوید که طریقت و حقیقت و معرفت زینتها و کمال شریعت اند روایت
چنانکه آورده اند که روزی حضرت بایزید بسطامی همراه اصحاب چند بزیارت بزرگواری رفت
و گفته اند که کرامات او چنان بود که هر معیوب چنانکه کور و لنگ و غیر ذلک در نظر او آمدی تندرست
شدی چون حضرت بایزید در رسید وقت چاشت بود بیرون مسجد آمد استاد چون شیخ بر آمد نظر کرد همه
معیوبان صحت یافتند ناگاه شیخ رو بقبله آورد و آب دهن انداخت حضرت بایزید از آن جا
برگشت و زیارتش نکرد یاران گفتند که یا شیخ از راه دور آمدی چرا زیارتش نکردی گفت این که
مسئله شرعیه خبر ندارد که آب دهن و بقبله انداختن مکروه است و آنچه از کرامات او ظاهر میشود
همه مکروه و استدراج شیطان است چنانکه صدیق اکبر ابی بکر الصدیق رض گفته اند که در جای
یکی از اصحاب نزدیکش رسید گفت آب دهن مبارک خود را چرا در دهان نگهداشته گفت که بطرف
چپ نمی توانم گشت که آب از دهن اندازم و اما بطرف دست راست از آن که من پیغمبر ایمان
آورده ام آب از دهن نه انداخته ام و در وصیت نامه امام اعظم رح آورده است که در هر ولایتی که اتا

(حاشیه ۱) در بیان احکام شریعت و طریقت و حقیقت و معرفت

(حاشیه ۲) لعاب انداختن بطرف کعبه مکروه است

بدعت و اهل بدعت ظاهر شوند قوم آن ولایت را خدا تعالی بدست پادشاه ظالم اندازد و سماع
است از مرشد محقق قطب الاقطاب سید السادات سید علی ترمذی قدس الله سره العزیز که روزی
خواجه نجم الدین کبری قدس سره بغیر وجد دست مبارک خود بالا میکرد در حالت سخن کردن۔
آورده اند که دران سال در تمامی بخارا چندان بلاهای گوناگون پیدا شدند که خلق از مضرت ایشان
هلاک شدند و اکابر شهر پیش شیخ رفتند تا دعا کنند که مضرت بلا دفع شود چون شب شد شیخ وضو و تجدید ساخت
و بر بام بر آمد و دعا کرد که خداوندا این بلا را دفع گردان هاتفی بر سرش آواز داد که این بلا از شومیت
آن بود که دست را بغیر وجد بالا کرده بودی گفت خداوندا بدعت من کردم گناه خلق چیست
بلا بمن تعلق دارد و فرشتگان از بامش اندر فتند پای مبارکش شکست فی الحال در شهر هیچ درد
سر هم نماند علی الصباح خلق را معلوم شد بعیادت او رفتند و گفتند یا شیخ ما شما را وسیله بخدا ایستانیم
تا بلا از من دفع شود و از ما دفع شد و شما را سبب چیست گفت شومیت ما بود بکار شما خلاص
شد پس ای برادر چون ایمان با کمال یافتی باید که اصول دین نیز بدانی مجموع او درین حروف
است ت ن ا ع اینست عبارت از ت توحید است یکی گفتن و یکی دانستن و یکی اعتقاد کردن است و عبارت
از نون نبوت است که اول همه آدم صفی الله و آخر او ختم همه محمد مصطفی عربی هر که چنین نداند از امت
محمد صلی الله علیه وسلم نیست و عبارت از الف امامت است یعنی کار دین از کار دنیا مقدم باید داشت
چنانکه آورده اند که داود طائی قدس الله روحه را هشتاد درم از میراث پدر بدست آمد که پدرا
پادشاه آن زمان او را گفتندش چرا تصرف فقرا و مساکین نکردی گفت حق پادشاه بود زیرا که پدرم
قدری بود میراث کافر بر وارثان حرام است و تعلق بیت المال دارد و هشتاد هزار درم در خانه
داشت آنرا تصرف فقرا کرد گفتند چرا چندین خزائن را تلف کردی گفت فانی بود باقی کردم گفتند
چرا برای فرزندان نماند گفت فرزندانم از دو حال خالی نباشند اگر دوستان حق باشند حق
دوستان خود را ضائع نکند و اگر دشمنان حق باشند غمخواری دشمنان حق نخواهم کرد و عبارت
از عین عدل است یعنی انصاف هر یکی اندر حد و در خود و بجا آوردن چنانکه پادشاهان را در رعیت
عدل واجب است کما قال علیه السلام صاحب الورد ملعون و تارک الورد ملعون چنانکه منقول
است در فتاوی غرائب که پادشاهی بزرگوارے را پرسید که معنی این حدیث چه باشد گفت صاحب

و دوستی پیدا شود و تارک وی روز من که بر شما تغییر فریضه با علم انصاف و عدل التی خلق مقدم ست که پیغمبر فرموده
است عدل ساعة خیر من عبادة الثقلین ایضاً عدل ساعة یوازی عمل الثقلین و تارک وی من
که عمل او ترک کرده و هم گفته اند که خوف بی عدل خرابی ولایت و قبائل و اگر خانه را چاره نیست که خراب
شود و در ذخیرة الملوک ست که وقتی پادشاه روم که نام او عیسی بود فوت شد و اتفاق
کردند که هارون رشید را خلیفه باید گرفت که هر فقیه و دوست دار علما و فقرا است چون هارون
رشید خلیفه شد تمام ائمه اسلام پیش او رفتند و همه را بمهر و ضمانت خود قرار کرد مگر سفیان ثوری
که پیش از آن ایشان را در ایام طالب علمی در درویشی محبت و دوستی بسیار بود الحال صحبت
او را با نموده حاضر نمی شد هارون رشید نوشته فرستاد که در دوستی ما و شما چه نقصان افتاد که
درین ایام حاضر نمی شوید اگر قدم شریف خود رنجه فرمائی عنایت کرده باشی شیخ نیز نوشته فرستاد
که دران ایام که طلب علم میکردی بمیراث محمد رسول الله نشسته بودی کما قال علیه السلام
العلماء ورثة الانبیاء و در شرح قصص آورده است العلماء ما ورثوه دینارا و لا درهما
انما ورثوا العلم و الحال بمیراث فرعون نشستی مرا با شما دوستی و آشنائی دیگر نشاید چون امیر این
سخن بشنید در وقت نیم شب آفتابه را گرم کرده در راه گذر شیخ سفیان ایستاد چون شیخ از دروازه
برآمد هارون رشید کوزه پیش داشت شیخ روی از وی بگردانید هارون رشید بیک دست دامن او
گرفت و بدست دیگر کوزه بدست گرفته استاد شیخ گفت دست خود را از دامنم بدار که روی شما را
نخواهم دید خلیفه گفت شما را باید که روی ما را نبینید که روی بالوث دنیاست و من دامن شما را نخواهم
ماند کرد دامن شما دین ست و دست از دین نمی کشم چون شیخ این سخن از خلیفه بشنید روی بدو آورد و
معانقه کردند و گفت که شما را بخدا سپرده ام بار دیگر طمع مجالست ندارید پس امرا را عدل کیاست
نهم سنت وار وید و او را او درویشانرا باید که او را خود را در هیچ حال ترک نکند مگر بغیر از
ضرورت که ضرورت فرض نیز ساقط شود و اگر ورد را ترک کند بلا گرفتار شود چنانکه آورده
که نماز تهجد بر محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم در آغاز اسلام فرض بود و بر اولیاء الله که در مقام
حضرت اند واجب ست که بزرگواری را گفته اند که یکشب نماز تهجد از وی فوت شد دران وقت
نشسته بود ناگاه تیر از بالای او در گذشت و پای او را شکست بیچاره هنوز

بود و تاب و پیچ میکرد ناگاه هاتفی آواز داد که باز نماز تهجد را فوت خواهی کرد چندان اندوه
و غمخواری بدو رسید و تاسف خورد که حضرت یار را فراموش کرد زیرا که هر کا امری را در پیش گیرد
و لافی آن زند باید که بجا رساند و ترک نه کند که شرمندگی دو جهان ست چنانکه نقل ست
که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم فرمود که من خواستم از خدای خود که مرا از گناه صغیره و کبیره
آگاه کند خدا تعالی بمن نمود حتی که از گناه ذره نیز آگاه هم کرد هیچ گناهی بدتر ازان ندیده ام
که کسی یک آیت کلام الله را یاد داشته باشد باز فراموش کند و در شرح مشارق آورده است
که پیغمبر فرمود علیه السلام که بدترین مردمان کسی ست که آنچه بروی فرض نباشد برخود فرض گرداند
یعنی نذر کند و عهد کند و عده وفا نکند و تا بجای نرساند و آورده اند که حضرت یوسف علیه
السلام را طبیب پرسید یا رسول الله در ایامیکه پادشاه مصر بودی ترا غلام می گفتند و دوازده
هزار مردمان و دوازده هزار زنان و دوازده هزار دختران بکره از شوق و محبت شما مرده
بودند و اکنون ازان جمال جهان آرا شمه باقی نمانده است اگر گوئی هر ضعیفی شما که باشد
فقیر علاج کند حضرت یوسف فرمود که ای طبیب من محتاج علاج ندارم و رنج من ظاهر ست و رنج
من آنست که مدت سی سال ست که من پادشاه مصر گشتم و چندان خزائن و اموال و اخراجات
بیت المال که دارم همه صرف فقرا میکنم و در روز روزه میدارم و چون وقت افطار شود نان
از مزدوری زنبیل بافی که بدست آورده باشم میخواهم که بخورم در خاطرم می آید که مبادا در ولایت
من فقیری گرسنه خفته باشد و من از احوال او آگاه نباشم فردای قیامت ماخوذ شوم وقت
او من نیز گرسنه خواهم خفت پس درین سال من بنان جوی یک وقت خود را سیر کرده ام این ضعیفی
ازان سبب آمد برادر در نقل ست و عدل بر سلاطین فرض ست پس ترک نفل از برای فرض
اهم مهمات ست ازین جهت که حج بیت الله اگرچه فرض ست اما از پادشاه و امراء و سلاطین
بسبب عدل و انصاف خلق ساقط گردانیده است زیرا که درین کار حق الناس از حق الله اسبق ست
زیرا که الله ارحم الراحمین ست اگر خواهد به بخشد و اگر خواهد عقوبت کند و آدمی هرگز حق خود را نه
بخشد نقل ست که در شهر ماضی پادشاهی بود از هر جای قلعه رسنهای بیرون قلعه بر زمین بسته بود
سرهای آن رسنهای در درون قلعه کشیده بسته بودند و بیک جا جمع کرده بسته بود از بهر

طرف کرد بادخواه می آمد آن سپاهیان چنانچه بادشاه اورا رحمے آورد و کارش بانصاف
بیرساند آورده اند که روزی مردی از سوداگران آمده بدان رسن پشت خود را خاریدن فرمود
مگر فریاد خواه باشد بیارید چون حاجبان رسیدند که خبر پرسند پیش کرده نزدش آوردند و گفت که
بعد این خر دیگر نبود چون دیدند که پشت آن خر افگار و زخمی بود فرمود تا پشت او بشستند مالیدند
زیراکه این خر نیز فریادی پشت خود بود که پشت او رسته شست و در مناقب وارد است
که کمیزکی داشت از طلا و هر روز در سر پای جانب یک پاسبان انداخت و حکم کرده بود تا هر که بگیرد از او
باشد ناگاه روزی این کمیزک بر شکم پسرک رسید و آن پسرک بمرد مادر و پدرش گرفتند و در پیش
او آوردند گفت مرا نیز قصاص کنید همه مردم ازین ابا نمودند که کشتن پادشاه از جهت یک
پسرک در شرع روا نیست بعد از آن از خزائن بسیار بر مادر و پدرش داد و راضی گردانید و بعد
از آن ترک آن انداختن گرفت و بطریق دیگر مال را بفقرا صرف میکرد بدان ای برادر
چون عدل را دانستی و بجا آوردی احسان را نیز بدان و بجا آر که احسان از قبیلهٔ عدل است و احسان
شفقت کردن است بر خلق خدای تعالی و خدا را چنان پرستی گویا که او را می‌بینم و چون او را دید
خود را در میان آوردن و شمردن نشاید چنانکه ابوبکر صدیق رض در وقت سجده بر پیشانی
سنگ‌ریزه بگزید و تا تمام کردن آن نماز کژدم در پیشانی امیر المؤمنین آویخته بود و در منکر و بعد
از سلام دور کردش چون خبر برسول علیه السلام رسید گفت ای صدیق من فرموده بودم که اقتلوا
الاسودین ولو کان فی الصلوة و شما چرا کژدم را در پیشانی آویخته ماندید گفت حضرت ما این را
فرموده بودید که خدای را چنان پرستید گویا که می‌بینید او را پس در مشاهدهٔ حق دست جنبانیدن
را ادبی ندیدم و نیز این فقیر را حالتی پیش آمده بود چنانکه در نیم شب در سجاده رفتم و تحریمه دوگانه
بستم و آن شب از بسیاری ابر بغایت تاریک بود و ناگاه برق جهیدن گرفت بچشم خود دیدم
در میان من سجده گاه من ماری دراز کشیده افتاده است و چون نظر در عین الیقین کردم
دست داده بود من خود را ندیدم و متابعت صدیق رض کردم و چون سجده کردم او را خبر نشد و بار
دیگر سجده کردم بفرمان خدا او بجا جستی من نرسید که خبر یابد و چون از نماز فارغ شدم او را
بحکم اقتلوا الموذیات قبل الایذاء ولو کان نیتا فرمودم تا کشتندش و اگر در هنگام ...

مسئله بیان عدالت

شرح بیان مقام حضور

اورا نمی بینی او بیباک بے شبہ تراے جنید ازینجاست کہ سہیل بن عبداللہ چہل سال خواب
نکردہ بود کسے گفت کہ چرا پای را دراز نمی کنی گفت شما در نظر بادشاہ مجازی پاے را دراز نمی کنید
من در نظر بادشاہ عالمین کہ جباری قہاری صفت اوست چگونہ پاے دراز خواہم کرد و شیخ
خواجہ ضیاء الدین نقشبند ہمیشہ خواب نشستہ کردے اگر خواب کردے پیشانی خود را بر زانوی خود می نہاد
و گفتے کہ زانوے را خدا تعالی براے پیشانی آفریدہ است گفتند پاے را چرا دراز نمیکنی گفت ہر چہ یافتہ ام
از زانو یافتہ ام اما کبرا ات حضرت پا را دراز کردہ بودم پایم در دوزخ رسید و بشر حافی پاے برہنہ
میگشت گفتند چرا پاے را نپوشی گفت خداوند تبارک و تعالی زمین البساط خود خواندہ است
شما یان بر بساط بادشاہان مجازی نعلین در پاے کردہ رفتن نمی توانید پس من بر بساط رب
العزت چگونہ نعلین در پاے گیرم و چون بشر حافی باین مرتبہ رسید حق تعالی چندان
نیک نامی و نیک آوازۂ او در مخلوقات پراگندہ کرد حتی کہ چہار پایان در زمان مدت عمر او در
حصار روم سرگین نمی کردند روزے دیدند کہ اندرون حصار سرگین بد فریاد کردند گفتند
مگر بشر حافی در عالم نماند کہ سرگین اندر حصار پیدا شد چون تفحص کردند رحمت حق تعالی از دار
الفنا بدار البقا رحلت کردہ بود آوردہ اند کہ بادشاہے بود روزے در باغ در آمد زن باغبان
را یافت کہ بغایتے صاحب جمال بود چون جمالش دید دلش از دست رفت دست بدامنش
زد کہ ترا من نخواہم گذاشت و آن زن فقیرہ و پارسا بود گفت تحمل کن تا دروازۂ باغ
ببندم چون دروازہ را بپوشید در پیش وے آمد و گفت کہ دروازہ ہا را پوشیدم اما یک دروازہ
ہست کہ بہیچ وجہ پوشیدہ نمی شود گفت آن کدام است عاجزہ گفت اے امیر خدا را منزہ شناختہ
کہ بصفت بینائی ہیچ ذرہ در ممکنات نیست کہ در نظر حق تعالی درون و بیرون و طول و عرض
آن بقدر سپند دانہ چیزی نیست کہ از وے پوشیدہ باشد امیر چون این سخن بشنید گفت اے معصومہ
تو خواہری و من برادر و من توبہ کردم و باز گشتم بآن خدا کہ دانا و بیناست نقل است کہ
عتبہ غلام قدس سرہ یکے از مریدان ذو النون مصری بود و در ہفتم روز افطار میکرد و درین ہفتہ
بیک خرمائی بود گفتند چرا چیزے نمیخوری گفت شرم میدارم از دانا و بینا کہ در پیش او بول و
غائط کردن لیکن پائے ولی سنت آوردہ اند کہ روزے در بازار میگذشت و کاندار یکے با عتبہ گفت

که باعث گوشت خریده بهشت دلالت شماست گفت که این گوشت لائق کسیست که درم دارد من
درم ندارم وکلاه دار گفت شما چند روز نسیه خواهم کرد گفت من نسیه نفس خود بحکم هرگاه کردم
بها هم نفس خود را گوشت خواهم داد وکلاه دار گفت این بهشت که در وجود گوشت نماندست
دیگر گفت برای گریان گوشت پوست هم نبودی خوب بودی اما استخوان رو نگهداشته اند وزمستان
نیز در یک پیراهن بیودی گاه گاه روی در رنگ تغیر پیشد وتمامی وجودش عرق میگرفت
گفتند چرا گفت در آوان خردی گناهی کرده ام اگرچه تائب شده ام اما چون یاد می آید از زار
خدای باین حالت میرسم آورده اند که روزی پیراهن نو پوشیده بود وآستین دراز کرده بیمار
میرفت ذو النون مصری را سهل بن عبد الله با ولادت شه سهل گفت ای غلام بچه گرسنه عمری
گفت چون مرا غلام خدا میگویند چرا الیبازی نزدم متحیر گفتن شوق در وی پیدا شد رقص زده بر
زمین افتاد وچون نیز دیکش رفتند دیدند که جان بحق تسلیم کرده بود وبعد از دفن او در خواب دیدند
که یک جانب سر او سیاه شده بود گفتند چرا گفت سیاه نیست روزی از مجلس امام حسن بصری بخانه
میرفتم کودکی امرد پیش من آمد بگوشه چشم در او نگاه کردم باز تائب شدیم چون بر صراط اولیاء بران
میرفتم از دوزخ ماری آمد وآن جانب که یکی دیدن امرد کرده شده بود در ربود گزید وگفت اگر کام
دیده بودی حال خود امید بدی ببایدان ای برادر جان شفقت بر خلق خدای کردست
آورده اند که روزی پادشاهی یکی را باکشتن امر کرده مجرم پادشاه را دشنام داد پادشاه گفت
چه میگوید وزیر نیک محضر گفت میگوید وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللهُ
يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ پادشاه از سر خون او در گذشت روزی پیش مرتضی علی سخن محسنان
میرفت که کیا شد از افواه مبارک او برآمد که محسن کسیست که پیش مهمان تبسم کند ودر آمدن مهمان
گوید آورده اند که روزی در سرای غریب شاده بود گفت یا مرتضی گرسنه ام یکی قیمتی نان بیج با
بغلام خود گفت این فقیر را نان بده غلام گفت نان در بارست گفت بار را نیز باو بده گفت بار
بر شتر است گفت شتر هم بده گفت شتر در قطار است چه حکم شود گفت تمامی قطار باو بده غلام
گفت من نیز هستم که مرا نیز باو خدای بخشید که از خدمت تو محروم خواهم ماند آورده اند که روزی
عمر بن عبد العزیز بکشتن یکی جانی امر کرده آنکس در وقت کشتن پادشاه را دشنام کرد امیر

سیر خون او در گذشت گفتندش که این طور لایق قصاص را چگونه بخشیدی گفت چون مرا
دشنام کرد و مرا بدشنام خود خشم شد از جهت دشنام ترسیدم مبادا که از جهت دشنام خود کشته
باشم یا از جهت جنایت حال آنکه از جهت دشنام کشتن نباید درست نباشد که فردا با خود قیام
بخشیدمش و عبارت از الف امر معروف و از ان نهی منکر پیدا آنکه امر معروف و نهی منکر فرض
است هر کس اندر خود بخود و حاکمان را بر درست ست چنانکه سیاست و حد و قصاص و غیر ذلک
که بعضی را بزخم دره و چوب غیره امر معروف کنند و بعضی را بزخم تیر و شمشیر از نهی باز دارند چنانکه
که اگر خسته را مردم از یک قبیله ترک و هند و یا تاراج را و یا اذان اترک کنند بر حاکم فرض ست و
لازم ست که آن موضع را تاراج سازد و قاضی و مفتی را امر معروف و نهی منکر بدرست و علما انرا
بگفتار آورده اند که در روز قیامت بعضی علما را بیارند و لجام آتشین در دهن ایشان باشند منادی
بر سر ایشان ندا دهد که این آن عالمانند که امر معروف و نهی منکر از خلق دریغ داشته اند و عمل بحدیث
نبوی نکرده اند چنانکه در عین العلم آورده ست قال من کتم علما الجم بلجام النار الا عن
غیر اهله چنانکه اذان گفتن یکی از جمله امر معروف ست چنانکه در وقت رسول علیه السلام چون
نمازیان بسیار بود و ندا اذان نیز اندک بود که اصحاب پیش از اذان جمع میشدند و در وقت
تابعین اهل من حی علی الصلوة و حی علی الفلاح در خلل اذان کردند از برای خواندن خلق برای
نماز و در وقت تبع تابعین اهل کوفه الصلوة خیر من النوم در اذان زیاد آوردند بجای تنبیه نمازها
در زمان متاخرین فتوی داده اند که موذنان کوچه بکوچه بگردند که ای مسلمانان و ای امیران قد قامت نماز
بشتابید بسوی نماز که فلاح شما ست که بغیر از نماز در روز قیامت نجات نباشد از جهت آنکه خلق
از طاعت حق رو گردان و کاهل و کسل و بی پروا گشته اند مگر آنانکه دلهای ایشان بخدا ترسانیده اند
کما قال الله تعالی اذا ذکر الله وجلت قلوبهم و آنها را اندرس بر علما را لازم ست که در همه احوال امر
معروف و نهی منکر از جهت نهیب چنانکه در حضرت که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده اگر
کسی پیش امیر جابر امر معروف کند با خود نباشد و اگر بجنگد و کشته شود ثواب هفتاد شهیدان یابد و اگر
از کشتن نجات یافت گناهی را بعد از ان در نامه اعمال وی ننویسند و این فقیر نیز با یک ... در پیش
امیر جابر نظر بند بود و آن ظالم همیشه بخون ریختن مردم مشغول بود و هر روز صفت پیغمبر را

میگفت برادری را روزے در پیش او دو دانشمندان نشسته بودند و تفسیر حسینی میخواندند چون درین
سخن رسیدند که روزی حضرت رسالت پناه صلعم سوار استاده بود و با جمیع اصحاب ناگاه مرکب بول کرد عبدالله
بن عبید که منافق بود پیش حضرت استاده بود چون بول به بینی خود را گرفت و خود را پس کرد از جهت
استخفاف رکوب النبی حضرت رسالت فرمودند هذا طیب من مسک عبدالله بن عباس چوب خرما
بر سرش زد و سر او شکست و جنگ بسیار در میان اصحاب و منافقان افتاد و فتنه بسیار برانگیخته
چون امیر جابر این سخن بشنید خاک در دهن آن سگ باد گفت که پیغمبر گفته است و عبدالله هم بد کرده
است که سرش شکست و آن استادش از ترس و هیبت او چیزے نگفت و خاموش شد این
فقیر چنانکه هم نظر بند است و در نشسته بود و چون این سخن شنیدم آتش غیرت در دلم چنان
شعله زد که از جان خود در گذشتم و گفتم هر که قول پیغمبر را زشت پندارد و زشت گوید کافر گردد
دگفت که از جهت این گفتم که مسک حلال است و بول مرا پس بول او چون بهتر از مسک نبود
فقیر گفت که حضرت درینجا تخصیص کرده است که بجهت پلیدان کافر بود زیرا که بول اگر بر
زمین رسد بعد از سه روز آن زمین پاک میشود و کافر همیشه پلید است و در نظام المومنین
آورده است که دست کافر نتوان گرفت به مصافحت زیرا که پلید است و اگر گیرد باید که بشوید
کما قال الله تعالی انما المشرکون نجس پس چون دست مومن و کافر هر دو خشک باشند و هر دو
بهم متلاصق شوند پلید نشوند و دست مومن شستن واجب نشود پس بطریق اولی پلید نشود و
عبدالله که سر او شکست امر معروف بجا آورد و دل پیغمبر از آن ظالم بغایت خوشحال شد قول بنده را پسندید
واگر این شخص خود فاسق و فاجر باشد پس لازم است که امر معروف و نهی منکر کند و فتوی برین
قول است زیرا که در حق خود اگر بد کند اما باید که برادر مومن را نصیحت کند و او را از راه بد دور دارد و این
بمانند کسی است که در چاه افتاده باشد پس او را نشاید که فریاد نکند و دیگری را که شما برین راه نیایید و اگر
فریاد نکند دیگران نیز دران چاه افتند و وبال آن متعاقبان که بعد از و در چاه افتند بر گردن او شوند
چنانکه آورده اند که سه برادران بودند هر سه شب کور چون شب شد که هر سه بجائے میرفتند اتفاقا
اول میرفت در چاه افتاد و فریاد نکرد و آنکه عقب وے آمد نیز در چاه افتاد و فریاد نکرد و ثالث نیز
دران چاه افتاد پس میرد اول بجز جهت آن ثالث خبر نکرد ... منقول است که در عهد

رسول الله صلی الله علیه وسلم جوانی بود فاسق فاجر شنید که اصحاب رسول الله بر کافران ظفر
یافتند وقتل کردند واسیران کفار وغنائم بسیار آوردند دل وی شاد شد بحضرت رسالت
پناه صلی الله علیه وسلم نزد آمد که فلان جوان فاجر را خدای بسبب نیت نیک که بمسلمانان نصرت
بیامرزید ای پسر بدانکه امر معروف را دو حد اول آنست که قول وی را قبول کنند واز گناه باز گردد
پس امر معروف کردن واجب است نشاید ترک کردن اگر میداند که قول وی را زشت خواهند داشت
واو پس ترک افضل نیز اگر او را بزند بسبب امر معروف او بران صبر نخواهد کرد وکار میان ایشان
بعداوت رسد پس ترک افضل است واگر او را بزنند وصبر تواند کرد وشکایت هم پیش کسی نکند
باک نیست که او را باز دارد واز نهی منکر کردن باز دارد که آن کار انبیاست چنانکه جرجیس
پیغمبر علیه السلام که در طرف هندوه بار معرفت ودعوت کرد هندوان او به پذیرفتن خدای ودعوت
وی خوش نمی آمد هفت بار کشتند باز زنده میشد بامر خدا تعالی چنانکه در پیش شیر انداختند و
بشمشیر زدند ودر آب غرق کردند او باز زنده میشد آخر الامر او را باتش سوختند شهادت یافت
وایشان ایمان نیاوردند باز آن آتش بر ایشان نازل شد همه هلاک شدند واگر میداند که قول او
قبول نمی کنند واز خدا نمی ترسند مخیر است در میان ایشان ترک کردن وامر کردن امر افضل است چه
ابوسعید خدری رض روایت کرده است از رسول علیه السلام که آنحضرت گفت چون یکی را کسی کار منکری
بیند او را بقوت خود باز دارد واگر نتواند بزبان پس اگر بزبان هم نتواند باید بدل عداوت
او نگهدارد که این خاصیت اهل ایمان است آورده اند که امر معروف بدست امراست وبزبان
علما وبدل مر عامه مومنان را گفته اند که اگر کسی بمسجد برای ادای فریضه نمی آید یا در جمعه
ومتعد عالم لشکر مسلمانان شکست اختیار کند و یا برای کافران حجتی کند نفع مسلمانان نیست رود
باید که او را تعزیر یا اخذ المال کنند وحکم در روایت اخذ آن حلال باشد واگر میدانی که اهل بدعت
وضلالت است که امر معروف ونهی منکر را ومسئله شرعیه را طعن میکنند وتحت در پیش نمی آرند
وعلم وعلما را دشمن میدارند وگفته عالمان عمل نمیکنند وآتش معروف در سینه ندارند ترک بحث اگر
نمیکند پس از آن ترک اولی است واگر قوت داشته باشی پیغمبر گفته است من بدل دینه فاقتلوه
بیتوان کشت واگر قوت قتل وتعزیر نداری اگر میدانی که بعلامت وحی بازگردی

لاجرم است بدو بملامت کردن چنانکه حضرت رسالت پناه صلعم را گفته اند که روزی جوانی کافری
او آمد و حضرت چادر خود را در زیر پا و انداخت و گفت بنشین جوان چادر را برداشت و به مژه های
چشم نهاد و گفت که اینچنان که دیدم و بگرد دیدم بآن خدائی تو که ترا به پیغمبری بر خلق فرستاده است
زیرا که شما دوست خدا باشید و با دشمنان خدای چندین ملامت کنید که ایشان شرمنده شوند و با
هیچ نوع باز گردد و بگذارش که تا در خری خود باشد چنانکه گفته اند رباعی اکنون محرم نیست بردبار
کو غم عیال بی پیر باش گو تو بنادان سپر دانائی ده تا قیامت همچنان خر باش گو

کما قال علیه السلام لا تطرحوا الدر فی افواه الکلاب و در وقتیکه این فقیر در قدمبوسی
شیخ المشائخ سید السادات والاولیا محقق قطب زمان کهف امان سید علی ترمذی قدس الله روحه
بودم روزی قضا را در خانقاه مهمان شدیم چون تفحص کردم از راه رست مصطفوی بیرون
آمده بود و مریدان خود را هم بدین ساخته به بنگ خوارگی و بوزه خوارگی و غیره ذلک مبتلا کرده بود و
میگفتند بر شما حلال است و پدری داشته بود که او را امیر یا میگفتند گاهی دعوی کردی که من
مرتضی علی ام و گاهی گفتی که من خود محمد ام و گاهی گفتی که من خود خدا ام و آن مرتد زندیق پدر زن
کرده بود و پسر خود را وصیت کرده بود که بعد چند سال شما را شاید که در دهلی بیائی و من پسر و از ده
بادشاه دهلوی با تحم و من شما را خواهم شناخت و این قصه آن سگ پیش حضرت ایشان تقریر کرد
و گفت که دو اسپ آورده بردم چون حضرت این سخن شنید تاکید بسیار کرد که شما از بهار صد بها پدید
و مانع نشوید چرا حق تعالی پدید و حضرت چند کرت تکرار کرد البته مانع نشوید چون از خانقاه او بیرون
رفتیم فقیر گفت که با پادشاه هم حکمت تاکید شما چیست گفت که دانستم که نقش از سنگ بالماس و دو عیب
و رفضی و تناسخیت از دل شرع و رفضی تناسخ نه رود پس تاکید بر تیشش آن بسیار کردم که روی او دید
را بنا بر روی سیاه و شرمنده و خجل شده برگشته بیاید و عقیده فاسد او هنوز فاسدتر و تباه تر شود
و از پدر خود بی اعتقاد گردد و کسی را باید که در هنگام امر معروف و نهی منکر کردن توکل بخدای کند و از خدای تعالی
بترسد و از دیگری نه چنانکه آورده اند که روزی مر اولیاء الله در کوچه میگذشت و از پیش او شکلهای
پر از شراب پادشاه می آمد در پیش چون نامشروع دید دست بدراز کرد و همه را در زمین ریخت گرفتند
و در پیش پادشاه بردندش پس پادشاه از روی غضب گفت که شما را چه کس محتسب کرده بود که حساب

در عقب او میباشند شب سگ هست سیوم بچه و نامرد هست چهارم عذر زنان و پیرا همیشه جاری
هست و بقدر یک نیم گز پس این با این طور چگونه خدا باشد اینچنین خدائی را نشاید زنی فرعون و آن شده
پیش فرعون رفت و در سجده افتاد و گفت یا الهی کنیزک شما غیر شما خدای دیگر امید اند و بخدای
آسمان ایمان آورده هست فرعون فرمود آتش بیارید و روغن تلخ در دیگ سیین کرد و آن عاجزه را در
دیگ بنشاندند آتش در تحت وا افروخت یا تعالی که سخت جوشیدن گرفت آن کنیزک لائق بهشت
بود آورده اند که فرعون لعون فرمود که تو گمان برده که غیر من خدای دیگر هست گفت آری
ربّنا و ربّک ربّ السّموٰت والارض آن لعین گفت از این سخن باز گرد و الا چنان عذاب کنم
که پیش از این هیچ کسی را نکرده باشم کنیزک گفت که تو خود عاجزی و بزائل کردن علت خود قدرت نداری
و آن خصوصیت که باشد عذاب او عذاب کسی نباشد فرعون شوهر او را طلب کرد و با تمامی عیال حاضر کرد
گفت که زن شما چه میگوید که بغیر من خدای دیگر هست شوهر آن زن گفت که راست گفته است که خدای
او خدای تو و خدای من آفریننده زمین و آسمان است فرعون گفت باز گردید و الا چنان عذاب
کنم که کسی را نکرده باشم گفت از عذاب خدا باید ترسید که باشد عذاب او هیچ عذاب سخت نباشد چون چنین
گفت طفل شیرخواره در کنارش بود آنرا از پایش گرفت و در دیگ انداخت آن طفل اندر وای
دیگ بزبان فصیح آواز داد که یا اباه یا اباه استعجلوا انتم علی الحق وان فرعون علی الباطل
و تمام خانه اش و زن را یک یک انداخت و آن هر یک در پیچا غائب شد و انجا روضه از ریاض جنت گشته
است و حلهای بهشت پوشیده و خوانهای بهشت در پیش ایشان نهاده و این بوی از ایشان
می آید پیغمبر گفت الحمد لله که اقرار کننده بوحدانیت الله و برسالت رسول الله را این چنین مراتب
خواهد شد و شاید که در امر و نهی گفتن نیست خاصة لله و باستقامت شریعت مصطفی کند و خیانکم
غرض قصه خوانی و خلق را گفتن و خود بغافل بودن و محتاج چیز از کسی باشد لقوله تعالی أتأمرون
النّاس بالبرّ وتنسون انفسکم حیا نکم آورده اند که در یک ولایت درخت بود که جمیع اهل آن
ولایت بدان درخت معتقد بودند و اعتقادی آوردند و زیارتش میکردند و در آن میان عالمی بود
گفت که ایشان عمل بد میکنند چون شب در آمد آن عالم تبر گرفت و راهی شد که آن درخت را از
بیخ بکنم قضا را شیطان در اثنای راه چپا و ملاقی شد گفت کجا میروی عالم گفت برای قطع آن درخت

میرم شیطان گفت من شمارا نخواهم ماند هر دو در خود در آویختند میان خود دست گیر آمد عالم بر شیطان
نصرت یافت و زور ور شد و شیطان را برداشته بر زمین بر مثل چنبار زده و زیر گرفت بعد از آن
شیطان بکار بلاست پیش آمد و گفت هر روز در وقت بامداد زیر مصلی خود به بین که یک دینار از زر سرخ
انداخته باشم و این رخت به من بجان که قطع کردن وچه خواهی کرد آن عالم برگشت و دوسه روز همچنان
یافت بعد از چند روز دینار را نیافت باز آن عالم تبر در دست کرده روان شد شیطان در اثنای
راه باو ملاقی شد و گفت کجا خواهی رفت گفت برای بریدن آن رخت شیطان گفت شمارا نخواهم
ماند باز در خود بایکدیگر افتادند شیطان عالم را بر زمین زد عالم گفت شیطان را که این چه کاریست
شیطان گفت ای عالم بی عقل اول برای رضای خدای آمدی الحال از جهت دینار پس ظفر یافتی و آورده اند
که پیرزنی در پیش امام یوسف رح آمد و پسرک بیمار را آورد و گفت که این پسرک گره بسیار میخورد
و گره اثر خاک دارد امام یوسف رح گفت بعد از هفت روز بیار تا دعا کنم چون بعد از هفته باز آورد
امام دعا کرد و رنجش زائل شد و دلش از گره خوردن باز ماند گفتند که یا امام اول چرا دعا نکردی گفت یا
من نیز گره خورده بودم و گره چربی ندارد و هر چیزی که چربی ندارد تا هفت روز اثر آن میماند و بعد از
هفت روز اثر آن برود اگر آن وقت دعا میکردم قبول نمی شد اکنون چون اثر گره نماند دعا مستجاب
شد پس امر و نهی برین جمله است تا هر که امر بجا آورد و از نواهی اجتناب نموده امر و نهی او دیگران
را بهتر از مرتبه باشد از آن کسی که میگوید و خود نکند و از عالمی که عمل امر و نهی قبول باید کرد و صحبت
بایشان نباید کرد که فائده نیابد و مبادا که بدان مبتلا شود و در شرح مشارق آورده است که
بسبب یک سخن راست گفتن بهشت رود و اگرچه یک کلمه است و از سبب یک سخن دروغ بدوزخ رود
اگرچه یک کلمه است پس در سخن گفتن نیز امر و نهی آمده است که غیبت گوی را منع کند که بنده کاری از
غیبت گوینده و شنونده بسیار است که بر غیبت او میگوید و هزل گوی را نیز منع کند که گفته اند که اگر کسی
سخن بیهوده گوید که در آن کفر باشد و عامه خلق بخندند گوینده و شنونده همه کافر شوند و در تعریف
اللغات آورده است که سخن بر پنج نوع است یکی اجرا گویند چون مسئله شرعیه و ذکر خدا امر و نهی کردن
اجر و ثواب یابد و دیگر زجرا چون غیبت و غمزه و هزل که در حق هزل گو گفته اند که سرنگون در دوزخ
شود که زجر و عذاب یابد و یکی حلال چون سخن لابدی چنانکه طلب اکل و شرب یا زن و فرزند که

گفته اند هر که فرزند طفل ساختن نرم و بخوشی دل گوید همه تسبیحات ست اگرچه لا یعنی نا بجا

قال علیه السلام من لم یرحم علی صغیرنا لم یرحم علی کبیرنا چنانکه روزی حضرت در حجره با حسنین
حسنین نشسته بود و ایشان هر دو بغایت خرد بودند حضرت را گفتند که شما اشتر شوید تا ما
سوار شویم حضرت هر دو دست بر زمین نهاد و پشت خم کرد و ایشان هر دو سوار شدند گفتند
که مانند اشتران روان شو حضرت روان شد گفتند مانند اشتر فریاد کن حضرت دو کرت عفو عفو
کرد و گفت از بیرون حجره کسی گفت که درون حجره رسول اشتر ست حضرت شرم کرد و ایشان را
از پشت فرود آورد در آن زمان حضرت جبرئیل بحکم رب الجلیل بیامد و گفت یا رسول الله چون دو
کرت عفو کردی بسبب حرمت امت تو بخشیدم و اگر سه کرت کرده بودی همه امت تو بخشیده آوردها
هر که لب پسر را برخ و دختر را بناصیه و مادر و پدر را بقدم بوسه دهد این چهار بوسه بغایت
شریف ترند و بهر بوسه هفتاد گناه از و محو شود و هفتاد نیکی در دیوان اعمال او نویسند دیگر مباح و آن
آن بود اگر کسی ترا پرسد و سوال کند باید که جواب او را باختصار و انحصار گوئی و دیگر فضول و آن
آنست که اگر کسی گوید که آب بده تا بخورم و هیزم و میزم و طبق ستق تا ری بری غیر ذلک در بن نحصر
نگنجد که فضولی فضولی نیز در جانب خیر ارد و گفته اند از جهت یک سخن بیهوده تا پنجم روز او را در آن
گرم روز قیامت ایستاده کنند و آن پنج روز بمقدار پانصد سال باشد و گویند که چرا گفتی و از نجات کم
هر روز و هر شب بزبان حال این شخص را می گوید که ما را اهمل مگذار زیرا که من رفتنی ام و آن چه فرود آ
شب روز دیگر باشد و من گواه شما ام در روز قیامت بر اعمال حسنه و سیئه و در صحیح آمده است که روز و
بیست و چهار ساعت اند و بهر ساعت برای این کس یک صندوق راست میکنند پس در روز و شب بیست
و چهار صندوق راست میشود و در روز قیامت در ترازو همه را حاضر کنند مثل کوه ها نمایند بعضی پر
نور و بعضی پر نار و بعضی خالی باشند و آنچه در ذکر و فکر و صوم و صلوة و غیر ذلک من افعال الصالحة
کرده باشد پر نور باشد و آنچه در عمل سیئه کرده باشد پر نار ها باشند و آنچه هیچ نکرده باشد
آن خالی باشد بسیار تاسف و پشیمانی خورد و که کاشکی اینها را هم پر کرده بودم از نور و حکایت
جبرئیل روزی حضرت رسالت پناه را گفت که یا رسول الله مرا سه پسر بود و حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
فرمودند تا [illegible] تکرار کرد حضرت این جواب یافت باز گفت باز حضرت فرمودند بیار [illegible]

همیشه بهتر ازین پندی دیگر نیست که چون بامداد کسی برخیزد تمامی جوارح بزبان حال میگوید که درست
باشی که راستی ما از راستی تست و کجی ما از کجی تست و در شرح مشارق آورده است که از جهت یک
سخن راست نجات یابی و از جهت یک سخن دروغ در هلاک افتی زیرا که ایمان و کفر بجز یک کلمه بیش
نیست که سخن گفتن بزبان آسان است و در وزن دشوار لقوله تعالی اِنَّا سَنُلْقِی عَلَیْکَ قَوْلًا
ثَقِیْلًا اصحاب گفتند یا رسول الله ثقیل چیست گفت کلمه طیب و سخن راست مومنان از زبان
آسان است و بروزن ترازو گران که در روز قیامت یکی را بیارند گناهان او در پله بدی چون
کوهها نماید وی را پرسند که هیچ عملی داری او گوید خداوندا تو عالم الغیوبی که من هیچ عملی را نیافتم
که نجات من باشد مقدار دو انگشت کاغذی را بیارند که در وی کلمه طیبه نوشته باشند در پله نیکی و
اندازند همه گناهان او بجانب بخشته بالا کنند و در حق کلمه شهادت آورده اند که در روز قیامت
نود و نه کتاب بدی این کس بمقدار مد بصر بیارند و در پله بدی او اندازند و بمقدار کاغذی بیارند
که در وی کلمه شهادت باشد و در پله نیکی او اندازند آن همه کتاب را در هوا بر دارد و از جای چند
و کلمه کفر و بیهوده مر فاسقان او فاجران را بزبان آسان باشند اما بیک کلمه کفر جمله اعمال حسنه و
ایمان او را چون کاه خشک آتش بسوزانند و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم را پرسیدند
یا رسول الله و قذف کردن حره را هشتاد دره لازم است و قذف کردن مملوک حکم چیست
در آنجهان حضرت فرمود هر که بنده خود را دشنام دهد آنگاه او در فلان و یا خواهر فلان و یا صد هزار
کنیزک را چنین و چنان گوید اگر وقته راست باشد فیها والا او را در روز قیامت هشتاد تازیانه
آتشین زنند و بعضی و حکمت گفته اند که زبان یکی گوش دو برای آنست تا دو بشنوی یعنی
دو سخن یکی گوئی یعنی یک جواب اشارة اند که درین جهان مسلمان حد و تعزیر و قصاص و سیاست دهد
اما در آنجهان ماخوذ خواهد شد چنانکه لواطت کار را حد نیست درین جهان اما پیغمبر گفت که خدا
بعزت و جلال خود سوگند یاد کرده است اگر ابراهیم خلیل الله و موسی کلیم الله و عیسی روح الله
باشد او را بغیر آتش نخواهم گذاشت و گفته اند وقتیکه او را در گور دفن کنند او را قالب بهیم
گرفته بدوزخ برند و در بهیمه آورده است قال علیه السلام ناکح الید و ناکح البهیمة
ملعون و همیشه به لعنت خدای باشند اما اگر دست بال ندارد و در وقت حذر از آنکه در حرام افتد

عملی

ونکند پاک نسبت وبهرین تقبیل اگر چه پسر را باشد ویا صاحب غلام را و در قصاص نسبت و اما
این احلال و اند کافر شود و در روز قیامت برای این قتل با خونبها خونیان باشد ویا پدر کنیز را
گرفت و زنا کرد واو را حد نیست اما عقر لازم آید و اگر چه تکرار کرده است و اگر پسر کنیزک پدر را وطی کرد
چرا که وی گفت حرام نداستم حد ساقط شد و عقر لازم شود و بهر دخول عقر جداگانه و کنیزک ازان پدر
قبیله نیست و اما اگر کسی گمان برد که بسقوط حد این اباشد کرده در آن جهان نیز عذاب نیست کافر شود
کرد و زنا کردن با اجنبیه و محرمه علی التابید فرقی نیست در وبال اگر کنیزک خود را یا غلام خود را
باشد با وی وطی کند ویا با مادر و خواهر زنا کند و میان ایشان فرق آرد کافر شود زیرا که فرق
چنین نیست که اجنبیه بنکاح حلال شود و مادر و خواهر هرگز حلال نشود و اگر کسی تاسف خورد و گوید
که اگر زنا حلال بودی کافر شود زیرا که در هیچ عصر زنا حلال نبود لقوله تعالی وَلَا تَقْرَبُوا الزِّ
نٰی اِنَّهٗ کَانَ فَاحِشَةً ولفظ کان ماضی است یعنی در همه اعصار ماضیه زنا منع بود و اگر تاسف خورد
که کاشکی نکاح خواهر و یا خمر و یا فروختن فرزند و یا بیک تکبیر کشتن حلال بودی کافر نشود
اما عاصی شود که دین پیغمبر ما افضل از همه ادیان است پس گویا که تاسف آن ادیان منسوخ کرده
باشد زیرا که در زمان ابو البشر یا وقت نوح نکاح خواهر حلال بود و بعد ازان منسوخ شد و خمر در
وقت اصحاب میخوردند چنانکه امیر المومنین عمر رض مست بود و در نماز مغرب امامت میکرد و سورت
الکافرون میخواند جمله لا حرفها را گذاشت و این آیت نازل شد به حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و
سلم قوله تعالی یٰاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا لَا تَقْرَبُوا الصَّلٰوةَ وَاَنْتُمْ سُکَارٰی بعد ازان در وقت
نماز نمیخوردند و سائر اوقات میخوردند بعد ازان چون فتنه انگیزی بسبب خمر خوردن پیدا شد
حرام مطلق شد و آن چنان بود که روزی جمله اصحاب در خانه بو علی نشسته بودند و خمر میخوردند
امیر المومنین عمر چون مست شد صراحی را بر سر یکی زد و سرش را بشکست بعد ازان این آیت
منزل شد لقوله تعالی اِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَیْسِرُ وَالْاَنْصَابُ وَالْاَزْلَامُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّیْطٰنِ
فَاجْتَنِبُوْهُ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُوْنَ ۝ اِنَّمَا یُرِیْدُ الشَّیْطٰنُ اَنْ یُّوْقِعَ بَیْنَکُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَآءَ فِی الْخَمْرِ
وَالْمَیْسِرِ وَیَصُدَّکُمْ عَنْ ذِکْرِ اللّٰهِ وَعَنِ الصَّلٰوةِ فَهَلْ اَنْتُمْ مُّنْتَهُوْنَ ۝ یعنی حرام است هر چه عقل را
بپوشد و جمله قمارات تا اگر تیر انداختن که حلال است اگر گرو از یک جانب باشد نیز حلال و درست

واما اگر از جانبین باشد که تیر و غیر ذلک میگیرند حرام ست که از قبیلهٔ قمار میشود و حرام ست بت
پرستی و بغیر خدا سوگند چون به پیغمبر علیه السلام و کعبه و بکلام الله و بمذهب امام اعظم و باستانه و قبر
پیغمبران و اولیا و غیر ذلک این همه حرام ست و دور بودن ازین کارها فلاح هر دو جهان ست و در بسیار
اوقات شیطان لعین چون عداوت و بغض و جنگ و جدل در میان خلق می اندازد بسبب خمر و
میسر می اندازد و از ذکر الله تعالی و از نماز باز میدارد کسی را که خمر میخورد و خمر را گفته اند که چند
خاصیت او بدتر از جمله گناهان ست اول آنکه هیچ گناهکارے را حق تعالی از در حضرتش رانده است
مگر خمر خوار را که وَلَا تَقْرَبُوا الصَّلٰوةَ وَاَنْتُمْ سُكٰرٰى آمده است دوم ام الخبائث لقب کرد سوم
اینکه بدتر از نجاست ست که سگ او را می خورد چهارم اینکه او را همراه بت پرستی یاد کرد پنجم از پلیدی
شیطان یاد کرد ششم عداوت خلق را سبب ست هفتم سبب زنا ست چنانکه در قصهٔ او پنجم که امیر
المومنین عمر بود مشهور ست هشتم سبب طلاق ست که خمر خوار را همیشه طلاق بر زبان میرود و طلاق
او واقع ست و او را خبر نمی باشد و بزن خود مجامعت میکند و حلال میدارد کافر گردد نهم باز میدارد
کسے را از تلاوت کلام الله و جمله ذکر الله و هم باز میدارد از ادا کردن نماز و نماز گزارنده با خدا
است پس خمر باین آیت حرام شد اما از روم بنگ و دیگر مخدرها و دیده بود رسم میشد بفرو خلق
پس این نیز حرام شد و خوردن فرزند در وقت حضرت یعقوب سر بچه را می فروختند و بد
خبیث ست که چون عزیز مصر یوسف را بیعقوب فرستاد چون بکنعان رسید پیرزنے پیر را دید که جا
میشست و گفت ای مادر هیچ میدانی که خانهٔ حضرت یعقوب کجاست گفت چه کار داری گفت
خبر یوسف آورده ام آن پیرزن فریاد بر آورد که خداوندا دروغ بما وعده کرده بودی پسر
گفت چگونه گفت پسر ما یعقوب فروخته بود و خداوند بما وعده کرده بود که تا دل پسر شما
نیاید خبر پسر او بدو نرسانم گفت نام پسر تو چه بود گفت عزیز گفت به خیر که منم و قتل در وقت
قوم حضرت موسی چون گوساله را پرستیدند بر ایشان حکم شد فَاقْتُلُوْٓا اَنْفُسَكُمْ هفتاد هزار
یکدیگر را کشتند بشرط اینکه هر یکے از تیغ بگردانند کافر باشند باز حکم شد که یک بنشیند و دیگرے
بگردنش بزند اگر بطرف شمشیر ببیند ایمان او نباشد و این پس از جهت این قبول میکردند
که معجزهٔ حضرت موسی کوهے بر سر مجالس ایشان فرود می آمد و چون آواز شکستن قبرهای ایشان

بشنیدند دیگران این قول میکردند پس در زنا کم و بیش فرق نیست چنانکه بعضی عوام ای
عالمان جهال زنان بیوه زنا حلال دانند کافر میشود اما کلمه طیبه بر کافران گران ست تا بغایتی
که اگر کسی کافر را بزد و بگیرد که کلمه گوئی والا بکشمت خود را بکشد اما کلمه را نگوید و گفته اند
هر را این توفیق دست دهد که در آغاز سخن و تمام سخن کلمه طیبه بگوید اگر ده هزار سال عمر او باشد و
در هر روز صد گناه کند گناه او نویسند پس دوستان و آسان ست این و رد کردن و بر منافقان
و کافران چنان گران است که سنگ را بدندان گزیدن و سخنهای ناشائسته گویند و ازین بعد نامی
گفته اند که اگر کسی سخن با زن بیگانه بشهوت کند پانصد سال در دوزخ بماند و عبارت از تا تولاست
و تولی ثانی تبرا و تولا دوستی بدوستان خدای تعالی کند که اگر چاه آتش باشد خود را بیندازد
از دوستی دوست چنانکه آورده اند که جهودی بود و زن وی مخفی از و ایمان بحضرت رسالت
پناه آورده بود و هر روز آن زن پیش از اکل و شرب روی مبارک را دیدی و بعد از آن بخانه خود
میرفت روزی آن جهود گفت که تو هر روز کجا میروی گفت در دل من دوستی حضرت افتاده است جهود
گفت اگر دیگر ترا کسی در راه بیند بر من حرام باشی منافقی بود این سخن را بشنید روزی که آن جهود
میرفت وی در پیش آمد آن زن نشسته تا وی بگذرد و آن منافق ایستاد و گفت روی بنما آن زن
از ترس او روی خود را بنمود و آن منافق گفت ترا بدوستی محمد رسول الله سوگند است که روی
خود را بمن بنمائی آن بیچاره روی خود را بنمود بعد از آن بزیارت رسول رفت چون باز بخانه
خود آمد گونه روی مبارکش بغایتی تغیر شده بود و شوهرش گفت که چه اینچنین بنمائی آن زن واقعه
باز گفت آن جهود گفت خوب شد در خانه رفت چاه کاویدن گرفت و سه روز در آن آتش
تافت چون گرم گشت او را از آن خانه خواند و پسرک خرد در کنارش بود از و گرفت و گفت ترا
بدوستی محمد رسول الله سوگند است که خود را درین اندازی آن بیچاره بی تکلف درود بر رسول
گفت و خود را در آن چاه انداخت جهود سرپوش بر آن چاه نهاد چون چنان دید آتش
فراق و صدق او در دلش اثر کرد و گریه کنان آن پسرک را در کنار گرفت و پیش رسول الله
صلی الله علیه وسلم آمد و گفت یا رسول الله دوستدارنده شما را با آتش سوختم و واقعه باز نمود و حضرت
دست مبارک خود بدستار برد و باز فرود آورد و گفت یا الهی دوستدار محمد را با آتش مسوزانی

هنوز دست بدستار نبرده بود که جبرئیل آمد و گفت یا رسول الله اگر سر خود را برهنه کنی
هفت طبق آسمان تا عرش برهم زنم و نا چیز گردانم خدای تعالی میگوید که من دوستان شما را
بدوستی گرفته ام کما قال الله تعالی اَللّٰهُ وَلِیُّ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا او را باتش نسوزانیده ام چون
حضرت خود بر سر آن چاه رسید و سر پوشش باز کرد دید که آتش بر و گلزار گشته بود و آن مستوره
در میانش چون بلبل بر گلزار نشسته بود بعد از آن جهود بر رسول خدا ایمان آورد و مسلمان شد
و نیز آورده اند که در بنی اسرائیل ولی الله بود که چهار صد سال در صومعه معتکف بود و عبادت
الله میکرد فرشتگان گفتند که یا رب بنده شما را در خدمت شما چست و چالاک دیدیم اما
امتحانش کنیم گفت بکنید فرشتگان بحکم رب العزت پیش ولی الله رفتند و گفتند که ای بنده
چه مشقت بیفایده می بری رنج بیحاصل میکشی عبادت تو بدرگاه حق مقبول نیست گفت چون
شما مرا بنده گفتید بندگان را خدمت می باید کرد بقبول و نا مقبول مرا کاری نیست و لا لم
اینست رباعی در بخوانی بنده مقبول توام ور رد کنی چاکر معزول توام پر رد و قبول
تو مرا کار نیست یا رب همه وقت حال مشغول توام بعد از آن خطاب عزت در رسید ملائکه چگونه
دیدید بنده خاص مرا که در هیچ اوقات رو از من نمی گرداند گفتند یا رب العالمین بنده تو
خاص خواص است و دوستان و را از جهت دوستی او خود را در مجاهدات فراموش باید کرد چنانچه
ابراهیم خواص قدس الله سره العزیز دوازده سال در بیابان کشیده بود که برگ درختان قوت
خود میساخت روزی در بیابان درخت انار را دید بخود اندیشه کرد که ازین انار بخورم اما
نباید که ملک غیر باشد از انجا گذشت که حضرت خضر پیغمبر با او ملاقات کرد و گفت بیا تا دو سال
حق تو بجا آرم درپیش گرفت و در غاری رسید که دران غار یکی زنده پوشی را دید که سر پوشیده بود
و مار و کژدم بر و جمع شده بودند و میخوردندش ابراهیم را گفت بر و پایش را بگیر چون ابراهیم
خواص پایش گرفت گفت ای ابراهیم بن خواص چه میطلبی گفت از کجا دانی که من ابراهیم بن خواص
پایم گفت کسیکه خود را در تصرفات حق سپرده است از جمله ذرات مخلوقات خبر دارد و نه
اینها یار را از سر کسی خوری که ملک کسی باشد و الا حظوظ نفس میگرفتی چون ازین
در گذشت حضرت خضر گفت ای ابراهیم در بیابان دوازده سال برای چه میگردانی گفت تو کجا را

ف ۱ قصه اولیاء الله عبادت میکرد و قبول و نا مقبول شدن از نظر کرده

ف ۲ قصه ابراهیم خواص کرد دوازده سال در بیابان ریاضت کرده

درد سر می کنم خضر گفت توکل این نیست که شما میگوئید توکل خود را سپردن است به حظ النفس
کردن بیا تا متوکلان را بتو بنمایم چون رفتند دیدند که کسی افتاده است سر خود را بژنده پوشیده
و تمام وجود او را زنبوران سرخ گرفته و به نیش میزدند گفت این از متوکلان خدا و مردان خدا
ابراهیم را پیش کرد و خود پس ایستاد چون ابراهیم بطرف سر مریض مضطر خضر پای مبارک بدو رسانید
گفت ای مهتر خضر چه مطلبی ابراهیم التفات بوی کرد که همراه من خضر است و من نمیدانم آن ولیا
از و غایب شد چون باز بدو دید خضر نیز غایب شد بعد از آن ابراهیم از مجاهدات خود پشیمان شد

لقوله علیه السلام کن عالما او متعلما او مستمعا او خادما ولا تکن من الخامسین فان تکن خامسا

فتهلک زیرا که دوستی با جاهلان هلاکت است پلیت سگی که تر شود از بول ناپاک تر باشد از آن کسی
که کند اختلاط با عامی ۔ و در رساله شاه قاسم بدر الدین کروری آمده است که مامون خلیفه هفت
روز در خدمت مجالس ابوحفص کبیر حاضر میشد چون روز هفتم وداع میکرد شیخ گفت ای سلطان خلیفه
چه سود که درین ایام از من یک مسئله هم نه آموخت او بجواب گفت اینکه من از شما چهار مسئله آموخته
و گفتند که این را حضرت رسالت پناه فرموده است من همه را در عمل می آرم شیخ گفت کدام اند
گفت اینکه شما گفتید که حضرت فرموده است نظر کردن بروی عالم بهتر است از دنیا و هر چه در دنیا
است و در انشا پید که در هنگام زیارت تسبیح و تهلیل مشغول شود باز گفتید که رسول خدا
گفته است که یک ساعت نشستن با عالمان بهتر است از آزاد کردن هزار بنده و هزار اسپ که فی
سبیل الله بغازیان داده باشد و هزار گرسنه را طعام داده باشد و آب داده باشد و هزار برهنه
را جامها داده باشد و حدیث سوم گفتید که هر که در حلقه مذاکره عالمان بنشیند و یک
شنیده باشد بهتر است از عبادات هزار ساله و هر مسئله که دران مجلس شود و سامع یا قائل را برابر
باشد و حدیث چهارم گفتید که چون کسی بزیارت علما رود و روان شود و صد فرشته بفرمان
حق تعالی می آیند بعضی برابر سر او میروند که در هر قدم درجه او بلند میکنند و بعضی پیش
میروند که در هر قدم نیکی در دفتر اعمال او مینویسند و بعضی عقب او میروند که بهر قدم بدی از
نامه اعمال او محو کنند و بعضی برابر دست راست او میروند که بهر قدم کوشکهای در بهشت راست
میکنند و بعضی برابر دست چپ میروند که در هر قدم میان او و میان دوزخ صد و ستای رات

مسئله در بیان آنکه زیارت عالم ... و ثواب آن

میکنند پس چون بلطف او برسد خداوند تبارک و تعالی بکلام بی زبان ندا دهد که گواه باشید
ای فرشتگان که در آسمان و زمین هستید که انی غفرت له ولابویه قبل ازین که قدم در راه نهد
و نیز در خبر است که چون مومن بزیارت مومن روان شود فرشتگان گویند خداوندا آنکه او را زیارت
کرده میشود مرد متقی و پارساست و این اثر گناه ملوث است پس چه کنیم فرمان رب العزت در رسد که
گناه از وی بردارید و در دوزخ اندازید باز گویند آن عالم نیز متعلقات دنیاوی درمانده است حکم شود
که گناه او نیز بردارید و در دوزخ اندازید تا هر دو پاک بهم برسند و هر چند راه که زائر میرود آن زمین یا
هفتم زمین در پله اعمال نهند چنانکه آورده اند که در بنی اسرائیل ظالمی بود که نود و نه کس را کشته بود
روزی پیش زاهدترین بنی اسرائیل رفت و گفت که گناه بسیار دارم که نود و نه کس را کشته ام اگر توبه کنم
خدای تعالی قبول کند یا نکند زاهد گفت از پیش من دور شو تا از شومیت تو مرا عذاب نگیرد تیغ را از نیام
کشید و زاهد را بکشت و بعد از ان یکی از عالم ترین بنی اسرائیل رفت و گفت صد کس را کشته ام که یکی از ان
مجموعه فلان زاهد است اگر توبه کنم هیچ روی صلاحیت دارد عالم گفت پیش اهل صلاح برو توبه تو خدا
بپذیرد از ان جا روان شد آورده اند که تا بمقصود رسید و را در راه مرده یافتند و دیدند که یک خطی
از غیب بر او افتاده بود چون مطالعه کردند چنان نوشته بود که برین کس فرشتگان رحمت بحث کردند
فرشتگان عذاب گفتند که فاسق و فاجر است ما یان ارواحش قبض کنیم فرشتگان رحمت گفتند که
زائر و تائب است چنانکه عزم توبه کرده بود ارواحش ما یان قبض کنیم بر ایشان حکم شد که هر دو طرف زمین
را وزن کنید چون وزن کردند دیدند که یک طرف زمین یک بالشت از جانب خود بجانب آن صالح نزدیک شده بود
حکم برین شد که فرشتگان رحمت جانش قبض کنند بسبب برکت آن صالح آورده اند که مالک دینار
را با دهریه منازعت افتاد هر یکی همین گفتند که من بر حقم چون در میان مردمان جدال بود اتفاق
کردند بقول دهریه که هر دو را دست بدست بر بندند و در خانه در آرند و در ان خانه آتش زنند چون
چنان کردند خانه بسوخت و ایشان هر دو سلامت ماندند مالک دینار مناجات کرد که یارب مرا با کافر برابر
کردی خطاب حضرت عزت در رسید که ای مالک دینار او را از برکت شما خلاص کردم اگر تنها بودی بسوختی
پس خدمت و مودت دوستان حق چنان باید کرد که قطب الاقطاب معین الحق والدین سنجری در
کتاب خود آورده است که روزی در خدمت مرشد خود شیخ المشایخ والاولیا شیخ عثمان هارونی

در سفر بودم از افواه مبارک خواجه برآمد که بقول امام اعظم رح چون دو کس در سفر روند باید که یکی را
بادشاه کنند تا خلاف سنت جماعت نباشد پس آفتابه و مصلی از دگر گرفتم و گفتم که بادشاهی لائق
شماست چون شب شد او در خواب رفت بیک ناگاه باران باریدن گرفت برخاستم و زنده خود را بر
سر او گرفتم تا بامداد بر ایستاده بودم چون شیخ بیدار شد عالم چنان دید گفت چرا گفتم چون شما را
بادشاه گرفتم پس خدمت بادشاهان چنان باید کرد و شیخ بنظر نیک در من نگاه کرد و بمقصود رسیدم ای
عزیز چنانکه دانستی بدوستان حق دوستی کردن ثواب است پس بدشمنان او دشمنی کردن ثواب
است و نیز درجات رفیع ست و اگر دشمنی بدست نشود بدل البته باید کرد چنانکه در مفتاح الجنان
است که جوانی بود فاجر و ظالم که در همه عمر خویش هر گناهی کرد و آن همه را باز در یک دفتر بنوشت
و جمع کرد روزی در خوردن شراب نشسته بود کسی بر در بخشش سید او را گفت که بیا بخور چون
آنکس ساغر بدست گرفت بادشاه گفت جوان فاجر دانست که این کس رافضی ست تیر بر دهنش زد
مرد جوان بخود آمد و گفت که دانسته قتل کرده ام این نیز در آن دفتر نویسم چون دیران دفتر را
وا کشادید در هر جای که خون و زنا و خمر کرده بود در آنجا چنان تبدیل یافته بود که این کس چندان
برده آزاد کرده است و چندان ختم قرآن کرده است و چندان گرسنه را طعام داده است پس همه
اعمال بدِ او بسبب دشمنی بدشمنان حق به نیکی مبدل شد و در رساله خوانده ام که آسمان و زمین
و عرش و کرسی و لوح و قلم نبود که دل از جان سوال کرد که اول کار چیست و آخر کار چیست و
ثمره کار چیست گفت اول کار فناست و آخر کار بقاست و ثمره کار وفاست گفت فنا
چیست و بقا چیست و وفا چیست جان گفت فنا از خودی خود بیرون آمدن و بقا به
پیوستن و وفا میان بخدمت دوستان بستن پس اگر سائلی گوید که چون هیچ نبود دل و جان
کجا بودند جواب این فقیر میگوید که جان مفیض کاو را فیض اقدس و وحدت و حقیقت محمدی
و قبله واجد میگویند و دل اسمای الله که هر یک بحسب استعداد او اثر خود و وجود یافت گویا که یکی از دیگری
سوال کرد که اراده حق بایجاد خلق مقصود همین ست و الا خلق در وجود نیامدی و
دوم که جان اسماء الله و دل اعیان ثابته که از علم و نور در شهود آمده گویا که آن حقیقت
موجودات شد و اینجا ست . . . . . که پیغمبر را قبله واجد و موجد گویند که چون

ارادت بدو آورد و قبلهٔ واجد شد و چون موجودات از طفیل خود یافتند قبله موجود شد محاضرهٔ
سوم چون از علم و نور و شهود که اعیان ثابتهٔ معدهٔ ممکن وجود ذهنی یافت عیان را جان
گویند و چون بصورت خانه و حدت هر اسما تجلی فاصله گردید که چنان چنان ظهور باید کرد
این یا بکنه و ارواح سراجی و دل توان گفت محاضرهٔ چهارم چون در محل کن و فعل آمدند که
هر اسما عقب فعل خود شدند و بحسب استعداد جملهٔ ذات ظهور شدند پس کن را که حقیقت کیانی
گویند جان توان گفت و موجودات ظهوری که آنرا هیولی و عرش کل و عقل کل گویند دل توان
گفت محاضرهٔ پنجم جمله ممکن در ظهورات چون در قبضهٔ الوهیت اسیر مغلوب و مقهور اند پس
از روی حقیقت از اثر قطع نظر باید کرد و مؤثر را باید دید پس مؤثر را جان و اثر را دل توان گفت
که الا له الخلق والامر پس خلق چون کثیفات و امر چون روح و ملکوت همه مراد رسست تو در میان
مباش ای عزیز این راه بس باریک و خون را ثابت ریختن ست پس تابع کسی باید بود و در
خدمت او خود را باید سپرد که او خود را بحق سپرده است و در لباس شریعت خود را چنان پوشیده
که هیچکس از احوال او خبر ندارد اگرچه منصور مشهور بود او مستور باشد تا بمقصود برسد چنانچه
مور چه پای خود بکعبه نرسد تا خود را در پر کبوتر تیز رو ضم نکند رباعی تو بدین رفتن بمنزل کی
رسی ٭ تو بدین جستن بحاصل کی رسی ٭ پس گران جانی و بس اشتر دلی ٭ با سبک روحان بدین
دل کی رسی ٭ و چون نظر در عین الیقین و حقیقت کنی الوهیت واحد بیش نیست باختلاف
خاصیت موجودات و استعداد ایشان تعدد اسما شد از آن جهت الله را ذات جمله اسما گویند که
ذات از صفات ممتاز نیست و چون صفات قدیم اقتضا ایجاد ممکنات کردند از روی نامیدن و
تعدد اسما را اول و غیره ذات گویند اما چون همان ذات است که بمرتبهٔ تنزل کرده است و
با طوارات سبعه و تکثیرات مختلفه ظهور شد و صفات را عین ذات توان گفت کقول الشاعر
شعر همه لوح خود ست قلم نقاش ٭ کس نیست درین میان تو خوش باش ٭ فهم من فهم
پس سوال دل از جان قتضای هر مراتب تنزلات خویش و جان که مسئول ست فیض اقدس
که بهر مرتبه نزول و بظهور آمده پس سائل و مسئول احدی نیست چنانکه دل این شخص جملهٔ ضمیر
است و از مراتب ارواح بیاید همچنین مراتب اسما را دل سراجی و بکنه و حقائق کیانی و غیر ذالک

من کلام الصوفیه میگویند و حقیقت گویا که مسائل اند از وحدت کم آنرا ابو الارواح و برزخ کبری
و حقیقت محمدی گویند قال الله تعالی وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون ای
لیعرفون سر این سخن ست اما جمله متابعت هدایت ست و جمله افراد خود وری و ضلالت ست و
سماع ست از مرشد محقق طالب الله شاه و حبل الحبه شنوا و شنیدم که کشتی در دریای عمان شکسته بود
و همراه دو دست به تخته برد و فریاد کرد که یا حضرت خواجه خضر فریادم رس همه خضر آمد و
از دستش گرفت و ببرد آب میرفتند آنکس نام خضر بر زبان میراند آنکس چون دید که خضر نام الله
یاد میکند من نیز یاد میکنم چون آنکس نیز نام الله بر زبان میراند و خضر نام الله تعالی گفتن آغاز
کرد پا پایش در آب غرق شد همه خضر گفت که شما را به درگاه او مجال نیست شما نام من گیرید و
من نام او و امام محمد غزالی را پرسیدند که چندین علم و فضائل بچه سبب یافتی گفت هر چه دانستم
از کسی دریغ نداشتم و بعام و خاص میگفتم و بخیل نبودم و آنچه ندانستم از دانستن عار و ننگ نکردم
اگرچه یک مسئله بودی لقوله علیه السلام لیس من اخلاق المؤمن التملق الا فی طلب العلم و آورده اند
که روزی حضرت عیسی علیه السلام در بیابان میگذشت و اکثر عمر در بیابان میگذاشت راعی را دید گفت
ای راعی چرا طلب علم نمیکنی تا بخدا نزدیکی بهست آری راعی گفت من پنج مسئله در علم دانسته ام
پنج دیگر شما نمائید تا هر همه ده مسئله شود حضرت عیسی گفت آن کدام اند راعی گفت شما را باید اول بیان
کردن حضرت عیسی گفت اول شما بگوئید تا من بدانم راعی گفت اول اینکه حلال خوب ست و حرام بد حلال
میخوریم و حرام نه دوم راست خوب ست و دروغ بد راست میگوئیم و دروغ نه سوم اینکه اطاعت خوب ست و
معصیت بد ست اطاعت میکنیم و معصیت نه چهارم با عیب خود داریم عیب دیگران نگوئیم پنجم آشنائی
با خدا باید کرد و با خلق نه پس با خدا آشنائیم و با خلق نکنیم حضرت عیسی گفت که علم اولین و آخرین همین ست که
شما را و ما را و همه خلق را بس ست که بجای آرند پس حاجت دیگر آموختن نیست زیرا که آموختن علم برای
عمل ست تا عزت دنیا و شرف عقبی بدو دست دهد خوش گفت آنچه گفت پس چه کسب علم کردی
در عمل کوشش باید که علم بی عمل زهر ست بی نوش ۰

فصل سوم در وضوء و نام آن

بدانکه وضوء بر چهار نوع ست وضوء ظاهر و وضوء باطن و وضوء فرض و وضوء مستحب بدانکه وضوء
بضم الواو مشتق از وضاءة ست یعنی پاکی را گویند و وضوء بفتح الواو آب را گویند و وضوء بفتح

الواو والهمزة روشنائی را گویند و در اصطلاح غسل اعضای ثلثه و مسح الراس را گویند و چون ظاهر را چنان شرط ست پاک ساختن باطن نیز منور و روشن گردد که از نتیجه وضوی ظاهری وضوی باطن دست دهد چنانکه از حسد و کینه و حقد و عجب و ریا خلاص یابی خوش گفت آنچه گفت بیت
چون بیاری طهارت ظاهره، باطنت نیز حق کند طاهره، از جمله نامشروعات ظاهر را طاهر باید داشت
چنانکه آورده اند که شبی بی بی رابعه بصری قدس سره نشسته بود که چراغهای پادشاهان افروختن گرفت بی بی را خرقه پاره بود و بدان چراغ دوخت هرچه از انوار و اطوار و احوال اولیاء الله بود از و رفت بخود اندیشید که چه نامرضی از من در وجود آمد که من باینحال رسید بعد مدت بدید ضمیر منیرش آمد که خرقه را بدان چراغ دوخته بودم آن چراغ از نامشروع بوده باشد بر کردم آن تار را از خرقه باز کشید آنچه از و رفته بود باز بدو رسید و از اینجا ست که مستوره از بزرگوارے پرسید که بشعله پادشاهان چیزے بتوان کرد یا نه گفت شما کیستید که از این احوال اولیاء الله و متقیان خبر میجوئید گفت من خواهر بشر حافی ام گفت از شما باید پرسیدن حضرت رسالت پناه صلعم مر بی بی فاطمه زهرا را گفت که خود را همیشه خوشبوی داری گفت یا بابا بچه چیز گفت با وضو زیرا که هر که همیشه در وضو باشد تا بعرش خوشبوی او میرسد و نه بخوشبوی مجازی که بهران زنی که خود را به مشک و غیره خوشبوی خوشبو کند و بوی او با غیر شوهر رسد عذاب نادر نامه اعمال او می‌نویسند زیرا که رنگ و ابریشم و زر زینت زنان ست و خوشبوی مردان ست و سرمه هر دو را سنت ست
شیخ نجم الدین کبری را مریدے بود چنانکه شرط وضو ست بجا آورده بود و در صومعه رفت چون بر آمد گفت خدا را جهان را دیدم شیخ گفت غلط کرده زیرا که این نور وضو بود و وضو را بحضور تمام باید کرد که بمقتدا و دو نور سالکان برابر روے نماید همه را از نتیجه وضو تا آخر سلامت
پس چون اول بحاجت انسانی رود باید که در آمدن خلا اول پای چپ پیش نهد و بگوید اعوذ بالله من کل رجس و نجس و من شر خبث الخبیث و من شر الشیطان الرجیم و من شر کل آفة و عاهة و حیة و عقارب و چون بنشیند روے بجانب آرد که پهلوی چپ به قبله باشد که روی و پشت بقبله آوردن مکروه ست و در طرف هندوستان نیز مکروه است که حضرت بابا آدم صلوات الله علیه در هند ست و خود را بسیار برهنه نکند و زور بر پای چپ کند و دل را

قصه حضرت رابعه بصری رضی الله عنها

مسئله در بیان آداب قضای حاجت

آهسته رها کند تا رشحه باو نرسد و اگر پشت بقبله آرد بغیر رو آن نشستن و امن باک نیست تا خلاف
مردم هندوستان شود و چون برخیزد اول پای راست بردارد و بگوید الحمد لله الذی اخرج
عنی ما یوذینی و امسک نمی ما ینفعنی و سه کرت گوید غفرانک ربنا و الیک المصیر و پیش از
شستن خود را بسنگ و کلوخ چنان پاک کند که دل و یقین گیرد و شاید که تیمم زند اگر میان او و آب
مسافت باشد اگرچه اندک باشد چنانکه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم روزی بول کرد و
چون از نجاست تیمم زد یاران گفتند یا رسول الله آب نزدیک ست گفت از آمدن مرگ نزدیک ست
و استنجا پنج نوع ست چهار فرض ست و آن چون از مخرج بمقدار درم شرعی تجاوز کند دوم از
جنابت سوم از حیض چهارم از نفاس و یکی واجب و آن چون مقدار درم شرعی باشد و یکی
سنت ست و آن چون کم از درم شرعی باشد و یکی مستحب و آن از بول ست و یکی احتیاط و آن
چون پاشد پیشاب شتر خشک افتد و آلایش بمخرج نشود و یکی بدعت ست و آن از جهت باد
و کرم خشک پس هرچه فرض ست باب بتوان شست که فرض ست و دیگران بسنگ و کلوخ و لته
کهنه کافیست و چنانکه بعضی عوام میگویند که سه سنگ سنت ست غلط کرده اند زیرا که آن مذهب
امام شافعی ست ام آورده اند که در لیلة الجن هفتاد هزار سرداران جن آمده بودند و برسول یا
بیعت میکردند و حضرت رسالت پناه بحاجت انسانی میرفت از عبد الله مسعود سنگ طلب
کرد و یکی دو سنگ و یک سرگین را حضرت سرگین را پرتاب کرد پس امام اعظم ابو حنیفه کوفی میگوید که
اگر سه سنگ سنت بودی حضرت سنگ دیگر را طلب کردی و امام شافعی میگوید که اگر سنت نبودی
عبد الله سنگ نداد و متاخران برین اند که درین زمانه آب بایدنیست زیرا که دیانت از مردان
کم شده است ... رفته اند و عوام الناس کالبهائم اند و از نجاست که گفته اند الاستنجا چنانکه مذکور
شد و الاستغنا تا حدیکه دل قرار گیرد بپاکی او را چنانکه بمانند عوام الناس که وسوسه کنند و
آب بسیار برند که در کتابهای معتبر از صفت کثرت زیادت آب بر نجس رخصت نداده اند و استبرا درست
خود را بر دیوار یا بر زمین بمالند تا از قطره بیزار شود و شاید که استنجا با استخوان چوب پنبه و جامه نو و دست
راست نکند که مکروه است و نیز کج خبری نکنند چنانکه از دیوار و زمین بغیر کلوخ گیرند و اگر از زمین سنگ کلوخ
گیرد و باز در آن بین اندازد آورده اند که چون امام شافعی مذهب خود را اشتهار کرد و لائی از ذهن

مبارک او برآمد که اگر من در عصر امام اعظم بودمی او را در اول مسئله الزام سید آدم روح سراج المومنین او را
در خواب نمود و گفت که اول مسائل من اہلسنت که لا اله الا الله محمد رسول الله الزام بده چون از
خواب بیدار شد بعده فرمود که علم ده حصه ست نه حصه مر امام را بود و یک حصه ما یاران را و از انجا به
یمن و روم و شام سیر کرد و بیشتر خلق را در مذہب خود در آورد تا بجدیکه ببلخ رسید ابواللیث سمرقندی
در خانه نبود امام شافعی آ خود را یک روزه راه پس مانده بمقتدای شاگردان پیش آمده و مسئله و سوالی
از شاگردان ابواللیث پرسید ایشان چهار نوع گفتند و او هفت نوع دانسته بود امام چون جواب
صعب شنید از همانجا باز گشت و کوچ کرد و بطرف روم روان شد چون ابواللیث سمرقندی در خانه
رسید واقعه را باز نمودند ابواللیث گفت که فردای قیامت جواب امام اعظم رح چگونه دهیم که تمام اہل مذہب
او در مذہب خود آورد اما باید که در عقب او بروم چون ابواللیث سمرقندی روان شد منزل بمنزل
او میرسید امام شافعی یکمنزل پیشتر میرفت چون ابواللیث بیرون حصار روم رسید امام شافعی
داخل مصر شد و امام شافعی دران شب مناجات کرد که الهی مرا از دار فنا بدار بقا رحلت بخش
فی الحال جانش تسلیم شد چون علی الصباح حضرت ابواللیث بدروازه رسید دید که تابوت
مبارکش پیش آمد که این تابوت امام شافعی رح ست او نیز وضو جدید کرد و دو رکعت نماز گذارد
و سر بسجده نهاد و گفت او نیز از جهت خود را برحمت حق تسلیم کرده ست الهی مرا نیز از دار فنا
بدار بقا رحلت بخش که تا پیش امام مباحثه بکنیم او نیز جان بحق تسلیم کرد الغرض ابواللیث
سمرقندی درین سفر دو شتر از کلوخ از زمین سبیل بار کرده بود و بیشتر از شاگردان این فقیر
چون بسیر میرفتند کلوخ استنجا همراه خود میبردند و شاید که در محل استنجا سخن نگوید که مکروه ست
و قبل از استنجا که هنوز تن خود را برهنه نکرده ست این دعا بگوید اللهم احفظ فرجی و بشری
من النار و الزناء و الحرام بسم الله العظیم والحمد لله علی دین الاسلام الاسلام حق
والکفر باطل و چون از استنجا فارغ شود بجای پاک رود که در حدیث ست که هر که وضو و غسل در جای
پاک کند انجا می تا قیامت آنکس را از خدا می طلب شفاعت او میکنند رو بقبله و سر برهنه کرده
نشیند که پیغمبر گفت در حالت وضو سر برهنه کردن نزول رحمت ست و دل را چنان
حاضر دارد چنانکه معیت و مشیت او شامل بر جمله حرکت و سکونت خود داند بلکه خود را در میان

نشود و بحضور تمام بگوید سبحان الله العظیم والحمد لله علی دین الاسلام نوبت از الوضوء تقربا
للصلوة فرض الله تعالی پس آفتابه بدست چپ گیرد سه کرت بدست راست ریزد پس بعده
بدست راست گیرد سه کرت بدست چپ ریزد که مسنون برین طریق است و در حضوری چنان باشد
چنانکه آورده اند که حضرت امام زین العابدین علی رضی الله عنه چون بوضو کردن مشغول شدی رنگ روی او
بغایتی متغیر میشد پرسیدند ازین باعث حیرت گفت آیا هیچ میدانید که در پیش چه کس حاضر خواهیم شد و چون
آب در دهن کند بگوید اللهم لقنی حجتی وتمحض به ذنوبی وبیض وجهی کما بیضت اسنانی
و مسواک از درخت تلخ از توت و بلوط باشد که پیغمبر ع گفته است که بهشت بخرید بشاخچه اراک یعنی از
از شاخچه مسواک است و درازی یک بالشت باید و اگر از بالشت زیاده باشد شیطان برو سوار
میشود و ستبری بمقدار انگشت خنصر باشد و خردتر از قبضه نباشد و باید که سه انگشت بالا و
خنصر و ابهام زیر او کند و در دهن زند اول بجانب راست دندان بالا باز زیرین آن جانب
باز بجانب چپ بدندان بالا باز زیرین بر زبان نیز بمالد بعد ازان هر جانب که خواهد بزند و
باید که مسواک را بزبان نمکد اول بشوید بعده در دهن کند و آخر بشوید و نگهدارد و اگر در کام
قبضه گیرد و آفتی نا مسعود بود و در رسد و مسواک را به پهنائی دندان زند نه بطول دندان و مسواک
را بر زمین ننهد که خوف دیو و پری است که بدو آفت رساند و برابر گوش نهد که جای قلم است و
در سر استاده کند که در خبر است که روزی اصحاب رسول ع قلعه کفار را حصار کرده بودند و جاسوس از
کافران جاسوسی ایشان میکرد دید که ایشان بر کنار جوی نشسته اند و مسواک ها از سر کشیده
دندان خود در شستند و مسواک را باز در سرها نهادند جاسوس خیال کرد که مگر ایشان سوهان با خود
همراه دارند که دندان خود را بدان تیز میکنند و بدان تیز جنگ خواهند کرد جاسوس رفت و قصه
را باز نمود که اگر ظفر یابند ما را با دندان بخورند لشکر کفار گریخت پس این همه برکت مسواک بود و مسواک
را شرکت میان زن و کس نباید کرد شعر ثلث لیس فیه اشتراک * النساء والنشاط والسواک *
نیز باید که بعد از آب در دهن کردن زند که خشک بد است و در فتوی زند به بغیر وضو و یک رکعت
بمسواک افضل است از هفتاد رکعت بغیر مسواک و مسواک سنت است زنان و مردان را این در صلوة
با جینی مذکور است و اما در صلوة مسعودی میگوید که زنان انگشت را قایم مقام مسواک ست در

خمس اوقات زند و بقول شافعی در رمضان در وقت ظهر و عصر نتوان زد زیرا که پیغمبر فرموده
بیح فم الصائم اطیب من المسک پس بزدن مسواک بوی او بیرود و بقول امام اعظم رح در رمضان
نیز در خمس الاوقات زند زیرا که وقتی که بوی بد عبدالله خوش باشد بعضی خوش نیز خوشتر باشد
آورده اند که مسواک پیغمبران علیهم السلام از درخت زیتون بودی و اگر مسواک نباشد بانگشت
شهادت نیز قائم مقام مسواک باشد و چون دوم کرت و سوم کرت آب در دهن کند غرغره گرداند
چون آب در بینی کند بگوید اللهم ارحنی من روائح الجنة وارزقنی من نعمها و آب در بینی بدست
راست کند و بدست چپ پاک کند که بر عکس این مکروه است و مبالغه در استنشاق چنان کند که آب را
بالا کشد تا نرمه و در مضمضه غرغره کند و این غرغره سنت است هم در غسل و هم در وضو مر غیر صائم را
بعده روی شوید که فرضیت وی از رستنگاه موی پیشانی تا زیر زنخ و از نرمه گوش تا نرمه گوش دیگر و آنرا
که در سر موی نباشد پس حد پیشانی از جایست که در ایام طفولیت در بالای پیشانی او موی باشد و ریش
تنک را پوست با موی باید شستن و اما کلان ریش را که پوست روی را پوشیده باشد شستن پوست
ساقط است و سفیدی که در میان دو زلف و گوش است شستن او نیز فرض است بقول امام اعظم رح
و بعضی مبتدعان که زیر زنخ ملتزم اشند اگر زیر زنخ تراشیده باشد در وقت وضو آنرا شوید و
بمسح کردن و یا خشک ماندن نماز بگذارد کافر شود زیرا که فرض بجا نه آورده باشد و هر که یکبار موی
در غسل و وضو از و خشک ماند آن وضو محسوب نباشد پس بی وضو نماز گذاردن کفر است و
فرضیت در مسح ریش در وقتی معلوم شود که رنگ کرده باشد و خلال ریش از جانب چپ از فرود
بالای اوست و در آمدن شستن روی بگوید اللهم بیض وجهی بنورک یوم تبیض وجوه اولیائک
ولا تسود وجهی یوم تسود وجوه اعدائک اللهم بیض وجهی اشرح قلبی و صدری و طهر
قلبی و آب بر روی سخت نزند و چشم را گشاده ندارد و نه سخت بپوشد که مکروه است و دست تا
آرنج بشوید و سنت اینست که سه کرت بر کف دست آب ریزد و تا جانب آرنج کشد که روافض بر آرنج
میریزند و جانب کف دست میکشند و در وقت دست راست شستن گوید اللهم اعطنی کتابی
بیمینی و حاسبنی حسابا یسیرا و در دست چپ گوید و لا تعطنی کتابی بشمالی و لا من
وراء ظهری یوم یدعوا ثبورا و یصلی سعیرا و از سه کرت ریختن آب کم و زیاده مکروه

است برا ندام تا آب یا بہ فرض ست و سہ بار سنت ست چرا بچہ از وان باید کردن تا اگر جائے
خشک نیز مسح کنند یعنی ترکنند روا نباشد و اگر بجائے مسح بشوید روا باشد اما مکروہ بعضے متکلمان
گفتہ اند بان مرتکب المکروہ لا یستحق حرمان الشفاعۃ چہارم حصہ مسح سر فرض ست و
تمام مسح سنت ست پس شاید کہ آب نو بگیرد و اگر از جائے شستہ ماندہ باشد نیز روا ست مسح سر چنان
مسح کند کہ خنصر و بنصر و وسطے از ہر دو دست بہم رسانند و سبابہ و ابہامہ کشادہ دارد و این سہ انگشت
را بر تارک نہد و بالا کشد تا قفا برد و بعدہ ہر دو کف دست از طرف قفا ہر دو جانب سر نہد تا پیشانی
آرد و سبابتین در اذنین در آرد و ابہامین از ہر دو طرفین ایشان بگرداند و مسح گوش با آب
سر سنت ست و در مسح سر گوید اللّٰہم احفظ شعری وبشری من النار و در مسح گوش گوید اللّٰہم لا
تسمعنی غلیان اہل النار و بانہمان سہ انگشت مذکور را آب جدید تر کنند و متصل کردہ بر گردن
نہد و پشت انگشتان از سوے گردن مسح کنند کہ این سنت ست زیرا کہ روافض میگویند کہ کلمہ امام
المسلمین امیر حسین رضی اللہ عنہ از جانب قفا بریدہ اند پس مسح برین طریق باید کرد و ایشان از
طرف حلقوم مسح میکنند تا سوے گردن میرسانند و نیت وضو و مسح گردن ہر دو مستحب ست و در مسح
گردن گوید اللّٰہم اعتق رقبتی ورقبۃ آبائی ورقبۃ امۃ محمد من النار والسلاسل و
الاغلال و در مسح ریش و خلال ریش گوید اللّٰہم ہون علینا سکرات الموت و باید کہ ازام
را نیز تمیز بشوید کہ اگر در پایہا ازام بکشد ترک سنت باشد اما اگر پا بشوید و مکث و مانع
کند بعد از ان دیگر بشوید مکروہ باشد و نیز ترتیب چنانکہ خدائے تعالیٰ خبر دادہ سنت گذارد تا
خلاف روافض باشد کہ ایشان اول پاے بشویند و بعدہ دست شویند و بعدہ روے بشویند و استنجا میکنند از
ایشان میگویند کہ چون قول استنجا کنیم بعدہ دست را چگونہ بر روے نہیم اما در فتاوی سراجی
آوردہ است اگر استنجا فراموش شود بعد از وضو باید کرد بلا اعادۃ وضو و بقصد نتوان کرد و
پاے راست بشوید بگوید اللّٰہم ثبت اقدامی علی الصراط یوم تزل بہ الاقدام و چون
پاے چپ بشوید بگوید اللّٰہم اجعل سعیی مشکورا و وضوئی مقبولا و تجارتی لن تبور و اجعلنی
من التوابین واجعلنی من المتطہرین الذین لا خوف علیہم ولا ہم یحزنون مسئلہ در
ترغیب الصلوٰۃ آوردہ ست کہ خلال انگشتان پاے بخنصر دست چپ از جانب پاے راست از زیر

خنصر و بنصر ست از زیر بالا کشد و کف دست در زیر پای دارد و نیز در فرجه که میان سبابه و
ابهام از پای چپ ست آغاز کند و در فرجه خنصر و بنصر چپ ختم کند و آورده اند که امام
اعظم کوفی علیه الرحمه از بالای پای به پایان خلال میکرد و چون مسئله دید که از پایان باید کرد بیست
ساله نماز را اعاده کرد چهارگانی را چهارگانه و دوگانی را دوگانه اما نماز شام را چهارگانی کرد
و چون نفل و در همه صلوة سوره با فاتحه قرین کرد و آورده اند که منصور حلاج در یک وضو
خلال انگشتان فراموش کرده بود دران شب جمال جهان آرای حضرت را در خواب دید که
از وی گشتامده بود و گفت یا رسول الله چرا گفت شما را باید که سنتی ما را ترک هیچ نمی باید
شیخ معین الدین سنجری چشتی قدس سره ترک کرده بود نیز همین خواب دید و قدری آب از نقیه وضو باید
آشامید که دران شفاست و بران این دعا بخواند اللهم اشفنی بشفائک وداونی بدوائک
واعصمنی من الامراض والاوجاع یا ارحم الراحمین و نیز در هر اندام بعد از دعا کلمه شهادت
تکرار کند و در شرح اوراد عظمی همدانی آورده ست هر که در هر اندام شستن انا انزلنا در تکرار کند
بجمله اعضای ظاهری و باطنی ظفر یابد و چهار آب ایستاده خوردن فضل ست آب وضو که باقی ماند
آب زمزم و آب پس خورده علما و صلحا و آب سقا که در بازار میگردانند و بعد از وضو روی سوی
آسمان کند و بگوید اشهد ان لا اله الا انت وحدک لا شریک لک واشهد ان محمدا عبدک
و رسولک و نیز بسوی آسمان نظر کند و همین دعا کند حق سبحانه وتعالی بنظر رحمت بوی نگرد و در اوراد
وضو سلام و کلام منع ست تا اگر یکی کسی را که در وضو یا در نماز و یا در وقت خواندن خطبه سلام دهد
بر ایشان جواب لازم نمی آید اما اگر گوینده سلام آثم باشد و دل احتین حاضر دارد که روزی
امام محمد غزالی در وضو نشسته بود و در وقت پای شستن کفش خود را دید که کهنه ست در
خاطرش گذشت که بروم در بازار و کفش بخرم درین میان امام محمد غزالی را سید که ابدال و از سته
دیوانه خبر دار سلام بود یعنی افعال ذمیمه او با فعال حمیده مبدل شده بود سلام داد امام چون از
وضو فارغ شد گفت دیوانه چرا سلام کردی ندانستی که در اوان وضو سلام بی ادبی ست گفت
شما را در وضو ندیدم بلکه در بازار و در تفسیر کاملی ست که اگر در میان وضو سخن کرد یا نشسته
خواب کرد وضو نشکند اما اعاده وضو افضل ست زیرا که هیچ در وضو ست ثواب آن و

آن نباید کرد که پیغمبر فرموده است اسباغ الوضوء یحرق الذنوب کما یحرق النار الحطب
و بعد از وضو سه کرت سوره انا انزلناه بخواند که مهتر عزرائیل را بچشم نه بیند و خداوند تبارک و
تعالی بلطف خویش جان او قبض کند و در شرح ابو اللیث سمرقندی آورده است پیغمبر گفت
هر که بعد از وضو سه کرت سوره انا انزلناه بخواند ثواب ابراهیم خلیل الله و موسی کلیم الله و عیسی روح
الله و محمد رسول الله یابد اصحاب گفتند یا رسول الله چنانکه مراتب این پیغمبران است تمام یابد پیغمبر
گفت تمام یابد و ده کرت سوره اخلاص بعد از وضو بخواند آمرزیده شود و هر حاجتی که داشته باشد
برآید و سه کرت انا اعطیناک و سه کرت اللهم صل علی محمد و عترته بعدد کل معلوم لک
و اگر ده کرت این درود بگوید افضل باشد و آیة الکرسی و آمن الرسول و سوره اذا زلزلت و الم تر
کیف و لایلاف یکان یکان بر خواند که درد کمر او هرگز نباشد و در خبر است هر که بعد از هر وضو سه کرت گوید
اللهم اجعلنی محبوبا فی قلوب المؤمنین و بلغنی عمری الی مائة و عشرین سنة من غیر عاهة
و هرم عمر او صد و بیست ساله شود و نیز اگر چهار بار بگوید اللهم اجعلنی محبوبا مقبولا فی قلوب
المؤمنین و بلغنی و بشرنی عمرا الی مائة و ستین سنة واجعلنی محبوبا مقبولا فی قلوب
المؤمنین و ملائکة المقربین و الروحانیین و بلغنی و بشرنی عمری الی مائة و ستین سنة
واجعلنی محبوبا و مقبولا فی قلوب الانبیاء و المرسلین و بلغنی و یسر لی عمری الی مائة و ستین
سنة من غیر عاهة و هرم خداوند تبارک تعالی عمر او صد و شصت ساله گرداند بعده متصل دوگانه
بگزارد و شانه را اول با بروی راست راند و باز با بروی چپ راند و این دعا بخواند اللهم زینا بزینة الرجال
در راست گوید و در چپ گوید اللهم زین الرجال باللحیة و النساء بذوائبها و از جانب راست از طرف
بالای ریش شانه دارد و بهتر آنست که نشسته باشد و بگوید اللهم فرج لحیتی و فرجنی من الهموم و الغموم
و از جانب چپ از فرود و بالا لحیتی زیر زنخ بسوی خود کشد و سوره الهکم التکاثر نیز بخواند بعده هر دو جانبین را
از فرود و بالا فی هر طور که خواهد شانه کند و سوره و الضحی و الم نشرح یکبار و انا اعطینا سه بار بخواند و نیز سه کرت
بگوید اللهم صل علی محمد و عترته بعدد کل معلوم لک و در خمس الاوقات و هر گاه که وضو سازد و شانه
کند که در شرح ابو المکارم آورده است که حضرت رسالت پناه شانه از استخوان علواقه در دست داشتی و
بعد از نماز شام استاده بودی و ریش را شانه میکرد و گفت این شانه را چیز بخوبی است و بعد از نماز خفتن

اگر وضو جدید کند مرتبها والا شانه را تر کند و ریش را شانه کند ثواب یک حدیث و مغفور گردد
و نیز شاید که شانه منکسر نباشد که درویشی آرد و بعد از وضو آفتابه پر کند برای وضوی دیگر که
مستحب ست و سر او پوشیده و در اجتناب الفقر حدیث نبوی مذکور ست که هر آفتابه که سر
دهان او پوشیده و بسته نباشد شیطان لعاب دهن خود دران اندازد و هر آفت و درد که با
کس میرسد سبب آن لعاب شیطان ست و نیز آفتابه شکسته نباشد که درویشی آرد و آفتابه را خاصه
برای خود کردن بدعت ست بدان ایها العزیز که وضو ظاهری سلاح مومن ست لقوله علیه السلام
الوضوء سلاح المؤمن و سالک را باید که بغیر سلاح نباشد از آنکه وی همیشه با نفس خود و شیطان
محاربه دارد و در سلسله چشتیان مرید را تقدیم از همه نصائح بدوام وضو فرمایند حتی که اگر از خواب
بیدار شود و چیزی پاک از جنس زمین چون سنگ و کلوخ و سبو و غیر ذلک تیمم بزند و حضرت شیخ
المشائخ والاولیاء فرد زمانه سید علی ترمذی که مرشد این فقیر بود قدس سره را خاصیت بود که
هرگاه در تعلیم علم التصوف ذات مشتبه فی الحال وضوء جدید میکرد و میگفت که الوضوء علی الوضوء
کالنور علی النور و آن مشکلات را حل میکرد و از برکت وضو چون کسی در دوام وضو باشد باطنش
همیشه بحق مشغول و حاضر باشد و در نظر آسمانیان همچون ستاره روشن می‌نماید چنانکه اهل زمین
آرزوی ستارگان دارند که اگر می‌دیدیم ایشان نیز آرزوی آنکس دارند پس وضوی باطنی گویا که
نتیجه وضوی ظاهر ست بدانکه در اجتناب الفقر آورده ست که بعد از وضو روی را با دامن ازار
پاک نکند که درویشی هر دو جهان ست باید که دستارچه را با خود نگاه دارد تا بدان رو پاک کند در
خبر ست که فردای روز قیامت اگر بدی کسی بیش باشد که بها باشد دستارچه را بطرف نیکی نهند آن
پله بدی همه بالا شود و باید که بدستارچه غیری رو را پاک نکند که محبت میان ایشان منقطع شود حتی که
اگر بخلال خود مجامعت کند هر یک بالته جدا گانه اندام خود را پاک سازند والا عداوت میان ایشان
میخیزد و شافعی فقد و چون وضو ظاهر را بجای آورد وی باید که باطن را از غش و کدورت نیاد کی
و از حقد و عجب و کینه خلق و از هر چه ماسوی الله ست پاک دارد چنانکه شیخ شبلی گفته است هر
گاه که میل دنیاوی بخاطر رسد وضوی جدید لازم میشود و اگر میل عقبی بخاطر رسد غسل جدید لازم
میشود پس هر دو را بجای آرم و غسل از این جهت لازم می‌آید که در عقبی خطر شش ست چنانکه

بنی اسرائیل پنج سال باران نبارید چنانکه برگ درختان و هیچ گیاه را نتوانستی پیدا کنند و هر روز
حضرت موسی را با استغفار بیرون بردند روزی تنهای خود مناجات کرد که خداوندا بفرما نصیحت کردی
زیرا که مدت پنجسال است که دعا میکنم در درگاه تو مستجاب نمی‌شود پیغام رسید بشنید که تو در میان
خلق نباشی که خوردن و پوشیدن ایشان همه از جهات است در بیابانی برو و مردی بیابی بر
پایی برهنه و ژنده پوشیده و موی سر او تافته لقمان باشد و نام او برقست او را بگو که دعا کند مستجاب شود
و چون حضرت موسی در بیابان رفت آدمی موصوف را یافت و نامش پرسید گفت نام من برق گفت
طلب باران کن که حکم است همدران جا استاده شد و گفت بطریق ناز که باد از حکم شما پیران
رفت که ابر را پراگنده میکند و یا خزانه رحمت خالی شد و یا گناهکاران پیر اوران جهان عذاب
نتوانی کرد که درین جهان یکی چون همه بر جاست و دو باشند باران بکن همدران ساعت
چنان باران باریدن گرفت که بلندی و پستی همه را هموار کرد و بفرمان خدا در یک روز گیاه تا
ساق آمد حضرت موسی گفت خداوندا شما را چه خاصیت بندگان قربان شد که خاص هستا گرچه
دوازده سال در بیابان رفته و از خلق بریده ولیکن پیوسته او را در باطن کدورت و حرکت
دارد که آن خواصی من نیست که دوری در گرایه سخت خرقه را باز کرد و دستمال او به سینه خود گرفت زیر
کند سینه صحبت من در دو باشد از ضرر و نفع و بیاد من خبر نباشد پس وضوی باطن چه سبب این میکنید
پیغمبر گفته است که الاعمال بالنیات و نیز فرموده است که حسد و کینه در باعمل ظاهری را چون
آتش گیاه خشک را میسوزاند و خبر است که ذلت آدم از نفس و شهوت بود و آمرزیده شد و لغزش
ملعون از کبر و حسد بود آمرزیده نشد پس چون عمل را به نیت بسته اند و بغیر نیت عمل را قبول نمیشود
از لقوله علیه السلام ان الله ینظر الی نیاتکم ولا ینظر الی اعمالکم پس عمل باشد خالصة
لله نباشد الا بریا و نمایش خلق پس باید هر یا نام اعظم کفر است که الریاء من الکفر و عمل او
عند الناس عمل نماید و عند الله باطل پس نیت که غیر الله است فاسد کننده وضوی او شد
او نیز چون وضوی باطنی را درستی در میدان باید که حکایتی چند از اولیاء الله نیز بشنود که
در خبر است که الاولیاء جنود الله و نیز فرموده است که عند ذکر الاولیاء نزول الرحمة و در
تسوید این حکایتها غرض آنست که نزد فقیر التماس آن دارد که احوال و حال و اقوال اولیاء الله

قریب هر عمل بتوان آورد تا اگر از فضیلت و رتبت ایشان اثر بر دل او شود چنانکه و ترند کرد اولیا
است هر که در هر روز دو حکایت از اقوال و احوال اولیاء الله مذکور سازد و بیشک و بی شبهه بمراتب والات
برسد و دوست ایشان گردد که من احب شیئا اکثر ذکره منقول است که در پیش بی بی رابعه
بصری کسی نشسته بود و بسیار بسیار دنیا را بد میگفت و ذلیل میدانست بی بی گفت ای شیخ
چرا این مقدار دنیا را دوست میداری کسی گفت که بی بی او دشنام میدهد بی بی گفت که این
حدیث خبر نداری که من احب شیئا اکثر ذکره پس کثرت ذکر گویا که کثرت دوستی ست بی بی
رابعه را عدویه از پنهانی گفتند که بغیر الله دشمنی نیست روزی او را پرسیدند که خدا را دوست میداری
گفت آری پس گفتند که شیطان را دشمن میداری گفت دل من چنان بدوستی او مستغرق است
که از دشمنی کسی خبر ندارم پس کم التفاتی بچیزی دشمنی باشد و نیز حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه وسلم را در خواب دید که میگفت ای رابعه مرا دوست میداری بی بی گفت هر آن دل که
در دوستی شما نیست ترقی بدامام چنان دوستی حق گرفته است که از دوستی غیر خبر ندارد روزی از
روی مکاشفه بهشت را دید خوشحال شد هاتفی بر و آواز داد که ای رابعه نه گفته بودی که بغیر شما هیچ
و دیگر را ضمی نشوم و بدیدن بهشت دل شاد شدی رابعه از هیبت تب لرزه در وجود آمد روزی
امام حسن بصری خویش رابعه رفته بود که هارون رشید چهار هزار دینار آورده بود و پیش در ایستاده
و او را رخصت نمود و چون امام را دید پشت کرد و تضرع نمود که تا گنجینه شما مفتوح را قبول کنید
چون امام در صومعه در آمد گفت خلیفه زنان تصدق آورده پیش در ایستاده است اگر قبول
شود بی بی گفت بمن چه کار نیست بلکه تصرف فقیر آنکه هر روزی مشاهده بهشت دل شاد
شده بود و خطاب بجا نبیده بسرم آمد این پنج ماه است که از آن هیبت افتاده ام و گفته اند که هم
از آن هیبت بحق رسیده بود روزی بی بی گفت که خداوندا هر چه نصیب من است در دین و دنیا
بکافران بده و هر چه از آن بهشت است مومنان را بده و مرا درین دنیا در دوده و در آن دیدار
لقاء تست که سلطان العارفین ابراهیم ادهم قدس سره چهارده سال در راه کعبه صرف بهر قدم
رکعتین میکرد تا بمکه الله رسید بی بی رابعه در آخر قافله بود چون سلطان ابراهیم رسید مکه را
بر جا نیافت متحیر شد از بالا هاتفی آواز کرد که در آخر قافله مستوره ایست که مکه بزیارت او رفته است

چون بمکه پیش بی بی رسید پشت داد و گفت مرا صاحب خانه می باید چون برگشته بجانه رسید در خادم حرم
آمد که حرمت مکه آمده بر من فرض بود نکردم وعده کرد که به پهلو روم پا بر زمین دراز میکشید بانه
می استاد و دو رکعت نماز میگذاشت چنان محنت کشید و مدت هفت سال از بصره بمکه رسید چون بعرفات
برآمد گفت خداوندا اشتغم تمام مکن با تقی ندا کرد که عشق خشک سالی ست که ایام گیلے در و بر ویله
چون بطرف آسمان نگاه کرد دریائی خون دید گفت خداوندا این چه دریاست ندا آمد که این خون
از عاشقان من ست که خون ریخته رفته اند گفت ادنی ترین مقام ایشان بمن بنمائی در آن زمان
بدو حیض رسید ندا آمد که کمترین منزل در راه عشق اینست که مدت هفت سال از برای دوستی من بزیارت
کعبه می آید و زیارت آن کلوخ روز پیش نگردانم و محنت خود را در میان نه آید که من چیزے کرده ام یا او
شده باز گشت و گفت ای بے نصیبی من چون کعبه بمن آمد قبول نکردم و چون من آمدم لائق
نشدم و از کرامت او گفته اند که شبی مشائخان کبار در صومعه او جمع شده بودند و چراغ نبود بانگشت
خنصر خود پف زد آتش بر دو افروخت بمانند چراغ درگرفته بود آورده اند که روزے بکه میرفت
کسے گفت بی بی پشت مرکب شما زخمی ست توشه چگونه خواهد برد گفت ببین چون آن شخص تفحص کرد
فرو ترد یا آن بار بر پشت آن مرکب بهوا میرفت آورده اند که همراهان سفر از غایت بے
طاقتی مرکب لنگران شده بازماندند هیچکس حمایت نکرد و وی نیز همراه مرکب در بیابان ماند چون قافله
بجائے رسید او را در مکه یافتند بامرکبش بعضی گفتندش ترا چه کس آورد گفت کسی که مرکب غلطانده بود و
روزے دو درویش بزیارت در صومعه او رفتند پیشتر و دو نان جوی بود در پیش آوردنا گاه
سائلے بدر رسید و یا الله کرد از پیش ایشان گرفت بسائل داد ایشان متحیر شدند دم نمی
کشیدند که کنیزکے از در درآمد طبقی پنجشت در دست داشت و پیش بی بی آورد بی بی چون بوز
بر دستش دید که در دو نان حلوا است آن نانها را شمرد که هژده نان ست برگشتانده بکنیزک داد
چون آن کنیزک در خانه رسید بی بی اش پرسید چرا گفت رابعه می گوید که غلط کرده گفت چرا گفت
که چند نان ست گفت هژده نان ست گفت دو نان دیگر بنه که من بیست نان نذر کرده ام
چون بیست نان برد کنیزک معذرت کرد که من غلط کرده بودم و دو نان مانده بود پیش هر یک درویش
دو نان و مقدارے حلوا نهاد بعد از فراغ طعام گفتندش که چرا در اول مرتبه این نان باز

فرستادی گفت منا فرستاد نان نذر کرده بود گفتند از کجا دانستی گفت چون شما دو کس بودید
نان سجدانی خود سودا کردم که یکی را بده و دین جهان عده کرده است و هفت صد ران جهان
پس ده نان مرا درین جهان دست بدست بده تا بهما نان بدهم که مهمان گرسنه نروند چون کنیزک
هژده نان آورد دانستم که وعده حق دروغ نیست اما کنیزک غلط کرده باشد برگشته واده کما
قال الله تعالی من جاء بالحسنة فله عشر امثالها آورده اند که امام حسن بصری
و مالک دینار و شقیق بلخی پیش رابعه رفتند بی بی گفت که چیزی از عشق بگوئید ایشان گفتند که شما را
سخن ما خوش نمی آید خود بگوئید گفت باید که چیزی گوئید امام گفت لم یصدق فی دعواه من
لم یصبر علی ضرب مولاه گفت از سخن شما بوی منی می آید مالک گفت لم یصدق فی دعواه
من لم یشکر علی ضرب مولاه گفت شما در کوچه دیگر رفته اید شقیق گفت لم یصدق فی دعواه
من لم یتلذذ ضرب مولاه گفت شما نیز طریقه او نیافته اید گفتندش که بی بی شما عنایت
فرمائید گفت لم یصدق فی دعواه من لم ینس الم الضرب فی مشاهدة مولاه گفت سخن
قول من کلام الله ناطق است و آن آنست که چون زنان مصر پیش زلیخا رفتند و ملامت کردند
زلیخا بدست هر یکی یک ترنج و کاردی داد و گفت وقتیکه شما را گویم بخورید و یوسف فرمود تا جامه
خوب پوشیده و آراسته بر آید چون یوسف بر آمد گفت بخورید هر یکی چون حسن یوسف دیدند
کاردها از ترنج غلط کرده بدست خود زدند و بریدند کما قال الله تعالی فلما رأینه اکبرنه و
قطعن ایدیهن وقلن حاش لله ما هذا بشرا ان هذا الا ملک کریم پس چون بعشق مخلوق شاهد
مخلوق زنان مصر از الم دست باخبر نبودند کسیکه بعشق خالق عاشق باشد او چگونه از خود
خبر داشته باشد آورده اند که چون حبش نیز ایشان پیدا شد پس غرق خون شدند و بیهوش
افتادند پس در مشاهده خالق چگونه کسی از خود خبر داشته باشد نقلست که در مصر یک سال باران
نمی شد و همه اهل آن ولایت پیش ذوالنون رفتند و گفتند یا شیخ طلب باران کن پس ذوالنون
از مصر بیرون رفت چون برگشته آمد دید که باران شده و مرغزارها سبز شده و همه کس خوش
شده مردمان پیش او رفتند که از شما طلب باران کرده بودیم شما کجا رفته بودید شیخ گفت
در حدیث خوانده ام که اکثر اوقات باران بسبب بدکاران گرفته میشود پس از خود بدکار تر

در میان مردمان کسی را ندیدم و بیرون نفهم و بر شما یاران باید ای عزیز سخن در وضو بود ما
کلام اولیاء الله در خاطر بسیار بسیار دلکش بود انداختم پس وضوی باطن پاک داشتن دل و نیت
است و دل از هفت چیز که آنرا شر نفس گویند پاک باید توان کرد که طهارت باطنی است اول از
حرص که قناعت درو زاید دوم از هوا که خوف درو جا درو زاید سوم از کینه که حلم درو زاید چهارم
از حسد که شفقت خلق درو زاید پنجم از کبر که تواضع درو زاید ششم از ایذا یعنی آزار کردن که کم آزاری
درو زاید و کم آزار را عارف گویند و عارف کسی است که خود را از همه کس فروتر داند هفتم از کذب یعنی
دروغ گفتن که راستی درو زاید چون این هفت نامرضیات را دور کردی و هفت مرضیات را
درو جا دادی پس دل تو پر نور گردد و مر یاد حق را مهیا شود و کدورت ماسوای الله بسوزد
و عشق الحق مشاهده کند او در میان ما وضو فرض پس از برای پنجوقت نماز و برای نماز جنازه
و تلاوت قرآن اگر اندر مصحف بخواند و برای سجده تلاوت لقوله علیه الصلوة و
السلام من سجد بغیر الوضوء فقد کفر و وضو مستحب چون تلاوت قرآن بی مصحف و برای
زیارت مشائخان و خوردن طعام و گفته اند چون از استراحت خانه بیرون آید باید که تا وضو
نکند بغیر وضو و تیمم بطرف آفتاب و ماهتاب و ستارگان ننگرد و ایضا بر روی مادر و پدر و
پسر و استاد ننگرد و چیزی که از نام خدا و یا آیات کلام الله که در وقت خلا از خود دور کرده
بود و بدست نگیرد بی خلاف تا وضو نکند و یا تیمم نزند که وضو برای مس مصحف فرض است و در
مسواک نیز مبالغه کردن مستحب است چنانکه بی بی عائشه صدیقه رض روایت کرده است
که حضرت رسالت پناه در هر شب یازده کرت مسواک زدی و چندان مبالغه کردی که بدندان
مبارک می ترسیدم گفتم مبالغه برای چیست گفت یا عائشه در مسواک بست خصلتی محموده است
یکی از آن اینست که بن دندان محکم میشود و چرک دندان بیرون میبرد و بدبوی دندان برود
دندان سفید کند و روشنائی چشم زیاده کند و بلغم را کم کند و بر دشمنان چیره دو پیاوری ظفر یابد
و از خواب نشسته و اندر برای خواب و از خنده قهقهه که بیرون نماز باشد و بعد از غیبت و شعر که
در و ذکر زلف و خال باشد از جمله سخنان لایعنی وضو کردن نیز مستحب است بدانکه ناقض وضوی
ظاهری نیز هژده چیز است و مجموع او درین حروف است لعهو مس بجز رق قیمه حق

وعبارت از با بول ست پس در وقت حاجت بول را آهسته رها کند تا رشحه بدو نرسد و نیز بول
را در سوراخ موش وغیر ذالک نکند که اگر مار و کژدم بیرون آید زحمت رساند و ایضاً دیو و پری
اکثر ایشان در سوراخ و شگاف میباشند اگر با بول تر شوند مضرت بدو رسانند و بعد از فراغ
ذکر خود را از جذر تا احلیل بدوشد و پاے چپ را بر دست و دست راست را بر چپ نهد و به بجهد خود را
وهمچون عوام الناس رو بخلق دست در ازار ندارد و از زنان در آن حال دورتر باشد که مکروه
است و مکروه ترین مکروه است که کسے دست در ازار دارد و با کسے سخن کند و عبارت از خ
غائط ست و عبارت از م منی ست و منی وقتی شکننده وضو ست که بشهوت باشد چنانکه از
گرسنگی و زحمت و بعضے گفته اند که منی هرگز بغیر شهوت نباشد مگر وقتیکه او را بزور گرفته باشند یا
بار گران در سر او باشد و کسے از عقب بچوب زند و از آن هیبت منی آید آن بے شهوت باشد
اما صحیح قول اول ست و عبارت از و ودی ست و ودی چیز سفید ست که بعد از خروج
بول بر آید و صورت این مسئله وقتی ظاهر شود که کسے را سلسل بول باشد زیرا که او معذور ست و
وطهارت معذور بخروج وقت منقوض میشود پس هرگاه که قبل از خروج وقت دران بول
ودی ظاهر شود ناقض طهارت او باشد و طهارت او بدخول وقت منقوض نشود چنانکه
پیش از ظهر وضو ساخت و ظهر داخل شد وضوی او نشکند و عبارت از م دوم مذی ست
و آن آب سپید است که در وقت ملاعبت بزن و بنظر نیز فرود می آید و عبارت از س سنگریزه
که مردان از راه بول می آید و برابر سنگریزه زنان را استحاضه ست و عبارت از ک کرم ست که
از دبر افتد تا اگر از راه بول افتد ناقض وضو نباشد و عبارت از ب باد که از دبر باشد اما
اگر از قبل باشد ناقض وضو نباشد مگر گنده بوے باشد و یا دو راه زن یک شده باشد و عبارت
از خ خواب بدانکه خواب بهر حال شکننده وضو نیست اما اگر تکیه زده باشد بیک سرین یا
خفته باشد اندک و بسیار شکننده وضو میباشد زیرا که توهم باد رفتن باشد و الا نه و مجرد خواب
شکننده نیست تا اگر بزانو و سرین بر زمین محکم داشته باشد و افتاد از غلبه خواب پس بیدار شد
در راه پیش از آنکه پهلوی او بزمین نرسیده باشد نمی شکند و اگر بعد از افتادن بزمین بیدار
شد می شکند و عبارت از ر ریم ست که بطبع و قوت خود بیرون آید و از سر جراحت کسے با ظاهر گذرد

و اگر بر سر جراحت نهاده است بجامه یا بدست بر داشته شود وضو نشکند و نیز اگر دانه پخته
باشد و بر آن انگشت نهند و ریم بیرون آید اگر باد ام که انگشت برو نهاده است بیرون نمی آید و وقتی
که انگشت باز دارد بیرون نمی آید پس برین طریق هر چند بر آید نشکند وضو باشد و در زمانی که این
فقیر در خدمت حضرت مرشد محقق پیر دستگیر شیخ المشایخ والاولیا معین الاسلام مفضل الاخیار سالک
پناه میر سید علی ترمذی بود روزی بر جویباری رسیدیم حضرت شیخ وضو جدید ساخت و چون همه فقیر
نشستیم چه پایش را نه بود و آنرا ابر دور شلیدیم بر آمد از فقیر پرسید که چگونه است گفتم وضو
بر جاست گفت اگر وضو جدید کنیم گفتم مخیرید حضرت شیخ تا شط نهر رفت باز برگشت که بنا
خلاف شریعت کرده باشم باز بطرف آب رفت و همچنین چند کرت تا آب میرفت باز می آمد آخر گفت
دو رکعت تحیت وضو بکنیم تا از بدعت دور باشیم زیرا که آورده اند هر که وضو کند و تحیت وضو
نگذارد و باز وضوی جدید کند بدعت بود گفت که پیغمبر فرموده است الوضوء علی الوضوء
کالنور علی النور پس نور بر نور زیادت کند و عبارت از زنده آبست و حکم او چون حکم ریم است
اما اگر چشم کسی پخته باشد و از وی آب رود پیر و نیز ناقض باشد و این اکثر وقوع است والناس عنه
غافلون و عبارت از قی که پر دهن باشد اگر چه تلخ یا طعام باشد و اما اگر خون بسته باشد نیز حکم قی
پر دهن دارد و اگر خون باریک آید پر دهن غالب آید نشکند و اگر خون بر آب غالب بود وضو بشکند و
اگر برابر است از برای احتیاط وضو تازه کردن و اگر خون در چشم آید و بیرون بر آید وضو نشکند زیرا که
اندرون چشم را در غسل و وضو شستن فرض نیست و اگر در سر چوب خلال و دندان خون ظاهر شود و دیگر
پیدا نشود وضو نشکند آورده اند که چهار اولیاء الله در مجلسی با هم نشسته بودند شنیدند که جای
هارون الرشید میگردند و میگویند که یکی ازین اولیا را بعد را قاضی میسازیم چون چنان شنیدند ایشان
هر چهار در میان خود مشورت کردند که ما هر یک حیله ای بکنیم یکی دیوانه شده دیوانگی در پیش گرفت و دیگر
خود را مرده ساخت و دیگر حضرت امام اعظم هنوز بر جای بود که ایشان رسیدند آن مرده را بر داشتند و دیدند
مرده افتاده است باز ماندند و امام اعظم و آن دیوانه را پیش پادشاه بردند پادشاه گفت که مرده را ببرید و
دفن کنید و دیوانه را پرسید که بیا قضا را قبول کن دیوانه گفت یا پادشاه همه شتران شما کجا رفت است
و مکلی ... پادشاه ... میگفت دیوانه دیگر میگفت او را نیز باز ماندند و امام المسلمین را گفتند که قضا قبول

لیکن حضرت امام گفت که خواتین شما را قبول نخواهند کرد زیرا که من بنده‌زاده‌ام و رسول گفت که من
بنده خدایم ایشان گفتند که بهر حال قبول داریم باز امام المسلمین گفت که دروغ گفتم من بنده‌زاده نه‌ام بلکه
پسر بابت امام و دروغ گفتم برای قضا نشاید پادشاه او را پنج دره زد و گفت بعد ازین هیچ مسئلهٔ شرعیه نگوید روزی
دختر امام خلال دندان میکرد و سر چوب خون آمد گفت یا بابا وضوی من شکسته یا نه گفت مرا پادشاه منع
کرده است از برادر خویش بپرس این سخن بگوش پادشاه رسانیدند بر پادشاه بغایتی دشوار آمد و گفت
یا امام المسلمین اگر شما شرع را بیان نکنید شریعت مصطفی صلی الله علیه وسلم خراب خواهد شد امام گفت
امر شما فرض بود بجا آوردم و حالا چون امر کردید آن شکسته وضو نبود اگر در عقب او خون دیگر پیدا
نشد او را پرسید که چرا قضا را قبول نکردی گفت در روایتی خوانده‌ام که فردای قیامت سه علم نصب
شوند یکی از شیطان دوم از پادشاه عادل سوم از حضرت رسالت پناه صلعم پس قاضی راشی و بی‌علم
حکم کننده بیاید زیر علم شیطان باشند و قاضی که بحکم کتاب و سنت و کتب فقه حکم کرده باشد در زیر علم
پادشاه عادل باشد و آن عالم که باعمل است و قضا نکند در زیر علم حضرت رسالت پناه باشد پس من
احتراز از علم شیطان و علم پادشاه کردم و علم حضرت اختیار کردم و پرسیدندش که امام شما را چنان
حالت دیدیم که گویا زخم دره بشما نمیرسید که هیچ بطرف دره نگاه نمیکردید گفت مادری داشتم در دلم
آمد که مبادا از حالم شنود و ناشکری کند و کلمهٔ کفر از وجود او صادر شود پس بغم او بودم و از آن دره
خبردار نشدم و امام هم از زخم آن دره وفات یافت ملا کهن این سخن آنکه آورده‌اند که بزرگواری را حجاج
بن یوسف حکم کرد که پیش شیران اندازندش و شیران هر چند شیر را در خشم و غضب آورد و شیر
بغیر از لیسیدن او را دیگر آسیبی نرسانید حجاج متحیر شد و او را بخواند و بعد از آن پرسید که
شما بطرف شیران نگاه هم نکردید چه اندیشه گفت در خاطرم آمد که لعاب شیران بجسدم میرسد پلید است
یا نه و علما درین مسئله چه خواهند فرمود درین اندیشه رفتم و از خود خبر نداشتم و آنکه خود را دیوانه
کرده بود همیشه بر نی سواری میگشت گفته‌اند که یکی از جوانان وعده کرده بود که تا هشتاد و یک
کس را که از آن کدام زن نکاح کردن بهتر است بپرسم آن جوان هشتاد کس را پرسیده بود و یک
کرده که یکی مانده است هر که فردا از پیش دروازه در آید از آن کس خواهم پرسید پس فردا کسی که از دروازه
در آمد گویند که آن دیوانه بود که بر نی سوار آمد جوان گفت که ازین دیوانه چه پرسم باز گفت که وعده

کرده ام پرسیدش کہ ای دیوانه زن چگونه باید کرد گفت باش تا اسپ بر بندم بعد ازان گفت
امرأة لك وامرأة لك ولغيرك وامرأة لا لك ولا لغيرك باز بآن نے سوار شد و گریخت این
کس در عقبش رفت و گفت نزدیک من بیا که اسپ ترا لگد زند باز جوان گفت که بیان کنید که چگونه
دیوانه گفت آنکه ترا ست بکر ست که شوهر دیگر ندیده باشد و آنکه ترا ست و هم از دیگری آن زن بیوه است
که از شوهر اول فرزند دارد که اگر خوشدل باشد از تو ترا در دل دارد و الا نه اول را در خاطر آرد
وآنکه نه از تو و نه از غیر تو آن زن حیض و عقیمه زنیست چون این کس دانست که شخص دانشمند است و خود را
دیوانه ساخته است این چگونه باشد باز در عقبش رفت و گفت که احوال خود باز گوئی گفت که من فلان کسی
بودم که از ترس خدا قضا را قبول نکردم و از ترس پادشاه خود را دیوانه و حیران ساختم و عبارت از
مباشرت فاحشه چون مرد و زن هر دو بهم اندام را مساس کنند بلا اظهار تری و بی حائل نیز
ناقض وضو باشد و عبارت از مستی چون شراب و بنگ و بوزه بخورد و حد مستی آنست که در رفتار او
جنبش پیدا شود و درین زمانه فتوی برین نیز داده اند که طلاق بنجی واقع است و عبارت از
بیهوشی چنانکه از خود خبر نباشد و اگر کسی رگ گردن کسی را بگیرد و بیهوش شود نیز ناقض وضو
باشد و یا جنی باشد بیهوش شود و یا حالت درویشانه باشد و بیهوش شود نیز ناقض وضو باشد
و عبارت از دیوانگی و عبارت از خروج خون بیان و در میان تو گفته شده است و عبارت از
قهقهه خنده در نماز که ذات الرکوع والسجود باشد پس اگر در نماز جنازه بخندد تباه نشود وضو
او و اگر کودکی در نماز بخندد وضو نشکند زیرا که خنده گناه است و کودک تا عاقل و بالغ نباشد گناه او
نوشته نمی شود و در عمدة الاخبار آورده است که چهار خنده تباه کننده وضو نیست یکی از کودک
دوم در نماز جنازه سوم اگر در نماز خواب برد و خنده کرد چهارم هر آن وضو که در جنب غسل حاصل باشد
نیز بخنده نشکند و خنده بر شش نوع است اول استبراق و آن چون رو و پیشانی پدید شود و دندان
نماید آن خنده انبیا ست دوم استکشاف و آن چون دندان بنماید و آواز نباشد آن خنده اولیاست
باین هر دو نماز نشکند و وضو هم نشکند سوم تبسم است و آن چون دل و لب رود و آواز نباید این نیز نشکند
وضو و نماز طیبت چهارم ضحک است و آن چون خود بشنود و غیر او نشنود پس تبسم خنده مومنان
خفی است و ضحک خنده عامه مومنان این شکننده نماز است نه وضو پنجم قهقهه و آن چون قاف از

فهمی ظاهر کند چنانکه خود شنود و غیر نیز این خنده عاصیان است ششم استغراق و آن چون کام
بدن بلرزد و آن خنده کافران است در این هر دو هم نماز بشکند و هم وضو و خنده قهقهه بیرون
نماز در سلک زنا شمرده اند احتراز باید کرد که گناه کبیره است ابوذر غفاری رض گفت که من عجب میدارم
از کسانکه خنده قهقهه میکنند و ده فزع در پیش است که از هیچ یک نگذاشته است و هر فعلی که از دست
و زبان آید میکنند و نمیدانند که کرام کاتبین از و غافل نیند و خطاها و گناهای بزرگ است میکنند و
نمیدانند که منزل و گور است و در خبر است که در بنی اسرائیل اولیایی بود که خانه است میکرد منجمی از قوم
و انیان پیغمبر و گذشت منجم را گفت که ببین عمر من چند سال است منجم گفت عمر شما صد سال باشد
ولی الله دست از گل بشست و راهی شد منجم گفتش چرا گفت عمر سه صد سال و زیر آسمان خواهم
گذرانید و آورده اند که حضرت عیسی علیه السلام تمامی عمر در بیابان گذرانیده بود و بخلق نه صحبت
روزی در بیابان خفته بود و سنگی را در زیر سر نهاده بود شیطان از بالش گرفت تا بیدار شد
ملعون از من چه میخواهی گفت این که شما نه گفته بودید که من تارک دنیا ام گفت ای ملعون
در پیش من از دنیا چیست گفت این سنگ از دنیاست حضرت عیسی ع آنرا از زیر سر خود انداخت و
بازوی خود را در زیر سر نهاد در خبر است که مومن را هر چند که از دنیا افزاید در دینش نقصان شود
و در تنبیه ابو اللیث است که پیغمبر ص گفت که خداوند تبارک و تعالی بغیر واسطه مرا گفته است که دوستانم را
نشان است تن بیماری و سر انجام کار دنیاوی و را بیش نه کنم و دلش غمناک دارم و دشمنانم را
نیز نشان است به تن تندرست و کار دنیاوی او با سر انجام و دلش بی غم و نیز در خبر است که
حضرت گفت که خداوند تعالی بر من وحی کرد که دوستان خود را چنان از دنیا نگهدارم چنانکه شما بیماران
را از آب نیز فرموده است علیه السلام الدنیا شین عند الله وزین عند الناس و الفقر زین عند
الله وشین عند الناس حضرت جبرئیل علیه السلام حدیث قدسی فرمود که فقیر را نیم روزی پیش از توانگر ال
که زر بدامن فشانند به بهشت رسد و آن نیم روز پانصد ساله باشد حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه وسلم چنان بجست از خوشی که دستار مبارک کش با آسمان رسید گفت من فقیرم و برادرم سلیمان ع
توانگر پانصد سال پیش از وی به بهشت رسم ای عزیز چنانچه تطهیر از نجاستها فرض بود تطهیر از خباثت
نیز فرض است و در صلوة ما چه آورده است که از شش چیز لازم شود اول انزال منی

مسئله در بیان غسل

بشهوت و جهندگی در خواب و بیداری و غایب شدن حشفه بغیر انزال و در مرده و بهائم اگر انزال
نشود بدخول حشفه لازم نیاید سوم بعد از انقطاع حیض که اقل او سه شبانه روز است و اکثر او ده شبانه روز است
و اگر از سه شبانه روز کمتر آید بعد از تحریمه نماز نقض شود و استحاضه باشد و اگر از ده روز زیاده شد غیر استحاضه باشد
و در فوز النجات آورده است که الطهر المتخلل بین الدمین بدین نوع است اگر زنی یک روز خون دید
و یک روز طهر و سوم روز تمام خون دید پس حیض باشد و اگر یک روز خون دید و سه روز طهر باز یک روز خون
دید هر پنج حیض باشد و اگر یک روز خون دید و پنج روز طهر باز یک روز اندک بیش خون دید همه حیض
است که حیض او هفت روز شد و اگر یک روز خون دید و هشت روز طهر باز یک روز خون دید همه
حیض باشد و شاید که این مدت حیض باشد و معنی الطهر المتخلل بین الدمین این است و باید که
اگر مدت حیض او سه روز باشد پس اگر متخلل شد روز سوم باید که تمام خون باشد والا حیض نباشد مگر آنکه
آخر روز را تمام خون باشد تا غروب این هنگام نیز حیض باشد و در دیگر روزها اگر اندک بیند یا بسیار
حیض باشد و اقل طهر میان دو حیض پانزده روز است و اکثر او را حدی نیست مگر در ایام استمرار و آن چنان
است که اگر ده روز حیض بیند و منقطع نشد تا ده روز دیگر آن ده روز حیض باشد و ده استحاضه پنج
روز طهر دید پس این پانزده روز در میان حکم پاکی دارد و اگر بعد از حیض دوازده روز طهر دید و سه
روز خون این نیز حکم پاکی دارد و اگر دوازده روز طهر دید و پنج روز خون این نیز حکم پاکی دارد که
حیض کم از سه روز نیست و اگر دوازده روز طهر دید و شش روز خون پانزده روز طهر باشد و آن سه
روز حیض و استمرار آن باشد اگر در ابتدای استمرار شده ده روز از هر ماه حیض شمرد و بیست روز پاکی اگر
معتاده است ایام معروفه خود را نگهدارد که چند روز اول یا آخر یا اوسط است و اگر ایام خود را گم کرده چنین
بود و ندید کدام روز بود برای هر پنج اوقات غسل کند و از فرائض قراءت که سه آیت بود باشد زیاده نخواند
و روزه را تمام ماه دارد و بیست و یک روز قضا کند و بروایتی دو روز قضا کند و اگر یک کرت خون دید
و شش ماه ندید بعده خون استمرار شد و آن عادت معروفه را فراموش کرد پس عادت او هر ده ماه و سه
ساعت کم باشد که طهر او شش ماه باشد یا ساعت کم و ساعت کم از جهت آنکه مدت حمل شش ماه
است پس طهر او شش ماه است پس طهر او یک ساعت کم باشد و چهارم بعد از منقطع شدن نفاس و
آن خون است که بعد از زادن فرزند آید و خونی که در حالت زادن پیش از بیرون شدن تمام

سر لد می آید استحاضه است و استاد فقیه جمال الحق والدین را پرسیده شد که استحاضه گفتن این قول
چه تاکید است گفت که هیچ فرض از و ساقط نشده است و نزدیکی شوهر با و درست و اگر سر فرزند
ظاهر شد سالی و در دیگ برارد و پا چهار در زمین بجا بود و گرد به پهلو خفته نماز ادا کند و نفاس نوا تیز
از اول است تا اگر یک روز بر آید و بعد از چهل روز دیگر بر آید اگر خون بر او روا است که وطی بکند و نماز
بگزارد و روزه بدارد و در قلیل نفاس را حدی نیست و اکثر او چهل شبانه روز است چون پاک شود وطی
کند و ادای فرائض نیز کند و در فوز النجات آورده است که اگر از فرزند اول تا چهل روز منتظر شود
مستحب است و اگر زنی عادت معروفه در نفاس کم از چهل روز چون سی مثلا داشت پاک گرد آنروز
زیاده شد و اگر در چهل استاد فیها والا تمام ده روز بقیه را قضا کند و حیض نیز همین حکم دارد اگر در
چهل استاد من بعد عادت او چهل باشد و اگر در چهل نه ستاد آن روزها در استحاضه باشد که در حالت حیض
و نفاس نشاید که در اوقات صلوة وضو سازد و رو بقبله نشیند و هفتاد بار بگوید استغفر الله
ثواب هفتاد نماز در دیوان او نویسند در این حالین در ما زیر ناف از بوسه و لمس منع نیست و شاید
که ازار پوشیده همراه شوهر خود خواب کند و زن را در این دو حال از خود جدا نکنند همچون یهود کافران
پنجم غسل از احتلام که کثر وقوعها والناس عنها غافلون اگر کسی خواب بیند و تری ندید غسل واجب نشود
و اگر خواب بیند و تری یافت و لذت یاد دارد غسل واجب شود اگرچه قلیل باشد و اگر خواب بیند و یاد
ندارد اما اگر منی یابد غسل واجب شود و اگر چیز دیگر یابد واجب نشود و بعضی گفته اند اگر در حالت
خواب انتشار آلت نشده بود غسل لازم شود زیرا که اگر لذت آن انتشار پیدا شده باشد والا مسئله
در کفالت الاسلام آورده است که عبدالله بن عباس رضی الله عنه گفت هر که شب بستانه بخسپد و
بخسپد پس دیو بچگان با وی همان کار کنند که با زن خود کسی میکند باید که علی الصباح غسل کند و نماز صبح
شود والا از جنابت بیرون نیامده باشد و تخشم را تا در گوید و آن گم شدن ایام سنت کماء
بلیت هر زنی را که گم شود ایام بغسل باید بپرتا و مدام پس جمله غسلها سیزده وجه شد شش
فریضه مذکور و چهار سنت اول برای نماز جمعه در روز جمعه آورده اند که اگر بعد از غسل جمعه وضو
کرد غسل را باز اعادت کند که پیغمبر گفت زیر عرش زنده سر که دیدم که او را صد هزار سر بود
و در هر سر صد هزار روی در هر روی صد هزار دهان و در هر دهان صد هزار زبان

دوزخ است و با هر زبان بصد هزار لغت خدا را تسبیح و تهلیل میگفت یاران گفتند یا رسول الله ثواب آن
سرا باشد گفت هر کسی را باشد که در روز جمعه برای نماز جمعه غسل کند و در مسجد حاضر شود و بگوید سبحان
الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم ثواب
آن بنده سر آن فرشتگان مر آن کسی را باشد ششم غسل عیدین باید در آخر شب گذرد حین صبح صادق و یا
حین صبحی و بعد از غسل خود را معطر کند و جامهای خوب بپوشد آورده اند هر که مردم مسجد را روز عیدین
و جمعه معطر سازد پس روز قیامت در تمامی عرصات بوی خوش او پریشان شود تا در مشام هر
یک رسید سوم روز عرفه که مر حاجیان راست چهارم حین احرام بستن حاجیان دیگر غسل میت واجب است
مر اگر شوهر بمیرد و مردمان نباشند زنی او را باید که غسل دهد زیرا که زن هنوز عدت چهار ماه و ده روز با
تعلق دارد و اگر زن بمیرد و زنان نباشند مرد را نباید که زن خود را بشوید زیرا که او را با زن بعد از وفات
هیچ تعلقی نیست اگر در آن حال نکاح دیگر کند روا باشد بلکه چون زن را در قبر نهند باید که پدر آن زن یا
برادران بغیر ذلک از اقربا او را در قبر نهند و شوهرش او را دست نکند و اگر مرد و زن هر دو را در یک قبر
نهند و دفن کنند باید که پیشتر مرد را نهند و روی بسوی قبله کنند و در میان ایشان پهلوان باید یک از
خاک گیرند پس از آن زن گیرند و نهند و اگر مرد در میان تنها زنان که زنان او نباشند مرد و زن در میان
آن مردان که در آنجا زنان نباشند مرد باید که از زنان زنی صالح و از مردان مرد صالح آنرا غسل بدهد و
سر و دستها را پاره لته بپیچید و بر زمین زند و به نیت تیمم بر موضع تیمم بکشند زیرا که مرده را با غسل و تیمم
نکنند نماز جنازه بر وی روا نباشد و کافر چون در حالت جنابت ایمان آرد غسل او نیز واجب است و مستحب
است چون کافر در غیر حالت جنابت ایمان آرد و یا کودکی بالغ شود و اگر کودک احتلام و غیره بلوغ
خود شناخت باید که یک نماز پیش از آن که ادا کرده است قضا کند آورده اند که شخصی از امام جعفر
صادق پرسید که غسل طریقت چیست گفت نصیحت پیر بجا آوردن هر پیر که نصیحت استقامت و
مستقیم بودن بر شریعت نکند و مرید شریعت را تابع نه شود [illegible] و فعال غسل سنت هر مریدی که نصیحت پیر
بجا نه آرد مرید از پیر برود و مراد خود طلبید گویا که جنابت در طریقت است و در انیس العاشقین
آورده است هر شخصی که مرید خود را اول بار بیند [illegible] ایام حیض و نگاه ازدن نماز اوابین
و به نماز تهجد و در حضر الا اوقات مسجد و اعراض از نهی نصیحت بکند او فعال غسل سنت چون

مرید درین اشیاء مستقیم شد و مراد خود را بمراد پیر سپرد و بعده او را خلوت دهد اگر داند که او را از
تجلیات شیطان نگاه خواهم کرد که اکثر جهال در خلوت دیو و پری می بینند و متابعت ایشان
میکنند و کافر میشوند و بعضے دعوی سمع اطوار حق کنند و ندانند که سمع اطوار حجبت اگر ذات
گویند یا صفات کفر محض ست چنانکه سید علی همدانی در اوراد خود آورده است یا من تقدست
عن الاشباه ذاته وتنزهت عن المشابهة امثال صفاته زیرا که هرگز ذات و صفات از مشابهت
دور نیستند و بعد از خلوت اگر داند که مراد من ذکر را احتمال تواند کرد ذکر الله دهد اے عزیز
محققان هرگاه که مراد خود آیند و مراد حق را فراموش کنند خود را جنب دانند که مراد محقق نه بر
سید راه اوست چنانکه آورده اند که امام احمد خضرویه در حالت نزع نوشته در پیش بایزید
فرستاد و دران نوشته بود که اگر آسمان زمین اند و زمین شده که از و قطرهٔ باران نیاید
و از زمین گیاه نروئیدی و تمام عالم خیال من بودی پس توکل من بحق چنان ست که ذره اندوه
در خاطرم نیاید حضرت بایزید گفت که شرک ابدا از آنکه این غایت هنوز در بند نفس خود
مانده اید ایشان باز نوشته فرستادند که شما را چه حالت ست حضرت بایزید بسم الله الرحمن الرحیم نوشته
فرستاد چون خواجه احمد خضرویه دید جان را بحق تسلیم کرد و در تفسیر ملا یعقوب ست که
آنچه در همه کتب نزول ست از روی معنی در قرآن ست و آنچه در قرآن ست در سورهٔ فاتحه
ست و آنچه در فاتحه است در بسم الله الرحمن الرحیم و آنچه در روست در باست حدیث قدسی
بی کان ما کان وبی یکون ما یکون و ایضا گفته اند که بالباء ظهر الوجود یعنی حق سبحانه اضافت
ماسوی الله را به هستی خود کرد که مقام واحدیت را حرف با گفت و از ان چنانکه حق منزل
است با رؤیت وحدت و مرتبهای مذکور را تا مراتب ظهور خلق ظاهر گشت پس گویا که این زبان
جمله ممکن و برکنار روایگان اسما صفات اند پس سالک که اضافت بخود کند و خود را بخود متوکل گردید
مشرک حقیقت ست بر سر سخن باز آییم که در وقت خلوت جمله آدابهاے بجا آوردن خود را از شرارت
دیو دور داند تا فرقهٔ بدعتی اوب نزاید که اول تلقین کند منکوحه را که هیچ سخن بمیان نگوییم که ملول
نشویم و نام خدا را بر زبان آرد یعنی بسم الله الرحمن الرحیم بوقت دخول و در تفسیر خوانده ام
که این دعا نیز بخواند اللهم جنبنا من الشیطان وجنب الشیطان مما رزقتنا و در دل بستر رحمت

کسے کہ عزم بیت اللہ کند و یا بغیر جماعت و لشکر و شوکت خود را بہ نیت غازی گری بکافران کشد گویا کہ خود را خود کشتہ باشد و ہر کہ خود را بخود کشد بوے بہشت نیابد لقولہ تعالیٰ و لا تلقوا بایدیکم الی التہلکۃ نقلست کہ روزے حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم با جمع اصحاب نشستہ بودند کہ جنازۂ شہیدے میگذرانیدند حضرت گفت ہر کہ دوزخی را درین جہان خواہد کہ ببیند باین کس نظر کند یاران متحیر شدند کہ این مرد صالح را چگونہ دوزخی بتوان گفت ایشان ہمچنان متحیر بودند کہ کسے از احوال او خبر آورد و گفت کہ آرے این کس زخمے یافتہ بود از جہت کثرت درد و الم خود را کشت و آنچہ در اکثر احادیث واقع میشود کہ بوی بہشت نیابد چنان ہست کہ گفتہ اند بائع بشر و کسے کہ خاک خورد و کسیکہ یکمشت از عشر نگہدارد و لواطت کند این تاویل دارد کہ آوردہ اند کہ اگر حلال دانند کافر شوند و الا عاصی پس این عاصی بوے بہشت نیابد و آن چنان ست کہ چون پنجاہ ہزار سال در عرصات بیک پا استادہ باشند ہفتاد ہزار سال راہ بوے بہشت در میرود بر ہر کہ برسد از غایت خوشبوی آن پنجاہ ہزار سال بران کس چون ساعت بگذرد و بدین طائفہ مذکور نرسد و نیز باشد کہ مال دنیاوی را در نامرضیات و نامشروعات صرف نکند کہ اسراف ست چنانکہ حضرت گفت بعضے از امتان من باشند کہ جنت را بیک درم کہ برضا و مودۂ حق باشد خرند و دوزخ را بصد و بست ہزار درم بخرند کہ نا فرمودۂ حق ست یاران گفتند یا رسول اللہ کدام اند گفت آنکہ بریا و فسق و فجور و نام و ننگ میدہند حقی کہ آوردہ اند کہ اگر چند نفر با خود نفاق کنند کہ نوبت بنوبت ہر یکے مہمانی کنیم این چنین نیز منہی و نامشروع ست آوردہ اند کہ خاک خورندہ را در زمرۂ خمر خواران حساب کردہ اند و عدا اکل و شرب نیز اسراف ست تا اگر امکان طعام و شراب در جوف باشد باید کہ بایستد و از طعام دست باز دارد و اگر یکبارگی سیری طعام و شراب خورد بحرام خوار شمردہ اند بعضے مشائخان گفتہ اند در ہر روز یکبار باید خورد اما اگر دو کرت زیادہ خورد اسراف ست کما قال اللہ تعالیٰ کلوا واشربوا و لا تسرفوا انہ لا یحب المسرفین و نیز حضرت گفتہ ست اگر آب را بیک نفس خورد بہتر آنست کہ قی کند پس چون آب را بر لب نہد بسم اللہ الرحمن الرحیم بگوید و چون باز دارد الحمد للہ رب العالمین گوید بار تسمیہ گوید حتی سہ کرت و باید کہ در وضو و غسل چون مرد و زن را نا چارست دانستن او فرض عین ست بیاموز

و در فتاوی مصری آمده است که زنی از برای شستن مسئله خود بیرون آید شوهر را
منع نیست [illegible] شستن او [illegible] نکند تا در عرصه عرصات شرمسار نشود چنانکه آورده اند که زنی
حضرت رسالت پناه صلعم نشسته بود که پیرزنی آمد و بر کناره مسجد رسید و دست را بیرون
دریک نگشت [illegible] بود حضرت انگشتان آن پیرزن را بخود مالید در رفت اصحاب پرسیدند که یا
رسول الله این چه بود گفت این زن امروز گوشه پیرزن از من سوال کرد که در استنجا زن انگشتان
خود را درون فرج برد یا بیرون من گفتم بیرون منقولست که حضرت علی مرتضی رضی الله عنه قوت بسیار
داشت چنانکه چهل بار در یک شب غسل میکرد و اگر در اوان صحبت اذان را بشنود می استاد و از
رحمت می یافت بی بی زهرا نزد پدر رفت و گفت یا رسول الله اگر کسی جبه را از زیر زره
[illegible] هر یکی را جدا جدا بار بیارد در یا همه را یکبار حضرت گفت یکبار بیارد و در این حدیث رمز
است یعنی یکبار غسل کند و بار گفت اگر کشتی در دریا میرود و ملاح اذان بشنود کشتی را از جریان
استاده کند یا با تمام بیند خود حضرت گفت اگر بر کناره دریاست بایستد و اگر در داخل دریاست
برود و بعد ازان مرتضی علی یک غسل میکرد و در وقت اذان استاده می شد و باید که غسل و [illegible]
تاخیر نکند زیرا که همه انفاس حیات آدمی محسوب اند اگر کدام وقت حساب تمام و منقطع شود
در حین موت بی وضو و غسل باشد از دوستان حق بود که اِنَّ اللّٰهَ یُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِیْنَ و در
است که اگر در شب با وضو بخسپد ارواح او را فرشتگان سوی عرش برند و بخدای تبارک و تعالی روح را سجده
کنانند و با ایشان نزول رحمت شود و وقت بیداری روح را باز می آرند اگر بی وضو و غسل
ارواح او را بالا نه برند پس آخر عمر بحیات اعتقاد نباید کرد و با وضو و غسل باید بود که
چنانچه حضرت رسالت پناه صلعم را پرسیدند که شمارا بر حیات خود چند اعتماد است ابوبکر صدیق
گفت که من چون نماز بامداد ادا کنم امید ندارم تا شد که ظهر را ادا کنم یا نه و امیر المومنین عمر رض گفت
چون نماز پیشین را ادا کنم تا دیگر امید ندارم و ذی النورین رضی الله عنه گفت که من از عصر
تا مغرب ندارم و مرتضی علی گفت که من از مغرب تا عشا امید ندارم رسول الله گفت که ای یاران
من که یک جانب راست سلام دهم تا جانب چپ امید ندارم چنانکه برادرم سلیمان عصا را بزیر
گرفته استاده بود و خواست که بنشیند هم درین مقام جان را بحق تسلیم کرد و مدت [illegible] سال عمر

مسئله [illegible]

بود و بعده ابلیس لعین خاک را بر تخت زرین و پاشید تا عصای او را خاک رساند و بدان ارضه خورگان
سرخ رفتند و عصا را خوردند و مهتر جبرئیل او را خوابانید تا این زمان حلها پوشیده و انگشتری در
دست خفته است و اینهمه طرف تخت دیوان و پریان ایستاده اند می پندارند که مهتر سلیمان در خواب
رفته است تا زانحال بیدار خواهد شد و ما همان منتظر باشیم که مگر ما را خدمت فرماید اگر هم ایشان بدانند
که مهتر سلیمان مرده است جمله دیوان و پریان با آدمیان نزاع کنند و تمام عالم را بدی و خرابی رسانند
و چون مهتر عیسی صلوٰة الله علیه بر آمد بی بی مریم گروه پریان میکردند بحث که هر دو فطاره نیم
گرده هنوز باقی ماند که بی بی مریم جان بحق تسلیم کرد و آورده اند که روزی مهتر جبرئیل مهتر
سلیمان را خبر داد که در این هفت روز حتف و زید را عنکبوت بخورد و او بدید مهتر سلیمان علیه السلام
زجاجه بمقدار وسع خانه راست کرد که در زجاجه بول و غائط و اکل و شرب بود و حتف را دران
زجاجه درون کرده سر او پیش کرد که راه سوزن هم نباشد و زنش در بیرون ها پاسبان دیو و روز
هفتم عنکبوت آمد و بطرف شیشه میدوید و آن زن از هیبت شوهر چوبکی در دست بر او میدوید ناگهان
یکبارگاه شیشه از زخم آن چوبک در دست او بود شکست و عنکبوت اندرون در آمد و زنش فریاد
کرد که حتف را خورد چون شیشه را شکستند او را مرده یافتند و علماء این آورده اند که وقتی مهتر موسی
قوم خود را از فرعون خلاص میکرد و خواست که بروم برود و لشکر او در تیه بود چون به میان رسیدند همه
جامه گازران و سرهنگان پیش بلعم باعور که صوفی وقت او بود آمدند و گفتند که پیش از این خدمت
شما بجا آوردیم الحال بخدمت شما کوشیم اما باید که شما دعا کنید که مهتر موسی در روم نیاید او گفت که
من در حق پیغمبر خدا دعای بد نکنم هرچند تضرع و زاری کردند قبول نمیکرد ایشان غمگین شدند در جای
خود رفتند و گریه میکردند زنان ایشان خود را آراسته کردند و از در و لعل و جواهر طبقها پر کردند و نعمتهای
گوناگون گرفتند و پیش زن او رفتند و فتوحات دادند و جامهای خوب پوشانیدند و نعمت خورانیدند
و الحاح کردند که شوهر از زن بیچاره نباشد شما را باید که بشوهر خود بگوئید که دعا کند آن زن جامهای خوب
پوشیده و خود را آراسته در پیش شوهر شد شوهرش متحیر شد که این چه فتنه باشد چون نزدیک رفت و قصه
باز نمود و آنچه مکر زنان است از ما لیس لی بدام و دست اندازی و غیر ذلک آغاز کرد چون بلعم
غالب شد و دست انداخت زن منع کرد و بیرون رفت باز آمد گفت باید که دعا کنید شیخ باز ابا نمود

مسئله در بیان موت [illegible] [illegible] آید

قصه بلعم باعور

علی هذا القیاس چند کرت بیرون آمدند و صحیح شدند و میگفت اگر این بد باشد بعد از دعا توبه باید کرد تخنخ
ناچار شده قبول کرد و عهد کردند و مجامعت کردند پس از غسل در صومعه رفته دعا کرد و دعایش قبول
شد مهتر موسی ع تنها و سه روز از تیه کوچ میکرد شبانگاه باز بهمانجا میبود و مناجات کرد که خداوندا این چه کار
است جبرئیل ع آمد و گفت که در حق تو بلعم باعور دعا کرده است و اجابت شده است و شما را باید که
الحال در تیه حصار بست کنید و آنجا باشید مهتر موسی ع در حق او دعا کرد که خداوندا نتیجه ایمان از او
بستان پس حصار بربست کردند چون نوبت پیغمبر داود ع رسید روز شنبه جمیع ایشان بود و حکم بود که در
روز شنبه ماهی نگیرند مردمان بنیاد میکردند از یک روز خبر نکنند و در روز شنبه چندان ماهی می‌آمد
که روی آب ماهی پیدا نشدی و بعضی بزرگتران روز شنبه ماهی گرفته در آن جا در آب نگاه میکردند و
روز دیگر می‌آوردند و در بازار مصر میفروختند و ذخیره میکردند چون چهل سال برین گذشت از جمله
شش لک خانه دوازده هزار خانه مسلمان شدند و دیگر همه کافر شدند زیرا که میگفتند اگر حسب پیغمبر
بودی بنا و بانی بر آن بلای میرسید و انکار نبوت داود کفر بود حضرت داود علیه السلام آن دوازده هزار خانه
را بیرون حصار آورد که زنان و کودکان مسلمانان ایشان را دیده کافر شوند ازینجاست که حضرت
منع کرده است که مسلمانان با مشرکان و کافران در یک جای بنا نشستن تا زن و فرزندان کافر نشوند
و بعد از مضای حضرت داود و سلیمان همه آن مسلمانان نیز کافر شدند و پادشاه ایشان
دعوی خدائی میکرد و هفتصد سال در ایشان موت پیدا نشد و کسی نمرد و پیغمبری حافظ نام
بر ایشان مبعوث شد و دعوتش القبول نکردند و از حصار بیرون کردندش یک کس امت او بود
و بسر کرده میبود و مدت سیصد سال ورا ایذا میرسانیدند روزی آن یک کس امت او بود گفت
که اگر در حق ایشان دعای بد کنید چه شود حافظ گفت از جهت خاطر شما سیصد سال گذشته است
چون سیصد سال دیگر بگذرد دعا کنم در آن شب خفتا و کسی از کافران تا آن شهر بودند علی الصباح
چون بیدار میکردند بیدار نمی‌شدند و قصه را با پادشاه نمودند پادشاه فرمود تا بر آن آتش اندازند
و گوشت ایشان را از تیر کشند هیچ بیدار نمی‌شدند و بعد از سه روز بوی بد از ایشان می‌آمد
فرمود تا ایشان را در آب انداختند بعد از آن در هر ساعت مردم می‌مردند پادشاه نیز سید
فرمود تا کشتی بست کنند که او را چهار سوراخ بود و در هر سوراخ هزار جوانان ناوک اندازند و تیر اندازند را

نشانند ودرون کوشک گنبد راست کردند از زر و یکساله نفقه با خود اندرون بردو گنج نیز اندرون برد که درو مقدار سه روزن راه نگذاشت در وقت سحر حضرت عزرائیل با هیبت تمام خود را باو نمود و گفت کیستی گفت منم عزرائیل گفت ذائقه ام قابضا گفت برای قبض آمده ام گفت امروز بگذار فردا هم درین وقت بیا حضرت عزرائیل قبول کرد چراکه آن روز از عمر او مانده بود چون او غائب شد بیرون آمد و جوانان را دید گفت و هیبت تمام کرد که شما غافل بودید که او آمده بود و شما نکشیدید ایشان گفتند که ما یان تیر و تفنگ و ناوک در دست گرفته استاده بودیم که هیچ از جای نه جنبیده ایم گفت حاضر باشید فردا درین وقت خواهد آمد البته بکشید و باز درون رفت روز دیگر نیز بر و گذاشتند و چون روز دوم جان او اندرون جاهای آن دوازده هزار کس بیرون قبض کرده شد و هیچ جا از مرگ خلاصی نیافت کما قال الله تعالی اینما تکونوا یدرککم الموت ولو کنتم فی بروج مشیدة بعد از ان دریای عمان بر ایشان بر آمد همه حصار شهر را فرو گرفت و کنگره حصار تا این زمان غائب است و هر کشتی که بدان جا میرسد غرق میشود و میشکنند و آنچه باقی ماندند بگریختند و بحافظ پیغمبر ایمان آوردند تا بلا از ایشان دفع شد و آنچه مقرر شد که حضرت داود علیه السلام با دوازده هزار خانه بیرون آمده بود آن باقی نیز ببلا گرفتار شدند چنانکه بعد از سه روز علی الصباح چون برخاستند هیچ آوازی از شهر نمی آمد چون درون شهر رفتند دیدند که همه بوزنه گشته بودند و یک بدیگری می شناختند اما سخن کردن نمی توانستند بعد از سه روز آب و طعام نخوردند و باران بارید همه را برده در دریا انداخت چنانکه در تفسیر کامل آورده است اصحاب السبت کونوا قردة خاسئین و معلوم باد که آنچه مسخ میشدند از هم ماحنی عمر ایشان اکثر از سه روز نمی بود و در روز قیامت کافر بصورت خوک آیند برای عذاب و آنچه مومن بودند کفایت گناه ایشان باشد باز بصورت خود آیند برای رحمت و آنچه عوام الناس میگویند که این صورتهای ممسوخ از ان باقی مانده است و یا این مال قارون ست محض دروغ ست زیرا که مال او در زمین رفت و نیز حضرت گفت چنانکه برادرم هارون با موسی در بیابان میرفت درختی و بیابانی عظیم که تن او از زر سرخ و برگهای او از نقره و بریک تخت زرین استاده بود که هر طرف آن تخت مکلل بزر و جواهر

وروان شد و مرتبهٔ انبیا که اول و چهارم مرتبه فضل از مرتبهٔ اولیاست که او را معجزه باشد و این کرامت
اما انوار از روی شوق و اشتهار گفت که چنان نتوان کرد عجایب سحارانه از روی فضل چنان که
روزی امام جعفر صادقؑ جامهٔ ابریشمی پوشیده میرفت دکانداری در باطن اندیشید که خاندان
رسول الله را این جامه چه حاجت است امام اولیا گفت کسیکه یک کرت بمیرد جامهٔ ابریشمی آنجهان
مر او را مباح است و منکه هر روز صد بار همی میرم چرا لازم نیست و دست دکاندار گرفت و در آستین
برد که پلاس رشت در استر داشت که دست دکاندار را خراشید و گفت هذا للحق وهذا للخلق
بیت ای بانک حادث کسی نوش کرده که دنیا و عقبی فراموش کرده. و وضع اولیاء الله تعالی
فراموش کردن ما سوای الله است تا آنکه از خود نیز خبر نباشد و آورده اند که در ایام ماضیه دیوانه
بود که هر چه از ماکولات و دیگر میگرفتی میخوردی و هر چه بر دهانش می آمدی میگفتی اهل شریعت
او را نه پسندیدندی که سخن نامشروع بسیار از وی صادر شدی عالمان فرمودند تا محله او را گرم کردند
او را در وی انداختند و سر پوش بر آن نهادند و جوانان طالب حق رفتند و تفحص کردند و دیدند که
سلامت نشسته است بجانب ایشان دید چندین گفت که ایشان هم چیزی کردند آن هر دو
مشورت کردند که شان خدمت است و سی سال در خدمت بودند او همیشه بیخود بود و بعد
از سی سال از سکر بخود آمد با ایشان گفت که شما را مقصود چیست گفتند دیدار چنان بیهوش
و ما بیهوش رفت که بدتر از اول شد بعده دو سال دیگر در خدمت او بودند باز بهوش آمد گفتند
دیدار از گم شده گاه است و از آنحال بدتر شد و آن جوانان دست از خدمت باز داشتند
آورده اند که خواجه کرک دیوانه بود که بر حسن ترک فروش عاشق شده بود اما در آن بحار یعنی
حقیقت رسیده بود و از خود بریده و بدوست پیوسته بود و از خود و ما سوا الله متحیر و از خلق متنفر
روزی اولیاء الله در پیش او استاده بود و او نگاه بت بسیار کرد و فتح برکرد و پیش آن ولی آمد
که زود باش این فتح را بخور و او ترس دیوانه شدن در گریبان خود ریخت و زود در خانه آمد
جامه را بکنیزک داد که زود بشوی کنیزک جامه را بدندان تمام مکید اثر فتح باقی ماند که از آن
نمیشد و آن را بدهن گرفته بود آن چرک از جامه رفت و از حلق آن کنیزک فرو گذشت چندان
علوم و اسرار ظاهری و باطنی بدو دست داد که یکی از دوستان حق گشت چون بجا آمد بحالت

دیگر بود صاحبش پرسید که حالت چگونه شد تا دیده رفته را باز نمود که از برکت آن یک نقطه بینایی در تن
ولی دیده باز آمد و در پیش استاد و گفت ای پسر او نصیب ما که بعد بر دل کسی گمان فاسد نکنند
کر از دست هر ناقصی و ناتمامی هیهات باید قبول کرد که این طائفه را با ساعی گر گون است چنانکه
طبیب حاذق اگر کسی را زهر قاتل خوراند باید خورد که ایشان نیز طبیبان حاذق حقیقت
اند که هر کرشمه و جلوه کس ایشان بهر سانند چنانکه خواجه حافظ شیرازی قدس الله سره العزیز میفرماید
بیت بمی سجاده رنگین کن گرت پیر مغان گوید که سالک بی خبر نبود ز راه و رسم منزلها
وایضاً آورده اند که روزی جوانی بخدمت جنید بغدادی آمد و گفت ما بخواجه حکایت می کنیم
و نالیش عمل نمی کنم اما از نجات به چیزی در پیش شما میگویم اینکه مدت چهل سال است قائم اللیل و صائم
الدهر و قاری قرآن و چهل حج و چهل چله کشیده ام اما هیچ از احوال و حال اولیاء الله معاینه نشود
شیخ امر کرد که امروز هیچ مکن جوان فرمان کرد و خفت آنچه مقصود او بود دید علی الصباح چون
باز بخدمتش آمد و گفت دیدی گفت دیدم جنید گفت چه گفت جنید را بگو که مان را این
چرا راهزنی که طالبان مرا از استقامت بسوی کشف و کرامت راه منونی میکنی زیرا که درگاه
مرا شایان استقامت هست از کشف و کرامت جنید گفت عمل تو سد راه تو بود چون از پندار عمل
گذشتی بحق پیوستی ایضاً آورده اند که روزی شیخ بهاء الدین زکریا قریشی خرقه خود را بخواجه
ترک فرستاد خواجه آن خرقه را در آتش انداخت روز دیگر باز شیخ کس را فرستاد که خرقه را بده خواجه او را
بر برد یک تکی سوخته بود اما باز در آن آتش میکرد چون کس سید و از و طلب کرد دست در دیگدان
کرد خرقه را بر آورد و بر هم زد و از و غبار بر آمد و با کس بر گشته داد تا به شیخ بدهد و این رباعی از زبان
شیخ داد رباعی ترک پوشید کسی خرقه بدو بر مو سر اشیند کرد و بد خرقه چه پوشی چه تراشی ز سر
این هر دو کان هست از این رگذر ایضاً دیوانه زنی را پرسیدند که چرا نماز نمی کنی گفت من همیشه
در نمازم و هیچ آشنای و هیچ جایی و ضور شکسته ام و علامتی از نماز دائم من از دفن در قبر معلوم شود
آورده اند که بعد از وفات چون او را در تابوت نهادند خواجه ترک سید گفت ای زن فتی این مقام
را اندی سر بر آورد و گفت ترو هم ترک گفت بر و برو و بعد از دفن چون به پهلوی راست رو بقبله
نهادند دیدند که سرش بجانب قبله و پایش بجانب مشرق برگشته بود و احال در همراه بجا داران

قبر او راست میکنند باز همچنان میگردد و پیر دستگیر این فقیر را گفت که من بار رفت فرش اگردم که بطرف هندست **وایضاً** دیوانه بود که خود را برهنه میکرد و در مسجد بول و غائط میکرد روزی نشسته بود عالمی گفتش که خود را بپوش گفت خاموش باش که پسر را کشتم کسی خبر آورد که حضرت پسر شما مرد گفت رضینا بقضائك وصبرنا ببلائك عالم باز گفتش که خود را بپوش باز گفت پسر دیگر شما را کشتم باز کسی خبر آورد از وفات پسر که آن عالم را سه پسر بودند هر سه مردند و آن عالم باز گفتش خود را بپوش گفت من هر سه پسر زنده کردم کسی خبر آورد که پسران شما هر سه زنده شدند **وایضاً** مثنی بیست کس از مجذوبان در ولایت ماوراء النهر پیدا شدند که هرچه از ماکولات میدیدند از حلال و حرام میخوردند و هرچه بر زبان شان می آمد میگفتند عالمان حاکم کردند تا جاهها از ایشان بگیرند هیچ نگفتند و چند چوب و سنگ زدند هیچ التفات نکردند گفتند گوشهای ایشان ببرید هیچ یکی التفات به برندهٔ گوش نکرد مگر یک کس او را از ایشان جدا کردند و دیگران را مانده دادند مسئله آورده اند که مسواک هرچند خرد باشد استعمال کنند اما چون برابر انگشت شهادت باشد باید که او را البتّه پیچیده دفن کنند که در روز قیامت در عرصهٔ عرصات درخت عظیم گردد و فرمان الله تعالی که او را اقربای او را از گرما به روز قیامت در زیر سایهٔ خود گیرد و بعد ازین بدانکه در وصیت نامه امام اعظم رحمه الله آورده اند که هر که خاک را در حق طهارت چون آب بداند کافر گردد زیرا که هر دو بآیت کلام الله ثابت شده اند کما قال الله تعالی وان لم تجدوا ماءً فتیمموا صعیداً طیّباً. قال علیه السلام التیمم طهور المسلم ولو الی عشر حجج و این تیمم مر بی وضو و جنب و حائضه و نفاسه را مساوی است و آنرا چهار فرض است فرض اول و دوم ضربت یکی برای روی دوم برای هر دو دست و سوم نیت و چهارم خاک پاک و چهار چیز سنت است انگشتان در وقت ضرب کشاده دارد علی حالهم و اقبال و استدبار یعنی دست را بر زمین نهد و پیش و پس برد و بعده بردارد و بیفشاند اگرچه گرد نباشد و استیعاب در تیمم شرط است و در فتاوی سراجی آورده است الاستیعاب شرط فی التیمم هو المختار خلاف لما ذکره القاضی الامام صدر الاسلام فلو ترک تخلیل الاصابع لا یجزیه وکذا اذا لم یحرک الخاتم آنچه در نام حق آورده است قول بعضی باشد و تیمم محدث و جنب فرقی نکرده اند بلکه همه یکسان اند تا کسی ظن نبرد که جنب را در خاک غلطیدنست چنانکه آورده اند روزی حضرت رسالت پناه با جمع اصحاب در بیابان

مسئله در بیان تیمم و وضو و استعمال مسواک در

رفته بود و آب نیافت نزد و تیمم نرسید عمار نام اصحاب بود خود را در خاک انداخت حضرت فرمود یا عمار
اصرت حماراً انما یکفیک الوجه والذراعان یعنی ای عمار آنچه ذکر کردی فعل حمار است زیرا که بسنده بود ترا
مسح روی و دو دست و اما این تیمم پس نیت در وضو و غسل فرض نیست پس اگر کسی در آب افتاد
یا باران بر او بارید که تمام اندام او تر شد جایز باشد از غسل و وضو اگر آب در دهن و بینی کند و اگر
تیمم برای خواندن قرآن و یا زیارت بزرگان و یا برای نماز جنازه و یا در مسجد جنب شد برای بیرون
آمدن از مسجد کرد با این تیمم نماز روا نباشد تا خاص نیت برای نماز نکند و خاک پاک اگر جای پلید شود
و شسته نشود آفتاب بر او بر آید اگرچه در سایه باشد آفتاب نه بیند در حق نماز پاک است و در حق تیمم پلید
زیرا که در کلام الله خاک پاک یاد کرده است و باید تیمم از فرضها و نفلها هرچند گذارد روا باشد و تیمم
وقتی روا است که اگر یک میل از آب دور باشد و میل چهار هزار گز است بگز چوب که هفت مشت باید
بقول اصح تا اگر کم از این باشد روا نیست باید که نماز را فوت کند چون باب برسد قضا کند الا
بعذر ضعف و بیماری که بوضو و غسل رنج افزاید پس درین هنگام نیز تیمم کند و اگر بیم دزد و یا دشمن و یا
سباع یا سخت که بیم جدا شدن از هم باشد و یا چاه بی رسن باشد و یا ثمن آب ندارد و اگرچه آب موجود
باشد در یک ساعت تیمم روا باشد و اگر مسافر آبی دارد اما از ترس عطش خود که هلاک از تشنگی خواهم شد
او نیز تیمم کند و برای نماز جنازه غیر ولی امام را ادا بجای روا است و از برای نماز عید ادای روایت
و چهار روایت که این دو نماز خلیفه ندارند و از برای جمعه ادای و بجای روا نیست زیرا که خلیفه او ظهر
است و مسائل چند که از جهت شریعت کتاب از حوض در مجلس نه آورده ام الحال نوشته شود بدانکه آب بسیار
هرچند اندک باشد و یقین شود که پلیدی در وی نیست و کسی وضو و استنجا و غسل بطریق عوام الناس
نکرده است باید که چند آنکه کسی از کاسه بدست گیرد و در جای دیگر استعمال کند روا است تا آب بسیار
بدو نرسد و اگر آب حوض عشر در عشر باشد حکم جاری دارد و اگر نجاست در وی افتاده باشد مگر
تغیر کند یکی از اوصاف ثلاثه او که طعم و لون و ریح باشد دیگر آنکه مقصود از ده در ده آنست که تمامی
نقش آب صد گز شود تا اگر مربع باشد چهار گوشه او ده در ده باشد تا چهل شود و باز هر گوشه
ده باشد و یکی ده شود تا صد گز حاصل آید اگر مدور باشد باید که گرد اگرد آب سی و شش باشد چهار
تمام شود و اگر مطول باشد باید که طول آب بیست و پنج گز باشد و عرض او چهار گز باشد تا صد گز تمام

مسئله در بیان آب ده در ده

شود وقس علی هذا ایسن الکه تحقیق و اعتبار دیگر دارد و مگر اینکه گفته اند چون آب بغرفه گیرد یا بریسمان
زمین آب میگیرد و شستن کافیست بدانکه آب چاه پاک است در حق وضو و غسل و شرب آن و آورد و حالا
که اکثر عمر امام محمد بر سر چاه گذشته بود پس ازین جهت امامان در حق چاه فتوی بقول او قبول
کرده اند و سخن او معتبر گفته اند بلکه در جمله اشربه چنانکه در تحریم خمر و بوزه و بنگ نیز فتوی بقول
اوست و در مسائل حیض و نفاس فتوی بقول امام ابوحفص کبیر است پس اگر چاه بر سر راه باشد که
کودکان بدست آب او گیرند و بخورند پلید نشود مگر بدست و پای ایشان نجاست حقیقی باشد
تا اگر جنب پای در آب چاه در آورد پلید نشود و احتراز از قول عوام الناس که ایشان میگویند که
اگر رسن و دلو را ناشسته اندازد آب پلید شود زیرا که در عرف رسن و دلو پلید نمی باشد و آنچه در دو
نزع آب لازم شود تا هر مقداری که باشد پس نزع دلو آخرین دلو و رسن و چاه هر همه پاک شوند و اگر چاه
چشمه دار باشد و استخراج جمله آب او لازم شده باشد و ممکن نمی شود پس باید دانست که فتوی بقول
امام محمد است که دویست دلو باید کشید بدلوی که یک صاع در وی گنجد و دلو صغیر و کبیر را بدلو صاع حساب کنند

فصل چهارم در بیان نماز

کما قال الله تعالی وما کان الله لیضیع ایمانکم ای صلاتکم
وانما یسمی الصلوة بالایمان لانه علامة الایمان پس معلوم باد که نماز عین ایمان نیست بلکه علامت
ایمان است و اهل کتاب عین ایمان بود و شان نزول آیت آنست که هفده ماه حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه وسلم بعد از پیغمبری بجانب بیت المقدس که قبله یهودان و ترسایان بود نماز
میگذاردند و چون این آیت آمد فول وجهک شطر المسجد الحرام روی بجانب کعبه آوردند بیت
المقدس منسوخ شد و بعضی صحابه در وقت نزول آیت حاضر نبودند و بعضی از شهر بودند چون
برگشتند و مطلع احوال شدند غمگین گشتند که حال نمازهای ما که بعد از نزول آیت بجانب بیت المقدس
کرده ایم چه باشد این آیت مذکور در شان نماز ایشان نازل شد و وجه تسمیه نماز با یمان این بود
که یهودان نماز را ایمان می گفتند پس چون بیت المقدس منسوخ شد و مسلمانان متوجه شدند که بجز
روی بقبله آوردند یهودان غمگین پس چون میان مردمان گفتند کفار خفا شدند از برای سرزنش ایشان
این آیت آمد ولله المشرق والمغرب فاینما تولوا فثم وجه الله یعنی قبله مشرق و مغرب هر دو
از آن خدای است پس هر جا که بامر خدای روی آرید همان امر خدای است و شایان لقا و تعظیم شود

و بدانکه امر را وجه گفت زیرا که امر کردن بکسی بتکبیر بجا جهت یعنی روی آوردن نمی شود تا وقتی
بکسی روی آرد و بعد از ان امر کند که فلان کار بکن نه کسی گوید که بغفلت رو نمی آوردن به چیزی خدا را
نشاید زیرا که روی آوردن بچیزی بر دو نوع ست حقیقی و حکمی پس حقیقی در حیوانات و حکمی در
اوصاف باری تعالی پس معلوم باد که وجه امر را گفته اند رو را چنانکه بعضی صوفیان شیطان سیرت و
آدم صورت گویند که بهر جانب و در هر جا با هر کس روی خدای ست و هر جا خدا است و این محض کفرست
زیرا که جا را نسبت کردن بخدا محض کفرست بدان العزیز که حضرت رسالت پناه صلعم فرموده است که
مثال صلوة خمسه مثل پنج جوی هستند که در خانهٔ هر کسی برود و آن کس هر روز پنج کرت در آن
جویها غسل کند پس هیچ اثر چرک بر بدن آنکس نماند پس همچنین مصلی صلوة خمسه اگر کما حقه چنانچه حق
نماز ست از رکوع و سجود و قیام و قرات و غیره ذالک بجا آرد هیچ اثر گناه صغیره در دفتر او نماند
چنانکه آورده اند که روزی یکی از اصحاب پیش امیر المومنین عمر فاروق آمد در ایام خلافت
او و میگریست امیر گفت گریه چیست گفت یا امیر گناهی از من در وجود آمد گفت چگونه گفت
روغن در بازار میخریدم زنی صاحب جمال بر من آمد و گفت روغن میخرم گفتم این روغن
لائق شما نیست اگر بدکان من آئی روغن خوب بشما فروشم چون بدکان خود آوردمش
اندرون بردم و بوسه کردمش زن گفت از خدا نمی ترسی از هیبت خدا میگریم امیر المومنین
عمر گفت که وقت خفتن بیا چون امیر خفتن را ادا کرد و وعظ آغاز کرد آنکس فریاد برآورد و گفت
یا امیر مشکل بکشای امیر گفت که نماز پیشین و عصر و مغرب و خفتن را عقب من ادا کردی گفت آری
امیر گفت قال الله تعالی ان الحسنٰت یذهبن السیئات یعنی تو از گناه صغیره آزاد شدی قال
علیه السلام اول ما یحاسب به العبد یوم القیمة بعد التوحید الصلوة پس اگر خلاص شود
از حساب نماز ندا شود برو که ای بنده چون در حساب نماز درست آمدی دیگر حساب ها بر تو آسان
کنم و الا همه حساب ها بر تو دشوار کنم ای عزیز پیغمبر گفته است که از نماز بنده است باید که بحضور دل
با این ده خاصیت دانسته ادا کند تا نماز بنده قبول فتد و الا مردود شود و معنی آن ده
خاصیت درین ده حرف ست سنت و وجوب و فرض مراد از سین سستی و کاهلی در نماز
نکند که کار منافقان ست کما قال الله تعالی فویل للمصلین الذین هم عن صلوتهم

الذین هم یراؤن ویمنعون الماعون یعنی وای نماز یانرا که فراموش کنند نماز را یعنی بگذارند نماز را
بعد از وقت خویش و تنها به سبکی گذارند و در روی خلق ثقیل پس پاک کرده باشند والریاء من الکفر
راند نسته اند و مراد از ن سرهای نفس ست که شش هفت اند چون ریا و غیرت و کینه و
حرص و هوا و آرزو باید که هر همه او در نماز ببرند یعنی در خاطر نه آرند تا قبول شود و مراد از ت
از غیر خدا توبه کند و خدا را چنان پرستد گویا که حق را مے بیند والا حق ورا می بیند و مراد از
و ویل ست یعنی در دوزخ چاهها اند که چهل هزار سال اعمق دارند و از خون و زرد آب عاصیان
پر اند وعید برای مصلیان غافل ست پس مصلی را باید که در نماز آن چاهها را در خاطر آرد تا غافل
نباشد و مراد از الف الله را شناسد که کار بندگان ست از عدم در وجود آورده قابل شهود
کرد و مراد از ج جهد و کوشش نماز و عبادت خدا کند که بنده مکلف فاعل مختار ست و مراد از
ب بدی خلاف با نفس کردن که در خبر ست هر دشمنے که نیکی کنی بصلح آید الا النفس هر چند
در حق و نیکی کنی بخلاف پیش آید لقوله علیه السلام شر النفس اشد من شر الشیطان و مراد از
ف دل از ما سوی الله فارغ کند و چون تکبیر تحریمه حرام کند هر فعل ظاهر ست همچنان هر خطره
ما سوی الله حرام داند و مراد از ر راحت گرفتن ست بیاد خدا چون نماز یاد خدای ست پس نماز
او را راحت باشد و مراد از ض ضائع کردن نماز ست نماز را ضائع نکند و نماز وقتی ضائع
شود که در اول نیت نماز مقارن تکبیر اے متصل بجا نه آرد که فلان نماز ست و مقتدی گوید خلف
امام ست و در آخر حضور که فلان نماز را ادا کردم بجا نه آرد پس این چنین کس ضائع کرده باشد نماز را که
رسول علیه السلام گفته ست هر که وه خاصیت در دل نه آورده اند منافق ست اگرچه نماز میگذارد و
دوزخی ست پس اے عزیز باید که در نماز جد و جهد بسیار کنی که در روز قیامت از جهت نماز
درماندگی و سختی بسیار ست کما قال الله تعالیٰ کل نفس بما کسبت رهینة الا اصحاب
الیمین فی جنّٰت یتساءلون عن المجرمین ما سلککم فی سقر قالوا لم نک من المصلین و در
خبر ست که من لا صلوٰة له لا زکوٰة له چون در شب معراج حضرت رسالت پناه از رب
العزت پرسید که یا رب در قرآن هفت صد جا نماز با زکوٰة یاد کردی و حکمتش چه باشد از الکه
یکجا نیز کافی بودند شنید که ای محمد برائے بندگان من و امت تو هیچ عملے بهتر ازین ندیدم تا

تهجد اشتن و بدانکه در روزه سه ثنا و سنت یکی در وقت افطار روزه و آن وقت اجابت دعا
است دوم جُنه ایست از آتش دوزخ سوم جزای او لقای باری تعالی است باید که افطار صوم میدانند
غروب که آفتاب بنماید بکنند و در معرفة المذاهب آورده است که دوازده فریق رفته اند
متفق برین اند که افطار وقتی بکنند که آسمان از ستارگان پر شود و نماز مغرب نیز در آن وقت
ادا کنند پس تشبه بافعال ایشان نباید کرد و مقبولی وی موقوف بر دو چیز است اول نصیب فطر
ادا کردن و فطر واجب است بر کسیکه مالک قدر نصاب باشند و مال نامی شرط نیست چنانچه اگر
کسے را دو شمشیر و دو ترکش و دو کمان و دو کتاب و دو خانه و دو سلاح باشد یکی را برای استعمال نگاه دارد
و دیگرے را در حساب هیچ در آرد تا اگر تمامی مال بقدر دویست درم رسد صدقه فطر بر او لازم شود
پس صدقه فطر ادا کند از جهت بنده شاگرد و کودک و از هر کسے نیم صاع از گندم نیم صاع دو من را
چهل پهلوی و دو من هشتاد پهلوی میشود و از جو چهار من و هر که صدقه فطر را منع کند روزه او
وا نه بار و گرد وی در گور او پیدا شود دوم تراویح بیست رکعات بده سلام و با جماعت گزاردن سنت
است و نیز ختم قرآن در وی سنت است باید که در هر رکعت ده آیت چون بخوانند در بیست و هفتم ختم
حاصل شود و در انیس الواعظین آورده است که اگر کسے از سوره فیل تا آخر قرآن بخواند سنت
را بجا نیاورده باشد و در فردای قیامت ماخوذ شود اگر جمعے از اهل قبله بترک تراویح متفق شوند
با هشتاد سلام را باید که همان وی را بتانند و تاراج کنند یاران العزیز که چون وقت نماز در آید
باعتقاد درست ظاهر و باطن را از ماسوی الله پاک کن و غیر از الله چیزے را در دل راه مده
چنانکه شیخنا شیخ المشایخ والاولیا انیس سالکان غواص بحر عرفان کهف امان شیخ عثمان هارونی
قدس الله سره العزیز و پیر قطب الاقطاب شیخ حاجی شریف زندنی پیر وی روایت کرده اند
که هر ایماے که بدانند که در چنین نیست و در بسیار عمر نماز او نزد سالکان هیچ نیست زیرا که گفته

علیه الصلوة والسلام الصلوة معراج المؤمنین من لا صلوة له لا معراج له چون نماز که
معراج باطنی مصلی است و نیز پایه ایست تقرب حق پس حضور تمام باید کرد و حضور را اعراض
نیست او در میان نباید دید چنانکه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم در شب معراج وقتی که
از حجابات نور گذشت آواز شنید که یا محمد این ساعت توقف کن که خداے تو در نماز است یعنی در تسبیح

و قدوس ست و این اصفات سلبی گویند که پرواز عقل و وهم و خیال درین پرده نسوزد پس حضرت
رسول الله صلی الله علیه وسلم چون بالای عرش رسید و در باطن و قطرهٔ از جذبات الوهیت بوی
وحدت بچکید او را از شعور محمدی در ربود اول هفتاد هزار مراتب نورهای کبود آسمان رنگ و نا
محدود که آنرا سالکان پردهای نفس گویند ازین درگذشت چون از تن بدل شد مراتب مذکور
دید و چون از دل بخدا رسید که محل اخذ معرفت ست هفتاد هزار پردهای عقیق رنگ که آنرا مراتب
قلبی گویند دید چون از فواد بسر شد هفتاد هزار پردهای سرخ بغایت صاف دید و سر ابیست
میان فواد و روح و چون از سر بروح شد هفتاد هزار پردهای زرد دید چون از روح بخفی شد هفتاد
هزار پردهای سفید دید و چون از خفا باخفا رسید هفتاد هزار پرده سبز دید و اینجا از نفی وجود
خبر بود و چون از خفای نفر دانیت صرف گذر کرد هفتاد هزار پردهای سیاه در پیش بود که آنجا
نشان نبوت و شعور انانیت و اشارات خالقیت و مخلوقیت مضمحل شد پس سبوح قدوس یعنی
وارد که عبارت و اشارت از در دوست یعنی سرور انبیا و برهان اصفیا و تاج اتقیا محمد مصطفی صلعم
را چون بشارت شد که قربت حق کسی تصور تشخیص نکند و قربت جسم بحق کفر محض ست بلکه قربت مراتبست
نه جسم و حضرت مراتب پردهای مذکور که معراج باطنی بود و بعد از معراج ظاهری ولقد راه بالافق
المبین یعنی چون در افق افلاک رسید به تشخیص مبارک خویش گویا که تشخص و بالای عرش منع شد
از جسمیه پس سر مراتب مذکور که نفس و دل و فواد و سر و روح و خفی و اخفاست و سیر مع الله کرده
این پردها را اطلاق بذات و صفات حق نتوان کرد که این را علی نور و حجاب گویند اگر میان
سالک مسطوره نور محمدی و غیر ذلک من کلامهم گویند هر پرده ازین پردها چون هفتاد هزار مقدار
این جهان ست از روی نمایش در افق افلاک یعنی در جای که خارج از کثیفات نمایش وارد هر پرده بعوض
هفتاد هزار برابر این دنیاست نماید اما چون از روی معقول ایشان کسی نظر کند که در کل ایشان همانند و
اتحاد ندارند پس نامتناهی اند زیرا که آنچه اولیا الله را نماید و درین عالم کثیفات می نماید نه خارج از
کثیفات و معلوم باد که چنانکه ذات و صفات باری تعالی نامتناهی و نامحدود و محیط جمله ممکنات بغیر
اتصال و انفصال ست این پردها نیز همچنان ست و هر مرتب اطلاقات حق تنزل کرده و یک بدیگری
نیز آمیزش ندارند پس ای عزیز اول چون مستقبل قبله شوی شاید که اتصال آب و دهن انداز یکبار

در شرح مشارق آورده است که در آن ساعت روی بخدا آورده است یعنی بامر ابلیس گویا که بروجه
تو آب دهن انداخته باشی و اگر آب دهن بسیار گردد بر کتف چپ بر گرداند که شیطان از
عقب وسوسه میکند پس گویا که بروی شیطان انداخته باشی و چون انی وجهت وجهی للذی فطر
السموات والارض حنیفا وما انا من المشرکین گوئی تحقیق چنان بدانی که باطن را از ماسوی
الله شستم و معراج باطنی را با حق در پیوستم و دل را از غیر حق عاری باید کرد که بامعراج ملحق
باشد که بمراتب احسان برسی که سر را از غیر الله خالی کرده اند و بحق بمراتب باطنی پیوسته اند و در دست
بر داشتن تحریمه اشارت بدان است که ماسوی الله را پس پشت انداختم و چون دست را زیر ناف
نهی الله اکبر گوئی زیرا که اگر در آوان دست برداشتن گوئی پس نقض نیت اول شود گویا که آنها
را پس پشت انداخته باشی و چون در آوان دست نهادن گوئی گویا که ثبوت الله کرده باشی و نفی
ماسوی الله و باید که بحضور تام چنانکه سالک محقق خود را در میان کعبه وحدت که مولد ذات
محمدیست داند و الا چون عوام الناس خود را بجهت کعبه که مولد ذات محمدیست داند و خواجه
فرید الدین عراقی در معنی این حدیث فرموده و تاویل کرده است که احد رکعة مع المسواک
افضل من سبعین رکعات بغیر مسواک پس او گفت که یک رکعت برای خدا و که تو در میان نباشی
افضل است از هفتاد رکعت که بخودی خود برای ادا کنی و باید آنکه نیت شرعی مقرر است سه
نوع اول متصل آنکه تکبیر با نیت پیوسته باشد که فلان نماز است دوم منفصل آنکه نیت کند بعده شئی
منافی نماز در میان نیارد و تکبیر گوید سوم مقارن آنکه نیت با تحریمه باهم مطابق چون خاتم در اصبع
و اگر نیت محققان که ما پیش اوست ندانی باید خود را در فهم هر کلمه که در صلوة آید بگمارد که هر یک چه
معنی دارد و میخواستم که از جمیع کلمات از تکبیر تا سلام فهم سخن گویم اما چون در کتاب ارشاد المریدین
آورده بودم سکوت کردم و باید که بعد از افتتاح شروع در قرات کنی و خود را در میقات حسابگاه
حاضر دانی و قرات یک یک حساب با حق دانی و چون قرات را غلط خوانی گویا که حساب را غلط کرده
باشی و در رساله شیخ المشائخ قطب الاقطاب قطب الدین بختیار اوشی چشتی قدس سره العزیز
گفته است که اگر غیر المغضوب را بذال معجمه خواند گوسفندان گفته باشد و اگر غلطا گوید پالان استر
را گفته باشد پس بمجرد تغییر نماز فاسد شود و در ترغیب الصلوة آورده است که اگر در دو

مسئله

اللهم صل بسین گوید نمازش تباه شود زیرا که السّل تیغ کشیدن اگر گویند خوف کفرست و
قنوت اگر نثنی بسین گوید نمازش تباه شود زیرا که ثنا بمعنی ثناست و بسین بمعنی فراموشیست
و اگر بجای ثم سم بسین گوید نماز فاسد شود که ثم برای تعقیب است و سم بمعنی زهر اگر گویند در
مخافت قرأت سجدهٔ خواند که خود بشنود که قرأت و طلاق و عتاق و قسم و استثنا تا خود نشنود
معتبر نیست و دو قوم نشنوند پس چون قرأت کار صعب چنین نازکست باید از مخارج و طرق قرأت
کلام الله بقدر امکان خود و بالتماس فرزند عبدالکریم صلحه الله شانه بیان کنم چرا که خلیل ابن
احمد قدس الله سره العزیز مخارج حروف را شش بیان کرده اند همزه از بن حلق قریب سینه
و ها قریب حلق بالاتر از همزه و ع فروتر از وی و ح بالای وی و غ بالاتر از وی و خ نزدیک کام
این شش را حروف حلقی گویند و در تجوید آورده است که مخصوص در فاتحه اگر کسی ها را بجا تبدیل
دهد و یا برعکس نمازش فاسد شود و در اذان کسی لا اله الا الله چنانچه گوید که حلق را خبر نشود و الا
کفر گفته اند و ح را تمام حلق نگوید و در تذکرة الاولیا آورده است که روزی حبیب عجمی
امامت می کرد و آن زمان امام حسن بصری از جای بر دم رسید و اقتدا کرد حبیب عجمی الحمد را الهمد
گفت امام از آن نماز شروع برگشت و تنها نماز گذارد و روزی امام را دو چار درویشان پیدا آمد
و گفت یارب نزدیکی خود من بچه یابم هاتفی بر و آواز داد که نزدیکی من یافته بودی و لیکن ترک
دادی امام گفت یارب کدام بود گفت نماز خلف حبیب عجمی گذاردن زیرا که دل او از کدورات
بشریت مصفی شده بود و خود را بحق پیوسته بود چنانکه در مناقب آورده اند که
هرگاه که کلام الله خواندی شنیدی حبیب را شوق و وجد پیدا آمدی میگفتند شیخ عجمی را چه ذوق
کلام که خواندن نمی داند گفت لسانی عجمی و قلبی عربی و معلوم باد که این حکایت نقلی
عقلی نیست زیرا که اگر جائز بودی امام نماز جماعت را ترک ندادی و این حالت درویشان
است که تعلق به باطنه دارد و شاذ و حکم قرار و گفته اند که النادر کالمعدوم اما عامه خلق را
ضروری برین است که ادای حروف فرض است چنانکه اگر در ایاک نعبد و ایاک نستعین
تشدید را نگذارد نمازش فاسد شود و آورده اند که شیخ قاضی حمیدالدین ناگوری
امام شد شیخ قطب عالم قطب الدین اوشی و معین الدین حسن سنجری و بهاؤالدین زکریا و شیخ

الله سرّهم اقتدا کردند و همه بیک پای استادند تا هم شب قاضی قرآن را در یک رکعت ختم کرد و
جمله سجده های تلاوت و سجده های نماز بجا آورد و بعده بر یک پای ایستاده بودند و در رکعت دوم نیز ختم
قرآن کردند بطریق اول و بعد از فراغ مناجات کردند که خداوندا چنانکه حق شناخت
و حق عبادت تست بجا نه آوردیم هاتفی آواز کرد که ای محبان چنانچه حق عبادت پرستیدید
و چنانچه حق معرفت شناختید ما را او را شما را بخشیدیم و متابعان شما را نیز بخشیدیم نقلست که
روزی قاضی شهاب الدین ناگوری که وفات یافت و او را دفن کردند منکر و نکیر در پیش او آمدند و
سوال کردند که من ربک قاضی گفت این کلام حق است چون فرشتگان الله اعلم بحق و علم حقیقت نیست در باز
و برگشتند و مناجات کردند که خداوندا بنده شما چنین میپرسد خطاب عتاب از حق بر ایشان شد که
بروید و جواب گوئید زیرا که چندین هزار بندگان من که می پرسید جوابی گفتند و شما یک بنده را
جوابی توانید گفت چون تضرع و زاری کردند حکم شد که بگذارید و پیش او نروید نقلست که روزی
قاضی حامد الدین ناگوری قدس سره را با شاگرد خود و شیخ قطب الدین بختیار اوشی چشتی مباحثه
شد که در آخر کلمه شهادت عبده و رسوله مطلق ست شیخ قطب الدین گفت نیست و بادشاه
زمانه مرید شیخ قطب الدین بود و نیز حاضر بود چون در کتب دیدند حق بجانب قاضی بود و آن شیخ لوح
محفوظ را نمود که در وطاء مطلق نبود قاضی قبول نکرد و گفت خدا را یاد کرد و از جهت شما طارا
در حال دور کرد زیرا که در کتب دروغ واقع نشده است بادشاه اعراض کرد که عجب است این قاضی که لوح
محفوظ را قبول ندارد قاضی را صفت جلالیت اثر کرد و چون شیر شرزه بغرید و غضب تیز
آتش کرد چون برق بدرخشید و برخاست شیخ کفش او را بر دست کرد و در عقب او دوید ان
گرفت قاضی روی در بیابان نهاد و تا آب در پیش آمد همراه کفش در آب رفت و چون برابر شیخ
قطب الدین دامن او را گرفت و دامن خودش بآب تر گردید و گرد آلوده ماند چون مسافتی بسیار رفت
قاضی گفت دست از دامنم بدار که تخت بادشاه را نگونسار کردم شیخ گفت بادشاه فدای سر تو باد
بر فقیر رحم کن گفت شما نیز بعد از هفت روز خواهید رفت گفت لکم هم فدای تو باد ایمان من نگاه
کن بعد از آن قاضی گفت که ایمان تو در امان حق باشد چون شیخ بخانه آمد بادشاه را مرده یافت
و بعد از هفت روز شیخ نیز وفات یافت و غرض ازین حکایت اینکه تا هر کس را لازم ست که علم

تلاوت درست شود و مد و غیر آن فهم تمام کند پس مخرج ق و ک در بن کام است و هر دو را لهوی گویند
ولهات بن کام را گویند و ج و ش و ی میان زبان و از بهار شجری گویند و ض معجمه را حافی
گویند و حافه کناره یعنی کناره زبان از دندان ضرس جانب چپ رساند و یازده حروف بر سر
زبان تعلق دارند ذ معجمه ث و ظ این را لثویه گویند یعنی معجمات و دندانهای زیرین و
ط و ت مهملات و دندانهای علیا این را نطعیه گویند ص و س و ز معجمه سر زبان و میان
دندان این را اسلیه گویند و اسلیه سر زبان باشد و دو حرف از آن ذ و ن معجمه سر زبان
و بن دندان علیا و این را ذلقیه گویند و ذلق تیزی و کرانه زبان باشد و از لب پنج حرف
مخرج ف و او ب و م و ق و این را شفویه گویند و این شش مخرج بسته مجری باز آید مجری
حلق و مجری دهان و مجری لب و بدانکه اگر مخرج و معنی هر دو حروف یک باشد اگر تبدیل کند
نمازش روا باشد و اگر مخرج هر دو یک باشد و معنی جداگانه نمازش فاسد شود چنانکه الله الصمد
را اسمد گوید و یا صراط را سراط گوید که هر دو لفظ معنی بی نیاز و راه دارد پس نمازش روا باشد
و اگر لست علیهم بمصیطر مسیطر گوید نماز فاسد شود زیرا که مخرج و معنی هر دو یکی نیست و هر دو
بر گماشته شده را گویند قال علیه الصلوة والسلام من قرا القرآن علی رایه فلیتبوء مقعده من النار
پس باید که کلام الله را در پیش استادی باید خواند که او نیز پیش استادی خوانده باشد زیرا که اگر کسی
صد رساله القاری بخواند نمی تواند که کلام الله را ترتیب دهد و آورده اند که حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه وسلم در هر سالی یکبار قرآن بر جبرئیل میخواند و در آن سال که وفات میکرد دو کرت
خوانده بود پس قرآن را بالحان عرب یا قاریان خود و که غیر بدر اگشته برای تحسین صوت نباید
خواند که خوف کفر است و ادا باید که همین ترتیب اظهار و اخفا و ادغام و مد و شد و تفخیم و ترقیق
و قلقله و با عند باشد لقوله تعالی ورتل القرآن ترتیلا و زینوا القرآن زینت پس اظهار و آن
شش حرف است که نون ساکن و تنوین را اظهار کند نون ساکن که با بعد او یکی از حروف حلق آید مجموعه
اخ ح ع ه اظهار کند چون ان ذا انا هذا من علیم من حیث و من علق نعمت مثال بکررت حذف
باید کرد علیم و من خوف و نظائر نون و تنوین سواء علیهم و عذاب الیم و وعدا حقا جنت شتا
محکمات هن و حلیم خبیر و عذاب غلیظ حروف ادغام که مجمع او یرملون است ی مدون

ادغام با غنه و غنه آن را نیز بار یک گویند و در دو ل ادغام بی غنه نظیر نون ساکن بی غنه
چون بعد او ل آید جاکه من ربهم و من لدنه و با غنه چون بعد از چهار حرف مذکور آید چون
من و ار و من نعمة و من یقول و من با و ادغام با غنه مقدار مد بیدا آرند تا حسن و جمال کلمه ظهور
یابد چون ان شاء الله ان الله نظیر نون تنوین بی غنه چون هدی للمتقین و من ثمرة رزقا و نظائره
تنوین با غنه از واجات بصیر و رعد و برق و بشیر و نذیر و آیة مکان و ایه حروف خفا پانزده اند
و چون با بعد از نون ساکن و تنوین یکی از ایشان آید نون را اخفا باید کرد اخفا با غنه و الفند حروف
اینست ت ث ج د ذ ز س ش ص ض ط ظ ف ق ك نظیر نون ساکن انهم من قبل
ان كنتم فمن ثقلت من جاء من و ان الشيطن الذي ان وجهه من شر من سبيل من قبل من خلل
ان طلقتم من ظهير و نظیر تنوین چون دكا دكا صفا صفا قوم تجهلون رزق كريم و غير ذلك
و بدانکه در کلمه قنیا الون در عما و مما نون ساکن است ادغام با غنه باید کرد و هر جا که بعد از
نون ساکن و تنوین حرف با آید قلب با بمیم باید کرد با غنه چون من بعد بصیر بما یعملون
بدانکه هر جا که بعد از میم ساکن چون هم و کم و لم حروف حلق آید اظهار باید کرد و دیگر همه جا خفا
است چون الله لیستهزئ بهم و یمدهم و ترمیهم بحجارة و یکلمهم فی طغیانهم و بدانکه دال
ساکن در هشت جا ادغام باید کرد در ت چون قد تبین و در دال چون قد دخلوا و در
جیم چون قد جعل و در سین چون قد سمع الله و در شین چون قد شغفها حبا و در صاد
چون قد صدق و در زا چون قد ظلم و در ذال چون قد ذهب بدانکه ذال در ذ و در ظ
ادغام شود چون اذ ظلموا و اذ ذهب و در جیم چون اذ جعل و تا در تانیث و در دال و در ط
و ت ادغام کنند چون اجیبت دعوتکما فامنت طائفة و طا ساکن در ت ادغام کنند چون
بسطت و ان فرطتم و لام هل و بل و قل در لام و را ادغام کنند چون بل رفعه الله و هل لکم
و قل رب و هر جا که دو حرف از یک جنس بهم آیند اولین ساکن و دوم متحرک اول را در دوم
ادغام کنند چون یدرککم الموت و اینما یوجهه و من یکره هن فان استطع علیه و من رائهم محجبا
مگر در محلی که حرف اول آن ساکن و حرف علت باشد چون الذی یوسوس و الذی یکذب و در
کلمه الم نخلقکم قاف در کاف ادغام شود بالاتفاق فقط و ث در ت ادغام کنند اگر ث ساکن

ضروری نیز گویند چون ولا الضّالین وحاجّ ابراهیم ولا تحاضّون وتحاجّونی چنانکه پنداری در
هوا باشد و باهستگی بزمین فرود آید چنان نفس را بالا برده فرود آرد چون وما من دابّة ومدهامّتان
وتضاختان وضادّ وشاید که این مد ضروری بغیر ارباب انفصال نهایده باشد و در ولا الضّالین دو
مد ست یکی ضروری دوم از برای وقف آیت و در حالت وقف آیت چون نزدیک حرف اخیر حرف علت
ساکن واقع شود نیز باید کرد چون نستعین والمؤمنین واولئک هم الکفرون ومد هجی که در اوّل
سورت از مقطعات واقع میشود اگر در لفظ او حرف علت آید چون الم و ص و ق و ن
واگر در لفظ او حرف علت نباشد مد نکند مخوط ودر بعضی کهیعص وحم عسق مد وجه است هم مد
هم قصر و هم مد ضمیری چون ها بعد ضمیری همزه باشد وما قبل او ساکن نباشد چون من ذا الذی یشفع
عنده الا باذنه واگر ما قبل او ساکن باشد مد نباید کرد چون انا انزلناه وعنه وفیه اگر ما بعد
ایشان همزه آید نباید کرد و مد مبدل و او آنرا گویند که بدل از همزه و یا از تنوین باشد در حالت وقف
چنانکه آمنوا وآمنا وبنائه وسواءً ودر بعض اوائل چون و حرف علت هم آیند نیز مد کنند چون
انّ الذین آمنوا وعملوا الصّالحات اما اندک مد کنند مد منفصل ومتصل چهار الفی اند ومد ساکن
سه الفی ومد مبدل از همزه یک الفی ومد هجی باتفاق سه الفی ومد آیت ووقف باتفاق قرار
سه الفی ست ودر فوائد مسکیه ایضا در قنا و هی غرایب آورده است که در آخر آیت
که وقف میشود بینیم که آخر سبب ملح ست یا بدل فرح اگر از برای ملح ست فرح ست شاید
که نفس بکشد و تکبیر رکوع گوید واگر نفس کشد نمازش فاسد شود وکافر گردد چون کفوًا احد و
مؤمنین وصالحین وفادخلی فی عبادی وادخلی جنتی واگر آخر سورت برای ذم باشد
شاید که نفس کشد بعده تکبیر رکوع آغاز کند واگر دم نکشد نمازش فاسد شود واو کافر گردد چنانکه
والکفرون هم الظّلمون وکفرین وظلمین ومشرکین علی هذا القیاس آیت وعلم
تعلق بمدح وارد چون فمن کان یرجوا لقاء ربه فلیعمل عملًا صالحًا ولا یشرک بعبادة
ربه احدًا وقوله تعالی وآخر دعویهم ان الحمد لله رب العالمین وآیت وعید تعلق بذم
وارد چون وقودها الناس والحجارة اعدت للکافرین وایضا فی عمد ممددة و
امّا بنعمة ربک فحدّث وما ادراک ما هیه نار حامیة وصحف ابراهیم وموسی

وعلی ہذا القیاس و در اعراب نیز تصحیح بخواند زیرا که اگر اعراب از جای خود تغییر کند معنی او نیز
تغییر شود و کافر گردد لقوله تعالیٰ وقتل داؤد جالوت اگر داؤد که فاعل ست بفتح خواند و جالوت که مفعول
است برفع خواند نمازش فاسد شود و کافر گردد و در کنت من الظالمین بفتح خواند تای فوقانیه و یا
ظلمت نفسی بفتح تای فوقانیه گوید و یا خشی الرحمن بضم نون گوید نمازش فاسد شود و کافر گردد
و اگر ما بینهما الرحمن را بکسر و یا ضم خواند درست باید آنکه حروف مشدد و سیزده اند چون مکرر را
ایشان باید در آید الف لام و در میان محو مانند و مکرر نمی شود چون ت د ذ ر ز س ش ص ض
ط ظ ل ن چون التائبون ان الذین تنفع الذکری بسم اللہ الرحمن الرحیم الزاد
السلام - الشکور - الصبر - ولا الضالین - الطیبین - الظاہرین - واللیل - والناس
دیگر ازین معلوم باد که نماز را چهار رکن ست قیام و قرأت و رکوع و سجود و اما قرأت رکن اصلی
نیست که امام از مقتدی بر دارد و آن ثلثه دیگر بر داشته نشود و نیز در نماز سه گانی و چهارگانی
مکرر نمیشود و این را رکن متصل میگویند و تکبیر اول را نه متصل و نه منفصل میگویند از جهت خلاف
او در داخل صلوٰۃ و خارج صلوٰۃ تا اگر در عین تکبیر خنده قهقهه کند وضو نشکند و قعده آخر را رکن
منفصل گویند اما در عمدة الاسلام آورده است که تکبیر اول و قعده اخیره فرض اند اما رکن نیستند
و ترتیب ارکان اتحادی گویند چون رکوع در هر رکعت یکبار ست ادا بجای خود باید کرد تا اگر قرأت از او مقدم
گردد پس رکوع آید و پس آید باز گردد و قرأت تمام کند و رکوع بار دیگر کند و اگر از رکوع بسجود آمد عمداً و خطاً نمازش
فاسد شود و در همه نماز آنچه یک بار پیش شود ترتیب او نیز فرض ست چون تکبیر اول تا اگر تکبیر در آوان قیام
نگفت و تکبیر گویان برکوع آمد نمازش درست نباشد و قعده آخر نیز ترتیب او فرض ست تا اگر او
جای خود تغیر و بعد در رکعت زائد شروع کند اگر آن زائد را تا پیوستن سر بسجده اول بسجده قید نکرده
است باز گردد و قعده بجا آرد و الا نمازش فاسد شود و قرأت را از خود داند چنانکه مالک دینار گفته اند
که ایاک نعبد و ایاک نستعین را تا صد بیشتر میگفت گفتندش که تکرار برای چیست گفته که چنین
مخاطب ست تا اول بحضور مطلق مشغول نشود چگونه گذارم و آورده اند که بزرگوارے بود نام او نجم الدین
گفت سوزن الف را ان شب حضرت رسالت پناه صلی اللہ علیہ وسلم را در خواب دید که روی از وی
گشتانده بود گفت یا رسول اللہ اعراض برای چیست گفت هر که در نماز معنی قرآن میداند برای

هر حرف که ذکر میکند از برای او کوشکے در بهشت پیدا میشود و هزار نیکی در دیوان او نوشته میشود
تو هزار نیکی و هزار کوشکے از اعمال خود کم کرده و امام اعظم ابو حنیفه کوفی رح گفته است که قرات ختم
قرآن در ده روز تمام باید کرد تا در هر کلمه قاری را پند و عبرت حاصل شود و در نماز عبرت گرفتن
لازم داند که راز بحق ست آورده اند که ابو بکر صدیق رض در نماز بامداد سورة الحاقة ما الحاقة مے خواندند تا
بجاے رسید که خذوه فغلوه ثم الجحيم صلوه بے هوش شده افتاد چهل روز بیهوش شده افتاده بود
چون بهوش آمد گفتندش که یا صدیق حال چه بود گفت چون خطاب بود که بگیرید و زنجیر در
گردن اندازید و آتش دوزخ بدو رسانید دانستم که مگر زنجیر در گردنم کردند و بآتش انداختند و
ایضا امام حسن بصری رح را گفته اند که در نماز بامداد سورة یا ایها المزمل میخواند چون باینجا رسید که و طعاما
ذا غصة و عذابا الیما آب دهن در حلقش بایستاد که فرود و بالا نمیرفت سه روز بیهوش افتاد چون بهوش
آمد گفتند که چه حال بود گفت چون وعید بود که میوه دوزخ در دهن کنند هزار سال در گلو استاده باشد
که فرود و بالا نرود و چون بشکم رسد روده هایش زیر افتد باز برای عذاب برویند دانستم که در دهن
من کردند گلوی گرفته شد آب دهن فرو نمیرفت چون قرات را تمام کرد گویا که از حساب گاه قیامت

مسئله در بیان سجده و رکوع و سمع الله

فارغ شدی و از گرانی بار سر فرود کرده برکوع آئی که امام اعظم رح گفته است که رکوع را چنان کند تا سر
و سرین او برابر باشد تا اگر قدح آب پر کرده بر پشت او نهند نه ریزد و اگر همچنان نکند خوف از
زوال ایمانست و چون بقومه رود و سمع الله لمن حمده گوید و ها را در قیام تمام کند و باید که بجزم ها
گوید و هو نگوید چنانکه بعضے عوام شافعی ست زیرا که الوقف لتفصیل الکلمتین یقول ربنا لک الحمد گوید چنانکه
بعضے عوام در قومه بعد از حمده نفس نمی کشند و بسجده میروند بزه کاری بسیارست و بعضے گفته اند
که خوف کفرست و باید که برای اکبر را در سجده تمام کند و بعد از آرام در دو در جلسه تمام کند و از سجده
دوم چنان برخیزد گویا که در زیر پیشانی او انگشت سرخ بود و در رکعت دوم همچنین کند آورده اند
که در آن روز که حکم شد بآدم علیه السلام سجده بکنید اول مهتر اسرافیل کرد و در متابعت او همه
فرشتگان سجده کردند بحکم قوله تعالی و اذ قلنا للملائکة اسجدوا لآدم فسجدوا الا ابلیس
ابى و استکبر و کان من الکفرین مگر ابلیس نکرد و بعضے فرشتگان متابعت ابلیس کردند چون
مهتر اسرافیل ع سر از سجده بر آورد تمام کلام الله در پیشانی او ثابت شده بود و ابلیس را دید که تمام

رویش سیاه شده بود و آن فرشتگان که متابعت او کرده بودند همه به آتش قهاری سوخته شدند
جبرئیل اسرافیل با برکت دوم سجدهٔ شکر و توفیق بجا آوردند ازین جهت بر ما دو سجده فرض شد و معلوم
باد که سجده اول عبادت و آخر عبادت است اول آنکه چون حکم الست بربکم شد مومنان بلی گفتند
و کافران هیچ نگفتند دران ساعت تجلی ذاتیه بر ایشان شد و امر از سجده شد باز مومنان سجده
کردند و کافران نکردند و دران وقت بعضی مومنان تاسف خورده اند که کاشکی سجده نکرده بودی
الحال از مومنان برآیند و کافر میشوند و بعضی کافران بر نکردن سجده تاسف کردند الحال
از کافران جدا اند و مسلمان میشوند و آخر آنکه چون در عرصات قیامت خلق اولین و
آخرین جمع شوند و دوزخ را نزدیک کشند و بیایند و همه را حکم سجده شود که سجده کنید خلاص شوید و هر که
نکند هلاک شود آورده اند که یک سلسله دراز داشته است و قصر میشود دران وقت سلسله
او نیزه آهنین شود و او را سجده کردن نماند و پیشانی او بزمین نرسد و هر که در نماز رکوع و سجود
خوب بجا آورد دران وقت سیخهای آهنین بر پشت ایشان زنند تا بزمین رسند و ایشان
را قدرت سجده حاصل نشود پس الغرض پیش شد که سجده سر است از اسرار الهی لقوله علیه
السلام لا کبر فی سجدة و اگر در حقیقت بنده شناخت انانیت است پیش باید که ساجد و مسجود یکی
داند بلکه عین مسجود داند بلا ساجد هر که بغیر از حلول و اتحاد از اسرار معیت اطلاع یابد او را از هو
معکم اینما کنتم خبر باشد و ایضا فقیر را حالت است که از مرشد کامل رسیده است که تا این سجده
بجا نیارد خود را در ساختی نمازان می شمارد و چون بقعده رسید باید که خدمت حق را بجا آورم
و بر من حکم شد که بنشین زیرا که در طلوع شمس آورده است که چون بادشاه کسی را بنوازد و خطاب
قعود کند و میکند و بعد ازان زبان تحیت بگشاید خود را بمعراج باطنی داند و آورده اند که چون
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم بدرگاه کبریا رسید آواز آمد که یا احمد بنشین و بعد از قعود
زبان تحیت بگشا و آورده اند که قبل ازان همه امم ماضیه قعود و سجود نکرده در قیام اتمام صلوة
میکردند چون حضرت رسالت پناه را حکم قعود شد بر ما فرض کردند بعد ازین معلوم باد که
نماز بر چهار نوع است فرض و سنت و واجب و مستحب فرض هفده رکعت است و سنت موکده
دوازده رکعت است و واجب سه رکعت و مستحب لا الی نهایة و در معراج نامه عربیه دیدم که

چون حضرت رسالت پناه در بیت المقدس سید ارواحان جمیع انبیا بحضرت مصطفی صلی الله
علیه وسلم بپیشوائی آمدند جبرئیل گفت یا رسول الله برای یگانگی حق تعالی یک رکعت نماز بگذار پس
حضرت تحریمه بست و جمله انبیا اقتدا کردند چون آن رکعت تمام کرد مهتر میکائیل با هفتاد هزار فرشته
نازل شد مهتر جبرئیل گفت یا محمد یک رکعت دیگر باین تحریمه بگذار حضرت باستاد مهتر میکائیل اقتدا
کرد بعده مهتر اسرافیل با هفتاد هزار ملائکه نازل شد باز مهتر جبرئیل گفت که یا محمد خیز یک رکعت
دیگر بگذار باز حضرت استاد و مهتر اسرافیل اقتدا کرد و چون قرأت در رکعت ثالث تمام کرد مهتر عزرائیل
با ملائکه بیشمار رسید باز مهتر جبرئیل گفت که تکبیر آورده دعای قنوت بخوان حضرت همچنان کرد و
آن نماز بر ما واجب شد و دعای قنوت اینست اللهم انا نستعینك ونستغفرك ونؤمن
بك و [illegible] علیك ونثنی علیك الخیر ونشكرك ولا نكفرك ونخلع ونترك من
یفجرك اللهم ایاك نعبد ولك [illegible] ونسجد والیك نسعی ونحفد ونرجو رحمتك و
نخشی عذابك ان عذابك بالكفار ملحق واین اچهاره واو خواندن افضل است زیراکه ما
بعد هر واو دعای علیحده است و در شرح مختصر آورده است هرکه عالم بقنوت نباشد نمازش
درست نباشد و گواهی او قبول ندارند واگر این اندیشه باشد سه کرت یا رب یا رب یا
رب بگوید بنابر ضرورت واگر آیت ربنا آتنا فی الدنیا حسنة وفی الآخرة حسنة وقنا عذاب
النار بخواند بهتر از قول اول باشد و آن نکند چنانکه عوام الناس سه کرت سورهٔ اخلاص میخوانند
زیراکه قرأت بمحل لازم می آید و واجب اتر کرده باشند پس ترک واجب حرام و بفعل حرام در
نماز آوردن مصلی آثم میشود و نمازش بنقصان شود و سجدهٔ سهو نمازش درست نشود که سجده
سهو از سهو و خطا می لازم آید نه از عمدا و بعد از فراغ وتر سر بسجده نهد و پنجبار سبوح قدوس ربنا
ورب الملائکة والروح بگوید و سر بردارد و آیت الکرسی بخواند و سجدهٔ دوم کند پنجبار تسبیح مذکور
بخواند در دستور القضاة آورده است که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم بی بی فاطمه
را گفت که این وظیفه بهتر است شمار از هزار رکعت نماز و هزار ختم قرآن و هزار برده آزاد کردن و
هزار اسپ بغازیان دادن فی سبیل الله و هزار گرسنه را طعام دادن و هزار برهنه را جامه دادن [illegible]
نماز جنازه فرض کفایه است تا اگر اما قبله بجا نیارند ایشان آثم شوند و تا سه روز راه [illegible]

مسئله در بیان [illegible] و [illegible] در سجده بعد از فراغ وتر

مسئله در بیان نماز جنازه

دیگران فرض گردد چنانکه غزا بکافران که نزدیکان بجا نه آرند ایشان را هم شوند تا بشهر
مردم بیایند و جنگ کنند و فرض کفایت ادا این است که تمام اهل قبیله بجا آرند و اگر
بکنند و بعضی نکنند آن نا کنندگان بنده گار نشوند و نیت ادا این است نیت کردم تا ادا کنم
تکبیر نماز جنازه فرض کفایت حمد و ثنا مر خدای را و درود مر محمد مصطفی را ثواب چهار تکبیر این
مرده را آورده ام بجهت خانهٔ کعبه که کعبهٔ مومنان است الله اکبر و مقتدی را شاید که لفظ اقتدیت بگوید
و بعد از آن بخواند سبحانک اللهم وبحمدک وتبارک اسمک وتعالی جدک وجل ثناؤک
ولا اله غیرک باز تکبیر گوید بلا رفع یدین و بخواند اللهم صل علی محمد وعلی آل محمد کما
صلیت وسلمت وبارکت ورحمت وترحمت علی ابراهیم وعلی آل ابراهیم انک
حمید مجید باز تکبیر گوید و بخواند اللهم اغفر لحینا ومیتنا وشاهدنا وغائبنا وذکرنا وانثانا
وصغیرنا وکبیرنا اللهم من احییته منا فاحیه علی الاسلام ومن توفیته منا فتوفه علی
الایمان واگر پسر نابالغ باشد بجای این تکبیر چهارم بگوید اللهم اجعله لنا فرطا واجعله
اجرا وذخرا واجعله لنا شافعا ومشفعا واگر دختر نابالغ باشد ضمیر را تانیث بیارد
بضم الها بخواند باز تکبیر گوید بباید که بعد از تکبیر آیت ربنا آتنا بخواند و سلام بگرداند
اگر کسی عالم باین دعا نباشد شاید که بعد از ثنا پس از تکبیر سورهٔ فاتحه بخواند که سنت پیغمبر
رسالت پناه صلی الله علیه وسلم در اکثر اوقات چنان کرده و اگر صد کس یا بیشتر را اندک را
به یک نیت صلوٰة جنازه گذاردن روا باشد آورده اند هر قدم که برای نماز جنازه ادا کردن
ثواب یک حج در نامهٔ اعمال وی نویسند و اگر صد کس به نماز جنازه حاضر شوند اگرچه آن
مستحق عذاب باشد او را حق تعالی بکرم خویش بخشد و ذنوب او را عفو کند و اگر صد نباشد
چهل را نیز همین حکم است در مفتاح الجنان آورده است که هر ولی میت را لازم
اگر چهل کس میسر نشوند از دیگر طلب کرده بیارد و سه صف شوند تا اگر هفت
باشند سه کس برابر امام بایستند و دو خلف امام صف زنند و یک کس باز خلف آن دو بایستد
تا صواب مذکور بیابند و هر مسلمان را لازم است که همگی حاضر شوند والا از عهدهٔ فرضیت
بیرون نیامده باشند زیرا که فرض کفایه بودن در طریقه است که اگر یکی بجا آرند از

دیگر ساقط میشود و باید که نماز جنازه را تکرار نکنند زیرا که تکرار ممنوع ست مگر بغیر ولی ادا کرده باشند
ولی را حق اعاده است و آورده اند که تکرار نماز جنازه خاصه حضرت رسالت پناه بود صلی الله علیه و
سلم اوّل کرت نماز جنازه یاران کردند و امام ابوبکر صدیق رضی بود و بابا آدم صفی الله جامه از بهشت
آورد و تن مبارک حضرت را بدو پیچید و بابا آدم امام شد و همه ارواح پیغمبران اقتدا کردند و نماز
جنازه گذاردند و کرت سوم مهتر جبرئیل امام شد و همه فرشتگان آسمان و زمین اقتدا کردند و
نماز جنازه گذاردند بعد ازان از هر بیه که مردم مے آمدند نماز جنازه میگذاردند و آورده اند که
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم را هفت کفن بود از حریره و نقلست از عبد الله بن عباس رضی
که او گفت چونکه حضرت رسالت پناه را در لحد نهادم و کفن را از روی مبارکش بر کردم دیدم که لبها
می جنبید گوش خود را بدو نهادم و نزدیک بردم شنیدم که امتی امتی میگفت و آورده اند که نماز
جنازه بر بابا آدم صفی الله مهتر جبرئیل بجا آورد و در سر اندیپ نهاده بدانکه در خبرست که چون
مصلی مومن نماز را چنانکه هست بجا آرد مع جمیع ارکان و شرائط آورده اند که آن نماز را در جامه
سپید به پیچید و در زیر عرش برند و سر بسجده نهند و بے آرامی کنند و بگرید و از حق تعالی خطاب آید
که ساکن شو گوید که ساکن نشوم تا آن مصلی را آمرزیده نگردانی و عزیز نکنی چنانکه مرا عزیز
کرده است امر شود که آمرزیدمش پس آن نماز دعا میکند در حق آن مصلی که اعزّك الله كما اعززتني
حفظك الله كما حفظتني و چون نماز را چنانکه هست بجا نه آرد او را در جامه سیاه به پیچید و چون
بالا رود او را راه ندهند باز گردد و بر روی آن مصلی اندازند تا چند کرت بالا رود و بگردد و بعد ازان
همیشه بدعا بد یاد کند و گوید ضیّعك الله كما ضيّعتني بدانکه آورده اند که در تحت عرش بحر
است سفید رنگ که پایهاے او در بحر الحیوت ست و بحر الحیوان نام دریاے ست در بالاے هفتم آسمان
است که برابر هفت آسمان و هفت زمین ست آورده اند که آب باران نیز ازان دریا مے آید
بطریق حیحے فرشتگان ازانجا مے آرند و بر ابر بطریق سوراخ غربال ریخت میکنند و در یک قطره
شده میرسد که هیچ نقطه بنقطه دیگر آمیزش نمی یابد بقدرت الله تعالی آورده اند اگر بقدرت
خدا نبودی و همچنان آمدی از هفتم زمین بگذشتی از بعد مسافت او و در زیر عرش ستونے ست
از نورانی که بیخ او در تحت الثری ست و آن مرغ سینه خود را بر آن ستون نهاده ست و ناخن

تماشاے آن مرغ هنوز بآب سیده هست از جهت کلانی او و در روز و شب هفتاد هزار
مشک و عنبر بر آن مرغ می بارد و چون وقت نماز شود آن مرغ بالهاے خود را می افشاند پس
و عنبر از وی میریزد و بر درخت طوبی میرسد و برگهای درخت طوبی چون گوشهای فیل هستند
آن برگها چون سر و مرد آدمی نقش راست میشوند و ازان ثناے حق می آید پس از توبه
ازان برگ و از جمله ملکوت می خیزد که بندگان بنماز مشغول اند پس بنده را باید که نماز زر
آرد تا به نظر ملکوت شرمنده نشود و باید که نماز را بجماعت ادا کند و در مسجد آرد چنانکه در خبر است
شذّ شذّ فی النّار یعنی کسیکه تنها گذارد نماز را تنها رود در دوزخ و در شرح مشارق آورده است
که اگر کسے نباشد شاید که زن و یا کودک و کنیزک تعلیم بکناند که وضو کنند و از دور ایستاده
ازین وعید خلاص یابد و در ترغیب الصلوة آورده است که اگر عبادت تمام اولاد آدم را بهم
و نماز را چرا ادا کند جاے او در دوزخ ست آورده اند هر که یک نماز تنها گذارد چون چهل هزار
کرت با منکر و نکیر سوال کند این مقدار عذاب بدو برسد که یک سوال ایشان چه دشواری ا
چنانکه امیر المؤمنین عثمان ذی النورین گفت که من ایشان را دیدم که سرهاے ایشان مثل کوه
و رویهاے ایشان سیاه از شب تار و آواز ایشان بمانند آواز رعد و دندانهاے ایشان مانند
و چشمان سرخ که شراره آتشین از چشمان و دندان ایشان میریزد و گرزها بدست گرفته که اگر
عالم باهم شوند یک گرز ایشان بالا کردن نتوانند و امیر المؤمنین عمر فاروق رض گفت یا ر
احوال مؤمنان چه باشد در هنگام سوال حضرت فرمود که بغیر عنایت الله کارے نیست معلوم
باد اگر نماز خلف فاجر بکند از وعید جماعت خلاص شود اما آن مقدار ثواب نیابد که
متقی موعود ست زیرا که پیغمبر فرموده است کسیکه خلف متقی ادا کند پس گویا که خلف پیغمبران ادا
کرده باشد و مقتدی اگر یک کس باشد بر دست راست امام بایستد و اگر زیادت بر آن باشند هم
طرف باید که کشش بطرف راست کنند که اگر یک کس در یسار باشد و دیگران همه در یمین و اما
زیرا که اول رحمت بر امام نازل شود و بعده بر کسانیکه طرف راست امام ایستاده باشند و
بعده بر کسانیکه بطرف دست چپ اند و در حدیث است که روزے یکے از اصحاب بخدمت رسول
الله صلی الله علیه وسلم آمد و گفت یا رسول الله اگر کسے چهار وقت نماز خلف امام ادا کند و

تنها او اکنند حال و چگونه باشد حضرت گفت هو فی النار همچنین سه کرت سوال کرد حضرت
میگفت هو فی النار بدانکه در وقت نماز با فش باشد که سنت موکده است واعلم ان السوم
هو ارسال العلاقة من تحت العمامة مما یلی القفاء من جانب الایسر ومن قوله تعالی
ویمددکم ربکم بخمسة الاف من الملائکة مسومین وهو من النبی علیه السلام من سنن الهدی
ومن فضله قال علیه الصلوة والسلام رکعتان معها افضل من سبعین رکعة بدونها
وانه علیه السلام ارسلها فی جمیع الاحوال الی حالة السیر وهی ثلثة انواع قبضة و
قبضتین وقبضات حتی الصدر الاول لضعیف الایمان والثانی لمتوسط الایمان
والثالث لکامل الایمان کالامر بالمعروف والنهی عن المنکر والفضائل فی حقها کثیرة
لکن لو بسطنا فیما سبق الانوار وههنا فنقول من شرح المشکوة فنقول من شراح المسمی
بالطیبی عن جابر بن جبیر قال سمعت عن استاذی اسامة وهو قال رایت رسول
الله صلی الله علیه وسلم لف العمامة علی اربعة اوجه بعلاقة سفل وعلو وبعلاقتین سفل و
علو وبعدم العلاقتین ان یرید الصلوة وقراءة القران سفل وان یرید القراءة
علوا وان یرید احکام الشرع فبکلیهما وان یرید السیر والصید بعدمهما جامع الغرائب
من مصنفات الامام محمد بن حسن الشیبانی قال النبی علیه الصلوة والسلام رکعتان
بعمامة خیر من سبعین رکعات بغیر عمامة وگفته اند در دستار بستن ده سنت است اول
آنکه سفید خالص باشد و فوط بستن بدعت است دوم دستار را ته باید نه بر پیچیده از جهت آنکه
بهر عقد ثواب باید سوم آنکه بزرگ باید که کفن شود و ایضا اگر در حیات بپوشد دفع گرما و سرما
کند و در ترغیب الصلوة است که دستار حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم در میان
هفته می بست و هر روز هفت گز بود و آنکه در جمعه و عید می بست دوازده گز بود پس دستار که کمتر
از هفت گز بود ادای سنت نکند چهارم آنکه با طهارت ببندد پنجم روی بقبله ببندد ششم در هر عقدی
صلوة فرستد بر محمد علیه السلام هفتم ایستاده ببندد و در خبر است که ان من موجبات الفقر تکویر
العمامة جالسا هشتم هر جا که خواهد که ویران کند و از سر بلند باید که عقده عقده کشاید چنانکه
بسته بود و در یکبار بر زمین نه اندازد نهم آنکه در آئینه بعد بستن در آب بیند و درست باشد

مسئله در بیان سنت عمامه

درهم باشد بند و در طیبی در شرح مشکوة مذکور است که فرش ما بدن از مستحبات موکده است و در
ترک او وعید بسیار وارد است هذه المسائل مذکورة فی تحفة الاخیار من مصنفات
الامام الغزالی قال صلی الله علیه وسلم البسوا من ثیابکم البیض وکفنوا فیها موتاکم وقال علیه
السلام ان الله خلق الجنة بیضاء وان احب الثیاب الی الله تعالی البیض فلیلبسوا احیاءکم
وکفنوا موتاکم و چون در صبح دستار از برای آنست که تا کفن شود و سفید بودن در است اگرچه
یک بار سیاه نیز منقول است و دستار بستن سنت است و فضیلت او بسیار است **فضیلت مسجد**
بدانکه پیغمبر فرموده است هر که پیوسته در مسجد آید و کند نماز را یک از شما به ثبوت ایمان او گواهی دهید

مسئله در بیان نماز مسجد

قال علیه الصلوة والسلام المؤمن فی المسجد کالسمک فی البحر والمنافق فی المسجد کالطیر
فی القفس چنانکه آب همیشه عصمت ماهی باشد و همچنین اهل مسجد آن همیشه در عصمت الله
باشند حتی که چون دجال لعین و یاجوج و ماجوج بیایند هر که در مکة الله و در مسجد داخل شود خلاص شود
و ایضا هر که عدس سیاه در خانه داشته باشد آن نیز خلاص شود و ازین جهت عدس سیاه را در
کفن میت انداختن ثواب بسیار است میت را در عوارف المعارف است که چون حکم
جاری شد که آدم را پیدا کنم او دوست من باشد و من دوست او باشم جبرئیل و میکائیل را
فرستاد که تا از زمین خاک برگیرد نفس بگفت النمر آواز برآمد که شما را سجده ... گذشت که از من
خاک نگیرید چون باز گشتند حکم شد که چرا نگرفتید گفتند که یا رب از ما شما سوگند بشما دشوار
شنیدیم نگرفتیم باز حضرت اسرافیل را فرستاد و نیز همچنان باز گشت باز حضرت عزرائیل را فرستاد و زمین
باز سوگند بسیار داد او شنیدن نکرد و گفت خاموش باش که من نخواهم گذاشت **و آورده اند** که
پوست روی گرفت و جمع کرد و آدم را ازان آدم گویند که ادیم پوست را گویند چون حضرت عزرائیل
بدرگاه حق آمد حکم شد که چرا رحمی نگرفتی گفت از سوگند شما امر شما را محکم دانستم و گرفتم حکم باری تعالی
بر و شد که چون نارحمی کرده تا قابض ارواح بندگان که ازین آفریدیم تو باشی و چون بابا آدم را
آفریدند سر او در مکه بود و پایه او در طائف که میان سه صد فرسنگ بود و در عین همانجا که الحال کعبه است
توده خاک باقی ماند و آن توده را بمکه نامیدند الحال آن را بمیم بدل کردند مکه شد **و آورده اند**
که انچه او آواز کرد و سوگند بجا که مید او خاک حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم بود و سوگند

مسئله در بیان خاک آدم

از جهت این مبداد که ازین خاک بندگان پیدا شوند و ایشان پیغمبرانی کنند خدا را و مستحق عذاب
شوند و چون بابا آدم از بهشت برآمد بنا زروی خود که بجانب همان توده میکرد تا زمان ابراهیم خلیل
الله بعد ازان پیغمبر ابراهیم علیه السلام کعبة الله را بران جای راست کرد و بعد ازان در بنی اسرائیل پیغمبر داود بیت
المقدس راست کرد و در زمان طوفان نوح آن توده خاک در تمام عالم پریشان شد و آن خاک
حضرت رسالت پناه نیز از انجا بمدینه آمد تا روضه مبارکش در مدینه شد و در ان جا که بابا آدم محراب راست
کرده بود و آن محراب آسمان چهارم آسمان بردند امال در انجا در چهارم آسمان ازان کعبه اساختند
که یک دانه مروارید است و او را بیت المعمور نامند و آن کعبه فرشتگان است که هر روز هفتاد هزار
صف ملائکه بطواف میرسند و هر صفی هفتاد هزار فرشته میباشد که تا قیامت هیچ فرشته نوبت
دیگر نیابد و آن خاک باقی در عالم پراگنده شد تا هر جا که مسجد راست میشود آن خاک درمیان است
و آورده اند که در روز قیامت مکة الله یا مدینه کشتی باشد که تمام حاجیان در و گنجند و از پل صراط درگذرند
و مسجد نیز همچنان شود و تمام اهل مسجد در و گنجند و از پل صراط درگذرند و در کتاب الفقرا
آورده است که چون کسی در بیابان و دشت رود وقت نماز باید که مسجد درست کند و در نماز گذارد
و چون راست کند هفتاد هزار فرشتگان در و قیام می نمایند و عبادت می کنند و تا روز قیامت
همانجا میباشند و مغفرت آن شخص از الله میخواهند و چون راست بکند شاید که زیادت از پنج
سنگ یا کمتر طریقت پریشان نشود و در مفتاح الجنان آورده است که شخصی عاصی و
فاجر بود اما خاصیت داشت که چون جای خوب میدید در انجا مسجد راست میکرد و بعد از وفات
او را بدوزخ بردند دید که آن سنگها همه جمع شده بودند و در های دوزخ را گرفته بودند و او را نمی
و حکم شد که برگشتانده به بهشت برید و ایضاً آورده اند که چون حضرت رسالت پناه صلعم در
معراج باسمان چهارم رسید فرشته دید که یک پر او در زمین نمی گنجید و چشمان او مثل ستاره
آسمان بود و چندان گریسته بود و میگریست که از هر چشم او جوی روان می بود و چون حضرت
رسید و سلام گفت او را هیچ خبر نبود از جهت اشتغال و گریه پس جبرئیل خبر کرد که محمد آخر
الزمان است سلام کرد و بعد ازان جواب سلام داد و حضرت پرسید که گریه چیست گفت هر چه حق
آفریده است و می آفریند حساب او بمن حواله کرده است و حساب او میدهم اما چند چیز را هرگز نمی تواند

حساب کرد گوئی ثواب یکی بعد از نماز دو بار درود بر محمد فرستد دوم ثواب یکی از ده مهمان زیاده در
خانهٔ او آیند سوم آنکه در نماز خلف امام و مقتدی یا از یاده استاده باشند ثواب آن امام و آن
مقتدیان نمیتوانیم در حساب درود و جای دیگر آورده اند که خصوصًا در نماز خفتن چهار کس یعنی
امام همین حکم دارند و معلوم باد که چنانکه بکند اند از هفتم آسمان گذشته است مسجد نیز همچنان
تا آنکه آورده اند اگر کسی داخل مسجد باشد و اندرون مسجد آب دهن اندازد و تا بیرون رود
روا نباشد اگر چه بیرون افتد زیرا که این هوا نیز حکم مسجد دارد و پس باید که بکنارهٔ مسجد ایستد و
آب دهن اندازد کرادب مسجد و گفته اند در الحمید آنشن لازم داند تا آنکه آب دهن جانب قبله و جانب
دست راست و جانب آسمان انداختن گویا که جانب رحمن انداخته باشد و اگر جانب دست چپ
و زیر پای و پس پشت اندازد گویا که بروی شیطان انداخته باشد و در ترغیب الصلوة
منقول است که در مسجد بوریا مصلی افگندن کراهیت است زیرا که آنکه بی ادبی است و دیگر هم
سجده کردن بر چیزی که متصل بزمین باشد افضل است چنانکه سجده کردن بر زمین فضیلت
از همه سجدها حکایت موافق این بشنو آورده اند که در زمانهٔ ماضی پادشاهی بود یوسف
نام چون وفات یافت دو پسر خلف او ماندند یکی حجاج نام و دوم منهاج جمله ارکان دولت
پسندیدند که میان ایشان قرعه اندازیم تا بهر که برآید پادشاهی از وی بود و هر دو را گفتند که
شما نیت خود را ساز کنید تا در پادشاهی چه خواهید کرد منهاج در نیت گرفت که اگر پادشاه شوم
عدل و احسان و شفقت و رحم بر مسکینان و مدرسهٔ عالمان و مصلح و قوانین خواهم کرد و حجاج
در نیت گرفت که اگر پادشاه شوم تمام سیدان و اکابران و اهل دین حق الحشم و خرابی عالم کنم
بعد از آن ارکان دولت دو سنگ گرفتند یکی سیاه و یکی سفید و در آوند آب انداختند
گفتند هر دو شما دست اندازید بدست هر که سفید آید پادشاهی او راست آورده که چند کرت
انداختند هر کرت سنگ سفید بدست حجاج آمد پس ناچار شدند او را پادشاه گرفتند در ایام
سلطنت چندان ظلم کرده که اگر کسی نزد پادشاه نشستی از ظلم بر گرد شدی و خود و نه هزار اولیاء
الله را کشته بود که اکثر ایشان سیدان بودند خصوصًا یکی امام جعفر صادق رضی الله عنه
را طلبیدن گرفت و جلاد را گفت که چون امام جعفر صادق اندرون در آید من دستار را از

مسئله در بیان پادشاه بدفرجام

سرش بگیرم و تو از قفا گردنش بزن چون امام داخل شد حجاج کرسی زرین خود در پیش امام
انداخت و جلاد را از شمشیر زدن منع کرد بعد ازان از وی پرسید که شما حکم کشتن کرده بود بدین
قدر تعظیم من برای چه بود حجاج گفت چون داخل شد شیر غضبانی دیدم دهان باز کرده گفت اگر امام را
بجنبش ترا فرو خواهم برد و بار دیگر هزار دوویست کس بجانب روم رفتند تا چهار روز غبار که بود بعد
ازان خبر ایشان رسید که بجانب روم رفته اند حجاج بدبخت رومیان را گفت که ایشان را اگر
بمن فرستادید فبها والا شمایان را خراب خواهم ساخت پس رومیان بخود اندیشه کردند که اگر
اولاد رسول را برای کشتن بدهیم فردا قیامت بحضور رسول چه جواب خواهیم داد و در ولایت
روم دوویست کس دزدان بودند پیش ایشان رفتند و گفتند که شما قائل شوید بسیدی برسید
که شمایان را حجاج طلبیده است و عیال شما را اینقدر زر بدهیم که بهفت پشت بخورند والا شما را
بنام دزدان کرده بکشیم و عیال شما را بفروشیم ناچار شده بیچارگان قبول کردند پس ایشان را راهی
کردند چون ایشان در دل خود فکر کردند که یا رب العالمین ما این بعوض اولاد رسول علیه السلام
خود را قتیل دادیم که فردا از شفاعت رسول محروم نمانیم بدرگاه حق تعالی دعای بیچارگی ایشان
قبول شد یک دو راه درمیان مانده بود که خبر آمد که حجاج در جهنم شد و هر دو ایشان از طفیل
رسول الله و از اولاد امجاد خلاص شدند باز گشته بولایت خود آمدند و دست بوسی و تعظیم
میکردند که سیدان اند نعوذ بالله من ذلک چگونه خود را بسیدی قرار داده بودند و بدعتها
را اظهار کردند از برای حاصلات دنیاوی و قریبا خفتند و اقوال بقاری رفض آنها
صادر شده است آورده اند که الحال اکثر مردمان که خود را سید میگیرند و خود را برفض کشند
و سب اصحاب میکنند و خمر خوردن و زنا کردن بخود حلال میدانند و سلت رسته میکنند و همراه
علم و علمای دین که بدانها ثبوت شریعت است دشمنی میکنند و خود را شاه خوانند و میر مینمایند ایشان
اولاد همان دزدان اند و صحیح النسب نیستند بلکه نسبت خود را تبدیل کرده اند و پیغمبر علیه السلام
فرموده است که ایشان بوی بهشت نیابند لقوله علیه السلام من بدل اباه بغیر ابائه
فالجنة علیه حرام **ایضا** روزی امام حسن بصری رح را برای کشتن طلبید کسان او در رفتند
امام حسن رض گریختن گرفت و در صومعه خود در آمد چون ایشان رسیدند حبیب عجمی که مرید امام بود

بر در صومعه ستاده بود گفتند امام چه شد حبیب گفت که در درون صومعه است چون در آمدند هر چند
امام را نیافتند برگشته رفتند چون امام بر آمد از حبیب پرسید که دیدی انچه مرا نمودی حبیب گفت یا امام
این برکت راستی بود که خلاص شدی و الا خیدا امر که چه شد الغرض چون حجاج بمرد در خواب
دیدندش بمانند مشکی پر از آب افتاده بود گفتند که خدا بشما چه کرد گفت مرا بیامرزید گفتند چرا
گفت بدو خاصیت یکی آنکه هرگز بغیر از خاک سجده نمیکردم حتی اگر در کشتی می بودمی و یا بر زیلچه
سفر بودم که خاک را در سجده گاه من انداختید و دیگر آنکه سنت نماز دیگر را فوت نکرده بودم و آن
سنت دیگر چهار رکعت است بیک فاتحه و یک اخلاص مسئله اگر زمین پلید باشد و جامه بر و انداز
دلق کرده اگر از طرف بالا اثر نکرده است نماز روا است و اگر جامه یک طرف پلید و یک طرف پاک
باشد اگر پیوسته نباشد چنانکه قبا باید که همان طرف پلیدی بزمین کند و طرف پاک بالا کند و بدینحکم
اگر جامه در زمین اندازد برای نماز چنان کند که گردن و را زیر قدم اندازد و اگر کلمه همراه باشد بطریق
طرف سر پوست حیوان اور زیر قدم اندازد و طرف دنب را جانب قبله کند مسئله اخا صلی فی

جلد الحیوان فیه طین یجعل رقبته تحت قدمیه فان لم یجعل لا یجوز صلاته در مضمرات
مسئله بدانکه پنج بنای مسلمانی بر دو گونه است بعضی بالفعل اند و بعضی بالقوت اند بالقوت
چون حج و زکوٰة و بالفعل چون نماز و کلمه و روزه پس اگر خواجه غلام را گوید که بر تو کار من فرض است
و کار حق را باید گذاشت و یا غلام گوید که کار خواجه بر من فرض است و کار حق نیست کافر گردد
زیرا که فرض خدا را آنچه بالقوت است تا مستحق آن نگردد لازم نشود و آنچه بالفعل است او
است پس هر کس از آزاد و بنده و مرد و زن بر همه فرض عین است و فرض عین آنرا گویند
هرگز از کسی ساقط نشود و خوش گفت آنچه گفت ے طاعت اوست فرض عین شده
بر همه خلق هیچ و ین شده و مسئله در بیان اوقات خمس صلوٰة - اول وقت
صلوٰة فجر طلوع فجر دویمی است و آن سفیدیست در افق آسمان از جانب مشرق لقوله
السلام لا یغرنکم اذان بلال و آن چنان بود که در زمان رسول علیه الصلوٰة والسلام
دو اذان می بود در شب اول اذان بلال میگفت برای انتباه خلق تا اکل و شرب کنند و
در رمضان و یا تهجد کنند و غفلت نورزند در سائر ایام و در وقت بامداد اذان ابن

پس حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که یا فلان بلال فریضه نشنید که آن هنوز شب است و اول وقت نماز پیشین نزدیک برگشتن آفتاب است و آخر وقت او دو چندان گشتن سایه هر چیز را جز سایه اصلی که جبرئیل امامت رسول دو بار کرده است در اول روز نزدیک برگشتن آفتاب بود و در آخر روز نزدیک دو چندان گشتن سایه هر چیزے بود جز سایه اصلی و اول وقت عصر بیرون وقت ظهر است و آخر او غروب آفتاب است و اول وقت نماز مغرب غروب آفتاب است و توقف میان غروب و مغرب چندان کند که سه رکعت نماز بجا آرد حتی که اگر کسی شروع کرده باشد در نماز دیگر و آفتاب غروب شد و او یک رکعت کرده باشد و سه رکعت مانده است نمازش فاسد شود زیرا که بعد غروب این مقدار وقت بحساب عصر است و آخر وقت مغرب غائب شدن شفق است بقول ابو حنیفه رح و آن شفق سپید است در کناره آسمان و اول وقت عشا از غائب شدن شفق است و آخر وقت او تا طلوع فجر ثانی که آنرا صبح صادق گویند بدانکه اصعب این اوقات در حق مغرب وقت ظهر است زیرا که تعلق بحساب شهور دارد پس شمه از آن بیان کنم ان شاء الله تعالی چنان چنان

اسد بهادرون	سنبله اسوج	میزان کاتک	عقرب مگهر	قوس پوه	جدی ماگه
دلو پهاگن	حوت چیتر	حمل بیساکه	ثور جیٹھ	جوزا اساڑھ	سرطان ساون

بدان اے عزیز که این مقدار دانستن از حساب فرض عین است تا هر کسی بداند وقت نماز را شناخته باشد زیرا که شناختن وقت یکے از فرض عین نماز است بدانکه این دائره مثال کوه قاف است زیرا که کوه قاف گرد جمیع ست ازین زمین و آفتاب بر آسمان میرود و این شب سایه اوست و در زمستان آفتاب بکناره آسمان میرود و میگذرد و در تابستان در میان آسمان میرود و روز کلان می شود و در کناره کوه قاف زود برگشته می آید شب خرد می شود و در زمستان از کوه قاف دور تر میرود و شب کلان می شود و آورده اند که هفت طبق زمین در نظر آسمان دنیا چون حلقه در بیابان است و این آسمان در نظر آسمان ثانی چون حلقه در بیابان است از کلانی و هکذا تا هفتم آسمان و باز بالا هفتم آسمان در بیابانیست که آنرا

بحر الحیوان مانند هفت برابر آسمان و زمینهاست و این همه که مذکور اند در نظر کرسی چون حلقه در بیابان
است از کلانی او و باز کرسی در نظر عرش چون حلقه در بیابان است و ذکر عرش و کرسی و بهشت
لقوله علیه السلام ارض الجنة کرسی و سقفها عرش الرحمن و کرسی از زبرجد سبز است و در و مرغزارها
است که هر در مرغزار برابر این دنیا کلان شود و در آن مرغزار براقها اند که هفت برابر این زمین در
زیر یک سم ایشان شود و عرش را هشت هزار پایه است و از یک پایه تا پایه دیگر چهل هزار ساله
راه است و در هر پایه او هفتاد هزار میدان است از میدانی تا میدانی دیگر هفتاد هزار ساله راه است
و در هر میدان هزار بستان اند نورانی و در هر بستان هفتاد هزار شهرستان و در هر شهر هفتاد
هزار سرای است و در هر سرای هفتاد هزار خانه است و در هر خانه هفتاد هزار زاویه است و در هر زاویه
هفت هزار تخت و در هر تخت هفتاد هزار حور عین آورده اند که چون عرش را خدای عز و جل
آفرید پا او هم فرشته را بیافرید که سر او بالای عرش است و پایها او در تحت الثری آن فرشته بحضرت
عز و جل التماس کرد ربنا فرمان ده تا بگرد عرش عظیم بگردم حق سبحانه و تعالی فرمان داد که بگرد گردید از
عرش گرد و آن فرشته همیشه گرداگرد عرش تا روز قیامت میگردد و در هر قدم ده هزار ساله راه است
که منقطع می کند تا ابد الآباد از انتهای عرش خبر نشود و از آن جایگاه که راهی شده است و باز
همان جا نرسد و پیغمبر علیه السلام فرموده است که حول العرش منابر من النور و فیها خلق
من النور که همه چیزهای ایشان نورانی باشد و آن منابر انبیا و شهیدان نباشند بلکه انبیا
و شهیدان نیز آرزو برند بآن منزلها یاران گفتند یا رسول الله از برای که باشند گفت آن
کسی را باشد که خاصة لله خدمت عالمان کرده باشد و همیشه در صحبت ایشان باشد صدق
رسول الله صلی الله علیه و سلم الغرض گرداگرد زمین کوهیست قاف نام پنج مقدار از
زمین بالای سر او ست و سر او به نزدیک بعضی متصل آسمان است اما اهل دیده گفته اند که در
او و آسمان فرجه است و گرداگرد آن کوههای پیچیده است و مقدار یک شبر ذنب جود را در
زمین گرفته است و آورده اند که چون عالمی در جهان وفات یابد چهل روز فرشتگان جامهای
سیاه پوشیده می آیند و ماتم می کنند که خرابی در دین پیدا خواهد شد و تمام حیوانات روی زمین
از وفات او [illegible] میشوند و ابر [illegible]

خورا بخورد و بازروزه گرده مقدار شبر دیگر بر هر میگیرد ازین جهت ست که زمین خرد میشود
و ولایتهاے بعید بیک دیگر نزدیک میشوند ورائے کوه قاف زمین ست کثیف مقدار ده هزار
برابر این دنیا که بر و یاجوج و ماجوج میباشند و ایشان از اولاد یافث اند و هیچ از ایشان نمیرد تا
اولاد ایشان چهار هزار پیدا نشوند و خوردنی ایشان ماهے باشد چون سال قحط باشد بر ایشان
یک بارے باره و چون فراخی شود دو بار و همه ایشان کافر اند که بوے بهشت نیابند و قد ایشان بعضی
از هر بلندی بلند و بعضے سه گز بلند و یک پنجم گز صد روا ند و صد من سنگ را صد گز دور مے اندازند
و بعضے بقدر یک شبر و پوشاک ایشان گوش ایشان ست یک گوش را در ته مے اندازند و یک گوش
بالاے خود مے پوشند و تمام وجود ایشان مانند خوک ست و دران هوا هشتاد زمین سفید اند که آنرا
هوا گویند و لطیف اند و فرشتگان بران چندان اند که اگر از آسمان سر سوزن بیاید راه نیابد از
کثرت ایشان و همگی ایشان لا اله الا الله محمد رسول الله گویند و ورائے ایشان هفتاد هزار
زمین از نقره خام ست و هفتاد هزار از گلاب و طلا و هفتاد هزار از مشک سفید و هفتاد هزار
مشک سیاه و هفتاد هزار پروره کبود و هفتاد هزار از عقیق رنگ و هفتاد هزار از زر سرخ خالص
و هفتاد هزار زرد و هفتاد هزار سفید و هفتاد هزار سبز و هفتاد هزار سیاه بعده پیغمبر گفت علیه
السلام که املاک حق نا متناهی ست اگر بیان کنم زهرهاے بترقد و رائے ایشان جلال و جمال
حق ست که بیان نتوان کرد قال الله تعالی قل لو کان البحر مدادا لکلمات ربی لنفد البحر
قبل ان تنفد کلمات ربی ولو جئنا بمثله مددا و این آسمان دنیا از همه زمینها گذشته است و آفتاب صد
و شصت برابر این دنیا ست و الحال بر آسمان چهارم ست و پانصد گوشه دارد و هر
گوشه پانصد زمام دارد و در هر زمام پانصد فرشته موکل اند که او را بگردن میکشند و بسرعتے میگذرانند
آورده اند اگر اسپ تازی در رو دوانیدن از زمین پاے بگیرد آفتاب هزار ساله راه دور میرود
چنانکه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم روزے وقت پیشین از جبرئیل پرسید که هست
یا نه جبرئیل گفت لا و نعم حضرت گفت واقعه باز گو گفت که چون گفتم لا هزار ساله راه بگذشت و وقت
شد بعد از ان نعم گفت آورده اند که در زمستان ازان جهت سرما میشود که بطرف شمال دریا ها
بسیار اند و بعد ازین معلوم باد که نماز فجر را اول وقت تا خیر نتوان کرد ثواب بسیار ست حتی که

مسئله

آورده اند که چندان تاخیر کند که میان طلوع شمس و فجر صد آیت خوانده شود و این بطریق سنت است که
در نماز پنجاه آیت بخواند و نمازش فاسد شود تجدید وضو کند و تا باز پنجاه آیت خوانده شود
لقوله علیه السلام اسفروا بالفجر فانه اعظم للاجر و در نماز پیشین و عصر تعجیل افضل است باز خلاف
ادا شود و در خلاف امامان هم ساعت نهند و در نماز مغرب تعجیل کنند آورده اند که روزی امیر
المؤمنین عمر رض نماز مغرب را کرد و از سجده بر آمد ستاره دید یک بنده را بکفارت آن آزاد کرد و
گفت که تاخیر کردم لقوله علیه السلام لا یزال العبد بالخیر ما لم یصل المغرب باشتباک
النجوم و دوازده فرقت و بعض متفق اند برین که نماز شام را تاخیر کنند و افطار را بطلوع نجوم
کنند پس سنی را باید که خلاف ایشان کنند و در فتاوی لوا در آورده است که نماز را از وقت
خود تغیر دهد عذاب سی و شش بار برابر در نامه اعمال و نویسند و در نماز خفتن تاخیر تا ثلث لیل
اول پیغمبر فرمود که اگر بر دهقانان هم دشوار نبودی فرمودمی تا خفتن را بثلث لیل واگذارند
والا جایز نباشد و ماهتاب را گفته اند که نود و نه حصه از زمین کلان است و در آسمان چهارم است
و او را نیز بر گردون میکشند و آورده اند که فرشتگان بغایت سرعت میکنند در کشیدن
آفتاب و ماهتاب حتی که در آسمان چهارم دریاها اند گاه گاهی گردون کج شده در آب می افتد
هر چه مقدار از ایشان در آبی رسند تاریک می شوند و خسوف و کسوف می باشند و آن نیست
که بعضی عوام الناس میگویند که اینها از کثرت معصیت خلق و یا وفات بزرگ گرفته میشوند زیرا که
ایشان جدا اند و از نیکی و بد خبر ندارند چنانکه آورده اند که چون ابراهیم فرزند حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه وسلم بود وفات یافت در آن روز آفتاب گرفته شد بعضی گمان کردند
که مگر وفات ابراهیم اینچنین شد حضرت فرمود که نه چنانست که آفتاب و ماهتاب بوفات کسی گرفته
شوند و آن فرشتگان هیچ از شتاب و کشش ایستاده نمی شوند تا آنکه باز بحکم باری تعالی راست گردند
و معلوم باد که شهور بعضی قمری اند بعضی شمسی اند قمری بعضی سی روز باشند و بعضی یک
کم از سی و شهور شمسی نیز دوازده اند و سال بحساب شهور شمسی یازده روز از حساب شهور قمری کلان
است چنانکه در نصاب صبیان گفته است ـه لا و لا لب لا و لا لا شش مه است و کل کط
کرد ال شهور گفته است حمل ثور سرطان اسد جوزا سنبله میزان عقرب قوس جدی دلو حوت

وبشنو که در زیر این زمین همه باد ست و بپای قوم عاد چون از سر سوزن از آن باد آمده بود که
همه ایشان را زیر و زبر ساخت و در روز قیامت آن باد پیدا آید و بادی که از صور باشد
نیز همراه میشود و این عالم را خراب خواهد کرد و این زمین پانصد ساله راه درازی دارد و پانصد
ساله راه پهنائی دارد و قصه عادیان آنست که ایشان کافران بودند و از هر بلندی بلند بودند
عشق که یکی از آن طرف کوه میرفت و دیگر این طرف کوه میرفت و هر دو بهم سخن میکردند و در میان
ایشان هود پیغمبر مبعوث شد و این قوم را دعوت میکرد قبول نکردند پیغمبر فرمود که ای کمبختان
شما از بت پرستی باز گردید والا شما را هلاک خواهد کرد ایشان پرسیدند که هلاکی ما یان بچه خواهد شد
هود گفت شما را باد هلاک خواهد کرد آن بیگان بی‌عقل در کوهها رفتند و بر سر آن کوهها دیوارها
مهیا کردند بغایت کلان و گفتند که از این دیوارها باد نگذرد روزی جمع شده پیش هود آمدند که باران
نمی‌شود اگر شما پیغمبر هستید باران از خدای خود بخواهید و ابر پیدا کنید هود علیه السلام گفت ابر
چگونه پیدا شود گفتند ابر سیاه باشد و در آن زمان بحکم خدای ابر سیاه پیدا شد بمقدار سر سوزن
از آن باد بیرون آمد که همه ایشان را برهم زد و آورده اند پدر پسر را دست میگرفتند و
می‌ایستادند و سنگ و چوب و خاک بر بالای ایشان می‌باشید و در زیر سنگ میشدند و در زیر
زمین دوم خلق خدای اند که قامت ایشان مانند قامت گوسفند ست و سرهای ایشان مانند
سر آدمی ست و آورده اند که از هر حیوان یک نشانی در ایشان هست حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه وسلم را پرسیدند که آدمی زادند گفت نه بلکه در روز قیامت فانی شوند الحال یکی
از ایشان عاصی نشده است از ترس سنگهای گرم دوزخ که در زمین چهارم ست آن سنگها را کبریت
نامند اگر یکی از آن سنگها در این جهان آید همه کوههای روی زمین چون موم بگذارند و آب شوند
خود باشند و در زمین پنجم ماران دوزخ اند و در زمین ششم کژدمان دوزخ اند بمقدار اشتران کلان و در
زمین هفتم تخت شیطان ست و شیطان را گفته اند که یک اندام طاهر ست و یک اندام را بر دیگر اندام
میزند بهر زدنی او ده نفر زایند و تخت او را سجین نامند و آن سجین سنگی ست که زیر این دنیاست
و میان کاواک و بالای سنگ یک ماهی سرپوش پرده نهاده اند و ارواح بدکاران را آنجا جمع ست
و این هفت زمین بدست یک فرشته است که آن فرشته هفت بار برابر آسمان و زمین ست

وپاے او در هوا مانده بود بفرمان حق از بهشت یک تخته آورده شد از یاقوت سرخ که هفت برابر
آن فرشته زمین و آسمان کلانی دارد و آن فرشته پاے بر وے نهاد و آن تخته بر پشت گاو است
از بهشت که کلانی او را خدا داند و چهار صد و هفت شاخ دارد و این تخته از بند گردن او تا سر
دم رسیده است آورده اند که روزے شیطان رفت و بر وے وسوسه کرد که چه بار برپشت
خود گرفته اند تا خلاص شوی چون عزم کرد که انداز فرشته بحکم خداے تعالی آمد و در دماغ او در
بینی او در هفتاد سال بیهوش افتاده بود و چون بهوش باز آمد روزے نگریست که عالم
خراب شده باشد اما چون همه برجا بودند خطاب حضرت عزت بر وے شد که این مقدار املاک
من بهیچ چیز استاده اند که تو گمان فاسد بخود بردی که مگر املاک خود را من گرفته ام پس چون
این مکر شیطان را بجز ورد او دلو و جزاے تو آنست که فرداے قیامت براے بندگان خود
ترا ذبح کنم آورده اند که از ترس آن خطاب هیچگاه چشم بر چشم نزده است و آن گاو بر ریگ [illegible]
است که آنرا ثوری گویند هفت بار برابر گاو کلان است و آن ریگ بر پشت ماهی است و آن
ماهی از آن ریگ خبر ندارد چنین آورده اند که روزے حضرت عیسی علیه السلام گفت که یارب آن
ماهی را بمن بنما حکم شد که برو نزدیک کوه قاف آنجا غاریست که آب تمام جهان در آنجا جمع
میشود و در درون غار سنگے هست برابر این دنیا و از آتش دوزخ چون از سر سوزن بدو تا
میرسد و این دریاے دنیا همه بران سنگ میرسد چنان تافته است که چون کسی بر تابه تافته
قطره آب اندازد بلکه زود تر از و خشک میشوند و اگر این آب نبودی تمام عالم از تاب آن سنگ
بسوختی و چون حضرت عیسی بدانجا رسید ماهی دید که از تیر تیزتر میرفت و یک روز او سه روز میگذشت
اما چون نگه کرد همه روز ها یک چشم او میگذشته بود و بعد از آن حضرت عیسی گفت آمنا که آن ماهی
همچنین است از حضرت عزت ندا شنید که لا بل این طور ماهیان هفتاد هزار ایشان یک لقمه
آن ماهی خواهد شد و آن ماهی در دریاست که آن دریا از آن ماهی خبر ندارد و آن دریا [illegible]
در بر گرفته است و در زیر آن [illegible] تاریکی است که انتهای او خدا داند و در زیر آن تاریکی ولایت
که ده هزار بار برابر این دنیاست که عرض و طول و عمق او برابر است
و در زیر آن زمین سفید رنگ که از گذشت هموار تیرست و در روز قیامت

همان مین ابیارند تا این مخلوقات در و گنجد و در زیر آن زمین نیز دریاست که در زیر آن باز زمین ست وعلی هذا القیاس هفت دریاست و هفت زمین آورده اند که در آن زمینها مخلوقات اند که حساب آن خدا داند که سوزن ران زمین نگنجد و عبدالله انصاری رضی الله عنه از حضرت پرسید که آدمی زاد اند حضرت گفت از آفریدن آدم خبر ندارند وایضاً گفت که شیطان با ایشان حرکت میکند گفت لا بلکه از خلقت شیطان خبر ندارند الغرض سال تمام بر انمردمان دوازده روز بیا شد یعنی سی روز این جهان یک روز آن مخلوقات بیشود بحکمت الٰهی و در زیر آن زمینها دریاست که ده هزار بار برابر این دنیاست و عرض طول و عمق او برابر است و آن دریا را جهیم نامند که از خون و ریم و زرد آب عاصیان ست و سخت جوشیده است و ار واح خون کنندگان بناحق دران دریاست آورده اند که در روز قیامت نشانه هر طائفه جدا باشد اما چهار طائفه را نشان برابر باشد اوّل زنا کنندگان و اصیل فروشان و خمر خواران و کسی که بمزدوری مزدور با حقے کند هر ده روز را جرم ایشان درشت باشد و در میان هر دو لب ایشان چون بانند کشتی جا بهای باران و گرد مان باشد و لبهای ایشان چون جبل لعد کلان باشد و پیشانی چندان کلان شود که سه روزه راه اسپ تازی و وان دوان بران و و سرهای ربو خواران چون کوههای کلان شوند که طاقت استادن نداشته باشند بلکه بر سرهای خود بایستند و پایها بالا کنند و مانع زکوٰة را و کسی را که در تجارت مال خود را بکذب ستایش کند شکمهای ایشان چون کوههای کلان باشند و پر از ماران و کرژ دمان منقول ست که یکی از اصحاب و زبی اشتر فروخت بسی صد درم چون این خبر بهشام که یکی از اصحاب بود رسید او در عقب آن سوداگر دویدن گرفت چون رسید گفت اشتر را برای کشتن خریدی یا برای بار گفت برای بار گفت او بار نیست زیرا که سم او سوراخ دارد چون آن تاجر بشنید بیعه کرد که بر بائع صد درم کم کند و صد درم خرید صاحب شتر در پیش هشام رفت و شکایت کرد که چرا صد درم مرا نقصان کردی هشام گفت که من خود را و شما را و اهل قریه را از عذاب خدا خلاص گردانیدم زیرا که حضرت رسالت پناه فرموده است که چون بیعه عیبناک باشد و صاحب مال آن عیب با تاجر ننماید و مطلع نکند عاصی شود و هر که از اهل قریه بدان خبر باشد و خبر نکند همه ایشان عاصی شوند

پس من متابعت حضرت کردم العرض در روز قیامت برای این جماعتهای مذکور و برای کفار و برای
جمله عاصیان جائی که بی توبه مرده باشند پیاله‌های از آن دریا بیارند چون پیش آرند از تلخی و
گرمی آن از دو آب گوشت روی ایشان بریزد و در آن ساعت برای عذاب آن گوشت باز
بروید و چون فرو کشند تمامی گوشت و پوست ایشان بریزد و باز بروید و برخلاف این
مر محبان و مر صالحان و متقیان و تائبان و جمله صلاح کاران را پیاله‌های از بهشت بیارند که
از مشک خوشبوتر باشد و از برف سپیدتر و از مسکه نرم تر چون فرو کشند آن پنجاه هزار سال
چون یک ساعت بر ایشان بگذرد و در زیر آن دریا زمینی ست از برف و ژاله و کلانی او [illegible]
کرده هزار سال که چون تیر رود یکدم از طرف تا طرف دیگر برسد اگر آن زمین نبودی جمله املاک از
گرمی دوزخ بسوختی و در زیر آن سرپوش دوزخ ست که طول و عرض و عمق او خدا داند و در زیر
آن هفت دوزخ ست که اول ایشان جحیم نام ست و دوم جهنم و سوم لظی چهارم سقر و پنجم سعیر
و ششم زمهریر و هفتم هاویه که همه دوزخها از آن گرم میشوند و در هاویه منافقان و برهمنان و
کسیکه سوگند بخدا بدروغ کند و در قضای کسانیکه دین حق را تبدیل و هندو باشند و در زیر ایشان
هفتاد هزار پرده‌های کبود اند که هر پرده هفتاد هزار بار برابر این دنیا ست و در زیر ایشان
هفتاد هزار پرده‌های عقیق رنگ اند علی هذا القیاس و در زیر ایشان هفتاد هزار پرده‌های سرخ
خالص اند علی هذا المقدار و در زیر ایشان هفتاد هزار پرده‌های زرد اند علی هذا المقدار و در زیر
ایشان هفتاد هزار پرده‌های سیاه اند علی هذا المقدار و مراد از آن حضرت رسالت پناه صلعم
و صوفیه که جلال و جمال حق ست که در حصر نیاید و نه در بیان آید و دل خطرها را گفته اند که ترتیب
ماریست و آن یار دوزخ ست و نام او ملیخاست و در تمام سال دو نفس میکشد چون باد
در بیرون ست او در دو گرمی باشد تابستان می شود و چون از بیرون جذب و سردی
زمستان شود و معلوم باد که آفتاب درین جهان بحکمت الهی بحساب تابد چنانکه آورده اند
که بطرف شمال ولایتی ست که نماز عشا بر ایشان نمیباشد زیرا که چون بامداد اوا
ظهر و عصر و مغرب باز صبح صادق میدمد و نام آن ولایت [illegible] است و مردمان آن ولایت
[illegible] اند و بطرف یمن شهری ست که بلغار نامند که در تمام سال شش ماه روز بر ایشان [illegible]

مسئله در بیان ولایتی که شش ماه روز است و شش ماه شب است

عشا نمی باشد زیرا که ظرف نماز وقت است پس بعدم وقت عدم نماز لازم آید و در طرف مشرق ولایتی
است که شش ماه در آنجا شب می باشد و شش ماه روز که اصل همه دریاها از آنجا جاری شده است و
همه ولایت پر از برف است حتی که آورده اند که هر زنده سرخی از حیوانات که در آنجا رسد برف می شود
و در شش ماه تابستان چون آفتاب در میان آسمان باشد بر آن جا لا ینقطع روز می باشد و برف
میگدازد و دریاها کلان میشوند و شش ماه زمستان چون آفتاب بکناره آسمان رود در آن
ولایت شب باشد و برف میبارد بدانکه حکم نماز ساقط گردانیدن درست است از همه خواه
با دا خواه بقضا یعنی اگر وقت آورده شود ادا شود و اگر بعد از وقت آورده قضا شود پس مومن
متقی را باید که اوقات را نگهدارد و اما آنچه متعلق بوقت نباشند در آن شتاب تمام باید کرد زیرا که
هر نفس که بر می آید گویا که یک سنگ از دیوار عمر تو خراب شود و هر شب که می آید گوید که من فردای
قیامت گواه توام هر چه از عبادت میکنی بکن و هر روز نیز همچنان میگوید و هر قدم که گرفته میشود
گویا که بجانب قبر می رود چنانکه بزرگی را گفته اند که درون خانه قبری را کاویده بود
علی الصباح غسل میکرد و زنده میپوشید و در آن خوابیده میگفت یا رب امروز مهلتم ده که
توشه اینجا بیارم تمامی روز و شب بعبادت الله صرف میکرد و میگفت که ای بدن کاهلی مکن که
فردا ترا انجا باید ماند هکذا در تمام عمر چنان میکرد حکایت بایزید بسطامی در رساله
خود آورده است که بلبلی در باغ آشیانه داشت و در ایام بهار عمر خود را بخوشی و خرمی و
بذوق و شوق گل میگذرانید اما چون باد خزان دست تظلم دراز کرد و تمامی باغ را بی برگ و
گل ساخت و آشیان از آنجا خراب شد و در زیر آن درخت خانه مورچه بود که در تمام
ایام صیف توشه در زمین جمع کرده بود و در زمستان بفراغت شده از خانه بیرون
نمی آید بلبل ناچار شده و پیش آن مورچه رفت و سوال کرد که ای یار قدیم مدت مدید
در اینجا بسر گذرانیدم الحال چون کم خرجم چیزی بمن بده تا غذا کنم مورچه گفت که ای
بلبل بی عقل بر بهار عمر غره نمی توان شد زیرا که باد خزان در پیش است و می گذرد و بهار عمر هم
خود می گذرد و باید که مومن چنان زیرکی کند که آن مورچه کرده بود که خزان آخرت در پیش
است و ایضاً حکایت مالئم این گفته اند که غلام بخدمت خواجه حبیب بود و چون خواجه را

به ورحم آمد او را آزاد کرد و مال داد و زر بسیار داد و پس غلام را گفت به امید الله گرفت چون در کشتی در آمد
الهی کشتی شکست و بر یک تخته ماند و آن تخته بر جزیره بیرون آمد چون چند روز در آنجا
ماند بغایت گرسنگی و تشنگی کشیده ناگاه دید از طرفی جمع سواران پیدا شدند و در لباس نو
پوشانیدند و طعام و شراب خورانیدندش و بر اسپ سوار کردند و پادشاهی ساختند پس در شهری رسید
بغایت آبادان و زیبا تخت منقش و آراسته داد و را بر تخت نشاندند و چند هزار لشکر بسیار و چوبدار
و غلامان پیش وی استادند غلام بغایت متحیر شد گاهی گفتی که مرده ام و باین رتبه رسیده ام و گاه
گفتی که خواب دیده ام فی الجمله از ایشان سوال کرد که این چه حالت است گفتند که شما را پادشاه ساختیم
و شما بیدار بید و مرده نه اید و معلوم شما باد که خاصیت مایان چنانست که چون یکسال بگذرد و در ولایت
ما جائیست که هرگز از تری آب نشان پیدا نیست و نه سایه و نه درخت دارد و پادشاه خود را برده
در آنجا اندازیم بمیرد و پس مایان غریب را میگیریم هر کاره بینیم آدم خواه مرد و خواه زن می یابیم او را پادشاه
میکنیم غلام گفت که مرا نیز خواهید انداخت گفتند آری گفت حکم من قبول میکنید یا نه گفتند آری
الحال تمام مردم خود را در آب اندازیم و خلاف امر شما نکنیم غلام گفت بروید و آن جای را آبادان بنا
رفتند چون آنجای را بغایت صعب یافتند گوید غلام مرد حکیم بود فرمود تا در آنجا عمارتها و سرایها و جاها
راست کردند و درختان از هر جا آوردند و در آنجا نهال میکردند حتی که از خانهای ایشان غله می بردند
و در آن جاهای انداخت ایشان جا و ساختی و دلگیر شدند و آن موسم را نگاه میداشتند چون آن وقت
شد غلام را برده در آنجا ماندند و ایشان برگشتند چون آمدند دیدند که در آن ولایت هیچ خوشی و
خرمی نمانده بود بلکه همه خراب و ویران بود و بار ناچار شدند و نزد آن غلام رفتند و در آنجا او را
پادشاهی قبول کردند و در آنجا می باشیدند پس همین تمثال ست کار دنیا و آخرت بقوله
علیه السلام الدنیا مزرعة الاخرة پس آن ای عزیز که تقرب الی الله و یافتن نجات اخروی
حاصل نشود مگر بجای آوردن اوامر و بازیافت نوافل کما قال حدیث قدسی لا یزال العبد یتقرب
الی بالنوافل و معلوم باد که بعد از ایمان فضل ترین عبادتها نماز است لقوله علیه السلام الصلوة
معراج المؤمنین لا صلوة له لا معراج له پس فضل ترین و میان سائر نوافل نماز است انجا
سخن چند از نوافل نماز در قرطه بیان کنم تا هر مؤمن را فایده حاصل شود و باید که به نماز نفل

مسئله در بیان نفل

روزهٔ نفل کسی بجای آن از نیت آن تکمیلاً للفرائض کند و اگر خیر و صدقه بدهد به نیت نقصان زکوة نکند تا اگر در فروض او نقص شده باشد بدین درست شود و معلوم باد که نماز نفل را بقیام ادا کردن دو چندان ثواب است که در قعود ادا کند و اگر مربع نیز درست است و قرائت خواندن در نوافل در همه رکعات فرض است بعد ازین نوافل نماز و روزه و ادعیات که اوراد فقیر است و از کتبهای روایح گرفته است چون منتخب الانوار و مفتاح الجنان و اوراد شیخ الشیوخ و جنت الفردوس وغیر ذلک من احادیث النبویه درین کتاب خواهد آورد آورده اند اول بعد از طلوع صبح صادق باید که بغیر وضو بکار دنیاوی مشغول نشود که گفته اند هر که بغیر وضو بکار دنیاوی اشتغال نماید بعد از طلوع صبح صادق در روز قیامت همان کار او را بآتش دوزخ گرم کنند و بدو نزدیک کنند و او را بدان بسوزند و از کلام دنیاوی نیز احتراز کند و سنت نماز فجر را باید که در خانه ادا کند و این دعا بخواند اللهم اجعلنی نوراً فی قلبی و نوراً فی صدری و نوراً فی لسانی و نوراً فی راسی و نوراً فی مخی اللهم اجعلنی نوراً یا صاحب النور فاغفرلی ذنوبی و اعتقنی من النار برحمتك یا ارحم الراحمین آورده اند که اوراد چشتیان نیست که سورهٔ یا ایها المزمل بخواند ثواب بسیار است و هفت بار سورهٔ اذا جاء نصر الله بخواند و نظر بکوهها کند آن کوهها فردای قیامت در پلهٔ نیکی او انداخته شوند و یازده کرت این دعا بخواند یا حبیب الفقراء یا انیس الغرباء و یا معین الضعفاء و یا دلیل المتحیرین یا حی یا قیوم یا حنان یا منان یا بدیع السموات والارض یا ذا الجلال والاکرام ثواب بسیار است و نیز اگر این دعای مذکوره را بر پارهٔ خاک از قبر بدمد و بران قبر اندازد هیچ عذاب بران گور نماند اگرچه مستحق عذاب باشد و بست کرت این بخواند یا قیوم فلا یفوت شیء من علمه ولا یؤده و خاصیت این اسم مذکور است که بر هفت سنگ یکان بار بخواند و در آب اندازد و فی الحال بکم کرده عیشش بیاید و اگر بعد از صبح صادق بست و پنج کرت بخواند ثواب بسیار است و چون بجانب مسجد رود برای ادای فرض فجر در راه آیت الکرسی بخواند و سبحان الله و بحمده استغفر الله صد بار بخواند و ایضاً صد کرت استغفر الله العظیم الذی لا اله الا هو الحی القیوم و اتوب الیه و اسأله التوبة و هفتاد کرت وان تعدوا نعمة الله لا

تحصوها ان الله لغفور رحیم بخواند حق تعالی فرزندان او را محتاج کسی نکند و صد بار یا صبور
بخواند و صد بار یا سمیع بخواند و چهل بار یا عزیز بخواند که ثواب هیچ نعمت از حق تعالی
نخواهد و اگر صد بار بخواند عزیز هر دو سرای گردد و چهل و یکبار یا حی یا قیوم یا حنان یا منان

یا بدیع السموات والارض یا ذا الجلال والاکرام ان تحیی قلبی بنور معرفتک یا الله

یا الله یا الله برحمتک یا ارحم الراحمین و پیغمبر فرموده که خانهای خود را بنور کنید یاران
گفتند یا رسول الله چگونه باشد گفت بدو چیز یکی سنت بامداد در خانه ادا کنید و فرض در
مسجد و دیگر فرض عشا در مسجد و وتر در خانه آورده اند که هر که وضو کرده بجانب مسجد
راهی شود ثواب حج قبول برابر هر قدم بیابد و ثواب مهاجران می یابد بعد از ادای
فجر اگر امام باشد روی بجانب مشرق آرد و اگر مقتدی باشد روی بسمت قبله نشیند زیرا که
پیغمبر علیه السلام فرموده است هر که بعد از ادای فجر رو بقبله نشیند و با اوراد و تسبیح و تهلیل
مشغول شود تا بر آمدن آفتاب خدای تعالی چهار کار بر وی آسان کند اول در دنیا مدام دار
نگردد و در دل جمله مومنان و خلائق دوست گردد دوم جان کندن بر وی آسان شود
و سوال منکر نکیر را نیکو جواب دهد و قبر او روضه بهشت شود و از گرمای قیامت در سایه
عرش نجات یابد و نامه اعمال او بدست راست او دهند و از پل صراط چون برق جهنده
بگذرد و به نعیم بهشت بی حساب برساند و دیدار بیچون خود روزی گرداند و در فوائد بکری
و مفتاح الجنان و جنة الفردوس آورده است که هر که هفت کرت بعد از نماز فجر بگوید بسم الله
الرحمن الرحیم لا اله الا الله محمد رسول الله هفت کار او بحق تعالی درست شود اول اینکه
گور بر وی آسان شود و یاران دگر دهان بد اثر نکنند در قبر او و هفت در از شرمندگی
دوزخ بر وی ببندند و حساب قیامت بر وی آسان شود و کتاب اعمال او بدست راست دهند
و بر پل صراط چون برق بگذرد و نیز در دنیا محتاج کس نشود و دست بر دارد و این مناجات
بخواند الهی بحق پادشاهی این عاصی و جانی را با همه مسلمانان با ایمان [illegible] و با ایمان
ببری و از شرمندگی در خلق اولین و آخرین در زیر پناه خود نگهداری و جماعت محمد علیه السلام
جا در گردانی و در نامه‌ها نگردانی و [illegible] بیچون خود مشرف گردانی و از پل صراط با [illegible]

بگذرانی و بهشت خویش اکرامت گردانی و سکرات الموت و تلخی جان کندن و تاریکی
گور و سوال منکر و نکیر آسان گردانی الهی ملکا بادشاها دران زمان که ملک الموت قصد
جان ما کند و ابلیس لعین قصد ایمان ما کند ایمان ما را و پدر و مادر و همه مسلمانان را از غارت
مردود در زیر پناه عفو و نگهداری الهی از جواب خلاصیت ده و دیدار بے منت ده و شوق
بشارت ده و رضا با قلت ده و تنعم سعلیت ده و غازیان را فتح و نصرت ده و کافران را
مغلوبی و هلاکت ده و حاجیان را سلامت ده و عالمان را علم و آخرت ده و مردگان را
آمرزش و مغفرت ده ربنا لك الحمد یا الله العالمین و یا خیر الناصرین برحمتك یا ارحم
الراحمین بعد آمین اگر کسے ورد و اوراد داشته باشد و اجازت از شیخ خود داشته
باشد بکند زیرا که بے اجازت شیخ خود اگر کسے روزه نفل و نماز نفل ادا کند روا نباشد
و ثواب نیابد و در تفسیر ملا یعقوب کابلی آورده است که روزے مریدان شیخ نجم الدین
کبری بحضور شیخ رسید عند شیخ گفت مرغان را که آب خوردن بیارید مگر یاران تشنه
ماندند یکے ازان میان گفت که حضرتم من روزه دارم شیخ گفت بے اجازت مرشد روزه نیست
روزه نوافل را افطار کرد و از سلسله چشتیان و سلسله شطاری باین فقیر چند ورد
و اوراد رسیده است بیان کنم اول سه کرت استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم

و اتوب الیه واساله التوبة بگوید بعده سی و سه بار سبحان الله و سی بار الحمد لله و سی و چهار
بار الله اکبر و سی و سه بار لا اله الا الله بعده حلقه شده نشیند و اسم الله را بر زبان آرد
تا برآمدن آفتاب بعده سجده و یٰس بخواند بعده سوره کافرون و اخلاص و معوذتین
هر یک سه گان بار بخواند و سوره والضحی و لیال عشر و از سلسله کبرویه از سید علی همدانی
مرشد محقق بخواجه اسحاق ختلانی و ازو بسید السادات سید احمد نوربخش و ازو بفرزند
خود سید یوسف نور و ازو بفرزند خود سید السادات شیخ المشائخ و الاولیا قطب الاقطاب
فیروز زمانه سید علی ترمذی قدس الله سره العزیز اجازت سلسله و اوراد سید علی همدانی
رسیده بود و ازو باین فقیر مصنف رساله رسیده است تا اگر کسے اجازت این سلسله یافته
باشد بعد از تجرید مشغول شود و این اوراد از هزار و چهار صد شد گرفته است یعنی ورد و

مکررا جمع کرده مجمل ساخته است و امیر سید علی همدانی گفته است که چون این جمع کردم بطواف حرم
و زیارت قبر حضرت رسول رفتم چون زیارت قبر کردم حضرت در خواب از جا در کشیده بمن داد و چون
بیدار شدم در دستم بود و در روایت دیگر آورده است که از ابل چون از ولایت خود بر آمد بسبب عجم
آورده اند که امیر هرگز روی بمشرق نمی‌نشست بلکه همیشه روی بقبله می‌بود روزی خلیفهٔ زمان او را بخود دعوت
کرد دعوتش اجابت نمود خلیفه خود آمد و در پیش او نشست امیر روی از قبله گردانید خلیفه گفت هرگز
روی از قبله نمی‌گردانید بدین حال چرا گفت از روی شما روی گردانیدم خلیفه گفت از ولایت من بدر
شو امیر گفت بوقت ظهر خواهم از ولایت تو ظهر نمود چون وقت ظهر رسید بوقت پیشین امیر راهی
شد همدان رفت بزیارت قبر بابا آدم صلوٰة الله علیه رسید و در زیارت قبر بابا آدم گفته اند که
فی الحال خوبی و زشتی کسی پیدا میشود زیرا که در آنجا زمین شگاف میکند و دست در آن می‌نهد
اگر مرد خوب باشد حلوا بدست او میرسد و اگر زشت باشد آهن بدست او میرسد چون امیر در آنجا
رسید در خواب شد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم را در خواب دید که این اوراد را از جا در کشیده
بود داد و گفت ای فرزند هر که این بخواند ثواب اولیا یابد و هر که با خلاص تمام این را بشنود
ثواب انبیا یابد اگر در هر لفظ او نظر کند عبرت گیرد چون امام بیدار شد در دست یافت و از آن
طرف بکشمیر رسید و مدت مدید در کشمیر بود و از آنجا با جمیع اصحاب راهی شد و در ولایت لشت
رسید مدتی چند در آن جا ساکن بود که در آن ولایت برحمت حق از دار الفنا بدار البقا رحلت
نمود چون این خبر بولایت ماوراء النهر رسید مریدان آنجا بیامدند و او را کشیده میخواستند میان مردم
این ولایت و آن لشکر نزاع شد آن لشکریان ظفر یافتند بعده امام در خواب نمودش که اندرون
صحن در اینجا دفن کنید و قالب من در آن ولایت برید همچنان کردند چون روز دیگر دیدند هیچ اثر
زخم و شق بدنش نبود و چون بولایت بلخ رسیدند مریدان بلخی او نزاع کردند باز آن لشکر ظفر
یافتند اما در خواب نمودش که مرا در همین جا دفن کنید دفن کردند چون روز شد دیدند که همه
تابوت نهاده بود و از آنجا بولایت خود بردندش و معلوم باد که تسبیحات با نگشتان
حساب کردن فضیلت است و آن چنینست که بتمام انگشتان حساب نکنند که آن رسم جهودان است
قبیح است بهتر آنست که سر انگشت میکند و بدو انگشت حساب نکند یعنی

مسئله
تسبیح
انگشتان

بخنصر و بنصر و وسطی میکند و با انگشت شهادت و ابهام حساب کند و آن چنان است که اول
خنصر در کف دست کج کند و بنهد بعده بنصر بنهد بعده وسطی بنهد باز اول خنصر بردارد و باز
بنصر بردارد و باز بنصر بنهد و وسطی بردارد باز بنصر و خنصر بنهد و بردارد و هفت میشود
باز بنصر بنهد خنصر بردارد و باز وسطی بنهد باز خنصر بنهد تا ده شود و این هنگام انگشت سبابه
بر ابهام نهد یعنی بر سر ابهام نهد که این وضع ده است و چون علی هذا الحساب ده دیگر زیادت
شود سبابه را بر بن ناخن ابهام نهد تا بیست شود چون ده دیگر زیادت شود سر انگشت ابهام
در اول بند انگشت سبابه بنهد تا سی شود و باز ده دیگر بر بند دوم نهد تا چهل شود بعده
سر انگشت ابهام در بند انگشت خنصر نهد تا پنجاه شود بعده باطن راس سبابه بر ظاهر راس ابهام
نهد تا شصت شود بعده سر انگشت ابهام را بر بن سبابه نهد تا هفتاد بعده باز سر سبابه در بن
ناخن ابهام نهد که اول در حساب بیست بود الحال هشتاد شود بعده سبابه را در اول بند
ابهام نهد تا نود شود بعده سر سبابه بر بن ابهام نهد تا صد شود علی هذا المثال با انگشت ثلثه بر یک
نهادن غیر برداشتن ایشان اما در اول برداشتن رفع خنصر چهار و رفع بنصر پنج میشود و
این در حساب بیست و در سایر کرات نیست مگر باز حسابی ده دیگر شروع کند همچنان هر مرتبه
ده حساب کند دیگر واند تا ده در ده صد شود و این تسبیحات بچیزی که از چوب کردن غیر
گرفته باشند و در ایام رسول الله نبود و نیز نزدیک امام شافعی روا نیست اما نزدیک علما
ما روا است که این را بدعت حسنه گویند آورده اند که جنید بغدادی از دست خود سبحه
انداخت یکی از صاحب دلان پرسیدش که ظاهر را پرداختی و بر باطن بایه مشغول شد گفت
من از برکت این ظاهر به باطن رسیدم ازین جهت دوست دارمش بعد از ادای یا بدلو
ده گان یا رزاق بخواند بطرف مشرق بعد آورده اند که حق تعالی از آن جهت رزق
دهندش که او را از هیچ خبر نباشد و دست راست در سینه نهد و هفتاد بار العلیم الذی
یعلم السر و الاخفی بگوید هر چه فراموش شود یاد وی شود و صد کرت اسم یا فتاح دست راست
بر سینه نهاده بخواند هر چند کند ذهن باشد سینه اش روشن گردد و بعده سبحانک عشر بخواند
کما سیذکره انشاء الله تعالی فی الادعیات صد بار لا اله الا الله الملک الحق المبین

مسئله دربیان ظفر بر اعدا کشتن دشمن و جز آن

بخواند بعده صد بار اللهم صل علی محمد وعلی آل محمد وبارک وسلم علیک وبعده صد بار
سوره اخلاص بخواند بعده صد بار عالم الغیب والشهادة بخواند باطن او وجنان منور
شود که هرچه بشنود یادش آید وصد بار ولاحول ولاقوة الا بالله العلی العظیم وپنجاه
بار الحمد لله علی کل حال حساب جمله نعمتها بروی آسان شود وصد بار یا رحمن وصد بار
یا رحیم بخواند وشک وحسد وکینه از دل دور شود وبا هیچکس عداوتش نماند وصد بار یا وارث
وصد بار یا وهاب وصد بار اسم الباری اگر بخواند آورده اند که از هفت روز بیشتر اورا
در قبر نماند وقالب همراه او بر آسمان برند باید که عقب هر نماز بخواند وبعده از سلسله
سهروردی که باین فقیر رسیده است سه هزار بار اسم الصمد بخواند واگر در عقب هر نماز سه
هزار کرت اسم الصمد بخواند تا پانزده هزار شود اورا آسمانیان الله اکبر گویند وبعده
بعد از بر آمدن تمام آفتاب نماز اشراق کند دو رکعت در هر رکعت بعد از فاتحه پنج کرت
اخلاص بخواند بعده شکر روزبه یافتن تقریب بعده دو رکعت نماز شکرانه همین تقریر
ادا کند یعنی بیک فاتحه پنج کرت اخلاص بعده دو رکعت نماز استخاره ادا کند در رکعت
اول بعد از فاتحه یکبار سوره کافرون بخواند دوم بعد از فاتحه سه کرت اخلاص
بخوانم ودعا اورا ورادعیات خواهم بیان کرد انشاء الله تعالی بعده دو رکعت
نماز استخاره بخواند در هر رکعت بعد از فاتحه سه کرت اخلاص در عوارف المعارف
آورده است که در یکرکعت اول این نماز سوره واقعه تمام کند در رکعت دوم سوره
سبح اسم ربک الاعلی الذی ادا کند بعده دو رکعت حقوق والدین ادا کند آورده اند
که هرچند که مادر وپدر را رنجانیده باشد خوشنود شوند وهرچند گنهکار باشد آمرزیده
شود در رکعت اول بعد از فاتحه یکبار آیت الکرسی بخواند وسه گان کرت اخلاص
در رکعت ثانی علی هذا القیاس وهفت کرت این دعا اللهم یا لطیف الطف لی فی
الامر الذی بلطفک الخفی کما تحب وترضی برحمتک یا ارحم الراحمین گفته در سبب
نزول این دعا گفته اند که روزی خطاب عتاب حضرت عزت بموسی شد که ای موسی در
حضرت من سخنان لا ادری مزن ان گفت که من قهار وجبارم حضرت موسی بگریه گفت یارب

شنکہ کلیم شما باشم مراہم ترسے ہست در درگاہ شما خطاب حضرت عزت شد کہ اے موسیٰ بندہ شما

کلیم را چندان ترس ست کہ کسے در شب تاریک وو و اسباب جنگ نداشتہ باشد و ہمراہ ہم

نداشتہ باشد و ہفتاد جا بگیرہ شیران آدمی خور راہ او گرفتہ باشند حال او چگونہ باشد مہتر موسیٰ

سوال کرد کہ یارب بندہ من کلیم را جان کندن چگونہ باشد خطاب شد اے موسیٰ بندہ شما کلیم

را چندان بود کہ کسے گوسفند زندہ را از پوست بکشد و باز برو یاند و باز بکشد ہمچنا ہفت کرت

برویند و بکشد مہتر موسیٰ از ہول آن خطاب چندان گریست کہ سینہ مبارکش گویا کہ تپیدن

گرفت و بعد از ان خطاب حضرت عزت رسید کہ اے موسیٰ ہر کہ این دعای مذکور بخواند جان او چنان

آسان کنم کہ چون کودک پستان مادر در دہن گرفتہ باشد و در خواب رود و بعد از ان بعضہا پنج

کرت یا ظاہر بخواند و صد کرت یا باطن بعدہ چہار رکعت نماز بگذارد کہ ثواب او از حد و عد

بیرون ست در رکعت اول بعد از فاتحہ آیت الکرسی یکبار و اخلاص ہفت بار و در دوم

بعد از فاتحہ والشمس وضحٰہا یکبار و چون از قعدۂ اولیٰ برخیزد در ثالث و رابع بعد فاتحہ

یگان کرت آیۃ الکرسی بخواند و سہ کرت اخلاص بعدہ نماز ہفتہ بگذارد و اگر روز یکشنبہ باشد

چہار رکعت بیک سلام در رکعت اول بعد از فاتحہ اٰمن الرسول الخ یکبار بخواند بعدہ صد بار

این تسبیح بگوید لا الہ الا اللہ العزیز الجلیل یا عزیز یا جلیل و در روز دوشنبہ دو رکعت خلاص

و معوذتین سہ گان بار بعد از سلام این تسبیح بگوید صد بار اللّٰہمّ صلّ علیٰ محمّد النبیّ الامّی و

در روز سہ شنبہ دو رکعت در ہر رکعت بعد از فاتحہ اذا جاء نصر اللہ سہ گان بار و بعد از سلام

ہفت بار سورۂ فاتحہ خواند و باز دو رکعت در ہر رکعت بعد از فاتحہ اخلاص سہ گان بار بعد از سلام

صد بار لا الٰہ الا اللہ خالصاً مخلصاً و در روز چہارشنبہ دو از دہ رکعت در ہر رکعت بعد از فاتحہ

اخلاص و معوذتین سہ گان بار و بعد از سلام صد بار لا الہ الا اللہ خالق کل شی قدیر و در

روز پنجشنبہ دو رکعت بعد از فاتحہ کافرون پنجگان بار و اخلاص دہ گان بار و صد بار بعد از

سلام این تسبیح بخواند سبحان اللہ والحمد للہ ولا الہ الا اللہ واللہ اکبر ولا حول ولا قوۃ الا

باللہ العلی العظیم و در روز جمعہ اول نماز اعرابی او اکند و آن چنان بود کہ روزی حضرت رسالت

پناہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمود کہ تیغ جمعہ مسجد جامع حاضر شود کافر گرد و اعرابی در ان میان

مسئلہ در بیان آسانی جان کندن و دعای آن

مسئلہ نماز ہای ہفتہ روز یکشنبہ نماز روز دوشنبہ نماز روز سہ شنبہ نماز روز چہارشنبہ نماز روز پنجشنبہ نماز روز جمعہ

حاضر بود گفت یا رسول الله فقیر نجاتے دور ست از مسجد پیغمبر خدا زمود ش هر که بعد از اشراق روز جمعه این نماز بخواند اول دو رکعت در رکعت اول بعد از فاتحه سوره قل یا ایها دوم بعد از فاتحه سوره خناس یکبار و بعد از سلام هفت بار سوره فاتحه بخواند بعده شش رکعت بدو سلام در هر رکعت بعد از فاتحه اذا جاء یکبار و اخلاص بست و پنجبار و بعد از سلام هفتاد بار لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم پس حضرت فرمود که گذارنده این نماز نمیرد تا جاے خود در بهشت نبیند و بیابد بمقدار ثواب مقتدیان و اماماں که نماز جمعه ادا میکنند او در شمار کرده شود آورده اند که چون ثواب این نماز حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم بیان فرمود جمله صحابه چنان خوشحال گشتند و شتران و گوسفندان و متاع دنیاوی که داشته بودند اکثر بآن اعرابی دادند که از سوال شما مایان را نعمت عظیم بدست آمد و خبر دار شدیم و بعد ازین نماز چهار رکعت حفظ ایمان بیک سلام ادا کند و در هر رکعتے بعد از فاتحه یازده بار اخلاص بخواند و بعد از سلام صد بار لا حول ولا قوة الخ بخواند هیچ گناه زوال ایمان نشود و بعده چهار رکعت خشنودی خصمان در رکعت اول بعد از فاتحه اخلاص یازده بار و در دوم قل یا ایها الکفرون سه بار و اخلاص یازده بار و در سوم بعد از فاتحه الهکم التکاثر سه بار و اخلاص یازده بار و در چهارم بعد از فاتحه آیت الکرسی سه بار و اخلاص بست و پنجبار بعد از سلام لا اله الا انت سبحنك انی کنت من الظلمین جمله خصمان و وام داران او را خدا تعالی خوشنود گرداند و دو رکعت دیگر بگذارد و در هر رکعت بعد از فاتحه سوره والناس بست و پنجبار بخواند دیدار بیچون بیچگون حق تعالی روزی او کند و بعد از سلام هفتاد کرت این تسبیح بخواند لا حول ولا قوة الخ و در روز شنبه دو رکعت نماز بگذارد و در هر رکعت بعد از فاتحه سوره الکافرون یکبار و اخلاص سه بار و بعد از سلام لا اله الا الله الملك الحق المبین محمد رسول الله و بعد ازین نمازهاے هفته نماز ضحی ادا کند که اندک دو رکعت ست و در هر رکعتے بعد از فاتحه اخلاص چهار رکعت بخواند و آورده اند که اگر در چهار رکعت اول بعد از فاتحه آیة الکرسی یکبار و اخلاص سه بار بخواند و در رکعت دوم بعد از فاتحه الم نشرح یکبار و اخلاص سه بار و اگر چهار رکعت آخرین در رکعت اول بعد از فاتحه والشمس

وضحٰها یکبار و در دوم بعد از فاتحه واللیل اذا یغشیٰ یکبار و در سوم بعد از فاتحه والضحی
یکبار و در چهارم بعد از فاتحه الم نشرح یکبار پیغمبر فرموده است که هرگز او را فرزندان و
عیال او را حق تعالی محتاج کس نکند و معلوم باد که اگر کسی در سفر باشد در رکعت این
ضحی لازم ست که ادا کند و ترک نه نهد زیرا که آورده اند که چون صاحب این وظیفه ترک کند یابند
شتر بچه در عقب او فریاد میکند و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم فرموده موسی اشعری
را که اگر تنها هستی توانی بایستی چهار رکعت نماز را ادا باید کرد و در رکعت اول قل یا ایها الکافرون
یکبار و در رکعت دوم اخلاص یکبار و در رکعت سوم فلق یکبار و در رکعت چهارم والناس
یکبار و بعد از سلام این سورتهای مذکوره بخواند تا خلاف جهودان کرده باشی زیرا که ایشان
نماز ضحی را روا نمیدارند و بعد از سلام سر بر زمین نهد و هفت کرت یا وهاب گوید و مناجات
بدرگاه حق کند و بخواهد آنچه میخواهد و تسبیحات بعد او صد بار اللهم اغفر لی وارحمنی وعافنی
وتب علیّ انک انت التواب الرحیم بعده صد بار بگوید یا حافظ یا علی یا محسن یا احسان
هرچه بشنود فراموش نکند و قوت حافظه بی کران حاصل شود و هر که هر روز چهل و یکبار
ارأیت الذی بخواند سرخروی دو جهان گردد و او را و فرزندان او را حق تعالی محتاج
کسی نکند و اگر از برای حاجت دو جهانی چهل و یکبار یا حی یا قیوم ان تقضی حاجتی
واغننی عمن سواک بخواند بر آورده خیر گردد و بعد ازین طالب حق را باید که همیشه
در پاس انفاس خود باشد تا اگر یک زمان از حق غافل شود نامه وفات او در تمام ملکوت
غیر جن و انس پراگنده شود که فلان طالب فات یافت چنانچه آورده اند که روزی
دو جوانان بهم دل قصد زیارت امام حسن نوری کردند یکی از آن دو کس عالم بود بجمیع السنه
حیوانات چون ایشان نزدیک شهر او رسیدند دو گربه بهم سخن میکردند که امروز امام حسن نوری
در عالم نماند یکی از آن جوانان که بجمیع السنه عالم بود دیگری را خبر کرد که واقع چنین ست
هر دو متحیر شدند بعد از آن گفتند که زیارت قبرش بکنیم چون نزدیک خانه امام رسیدند امام از خانه
از خانه بر آمد تا که هر دو نیک متحیر شدند امام پرسید که حیرانی چرا است گفتند که واقع چنین ست
امام فریاد بر آورد و گفت که آیت پیغمبر فرموده است کل نفس اذا خرج بغیر ذکر الله فهو میت

من امروز ساعتی غافل بودم تا آوازهٔ وفات من در تمام ملکوت پراگنده شد و راه ابحار
در پیش گرفت چون در بیابان رسید بغایتی تشنه شد بر سر چاهی رسید گفت اگر رسن و
دلو بودی آبی کشیدمی اندرین بود که آهوان رسیدند امام از سر چاه دور شد که تا آهوان
چاشند چون آهوان بکنارهٔ چاه رسیدند آب چاه بیکبارگی بالا شد همه ایشان آب خوردند
بعد ازان چون امام رسید که آب خورد آب بیکبارگی فرو رفت امام گفت یارب با آهوان آب
میدهی و به بندهٔ صادق خود نمیدهی هاتفی آواز داد که تو امید بدلو و رسن کرده و ایشان از
بمن کرده بودند از هول آن خطاب امام را تشنگی فراموش شد و سر در بیابان نهاد جوان
را دید و آن جوان چون نزدیکش رسید گفت السلام علیکم یا حسن نوری امام بعد از
جواب گفت چه دانی که من حسن نامم و نام پدر من نوری است گفت آنها که خود را بتصرف حق
سپرده اند از همه چیزها خبر دارند و هیچ نشنوی که توکل بر رسن و دلو کرده بعد ازان جوان
گفت که طریق ملازمت پادشاه چه میدانید که غرض چیست گفت لا گفت من خواهم مرد و
مرا دفن باید کرد گفت از غیب تو ان گفت جوان طهارت کرد و سر بزمین نهاد
و وفات شد چون ورا دفن کرد و بسر قبرش نشست و دعا خواندن گرفت جوان خنده
کرد امام گفت زنده کسی در گور نشود و مرده آواز نکند جوان گفت که ای امام نشنیده که
ان اولیاء الله لا یموتون ولکن ینقلبون من دار الی دار و هر که هر روز صد بار یا قهار گوید
دل او از محبت دنیا سرد شود و هر که در وقت نیم شب و نیم روز صد بار یا رافع گوید درجه او بلند
شود و باید که بعد از زوال وضو سازد و دو رکعت تحیت وضو ادا کند و چهار رکعت نماز
زوال ادا کند در هر رکعتی بعد از فاتحه پنجاه بار اخلاص و اگر نتواند ده بار اخلاص و الا سه بار
اخلاص بجا آرد و صد بار یا ملک گوید و در سجده رود و بنشیند و بر چیزی تحیت مسجد ادا کند چنانچه
ذکرنا فی فضل الایمان و بعد ازین چهار رکعت سنت ظهر ادا کند در رکعت اول بعد از فاتحه
سورهٔ الکافرون بخواند و در دوم رکعت بعد از فاتحه اخلاص و در سوم بعد از فاتحه فلق و
در چهارم بعد از فاتحه سورة الناس و بعد از سلام صد بار گوید استغفر الله العظیم
الذی لا اله الا هو الحی القیوم واتوب الیه واساله التوبة آورده اند که اسباب

دنیاوی چنان بلکه وتوجه نماید که اگر او گریزد وخلاص نشود و باید که میان سنت و فرض ظہر
و با مادو سخن نگوید که ناقص سنت نباشد و بیک سخن و بدو سخن و بیک لقمه و بدو لقمه
و به یک و شرب نشکند و ثلثه و اربعه بشکند و بعد ازان از ادای فریضه دو رکعت سنت
ادا کند آورده اند هر که بعد از ادای فریضه سه کرت کلمه طیبه گوید ثواب بسیار است و
امیر المومنین عمر رضی الله عنه را پرسیدند که یا امیر چه ثواب باشد گفت هر که یک کرت گوید
جان کندن او چون جان کندن دوستان حق باشد و اگر دو کرت بخواند بمانند جان
کندن خلیلان باشد اگر سه کرت بخواند هر فکری که ماسوی الله که بر خاطر او گذشته باشد آنرا
عفو فرماید و قهر عزرائیل را بچشم نبیند و خواندن آیة الکرسی نیز بعد از ادای فریضه همین
حکم دارد و دست بردارد رَبَّنَا اٰتِنَا فِی الدُّنْیَا حَسَنَةً وَّفِی الْاٰخِرَةِ حَسَنَةً وَّقِنَا عَذَابَ
النَّارِ و باید که در حالت دعا کردن دست برداشته باشد والا بدعت است و در اخبار الملوک
آورده است که در حالت دعا دست را برابر روی خود بالاتر نگیرد که عوام الناس ظن برند که خدا
تعالی بالاست باید که برابر سینه بردارد و نیز از آن بترسد که شیطان پای خود را بران دست او
نهد و از رحمت حق محروم گردد و معلوم باد که در میان فرض ظہر و سنتش و خفتن و سنتش
دعا کردن مستحب است لقوله تعالی فَاِذَا فَرَغْتَ فَانْصَبْ وَاِلٰی رَبِّكَ فَارْغَبْ و آنچه بعضی
گفته اند که میان فرض و سنت دعا نمی توان کردن آن قول صحیح نیست و دو رکعت سنت
اخیره را باید که در رکعت اول بعد از فاتحه فلق تمام کند و در دومش را به والناس ادا کند
و چون از ادای فریضه خلاص شود باید که از انجا یکسو شود و سنت و نوافل ادا کند آورده اند
که دو چیز باشد مکروهات نماز است یکی آنکه در نماز باید و چون امام استاده باشد و در صف
یکی ادای سنت کند و دیگر آنکه چون امام از نماز فارغ شود و نوافل را در انجا ادا کند بلکه چون امام
یکسو شود او را لازم است که از انجا یکسو شود و نوافل ادا کند و چون فارغ شود اول دو رکعت
نماز حفظ ایمان بگذارد و در هر رکعت بعد از فاتحه آیة الکرسی یکبار و اخلاص سه بار و بعد
ازین دو رکعتی دیگر است که آنرا نیز حفظ ایمان گویند در رکعت اول بعد از فاتحه اِنَّ رَبَّكُمُ
اللّٰهُ الَّذِیْ خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ تا قَرِیْبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِیْنَ بخواند و در رکعت دوم

اِنَّ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ تا بِعِبَادَتِ رَبِّهٖۤ اَحَدًا بخواند و بعد از سلام سر بر
زمین نهد و سه کرت یا حی یا قیوم برحمتک استغیث اللهم ثبتنی علی الایمان ایمان
او از غارت کردن شیطان مردود در حفظ و امان حق باشد و بعد ازین دو رکعت دیگر بگذارد
و در هر رکعتی بعد از فاتحه اخلاص ده بار و بعد ازین ده رکعت نماز خضر علیه السلام بگذارد و این
نماز وصال نیز گویند یعنی هر که بجا آرد او را وصال حق روزی کناند و حضرت خضر علیه السلام
را مشاهده کند در هر رکعت بعد از فاتحه هر چه خواهد از قرآن بخواند اما افضل آنست که از سوره
فیل تا آخر قرآن در هر رکعت یگان سوره بخواند و بعد از سلام دست بردارد و دعا بدرقه ایمان
بخواند اینست لبیک لبیک اللهم لاشریک لک لبیک ان الحمد والنعمة لک و
الملک لک لاشریک لک واستغفرک واتوب الیک یا باقی اشهد انک لا اله الا
انت وحدک لاشریک لک واستغفرک واتوب الیک واشهد انک لم یلد ولم یولد
ولم یکن له کفوًا احد انک انت غفور رحیم برحمتک یا ارحم الراحمین و بعد ازین
تسبیحات نماز پیشین خواندن گیرد آورده اند که حضرت بی بی فاطمه رضی الله عنها
در خانهٔ خود دست بآسیا نهاده بود و بیرون غله خوردنی بدست خود آرد میکرد از کثرت
استعمال دستهای او آبله شده بودند زیرا که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم کارها را
مناصفه کرده بود میان ایشان آنچه تعلق باندرون خانه داشت بی بی زهرا بجا آوردی
و آنچه بیرون خانه بود که امیر مرتضی علی کرم الله وجهه بجای آوردی روزی بخدمت حضرت
رسالت پناه حاضر شد و چگونگی حال خود را نمود حضرت فرمود که من وردی ترا بیاموزم
که از خزائن دارین بهتر باشد بی بی در طلب شد گفت اول آنکه بعد هر پنج وقت نماز
سی و سه بار سبحان الله و سی و سه بار الحمد لله و سی و سه بار الله اکبر و یک بار لا اله
الا الله وحده لاشریک له له الملک وله الحمد یحیی ویمیت وهو علی کل شیء قدیر
این انگوئی تا هر که ورد کند اگر گناه او بعدد نجوم سموات و ریگ بیابان و برگ درختان
باشد آمرزیده شود و دعای اخیره گفته اند که اگر در بامدادان و شبانگاه ده کرت بگوید برابر
ثواب او ثواب کسی نباشد مگر آن کسی که او نیز گفته باشد و بعد ازین صد کرت درود گوید

وصدکرت اخلاص و صدکرت عالم الغیب والشهادة و صدکرت یا رحمن و صدکرت
یا رحیم و صدکرت یا بادی و اینها را عقب هر نماز بگوید و یگان کرت سوره انا فتحنا بخواند
و یگان کرت سوره نوح را بخواند و هر که بعد از نماز ظهر سه کرت این دعا بخواند الحمد لله قبل
کل احد الحمد لله بعد کل احد الحمد لله علی کل حال ثواب حضرت ابراهیم و حضرت اسمعیل و حضرت
اسحق صلوات الله علیهم بیابد و بعد از ین با پس انفاس کند آورده اند که در تحت معنی
هر کلمه از نماز و تسبیحات لفظ الله را اوقت واشته باشد تا خفتن و بعد از خفتن تا صبح
صادق و در تحت معنی هر کلمه اسمے اوقت دارد تا ده کرت گفته شود آورده اند هر که ده
هزار کرت اسمے گوید کشف او را حاصل شود و چون وقت نماز دیگر در آید باید که اول چهار
رکعت نماز سنت عصر بگذارد و در رکعت اول بعد از فاتحه سوره والعصر را بجا آرد هیچ
گناه زوال ایمان او نشود و در روز عرصات که پنجاه هزار سال باشد و بغیر از سایه عرش دیگر
نباشد او را در تحت سایه عرش دارند و اگر چهار رکعت نتواند دو رکعت البته بخواند و هر چه
خواهد بخواند و بعد ادای فریضه سوره عم یتساءلون بخواند اگر یک کرت بخواند سوال منکر
نکیر بر او آسان شود اگر پنج کرت بخواند محبت خدا روز بیش گردد و سوره والنازعات
نیز بخواند که او را در زیر سایه عرش دارند و تسبیحات مذکور بعد از ین بخواند بعد از ان صد کرت بگوید
اَستَغفِرُ اللهَ رَبِّی مِن کُلِّ ذَنبٍ وَاَتُوبُ اِلَیهِ وَاَسئَلُهُ التَّوبَةَ و هر که بعد از عصر تا غروب کلام
دنیاوی نکند و بذکر و بفکر مشغول شود هر حاجتے که داشته باشد بر آورده شود و این را صبح
عاشقان گویند و خاصیت بعد از عصر روز جمعه رو بقبله تا غروب آفتاب بنشیند و این اسما را
تکرار کند یا الله یا رحمن یا رحیم و سخن نگوید البته حاجت او بر آورده خیر گردد آورده اند
که روزی جمعی اصحاب در پیش حضرت ابو بکر صدیق رضی الله عنه شدند و پرسیدند از انچه
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم فرموده است که در جمعه یک ساعت ست اگر کسے آنرا بیابد
ثواب روز و شب جمعه در ان ساعت ست پس که یافته باشد امیر المومنین گفت که بی بی
فاطمه زهرا یافته است چون اصحاب در پیش بی بی شدند بی بی گفت که حضرت ایشان دو
کرت یافته بودند و من یک کرت من پدر و ایشان نگهداشتم و ایشان پرده من دیدند

و آن ساعت میان عصر و غروب است نیز پیغمبر فرموده است هر که بعد از هر نماز سه کرت
بگوید استغفر الله ربی من کل ذنب لا آمرزیده شود همه گناه او و قبولیت نماز او و چون قبولیت
نماز من باشد و چون فریضه نماز شام ادا کنند و سنتش را به تمام رسانند رکعت اولش سوره
کافرون بعد از فاتحه و در دوم اخلاص یا به کپیوسته بدین صفت اقدام نماید بعده نماز اوابین
بگذارد که اکثر او بیست رکعت است بیک فاتحه و یک اخلاص و اقل وی شش رکعت است در هر رکعت
بعد از فاتحه سه کرت اخلاص و اوابین نام دروازه بهشت است تا هر که این نماز را ادا کند بران
در درآید و آن روز یاد شود مصلیان این نماز در پیش نشوند و بعد ازین دو رکعت نماز نور
بخواند بعد از فاتحه شش آیت از سوره انعام بخواند در رکعت اول بعد از فاتحه بخواند الحمد
لله الذی خلق السموت والارض تا ما کانوا به یستهزءون و در رکعت دوم بعد از فاتحه
این آیت بخواند الم یروا کم اهلکنا من قبلهم الی فحاق بالذین سخروا منهم ما کانوا به
یستهزءون پیغمبر فرموده است که گزارنده این نماز شفاعت من بیابد اگرچه قاتل ولاد من باشد
آورده اند که یزید بجهت همین تفکر بخود برد که اولاد او را بکشم و این نماز ادا کنم چون از
نماز شام فارغ پیش خداوند تبارک و تعالی از شومیت آن تفکر درد سر برو مسلط میگردد تا
نماز شام میگذشت و بعد ازین دو رکعت نماز بروج بخواند در رکعت اول بعد از فاتحه سوره
والسماء ذات البروج بخواند و در دومی سورة الطارق بخواند این را نیز نماز نور گویند و فضیلت
این ثواب مذکور باشد و نیز دو رکعت دیگر نماز نور در رکعت بعد از فاتحه اخلاص پانزده
کرت بخواند آورده اند که چون مصلی این نماز روز حشر برانگیخته شود روی او ماه شب چهاردهم
تابان باشد خلق اولین و آخرین در نظاره او شوند پندارند که ولی الله است یا شهید
است و یا نبی است و از همه بگذرد و در زیر سایه عرش رسد و بے واسطه کلام حق شنود که
این دوست من است زیرا که مصلی فلان نماز است و بعد ازین دو رکعت شکر شب در رکعت
اول بعد از فاتحه سورة الکفرون پنجاه بار و در رکعت دوم بعد از فاتحه اخلاص پنجاه بار مصلی
این نماز از پنج تاریکی خلاصی یابد اول تاریکی ایمان در وقت نزع یعنی ایمان او سلب نشود
دوم از تاریکی گور در وقت سوال منکر و نکیر سوم از تاریکی عرصات در وقت نامه خواندن

چهارم از تاریکی میزان یعنی میزان نیکی و سبک نشود و پنجم از تاریکی الصراط در وقت گذشتن از و بعد ازین دو رکعت حفظ ایمان در هر رکعت بعد از فاتحه آیت الکرسی یک بار و سوره انا اعطینا یازده کرت و ایضًا دو رکعت دیگر حفظ ایمان در رکعت اول بعد از فاتحه اخلاص هفت بار و فلق یکبار و در رکعت دوم بعد از فاتحه اخلاص هفت بار و سوره والناس یک بار و بعد از سلام سر بسجده نهد و سه بار بگوید یا حیّ یا قیوم ثبّتنی علی الایمان چه هیچ گناه زوال ایمان او نشود و بعد ازان دو رکعت بنیت اوّابین و از جهت بر آمدن حاجات دو جهانی بگزارد در رکعت اول بعد از فاتحه پنجبار این آیت بخواند ربّنا لا تزغ قلوبنا الخ بخواند و در دوم بعد از فاتحه پنج بار این آیت بخواند ربّ قد اتیتنی من الملک تا بالصّٰلحین بخواند و ایضًا پنج بار کلمه تمجید بخواند و بعد ازین دعا بخواند اللّهم انی اسألک ایمانًا دائمًا و یقینًا صادقًا و عملًا خالصًا و ولدًا صالحًا و لقائک بلا حجاب و جنتک بلا حساب انّٰه غنیّ عن العالمین برحمتک یا ارحم الرّاحمین و بعد ازین دو رکعت ایضًا بنیت اوّابین بخواند در هر رکعت بعد از فاتحه آیة الکرسی یک بار و آیت الّذین یقولون ربّنا تا آخر سریع الحساب بخواند و چهار بار سوره اخلاص و معوذتین یگان بار و ثواب این نماز را گفته اند که از حد بیرون است ازان در قلم نیاورم و بعد ازین دو رکعت حقوق والدین در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص سه بار آورده اند که مادر و پدرش آمرزیده شوند و هر چند گناهگار باشند و حقهای ایشان بر جا شود هر چند که رنجانیده باشد و بعد ازین دو رکعت نماز خشنودی جمله مشایخان در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص هفت کرت آورده اند که در روز قیامت شفاعت جمله مشایخان دریابد جمله ازوی خشنود شوند و بعد ازین دو رکعت هدیه رسول صلی الله علیه وسلم بخواند در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص هفت کرت بخواند آورده اند که در عرصات قیامت حضرت رسالت پناه صلعم چنانچه کسی گم شده خود را طلبد او را از میان مردمان طلبیده بکشد و بعد ازین دو رکعت نماز هفته و در شب یکشنبه بعد از فاتحه اخلاص یک بار و در شب دوشنبه بعد از فاتحه اخلاص دو بار و در شب سه شنبه بعد از فاتحه اخلاص سه بار و در شب چهارشنبه بعد از فاتحه اخلاص چهار بار و در شب پنجشنبه بعد از فاتحه اخلاص پنجبار و در شب جمعه بعد از فاتحه اخلاص شش

مسئله در بیان حفظ ایمان

مسئله ... نماز خشنودی مشایخان

مسئله نماز هفته

مسئلہ دربیان نماز [illegible] القبر

بار و در شب جمعه هفت بار آورده اند که مصلی این نماز در هر شب ازین شبها که بیرد
این نماز شفیع او شود و از جمله هولهای قبر و در اخلاص کند و بعد ازین دو رکعت بنیت منکر و
نکیر بگذارد و در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص سه بار سوال منکر و نکیر حق تعالی بروی آسان
کند و بعد ازین دو رکعت سراج القبر بگذارد و در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص و معوذتین
سه گان بار و در روایت دیگر در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص شش بار و بعد از سلام و نیت بیدار
و سه کرت بگوید اللهم اجعل صلاتی سراجاً فی قبری و فی قبر والدی یا الله و نیز شیخ
المشائخ حضرت محی الدین شیخ عبدالقادر گیلانی قدس الله سره العزیز فرموده است هر که میان
شام و خفتن دو رکعت نماز بگذارد در رکعت اول بعد از فاتحه قل یا ایها الکفرون یازده
بار و در دوم رکعت بعد از فاتحه اخلاص یازده بار بخواند در قیامت من شفیع او باشم و اگر بعد
از نماز درود یازده بار و درود و یازده گام بجانب عراق نهد و در آنجا بایستد و یازده
کرت درود بگوید یازده بار یا الله بگوید و یکبار گوید الهی بحرمت شیخ میران محی الدین عبدالقادر
جیلانی الهی بحرمت این اسم معظم و مکرم حاجت من بر آورده خیر گردانی بمنک و کمال
کرمک بالنبی الامی و آله الامجاد برحمتک یا ارحم الراحمین مقصود و حاجت که داشته باشد اگر
بر آورده خیر نگردد قیامت چنگ او در دامن من باشد و این نماز ثانی بطریق مقید
بوقت نیست بل فی کل حین جائز است اما در حواشی ابوالمکارم دیدم که این گام زدن
ممنوع است و بعد از آن یک رکعت فاتحه بعد از سلام سر بر زمین نهد هفتاد بار گوید حمد
سبق فرحت برای حاجت آزموده است دیگر چهار رکعت شلیدن گزارد و کرت من عند الله
نازل شده است آورده اند که چون مادر امیر المؤمنین مرتضی علی کرم الله وجهه وفات
یافت و نام او نیز فاطمه بود و برسول خدا ایمان آورده بود و حضرت مصطفی را ایشان
پرورش کرده بودند چون او را در گور نهادند حضرت قمیص خود را بپوشاند و بیک دست
یک طرف قبر گرفت و دست دیگر بدیگر طرف ساعتی بدین بود چون دست بالا کرد یاران
گفتند یا رسول الله دستها را برای چه گرفتید گفت معلوم شما بوده باشد که چون آدمی را
در گور نهند اول طرف از زمین در میکند و او را چون بفشارد در جوار حمید و بعد از آن عذابها

دیگرے یا بد خواہ مسلم باشد خواہ کافر دو شمہائے خود را گرفتم تا او را من بخشید یاران
چندان گریستند کہ گویا زہرہای ایشان ترقیدن گرفت و در آن زمان جبرئیل علیہ السلام بحکم
رب الجلیل آمد و این نامہ را آورد و گفت یا رسول اللہ ہر کہ این نامہ را بخواند از شلپیدن
گور خلاص شود دیگر حکایت دیگر آنکہ چون سعد بن عبد اللہ وفات یافت حضرت میگفت مر یاران
را کہ بر سر انگشتان پا روید آہستہ روید تا فرشتگان از زیر پائے خود نکنید زیرا کہ بسیار نازل
شدہ اند چون ویرا در گور نہادند رنگ روئے مبارک حضرت تغیر گشت و گریہ کرد یاران گفتند یا
رسول اللہ چرا گفت اگر از شلپیدن گور کسے خلاصی یافتی سعد بودی یاران چندان
گریستند کہ شرح نتوان کرد و بارہا ہمین تا نازل شد پس یاران گفتند یا رسول اللہ سبب چہ بود فرمود عذاب
او را گفت با اہل خویش بدگوئی و تلخ گوئی بود از ان واسطہ آوردہ اند ہر کہ مر کنیزک و چاکر
را دشنام دہد کہ چندان کس شمار او خطی کردہ ہست اگر راست گوید و نہاد الا ہر سخن در اشہاد
تازیانہ بزنند و موافق این **حکایت** آوردہ اند کہ چون معاویہ وفات یافت چندان
فرشتگان منزل شدند کہ گرد و غبار در زمین پیدا شد از کثرت ایشان یاران ہمہ سلاح را
گرفتند کہ مگر لشکر کفار آمدہ ہست حضرت فرمود کہ لشکر نیست بلکہ فرشتگان اند بزیارت
معاویہ آمدہ اند یاران گفتند یا رسول اللہ چہ فضیلت داشت گفت سورہ اخلاص اکثر میخواند
در ہمہ حال و ترک نمی کرد و نماز این ست در رکعت اول ہشتاد کرت اخلاص بخواند در دوم رکعت
چہارم بیست کرت اخلاص بخواند آوردہ اند ہر کہ بعد از نماز شام سورہ واقعہ بخواند ہرگز
در ماندہ نشود چنانکہ آوردہ اند کہ چون حضرت امیر المومنین عثمان ذی النورین رض رحلت
میکرد دختران بسیار داشت کسی گفت بر دختران خود وصیت ہیچ نمی کنی گفت من کردہ ام
و آن اینست کہ چون کسے عقب نماز شام سورہ واقعہ بخواند ہرگز در دنیا حقیر و درماندہ نشود
و ذکر نماز و تسبیح نماز شام باید کہ بعد از ہر خمس صلوۃ سی و سہ بار بگوید سبحان اللہ و سی و سہ
بار گوید الحمد للہ و سی و سہ بار بگوید اللہ اکبر و یکبار لا الہ الا اللہ وحدہ لا شریک لہ
لہ الملک و لہ الحمد وھو علی کل شی قدیر بخواند و این تسبیح را گنج ازان گویند کہ
بی بی فاطمہ چند کرت شکایت سختی دنیوی پیش حضرت کرد و ہر کرت این پیغمبر مود کہ بعد پنج

نماز این را بخوان که ترا بهتر است از جمله خزائن دنیا و صد بار کلمه طیبه بخوان و صد بار درود
فرست و صد بار اخلاص بخوان و صد بار یا رحیم و این نماز را هر که بعد از هر نماز صد رکعت بخواند
کند او درود و هفتاد بار بگوید سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر یا غیاث
المستغیثین ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم و صد بار عالم الغیب والشهادة معلوم
باد که این مقدار تسبیحات عقب هر نماز میتوان گفت آورده اند که روزی مهتر موسیٰ ع
از حضرت رب العزت سوال کرد که یا رب من در توریت خوانده ام که قومے از آدمیان
باشند که چون چشمان بپوشند در بهشت در آیند ایشان را از امت من گردان خطاب آمد که
لا بلکه ایشان امت محمد مصطفےٰ باشند مهتر موسیٰ گفت یا رب چه خاصیت داشته باشند گفت
بعد از نماز شام نوافل بگذارند که وقت عشا داخل شود و خاصیت دیگر در شب تاریک
در مسجد هر چند سختی باشد بروند یا موسیٰ چون چشمان بپوشند و از مردم غائب شوند
ایشانرا در حوران بهشت در آرم بعد از این نمازهای هفته ادا کنند در شب یکشنبه چهار
رکعت بدو سلام در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص سه گان بار بعد از سلام هفتاد کرت
بگوید استغفر الله العظیم الذی لا اله الا هو الحی القیوم واتوب الیه واساله التوبة و
این استغفار گویند و باید که هر کاتب این را بخطے کلان نویسد تا مشهور شود و در شب
دوشنبه دو رکعت ادا کند در هر رکعت بعد از فاتحه کافرون و فلق و والناس هر یکے
پانزده بار بخواند بعد از سلام پانزده بار آیة الکرسی بخواند و ثواب این نماز مذکوره در خبر
آورده اند که ثواب این نماز اگر دریا مداد گردد و گیاه و درخت قلم گردد و جمله انس و
جن نویسنده گردند هرگز تمام نشود و در شب سه شنبه شش رکعت بسه سلام در هر رکعت بعد
از فاتحه اخلاص و معوذتین یگان بار بخواند و در شب چهارشنبه چهار رکعت در هر رکعت بعد از فاتحه
اخلاص چهل بار و در شب پنجشنبه هشت رکعت به چهار سلام در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص
دوگان بار و بعد از سلام صد کرت بگوید لا اله الا الله الملک الحق المبین محمد رسول الله
و نیز دو رکعت حقوق والدین در هر رکعت بعد از فاتحه آیة الکرسی و کافرون و اخلاص و
معوذتین یگان بار و بعد از سلام پانزده بار درود و پانزده بار استغفر الله الذی

لا اله الا هو الحیّ القیوم واتوب الیه واساله التوبة آورده اند که گذارنده این نماز را
هر حرفی که ذکر کرده ست دران نماز گناه او یکیک کم شوند و ثواب و یک یک نوشته شود
و مادر و پدر را و اگر زنده باشند خشنود شوند و در دنیا مراحم نشوند و اگر مرده باشند فرشتگان زان
بعید و بیایند و با هر یکی طبقهای نور باشند و بر قبر او بیفشانند و جمله اهل مقبره خوشنود
شوند و در شب جمعه دو رکعت بنیت آسانی سوال منکر و نکیر در هر رکعت بعد از فاتحه آیة الکرسی
یکبار و اذا زلزلت الارض سه بار و نیز دو رکعت بدین نیت مذکور در هر رکعت بعد از فاتحه
اخلاص صد بار و بعد ازین دو رکعت دیگر بار ارواح مادر و پدر و با هر مرده که باشد در رکعت اول
بعد از فاتحه آیة الکرسی پنجبار و در رکعت دوم آیة الکرسی و کافرون و اخلاص و معوذتین
یگان بار و بعد از سلام سر بر زمین نهد و سه کرت بگوید والله غالب فوق عباده و ثواب این
را بدان مرده بخشد در حال او را حق تعالی خشنود گرداند و دو رکعت دیگر را گفته اند که اگر بامین
مغرب و عشا بخواند در شب جمعه ازین جهان نرود تا جای خود را در بهشت نه بیند در رکعت
اول بعد از فاتحه آیة الکرسی یک بار و اخلاص بست و پنجبار و در رکعت دوم بعد از فاتحه
کافرون یک بار و اخلاص بست و پنجبار و بعد از سلام هفتاد بار لا حول ولا قوة الا بالله
العلی العظیم بخواند دیگر در رکعت اول بعد از فاتحه هفتاد بار اخلاص بخواند و بعد از سلام هفتاد
بار سید الاستغفار بخواند حضرت فرموده ست که اگر مصلی این نماز تمام است من زاد الله تعالی
بشفاعت خواهد خدای تعالی بدو بخشد و دو رکعت دیگر در هر رکعت بعد از فاتحه ربنا آتنا تا آخر
بخواند هفتاد بار و بعد از سلام صد بار اللهم اجرنی من النار یا مجیر گوید پیغمبر فرموده است
برابر هر حرفی که ذکر کرده است ثواب یک حج در نامه اعمال او نوشته میشود و دو رکعت
دیگر بعد از فاتحه آیة الکرسی پانزده بار و بعد از سلام سه صد بار اللهم صل علی محمد النبی
الامی حضرت رسالت پناه را در خواب بیند و اصحاب اگر بغیر این نماز هم چنین درود نیکو
در شب جمعه هزار بار بخواند حضرت را بخواب بیند و اگر کسی از برای برآمدن حاجات در
شب جمعه سیصد بار بخواند حاجت او برآورده خیر گردد و دو رکعت دیگر در هر رکعت بعد از فاتحه
اخلاص هزار بار و اگر این نماز بعد از غسل کند [illegible] را در خواب بیند و [illegible]

گفته است که هر که در شب جمعه این چهار چهل و یک بار بخواند هر حاجتی که داشته باشد تا
جمعه آینده دیگر درست آید و اگر درست نه آید بر من لعنت گوید نعوذ بالله منها و دعا اینست

سبحان القدیم الذی لم یزل سبحان العلیم الذی لا یجهل سبحان الجواد الذی لا یبخل

سبحان الحلیم الذی لا یعجل برحمتک یا ارحم الراحمین نیز مشائخان گفته اند هر که دم درویشی زند و این دعا نگوید
را نداند لقمهٔ فقیر بر وی حرام باشد و از قضا دو رکعت برای حاجت دینی و دنیاوی مجرب است
آورده اند که امام یوسف سبتانی علیه الرحمه گفته است که من این نماز را پیش علم میکردم
همه شاگردان من بدرجهٔ دانشمندی رسیدند و اکثر مشائخان آزموده اند اینست در هر رکعت
بعد از فاتحه اخلاص ده بار و تسبیحات رکوع و سجود هفتگان بود بعد از سلام سر بر زمین نهاده ده بار

گوید اللهم صل علی محمد و علی ال محمد و بارک و سلم علیه و ده بار ربنا اتنا فی الدنیا
الخ بخواند و حاجت بحضرت حق تعالی عرضه کند برآورده خیر گردد و دو رکعت پیش از وتر برای کفایت
جمله قضا از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم منقول است که قضاهای چهل ساله او یعنی پدر
و کلان پدر و هر چند که بالا رود تا چهل پدر او بری شوند در رکعت اول بعد از فاتحه
کافرون هژده بار و در دوم بعد از فاتحه اخلاص هژده بار و معلوم باد که این هم او را در شب
جمعه است و در شب شنبه شش رکعت بسه سلام و در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص سه بار و نیز چهار
رکعت بیک سلام در رکعت اول بعد از فاتحه کافرون یکبار و در دوم بعد از فاتحه اخلاص یکبار
بار و در سوم بعد از فاتحه فلق یکبار در رکعت چهارم بعد از فاتحه و الناس یکبار و چون شب
در آید اول چهار رکعت سنت نماز ختم بخواند که ثواب او را بحد وصف گفته اند از آن ز
بیا ور بحکم که درین مختصر نگنجید بلکه از قیام اللیل نیز این بهتر فضل گفته اند در رکعت اول بعد از
فاتحه آیة الکرسی بخواند و بعد از آیة الکرسی این آیتها متصل به خیر بخواند لا اکراه فی الدین
تا هم فیها خالدون الم تر الی تا والله لا یهدی القوم الظالمین و در رکعت دوم بعد از فاتحه امن
الرسول تا آخر بخواند و در سوم آخر سوره حشر بخواند و در رکعت چهارم بعد از فاتحه هو الله
الذی لا اله الا هو الحکیم بخواند و بیانکه آورده اند هر که تشهد بی قصور بگذارد و کافر گردد
و نماز وی تباه شود و بعد از ادای فرض عشا دو رکعت سنت در رکعت اول بعد از فاتحه

فلق یکبار و در دوم بعد از فاتحه والناس یکبار بعده چهار رکعت سنت به نیت قیام اللیل
و نماز حاجات نیز گویند در رکعت اول بعد از فاتحه آیة الکرسی سه بار و در رکعت دوم
بعد از فاتحه اخلاص سه بار و معوذتین یکبار و بعد از تشهد رکعت سوم چون اول و رکعت چهارم
چون ثانی و اگر در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص چهار چهار بار بخواند نیز روا ست و بعد از سلام سه
کرت یا کریم بگوید سر بسجده نهد و سه کرت این دعا بخواند سبحان القدیم الذی لم یزل سبحان
العلیم الذی لا یجهل سبحان الجواد الذی لا یبخل سبحان الحلیم الذی لا یعجل و حاجت
خواهد عرضه کند بر آورده شود و نیز چهار رکعت برای قیام اللیل و حاجت و در رکعت اول بعد از
فاتحه کافرون یکبار و در دوم بعد از فاتحه اخلاص یکبار و در سوم بعد از فاتحه فلق یکبار
و در چهارم بعد از فاتحه والناس یکبار و سر بسجده نهد صد بار یا حی یا قیوم برحمتک استغیث حاجت
خود عرضه کند مجرب ست که بر آورده خیر گردد و بعده دو رکعت بارواح ام المؤمنین بی بی
عائشه در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص سه بار آورده اند که بی بی عائشه از حضرت رسالت
پناه صلعم سوال کرد که یا رسول الله من فرزند ندارم چگونه باشد فرمود هر که این دو رکعت ادا کند او
از فرزندان شما باشد و او را فردای قیامت بتو بخشند و ایضا دو رکعت نقصان تقصیر نماز
در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص سه بار بخواند جمله تقصیرات او بر جا شود و کمال پذیرد و دو
رکعت دیگر در رکعت اول بعد از فاتحه آمن الرسول یکبار و اخلاص پانزده بار و در رکعت
دوم بعد از فاتحه آخر سوره کهف ان الذین امنوا وعملوا الصلحت الخ و اخلاص پانزده بار
و این را حفظ ایمان گویند و این چهار رکعت نماز سعادت آورده اند که در هر شب ادا کند
والا در هفته والا در هر ماه والا در هر سال والا در تمام عمر که او را کافیست و اگر این نماز را
بعد از نعت و ضو ادا کند یعنی وضو کند و تحیت وضو بگذارد و باز وضو کند و باز تحیت وضو
بکند بکذا هفت کرت هر حاجتی که داشته باشد بیشک روا گردد اما باید که در جای کند که او را کسی
نبیند و فقیر در هر شب این اکثر کرده است در رکعت اول بعد از فاتحه اخلاص ده بار و در دوم بعد از
فاتحه بیست بار و در سوم سی بار و در چهارم بعد از فاتحه چهل بار و بعد از سلام پنجاه و یکبار صلوة
فرستد و پنجاه و یکبار سید الاستغفار گوید کما ذکرنا فی هذه الفصل و پنجاه و یکبار و لاحول ولا

قوة الا بالله العلی العظیم بخواند و سر بسجده نهد و سه بار یا وهاب گوید و اگر بسر رسیدن کند آن شخص
دیگر بار گوید اللهم اسعدنی سعادة الدنیا والآخرة برحمتك یا ارحم الراحمین و ذکر تسبیح نماز خفتن
آورده اند که بعد از عشا سوره تبارک الذی بیده الملک بخواند چون در گور نهندش منکر از وی سوال
کنند و نکیر واضح کنند که این شخص سوره تبارک عقب عشا میخواند نمیتوان پرسید و شاید که سوره
فاتحه یکبار بخواند و شش آیت از اول کلام الله تا وما هم بمؤمنین و آیة الکرسی تا خالدون و
امن الرسول و آیت شهد الله انه لا اله تا سریع الحساب و بعده قل اللهم مالک الملک
تا بغیر حساب و این در سوره آل عمران است شاید که این مقدار از کلام الله در عقب هر نماز بخواند
والقصه آنکه در عقب هر خمس صلوة این آیتها بخواند که ثواب ایشان از حد و عد بیرون است
و در کلام مجید فرمان تقریر یکجا فسبحان الله حین تمسون وحین تصبحون تا رب العلمین
بخواند و در خفتن شاید که بعد از پنج گنج صد بار کلمه تمجید و صد بار اخلاص و بخیرها من المذکورین
بخواند و در حدیث است که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم با امیر المؤمنین مرتضی علی رض گفت
که یا علی با ختم قرآن بکنی و طواف خانه کعبه بکنی و شفاعت جمله پیغمبران بجا بیاری و جمله کافران
و شیاطین عاجز بکنی و جمله امت من از حق تعالی بخواهی و هزار رکعت نماز ادا بکنی پس لازم
و واجب است که بخوابگاه نروی آورده اند که مرتضی علی بتعجب عاجز شد و گفت یا
رسول الله فقیر را این مقدار امکان از کجا باشد حضرت فرمود که من بیان کنم اول چهار
کرت فاتحه خوانی ثواب حج یابی و چون دوازده کرت اخلاص بخوانی ختم قرآن کرده
باشی و چون ده کرت کلمه تمجید بخوانی جمله کافران و شیاطین عاجز کرده باشی و چون
ده کرت درود بخوانی جمله پیغمبران را شفاعت کرده باشی و چون ده کرت اللهم اجرنا من
النار گوئی تمام امت من از الله تعالی خواسته باشی و چون ده کرت سبحان الله المعبود ما
نشاء بقدرته فعال لما یرید بغیر بخوانی هزار رکعت نماز گزارده باشی آورده اند که یکی
از زنان نیکوکار بخود قسم یاد کرد و گفت شوهر نگیرم مگر کسی را که هر شب هزار رکعت نماز بگذارد و
دران میان جوانی گفت که من میگذارم بعد از عقد چون نکاح کرد جوان بغیر از فریضه نوافل بجا
نمی آورد زن گفت چرا عهد را بوفا نکردی گفت بوفا نکرده ام بلکه هر شب میگذارم که در حدیث صحیح

خوانده ام که این آیت مذکوره را کسی هر شب خواند ثواب هزار رکعت نماز مے یابد و ایضاً شاید
که هفت بار گوید حسبی الله الذی لا اله الا هو رب العرش العظیم و بعده کرت آیة الکرسی بخواند و ده
کرت اخلاص بخواند و علی هذا القیاس شاید که برو یک بار درود نیز این بخواند آورده اند که از جمله بلاها
و آفتها و از شر ظالمان و از فتنه آخر الزمان امین باشد و ایضاً در بامداد و شبانگاه شاید که
هفت بار گوید ملک یوم الدین بحق ایاک نعبد و ایاک نستعین هر حاجتی که داشته باشد
بر آمده خیر گردد گویا که او را بدوزخ کارے نیست و ایضاً از برائے کفایت مرادات هر دو
جهانی هفت بار بخواند یا الله یا رحمن یا رحیم یا غفور یا حنان یا منان یا باسط یا سبحان یا
دیان یا شکور یا ذوالجلال والاکرام برحمتک یا ارحم الراحمین و دیگر بعد از نماز شام شاید
که پیش از آنکه بکسے سخن کند هفت بار بگوید اللهم اجرنی من النار اگر دران شب بمیرد از
آتش دوزخ خلاصی یابد و اگر در روز گوید اگر دران روز بمیرد نیز خلاصی یابد و شاید که میان شام
و عشا خواب نکند آورده اند که در دوزخ آبے ست بغایت سیاه و بدبوی که اگر قطره از ان آب
در دنیا آید تمامی دریاهای عالم بدبوی و تلخ شوند تا هر که از ان دریاها چشد بمیرد و آن آب نصیب کسے
باشد که میان مغرب و عشا خواب کند و ایضاً فرشتگان بعد از نماز عشا دفترها را در از نیک و
بد بآسمان برند و عرضه کنند پس چون کسی درین حالت خواب کند آن فرشتگان گویند لعنت
خدا باشی و میان بهشت و دوزخ معلق گردی چنانکه ما را معلق ساختی برخیز و عشا ادا
کن تا ما هم نیز راهی شویم و ایضاً حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم فرموده است هر که در
حالت خواب کند آتش دوزخ بمقدار یک گز نزدیک او میرسد و بزمین تا چون حکم خدا است مے گردد
آورده اند که دو جوانان ازین حدیث انکار نمودند و در خواب رفتند و چون بیدار شدند
گفتند که یک گز زمین را در زیر خود بکاویم تا ببینیم آورده اند که چون یک گز زمین شگافتند
آتش چنان شعله زد که هر دو ایشان سوخته و گداخته تا چیز گشتند و دو رکعت نماز بعد از
قیام اللیل و این نیز نماز حاجات گویند و اگر در شب قدر بگذارد ثواب شب قدر یابد که
هر شب را شب قدر داند و بگذارد و در رکعت اول بعد از فاتحه اخلاص هفت بار و در رکعت
ثانی چون اول ادا کند و چون کسی در خواب میرود شاید که طهارت باشد والا شاید که

تهجد و وضو بکنند و الا نیم را البته ترک نکنند و بعد از تحیة وضو به بستر رود و سه کرت بگوید استغفر
الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم و اتوب الیه پیغمبر علیه السلام فرموده است هر که این استغفار
در این حالت بخواند آمرزیده شود گناه او اگرچه باشند کف دریا و بشماره ریگ عالج و بشمار ورق
درختان و بشماره روزهای دنیا بوده باشد و عالج نام ولایت است که ریگ در آن کثرت
و نتاید که نزدیک بالین خود بایستد و آمن الرسول بخواند و چون بر بستر خود بنشیند اخلاص و
فلق و ناس سه گان بار بخواند و بر دستهای خود بدمد و بمالد بر اندام خود از حرکت شیطان
خلاص باشد و باید که بر پهلوی راست خواب کند و روی بقبله دارد و اگر زن باشد پشت بقبله خواب
بر پهلوی چپ چون سر بالین برده شود کافرون آن تمام کند دیگر ولی پی را و نهادن تمام
کند و چون سر بر بالین نهد دست راست بر سینه نهد و صد بار الباعث گوید دل و زنده باشد
و اگر با وضو خفته باشد زود تر بیدار خواهد شد آورده اند که چون بنده مومن با وضو خسپد
ارواح او را فرشتگان بالا برند و در تحت عرش سجده میکنند و در وقت بیداری برگشته باز می آرند
اما چون بی وضو خسپد ارواح او را بالا راه ندهند بلکه پایان فرستندش و باید که نگاه تر
بخیزد و نماز تهجد ادا کند و باید در خواب روی در که پیغمبر علیه السلام فرموده است الصلوة بین النومین
و اگر فرصت این ندارد پس پیش از طلوع صبح صادق بخیزد و پیغمبر فرموده است که اگر مقدار
دو شیدن بز از صبح صادق کسی پیشتر بخیزد نیز افضل است و چون کسی از خوابگاه بخیزد
باید که به پهلوی راست بگردد و بعد از آن بنشیند و بر دیوار خانه و یا کوزه و یا بستر تیمم زند و بگوید
الحمد لله الذی احیانا بعد ما اماتنا والیه البعث والیه النشور رضینا بالله تعالی ربا و بالاسلام
دینا و بمحمد صلی الله علیه وسلم نبیا و رسولا و ده کرت اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله
الرحمن الرحیم و ده کرت کلمه طیبه گوید آورده اند که آدمی را سه صد و شصت رگ در دل است
و بر هر رگ ده شیاطین آویخته است پس چون علی الصباح کسی کلمه طیبه و شهادت گوید و سه
کرت تمجید و سه کرت اللهم انی اعوذ بک من ان اشرک بک شیئا و انا اعلم و استغفرک
لما لا اعلم به تبت عنه و رجعت عنه و اقول لا اله الا الله محمد رسول الله و سه کرت
سید استغفار گوید و سه کرت ربنا ظلمنا انفسنا و ان لم تغفرلنا و ترحمنا لنکونن من الخاسرین

مسئله

وسہ کرت رب انی ظلمت نفسی فاغفر لی فانہ لا یغفر الذنوب الا انت و در مفتاح
الجنان آوردہ است کہ در خبر ست از حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم کہ حق
میگوید کہ قریب نزدیکتر بمن از آن کس نیست کہ در سجدہ ہمین آیت مذکور بخواند و ایضاً
ہفت کرت گوید ربنا ما خلقت ہذا باطلا سبحانک فقنا عذاب النار ربنا انک
من تدخل النار فقد اخزیتہ وما للظلمین من انصار ربنا اننا سمعنا منادیا ینادی
للایمان ان امنوا بربکم فامنا ربنا فاغفر لنا ذنوبنا وکفر عنا سیاتنا وتوفنا مع
الابرار ربنا واتنا ما وعدتنا علی رسلک ولا تخزنا یوم القیمۃ انک لا تخلف المیعاد
آوردہ اند کہ این آیتہا را در آن حالت بخواند ہر گز فرزندان او را حق تعالی محتاج
کسے نکند و آیت آخرین ایشان اگر کسے در اوقات تکرار کند فردائے قیامت ہیچ
گناہ با خود نشود و این آیتہا در سورہ عمران است نزدیک سورہ نساء یک کرت بگوید
ربنا افرغ علینا صبرا وثبت اقدامنا وانصرنا علی القوم الکفرین و یک بار
ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذین سبقونا بالایمان ولا تجعل فی قلوبنا غلا للذین
امنوا ربنا انک رءوف الرحیم و سہ کرت لا الہ الا انت سبحانک انی کنت من الظلمین
فاغفر لنا ذنوبنا کلہا صغیرہا وکبیرہا سرا وعلانیتہ ظاہرا وباطنا بعدہ بگوید
الہی بحرمت توبہ و استغفار محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و بحرمت توبہ استغفار مہتر آدم
علیہ السلام سہ کرت گوید صلوۃ اللہ علی آدم علیہ السلام آوردہ اند کہ ہر روز سہ کرت
صلوات بر آدم فرستد ہیچ گناہ در وجود او نماند و بحرمت توبہ و استغفار مہتر موسی
علیہ السلام و بحرمت توبہ و استغفار مہتر داؤد علیہ السلام و بحرمت توبہ و استغفار مہتر ایوب
علیہ السلام الہی بحرمت توبہ و استغفار جمیع انبیاء و رسل توبہ و استغفار این عاصی جافی قبول
کنی و سہ کرت ربنا تقبل منا انک انت السمیع العلیم الہی بحرمت آنکہ ذلت و لغزش
انبیاء عفو فرمودہ گناہان صغیرہ و کبیرہ این عاصی و جافی عفو فرمائی و سہ کرت گوید
واعف عنا واغفر لنا وارحمنا انت مولنا فانصرنا علی القوم الکفرین الہی بحرمت
انبیاء و رسل آنکہ بذلت و لغزش نگرفتی این عاصی جافی را گناہ صغیرہ و کبیرہ نگیری

وسہ کرت گوید رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا اِنْ نَسِیْنَا اَوْ اَخْطَاْنَا رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَیْنَا اِصْرًا کَمَا حَمَلْتَہٗ
عَلَی الَّذِیْنَ مِنْ قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَۃَ لَنَا بِہٖ وَاعْفُ عَنَّا وَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا
اَنْتَ مَوْلٰنَا فَانْصُرْنَا عَلَی الْقَوْمِ الْکٰفِرِیْنَ وسہ کرت گوید اَللّٰھُمَّ اجْعَلْنِیْ مَحْبُوْبًا فِیْ قُلُوْبِ
الْمُؤْمِنِیْنَ وَبَلِّغْنِیْ عُمْرًا اِلٰی مِائَۃٍ وَعِشْرِیْنَ سَنَۃً مِنْ غَیْرِ عَاھَۃٍ وَھَرَمٍ واگر دہ کرت گوید
افضل باشد وپنج کرت ہمان کلمات مذکور کہ در فصل وضو عقب این دعا گفتہ ام بخواند
اَنَّ عِیْسٰی عَبْدُکَ وَرَسُوْلُکَ وَاَنَّ عِیْسٰی عَبْدُ اللّٰہِ وَابْنُ اَمَتِہٖ وَکَلِمَتُہٗ وَاَنَّ الْجَنَّۃَ حَقٌّ وَالنَّارَ حَقٌّ بِرَحْمَتِکَ یَا
اَرْحَمَ الرّٰحِمِیْنَ پس چون از جا برخیزد اول کفش راست بپوشد اما در وقت گذاشتن در بنا شد چون
روان شود اول پای چپ بردارد وسائر آداب در فصل وضو گفتہ ام وچون از در
برآید بگوید اللّٰھم اعصمنی فی دینی ودنیای والآخرۃ وچون از وضو فارغ شود دو رکعت
تحیت وضو بگذارد ودر رکعت اول بعد از فاتحہ اخلاص سہ بار گوید در رکعت ثانی چون اول
بعد ازان دو رکعت دیگر در ہر رکعت بعد از فاتحہ اخلاص پنج بار وچون ازو فارغ شود ہزار
کرت گوید یَا بَدِیْعَ الْعَجَائِبِ وہزار ویک کرت یَا رَبِّ یَا رَبِّ وچہل کرت یَا کَرِیْمُ وسر بر زمین
نہد واین دعا بخواند اللّٰھم یا خالق النور از غصہ مشغول این غم کنی واز دل ما دور بحرمت
آن پیرے کہ در دون خانہ رست وپاشنہ پایش در دہن مار رست لیشب در روز مشغول بطاعت
چہار رست بحرمت یَا اَللّٰہُ یَا اَللّٰہُ یَا اَللّٰہُ یَا رَحْمٰنُ یَا رَحْمٰنُ یَا رَحْمٰنُ یَا رَحِیْمُ یَا رَحِیْمُ یَا رَحِیْمُ بحق
لَا اِلٰہَ اِلَّا اللّٰہُ مُحَمَّدٌ رَّسُوْلُ اللّٰہِ بِرَحْمَتِکَ یَا اَرْحَمَ الرّٰحِمِیْنَ آوردہ اند کہ مصلی این نماز وخواند
این دعا ہر حاجتے کہ داشتہ باشد بر آوردہ گردد وبعد ازان دو رکعت دوگانہ بگذارد وثواب او را
جنت الفردوس بدہد کہ از حد وعد بیرون ست واز غایت در گذشتہ است ودر رکعت
اول بعد از فاتحہ آیۃ الکرسی یکبار وکافرون چہار بار ودر دوم بعد از فاتحہ اخلاص پنج بار آوردہ اند
کہ چون حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم ثواب این بیان گفت یاران گفتند یا رسول اللہ
اگر فوت شود چہ باید کرد گفت کہ سنت نماز فجر را بدین طریق گذارد وہمان ثواب وزیادہ
گردد وبعدہ دوازدہ رکعت نماز تہجد بگذارد اما سیک سنت بگذارد ودر ہر رکعت بعد از فاتحہ
اخلاص یکبار وبعد از ہر رکعتین درود گوید اند کے مراقبہ در ذکر وفکر نیز بکند وپیدا انکہ

در نماز تهجد اقاویل بسیار بعضے در رکعت اول بعد از فاتحه آیة الکرسی یکبار و در
دوم آمن الرسول یکبار و بعضے در هر رکعت بعد از فاتحه الم نشرح لک صدرک یکبار
و اگر چهار رکعت بیک سلام میکند پس در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص سه بار بخواند و اگر
خواهد در رکعت اول بعد از فاتحه یک بار اخلاص و در دوم دو بار اخلاص
و در سوم سه بار اخلاص یعنی تا دوازدهم رکعت دوازده اخلاص شود و اگر خواهد دوازده ربنا
مذکور بگذارد در رکعت اول بعد از فاتحه رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ
و در دوم رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ و در
سوم رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ
الْوَهَّابُ و در چهارم رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ
الْمِيعَادَ و هر که این آیت همیشه بخواند و هر روز یکبار بخواند همیشه ملاقاتش با سلطان بود
و در پنجم رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا الخ بخواند و در ششم رَبَّنَا آمَنَّا بِمَا أَنْزَلْتَ وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ
فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ و در چهار رکعت دیگر همان چهار ربنا مذکور که در آخر سوره
عمران است گفته ام و در دو رکعت دیگر همان ربنا مذکور که بعد از ایشان گفته ام
و بدانکه نماز تهجد را ثواب از حد بیرون است اما گفته اند که چون مصلی این نماز سر از لحد
بر دارد در روز حشر دوازده کس برابر این دوازده رکعت در پیش وا استاده باشند
چهار پیغمبران مرسل اول آدم صفی الله دوم ابراهیم خلیل الله سوم موسی کلیم الله چهارم
عیسی روح الله پنجم محمد رسول الله و چهار فرشته مقرب اول ایشان جبرئیل دوم مهتر
میکائیل سوم مهتر اسرافیل چهارم مهتر عزرائیل صلوات الله علیهم اجمعین و چهار خلفای
الراشدین اول ایشان ابو بکر صدیق بن ابی قحافه دوم عمر خطاب سوم عثمان چهارم
علی بن ابی طالب رضوان الله علیهم اجمعین به برکت شرافت دیدار ایشان از جمله هولهای
قیامت خلاص یابد و به بهشت برسد آورده اند که جنید بغدادی قدس سره را
کسے در خواب دید گفت چه چیز بشما نفع کرد گفت نمازے که در شب میکردم و بدانکه نماز تهجد بر
حضرت رسالت پناه صلعم فرض بود و بر امت نفل اما بر طالبے که دم سالکی و طالبی زند لازم

مصنف در بیان ثواب نماز تهجد

دوازده کس سوای حضرت مصطفی علیه السلام که همراه ایشان محشور شوند

فاتحه پنج بار اخلاص بعده بست و دو م الله الصمد گوید که تکلیف تمام بکند و نفس گرفتن و در رکوع
بعد از تسبیح رکوع بست و دوم الصمد الصمد گوید و بقومه آید بست و دوم الصمد الصمد گوید و بسجده رود و بعد از
تسبیح سجده بست و دوم الصمد الصمد گوید و بجلسه آید بست و دوم الصمد الصمد گوید و در سجده دوم بعد از تسبیح بست و
دوم الصمد الصمد گوید و در رکعت دوم قبل از فاتحه پنجاه دوم الصمد الصمد گوید و الباقی کالاولی و بعد از
سلام سر بسجده نهد و این بیتی را بخواند ؎ عشق تو رفیق راز من باد * زخمه تو چنگ
نواز من باد * بعد از سرمه عشق تو سرمه دهم را * این سرمه مراد و مر اواز من باد * باید چندی
کرت این آنکرار کند و محبت حق جوید و در آوان این نماز خود را و ماسوا الله را در فراق
او مستغرق و اسیر داند و بای و بر آ او گذارد و بعد از این چهار رکعت نماز محبین بگذارد
و در رکعت اول بعد از فاتحه صد بار یا الله و در دوم بعد از فاتحه صد بار یا رحمٰن و در سوم
بعد از فاتحه صد بار یا رحیم و در چهارم بعد از فاتحه صد بار یا ودود و بعد از سلام این
درود بگوید اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّعَلٰی اٰلِ مُحَمَّدٍ وَّبَارِکْ وَسَلِّمْ عَلَیْهِ وَصَلِّ عَلٰی
جَمِیْعِ الْاَنْبِیَاءِ وَالْمُرْسَلِیْنَ وَعَلٰی مَلٰئِکَۃِ الْمُقَرَّبِیْنَ وَعَلٰی عِبَادِ اللّٰهِ الصَّالِحِیْنَ
وَعَلٰی اَهْلِ طَاعَتِکَ اَجْمَعِیْنَ وَارْحَمْنَا مَعَهُمْ بِرَحْمَتِکَ یَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِیْنَ. اَللّٰهُمَّ
صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّعِتْرَتِهٖ بِعَدَدِ کُلِّ مَعْلُوْمٍ لَّکَ و این دعا بخواند بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
اَللّٰهُمَّ اَحْیِنِیْ مُحِبًّا لَّکَ وَاَمِتْنِیْ مُحِبًّا لَّکَ وَاحْشُرْنِیْ تَحْتَ اَقْدَامِ اَحِبَّائِکَ وَصَلَّی اللّٰهُ
تَعَالٰی عَلٰی خَیْرِ خَلْقِهٖ مُحَمَّدٍ وَّاٰلِهٖ اَجْمَعِیْنَ و این نماز اگر بعد از عشا برای حاجات بگذارد
آزموده است و بدانکه این دو نماز مقید بوقت نه اند اما چون حاجت فقیر بود که درین
حالت مکرر بیان کردم و بعد از نماز محبین نیز این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ ارْزُقْنِیْ حُبَّکَ
وَحُبَّ مَنْ اَحَبَّکَ وَحُبَّ مُتَابَعَۃِ اَحِبَّائِکَ و نیز صباحًا و مساءً این دعا را تکرار کند
و دعا اینست اَللّٰهُمَّ اَرِنَا الْحَقَّ حَقًّا وَّارْزُقْنَا اتِّبَاعَهٗ وَاَرِنَا الْبَاطِلَ بَاطِلًا وَّارْزُقْنَا اجْتِنَابَهٗ
آورده اند که حضرت رسالت پناه این دعای مذکوره را بسیار تکرار میکرد و بدان العزیز
که حضرت رسالت پناه همیشه در حقیت بود و باطل را بود کار نبود دیگر اینکه هرچه ماسوای
الله است باطل است پس حضرت از ماسوا اجتناب طلب میکرد تا به لی مع الله وقت

[illegible]

لا یسعنی فیها ملک مقرب ولا نبی مرسل همیشه باشد وازین جا در آوان استغراق
گفتی ارنا الاشیاء کما هی یعنی چنانکه تو قولی در قیام ایشان تو هست و هر چه هست مجلی تو
[illegible] نیز بگوید اللهم اذقنی حلاوة الایمان واستعملنی عملا صالحا برحمتک یا ارحم
الراحمین و بعد ازین بدانکه در شرح مشارق هست که عابدان را با شتباه و تاق هست و وتر را
بعد از تهجد ادا میکنند و عارفان از حیات اعتماد نیست در اول شب میکنند آورده اند از حضرت
رسالت پناه وتر را سه کرت میکرد اول بعد از عشا در مسجد میکرد و بعده در خانه میکرد و
بعده در آخر شب بعد از تهجد میکرد و چون در اول شب بعد از وتر فارغ شود باید که دو رکعت نشسته
بگذارد که آنرا تکمیل الوتر گویند در رکعت اول بعد از فاتحه اذا زلزلت الارض یکبار و در دوم الهکم
التکاثر یکبار و نیز در رکعت اول بعد از فاتحه آیه الذین تا سریع الحساب و در رکعت دوم بعد از فاتحه
ربنا آمنا بما انزلت واتبعنا الرسول فاکتبنا مع الشاهدین آورده اند هر که در اول
شب هزار بار یا الله گوید آمرزیده شود و اگر دو هزار بار گوید مرد صالح گردد و اگر سه هزار بار یا الله
گوید واصل حق گردد ایضا شیخ شهاب الدین قدس سره گفته است هر که سه هزار بار یا الله گوید
هر حاجتے که داشته باشد بر آورده گردد و نیز هر که بعد از هر نمازے هزار کرت بگوید استغفر الله
هر حاجتے که داشته باشد بر آورده گردد و دیگر هر نمازے که در اوقات فقیران و مقیدان بوقت نیستند
بلیقی کل حین والساعات از روز و شب که توان بجا آورد افضل این است که در شب ادا کنند
اول چهار رکعت نماز ادا کرده در هر رکعت بعد از فاتحه آیة الکرسی پنج بار و از شهد الله تا سریع
الحساب پنج بار لا اله الا الله محمد رسول الله صد بار و در رکوع بعد از تسبیح لا اله الا الله چهل بار و بعد از تسبیح
و تحمید در قومه نیز چهل بار و در سجده بعد از تسبیح نیز چهل بار و در جلسه نیز چهل بار و در سجده دوم بعد
از تسبیح نیز چهل بار و بعضی این نماز را اشبا یافت که وقت از خود و ما سوی الله بشوید و از برای
او ادا کنند و از رحمت خود را صحات و نماز ادا کنند و ادا کرده شده برای او و دیگر یک در لا اله
نفی کل موجود و در الا الله اثبات حضرت کرده اند متکلمان گفته اند که لا معبود الا الله و صوفیان
گفته اند لا موجود الا الله دیگر چهار رکعت نماز کن فیکون از برای مهمات دین و دنیا در
رکعت اول بعد از فاتحه افوض امری الی الله صد بار و در رکعت ثانی بعد از فاتحه الا الی الله تصیر الامور

الامور صد بار و در سوم بعد از فاتحه نصر من الله و فتح قریب صد بار در چهارم بعد از فاتحه
انا فتحنا لک فتحا مبینا صد بار بعد از سلام غفرانک ربنا و الیک المصیر صد بار بعده
سر بر زمین نهد صد بار استغفر الله گوید و حاجت خود عرضه کند بر آورده شود و بحکم باری تعالی
چهار رکعت نماز حاجات در هر رکعت سوره فاتحه چهل و یکبار و اخلاص یک بار بعد از سلام
خدر است بر زمین نهد و چهل و یک بار گوید یا حی یا قیوم بار خد چپ بر زمین نهد چهل
و یکبار گوید و عنت الوجوه للحی القیوم و حاجت خود را عرضه کند و دیگر چهار رکعت
نماز اگر حاجت دنیاوی داشته باشد در روز ادا کند و اگر حاجت دینی باشد در شب گزارد
در هر رکعت بعد از فاتحه انا انزلناه تا آخر بیست بار و تسبیح در رکوع سبحان الله العظیم
و بحمده بیست بار و در سجده سبحان ربی الاعلی و بحمده بیست بار و بعد از سلام بیست بار
استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم غافر الذنوب ساتر العیوب و اتوب الیه
من شرور انفسنا و من سیئات اعمالنا و سر بر زمین نهد و حاجت عرضه کند بر آورده گردد
و دیگر چهار رکعت نماز استغفار که کفایت گناهان صغیره و کبیره است در هر رکعت بعد از
فاتحه ربنا ظلمنا انفسنا و ان لم تغفر لنا و ترحمنا لنکونن من الخسرین هفت بار
و ده بار انه غفور رحیم و بعد از تسبیح رکوع نیز ده بار انه غفور رحیم گوید و بعد از تسمیع
تحمید در قومه نیز ده بار گوید و در هر دو سجده بعد از تسبیح نیز ده بار و در جلسه نیز ده بار و بعد از
سلام بگوید استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم و اتوب الیه و اسأله التوبة
صد بار و سر بر زمین نهد و ده بار گوید اللهم انی استغفر الله ربی من کل ذنب اذنبته
عمدا او خطأ سرا و علانیة و اتوب الیه من الذنب الذی اعلم و من الذنب الذی
لا اعلم انک انت علام الغیوب غفار الذنوب و لا حول و لا قوة الا بالله العلی
العظیم و در خبر است که حضرت رسالت پناه فرمود مر یاران را که نماز را چه باید
که بما نند با گذارید و صفوف را راست کنید و الا درست نیست یاران گفتند یا رسول الله بمانند شما
نماز یاران چگونه باشد حضرت فرمود که هر که بعد از هر نماز این دعا که مذکور شد بخواند نماز او چون
نماز من باشد در قبولیت و دیگر چهار رکعت نماز ظهر و عصر بوستان افروز را گویند پس

آورده اند که چون مصلی این نماز بگذارد فرشتگان طبقهای نور با الوان نعمتها در دست گرفته بر
گور او حاضر شوند و گل و ریحان و در و جواهر و مشک جنت بر گور او پاشند تا که از برکت او تمام
اهل مقبره خوشبو پاک شوند و در هر رکعت بعد از فاتحه انا انزلناه ده بار و ده بار کلمه تمجید و بعد
از آن چون در رکوع و سجود و قومه و جلسه نماز استغفار ده کرت کلمه تمجید بگوید و چون در تشهد
اخیره تشهد تمام کند سر بر زمین نهد و ده بار سوره فاتحه و ده بار انا انزلناه الخ و سی و سه بار کلمه
تمجید بخواند و سر بردارد و یکبار رود گوید و سلام دهد و دیگر چهار رکعت نماز تسبیح در رکعت اول
بعد از ثنا تا الا الرحیم پانزده کرت کلمه تمجید گوید بعده تعوذ و تسمیه گوید فاتحه بخواند و اخلاص
یکبار و بروایتی ده بار بخواند پانزده بار کلمه تمجید گوید پس بعد از آن چون عشر در رکوع و سجود و قومه و
جلسه تمجید گفته باشد ده بار و هر تسبیح تسبیح شده بار یعنی تمجید شود و بعد از تشهد اخیره و درود
این دعا بخواند اللهم انی اسألك توفیق اهل الهدی واعمال اهل الیقین ومناصحة اهل
التوبة وعزم اهل الصبر وجد اهل الخشیة وطلب اهل الرغبة وتعبد اهل الورع وعرفان
اهل العلم حتی اخافك اللهم انی اسألك مخافة تحجزنی عن معاصیك حتی اعمل بطاعتك
عملا استحق به رضاك حتی اناصحك فی التوبة خوفا منك وحتی اخلص لك النصیحة حیاء
وحتی اتوکل علیك فی الامور حسن الظن بك سبحان خالق النور بعده سلام دهد و بعد از سلام
یکبار سبحان ذی الملك والملکوت سبحان ذی العزة والعظمة والقدرة والهیبة والجلال و
الجمال والکمال والبقاء والثناء والضیاء والآلاء والنعماء والکبریاء والجبروت سبحان الملك
الحی الذی لا ینام ولا یموت سبوح قدوس ربنا ورب الملائکة والروح آورده اند که بروایت
درست که این نماز در هر شب آدینه و الا در هفته و الا در ماه و الا در سال و الا در تمام عمر بجا آرد
حق تعالی از برکت این نماز او را و مادر و پدر او را و اولاد او را آمرزیده گرداند و از آتش دوزخ
نجات یابد و دیگر چهار رکعت نماز که هر کس گذارد امیر المؤمنین عمر گفته که چون آرزوی دیدار خیر البشر
کنم در حال این نماز را بجا آرم حضرت رسالت پناه را بخواب بینم و امیر المؤمنین ابو بکر
الصدیق گفت که از حضرت پرسیدم یا رسول الله چون از دیدار شریف شما محروم بمانم بچه چیز
دولت ملاقات شما میسر شود فرمود چون بیاید که دیدار من خواهد این نماز در حال بگذارد مرا بخواب بیند

رکعت بعد از فاتحه سوره انا انزلناه ده بار و کلمهٔ تمجید تا اکبر پانزده بار یعنی سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر پس رکوع رود بعد از تسبیح رکوع تمام تمجید ده بار و بعد از تسمیع و تحمید در قومه تمجید تا اکبر ده بار و در هر دو سجده پنجبار سبحان ربی الاعلی پنج بار تمجید تا اکبر و دیگر رکعات علی هذا القیاس و بعد از سلام ده بار سوره فاتحه و ده بار سوره انا انزلناه بخواند و سی و سه بار تمجید تا اکبر بعد ه یکبار این درود گوید اللهم صل علی محمد النبی الامی جزی الله محمدا عنا ما هو اهله برحمتک یا ارحم الراحمین و دیگر چهار رکعت نماز درود معلوم باشد که نماز درود تمامه بنماز تسبیح می ماند اما در اینجا کلمه تمجید بگفتن و درین نماز این درود بخواند اللهم صل علی محمد عبدک و نبیک و حبیبک و رسولک النبی الامی و باید که در هر شب ادا کند والا در شب جمعه البته ادا کند که بغایت ثواب است و در خبر است که چون بنده مومن درود فرستد در سائر ایام مهتر جبرئیل علیه السلام همین خبر را در آنحضرت رسالت پناه میرساند اگر بنده لائق باشد حضرت نیز می گوید که رحمت خدا برو باد و چون از زبان مبارک رسول الله بر کسی رحمت آید بآتش دوزخ نسوزد اما چون در شب جمعه بگوید الصلوة والسلام علیک یا رسول الله حضرت بگوش می شنود و برو رحمت میفرستد دیگر نماز حاجات آزموده است در هر رکعت فاتحه چهار بار بعده اذا جاء سه بار و اخلاص نیز سه بار و درود و در روایت دیگر خوانده ام که یکبار فاتحه و ده بار اذا جاء و یکبار اخلاص و تسبیح و سجده هفت بار گوید و این فقیر روزی برای حاجتی کرده بود و بقبول اوّل در حال برآمد بعده دعای نور بخواند و اسناد دعای بزرگوار روزی حضرت رسالت پناه مهتر جبرئیل را گفت که یا اخی جبرئیل چنانکه هیبت و صورت تو است بمن بنمای صورت خود را جبرئیل گفت یا رسول الله در بیابان بیرون شو چون حضرت در بیابان رفت مهتر جبرئیل پر و بال خود را پریشان کرد از مشرق تا بمغرب رسید حضرت بیهوش افتاد چون بهوش آمد گفت یا اخی از شما کسی کلان تر باشد گفت از من مهتر میکائیل کلان تر است زیرا که او را هفتصد بیست و هر پر او چون تمام جبرئیل کلانی دارد و مهتر جبرئیل گفت که اگر من همین میکائیل که مرا هست هزار سال بر بینی او بپرم از حضرت تا طرف دیگر او را خبر نشود حضرت فرمود یا اخی از مهتر میکائیل بسیار کلانتر باشد گفت از وی مهتر اسرافیل کلان است که هفتصد پر دارد و هر پر او چون تمام میکائیل است اگر مهتر میکائیل بعظمت خود در گوش مهتر اسرافیل کسی کلان . . باشد گفته . . .

چنانکه مذکور بالا پدید آمد و عرش خدائے کلان است که شصت هزار پایه دارد و از
تا پایه دیگر چهل هزار ساله راه است روزی از حضرت رب العالمین مهتر اسرافیل علیه السلام التماس کرد که
یارب اگر عرش خود را بمن بنمائی چه باشد در حال خطاب حضرت عزت در رسید که برو ببین او پر درآمد
که هفت هزار سال بیک نفس می پرید اما پرهایش کهنه و شکسته شده افتادند باز التماس کرد
پرهایش نو رسیدند باز هفت هزار سال می پرید باز پرهایش افتادند باز التماس کرد و باز
پرهایش نو رسیدند سخن چیست که باید بپرد و خطاب حضرت عزت در رسید که ببین که چند سال پریده
گفت هر همه بیست و یک هزار سال گفت پس ببین که چند بالا رفته چون نگاه کرد تا ساق پایه
بود پس خطاب حضرت در رسید که اے اسرافیل تو باین عظمت و قدرت بیست و یک هزار
سال پریدی اما چندین کرت پرهای تو افتادند و تا ساق او نرسیدی پس ما فوق از تا
ابد الآباد نرسی المحال لائق تو نیست که فرود روی پس اسرافیل علیه السلام عاجز شده بازگشت حضرت
رسالت پناه گفت یا اخی جبرئیل از عرش چیزے کلان تر هست گفت یا رسول الله چون عرش عظیم
خود بنا کرد خداوند تبارک و تعالی ما را پیدا کرده تا آن باز کرده که عرش در میان زبان ما و چون سپندانه
چو شود خدائے تبارک و تعالی این اسما بر شود از ماهیت این اسمائے معظم یک طرف و آن از ما
و یک طرف پایان ماند و خشک شد و عرش چون سپندانه در کام ما می نمود و فضیلت
این دعا بسیار است اما مختصر کرده شد بسم الله الرحمن الرحیم اللهم یا نور تنورت بالنور
والنور فی نور نورك اللهم یا عزیز تعززت بالعزت والعزة فی عزت عزتك یا عزیز
اللهم یا جلیل تجللت بالجلال والجلال فی جلال جلالك یا جلیل اللهم یا جمیل تجملت
بالجمال والجمال فی الجمال جمالك یا جمیل۔ اللهم یا واحد توحدت بالوحدانیة والوحدانیة
فی وحدانیت وحدانیتك یا واحد اللهم یا فرد تفردت بالفردانیت والفردانیت فی
فردانیت فردانیتك یا فرد اللهم یا علیم تعلمت بالعلم والعلم فی علم علمك یا علیم اللهم
یا رفیع ترفعت بالرفعة والرفعة فی رفعة رفعتك یا رفیع۔ اللهم یا حفیظ تحفظت بالحفظ
والحفظ فی حفظ حفظك یا حفیظ۔ اللهم یا واصل توصلت بالوصل والوصل
وصلك یا واصل اللهم یا فاعل تفعلت بالفعل والفعل فی فعل فعلك یا فا

دعائے عرش عظیم

اللهم یا فارض تفرضت بالفرض والفرض فی فرض فرضك یا فارض۔ اللهم یا حلیم تحلمت بالحلم والحلم فی حلم حلمك یا حلیم۔ اللهم یا عظیم تعظمت بالعظمۃ العظمۃ فی عظمۃ عظمتك یا عظیم۔ اللهم یا ملك تملكت بالملك والملك فی ملك ملكك یا ملك۔ اللهم یا قدوس تقدست بالقدس والقدس فی قدس قدسك یا قدوس اللهم یا رحمٰن ترحمت بالرحمۃ والرحمۃ فی رحمۃ رحمتك یا رحمٰن۔ اللهم یا رحیم ترحمت بالرحمۃ والرحمۃ فی رحمۃ رحمتك یا رحیم۔ اللهم یا حنان تحننت بالحنان والحنان الحنان فی حنان حنانك یا حنان اللهم یا منان تمننت بالمنان والمنان فی منان منانك یا منان یا لا الٰہ الا انت علیك توكلت والیك انبت وصلی اللہ تعالیٰ علیٰ خیر خلقہ محمد وآلہ واصحابہ اجمعین ودر آوان خواندن این دعا دست برداشتہ باشد وچون تمام كند سر بزمین نہد وحاجت خواہد روا گردد بفرمان اللہ تعالیٰ وچہار ركعت دیگر نماز حاجت در ركعت اوّل بعد از فاتحہ اذا جاء نصر اللہ تا آخر سیزدہ بار ودر دوم بعد از فاتحہ اذا جاء تا آخر یازدہ بار ودر سوم بعد از فاتحہ اذا جاء تا آخر نہ بار ودر چہارم اذا جاء تا آخر ہفت بار وبعد از تشہد درود چہل ویكبار اللهم صل علی محمد وعلی آل محمد وبارك وسلم علیہ وچہل ویكبار حسبنا اللہ ونعم الوكیل نعم المولیٰ ونعم النصیر وبجانب راست سلام دہد وسر بزمین نہد چہل ویك بار یا ذا الجلال والاكرام ودہ بار یا صمد ودہ بار یا احد وسر بردارد وبجانب چپ سلام دہد وحاجت عرض كند بر آوردہ شود بحكم اللہ تعالیٰ ودیگر چہار ركعت نماز حاجات آوردہ اند كہ در حدیث قدسی حق تعالیٰ چنان فرمودہ است كہ اگر حاجت مصلی این نماز بر آوردہ نكنم پس آفرینندہ او نباشم پس بخواند در ركعت اوّل بعد از فاتحہ آیۃ الكرسی سہ بار ودر دوم سہ بار فاتحہ متصل بالتسمیہ وسہ بار خلاص ومعوذتین یكان بار ودر ركعت سوم چون اوّل ركعت وچہارم چون ثانی وچہار ركعت دیگر در ہر ركعت بعد از فاتحہ آیۃ الكرسی یك بار واذا جاء یك بار واخلاص دہ بار وبعد از سلام سہ كرت درود گوید وسر بزمین نہد وحاجت عرض كند روا گردد بحكم اللہ تعالیٰ بدان اے عزیز كہ این نماز ہا را در شب بجا آوردن بہتر باشد زیرا كہ شب محلے غفلت اكثر مردم است پس بر عكس غافلان شاید كہ بیدار باشی

خواب است تا دمحی لقوله علیه السلام النوم اخ الموت چنانکه آورده اند در کفایت
ولدان که چون وقت سحر شود حق تعالی بر آسمان دنیا می آید و ندا میکند که کیست که درین وقت
از من حاجت خواهد تا دهمش و کیست که فریاد خود پیش آرد و بدرگاه من آید تا قبول کنمش
آورده اند که چون کسی از صبح صادق پیشتر بیدار شود و برخیزد برحمت او مستغرق
شود و چون تا صبح بیدار نشود میگوید علیک لعنتی یعنی لعنت من بر تو باد و چشمان
تو همیشه خواب آلوده باد و خواب تو از چشمان تو نرود و اکنون حل این معنی کنم که حق
خود در آسمان می آید با آنکه حق از مکان و از جهت و جانب و رفتن و آمدن منزه است و گویند
این ندا چنانکه میفرماید فقره هیچ کروسوالے که گوید حق کجاست. گفتیم آخر در همه جا می بینیم
یعنی از آن جهت که وجود نامند و قیام نامند و هرچه ما سوی الله اگر چه ممکن نامند لا ممکن است در
نظر تحقیق این جا سے امید الم مگر او زیرا که غیر او جای و سوای و چیز نامی پیش نیست چنانکه گفته اند
بیت کجا غیر و کو غیر و نقش غیر سوای الله والله ما فی الوجود. و چون با حاطت با همه شی
محیط است که والله علی کل شیء محیط پس گوینده و شنونده و بیننده و نداکننده گفتن و
شنیدن و دیدن و ندا کردن نمیدانند مگر او که خود بخود میگوید و می بیند و ندا میکند اما این کار
سر باریک است و هر کسے را درین دخل نیست مگر عارف حق و درویشان عارفان گفته اند
بیت اگر ز کوه فرو افتد آسیا سنگے. نه عارف است که از جای سنگ برخیزد. زیراکه
لغزاننده و آورنده این سنگ نیست مگر حق پس هرچه از حق آید راضی باشند و الا دعوی
عارفی کنند الحال نمازها را بیان کنم که در هفته ادا کرده میشود اول روز جمعه بعد از ظهر
چهار رکعت و در هر رکعت ده کرت فاتحه و کافرون و قل و فلق و والناس نیز ده گان بار و
بعد از سلام هفتاد بار استغفار خواند و هفتاد بار درود و هفتاد بار لا حول و لا قوة
الا بالله العلی العظیم و ثواب این نماز نیز بسیار است و آنچه در نظر فقیر آمده است در
شان این نماز مقدار هشت ورق حدیث نبوی صلعم وارد است که درین مختصر نگنجید و پیش
از ظهر چهار رکعت نماز قضاے عمری و نیت چنان کند نیت کردم تا ادا کنم چهار رکعت
نماز کفایت نمازها که از من فوت شده اند در همه عمر در هر رکعت بعد از فاتحه آیت

الکرسی یکبار و انا اعطینا تا آخر پانزده بار آورده اند که بعد از وفات درمیان
صحابه اختلاف شد بعضے گفتند کہ از حضرت چنان شنوده ایم که بست ساله قضا نماز او
بر جاے شوند و بعضے گفتند چهل ساله قضاے او بر جاے شود اما بی بی فاطمه زهرا گفت که
من از حضرت چنان شنوده ام که چهل ساله قضاے شود پس پرسیدم یا رسول الله اگر این
مقدار از وے فوت نشده باشد گفت از پدر و مادر او بر جاے شوند و تسبیح نماز جمعه بخواند

یا حی یا قیوم ان تقضی حاجتی واغننی عمن سواك صد بار بخواند و براے کفایت مهمات
هر دو جهان صد بار بگوید سببت لنا سببا یا مسبب الاسباب افتح لنا بابا یا مفتح الابواب
و در شب جمعه باید که این دعاے مذکوره بخواند و در ترغیب الصلوٰة آورده است
اگر کسے را نماز ها بسیار فوت شده باشد در روز جمعه بعد از نماز ظهر دوازده رکعات نماز بگذارد
و بیک سلام و بعد از فاتحه در هر رکعت اخلاص پانزده بار کفایت کند همه نماز هاے ادا و ایضا
در خبر است که عبد الله انصاری از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم پرسید که اگر کسے را نماز ها
بسیار فوت شده باشد چه کند حضرت گفت باید که در روز دوشنبه نیت روزه کند بوقت
ضحے در بیابان رود و غسل بکند و دو رکعت تحیة الوضو بگذارد و پنجاه رکعت نماز بگذارد در
هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص یکبار باید که همه از رکعتین بگذارد تا بست و پنج سلام شود ایضا
آورده اند که شخصے بخدمت حضرت رسالت پناه آمد و گفت یا رسول الله گناهان بسیار دارم چه باید
کرد حضرت فرمود توبه کن گفت یا حضرت گناهان من بنهایت بسیار اند حضرت هر چند میگفت
توبه کن و نمے گفتے گناه بسیار دارم بعد ازان حضرت گفت که در بیابان برو و غسل بکن و
دو رکعت تحیة الوضو بگذارد هر چند کثرت که توانی از ده تا بست یا بیشتر کلمه طیبه تکرار کن
و توبه کن از گناهان گذشته و آینده و چون در خانه بیائی چیزے تصدق بکن همه گناهان تو
بفرمان الله تعالی آمرزیده شوند و در نظر آمده است که پیغمبران ماضی که پیش از حضرت
رسالت پناه بوده اند هر بعد از امت ایشان در پیش ایشان بیشتر گفتند که در کتابها دیده ایم که در شبهاے
دنیا یک شب است که درو همه گناهان اولین و آخرین بخشیده میشوند اگر کسے دران شب طاعت
الله تعالی باشد ایشان میگفتند که آن شب از ما پنهان پوشیده است و آن شب پیغمبرے

کہ پیدا از ما ے آید کہ نام او محمد باشد بد و خواہد نمود زیرا کہ گناہان امت او بسیار باشند تا
دران شب آمرزیدہ شوند و چون محمد آخر الزمان صلی اللہ علیہ وسلم مبعوث شد صحابہ ریش
او شدند و گفتند کہ آن شب را بما بیان نمائی کہ کدام شب و راز نہان ہنر جبرئیل از رب الجلیل
در رسید و گفت یا رسول اللہ خداے تعالی بر شما تحفہ ورد و لطیف آورد و فرستاد بعد از آن بندہ
مژدہ و خوشی باد شما را و امت شما را کہ آن شب الیلۃ السعرہ نامند و آن شب بست و دوم ماہ
شوال ست ہر کہ از امت شما دران شب دو صد رکعت نماز بگذارد بعد سلام ماہ شوال ست
فاتحہ اخلاص یک بار یا رسول اللہ برابر ہر حرفے کہ مصلی این نماز درین نماز یاد کردہ است نیکی
او نوشتہ شود و برابر ایشان بدی او دور شود و برابر ایشان برے او کوشکے در بہشت بنا
کنند و اگر جانور چون شتر و گاو و گوسفند و مرغ ذبح کند برابر ہر موی کہ بر آن جانور ست
چندان نیکی او نوشتہ شود و چندان بدی او دور شود و چندان کوشکے برائے او در جنت
بنا کنند و اگر غلہ یا پختہ را تصدق نیز علی ہذا القیاس ثواب دارد و اگر دران شب سورہ
روم و سورہ عنکبوت بخواند خوانندہ و شنوندہ را با آتش دوزخ کار نباشد و نیز این سورہا
را اگر در شب بست و سوم ماہ رمضان بخواند نیز ہمین حکم دارد و در رسالہ شیخ نور قطب
عالم دیدہ ام ہر کہ در ہفتہ این نماز بخواند ہر حاجتے کہ داشتہ باشد در خواب بیند باید کہ در
شب اوّل کہ پیش از انکہ خواب کند شش رکعت نماز در رکعت اوّل والشمس ہفت بار و در دوم
واللیل اذا یغشی ہفت بار و در سوم والضحی ہفت بار و در چہارم ہفت بار الم نشرح و در پنجم
والتین ہفت بار و در ششم انا انزلناہ ہفت بار و بعدہ این دعا بخواند اللّٰہم یا رب
ابراہیم و موسی و رب اسحق و یعقوب و انت یا رب منزل الصحف و منزل التورٰت
والانجیل والزبور والفرقان ارنی فی منامی ہذہ اللیلۃ امرنا انت بہ اعلم ذکر نماز ہائے
کہ بعضے شبہا و روزہای بزرگ ادا کردہ میشود اوّل ذکر شب قدر بدانکہ شب قدر را این
جہت قدر گفتہ اند کہ ہر چہ دران سال میشود از زائیدن و مردن و کل مخلوقات و افعال ایشان
دران شب مقدر مے کنند و فرشتگان آسمان و زمین تمامہ دران شب در مکہ معظمہ جمع میشوند
و آن کسانے از حق آمرزش میخواہند کہ در شب بطاعت و تصدق و غیر ذٰلک من عبادت اللہ

مشغول باشد و در خبر است که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم فرمود اگر کسے تمامی دنیا را پر کند
از طلا و نقره و همه را در راه حق بدهد بهتر از آن این باشد که اگر دران شب سه کرت انا انزلناه الخ
بخواند قال الله تعالی لیلة القدر خیر من الف شهر آورده اند که چون از حضرت عمرؓ خطاب
چنان آید که آن شب بهتر باشد از هزار ماه پس معلوم شد که طاعت و تصدق درو نیز بهتر باشد از
طاعت و تصدق هزار ماه و آورده اند که اگر کسے در هر ماه هزار حله و یا هزار اشتر و یا هزار
گاو و یا هزار گوسفند و یا هزار مرغ و یا هزار نان و غیر ذلک من متاع الدنیا به هدیه بدهد و یا در هر
هزار رکعت نماز بگذارد پس بهتر از آن این باشد که درین شب یک چیز از این چیزهای مذکور بدهد
و یا یک رکعت نماز بگذارد و منقول است از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم که سه شب در
ماه پوشیده شده اند اول شب معراج در رجب دوم شب برات در شعبان سوم شب قدر در رمضان پس
بنده مومن را شاید که هر شب از شبهای این ماه ها چیزے تصدق و عبادت بکند تا مگر شب قدر
را یافته باشد و یا شب برات و یا شب معراج را یافته باشد و فضیلت این شب از آنست که اول
کلام الله درو نازل شده است بر حضرت رسول و انس بن مالک و عبد الله بن مسعود چنان
گفته اند که ما یان خادمان حضرت رسالت پناه بوده ایم در ماه رمضان را امید بردیم که بعد از
گذشتن بیست روز حضرت رسالت پناه در همه شبها بیدار بوده و هیچ جا که نرفت تا بست
نهم روز اتفاق همه صحابه رضوان الله علیهم اجمعین بر آنست که شب قدر بست و هفتم باشد و درین
شب دوازده رکعت نماز در هر رکعت بعد از فاتحه انا انزلناه ده بار و اخلاص ده بار و هر دو از بست
رکعت و هر دو صد رکعت همه قرات مذکور و اگر همه در یک شب دشوار است باید که درین شبهاے که
از نوزده تا بست و نهم است چند چند رکعت ادا کند ذکر شبے روز عید فطر عید در عرب بمعنی
العین چیزے را گویند که کسے را از اندیشه وفات و بلیات باز دارد و ایضاً شکر مسلمانان
را نیز عید گویند و مهمانی را نیز عید گویند و فطر از آن جهت گویند که صائمان ماه شریف را در
افطار پیشوا و آن چنان بود که در ایام یاسیمی و پنجاه و هیچ روز عید فطر
بر ایشان قیامت صغری شده است ... با چون طوفان نوح و مسخ قوم و یحیی و زکریا
را یا کشتیم پس چون محمد آخر الزمان مبعوث شد صلوٰة الله علیه آن غم و اندوه از برکت او بر طرف شد

زیرا که جهودان و ترسایان تا این زمان که این شب در این روز باید در ست شب و روز در گریه
و زاری و تضرع بباشند که نگریند مبادا ابلائی بر ایشان نازل شود پس حضرت جبرئیل آمد که یا رسول
الله حق تعالی تحفه درود میفرستد بعد ازان مژده آنکه غم و اندوه را من از امت تو بلکه از برکت
امت تو از تمام عالم برگرفتم پس ترا باید که تا خلاف ایشان درین شب و روز شادی و طرب نمائی
و فرماید که شما و امتان شما درین روز چیزی تصدق بکنند تا از شر این بلا در خلاصی یابند و آن را
صدقهٔ فطر گویند و در شب عید فطر دو رکعت نماز در رکعت اول بعد از فاتحه آیة الکرسی صد بار
و در دوم بعد از فاتحه اخلاص صد بار و دو رکعت دیگر در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص چهل بار
بخواند و این دو نماز باید که در شب عرفه که نهم ماه ذی الحجه است و در شب عید اضحی نیز بگذارد و در
روز عید فطر نیز غسل کند و خوشبوئی در بدن بمالد و جامهٔ نو و پاکیزه بپوشد و اگر نو موجود نباشد
شسته بپوشد و غسل کرده بپوشد اول صدقه دهد بعد ازان بعیدگاه رود و در شرح
مختصر ابو علی رودباری می‌آید که نماز جمعه بغیر از امام یعنی پادشاه و امیر کسی نشاید از
روستایان و صحرا نشینان که ادا کنند اما اگر نماز عید را مردمان و روستایان باتفاق جماعتی ادا
کنند روا باشد زیرا که نفل است و لهذا از جهت اقتحام زدن روا است که خلیفه ندارد و باید که پیش
از نماز عید نوافل نکند از جهت وضو و اشراق و غیر ذالک زیرا که مکروه است و نماز هر دو عیدین
دو رکعت است در هر رکعت سه تکبیر باید بقول اصح نزدیک ابی حنیفه یک تکبیر تحریمه و دو تکبیر رکوع و شش زاید
و آنچنان است که بعد از تکبیر اول دست را القا نماید و زیر ناف نبندد و ثنا تا آخر بخواند باز دست
بردارد و تکبیر گوید و دست را القا کند باز بردارد و تکبیر گوید همچنانکه تا سه کرت و بعد از تکبیر سوم دستها
زیر ناف بندد و تعوذ و تسمیه خواند و فاتحه با سوره بخواند پنجم تکبیر رکوع بگوید و در رکعت دوم اول
ابتدای فاتحه با سوره کند و بعد از تمام قرائت دست برآرد و دست را القا نماید همچنانکه تا سه تکبیر گوید
و تکبیر چهارم تکبیر رکوع است بگوید پس نماز مذهب ابی حنیفه نماز هر دو عیدین برین طریق است و تکبیرات تشریق
از بامداد عید فطر تا عصر او عقب نماز گوید و در راه برای عیدگاه رفتن نیز تکبیر تشریق گفته باشد
تکبیر تشریق در [illegible] بقول امام اعظم بگوید تا هشت نماز شود و در
روز عید [illegible] نماز [illegible] و در هر رکعت بعد از فاتحه انا اعطیناک سه بار و آیة الکرسی را قوت قربانی [illegible]

مسئله در بیان عید اضحیٰ

و در روز اضحی باید که همین نماز مذکور را ادا کند ثواب قربانی بیابد و نیز در هر دو عید چهار رکعت نماز
بگذارد و در رکعت اول بعد از فاتحه سبح اسم ربک الاعلی الذی و در دوم بعد از فاتحه والشمس و در سوم بعد از
فاتحه واللیل و در چهارم بعد از فاتحه والضحی و اگر این سورها را نداند باید که در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص
پانزده بار بخواند و چهار رکعت نماز خشنودی خصمان که در روز جمعه گفته شده باید که در هر دو عیدین و
یا هفتم ماه ذی الحجه و ترویه که هشتم اوست و عرفه که نهم اوست و در آخر جمعه ماه رمضان وقت چاشت
بگذارد هر چند که خصمان بسیار داشته باشد خشنود شوند **قصه عید اضحی** و آن آنست که بابا آدم در
بهشت نعمتهای گوناگون پرورده شده بود روزی در پیش وی حوری پدید بابا آدم چون او را
دید از شوق و محبت او مست شد و در عقب او دوید هر چند بابا آدم بدو پیشتر میشد او از وی
میگریخت تا که بابا آدم بغایتی دلگیر شده افتاد و در خواب شد آورده اند که اما حوا از پهلوی چپ او
پیدا شد چون بابا آدم بیدار شد او را در پیش خود نشسته دید گفت من انتِ یعنی تو کیستی گفت انا
حواء یعنی حوا توام بابا آدم خواست تا دست بدو اندازد درین بود که جبرئیل آمد که بغیر نکاح
دست درازی نمی باید کرد خدای عز و جل بخودی خود بکام خود بزبان نکاح او را بدست فرمود
الکبریاء ردائی والعظمة ازاری والخلق کلهم عبیدی وامائی اشهدوا یا ملائکتی سکان
السموات والارض انی قد تزوجت آدم بدیع فطرتی وحواء امتی علی صداق ان لا اله الا
انا وان محمدا عبدی ورسولی یا آدم وحواء اسکنا جنتی وکلا من ثمرتی ولا تقربا هذه الشجرة
السلام علیکما ورحمتی و این روایت در دستور القضاة آورده است وکذا فی تفسیر الدرر و عمدة الابرار
پس چون عقد میان ایشان بسته شد فرشتگان تمام بهشت جمع شدند و طبقهای از بهشت پر
از گل و ریحان و در و جواهر آوردند و بر ایشان جمع شدند و پاشیدند و شادی کردند پس از حق
تبارک و تعالی ندا شنیدند که یا آدم هذا عیدک وعید اولادک الی یوم القیمة و بعد از مدتهای
مدید چون حکم خدا شد که ایشان را از بهشت بکشند و در ان زمان ابلیس رفت و در زیر کرسی ایستاد و
در ان زمان ابلیس را قوت آن بود که بر آسمانها میرفت و الحال بعد از تولد محمد مصطفی صلی الله
علیه وسلم بر آسمان نمی تواند بر آمد چون ابلیس در آنجا ایستاد گریه آغاز کرد طاوس بر کنگره بهشت
نشسته بود چون وی دید گفت چه شخصی و گریه برای چیست ابلیس گفت که من شنیده ام که حکم خدا براین

است که شما را و مار را و آدم و اما حوا را از بهشت بیرون کنند گفت چه باید کرد ابلیس گفت اگر مرا کسی به بهشت
در آورد من کاری کنم که شما بمانید و ایشان را بکشند طاوس غمگین شد و برفت و این قصه را با مار گفت مار گفت که
من او را می‌توانم در آورد و مار آمد و ابلیس را گفت که در دهن من درآی اما چنان باید کن که ترسیده
نشوی تا رحمت یابی آورده‌اند که ابلیس نصیحت او را قبول نکرد و چشم باز کرد و تاریکی بغایت
دشوار بود بترسید چون عادت حیوانست آب منی شیطان در دهن مار افتاد آورده‌اند که چون شیطان با مار
از بهشت بر آمدند مار در زمین بینی مخاط کرد همان آب منی شیطان بیرون افتاد و از او درخت بنج رویید از این
جهت حرام است که آب منی شیطان است چون شیطان در بهشت در آمد در پیش اما حوا شد و گفت ای بی بی حکم
خدا این است که شما را و بابا آدم و مار را و طاوس را از بهشت بیرون کنند اما آنچه من گویم اگر قبول کنی شما را
نکشند اما حوا گفت بگو پس شیطان گفت اگر ازین درخت که در پهلوی شماست بخورید شما را بیرون نکشند و
آن درخت گندم بود چون اما حوا دست برد و از آن درخت خورد بالا گرفت حتی که اما حوا از جا برخاست
درخت هنوز بالا نرسیده اما حوا دست از درخت بکشید اما در هنگام دست انداختن دو دست او تا آرنج و پای
او تا شتالنگ و سر او تا فرق منکشف شد از این جهت است که این اندام را در وضو شستن فرض کرده‌اند چون
بابا آدم آمد از سیر بهشت اما حوا بنمود و بابا آدم دلیل کرد که مگر این درخت که در پهلوی من است این حرام
نیست که این از نفس جنس است و بعضی گفته‌اند که فراموش کرد از این جهت است که او را انسان باید که
مشتق از نسیان است و آن فراموشی را گویند سه دانه بابا آدم خورد و دو دانه اما حوا در حال حله‌های بهشت
از ایشان پریدند و هر دو برهنه محض ماندند حتی که اگر نزدیک میرفتند درخت میرفتند آن نیز از ایشان میگریختند
ناگاه عیب انسانی که غائط باشد از ایشان پیدا شد گرفتند دو بغل و شرمگاه خود پنهان میکردند
از این جهت موی رست برین جایگاه پیدا شدند و چون بر درخت انجیر پناه گرفتند انجیر برگ خود
داد اما پنج برگ بود سه اما حوا پوشید و دو بابا آدم علیه السلام خطاب حضرت عزت به انجیر شد که
این مقدار درختان بهشت با ایشان برگ ندادند تو چرا دادی انجیر گفت یارب آری همچنان
است اما من همان سخن قدیم شما را یاد داشتم که شما گفته بودید که در زمین دوستی بیافرینم و او را
خلیفه خود خوانم از جهت دوستی شما و آدم پس خطاب بحضرت عزت در رسید که بارک الله نیک کردی من
در میان قوت اخوان ترا پیدا کنم هر مومن که از شما بخورد او دوست من است اول در بهشت

مسئله انسان رسته با اعضا که شستن در وضو فرض شده

چهار نفر بودند و بوقت بر آمدن پنج نفر شدند اول شیطان برآمد بعده مار بعده طاؤس بعده اما
حوا بعده بابا آدم پس حکم باری تعالی شد بمار که برو تو دشمن فرزندان آدم باشی و ایشان دشمن
تو باشند و طاؤس را نیز همچنان گفت پس میان بابا آدم و اما حوا فرقت افتاد و بابا آدم نه صد سال
در سراندیب سر بر خاک نهاده افتاده بود که هرگز درین مدت بالا نشده بود آورده اند که روزی
دو گنجشکان برو گذر کردند آب چشمانش چون ده جوی روان شده بود آن گنجشکان ازان آب
خوردند بایکدیگر گفتند که چه خوش آبی و چه خوشبوی و لطیف ست بابا آدم گفت یارب کار بنده را
چنان کردی که گنجشکان با حوال فقیر میخندند در حال جبرئیل آمد و گفت ای آدم گنجشکان
دروغ میگویند بلکه شما نعیم جنت خورده اید این آب چشم تو ازان خوشبوی ست دران حالت
سر بالا کرد وقت صبح صادق بود چون نظرش بعرش رسید در و نوشته دید لا اله الا الله
محمد رسول الله بابا آدم گفت یارب این چه نام ست که متصل بنام خود نوشته است گفت این نام کسی
از اولاد شما ست که اگر او نمی بود شما را پیدا نمیکردم و پنجاه و دو پشت پس از تو بیاید بابا آدم گفت یارب
بحرمت آن نام خطای مرا بیامرز خطاب بود شد که شفیع نیک آوردی جرم ترا بخشیدم وجود بابا
آدم درست سیاه بود اما سه روزه داشت از روزهٔ ایام بیض چون اول روزه داشت سوم حصه
وجود او سفید شده بود و در روزهٔ دوم دو حصه و بروزهٔ سوم تمام وجود وی پاک سفید شد ازین جهت
ایام بیض خوانند و چون از سراندیب بعرفات آمد اما حوا را یافت خوشحال شد ازین جهت آن
موضع را عرفات گویند فرشتگان طبقها پر از در و جواهر و گل و ریحان آوردند و بر ایشان پاشیدند و
گفتند هذا عیدک و عید اولادک الی یوم الدین یعنی تا قیامت پس عید اضحی ازان پس مانده است
درین حکایت رد قول اباحتیانست که ایشان گویند دنیا مانند گلزار ست و زنان مانند گل
هر که خواهد گل را بچیند زیرا که چون یک بابا آدم و یک اما حوا بود که خاص برای او آفریده شده بود نیز
بی نکاح زن نکرد پس بدان اگر شهری باشد باید که بعد از ادای نماز ضحی قربانی بکنند و اگر روستائی
باشد هر وقت که خواهد بکنند باید که ضحیه را بدست خود ذبح کند و منقولست از بی بی فاطمه زهرا
رضی الله عنها که حضرت رسالت پناه چون قربانی میکرد تمام اهل و عیال خود را حاضر میکرد
و میگفت که هر که این خون را ببیند آمرزیده شود آورده اند که حضرت رسالت پناه یا

مسئله در بیان وجه تسمیه ایام بیض و عرفات

روز در قربانی صد اشتر را خود آورده بود شصت و چهار را حضرت بدست خود ذبح کرد و باقی
را مرتضی علی ذبح کرد و حضرت رسالت پناه دو جانور قربانی میکرد یکے از برای خود و یکے
از برای امت خود و میگفت بهترین احسان من آن کس است که دو جانور قربانی کند یکے برای
خود و یکے برای مردمان و اضحیه را باید که سه روز بعد از عید نیز میتوان ذبح کرد اما اگر خریده بود
و ذبح نکرد تا گذشتن ایام بعد از آن بفقیران تصدق کند والا قیمتش تصدق کند **آورده اند**
که اگر کسے مالک نصاب شود و زکوة نداده مال و تلف شود تمامه زکوة از ذمه او ساقط شود و اگر مالک
نصاب قادر شده بود و صدقه و قربانی نکرده بود از ذمه او ساقط نشود **ذکر عاشوره** که
دهم ماه محرم است باید که تمام شب را بذکر و فکر زنده دارد و خواب غفلت نورزد و در شب
ے باید که یس را سه کرت بخواند یکے در اول شب یکے در میانه شب و در آخر شب چون روز شود در وقت
ضحے غسل کند و بعد از تحیت وضو چهار رکعت نماز بگذارد و در هر رکعت بعد از فاتحه دوازده بار
اخلاص بارواح امام حسن و امام حسین شیخ سفیان ثوری گفت که من این نماز را در حق ایشان ادا
کرده بودم ایشان را در خواب دیدم که روے از من بگشتاندند گفتم که یا امیرزادگان گناه من چیست
گفتند شما را چه یا حقے ست که شما را به بهشت بریم از حق شما شرم داریم و معلوم باد که این روزه ماه
محرم پیش از ماه رمضان فرض بود و بعد نفل شد و در روز عاشوره حضرت فرمود که روزه دارید که درین روز
اعدای ما نیز بچگان خود شیر نمیدهند و اگر یکروز عاشوره تنها بدارد باید که یازدهم روز
نیز روزه بدارد که ثواب بسیار است و آن نیست که بعضے روافض میگویند که این روز روزه
است از جهت جنگ جهل بودن صحابه باید که بموافقت ایشان ما نیز گرسنه باشیم **و بدانکه**
نوحه داشتن درین روز که شب طعام خورد و نه روز عادت روافض است و در روز عاشوره
چشم سیاه کردن نیز سنت است اختلاف روافض شود که ایشان میگویند که یزید چشمان خود را چون
امیر حسین سرخ کرده بود این محض دروغ است و باید که روز آخر ذی الحجه روزه داشته باشد و روزه دار
باشد که ماه محرم را به بیند اول روز محرم را نیز روزه دارد آورده اند که این کس ثواب صائم الدهر
یابد و یابد که سال گذشته او را هم بروزه نویسند و آینده را هم بروزه نویسند که درین دو روزه دو
سال را تفرقه حاصل است میشود و در سال تمام شش روزه است که هر یکے ثواب صد هزار ساله

میشنوید یک از آن روز ها بست و دو محرم ست که اول حضرت رسالت پناهٔ دران روز امامت میکرد و آورده اند که مهتر جبرئیل ع آمد و در پیش حضرت استاد و امامت کرد و گفت هر چه من بکنم بهمان روش بکنید پس حضرت مر قوم را گفت که خلف من بستید و هر چه من بکنم بهمان روش بکنید بر اکه قوم جبرئیل ع را نمیدید و معلوم باد که جبرئیل ع امام نبود بلکه معلم بود و الا نماز قوم باطل بود و امام جایز نبودے

ذکر صفر بدانکه صفر را ازین جهت گویند که همه انبیا را درین ماه زحمت میرسید و رنگ ایشان زرد میشد و چون ماه صفر در آید شب اول او یک هزار بلاے نازل میکرد و در دوم دو هزار و در سوم سه هزار و در چهارم چهار هزار و در پنجم پنجهزار و در ششم شش هزار پس باید که در اول شب شش رکعت نماز بگذارد بدو سلام اول چهار رکعت بیک سلام و باز دو رکعت بیک سلام در هر رکعت بعد از سلام فاتحه و خلاص سه بار بخواند **و منقولست** که روزی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم را درین ماه صفر وجد پیدا شد و آرزو کرد اگر از جانب حق رخصت میشود که از دار الفنا بدار البقا بروم تا دیدار بیچون و بیچگونه او را به بینم دران زمان مهتر جبرئیل علیه السلام آمد و گفت یا رسول الله خدا تعالی گفت که رحلت شما در ماه ربیع الاول باشد حضرت خوشحال شد و گفت هر که آن ماه را بمن بنماید من او را مژده بهشت بدهم و آن ثواب تا این زمان باقیست هر که آن ماه را اول به بیند ثواب یابد همچنین هر که در روز دوازدهم ماه ربیع الاول چهار رکعت نماز بگذارد و در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص سه بار که وفات حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم دران روز شده بود **ذکر ماه رجب** رجب در لغت خدا را گویند چون اول ماه به بیند این دعا بخواند اللهم بارك لنا في رجب وشعبان وبلغنا الشهر رمضان و در شب اول بیست رکعت نماز بگذارد و در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص یکبار پس چون حضرت رسالت پناه ثواب این نماز را بغایت بسیار فرمود سلمان فارسی عرض کرد که یا حضرت من میخواهم که این نماز را همیشه ادا کنم حضرت فرمود این خاصه این ماه است و الا باید که در اول شب هر ماه میتوان بگذارد و سلمان همچنان کرد قال علیه السلام من ادرك الرجب فاغتسل في اوله واوسطه واخره خرج من ذنوبه كيوم ولدته امه **و ایضاً** در ماه رجب سی رکعت نماز بگذارد و دو رکعت در اول روز بعد غسل و در هر رکعتے بعد از فاتحه کافرون یک بار و اخلاص سه بار بخواند بعده این تسبیح بخواند

لا اله الا الله وحده لا شریك له له الملك وله الحمد وهو علی كل شیء قدیر اللهم لا مانع
لما اعطیت ولا معطی لما منعت ولا ینفع ذا الجد منك الجد و دو رکعت روز پانزدهم بگذارد
بعد از غسل بقرأت مذکوره بگوید لا اله الا الله وحده لا شریك له تا قدیر الها واحدا صمدا لم
یتخذ صاحبة ولا ولدا و در روز آخرین بعد از غسل نیز ده رکعت بگذارد بقرأت مذکور و بعده
بگوید لا اله الا الله وحده لا شریك له تا قدیر و صلی الله تعالی علی خیر خلقه محمد النبی الامی و
علی آله ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم برحمتك یا ارحم الراحمین و در جمعه اول ماه رجب
که آنرا لیلة الرغائب گویند باید که تمام شب را زنده دارد و ایضاً آورده اند که در آن شب تمامی
ملائکه آسمانها و زمینها بر مکه مبارکه جمع می شوند و آمرزش آنکسان از خدا میخواهند که در آن
شب بیداری میکنند و بطاعت و عبادت حق مشغول باشند و در تمام ماه رجب شب معراج بوده
است باید که همه شبها را زنده دارد و بطاعت و عبادت حق مشغول باشد اما اتفاق بر آن است
که شب بیست و هفتم ماه رجب است و یک نشانه او آن باشد که آفتاب در آن روز بوقت برآمدن
شعاع و شعله نداشته باشد و نماز در لیلة الرغائب دو رکعت بگذارد و در هر رکعت بعد از فاتحه
اخلاص چهل بار بخواند و در شب معراج صد رکعت نماز بگذارد و در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص
پنج بار و بعد ازین بدانکه درین سه ماه یعنی رجب و شعبان و رمضان این اوراد در بامداد و
شبانگاه بخواند اول سه کرت فاتحه و سه کرت اخلاص و سه بار سورة الفلق و سه کرت سورة
الناس و سه کرت کافرون و سه بار آیت الکرسی و سه کرت سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله
والله اکبر ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم و سه کرت اللهم صل علی محمد وعلی آل محمد
وعلی کل ملك و نبی و سه بار اللهم اغفر لی ولوالدی کما ربیانی و سه کرت اللهم اغفر لی
ولوالدی وللمؤمنین والمؤمنات و چهار صد کرت کلمه استغفر الله تکرار کند و ثواب این از حد
و عدد بیرون است اما باید که در بامداد و هم عصر خوانده باشد و ایضاً هر که در ماه رجب سه هزار
بار این دعا بخواند استغفر الله ذی الجلال والاکرام من جمیع الذنوب والآثام حضرت
عزت قسم بخدای خود یاد کرده است که آنکس را اگر نیامرزم پس آن قرینه او نباشم و باید که در هر روز
صد بار بگوید سه هزار حاصل میشود و ایضاً در رجب شعبان هزار بار این دعا بخواند استغفر الله ذو الجلال

یعنی گویند این دعا نیز آمرزیده گردد **ذکر ماه شعبان** و شعبان در لغت شاخ
زدن را گویند یعنی آنکه جمله گناهان او در دو شاخ میشوند و دیگر آنکه جمله نیکیها او در دو شاخ
میشوند یعنی پیدا میشود و در اول شب شعبان دوازده رکعت نماز بگذارد و در هر رکعت بعد
فاتحه پانزده بار اخلاص بخواند آورده اند که عطا کند خدا تعالی او را ثواب دوازده هزار
شهیدان و بنویسانند مر او را ثواب دوازده هزار سال عبادت و بیرون آید از گناهان
کلی گویا که الحال از مادر زائیده باشد تا هشتاد روز بروی هیچ گناه ننویسند و در شب
پانزدهم شعبان که آنرا برات گویند و برات در لغت بیزاری را گویند تا هر که حرمت این شب
را نگهدارد بنماز و وضو و صدقه و غیر ذلک من عبادات الله از آتش دوزخ نجات یابد و برات
بمعنی نجات است و بعضی مردم دران شب چراغها و شعلها افروزند عین بدعت است و این
روایت در انیس الواعظین مذکور است زیرا که پیغمبر فرموده است کل محدث بدعة وکل
محدث بدعة ضلالة وکل ضلالة فی النار و شاید که درین شب پنج تن غسل کند باعتقاد تمام
که ثواب بسیار است و اگر غسل بدین حضرت آمیز یک لقمه از لذتها بهشت یابد و درین
شب سه غسل بکند یکی اول شب و یک میانه شب و یک آخر شب چنان از گناهان پاک شده
برآید گویا که از مادر زائیده و سوره یٰس اینجا سه کرت بخواند علی هذا المثال و صد رکعت نماز
بگذارد و در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص ده بار و در روز برات در وقت ضحی غسل کند دو رکعت نماز
به پانزده سلام ادا کند و در هر رکعت بعد از فاتحه سه بار اخلاص و این نماز در پانزدهم ماه رمضان
نیز ادا کند و در ماه شعبان هر روز صد کرت گفته باشد این دعا لا اله الا الله ولا نعبد الا ایاه
مخلصین له الدین ولو کره المشرکون **ذکر ماه رمضان** و در عرب رمضان خریف
تافته را گویند چون سنگ و غیره پس آنچه بر سنگ تافته و آهن تافته چکیده بسوزد همچنان این ماه
گناهان را میسوزاند الحاصل درین ماه دروازه های بهشت کشاده شوند و دروازه های
دوزخ بسته شوند و از مقبره مسلمانان عذاب برداشته میشود و چون وقت نماز شام میشود
جبرئیل علیه السلام شراب طهور از بهشت را پیش حضرت رسالت پناه محمد مصطفی صلی الله علیه
وسلم آورد که بنوش حضرت میگوید که امتان من تشنه اند من چگونه بخورم جبرئیل گوید که شما

مسئلہ در بیان ماہ شعبان

مسئلہ در بیان ماہ رمضان

بخورید و پس خورده شما را برده در شربت ایشان شما اندازم تا ایشان بشربت روزه افطار
کنند پس هر که نصیب ازان پس خورده حضرت شود بیشک آمرزیده گردد و از ظلمت گناهان
خلاص گردد اگر در ماه رمضان دو رکعت نماز ادا کند و در هر رکعت بعد از فاتحه انا فتحنا بخواند
تا سال دیگر از همه بلاها نگاهبان حق تعالی باشد و بعد از نماز ده بار انا انزلناه بخواند و ده بار
درود فرستد حق تعالی حساب بروی آسان کند و در تحفة الملوک آورده است که
امیر المومنین علی رضی الله عنه روایت میکند که خواجه کائنات علیه افضل الصلوة فرموده است هر که
بگذارد دو رکعت نماز در هر شب ماه رمضان بخواند در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص سه
بار حضرت فرمود بدان خدائی که مرا براستی بخلق فرستاده است به پیغمبری هر که بگذارد این
نماز را بفرستد حق تعالی سوی او هر رکعتی ازان هفتصد فرشته که بنویسند برای او حسنات
و دور دارند ازو سیئات و بلند کنند برای او درجات و بنا کنند برای او شهرها و قصرها در بهشت
یاران بطریق تعجب گفتند این قدر بیاید فرمود آری و چندین هم بیاید بهر رکعتی هفتاد حج
پذیرفته و این نماز را با ما مست میگذارند بعد از تراویح اما در قرآن خوانی آمده است که امامت
جائز نباشد و در دستور القضات آورده است که میتوان بامامت گزارد زیرا که
حضرت رسالت پناه فرمود مر عبد الله مسعود را که این نماز را خلف امام هم آورده هم
که در روز قیامت ماه رمضان صورتی پیدا کند و در زیر عرش بسجده افتد فرمان حق بر وی شود
که ای رمضان چه خواهی گوید یارب صائمان من محنت بسیار کشیده اند و طاقت دوزخ ندارند
ایشان را از دوزخ نجات ده حکم باری تعالی شود که نجات دادم صائمان را بعد ازان گوید تشنه اند
شراب طهور را بنوشانند شان باز گوید گرسنه اند طعام بهشت بخورانند شان باز گوید برهنه اند
حلهای بهشت بپوشانند شان باز گوید پیاده اند براقهای بهشت پیش ایشان بیارند و سوار
کنند شان باز گوید یارب دیدار بیچون نمیخواهند گوید خوش شو که من دیدار خود را وعده کرده ام
بر ایشان بعد ازان راضی شده سر بردارد مسئله در دستور القضاة آورده است که اگر
مصلی در نماز نفل سهو شود سجده بر و لازم گردد و دیگر چند نمازی که محلش از یاد رفته بود
الحال بیان کنم و در عشره مبشره آمده است هر که بگذارد در شب عاشوره دو رکعت نماز و در هر رکعت

بعد از فاتحه اخلاص سه بار و بعد از فراغ سبحان الله العظیم هفتاد بار بگوید پروردگار حق تعالیٰ گور او را از نور تا نفخ صور پر کند گفته اند هر که بگذارد شب عاشوره چهار رکعت نماز در هر رکعت بعد از فاتحه آیة الکرسی و اخلاص و معوذتین دوگان بار بخواند بعد از فراغ صد بار اخلاص بخواند بنا فرماید خدای عز و جل از برای وی در هزار شهرے و در هر شهرے هزار در هزار کوشکے و در هر کوشکے هزار در هزار خانه و در هر خانه هزار در هزار تخت و بر هر تخت هزار در هزار فرش و بر هر فرشے حور عین نشسته باشد و مرد او را هزار در هزار صد سنت یعنی هزار برکت هزار و امیر المومنین علیؓ گفت که پیغمبر فرمود علیه الصلوٰة هر که بگذارد شب عاشوره دوازده رکعت در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص یک بار ثواب بسیار است **وایضا** نماز های لیلة الرغائب و آن جمعه اول شب از رجب ثواب آن در اوراد مذکور است که اول شب پنجشنبه ماه رجب احسن وقت گویند و دران شب تصدق و خیرات بغایت نیکوست و در روز پنجشنبه روزه دارد و بعد از نماز شام جمعه اول که آنرا لیلة الرغائب گویند دوازده رکعت به شش سلام بگذارد و بخواند در هر رکعت بعد از فاتحه انا انزلناه سه بار و اخلاص دوازده بار بعد از فراغ هفتاد بار گوید اللهم صل علی محمد النبی الامی و علی اله پس سجده کند و بعده هفتاد بار بگوید در سجود سبوح قدوس ربنا و رب الملائکة و الروح بعده که سر بردارد هفتاد بار بگوید رب اغفر وارحم وتجاوز عما تعلم فانک انت العلی العظیم بار دوم باز سجده کند باز هفتاد بار سبوح قدوس ربنا و رب الملائکة والروح بگوید بعده این دعا در نماز سنت بامداد بخواند اللهم اجعل لی نورا فی قلبی و نورا فی سمعی و نورا فی بصری و نورا فی سری و نورا فی بشری و نورا فی لحمی و نورا فی دمی و نورا فی عظامی و نورا فی بین یدی و نورا خلفی و نورا عن یمینی و نورا عن شمالی و نورا من فوقی و نورا فی تحتی اللهم زدنی نورا واعطنی نورا واجعل لی نورا انک انت صاحب النور برحمتک یا ارحم الراحمین و حاجت خواهد بیشک بر آید بفرمان الله تعالیٰ در اوراد مذکور است که قبل از افطار روز پنجشنبه باید که دو رکعت نماز بگذارد در هر رکعتے بعد از فاتحه آیة الکرسی و معوذتین یگان بار ثواب بسیار است **در بیان شب استفتاح** در تحفه شامی مذکور است هر که شب پانزدهم رجب بست رکعات نماز بگذارد و بخواند در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص یکبار

نماز ایام

مسئله در بیان نماز

چندان ثواب است که در تحریر و تقریر نگنجد در برابر هر رکعت ثواب بی بی مریم و عیسی صلوات علیهما بدو دهند و
پاک شود و در بیان نماز شب معراج و در تحفة المذکورین مذکور است هر که بگزارد در شب بیست و هفتم ماه
رجب شش رکعت در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص هفت بار و از خدا تعالی حاجت خواهد بر آورده
و ثواب بیست حج یابد و ثواب عتق سی بنده بیابد و گویا چنان باشد که زر صدقه داده باشد و در روز
قیامت با امان حق تعالی باشد و در تحفه شامی آمده است که رسول علیه السلام شب معراج برابر انبیا
علیهم السلام دو رکعت نماز گزارده در اول رکعت بعد از فاتحه الم تر کیف تا آخر و در دوم لایلاف تا آخر خواند
پس هر که این نماز بگزارد ثواب انبیاء یابد که در تحریر و تقریر نگنجد و در تحفة المذکورین آمده است
که پیغمبر فرموده هر که بگزارد در شب عرفه دو رکعت نماز و بخواند بعد از فاتحه هر چه خواهد حق تعالی حاجت
او را روا کند و در روز قیامت او را نجات دهد و او را مذکور است که هم درین شب چهار رکعت نماز
بگزارد و در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص و معوذتین یگان بار بخواند و بعد از فراغ کلمه تمجید بخواند ثواب
بسیار است و در شب عید اضحی و در سراج حسینی [?] مذکور است حضرت ابو هریره گفت که پیغمبر علیه السلام فرمود
هر که بگزارد شب عید اضحی دوازده رکعت نماز در هر رکعتی بعد از فاتحه آیة الکرسی یکبار و اخلاص یکبار بیرون
آید از گناهان چنان که مار از پوست بیرون بیاید و هفتاد عبادت بنا فرماید مر او را در جنت الفردوس هزار
شهر و در هر شهری هزار خانه بود و اگر [illegible] خدا تعالی و را هزار حاجت و ثواب نماز زوال که در ابتدای زوال
بگزارد مر او را بود و در تحفة الاخبار مذکور است که عطا کند خدا مر او را به هر مویی که در تن اوست قصری
در بهشت از مروارید سفید و از دنیا بیرون نرود تا جای خود در بهشت نه بیند ذکر احکام سفر
اول چون کسی عزم سفر کند باید که چهار رکعت نماز بگزارد بعد از تحیت وضو و در هر رکعت بعد از فاتحه
اخلاص چهار بار و بعد از سلام صد بار درود فرستد و سر بر زمین نهد و دعای طیر بخواند و این دعای
طیر اللهم الخ [?] در هر شب بخواند و خواننده این دعا را ثواب همان مرغ روزی شود و سند کرده فی
الحیات چون بسفر رود اهل بیت را بحق تعالی سپارد حق تعالی تا آمدن او اهل بیت او را
سلامت دارد حکایت چنان آورده اند که شخصے عزم سفر کرد و چون روان شد زن او حامله
بود گفت حمل ترا بخدا سپردم چون از سفر باز آمد زن خود را مرده یافت گفت بار خدایا پیغمبر شما
فرموده گفته بود که هر که اهل بیت را بخدا سپارد سلامت یابد زن من وفات شد چگونه است

مسئله در بیان نماز شب عرفه

هاتفی بر و آواز داد که ای پیغمبر دروغ نفرموده است شما حمل را بخدا سپرده بودید نه زن را برو گور او را
شگاف کن چون آن شخص گور را شگاف کرد زنش مرده و فرزندش زنده بود و شیر میخورد و چون پای
در رکاب نهد سورهٔ کافرون و اخلاص و فلق والناس بخواند بجانب مغرب بدمد حکایت آورده اند
که سوداگری هر شب همین چهار سورت میخواند و بچهار جانب میدمید یکی شب فراموش کرد همان
شب دزدان بر قافله زدند و مالش را به غنیمت بردند و همان سالار را گفتند که ای سالار کاروان شما را چه
قدرت بود که در هر شب در هر مرحله منزل قلعه راست میکردی بیادش آمد گفت ای بدبختی من امشب
همان ورد را فراموش کردم که قلعهٔ من همان بود و چون کس در سفر رود باید که تنها نرود و دو کس
نیز نرود که ثالث ایشان شیطان می باشد باید که سه کس برود که رابع ایشان حق تعالی است و
باید که در میان دو مسافر و سه و بیشتر یکی را پادشاه کنند و حکومت او را قبول کنند حکایت
آورده اند که روزی شیخ معین الدین حسن سنجری چشتی قدس الله سره العزیز با شیخ عثمان هارونی که مرشد
او بود در سفر بود شیخ عثمان هارونی گفت که حدیث نبوی چنین است که دو کس در سفر روند یکی را
بپادشاهی قبول کنند شیخ معین الدین گفت شما پادشاه باشید و من خادم جای مصلا و آفتابه را گرفت
و راهی شد چون شب شد باران باریدن گرفت شیخ هارونی در خواب رفت و شیخ معین الدین چادر خود را
بر سرش گرفت و استاد چون علی الصباح شیخ هارونی بیدار شد حال چنان دید گفت شما را چه بود که
در تمام شب محنت کشیدید گفت خدمت پادشاه را چنان میتوان بجا آورد شیخ دعا کردش در حال صاحب
باطن علوم اولین و آخرین شد و مسافر را باید که در سفر جای مصلی و آفتابه و مقراض و استره بخود
همراه داشته باشد و مسافر را باید که در سفر نیک معشر و نیک صحبت و حسن الظن بوده باشد تا به نیت
نیک خود نگاهداشتهٔ حق تعالی شود چنانکه آن سوداگر را که حسن الظن بآن دزد کرده بود و به روضهٔ نعمتهای
بهشت مشرف شد و آن چنان حکایت کرده اند که در زمانهٔ ماضی دزدی بود بدزدی مشهور
تمام آن ولایت از بدی او بجان رسیده بود هر شب بدزدی میرفت گذرش بمقصورهٔ زنی افتاد که
خود بعبادت الله مشغول بود و فرزندانش بگریه و فریاد که ای مادر از گرسنگی مردیم و این شب
سوم است که مایان گرسنه ایم بیوه زن گفت ای جان ما در فردا انشاء الله تعالی در بازار بگردم اگر
جای مرداری یابم بیارم برای شما بدهم والا دریوزه و فقر کرده بیارم چیزی را چون دزد این

سخن شنید آتش شفقت در دلش اثر کرد که عاجزه باین عجز عبادت تبارک و تعالی میکند و من
با وجود این قوت عصیان میکنم اما چون در خانه چیزے ندارم تا ملجاے دزدی کرده بیارم و
باین بیوه زن بدهم در حال رفت و در خانه جهودی در آمد اول چیزے اندک آورد را گرفته زود بر
آمد و در خانه آن بیوه زن رفت بیوه زن گفت کیستی گفت فقیر بدر شما چیزے آورده است
پس آورده اید و داد و در پیشش توبه کشید که من بعد دزدی نکنم اما یک فکر برداشت که زر آن جهود را
نیز بیارم و باین بیوه زن بدهم و آن جهود آگاه شده بود که دزد چیزے برده است باز خواهد
آمد نشسته بود چون دزد در آمد گرفتندش و فی الحال کشتند و در دریا انداختند قضارا چون
دزد در دریا بود ناگاه دریا او را بر کناره انداخت اتفاقا کاروانے در آن ناحیه بود فرود آمده
سالار کاروان مردے پارسا بود نماز جنازه بجا آورده و کفن کرده دفن کردند چون کاروان کوچ
نمود و در تر رفت سالار کاروان گفت که صیرفی من یعنی همیان من همراه مرده در گور دفن
کرده شد همراه یک نفر برگشته آمد و گورش را شگاف کردند و او را نیافتند اما بجانب مغرب دروازه
شده بود در آن قبر سالار گفت من درین روزن در روم نفر منع کرد ممتنع نشد چون سر در
روزن کرد سر او بر ولایتے بر آمد و آن دزد را بر تختهای بهشت که مکلل بزر و یاقوت بود نشسته
دید یعنی و سر و دیان در پیش نشسته و یک حور عین به پهلوش نشسته و کاسه شراب بر دست چون
سالار را دید گفت مرحبا خوش آمدی بیا و این امانت خود را یعنی همیان را بر داد و گفت
بدو سالار گفت قصه خود را بگو که بچه سبب بدین رتبه رسیدی دزد گفت روزها بر شما بسیار خواهد
گذشت سالار گفت اندک بگو در حال آنکه چه در پیش شود دزد قصه حال خود را از اول تا آخر
گفت چون سالار برخاست دزد گفت ای چه میروی دنیا اندک مانده است سالار گفت درین
ساعت در آمدم چه گذشته باشد دزد گفت اگر قدح را نوشیده می بودی هرگز بیرون نمی آمدی چون
سالار بر آمد نه اسپ دید نه نفر بود و در آن ولایت همه خرابی و ویرانی پیدا شده بود سالار از آن
بر آمد و چون مردمان را میدید از کاروان می پرسید که کاروان فلان کس بکجا رفت هیچکس
خبر ندارد چون در شهر رسید می پرسید که کاروان فلان کس بکجا رفت گفتند ای مرد درین
ولایت الحال راه گذر کاروان نیست و آن فلان سالار را شنیده ام که در قبر در رفته بود و

بیرون نیاید گفت آن سال از هم چون عالمان حساب کردند سیصد و نه سال گذشته بود
و چون مسافر از سفر باز آید باید که در روز بیاید در خانه و در شب نیاید و بهتر آنست که اول
بمسجد رود و بعد ازان بخانه رود و چون بخانه برسد اهل بیت را اسلام دهد و ایضاً
چون عروس را در خانه آرد باید که پایهای عروس بشوید و آن آب را در چهار گوشه
بیندازد و برکت و افزونی در آن خانه پیدا شود و باید که پیش از خواب رفتن طهارت بکند و یک طرف
چادر او بر زمین اندازد و دیگر طرف بر عروس باشد و پس دوگانه تحیت وضو بگذارد و بعد ازان در
خواب رود و بعد ازین معلوم باد ای فرزند که نمازهای نفل و دعا و اوراد بسیار است اگر زیاده میخواهی
در دیگر کتابها ببین اما این مقدار چون در . اوراد فقیر بود بالتماس شما در تحریر آوردم و زیادت از
اوراد خود ننوشتم زیرا که آورده اند هر کاری که ناصح و واعظ خود نکند آن وعظ و نصیحت او بکسی دیگر
استقامت پیدا نمیکند کقول الشاعر امرتك الخیر لکن ما ائتمرت به * وما استقمت فما
قولی لك استقم * آورده اند که روزی زنی کودک خود را در پیش امام یوسف آورد و گفت
یا امام فرزند من شکر میخورد و از بسیاری شکر خوردن زحمت پیدا کرده است در حق او دعا
بکن تا دفع ازان برگردد امام گفت که بعد از یک هفته او را در پیش من بیار چون بعد از هفته
آورد دل کودک ازان برگشت یاران گفتند یا امام روز اول چرا دعا نکردید گفت دران روز من
نیز شکر میخوردم دعای من در واثر نمیکرد الحال چون از شکم من برآمد دعای من قبول شد
بدان ای عزیز در رساله شیخ فریدالدین عطار قدس سره خواندم که شب و روز خلیفه یکدیگر
اند در حکم حتی که اگر اوراد شب فوت شود در روز میتوان بجا آورد و اگر روز فوت شود
در شب میتوان بجا آورد و باید که در وقت بیدار شدن از خواب وقت صبح دم و در وقت رفتن
در خواب وقت خفتن باید که سر کلام خود را کلمه طیبه وغیره من الادعیات بکند آورده اند
چون کسی از خواب بیدار شود و زبان خود بکلمه و دعا گویا دارد یعنی تمام درست روز بفضیلت
باشد باز بوقت خفتن بسم الله بر زبان راند آنچه درمیان است همه آمرزیده شود و اگر اول
و آخر سخن زشت باشد همه دعیات قبول نشود و اختلاف دران است که اگر در اوراد
زیاده و کم شود بقول امام شافعی رح هرچه شود قبول شود و بقول امام ابوحنیفه رح باید که

ازان ماموره کم کنند و نه زیادت زیرا که ورا و بمثال آن است که کسے گنجینه نشان دهد که در
فلان موضع زیر فلان سنگ گنجینه است پس اگر آن کس بعین همان سنگ از جائے بجای کند
گنجینه بیابد والا محروم ماند و اگر در نماز زیاده و کم شود باید که سجده سهو بجا آرد ذکر سجده
سهو بدان بعضے که سجده سهو در نماز بسیار جائے واقع میشود اما عوام را ازین معنی خبر
نیست و در قدوری آورده است که سجده سهو واجب شود بزیاده کردن در نماز
چیزے را و یا به نقصان کردن در نماز چیزے را پس زیادت بر پنج قسم است تقدیم رکن تاخیر
رکن تاخیر واجب تکرار رکن تغییر واجب قرات و محل نقصان ارکان نماز است چون ترک واجب پس بوجود
این اشیا اگر بسهو واقع شود سجده سهو بیارد و اگر عمدا کند سجده سهو لازم نگردد و نمازش درست
باشد اما بنقصان اگر یاد دیگر ادا کند نمازش روا باشد اول بیان تقدیم رکن تکبیر تحریمه
گویان برکوع آید باز گردد و تحریمه اول باطل شد زیرا که وقت تحریمه قیام است اما اگر تحریمه
در حال قیام و قرات فراموش کرد برکوع آمد باید که برگردد و قرات بخواند و رکوع بار دوم کند سجده
سهو بیارد و اگر رکوع را ترک آرد بسهو و سجود رود نمازش فاسد شود زیرا که ترتیب فرض
است بیان تاخیر رکن چون قرات تمام کند بمقدار سه بار گفتن تسبیح تاخیر کند بعد
ازان برکوع آید سجده سهو آرد و علی هذا المقدار اگر از رکوع بالا شد و در قومه وقت تاخیر
کرد نیز سجده سهو آرد و علی هذا المقدار اگر در جلسه تاخیر کند سجده سهو آرد و در قعده اول
اگر اللهم صل گفت سجده سهو لازم نیاید و اگر اللهم صل علی محمد و علی آل محمد گفت
سجده سهو لازم شود که تاخیر رکن حاصل میشود و چون از سجده اخیر باز گردد یعنی سجده
دوم بجا آرد بقیام رود و اگر دانسته رود و در میان قرات خواند اگر بفراموشی
بخواند سجده سهو آرد و اگر عمدا کند نمازش نقصان پذیرد و در بیان تکرار رکن
چون رکوع را دو کرت کند سجده سهو لازم آید و اگر سجود را تکرار کند نیز سهو واجب آید
و در بیان واجب چنان که بعد از ثنائے و تعوذ بخواند اما بمقدار گفتن تسبیح تاخیر کند بعد
ازان فاتحه بخواند سجده سهو لازم آید و اگر میان فاتحه و سورت مکث کند نیز سجده سهو لازم
آید و اگر تکرار کند فاتحه را بے تفصیل اگر در دو رکعت اول است سجده سهو لازم که واجب یکبار

خواندنست و اگر در رکعت آخرین تکرار کند لازم نیاید زیرا که مخیرست میان خواندن و نا
خواندن و یا بالتفصیل خواند و در رکعتین اولین چون فاتحه خواند و ضم سوره کرد و باز فاتحه خواند و ضم
سورت کرد سجدهٔ سهو لازم نیاید زیرا که گویا طول قرائت کرده باشد و در تاخیر سلام چون قعدهٔ اخیر
تمام کند و سلام ندهد و نه ندهد سجدهٔ سهو لازم آید و اگر قعدهٔ اخیر تمام کند و برخیزد پندارد که مگر قعدهٔ اول
است تا رکعت دوم را بسجده مقید نکرده است بنشیند و سلام دهد سجدهٔ سهو آرد و اگر مقید کرد بسجده باید که یک
رکعت دیگر هم بکند که دو رکعت نفل شود و آن چهار اول فرض و سجدهٔ سهو آرد و اگر در قعدهٔ اخیر ننشیند
و برخیزد اگر رکعت دیگر را قید نکرده است بنشیند و قعده تمام کند و سجدهٔ سهو آرد که تاخیر رکن شده است
و اگر قید کرد بسجده باید که یک رکعت دیگر هم بگذارد تا همه نفل شوند و فرض از سر گیرد **بیان
قرائت بمحل غیر** چون بجای تشهد فاتحه خواند و یا بجای قنوت سورت خواندن اخلاص و غیره و یا
اگر تشهد تکرار کند و یا قنوت را تکرار کند سجدهٔ سهو لازم نیاید زیرا که جای دعاست گویا که دعا دراز
کرده باشد اما چون تشهد را بجای فاتحه خواند اگر در رکعت اولین بخواند سجدهٔ سهو لازم نیاید زیرا که در محل
ثناست پس گویا هم ثنا گفته باشد و اگر در رکعت دوم بخواند سجدهٔ سهو لازم آید زیرا که در محل دعا نیست و
اگر در رکعت سوم و چهارم بخواند سجدهٔ سهو لازم نیاید زیرا که مصلی در آن دو رکعت مخیرست انشا قرأ
و انشا سکت **در بیان ترک واجب** چون در رکعت اول نخواند و در آخرین نخواند سجدهٔ سهو
لازم آید زیرا که قرائت در دو اول واجب بود بدانکه قرائت فاتحه هم فرض است و هم واجب
فرض بدان معنی که سورت قرآن است و واجب بدان معنی که واجب است که از تمام قرآن او را بخواند چنانکه
تکبیر تحریمه را فرض آنست که شروع کند بیک نام از نامهای خدا تعالی چون الله اجل و الله اعظم و غیره
ذلک اما واجب آنست که الله اکبر گوید که لفظ تکبیر واجبست پس اگر ترک کند فاتحه را و چیزی دیگر خواند
و یا لفظ تکبیر را اسم دیگر بگوید سجدهٔ سهو لازم شود و اگر فاتحه پیش از سورت نخواند نیز سجدهٔ سهو لازم
شود و اگر ضم نکند سوره بدو نیز سجدهٔ سهو لازم شود و اگر ترک آرد قعدهٔ اول را نیز سجدهٔ سهو لازم
شود و اگر فراموش کرد و نزدیک بقعود است بنشیند و سجدهٔ سهو آرد و اگر نزدیک بقیام است باید
ننشیند اگر نشسته است هم سجدهٔ سهو لازم میشود و اگر نشسته است هم سجدهٔ سهو لازم میشود و ترک تشهد
در قعدهٔ اول یا در هر دو قعده نیز سجدهٔ سهو لازم میشود و در تعدیل ارکان خلاف است چون در

رکوع و سجود و آرام نگیرد بقول امام اعظم سجده سهو لازم شود و بقول امام محمد لازم میشود و بقول
امام ابو یوسف و شافعی نماز را از سر گیرد که تعدیل بقول ایشان فرض ست **مسئله** ترک
دعای قنوت در وتر سجده سهو لازم میشود و در ترک بلند خواندن امام را در سته نماز سجده سهو لازم میشود
واما منفرد مخیر ست فیهما و در ترک آهسته خواندن امام را در دو نماز سجده سهو لازم میشود و امام را
را سهو مقتدی لازم کننده سهو نیست بر امام و نه بر وی چنانکه در **تحفة الاسلام** آورده است
اگر کسی را در قعده اول شک شود که قعده اول ست یا آخر باید گوید آخرست باز گوید اول ست پس
گویا که بمثال مقدار ثلث تسبیح درنگ شده سجده سهو لازم شود و در ترک تکبیرات عیدین از زوائد
در رکوع اختلاف ست اما اصح آنست که سجده سهو لازم نشود از جهت بسیاری مردمان و رسیدن محنت
بامام و بایشان **بدان** ای عزیز اگر ازین بیست و هشت صورت که بر هر یک ازیشان سجده سهو لازم
میشود یکی در نماز صادر شود یا همه بیاید پس همین دو سجده کافیست چنانکه کفارت رمضان اگر کسی روزه
افطار کرده است عمداً یا همه را یک کفارت لازم میشود معلوم باد که سجده سهو از نماز ست تا اگر در عین
همین دو سجده کسی بوی اقتدا کند آنکس مقتدی گردد و قال علیه السلام الانسان مرکب من الخطاء
والنسیان پس اگر کسی را در نماز نسیانی و سهوی واقع شود نماز او نقصان شود آن نقصان را باید این
دو سجده بربندد و ازین جهت سجده را جبر نقصان گویند و جبر بستن را گویند چنانکه جبیره شکسته
بسته را گویند و حق را لله جبروت گویند و جبروت از آن گویند که لاممکن را ممکن گرداند اگر معلومات
قدیمه حق بود اما در مقام احدیت چون سائر صفات عین ذات یگانه اند پس لاممکن اند و ازان جا جبر
کرده به کینونت رو نمود پس جبروت نام یافت و چون مصلی از نماز فارغ شود دست بردارد و
آنچه داند از حاجات دینی و ایمانی بخواهد خاصیت آدمی آنست که از وی چیزی خواهی سخت گوید
و خاصیت حق آنست که از وی چیزی نخواهی قهر کند والله الغنی وانتم الفقراء و گفته اند
که الدعاء [illegible] دعاء للایمان و دعاء للسلطان و این مناجات را اکثر بخوانند
که دوازده اولیاء قدس الله اسرارهم از عربی بفارسی آورده است چون بایزید بسطامی و ابوالحسن خرقانی
و معروف کرخی و غیر ذلک من ابناء جنسهم و ثواب این از حد و عد بیرون ست بسم الله الرحمن
الرحیم الهی ملکا پادشاها چه عطای رحمت خود ما را اگر خداوند ظاهر و باطن ما را در زیر رضای

خویش جمع دار الٰہی تفرقہ و پریشانی و سرگردانی از راہ ما و از راہ جمیع مسلمانان دور
گردان عفو و عافیت قرین وقت ما گردان الٰہی سعادت و بخت سابق و قائد ما گردان الٰہی
ما را بما مگذار ما را از شر ما نگاہدار بہر چہ بندہ بخشی دینی و برضائے خود خوش قرینی بخشی الٰہی ما را از
یادِ خود معزول مکنی و بقہر خود مقہور مکن و بغیر خود مشغول مکن اگرچہ پرسی حجت ندارم اگر بگیری
طاقت ندارم و اگر ببخشی طاعت ندارم از بندہ خطا و ذلت از تو عطا و رحمت ای قدیم
لم یزل ای عزیز بے بدل اللھم اصلحنا واصلح فساد اقوالنا واصلح فساد افعالنا
واصلح فساد اعمالنا واصلح فساد قلوبنا واصلح فساد صدورنا واصلح فساد ولاة
امورنا واصلح فساد بیننا وبینک یا مصلح یا مصلح الصالحین الخالصین و
یا خیر الناصرین برحمتک یا ارحم الراحمین - قال علیہ السلام الدعاء مخ العبادات یعنی
دعا کردن مغز عبادت است آوردہ اند کہ چون بندہ مومن دو رکعت نماز بگذارد و از حق
حاجت نخواہد حق تعالیٰ را غضب در کار میشود و میفرماید با ہمان نماز او را بر روی او
زنند کہ مرا غنی و خود را فقیر ندانستہ است و در لباب الاخبار آوردہ است کہ پیغمبر علیہ السلام
فرمود کہ حق تعالیٰ وحی کرد بسوی من کہ یا محمد ہر آن بندہ مومن کہ بعد از حاجت انسانی استنجا
نکند مرا جفا کردہ باشد و اگر استنجا کند و وضو نکند نیز جفا کردہ باشد و اگر وضو کند و دو رکعت
نماز نکند مرا جفا کردہ باشد و اگر نماز کند و دعا نکند و حاجت نخواہد مرا جفا کردہ باشد و اگر
حاجت نخواہد و مادر و پدر را دران یاد نکند مرا جفا کردہ باشد پس چون ہمہ چیزہا بجا آرد
و اگر من او را و مادر و پدر او را نہ آمرزم و حاجتش روا نکنم من جفا کردہ باشم او را بعد ازین
بدان ای فرزند کہ کلمہ طیبہ عقب ہر نماز گفتن سنت رسول است و بعضے مردم منع میکنند
امام اعظم رح فرمودہ است کہ ویل کل الویل لہم ولمن تبعھم کہ ایشان روافض اند وفی شامل
البیہقی سئل عن ابی حنیفۃ رض عن الذین یمنعون عن الکلمۃ الطیبۃ بعد اداء المکتوبۃ
فقال ھم الروافض لعن فی ھذا الشرک لان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قد کان یجھر مع
الصحابۃ الکلمۃ الطیبۃ بعد اداء صلوۃ المکتوبۃ مدۃ ولا اما بعد اداء الدعاء فھو ضعیف
وفی بستان النوازل فی باب الاذکار ایضا کذلک وفی شرح الکرخی من قال لا الہ الا اللہ قدیم

مسئلہ در بیان نفل سنت بعد [illegible]

منفسر بغیر عنده ثم قال الا الله یصیر کافر وایضاً فی مفید المستفید ما این منفسر
را در تحفة الفقه چنان گفته است که اگر لا اله مطلق گوید کافر شود والا کافر نشود ان گفت
وفی شرح النوافل البرهانی من باب الاذکار سئل عن عمر رض یقول الکلمة الطیبة
بعد اداء المکتوبة متصلة قال مرة یغفر الله ذنوبه ومرة الثانیة اعطاه الله تعالی
ثواب الانبیاء علیهم السلام ومرة الثالثة اعطاه الله ثواب الملئکة وفی فتاوی الحاوی
من قال الکلمة الطیبة بعد اداء المکتوبة فی الروایة یکفر وفی روایة لا یکفر ولکن یاثم هذا
اختلاف اللسان وفی فتاوی الطبرانی فی هذه الروایة مخالفة الاصول والفروع
ولا یقبل احد من المسلمین لان هذه الکلمة لو قال لها کافر یصیر مسلماً فکیف یصیر
المسلم کافر بهذه الکلمة و از تفسیر محیط نقل است که در خبر رسول الله صلی الله علیه وسلم
یاران را فرمود که نماز بیاز است اگر بحضور دل ادا کرده شود قبول افتد والا مردود باشد
لقوله علیه السلام لا صلوٰة الا بالقراءة ولا صلوٰة الا بفاتحة الکتاب ولا صلوٰة الا
بالجماعة ولا صلوٰة الا بحضور القلب فسأل ابوبکر وعلی رضی الله تعالی عنهما فکیف حال المتأخرین
یا رسول الله فقال علیه السلام لا یقبل الصلوٰة عند الله ولا یوصل الی الله ابداً صلوٰة
احد من امتی الا ان یؤدی بحضور القلب او قال بعد الفریضة الکلمة الطیبة بالتسمیة
متصلة عفی عنه ما مضی فی قلبه بغیر الحق قبل الله صلوٰته کصلاتی اوحی الله تعالی
الیّ یا محمد لا اقبل الصلوٰة لاحد الا من قال بعد کل فریضة کلمة التقوی بالتسمیة
متصلة قبل السنة ایضاً حاکیاً عن الله تعالی یا محمد لا قولی ولا امری الیک الا
بسم الله الرحمن الرحیم کالاسلام والایمان والصلوٰة والصوم والذبح والطعام
والعبادات والتعلیم والتعلیق ولو قال بالابتداء لکل واحد منهن ثبت الایمان و
الاسلام پس امام مظهر فرمود ورانا و آگاه باشید که بی تسمیه مر طاعات و عبادات را ثبت
نشود مر ترجمه عند الناس پس شخصی استاده شد و گفت یا امام المسلمین که بعضی از عالمان
و عالمان میگویند که بعد از نماز کلمه طیبه بگوید دلیل الشان آن نیست که مر نماز را ادا کند زکوٰة
پاک گردد پس بگوییم که چه حاجت کلمه گفتن در آغاز و اسلام فرض نیست در اول ایمان نمود

ہر بار پس یک عبادت نماز ست کلمہ را براے چہ میگویند مگر چیزے شرک افتادہ باشد و نماز
چہ شرک ست کہ کلمہ گویند و بسم اللہ الرحمن الرحیم ثبوت وحدانیت و ایمان ست ہر گاہ کہ
بعد از ثبوت نفی کند کافر گردد و یا امام ما بعد از نماز کلمہ گویم باید و بر سر کلمہ بسم اللہ گویم امام
ابو حنیفہؒ باقہر سخت گفت ای مرد اگر تو بگفتہ ایشان عمل کردہ تو نیز کافر شدہ زیرا آنچہ
ایشان کافر شدہ اند و از امر خدا و رسول بیرون شدہ اند پس پیرو شیطان گشتہ اند تو از
سر مسلمان شو و توبہ بکن کہ کلمہ گفتن در شب و روز فرض ست بغیر معین و بعد از فریضہ فرض
عین ست لقولہ تعالیٰ والزمہم کلمۃ التقوی و بسم اللہ گفتن بر سر کلمہ فرض حکمی ست و کلمہ
تقوی سر ایمان ست و بسم اللہ بر سر کلمہ ہر وقت جان ایمان ست لقولہ تعالیٰ واذکر ربک
وسبح بالعشی والابکار و معنی تسبیح نماز ست و از اسم اللہ ہر عبادت کہ با بسم اللہ ہست قبول
افتد بیشک بے بسم اللہ در شک ست و معنی کلمہ بے بسم اللہ این ست کہ نیست خداے موجود مگر
معبود بحق و محمد فرستادہ او ست و با بسم اللہ متصل اینست کہ آغاز کردم اسلام و ایمان بنام
خداے کہ انعام او عام ست مومنان و کافران و جمیع خلائق را درین جہان و بسیار بخشایندہ
دران جہان مومنان را نہ کافران او نیست شایان عبادت مگر خداے معبود کہ او ست رحمن
و رحیم و در قرآن ہزار و چند جاے اول اثبات بعدہ نفی ست چون اللہ لا الہ الا ھو الخ
جواب آنست کہ اللہ الذی لا الہ الا ھو الرحمن الرحیم و آنچہ گفتہ بودند کہ نماز عبادتست و کلمہ
نیز عبادت چون بگذاردن نماز پاک شود عبادت کامل قبول افتد لقولہ علیہ السلام ان اللہ
طیب لا یقبل الا الطیب مسائل ششم بدانکہ در عوارف المعارف آوردہ است کہ حضرت
رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمودہ است چون پیا افتد ہر یکے از شما را حاجتے پس بگذارید
دو رکعت اول بعد از فاتحہ قل یا ایہا الکافرون بخواند و در رکعت دوم اخلاص سہ بار بعد از
فراغ این دعا بخواند بیشک بر آوردہ گردد دعاے استخارہ این ست اللہم انی استخیرک
بعلمک واستقدرک بقدرتک اسألک من فضلک العظیم فانک تقدر ولا اقدر وتعلم ولا اعلم
وانت علام الغیوب اللہم ان کنت تعلم ان ھذا الامر باید کہ آن حاجت را تعبیہ نماید خیر لی
فی دینی ومعاشی وعاقبۃ امری فاقدرہ لی ثم بارک لی الخیر حیث کان ثم رضنی بہ فرخ

مسئلہ دعاے استخارہ

ضیاء الدین ابو النجیب سہروردی روایت کردہ کہ جائز گفت کہ حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم این دعا استخارہ با یان چنان تعلیم مے کرد چنانکہ کسے سورت قرآن ازجے تعلیم بخوانند تا در زیر و زبر و ضم کسے غلط نخوانند ذکر احوال مردہ۔ بدانکہ مردہ را در لحد نتوان نہاد کر امام اعظم ابو حنیفہ رح فرمودہ است اللحد لنا والشق لغیرنا ولحد آن است کہ طرف قبلہ یک جانب گور را پارہ کنند و شق آنست کہ گور را درمیان پارہ کنند کہ آنرا سامی گویند بقول امام اعظم لحد نتوان کرد کہ سامی بقول امام شافعی رح ست و چون مردہ را در قبر نہند باید کہ اول رویش برہنہ کنند و کفن دور کنند تا قبر خود را بہ بیند بعد ازان بپوشند و روے حضرت رسالت پناہ را عبداللہ بن عباسؓ برہنہ کردہ بود و گفت چون باز کردم لبان مبارکش می جنبید چون گوش خود را نزدیکش بردم امتی امتی میگفت و دستہای مردہ بر سینہ نہ نہند بلکہ دراز کنند و تمام مردہ بہ پہلوی راست بگردانند و اگر آیتے از کلام اللہ بخوانند و بر خاک بدمند و در لحد اندازند ہر ذرہ ازان خاک چراغ نورانی شود و قبر او کشادہ گردد و چون او را دفن کنند باید کہ اول بطرف سرش بنشیند و سورۂ یٰسین بخوانند و بطرف پای نشستہ سورۂ تبارک الذی بخوانند اگرچہ مستحق عذاب باشد آمرزیدہ گردد منقول است ہر کہ این سورہ را یک بار بخوانند از عذاب آمرزیدہ گردد و اگر دو کرت بخوانند تمام اہل مقبرہ آمرزیدہ گردد و اگر سہ کرت گوید ہر چند مردگان کہ بعد ازان میرند و دران مقبرہ دفن کنند ہمہ آمرزیدہ شوند و اگر از جہت او در و بدر بخواند است پا بسہ ہر چند نا خشنود شوند و ہر چند گناہگار باشند آمرزیدہ شوند درود این است بسم اللہ

الرحمٰن الرحیم اللہم صل علیٰ محمد ما دامت الصلوٰۃ وصل علیٰ محمد ما دامت البرکات و

صل علیٰ اسم محمد فی الاسماء وصل علیٰ روح محمد فی الارواح وصل علیٰ نفس محمد فی الانفاس

وصل علیٰ قبر محمد فی القبور وصل علیٰ تربت محمد فی التراب وصل علیٰ روضۃ محمد فی الریاض

وصل علیٰ نور محمد فی الانوار وصل علیٰ جسد محمد فی الاجساد وصلی اللہ تعالیٰ علیٰ خیر

خلقہ محمد وآلہ اجمعین۔ و فضل در سورہ فاتحہ آنست کہ چہار کرت بخواند و در خلاص دوازدہ بار کہ ثواب بسیار است و دہ کرت بسم اللہ الرحمٰن الرحیم بخواند آوردہ اند کہ روزے حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم بر مقبرہ گذشت و دران مقبرہ یکی را بغایت

مسئلہ در بیان احوال مردہ

مسئلہ در بیان فضیلت بسم اللہ پیش مردہ

سخت بود حضرت رسالت پناہ صلعم غمگین شد ہمہ جبرئیل آمد و گفت کہ با حضرت دہ کرت بسم
اللہ الرحمن الرحیم بخوان چون حضرت صلی اللہ علیہ وسلم خواند در حال عذاب از قبر او گرفتہ شد و
فی الحال دہ حور در پیش او نشستند حضرت صلی اللہ علیہ وسلم و آن حور را پرسید کہ شما کیا نید گفتند
ما یان از برکت تسمیہ شما آمدہ ایم تا روز قیامت با او ہمراہ ایم و در عرصات و در پل صراط نیز
ہمراہ ایم و چون از پل صراط در گذرد او را بہ چشمہ رحیق بشتہ بائیم و موہا ہائے خویش و را بیفشانیم
و از ان موہا یان کہ قطرہ آب بچکد از قطرہ حورے پیدا شود آن ہمہ از وی باشند و ایضاً حضرت
رسالت پناہ صلعم بی بی خدیجہ را بخواب دید و گفت از جہت شما چہ عمل بکنم گفت بسم اللہ الرحمن
الرحیم بسیار بخوان و دہ بار کلمہ طیبہ بگوید بر سر قبر بہشت آوردہ اند کہ عبد اللہ بن عمر رض
را چنان حکم بود کہ چون کسی بمیرد میفرمود تا تمام قرابات و عزیزان او جمع شوند و از جہت آن
مردہ صد ہزار کلمہ طیبہ بخوانند کہ ہیچ سختی از سختیہائے آن جہان برو سخت نماند بلکہ ہمہ آسان شوند
آوردہ اند ہر کہ این دعا را یک کرت بخواند تمام اہل مقبرہ از عذاب نجات یابند و تمام قبرہا پر
نور گردند و ثواب گویندہ گفتہ اند کہ برابر ہر حرفے کہ ذکر کند چندان نیکی او نوشتہ شود و
چندان بدی او دور شود و چندان کوشک برائے او در بہشت پیدا شوند و اگر کسے در راہ رفتہ
باشد فاتحہ بخواند از جہت شتاب رفتن ہمچنین دعا خواند پسندیدہ است دعا اینست لا الہ الا اللہ وحدہٗ
لا شریک لہٗ لہ الملک ولہ الحمد یحیی و یمیت وھو حی لا یموت ابداً ذو الجلال و
الاکرام بیدہ الخیر وھو علی کل شیء قدیر و اگر در راہ بعاینہ شتاب باشد بگوید بسم اللہ
و باللہ و علی ملۃ رسول اللہ کافیست و ہر بار چون کسی بر قبر کسے گذرد اگر اندک خاک از ان
قبر بگیرد و بر ان بخواند یا حبیب الفقراء یا انیس الغرباء یا معین الضعفاء یا دلیل المتحیرین
یا حی یا قیوم یا حنان یا منان یا بدیع السموت والارض یا ذا الجلال والاکرام برحمتک
یا ارحم الراحمین۔ و آن خاک را باز بر آن قبر پاشد اہل آن مقبرہ را حق تعالی بیامرزد و ہمہ قبرہا
پر نور گرداند و اگر انگشت شہادت را برابر ناف میت بر قبر او نہد و سہ کرت بگوید اللہم لا تعذب
ھذا المیت بحرمۃ النبی علیہ السلام ایضاً عذاب او برداشتہ شود و اگر سورہ یٰس را در
حال نزع جان بخواند برابر ہر حرف نیکی میت نوشتہ شود و برابر ہر حرف بدی او دور شود چون

میت را دفن کنند و مردم برگردند یکے از ایشان بایستد و میت را تلقین دهد و بعد انکه
تلقین و دفن میت را مستحب است بقول الامام الاعظم رح و فی ابراهیم الشاهی و فی خزانة الجلالی
و فی اوراد الزاهد الصفار فی کتابه التلخیص ینبغی ان یلقن المیت علی مذهب الامام
الاعظم ابو حنیفة رضی الله عنه فمن لم یلقن فهو علی مذهب الاعتزال و بیان ذلک
فی التلخیص کیفیة التلقین هذا بسم الله الرحمن الرحیم یثبت الله الذین امنوا
بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا و الاخرة یا عبد الله او امة الله هذا بیت الوحشة
و هذا بیت الوحدة و هذا بیت الغربة و هذا بیت الحیرة و الندامة هذا اول منزل
من منازل الاخرة و اخر منزل من منازل الدنیا فاذا اتاک الملکان الکریمان الخلوقان
المامور ان لا ینفعانک و لا یضرانک الا باذن الله فیسالانک عن ربک و عن نبیک و لا
تخف و لا تحزن و قل لهما الله ربی و محمد نبی و الاسلام دینی و القران امامی و الکعبة
قبلتی و المؤمنون اخوانی و انا اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له ایمانا
بربه و اعترافا بوحدانیته و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و نبیه و صفیه رسله بالهدی
و دین الحق لیظهره علی الدین کله و لو کره المشرکون و این روایت در رئیس الاتقیا مسطور
است و چون مرده را دفن کنند و در خانه بیاید بعد ازان در باید که چیزے تصدق از جانب او
کنند که سطلی رسیدنیست و پدر و میر سد و خلاف معتزله را که ایشان قبول ندارند تصدق را
قال علیه الصلوة و السلام ما لیل اشد علی المیت من اللیل الاول ینبغی لاولیائه ان
فی ذلک او یصلوا رکعتین بار واحد و یقرأ فی کل رکعة فاتحة الکتاب و ایة الکرسی
و سورة الهکم التکاثر و حدا و عشر مرات سورة الاخلاص فاذا فرغ من الصلوة صلی علی
النبی سبعین مرة و یقرا هذا الدعاء اللهم صلینا هذه الصلوة و انت تعلم و ترید ان تبعث
الی قبره من رحمتک یا ارحم الراحمین تبعث الله تعالی فی ساعة الف ملک فی قبره و
یجی کل ملک بنور و هدیة لاهل ذلک المیت صدق یا رسول الله

منقول

است که شیخ سفیان ثوری قدس سره بجانب بازار برخاست تا خربوزه خریده بار و اح
مرده تصدق دهند بعد ازان برگشت بیافت انچه است خربوزه در بازار افتاده یافت همان

مسئله در بیان تلقین [illegible]

و بیش خرا انداخت ہمدران شب پدر خود را در خواب دید کہ بر تخت نشستہ خرّم بودہ بہشت می جوید گفت بابا از کجا می جوی گفت آنچہ شما تصدّق کردہ بودید اجر آن بمن رسید چون بیدار شد دانست کہ ہمان پوست بکار شد ایضاً آوردہ اند کہ دو جوانان در زیر سایۂ بلندی کہ آنرا جریرہ گویند نشستہ بودند ناگاہ بقدرتِ الٰہی جریرہ بر ایشان افتاد اما با ایشان ہیچ زخمے نرسید ہر دو درمیان جریرہ سلامت ماندند و ہیچ طرف راہ نیافتند تا بدر شوند آوردہ اند کہ بعد از یکسالے ہر دو بیرون شدند و ایشان روئے آفتاب را دیدند بر آمدند چون بخانہ رسیدند مردمان بیک متحیر ماندند کہ چہ چیز شما را مے پرورد گفتند حصّہ یکے خوردنی می آمد و در ہر وقت ہیچ روزی چون تفحّص کردند زنِ آن یک کس ہمیشہ از جہت او تصدّق مید اد و حکایت آوردہ اند کہ پیرزنے بخدمتِ رسول آمد و گفت دختر من وفات یافتہ و او را بخواب ببینم رسول فرمود در شب جمعہ چہار رکعت نماز بگذارد و در رکعت اول بعد از فاتحہ و الشمس یکبار و در رکعت دوم واللیل و در رکعت سوم والضحیٰ و در رکعت چہارم الم نشرح بعد از فاتحہ یگان بار و اگر نداند در ہر رکعت بعد از فاتحہ اخلاص چہار بار و چون نماز بگذاری سر بسجدہ بنہ و درود بگو و بخوابگاہ رو و نیز درود بگو آوردہ اند کہ علی الصباح آن پیرزن گریہ کنان بدرگاہ رسول حاضر شد گفت یا رسول اللہ دختر خود را بدہ نوع عذاب گرفتار دیدم و گفتہ تا زنان امت جمع شوند من بگویم نوع اول نگونسار در آتش میسوخت گفتم چرا گفت از جہت خوار شمارے کہ رکوع و سجود نمی آورد دوم نوع آتشِ دوزخ بر سر وے افتادہ بود گفتم چرا گفت ہمیشہ سر خود را برہنہ مید اشتم و نامحرمان مے دیدند سوم سیخہائے آتشین از یک گوش بیرون زدند و از دیگر گوش مے بر آمد گفتم چرا گفت سخن چینی میکردم و سخن یکی بدیگری میرساندم و پیغمبر فرمودہ است الفتات لا یدخل الجنۃ یعنی زن چون داخل بہشت نمی شود تا عذاب نشود داخل نشود چہارم ہر دو چشم او را میل آتشین مے کشیدند گفتم چرا گفت بنامحرمان را نظر مے کردم پنجم روئے او را ایلہا ہائے سیاہ دیدم گفتم چرا گفت روئے خود را بیارا استم و از نامحرمان نپوشیدمے ششم با نبور آتشین و لب او را مے بریدند و زبانش از پس پشت کشیدہ بودند گفتم چرا گفت شوہر را بد مے گفتم و آواز میرساندم ہفتم بزنجیرہا ئے آتشین بستہ و عمود ہائے

آتشین بر سرش میزدند گفتم چرا گفت مال شوهر را بی دستوری او بیجا دادم هشتم دو مار سیاه
دیدم در پستان او آویخته و میگزیدند گفتم چرا گفت پستان خود را بی دستوری شوهر بکودکان
بیگانه میدادم نهم شکم او چون طبل بر آمده بود و از و آواز نی بر آمد گفتم چرا گفت حرام خورده بودم
و آن آن بود که شکم من سیر بود و خوردنی دیگر میخوردم و بجای فرجی دهم بندهای آتشین بر پای او
نهاده که نمی توانست جنبیدن گفتم چرا گفت بی دستوری شوهر از خانه بیرون میآمدم مرا گفت ای
مادر رسول خدا را بگو که زنان را ازین خصلتها آگاه کند که دیگران ترک کنند و شوهر را بگوی تا مرا
بحل کند چون پیر زن این بگفت چند کس بیهوش شدند و رسول علیه السلام از آن جوان
بحل خواست جوان نداد که مرا بسیار رنجانیده است رسول علیه السلام فرمود اگر بشفاعت من
امید داری آن فقیره را بحل کن جوان بحل کرد شب دوم در خواب دید بر تختهای بهشت نشسته
و تاج مرصع بر سر نهاده مادر را در کنار گرفت و گفت سلام ما برسول علیه السلام برسان زیرا که
چون چشم مبارک پر آب کردی سبب آمد و عذاب مرا تخفیف کرد و چون شوهر مرا بحل کرد باین
درجه رسیدم و در اجتناب الفقرا آورده است که حضرت نماز های شب در روشنی میگزاردند
و چون نماز را تمام میکرد چراغ را میکشت آورده اند که ابراهیم خلیل الله خواب دید که پسر را
بکش جهت اسمعیل علیه السلام گفت این جزای خواب شماست اگر خواب نکردی چرا همین طور
میدیدی **ذکر صائمان** بدانکه در حدیث صحیح وارد شده است که پیغمبر علیه الصلوة والسلام
فرموده است هر که در گرمای سخت یک روزه بدارد او را بگرمای دوزخ کاری نباشد و در انیس
الواعظین مذکورست هر پیر مرشد که مرید خود را اول با دا کردن نماز فرائض بجماعت و باز بودن
از مناهی و با دا کردن نماز اوابین و بروزه داشتن ایام بیض نفرماید او ضال مضل است و اگر داند
که قبول نکند او را مرید نگیرد و الا در گناه مرید شریک است و در رساله امام جعفر صادق
رضی الله عنه مذکورست که غسل طریقت پند پیر بجا آوردن است هر مریدیکه پند پیر بجا نیارد
در طریقت جنب است و بعد از آن نصیحت مذکور را گرداند که مرید لائق است او را خلوت و در خلوت
هر کسی داخل نشود که پیغمبر فرموده است الخلوت هداية والجلوت ضلالة و اگر بعد از
خلوت داند که مرید حرارت ذکر را از اندازه نگهداشت بعد از آن ذکر بدهد و این درویش علی هذا

بطریق استقامت در اول ایام بیض نگهدارد و ایام بیض از آن بیض گویند چنانکه بابا آدم
چون این هر سه روزه نگهداشت تمام وجودش مانند بیضه سفید شد پس همچنان نگهدارنده این روزه‌ها
از گناهان چون بیضه از موی پاک شود و در مفتاح الجنان آورده است که سیزدهم ایشان را
بیست هزار ساله عبادت را ثواب است و چهاردهم را ثواب سی هزار ساله عبادت است و پانزدهم را
ثواب چهل هزار ساله عبادت است و در عرصات چون پنجاه هزار ساله مردان بیک پای استاده شوند روزه
داران ایام بیض استغفار گویان وقت سحر بر شتران بهشت سوار استاده باشند و در اول ماه رجب
اگر تا هفت روز روزه دارد هفت در دوزخ بر وی حرام شود و بداشتن هشت روزه هشت در بهشت بر وی مباح
گردد و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم فرمود که درین ماه رجب و شعبان هر روزه را ثواب هزار
ساله می‌نویسند سلمان فارسی گفت یا رسول الله من هر دو ماه را تمام نگهدارم حضرت فرمود شما را
قوت آن نیست اما باید که سه روزه از اول ایشان و سه روزه در میان ایشان و سه روزه در
آخر ایشان نگهداری تا ثواب همه روزه‌ها روزی تو گردد و در ایام بیض اگر قوت روزه داشتن
ندارد باید که درین سه روزه بجای او چهار رکعت نماز بگذارد بعد از ظهر و در هر رکعت بعد از فاتحه آیة الکرسی
یکبار و اخلاص بیست و پنج بار ثواب او را گفته‌اند که هنوز از جای برخاسته نباشد که آمرزیده گردد
اگر هم روزه دارد و هم نماز ادا کند فضل باشد و نیز در مفتاح الجنان آورده است که اگر
کسے آیة الکرسی نداند باید که بجاے آیة الکرسی سه کرت اخلاص بخواند و هر کسے که باشد بعد ازین
بداند که در سال تمام شش روزه است که روزه داشتن هر یک ایشان ثواب صد هزار ساله است اول
ماه رجب که اول جبرئیل بر محمد صلی الله علیه وسلم در آن روز نازل شده بود و قصه آنست
که حضرت رسالت پناه با دختران بی بی حلیمه و غیره در صحراها و غارها میران گوسفندان
می‌چرانیدند جبرئیل و میکائیل هر دو بصورت دو جوانان در رسیدند در دست جبرئیل
کارد بود و بدست میکائیل طشت بهشت پر از آب بهشت بود و حضرت رسالت پناه را
راستا خوابانیدند و سینه‌اش پاره کردند و دلش را کشیدند و دل او نیز پاره کردند و اندرون آن
دل را بآن آب شستند اما درون وی یک قطره سیاه ماند بهیچ نوعے شسته نمی‌شد آورده اند
که آن رشک زنان بود زیرا که از جانب زنان هرگز دلش آرام نمی‌بود چنانکه روزی حضرت رسالت

پناه از جای بیامد چون به نزدیک دروازه سرای رسید غلام از سرای بیرون شد حضرت
فرمود کجا بودی گفت اشتر می بستم حضرت بشتاب آمد و در پیش همزنان خود شد که فلان غلام
بچه کار آمده بود گفتند که ما خبر نداریم باز دلش آرام نکرد باز پس غلام بیرون رفت پرسید که اشتر
بلغلام خانه و بچه رسن بسته گفت در فلان خانه و فلان ریسمان حضرت درآمد و نشانی را
تحقیق یافت دلش آرام شد دو دختران بی بی حلیمه چون این را دیدند گریسته در پیش مادر شدند
بی بی حلیمه در حال پیش رفت او را نشسته یافت چون نگاه کرد بر سینهٔ مبارکش نقش سرخ
بود در حال خود را پدر نمود و غیر از این چند معجزهٔ دیگر بی بی حلیمه دیده بود چنانکه آورده اند
که بی بی حلیمه شیر نداشت چون او را گرفت چندان شیر پیدا شد که هفت کودک دیگر را هم بدایه
گری گرفت و چون او را بخانه خود میبرد یوسف کاهن به سر راه نشسته بود گفت که محمد آخر الزمان
همین کودک است ایضاً بی بی حلیمه را یک بز بود چون او در خانه آورد از برکت او صد بز
شدند و ایضاً یک شتر بود در خانهٔ او از برکت او صد شتر شدند و رشک دیگر از همه زنان آن قوم
شبی از حضرت رسالت پناه بحج همراه میرفت بی بی عائشه رضه بر شتر سوار بود اشتر از راه گشت
از قافله جدا ماند حضرت چون تفحص کرد بی بی را ندید پس برگشت که از آن طرف یک نفر حضرت
بود مهار اشتر بی بی را گرفته آمد منافقان بدبخت بدان سبب چند گوئی ساگ میخوردند
در حق بی بی عائشه حضرت از آن تهمت کردن ایشان بجای غمگین شد سببش آیت از حق
آمد در شان پاکی بی بی عائشه رضه که هیچ زن پیغمبران هرگز زناکار نبوده اند اما حضرت رسالت
پناه را گاه گاهی در خاطرش می آمد که کلام الله بیشک برحق است و همچنین که بنام خدای
ستارست مگر ستاری او میکند آورده اند که روزی حضرت رسالت پناه با آن کس همراه
برای خرما رفتند و آن کس افرمود تا بر درخت سوار شود خرما ابیفگند چون رسم عربست که
ازار ندارند بلکه لنگ بسته بودند ناگاه باد پیدا شد خرما بباد افتاد حضرت گفت که فرود آئی
چون حضرت بالا دید بیکبار ناگاه چادری که لنگ او بود باد برداشت آلت ذکر او را بدید حضرت
رسالت پناه متحیر شد جبرئیل از رب الجلیل در رسید که یا محمد من بعلم قدیم خود از این جهت
خبر داشتم از آن آلت ذکر او را پیدا نکردم تا دل شما آرام گیرد و دوم روزه عیبت و بیغم

روز رجب که معراج حضرت رسالت پناه صلعم دران بود یعنی در شب آن روز سوم نهم و دهم
ذی الحجه که بنائے اول برائے عمارت مکه دران روز نهاده اند چهارم بست و دوم ماه محرم که
اول امامت حضرت دران روز بود پنجم دوازدهم ربیع الاول که حضرت رسالت پناه دران
روز از دار الفنا بدار البقا رحلت نمود و اگر در شب دوازدهم تصدّق و خیر کند بهتر باشد ششم
هفدهم ماه جمادی الآخر که مولود حضرت دران روز بود و گفته اند که مولود او در هفدهم ربیع
الاول بود هشتم روز از اول ماه شوال بعد از روز عید فطر اگر کسے نگهدارد ثواب صائم الدهر
یابد و هر که صائم الدهر باشد او را در قبر نمانند بلکه بصورت همراه بالا برند و دیگر اگر نه روز اول
ماه ذی الحجه نگهدارد حضرت فرموده است که او را آتش دوزخ کارے نیست و اگر همه آنکه نکند
باید هفتم و هشتم و نهم البته نگهدارد **ایضاً** آورده اند که اگر روز نحر تا ضحی روزه دارد ثواب هزار ساله
عبادت بیابد **در بیان روزه های ممنوع** - بدانکه در تمام سال پنج روزه داشتن ممنوع
است دو روز عیدین و سه روز بعد عید اضحی که آنرا ایام تشریق گویند و گفته اند که اگر کسے ایام بیض را
نگهدارد پس سیزدهم عید اضحی را نگاه کند محسوب بعید است و اگر درین روزهای ممنوع کسے نیت روزه
کند بروے لازم است که افطار بکند اما قضا او را نمی توان نگهداشت که به نیت کردن بروے لازم شده بود
و اگر کسے نذر کند صوم تمام سال صوم بروے لازم شود و این پنج روز را افطار کند باز قضا نگاه دارد
مسئله اگر کسے نذر کند که تمام سال شمسی را روزه نگهدارد و حال آنکه در سال قمری یعنی دوازده
ماه روزه داشت پس دوازده روز دیگر نیز بروے لازم است که نگاه دارد زیرا که سال شمسی ده روز از سال
قمری کلان است **و در تفسیر مدارک** آورده است که روزه صمت در زمان پیغمبر علیه السلام بود
اما الحال منسوخ شده است پس معلوم میشود که الحال روزه صمت و روزه نیروز و مهرجان که
هر دو عیدین کافران است کسے نگهدارد اگر بمتابعت ایشان نگهدارد کافر گردد و اگر از برای حاجت
نگهدارد عاصی گردد **ایضاً** بعضے جهال در روز هفدهم روزه نگهدارند و بوقت بر آمدن ماهتاب
افطار میکنند مکروه است زیرا که افطار اندر وقت شام گذرانیدن مکروه است و اگر گویند که پیش از
بر آمدن ماهتاب نکنم حاجت بر وان نشود این شرک محض است و اگر پیش ماهتاب سجده کنند کافر
گردند و روزه داشتن روز شک مکروه است اما **در منادی قرآن خوانی** آورده است که

مسئله در بیان روزه های ممنوع

عاصی گردد لقوله علیه الصلوة والسلام من صام یوم الشک فقد عصی و روزهٔ شک بیست و
نهم شعبان است واگر درست ادویده شود تنها والا افطار کند زیرا که روزه داشتن دران روز مکروه است
و بدعت است پس هر طاعت که بدعت پیدا شود ترک آن اولی تر است و دیگر در روز دوشنبه و پنجشنبه
دفتر نیکی و بدی بندگان ابر حضرت عزت عرضه میکنند پس باید که درین هر دو روز روزه باشد و هر که از
جمعه روزه دارد آتش دوزخ برو حرام گردد و ثواب بغایتی بسیار است و یک روزه تنها داشتن مکروه است
باید که دو روز روزه دارد تا از خلاف برآید آورده اند که شخصی بود صائم الدهر هرگز روزه افطار
نمیکرد چون وفات یافت او را در قبر نهادند دران ساعت تجلی نور پیدا شد و چشمان همه مردم خیره
شدند چون تجلی قرار شد آن شخص را در قبر نیافتند نیک متحیر شدند ناگاه هاتفی برایشان آواز کرد
این کار خدارا پیوسته میکرد و هر که کار خدای را پیوسته میکند او در قبر نخواهد ماند

فصل

در بیان دعوات منقولست از ائمه سلف که اکثر ایشان را در اداکردن حاجات
دینی و دنیاوی برآورده میشد اول هشت کرت فاتحه و صد بار درود و هفتاد و نه بار الم
نشرح تا آخر و هزار و یک بار اخلاص باز هشت کرت فاتحه و صد بار درود و این فقیر هرشب
میکند از جهت آنکه اوراد دیگر را گفته اند هر که هر شب هزار بار اخلاص بخواند خدای تعالی را در خواب بیند
بدان امید هر شب میکنم دیگر هر کرا دشمن صعب در پیش آید باید که این دعا را در ورد خود بخواند و یا
بران جهت خواند که دشمن او ست در حال خراب شود آورده اند که پیغمبر موسی علیه السلام را چون دشمن
در پیش می آید این دعا را در ورد خود میخواند در حال زمین تنگ [illegible] شد و او را فرو برد و دعا این است

بسم الله الرحمن الرحیم اللهم لک الحمد والیک المشتکی وبک المستعان ولا حول ولا قوة الا
بالله العلی العظیم - دیگر برسی حاجات دینی و دنیاوی فاتحه را در هفته بدین ترتیب بخواند در روز
یکشنبه هفتاد بار بخواند و در روز دوشنبه شصت بار و در روز سه شنبه پنجاه بار و در روز چهارشنبه
چهل بار و در روز پنجشنبه سی بار و در روز جمعه بیست بار و در روز شنبه ده بار بخواند بیشک حاجتش
برآورده گردد ایضاً آورده اند که فردای قیامت پیغمبر جبرئیل براق در دست گرفته بیاید و
فریاد کند آن کسیکه در عمر خود یازده بار این دعا گفته کجاست اللهم ربنا و لک الحمد برحمتک یا
ارحم الراحمین تا او را برین براق سوار کنم و در پیش محمد مصطفی برم دیگر هر که این دعا را بخواند

مسئله در بیان ادعیات مجربه

وبجانب آسمان نگرد حق تعالی بنظر رحمت بر وی نگرد و دعا اینست اشهد ان لک ربا وخالقا اللهم
اغفرلی دیگر هر کرا درد چشم باشد باید که این افسون بر خاکستر بخواند و خاکستر را بر گرد اگرد چشم
خود بمالد دفع شود و افسون اینست تربت نتن دیگر حضرت امام اعظم رحمه الله گفته‌اند باید که هر که این دعا عقب
هر نماز ده کرت بخواند جمله علم اولین و آخرین بر وی روشن شود و من این علم را از برکت این دعا
یافته‌ام و دعا اینست اللهم انا نستعینک بک علی طاعتک و دیگر آورده‌اند که سلطان سکندر
ذو القرنین چون پادشاه تمام عالم شد عالمان زمانه را جمع کرد که برای من چیزی پیدا کنید که مرا
احتیاج به قلعه نباشد آورده‌اند که جمیع عالمان متفق شدند برین اسما که هر که این اسما را هر روز هفت
بار بخواند او را احتیاج بقلعه نباشد و حق تعالی فرمان میدهد هشتاد هزار فرشتگان را تا چهل
هزار او را در روزگار نگاهدارند و چهل هزار در شب بعد از آن ذو القرنین قلعه راست نمی‌کرد
وصیرصا ابصا سعرصا دیگر هر کرا دیده تاریک شود هر روز این دعا را بخواند چشمان
او روشن شوند دعا اینست یا قریب یا مجیب یا سمیع الدعاء یا لطیفا لما یشاء احفظ
علی بصری دیگر هر که بوقت سحر پانزده کرت این دعا بخواند و نظر بسوی آسمان کند الله
بنظر رحمت بر وی نگرد و دعا اینست الله الله الحی القیوم القائم علی کل نفس بما کسبت
دیگر هر که وقت سحر یازده کرت بگوید اللهم انی اعوذ بک من ضیق الدنیا وعذاب الآخرة در دنیا
به تنگی و همه آفات دنیاوی گرفتار نشود و در آخرت از عذاب سرمدی خلاصی یابد دیگر هر که هر
بامداد پانزده بار این اسما بگوید بخشش بر آورده گردد یا اله الالهة الرفیع جلاله دیگر اگر کسی
دشمن صعب پیدا شود هزار غلوله آرد بمقدار حبه کند و بر هر غلوله یکبار بخواند یا ملئی والت
آن در آب پیش مرغان اندازد در حال دشمنان هلاک شوند دیگر هر روز سه کرت گوید اللهم
بارک فی الموت وفیما بعد الموت علینا هون الهی سکرات الموت چنانکه عزرائیل را چشم
خود نبیند و تلخی جان کندن نه چشد چنانکه طفل پستان مادر را در دهن گرفته در خواب
رود اگر هر روز این دعا اینست و بیست و پنج بار بخواند ثواب شهیدان یابد آورده‌اند که روزی
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم مراتب شهیدان در پیش بی بی عائشه رضی الله عنها بیان می‌کرد بی بی گفت یا رسول الله
ثواب ایشان کسی یابد حضرت فرمودند کسی ثواب یابد که در روز و شب بیست و پنج بار موت را یاد

مسئله در بیان دفع درد چشم - مسئله در بیان ورد که بند بلا دفع - مسئله در بیان دعای روشنی چشم - مسئله در بیان دفع دشمن -

کنند دیگر هر که هر روز بیست و پنج بار این دعا را بخواند ثواب تمام اولاد آدم یابد آن دعا اینست اللهم اغفر لی ولوالدی کما ربیانی صغیرا وکبیرا ولجمیع المؤمنین و المؤمنات والمسلمین والمسلمات الاحیاء منهم والاموات برحمتک یا ارحم الراحمین دیگر باید که در آخر قعده بعد تشهد و بعد درود خوانده باشد همین دعا مذکوره را دیگر اگر در قعده آخر بعد درود این دعا را بخواند هیچ ظالم را بر وی دسترس نباشد اینست رب انی ظلمت نفسی انک انت الغفور الرحیم فاغفر لی ذنوبی فانه لا یغفر الذنوب الا انت ظلما کثیرا دیگر هر را حاجت واقع شود پیغمبر فرموده است که در مقبره مسلمانان رود و رو بمشرق و پشت بمغرب بنشیند و فاتحه خواند و حاجت خواهد بشتاب برآورده گردد و آنچه بعضی مردمان خوردنی را همراه میت برای گورکنندگان میبرند گفته اند که جائز باشد از جهت عموم البلوی و اگر شیرینی بکنند یا برنج کسی ثواب یابد اما باید که در خانه بفقرا تصدق کنند و در مقبره بردن مکروه باشد بلکه جائز نباشد و آثم گردد دیگر هر را حاجت واقع شود باید که این اسما را شفیع آرد حاجتش برآورده گردد و دعایش مستجاب شود و هر که همی در پیش آید بروح ایشان نذر کند حاجت او برآید آورده اند که چون خاتون جنت بی بی فاطمه زهرا رض وفات یافت با امیر المؤمنین مرتضی علی کرم الله وجهه وصیت کرد که غیر از پدر و شوهر و حسن و حسین حضرت شما کسی مگر مرا ندیده است باید که پس خود مرا غسل دهید این امر خاص برای بی بی فاطمه رض بود زیرا که شوهر را نشاید که زن خود را بشوید که شوهر بعد از وفات زن اجنبی میشود و در حال زن دیگر را میتواند گرفت اما اگر کسی دیگر نباشد زن را باید که شوهر خود را بشوید که چهار ماه و ده روز تعلق بدو دارد مرتضی را و حوران بهشتی حریر بهشت آوردند و در آن کفن کردند و چهار فرشته مقرب آمدند و جنازه اش پوشیده و حائل در میان کردند مرتضی علی امامت کرد و حسن و حسین رضی الله عنهما با جمیع ملائکه اقتدا کردند و قبرش را فرشتگان کندند و دفن کردند و صحابه رضوان الله علیهم اجمعین برهمه گله و گریه کردند در پیش مرتضی که چرا ما یان را حضور نکردید تا از یادگار رسول الله صلعم میخواستیم مرتضی گفت او وصیت برین کرده بود که نامحرم کسی جنازه مرا نبیند و قبر مرا نیز کسی نه بیند گفتند باری قبر مبارکش نشان بدهی تا زیارت کنیم چون رفتند شش قبر دیگر هم آنجا شده بودند نشناختند از قبر بی بی فاطمه رض

علی آواز شنید که قبر را کسی نمیداند علی مرتضی علی پرسید که این شش قبر دیگر کیانند بی بی فرمود
که این شش عورتان را خدای عز و جل مرتبه ابدالی داده بود ایشان دعا کرده بودند که ایشان
را بجوار بی بی فاطمه برسان دعای ایشان مستجاب شد اسامی ایشان این است فاطمه عائشه
رقیه حلیمه نغانه و ریحانه نیز گویند یعنی نغانه و ریحان هم میگویند و این دعای اعظم است
مسطور است دیگر هر که این اسما را هر روز بخواند سه کرت جمله حاجات دینی و دنیاوی وی
بر آورده گردد یا من هو دنو علائه وعلیا علوه وقربا ذاته یا من علائه دان وعلوه
عال و ذاته قریبا دیگر هر که هر روز این اسما را سه بار بخواند مرتبه او بلند شود یا غریب
المتعال فوق کل شئ علوا ارتفاعه دیگر هر که از تمت بیماری بر سر این را هفتاد کرت بخواند
شفا یابد دعا و اغثت المجید الذی مجد نفسه تمجیدا دیگر اگر بیمار صد کرت بگوید یا
سلام شفا یابد دیگر هر که بر بیمار دست راست نهد و بیست بار بگوید صلوات الله علی نبیه
علیه السلام شفا یابد آورده اند هر که پیغمبرے از پیغمبران خدا هر روز سه کرت صلوة فرستد
فردای قیامت همان پیغمبر شفیع او شود دیگر هر که وقت بامداد یک بار بخواند کلیه قضاهاے او
بر جاے شوند الحمد لله الذی رزقنا معرفته ولم یترک عمی القلب الحمد لله الذی جعلنی
من امة محمد صلی الله علیه وسلم ولم یجعلنی من امة سائر الانبیاء والحمد لله الذی ستر
عیوبی ولم یفضحنی علی رؤس الخلائق الحمد لله جعل الرزق فی یده ولم یجعل بید
غیره برحمتک یا ارحم الراحمین آورده اند که روزے امام حسن بصری رح از گنجشک شنید که
این اسما را بر زبان میراند بعد از آن سی سال او فراموش شد بعد از سی سال باز هوش آمد
میخواست تا باز بخواند در آن زمان هاتف بر سرش آواز داد که باز دیگر نگوئی زیرا که تا آن
ثواب شمار از آن زمان فرشتگان مینویسند هنوز تمام نشده است و درمانده شده اند از نوشتن
و این است یا هو یا هو یا من لیس الا هو دیگر هر که هر روز یک بار بگوید توفیق
ذکر الله یابد و خاطرش از ماسوی الله تعالی گردد اللهم طهر قلبی عن الشک والریاء
وزین لسانی بالذکر والثناء برحمتک یا ارحم الراحمین دیگر هر که هر روز سه کرت
این دعا را بخواند تمام کارها و قضاء نیها الی بکند وافوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد

دیگر در روز پنجشنبه روزه دارد و در شب جمعه وضو جدید بکند و تجدید وضو بگذارد و در وقت خواب بر پهلوی راست و این اسما را تکرار کند حضرت رسالت پناه صلی اللہ علیہ وسلم را بخواب بیند

یا کریم العفو ذو العدل انت الذی ملأ کل شیٔ عدله دیگر اگر کودک گریہ کند باید که این اسما را نوشته در گہوارہ بندد و اگر کسے نوشتہ با خود نگہدارد ہیچ تیر و شمشیر برو کار نکند و این فقیر وقتے نوشتہ بکسے دادہ بود چون در معرکہ شدہ شانزدہ تیر از سپر و در گذشت اما بر جسد وی ہیچ اثر نکرد دعا

اینست یا مشیئ منحنیا فلا موت دیگر اگر ستور بول کردن نتواند بیمار و در لیمان کودکی نارسیدہ و ناقہ باشد و بران سورۂ اخلاص بخوانند و یک بار گرہ کند و ہمچنین ہفت کند و بر پای ستور بندد و کشادہ گردد دیگر گفتہ اند اگر کسے صد بار کردہ باشد این دعا را یکبار بخواند و بر بچہ خود و بر آمرزیدہ گردد و بفرمان خدا تعالیٰ دعا اینست بسم اللہ یا ستار بسم اللہ یا جبار بسم

اللہ یا قہار بسم اللہ یا عزیز بسم اللہ یا اول بسم اللہ یا آخر بسم اللہ یا ظاہر بسم اللہ

یا باطن بسم اللہ یا رب بسم اللہ یا خالق بسم اللہ یا رزاق بسم اللہ یا رحمٰن بسم اللہ یا

رحیم یا ذو الجلال و الاکرام و لا حول و لا قوۃ الا باللہ العلی العظیم برحمتک یا ارحم

الراحمین دیگر ہر کہ در تمام عمر خود یکبار این را دو بخواند بیشک بہشت برسد اینست اللّٰہم

لا تفرق بینی و بین حبیبک محمد صلی اللہ علیہ وسلم و علی آل محمد برحمتک یا ارحم الراحمین

دیگر ہر کہ این نامہای بزرگوار را در پیش خود نگہدارد ہیچ دشمن بر وے ظفر نیابد و ہیچ جادو برو کار نکند و ہیچ دیو و پری بدو آسیب نرساند و ہیچ زہر برو کار نکند و از دنیا بے ایمان نرود الٰہی بحرمت عیسیٰ روح اللہ الٰہی بحرمت موسیٰ کلیم اللہ الٰہی بحرمت ابراہیم خلیل اللہ الٰہی بحرمت محمد رسول اللہ برحمتک یا ارحم الراحمین دیگر برای دفع تپ بنویسد و در گلو بندد دفع شود بفرمان

اللہ تعالیٰ بسم اللہ الرحمٰن الرحیم ھذا کتاب من اللہ العزیز الحکیم و من عبدہ محمد بن

عبد المطلب الہاشمی الی الحمی اف حرہا من جہیم و بردہا من زمہریر فاذا جاء کتابنا ہذا

فاخرجی من جسد فلان بن فلان و لا تاکلی لحما و لا تشربی دما حسبی اللہ حسبی اللہ دیگر

برای دفع تپ لرزہ باید کہ بر برگ بید بنویسد و صاحب تپ را بلیساند بحرمت یا تحیثا

یا شعوثا یا شغلیثا برحمتک یا ارحم الراحمین دیگر برای کاہلی نماز باید کہ نوشتہ در گلو

در بیان ختم حضرت [illegible]

بکس بنده اللهم یا غافر الذنب وقابل التوب شدید العقاب ذی الطول لا اله الا
الله مخلصین له الدین ولو کره المشرکون در آخر او بنویسد بستم کاهلی فلان بن فلان بستم

مسئله در خبر صحیح وارد است که اگر کسی صائم نوافل باشد و او را دعوت کند رفیق او و باحاضر
شود بر ضیافت رفیق اگر داند که افطار نکند رفیق رنجیده شود میتوان افطار کرد حتی که اگر
حال چنین مهمانی باشد و معلوم نسازد و افطار کند ثواب شصت هزار صوم یابد و اگر
معلوم سازد و افطار کند ثواب چهل صوم یابد و چون قضای این صوم بجای آرد ثواب هزار
ساله یابد و اگر معلوم کند و افطار نکند ثواب یک روزه یابد بلکه عاصی شود که دل برادر مومن
رنجانیده است و اگر داند که با افطار کردن او مفرح نشود بهتر آنست که افطار کردن نباید و
نشاید و در احتساب الفقر آورده است که اگر کسی بر ضیافت حاضر شود و میداند که صاحب
خانه بخوردن او ناراض است اما بطریق جبال کشش میکند اگر این کس حاضر آمده صائم نباشد باید
که بگوید که روزه دارم و باین کذب آثم نشود چنانکه آورده اند که روزی حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه وسلم را یکی از اصحاب دعوت نموده بود و چون حضرت اجابت نمود یاران دیگر بی دعوت بسیار
حاضر شدند و آن صاحب خانه مرغ و بریان حاضر نه داشت و بیکی گیر شد حضرت این حدیث فرمود
که هر که ناخوانده برود شکم او را از جبال آتش پر کنند و جبال بخون ریم عاصیان اگویند ایضا
روزی امیر المومنین عمر رضی الله عنه را کسی دعوت نموده بود و حاضر شد دستهای مبارک را شسته
چون طبق در پیش نهاد امیر گفت بسم الله یعنی پیش آیید همه دست انداختند اما چون ضیافت
خاص بر امیر المومنین عمر نبود دست خود را برداشت و منع شد گفتند چرا فرمود بخوردن
روزه دارم مسئله در آداب ضیافت گفته اند که اگر مهمان در خانه کسی حاضر شود خدمت مهمان
کردن بهتر باشد از نماز نفل ادا کردن فرموده اند که اگر مهمان تا سه روز در خانه او باشد خدمت
او بجای آرد و نوافل ترک دهد و اگر بیشتر از سه روز باشد بعد از آن نوافل ادا کند که این مهمان را خدا
از اهل بیت شمرده اند چنانکه آورده اند که وحی شد بسوی ابراهیم خلیل الله که ای خلیل بر تو باد
که مهمان خود را و مهمانان ما را کرامت بکنی خلیل الله عرض نمود که یا رب مهمان ما کیست و مهمان
شما کیست حکم شد که مهمان شما آنکه او را دعوت نمائی و مهمان ما آنکه بی دعوت حاضر شوند

چون مهمان خود را خدمت کنی در چه بهشت روزی گردانت و چون مهمان را خدمت کنی بدا
دهمت آورده اند که روزی کافری بضیافت حضرت ابراهیم خلیل الله حاضر شد گفت یا
خلیل الله گرسنه ام خلیل گفت خوردنی من الا تو کافران نیست کافر برگشت در آن زمان
خطاب عتاب رب الجلیل به خلیل وارد شد که ای ابراهیم هفتاد سال است که من این کافر
را پرورده که هیچ وقت او را از دربار خود نرانده ام و چون بهر آن قوت روزینه پیش تو
آمد تو خجل کردی خلیل الله در عقب آن کافر دوید و او را بیاورد و خدمت بسیار کرد گفت
حال تو چیست که اینقدر اکرامت میکنی و اول رانده بودی خلیل گفت که چون ترا راندم عتاب
حضرت عزت بر من چنان شد کافر گفت پس وای بر من که از جهت اینچنین دشمنی که من باشم
بر این چنین خلیل که تو باشی عتاب رسد ایمان را عرضه کن در حال مسلمان شد وایضا
آورده اند که روزی ابراهیم خلیل ع ضیافت کرده بود جماعتی از جهودان حاضر شدند خلیل الله
خدمت ایشان بسیار کرد گفتند یا خلیل الله این مقدار خدمت برای چیست گفت روزی
از جهت یک کافری چنان عتاب بر من شده بود و از آن می ترسم چون طعام خوردند خلیل گفت
باری یک سجده بجهت خدای من بکنید چون سجده کردند خلیل دست برداشت که یا اله العالمین
سرهای اینها را من فرود آوردم و قلوب ایشان بدست تست چون سر برداشتند همه مسلمان
شدند ایضا آورده اند که روزی مرتضی علی رض در راه میرفت از جهودی سفید ریش درگذشت
چون پیش حضرت رسید گفت حضرتم مسئلهٔ پرسیدم قاما فراموش شد گفت در راه خطای از
تو در وجود آمده باشد مرتضی علی گفت از جهودی درگذشتم فرمود بهر خاطرش بدست آر مرتضی آمد
و کرامتش نمود جهود گفت مسلمانان این چه کرامت بر جهود است واقعه باز نمود در حال مسلمان شد
وایضا آورده اند که ابراهیم خلیل الله هرگز بی مهمان افطار نمی کرد سه روز در خانهٔ او مهمان
نیامد هر گرسنه ماند و افطار نکرد روز سوم مهمان آمد افطار کرد اما بعمل خود متعجب بود که مانند من کسی
نکرده باشد در آن زمان حضرت جبرئیل آمد که چون این خطره را بخود راه دادی بر بندگان
خدای را ببین چون بصحرا بیابان نهاد بدرویشی رسید که در غاری نشسته بود و عبادت
الله میکرد درویش گفت هر جا که وقت افطار من است تا بیا همراه افطار کنم و این روز

مسئله در بیان اکرام مهمان اگرچه کافر باشد

مسئله در بیان ... خلیل الله

چهلم روز ست که من روزه دارم در حال دو انار پیدا شد یکی را خود و یکی را بخلیل داد و
چون از انجا بر آمد درویش دیگر یافت که عبادت الله میکرد گفت مرحبا که وقت افطار
است تا همراه تو افطار کنم او هم روزه داشت و زیست که روزه دارم در انجا گیاهی بود خوشبوی
هر دو ازان خوردند چون اول را پرسیده بود که از شما زاهد تر در عالم باشد او بدین شخص
فرستاده بود این را نیز پرسید این گفت که پیشتر رو دیگری را یافت او نیز گفت مرحبا که فطار
کنیم و این در نوروز ست که من هم روزه دارم دران زمان رمهٔ آهوان میگذشت یکی ازان
را فرمود که بیا آمد و گفت بسمل شو بسمل شد گفت بریان شو بریان شد گفت در خوان شو در
خوان شد گفت در پیش من آئی آمد هر دو ازان خوردند باز گفت برو آهو مرده زنده شد و رفت
خلیل گفت چون مستجاب الدعوات بینائی در حق من نیز دعا بکن آنکس گفت که چهل سال است
که دعای من قبول نمی شد خلیل گفت اینچنین کرامت را چه گوئی گفت آری یکدعای من مدت
چهل سال ست که مستجاب نمی شود و آن اینست که روزی در بیابان میگذشتم یا نصد رمه دیدم
که هر رمه را یا نصد شبان نگاه میداشتند و بدست هر شبانی چوب زرین بود و عقب هر
شبان یا نصد سگ می بودند و بگردن هر سگ حلقهٔ زرین آویخته بود گفتم که مال از کیست
گفتند از ابراهیم خلیل الله ست عجب پیدا اشتم که این طور کس چگونه خلیل باشد او را مین
بنمای ابراهیم گفت که دعای تو مستجاب شد و آن منم گفت پس یکزمان باش و دو رکعت نماز ادا
کرد و سر بر زمین نهاد و وفات یافت آلت های کافتن زمین از غیب پیدا شد قبرش کافتند و
او را دفن کردند دران زمان ابراهیم خلیل الله از احوال خود پشیمان شد ای عزیز معلوم باد
که این قصه را کسی گمان نبرد که اولیا از پیغمبران بهتر باشند ورنه کافر شوند زیرا که هر انبیا از
هر اولیا چهل و دو مرتبه افضل ست چنانکه اویس قرنی رحمه را تعریف بسیار میکنند کس توهم کند که
اویس قرنی از خلفای راشدین فضل داشت آورده اند که حق وحی کرد بسوی حضرت موسی
علیه السلام که ای موسی چند چیز را من در چند چیز نهاده ام و مردمان بجای دیگر طلب کنند نیابند اول
بزرگی را در تواضع نهاده ام و اگر کسی در کبر طلب کند نیابد دوم توانگری در قناعت نهاده ام
اگر کسی در حرص طلب کند نیابد سوم علم در طلب بی شکم خالی نهاده ام اگر کسی در بی طلبی و شکم سیر

طلب کند بیابد چهارم قبول دعوات اور پرہیزگاری لقمہ حلال ہناہم اگر کسے بغیر طلب طلب
کند بیابد دیگر این دعا را بعد از صبح صادق بخواند بسم اللہ الرحمن الرحیم۔ اللہم ارزقنا
من خیر الصباح وخیر المساء وخیر القضاء وخیر القدر وخیر ما جری بہ القلم اعوذ
باللہ من شر الصباح ومن شر المساء ومن شر القضاء ومن شر القدر ومن شر ما جری
بہ القلم اللہم انی اسألک عیشا بلا بلاء ودلیلا بلا ھواء ورزقا بلا عناء وعملا
بلا خطاء وجنۃ بلا حساب ورؤیۃ بلا حجاب۔ اللہم ربنا اتنا فی الدنیا حسنۃ وفی
الآخرۃ حسنۃ وقنا عذاب النار۔ اللہم اغفر لی ولوالدی کما ربیانی صغیرا واغفر
لجمیع المؤمنین والمؤمنات والمسلمین والمسلمات الاحیاء منہم والاموات برحمتک
یا ارحم الراحمین دیگر اگر کسے را جذام وبرص باشد باید کہ این دعا را چہل روز بخواند ہر
روز ہفتاد بار بخواند المجید الذی مجد نفسہ تمجیدا ونیز اگر چہار روز میان فرض وسنت
بامداد ہر روز چہل ویک بار فاتحہ بر جذام وبرص بخواند دفع شود دیگر الفاظ مبارک
سید السادات شیخ المشائخ فرمودند مرشد محقق شیخ علی بن قنبر علی قدس سرہ این آیۃ اذن کردہ
است کہ بر روغن تلخ ہفت کرت بخوان بدم وصاحب جذام وبرص بیس ہفت روز آن را بر وجود خود
بمالد دفع شود بفرمان رب العرش آیۃ این است بسم اللہ الرحمن الرحیم۔ ففتحنا ابواب السماء بماء
منہمر وفجرنا الارض عیونا فالتقی الماء علی امر قد قدر انا ارسلنا علیہم ریحا صرصرا فی یوم
نحس مستمر تنزع الناس کانہم اعجاز نخل منقعر وما انزل اللہ من السماء من ماء فاحیا بہ الارض
بعد موتہا وبث فیہا من کل دابۃ وتصریف الریاح والسحاب المسخر بین السماء والارض
لآیات لقوم یعقلون برحمتک یا ارحم الراحمین دیگر از برائے دفع جملہ اوجاع دانہ کہ بر وجود آدمی
پیدا شود این بخواند ودم کند بسم اللہ الرحمن الرحیم اللہم یا سامع النعم یا دافع النقم علیم جمیع
الامم من العرب والعجم ارفع کل بلاء وآفۃ وعاھۃ ولا ہم من لا یخشیک فسیکفیکہم اللہ
وھو السمیع العلیم۔ یا حی یا قیوم یا حنان یا منان یا دیان یا سبحان یا سبحان بسم اللہ
اللہ اکبر اللہ اکبر اللہ اکبر انت لا تکبر قد مات محمدا صلی اللہ علیہ وسلم فمت بإذن اللہ
بجمیع الاوجاع والاسواع والالم وادبر ھذہ الاسماء وصلی اللہ علی خیر خلقہ محمد وآلہ۔

مسئلہ در بیان ادعیۂ اوراد کہ بعد صلوٰۃ الصبح خواندہ شود۔

مسئلہ در بیان دفع جذام وبرص ودفع اوجاع کہ بر وجود آدمی پیدا شود۔

برحمتك یا ارحم الراحمین دیگر هر روز یک بار بخواند از جمله آفات و بلیات و دردها خلاصی یابد
ایمنت الهی بحرمت صداقت ابوبکر الصدیق و خلافت او و بحرمت عدل عمر و صلابت او و
بحرمت حیاء عثمان و سخاوت او و بحرمت علم علی و شجاعت او و بحرمت سخاوت حسن و نسبت
او و بحرمت شهادت حسین و غربت او ادفع عنی کل همٍّ و غمٍّ و بلاء دیگر باید که برای ضرر و
جهانی هر روز یکبار بخواند یا حافظ النوح فی الماء و ابراهیم فی النار و یوسف فی البیر و یونس فی
الیم و محمد فی الغار احفظنی من جمیع البلاء کما حفظتهم بحق ایاك نعبد و ایاك نستعین برحمتك
یا ارحم الراحمین دیگر باید که صباح و مسا بگوید این اکثر ثواب بسیار است و اگر میان فرض و
سنت باشد و پنج بار بگوید هر حاجتی که داشته باشد بر آورده گردد الله الله الله الله الله العلی
العظیم الله الله الله الله الله الصمد بحق نبی صلی الله علیه وسلم برحمتك یا ارحم الراحمین و سیصد و
سه گان بار بگوید برای حاجت یا علیم من کل علیم و یا قدیم من کل قدیم خلصنا من النار
برحمتك یا ارحم الراحمین و دیگر برای حاجت دوازده هزار بار بخواند یا قویٌّ یا ولیٌّ یا وفیٌّ یا
غنیٌّ اغنی حکایت آورده اند که فرشته است از فرشتگان خدا او ده لک سر است و در
هر سری ده لک روی و در هر روی ده لک دهن و در هر دهن ده لک زبان و در هر زبان بلفظ
دیگر تسبیح میگوید مر خدای عز و جل را روزی آن فرشته بدرگاه حق التماس کرد که یاربّ
مانند من بنده شما باشد که از من بیشتر عبادت تو بجا آرد فرمان رب العزت شد که مردی از
فرزندان آدم علیه السلام آفریده ام که او مانند شما بلکه بیشتر از شما عبادت میکند فرشته
دستوری خواست تا زیارتش بکنم فرمان شد که برو چون فرود آمد دهقانی دید گفت ای
دهقان من میخواهم که درین شب با تو همراه باشم دهقان گفت هر چند خواهی باش چون شب
شد طعام پیش آورد فرشته گفت من نذر کرده ام که سه روز طعام نخورم همچنین تا سه روز در آنجا
می بود چون تحقیق کرد آنکس بجز فرائض دیگر چیزی بجا نیاورد اما بعد از نماز بامداد ساعتی می نشست
بدهقانی مبرت فرشته بعد از سوم روز سوال کرد که شما بعد از نماز بامداد چه میخوانید گفت این دعا را ده گرت
میخوانم و دعا این است بسم الله الرحمن الرحیم سبحان الله اضعافا ما سبح و یسبح جمیع خلقه کما یحب
ربنا و یرضی و کما ینبغی لکرم وجه ربنا و عز جلاله والحمد لله اضعافا

کما یحب ربنا ویرضی وکما ینبغی لکرم وجه ربنا وعز جلاله ولا اله الا الله اضعافا ما هلله جمیع
خلقه کما یحب ربنا ویرضی وکما ینبغی لکرم وجه ربنا وعز جلاله والله اکبر اضعافا ما کبره و
یکبره جمیع خلقه کما یحب ربنا ویرضی وکما ینبغی لکرم وجه ربنا وعز جلاله ولا حول ولا قوة
الا بالله العلی العظیم اضعافا ما سبحه ومجده جمیع خلقه کما یحب ربنا ویرضی وکما ینبغی لکرم
وجه ربنا وعز جلاله وصلی الله علی خیر خلقه محمد واله اجمعین برحمتک یا ارحم الراحمین هر که بخواند
این اسما الهی بنویساند خدا تعالی بجای او ثواب هشتاد ساله و دیگر آورده اند که روزی حضرت
رسالت پناه در مسجد نشسته بود شیطان لعین در آنجا استاده دید حضرت رسالت پناه فرمود ای بدبخت
اینجا از بهر چیست آمدی چه استاده شیطان گفت ای سرور کائنات من بدبخت نبوده ام زیرا که دعا
گنجینه حق تعالی یاد هست که از برکت آن بهشت خواهم رفت حضرت رسالت پناه صلعم بغایت
متحیر شده در آن زمان هم جبرئیل از رب الجلیل در رسید و گفت که یا محمد شیطان راست میگوید باید که
همان دعا را از وی بیاموزند تا پیش از وفات او بیاموزی سال زنده باشد این دعا را فراموش خواهم کرد
تا بهشت رسید لعنت پدر رخ رود دعا معظم و مکرم اینست بسم الله الرحمن الرحیم یا الله البشر و
یا عظیم الخطر و یا سریع الظفر و یا معروف الاثر و یا عزیز الدین و یا مالک یوم الدین
بحق ایاک نعبد و ایاک نستعین برحمتک یا ارحم الراحمین و دیگر هر که این استغفار را
هر روز سه کرت بخواند حق تعالی او را و مادر و پدر او را آمرزیده گرداند استغفر الله العظیم الذی لا اله الا
هو الحی القیوم استعینه واستغفره واتوب الیه انه هو التواب الرحیم دیگر هر که بعد از
هر فریضه یکبار این آیت بخواند ثواب بیست ساله عبادت یابد قل رب اغفر وارحم وانت خیر
الراحمین اسما و سبع اسماء الله در خبرست که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم مرتضی
علی را فرمود که یا علی بر الله تعالی هفت نام هست در گنج عرش که تسبیح فرشتگان آسمان و زمین و
حاملان عرش است هر آن بنده مومن که این نامها بخواند او را بیست و پنج چیز کرامت شود اول
از آفتها و بلاهای دینی و دنیاوی امان یابد دوم در نظر بندگان عزیز شود سوم مطیع حق
باشد چهارم بخت و دولت بهره ور دارد پنجم در حرب کفار منصور باشد ششم در مصحف مرد
... از الهام ... از شیطان ... دوازدهم ...

و از آتش سوزان و از آب دوان و از آسیب دیوان و پریان و از گناهان صغیره و کبیره و از صحبت
بدان و از حرکت همنشینان بد و از شر ظالمان بارتعالی خواننده و نگاه دارنده این اسما نگه دارد هشتم
دعای او مستجاب گرداند نهم مهمات او آسان گردد دهم مرگ مفاجات نمیرد یازدهم گور بر وی روضهٔ
بهشت گردد دوازدهم سوال منکر و نکیر بر وی آسان گردد سیزدهم با پاکیزگان برانگیزد چهاردهم نامهٔ
اعمال بدست راست او دهند پانزدهم عذاب دوزخ بر وی آسان گردانند شانزدهم ثواب چهار
پیغمبران مرسل یابد هفدهم از لقای آن نازنین قاب قوسین محروم نماند هژدهم روز قیامت روی او
چون ماه شب چهاردهم تابان باشد نوزدهم او را شرابا طهورا بخورانند بیستم ثواب چهل شهیدان و
چهل علمای فاضل یابد بیست و یکم فرشتگان زیارت دهند بیست و دوم هفتاد فرشته با طبقهای
پر نور و حلهها که بر سر هر حله این نامها نوشته باشد در قبر او نازل شوند بیست و سوم بر پل صراط چون
برق بگذرد بیست و چهارم ثواب فرشتگان مقرب یابد بیست و پنجم هشت در بهشت بر وی
گشاده گردد تا بهر دری که خواهد در آید یا علی اگر بیمار بخواند و یا بر خود بدارد شفا یابد اگر بر کوه
دمد از جای بجنبد و اگر با اعتقاد درستی بخواند فتح شود و اگر غازی بخواند و بر خود بدارد اگر
هفتاد شبان روز با کافران جنگ کند یک تا موی او بقدرت الهی کم نشود و اگر فضیلت این
نامهای نوشته شود زاهدان و عابدان دستها از زهد باز دارند و بخواندن این مشغول شوند یا علی
هر که در عمر خود یکبار بخواند جمله گناهان صغیره و کبیره او بیامرزد یا علی اگر گیاهی روی زمین قلم
گردند و برگ درختان کاغذ و همه آدمیان و پریان بنوشتن ثواب این نامها مشغول گردند
نخواهند کرد حضرت رسالت پناه بدینجا رسید ابوبکر صدیق رضی الله عنه بر پای خاست و
گفت یا رسول الله جان من فدای تو باد مرتضی علی را بفرما تا این را بنویسد و صحابه وصیت کند
تا بخوانند و نوشتن این اسما تقصیر نکنند و ایضا چون از جهان فانی رحلت نماید با او در
گور نهند که استخوان او برهنه نشود و بند از بندها جدا نشوند و حلها نور بدان گور فرود آید همچنین
گرو محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم مر مرتضی علی را هر که شک آرد کافر گردد و اسناد این اسماء
بسیار است اما مختصر کرده شد اسم اول باید که در آغاز هر اسم بسم الله الرحمن الرحیم بخواند اللهم

یا جلیل فجلت الجلال و الجلال فی جلال جلالک یا جلیل یا دائم المقبول و یا

المضطر یا من لا اله الا انت یا احکم الحاکمین اسم ثانی اللهم یا لطیف یا وصاف کماله یا
للطائف والطافۃ فی لطافتک یا لطیف انا سمعنا کتابا انزل من بعد موسیٰ مصدقا لما بین یدیہ
یهدی الی الحق والی طریق مستقیم یا خیر الرازقین برحمتک یا ارحم الراحمین اسم الثالث
اللهم یا سمیع البرهان ولقد صرفنا الیک من الجن یستمعون القران تسمعت بالسمع والسمع فی سمعک یا
سمیع والذین اٰمنوا وعملوا الصّٰلحٰت اٰمنوا بما نزل علی محمد وهو الحق الیقین یا احسن الخالقین برحمتک
یا ارحم الراحمین اسم الرابع اللهم یا معز من المذل یا علیم العظیم تعظمت بالعظمۃ والعظمۃ فی عظمۃ
عظمتک یا عظیم انه لا اله الا الله واستغفر لی وللمؤمنین والمؤمنٰت والله یعلم وانتم لا تعلمون
یا خیر الناصرین اسم الخامس اللهم یا رحیم ترحمت بالرحمۃ والرحمۃ فی رحمت رحمتک یا رحیم یا
حفیظ تحفظت بالحفظ والحفظ فی حفظ حفظک یا حفیظ الصادقین یا منعم الحافظین اسم
السادس اللهم یا کریم تکرمت بالکرامۃ والکرامۃ فی کرامۃ کرامتک یا کریم ان الله یعلم غیب السمٰوٰت
والارض والله بصیر بما تعملون یا اصدق الصادقین اسم السابع یا غفور تغفرت بالمغفرۃ والمغفرۃ
فی مغفرتک یا غفور لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفوا احد برحمتک یا ارحم الراحمین دیگر دعائے
بزرگوار بهرنیت که بخواند حق تعالیٰ جملہ حاجات مهمات دینی ودنیاوی بکفایت رساند ورزق او
فراخ گردد وعاقبت بخیر گردد ودشمنان مقهور گردد بسم الله الرحمٰن الرحیم یا ذا العرش العظیم و
ملک القدیم والصراط المستقیم یا مرسل الریاح ویا فالق الحب والاصباح یا الله یا رحمٰن یا رحیم یا احد
یا صمد یا حی یا قیوم یا فرد یا وتر یا ذا الجلال والاکرام ارحم ذلتی وانفرادی وخضوعی بین یدیک
وتضرعی الیک سهل علی کل عسیر وامنع عنی شر کل ظالم من اتقد وعاقبۃ ومرض شدۃ
وبلاء یا سبوح یا قدوس رب الملٰئکۃ والروح برحمتک یا ارحم الراحمین دیگر دعائے برآمدن حاجات
از خواجہ امام حماد الدین یونس سجاوندی قدس سره العزیز روایت کرده اند هر که را مهمے پیش آید این
دعا را بنویسد ودر آب روان اندازد اگر دران هفته غرض او حاصل نشود در روز قیامت جنگ ودر دامن
من باشد اینست بسم الله الرحمٰن الرحیم لا حول ولا قوۃ الا بالله العلی العظیم بسم الله الرحمٰن
الرحیم بسم الله الملک الحق المبین من العبد الذلیل الی المولیٰ الجلیل مسنی الضر وانت ارحم الراحمین
دیگر هر که بعد از نماز بامداد وصد کرت این نام بخواند مدومیان خوانندن سخن نگوید اسباب دینی ودنیاوی

اوراحق تعالیٰ بسیار دوا این ست یا مسبب الاسباب یا مفتح الابواب یا مقلب القلوب والابصار
یا دلیل المتحیرین یا غیاث المستغیثین توکلت علیک و فوضت امری الیک لاحول ولا
قوۃ الا باللہ العلی العظیم دیگر آوردہ اند کہ امام اعظم کوفی ہزار کرت خدا را در خواب دید اما
میگفت یار ب چہ نزدیکی خود را من بنما در ہزار کرت ہمین جواب شنید کہ بگو سبحان اللہ الازلی
الازل سبحان اللہ الابدی الابد سبحان اللہ الواحد الاحد سبحان اللہ الفرد الصمد سبحان اللہ
الذی رافع السموٰت بغیر عمد سبحان اللہ الذی لم یتخذ صاحبۃ ولا ولدا سبحان اللہ الذی لم یلد
ولم یولد ولم یکن لہ کفوا احد دیگر دعائے عہد نامہ آوردہ اند کہ ہرکہ در قبر با خود ہمراہ نہد منکر و نکیر چون
نوشتہ را بہ بینند بگرہ ند و او را نپرسند کہ عہد نامہ حضرت رسالت پناہ با خود ہمراہ دارد و اسناد او بسیار
است درج جاے دیگر نظر کنی بسم اللہ الرحمٰن الرحیم اللھم یا فاطر السموٰت والارض عالم الغیب والشھادۃ
ھو الرحمٰن الرحیم اللھم انی عھد الیک فی ھذہ الحیوٰۃ الدنیا بانی اشھد ان لا الہ الا انت وحدک
لا شریک لک وان محمدا عبدک ورسولک فلا تکلنی الی نفسی فانک ان تکلنی الیھا تقربنی من
الشر وتباعدنی من الخیر فانی لا اثق الا برحمتک فاجعل لی عندک عھدا حتی توفیہ الی یوم
القیٰمۃ فانک لا تخلف المیعاد یا اللہ یا اللہ یا اللہ برحمتک یا ارحم الراحمین وصلی اللہ علی
خیر خلقہ محمد وآلہ اجمعین دیگر دعاء حبیبہ الثواب بسیار ست اگر اسناد ہر دعا را بیان کنم
در بین مختصر نگنجد بسم اللہ الرحمٰن الرحیم۔ اللھم بارک علینا وادفع عنا بلا ئنا یا رؤف لبیک
وارحم لبیک واشفع لبیک وان اللہ یبعث من فی القبور جمیعا لبیک وصلی اللہ تعالیٰ علی
خیر خلقہ محمد وآلہ اجمعین دیگر ہر کہ این دعا را ہر روز سہ کرت بخواند و بر خود دمد اگر چہ تقدیر
اجلش رسیدہ باشد بحکم اللہ تعالیٰ عمر او زیادہ گردد و اگر بیمار چہار کرت بخواند شفا یابد دعا اینست
بسم اللہ الرحمٰن الرحیم۔ اللہ قدیم ازلی و یزیل العلل ھو قدیم ازلی بالازلیۃ لم یزل ولا
یزال برحمتک یا ارحم الراحمین وصلی اللہ تعالیٰ علی خیر خلقہ محمد وآلہ اجمعین دیگر ہر کہ
این دعا را ہر بار برائے حاجت بخواند بر آوردہ گردد سبحان اللہ القادر والقاھر والکافی
ملک یوم الدین ایاک نعبد وایاک نستعین دیگر چون ماہ نو بہ بیند یازدہ کرت این
ا:۔ یا باسط بوسہ انگشتان دو شہادت بدمد و انگشتان بر چشمان نہد رزق حلال

مسئلہ دعائے عہد نامہ کو قبر میں رکھنا مکروہ ہے جیسا کہ در مختار وغیرہ میں مذکور ہے ۱۲ منہ

ازان جانب کشاده گردد کاورا خبر نباشد ازان واسطه وایضاً چون ماه نو به بیند باید
که چهار کرت فاتحه و چهار کرت سورهٔ قدر و ده کرت درود و دو بار اخلاص بخواند از ثواب جبرئیل یابد و
آن ماه بخوشحالی بگذرد و دیگر برای حاجت باید که در وقت سحر دوازده کرت یا باسط
دوازده کرت یا رحیم بخواند و یک بار یا رحیم برحمتك یا ارحم الراحمین بخواند برآورده
گردد و دیگر برای حاجات این اسما را بدین ترتیب بخواند برآورده گردد اول هشت کرت
یا الله و هژده کرت یا جلیل و هژده کرت یا رفیع و هشت کرت یا جلال و هشت کرت
یا متین یا ذوالجلال والاکرام برحمتك یا ارحم الراحمین و دیگر برای مهمات هر دو
جهانی این دعا را یکبار بخواند کفایت شود و اگر کسی را جذام و برص و سپیس باشد باید که
این دعا را هفت کرت بر پارهٔ آب خوانده و در آفتاب صبح که نو باشد اندازد و آن آب را
عکس هفت روز نوشیده باشد هر علت که داشته باشد دفع گردد و هیبت بسم الله الرحمن
الرحیم لا اله الا الله العلی العظیم لا اله الا الله الحی القیوم لا اله الا الله الواسع الرحیم لا
اله الا الله محمد رسول الله لا اله الا الله مالک یوم الدین بحق ایاك نعبد وایاك
نستعین اللهم صل علی النبی الامی برحمتك یا ارحم الراحمین و دیگر در مجالس آورده است
که روزی ملاحان کشتی را در دریای عمان می راندند ناگاه از اندرون دریا آوازی برآمد
که کیست که صد درم بمن دهد تا او را چیزی بیاموزم که او را در هر دو جهان بسنده و کافی
باشد همانا چند کرت این آواز صادر میشد جوانی متوکل ازان میان برخاست و صد درم
در همیانی داشت در آب انداخت باز آن آواز صادر شد و گفت بسم الله الرحمن الرحیم
بجای صد درمت سخن میگویم ومن یتق الله یجعل له مخرجا ویرزقه من حیث لا یحتسب ومن
یتوکل علی الله فهو حسبه ان الله بالغ امره قد جعل الله لکل شیء قدرا چون آن موعظت
اهل کشتی دران زمان او را ملامت کردن گرفتند همدرین بودند که باد مخالف وزید و
کشتی را بشکست و آن جوان بر یک تخته ماند باد آن تخته را بجزیره برد وی ازان جزیره
برآمد میگشت دید که دختری از جنس آدمیان نیز گرسنه و تشنه دران جزیره نشسته
کیفیت حال دختر پرسید که چگونه بدینجا رسیدی دختر گفت پدر من مردی سوداگر کا

بود و مرا بغایت دوست میداشت تا که بسفر مرا همراه می برد و این سوم روز است که کشتی شکسته شد مرا
باد و به کنار رسانید و از احوال پدر خبر ندارم جوان گفت درین روزها بدین نواحی هیچ کشتی را گذر هست
یا نه گفت آری کشتی را درین نواحی گذر هست چنانکه چند کشتی آمدند چون میخواستم که فریاد کنم در میان ما و کشتی کوه
کلان پیدا میشد تا کشتی دور میرفت و من نمیدیدم هر دو دران محل صدف جمع میکردند و بدان مشغول
میشدند تا تسلی دل خود میکردند ناگاه کشتی پیدا شد چون فریاد کردند باز همان کوه پیدا شد چون این
آیت بخواند بمجرد خواندن کوه ناچیز شد و باد کشتی را بجزیره ایشان نزدیک آورد چون فریاد
کردند ملاحان هر دو ایشان را سوار کردند و همان صدف را که برای بازی جمع کرده بودند با خود
همراه گرفتند چون بخشکی بیرون آمدند هر دو بولایت بصره رجوع کردند که وطن آن دختر در انجا بود
چون در شهر شدند تمام شهر پر آشوب و غوغا بود پرسیدند که حال چیست گفتند سوداگر این شهر
بازرگانی میکرد و دختری داشت در هر سفر بخود همراه میبرد در دریای عمان بود که کشتی بشکست و آن
دخترش غرق شد و آن کس بیک تخته مانده بخانه رسید جوان گفت آن دختر را من آورده ام در
حال خبر بیازرگان رسانیدند مادر و پدرش از غایت فرحت پای برهنه بیرون دویدند دختر را
بخانه بردند و آن جوان را نیز جای معین کرده نشاندند و بانواع نعمت می پروردند و نشستش
بجای آوردند چون روزی چند بدین بگذشت مادر و پدرش بدین متفق شدند که دختر از
جوان چگونه خلاص یافته باشد الحال نکاح کرده بدو سپاریم چون مادر از دختر کیفیت
احوال پرسید دختر قسم بخدای یاد کرد که ای مادر ازین جوان پارساتر در عالم ندیده ام
که بمجرد زمان جز خواهر گفتن نام من بزبان نمیراند چون این شنیدند اعتقاد ایشان بغایت
محکم تر شد هر دو را بنکاح یکدیگر ساختند روزی در پرده زن و شوهر با یکدیگر نشسته بودند و
بدان صدف بازی میکردند گفتند که صدف را شکنیم و ببینیم که دران در میان ایشان چگونه
می باشد چون بشکستند در هر یک چندان گوهر شب چراغ بودند که تمام خانه پر نور شد هر یکی را
تمام عالم را قیمت داشت بسبب این آیت بدین رتبه رسیدند و اگر کسی را مهمی پیش آید سه کرت
درود و سه بار تمجید و سه کرت این آیت بخواند و باسمان پدر بدمد بیشک حاجت او برآید مجرب ست
تا گ اورده ام گوشت و پوست حافظ [illegible] هرگز نمرده و نسخه [illegible] نمرده ام اگر

کلام الله یاد نداشته باشد باید که سوره یوسف را البته یاد باید کرد که نیز حکم او این است که
استخوان و گوشت و پوست او نریزد و دیگر این گفته اند که هر که این آیت را یاد کند عذاب نباشد
آورده اند که بزرگی را مریدی بود وفات یافت بعضی از آن جماعت گفتند که ندانیم حال او
چه باشد شیخ گفت فلان کس از نیک بختان است او را ترس نیست مریدان گفتند از کجا میدانی شیخ
گفت در حدیث صحیح دیده ام که حافظ این آیت را عذاب نباشد و این در آخر سوره عمران است
و آیه اینست ثم انزل علیکم من بعد الغم امنة نعاسا یغشی طائفة منکم و طائفة تا بذات
الصدور دیگر هر که این آیت را یاد کند ثواب بسیار است آیه اینست لکن الراسخون فی ال
تا قد ضلوا ضلالا بعیدا دیگر درین آیت چندان پیغمبران مرسل ذکر کرده اند هر که این آیت را
بارها بخواند بعث او با پیغمبران مذکورین باشد آیه اینست وتلک حجتنا آتیناها ابراهیم علی
قومه تا الی صراط مستقیم دیگر بعد از عید فطر یا عید اضحی باید که در وقت بامداد سوره
فجر یگان بار خوانده باشد ثواب بسیار است اما اگر در نماز فجر بخواند بهتر باشد تا همین
را ثواب حاصل شود دیگر در بیان افسونهای سرخ باد - در خبر است که روزی حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه وسلم فرمود که افسون حرام است یکی از آن برخاست که یا رسول
الله من افسون مار گزیده میدانم ترک دهم حضرت فرمودند ان استطاع احد منکم ان ینفع
اخاه فلیفعل یعنی اگر تواند که نفع برادر مسلم شود بکنید پس در نتیجة الانوار آورده است که
سرخباد دو هزار نوع پیدا شد هزار قسم را پیچ دارد و هزار قسم را این افسون درکار است مشائخ
کبار گفته اند که پیشانی فتح کرده بسم الله الرحمن الرحیم سلام علی موسی و هرون سلام
علیکم طبتم فادخلوها خالدین اخرج باذن الرحمن یا سرخ باد اخرج باذن الرحمن
یا سیاه باد اخرج باذن الرحمن یا سفید باد اخرج باذن الرحمن یا زرد باد اخرج
باذن الرحمن یا سبز باد اخرج باذن الرحمن یا خام باد اخرج باذن الرحمن یا بلید
باد اخرج باذن الرحمن یا هفت رنگ باد اخرج باذن الرحمن یا احمر باد هانجو
وننزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین ولا یزید الظالمین الا خسارا و بحق
جلاله و جماله و ... اخرج باذن الرحمن

عیسی و زبور داؤد و فرقان محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم بحرمت طه و یس دفع شو
بفرمان خدای تعالی و بحرمت لا اله الا الله محمد رسول الله بخواند اعوذ بکلمات الله التامات من
شر کل ما خلق و من شر هامة و من شر کل عین لامة بخواند اهیا شراهیا ادونی اصباؤت یا غافر
یا غفور یا غفار دفع شو بفرمان لا اله الا الله محمد رسول الله برحمتک یا ارحم الراحمین ایضاً
افسون دیگر برای سرخباد و اگر سر درد باشد نیز باید که بر پارچه سنهی کرآنرا اگر بدید نباشد و بدندان
نگزیده باشد بخواند و بعد از آن سنهی آس کرده در آب اندازد و آن آب را در چادر بکشد و در بینی اندازد
درد سر دفع شود و سرخ باد در خمس اوقات بخواند اینست ابر سرخ بیا سید باران سرخ ببارید گیاه
سرخ بروئید بز سرخ بیامد گیاه سرخ را بچرید قصاب سرخ بیامد کارد سرخ را بیاورد گلو سرخ بز
را ببرید این سرخ باد و آن سرخ باد همه یکجا دفع شوند بحرمت زبور داؤد و توریت موسی و انجیل
عیسی و فرقان محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم برحمتک یا ارحم الراحمین ایضاً افسون از برای سرخباد

مسئله افسون سرخ باد

در خمس اوقات بخواند و دفع گردد بسم الله کم بلا بسم الله کثیر بلا بسم الله شافی بسم الله کافی
سرخ باد سوخته باد هر بلا هفتاد و دو فریق باد بیرون شوی باز نشوی بحق سلیمان پیغمبر ابن
داؤد علیه السلام برحمتک یا ارحم الراحمین دیگر آورده اند که روزی حضرت رسالت پناه صلعم بر
کنار آبی رسید چون مسح مستقیمی شده بود موزه کشید و دران جایگاه طهارت جدید ساخت
و عبد الله بن مسعود با وی همراه بود ناگاه زاغی از هوا فرود آمد و موزه مبارک را بمنقار گرفت و بالا
پرواز میان موزه ماری افتاد عبد الله گفت یا رسول الله اگر این زاغ موزه را بالا نگرفتی
مار با قدام مبارک شما گستاخی میکرد حضرت فرمود بیکرد زیرا که مرا جبرئیل گفته است که هر که هر
روز سه بار این آیت بخواند هیچ مار و کژدم و شیر و پلنگ و غیر ذالک بدو زحمت نرساند آیت
اینست اللهم انی اعوذ بک من شر من یمشی علی بطنه و من شر من یمشی علی رجلین
و من یمشی علی اربع ان الله یخلق ما یشاء والله علی کل شیء قدیر دیگر آورده اند که در خانه
شخصی آتش افتاد تمام کتب خانه او بسوخت بلکه کلام الله نیز بسوخت مگر یک سطر که بر ان این
آیت نوشته بود ماند آورده اند که خوانده و نگاه دارنده بلکه بنظر بیند این آیت را حق تعالی
از جمله آفات و بلیات نگهدارد اینست نصر من الله و فتح قریب فالله خیر حافظا وهو

ارحم الراحمين ديگر آورده اند براے حاجات دو جهانی بخواند بر آورده شود اين ست

بسم الله الرحمن الرحيم. الٰهی بحرمت طاها ومن تلاها الٰهی بحرمت يس ومن قرأها الٰهی

بحرمة مكة ومن بناها برحمتك يا ارحم الراحمين ديگر آورده اند که دوزخ را نوزده دروازه

اند هر که باخلاص بگويد بسم الله الرحمن الرحيم اين نوزده حروف ميشود حق تعالی ببركت اين نوزده

حروف آن نوزده دروازهٔ دوزخ برویے بربندد واگر بعد از تسميه اعوذ بالله من الشيطان

الرجيم بگويد شيطان ازو از گرگ از ظاهر و باطن بگريزد ديگر آورده اند که لا اله الا الله محمد

رسول الله همه حروف بے نقطه هستند پس گوينده اين كلمه را باخلاص هيچ گناهے مانند نقطه

در وجودش نماند ديگر دعاے حفظ ايمان بر هر بنده مومن ست که ياد كند و بعضے گفته اند هر که اين

را ياد ندارد خوف كفرست اينست لا اله الا الله الحی القيوم لا اله الا الله الواسع الرحيم لا اله

الا الله محمد رسول الله ديگر هر که هر روز بخواند از دنيا با ايمان رود اللهم يا ولی الاسلام و

اهله مسكنا بالايمان حتى نلقاك به لا اله الا الله محمد رسول الله ديگر هر که اين درود

را يك بار بخواند ثواب يك لك درود بيابد اللهم صل على محمد بعدد انفاس المخلوقات

صل على محمد بعدد اشعار الموجودات وصل على محمد بعدد سواكن الارضين والسموات

وصل على محمد بعدد حروف اللوح والدعوات وصل على محمد بعدد كل المعدودات و

المعلومات من اول ازله واوسط حشره واخر بقائه واله الطيبين الطاهرين برحمتك يا

ارحم الراحمين ديگر هر کرا كارے بسته شود بايد که اين اسم را مكرر بخواند يا فتاح آن كار فی الحال كشاده

گردد ديگر هر که اين درود را يك بار بخواند ثواب هزار درود بيابد اللهم صل على محمد بعدد

ما احاط به علمك وما جرى به قلمك وما نفذت به قدرتك ومشيتك ديگر

افسون ماندہ اليست که در حلق پيدا ميشود که آنرا بلفظ هندی گلسی گويند واز دهن باريك

نمايت پرجوہے آید یا بدکرنے کا داک رانگیر و یکطرف آن هندے در دهن خود بگیرد و یکطرف

آن در دهن بيمار نهد واين افسون بخواند دران بيد صحت شود افسون هندی اينست

سكل سراهن تسكا جوك، تسكا كوئی نه بوجهے لوگ، سكل هاڈ كرسی بهوك بچه

ادیا کے سر پر بهوك. دُگل گلدهی جادی سوك تسکے اوپر بهیرو بهوك، ديگر اين

مسئله دربيان ورد ...

مسئله اين افسون ...

افسون بلفظ ہندوی را خاصیت بغایت بسیار ست چنانکہ اگر زالہ بسیار و باید کہ خاکستر را از بالا
انداز د و این افسون ابر ان بخواند و آنرا از غربال بجنبد در زالہ انداز د دفع شود و از برای جملہ دانہا ے
کافیست کہ حساب آن دانہ ہا در حصر نیاید و این افسون از گفتار شیخ یحیی منیری ست بدین طریق بخواند

بسم اللہ الرحمن الرحیم۔ افسون شیخ یحیی منیری قدس سرہ کا ماسات سمند نو کو اہ بارہ داس جہر ہ
برت اھسس سات وندت قیس کر دیو تا چو را سی سرش جو گنی ہشت کالی ناگ ہر سی سکت پچہن
دیو دان ہیت پیت سرب اک کرھکند یا کا قرہرکا وجوت قھری وتھوری کدی نیبای بھروو اکھول
کنڈھوری بھا تیا تنبل لوت کرت دریا کوت پیر بیدیت بیک منتر بیک صاحب کہا بے دھا ئی انکا کار کس
ایا تہ بجر تاب ﷺ سرا باجل بھوند نھومی بلای جا بجرات بجر کوار بجر مندوس دیو اگت دحت رکت دت
دکت پت بیجی تا لسجہ منتریان بکیادان رکن پکن پال چامڑھو بیہ کر ھا کلی ضکر بیت اوت کنت حبہ
کرتت دت مرنت الت بیدانھی اوپرہ پرنت دُھائی سلیمان بن دوک دُھائی جن ھس جو دائی جو میدا
جن بیجس جاہ جاہ پانی جن پرس وات ددمرک پاچا سد سیغ کروک سکت شیخ یحیی کہ بھکت بھید
کس مہمی بہت کال ھنس نریلی راھی سمندری سنتی بیک سادی بھس بری نرلیس ھوے سرپرہ

وایضاً اگر کسے را باد اثر کردہ باشد نیز بران عضو بدمد و یا سر درد باشد و یا کسے را مار گزیدہ باشد و یا شکم
درد باشد و یا درد گوش و دندان باشد و یا رکھس دل آدمی را کشیدہ باشد بر آن کس بخواند دلش باز آید
و برائے ہمہ علت ہا بخواند این افسون مذکور را ہمہ علتہا دفع شوند دیگر اگر کسے را مار بگزد و افسون خوان
نزدیک نباشد باز زہر سراو بدان جائے گزیدہ آرد باید کہ بالا ترا زان زہر این افسون را بر خاک بخواند
و بند و ہد یعنی آن خاک را بہ گرد اگرد آن عضو بمالد زہر از ان نگذرد والوہ ستکی جہ مونکر اکردین کہام
جو سنت جو کر جو لیبی باسکھرا و لینو دھول دھنیو بندا برھندا سری کل اسری پری نرھنڈی
ابرت کنڈ میری ٹھانک تھا یبی دبل و بدین نوع افسونہا بلفظ ہندوی بسیار ست اما از انکہ کسی
خواندن این نمی تواند و دشوار مے آید ترک دادم و این افسون ہای مذکور بغایت مجرب بودند از بنجہت
مذکور شدند کہ مگر بعضے عالمان ہند بخوانند نفع اکثر مسلمانان حاصل شود دیگر بزرگوارے
فرمودہ ہر کہ این دعا بعد از صبح بعد از نماز بامداد سہ کرت بخواند اگر عمرا و صد و بست سال نشود فردائے

ودحمتك لا اله الا الله فرح همّی وغمّی و دیگر هر که بعد از نماز بامداد یکبار این دعا بخواند همه قضا
او گذشته برجای شود لا اله الا الله الها واحدا ونحن له مسلمون لا اله الا الله الها واحدا ونحن
له مومنون لا اله الا الله الها واحدا ونحن له مخلصون لا اله الا الله الها واحدا ونحن
له عابدون لا اله الا الله محمد رسول الله و دیگر باید که این دعا را پیوسته عقب هر نماز بخواند تا حشر
گردد و حشر او با این طائفه گردد که ذکر ایشان شود دعا اینست اللهم اجعل دیننا دین نبیّین و
ایماننا ایمان المؤمنین واسلامنا اسلام المسلمین وصلاتنا صلوة الخاشعین ورکوعنا
رکوع المتواضعین وسجودنا سجود الخائفین وتشهد ملائکة المقربین ونیاتنا نیات
القانتین واعمالنا اعمال الصالحین وذنبنا ذنوب المستغفرین فالله خیر حافظا وهو
ارحم الراحمین برحمتك یا ارحم الراحمین و دیگر دعاء ظهور ایجاد او از مراتب احدیت و ایجاد
ممکنات قال الله تعالی یخلق ما یشاء والله علی کل شئ قدیر قال علیه السلام کان الله
لم یکن معه شئ وهو الآن کما کان و در تنبیه ابو اللیث سمرقندی آورده است که
حضرت صدیق رض و قیل علی رضی الله عنهما از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم سوال
کرد که یا رسول الله این کان ربنا قبل ایجاد السموات والارض قال علیه السلام کان فی العماء
لا تحته ولا فوقه هواء اختلفوا فی العماء بعضی گفته اند که عماء کوری را گویند یعنی عقل و افهام
از کنه آن حقیقت بجز کوری نصیبی ندارند لقوله علیه السلام ما نعلم نقل وما نعلم نکل و این قول
قریب بنجات است که عامه خلق در ضلالت نیفتند وصوفیان گفته اند که عما در سحاب را
گویند اما مراد از ابر ابر باریک است که اندک قرص آفتاب را بپوشد و آن مراتب احدیت یعنی چون
جلال وجمال هر دو بهم مصاومت داشتند جمال بطریق وحدت که حقائق ایمانی را گویند
مر احدیت می نمود و جلال وجمال از نام جمالیست بطریق احدیت که از احدیت و سانج وصرف
وغیب الغیوب ازل الازال نامند می بود و از آن جا که واجب تعالی ازل الازال وقدیم
الاقدام است تا تعین حدیث در این بود و پس چون جمله اسما و صفات قدیم اند جمله بحث و
بسیل وحدت نزول کردند که احدیت الذات صرف وسانج گویند که جمله اسما اگرچه قدیم اند
اما در استفاضه نفسی بوده اند این جا عراقی فرماید بیت بحق آنکه تو نامی نداری + بهر نامی

که خواهی سر برآری ٭ و وحدت را ذات باقتضاے صفات و حقائق ایمان باشند که از اینجا
مصرعهٔ ثانی را عمل باید یعنی بهر نامے که خواهی سر برآری چنانکه در تفسیر جواهر افغانی آورده است
التصادیت الجلال والجمال بنوا لاحقیقة الایمان و وحدت تجلی اول و مجمل ست و از وحدت
جمله اسماء و صفات تنزل بمراتب احدیت کروند که آنرا تجلی ثانی و مفصل گویند یعنی هر اسم
اقتضاے خود کرد چنانکه خالق مخلوق ست که بتوان آفرینش کرد و رب مربوبیت که
متقیان پروردگار و مومن با ایمان و هادی به هدایت و غیر ذلک من صفات الباری و حدت
حقیقت ایمان و ازین اراده ایمان و مومن که المؤمن مرآة المؤمن ازین ممرست و از اینجاست
که حضرت رسالت پناه فرمود اتقوا من فراسة المؤمن فانه ینظر بنور الله مراد ازین نور است
و نور دیدن خود را و غیر خود را گویند چنانکه معلومات در باطن عالم و معلومات را عار نیست
که نباشد از جاے دانسته شود و معلومات او ثبوتی ست اما چون فقد بوده اند با قتضا آورده اند
و از اینجاست که میگویند حضرت رسالت پناه از نور خداست و بعضی گویند که آن نور نور نیست
مخلوق و این قول اهل فقه ست و صوفیان در مراتب واحدیت سه مراتب دیگر را نام نهند
یکی علم و نور و شهود یعنی چنانکه وحدت مراتب اسم الله ست که جمله اسما و صفات تعلق بر وی دارد
چون بدین مراتب رسید جمله اسما متکاثره و متعدده تعلق بعلم دارد و نور و شهود و ازین دو تا
که معلومات و مراتب احدیت معلوم و معدوم بوده اند درین مراتب علم معلوم و مفهوم گشتند یعنی
چنان چنین هیچ توان کرد ممکنات را چنانکه عزم در باطن قاصد و نیز این مراتب اعیان ثابت گویند یعنی
اگرچه ثبوت قدیمی بود اما درین مراتب چنان خود بخود دید و مقید کرد که از ازل تا ابد الآباد یا
مور چه از ان کم و بیش نشود و چون اصل جمله اشیا ثابت کرد و جمع کرد یعنی از باطن علم بظاهری
علم آورد و جزو کل در یک مراتب معین بود و گرد آن التوحید و صدور خانه وحدت و حقائق کیانی
و غیر ذلک من کلامهم گویند و چون ازان بمراتب کن رسید که آنرا عالم کن فکان گویند و روح اضافی
و مکتسبه گویند گویا که کاف تا نون رسیده است که هرچه بودنی و شدنی ست شدند و میشوند و
معلوم باد که این شش مراتب مذکوره از احدیت تا روح اضافی هیچ یکے را از دیگری امتیاز نیست صفات
تعدد از ذات استخراج نمود مگر بتعدد که ذات بلا تعدد و منقطع الاشارات والعبارات فی صفاته

تعدد دارند از جهت اختلاف تا اثر هر صفت را جدا آثار باشند و از هیچ صفتی از صفتی دیگر نیز امتیاز
ندارد پس چون از عالم باطن بعالم ظهور رسید پرده آفرید نخستین سیاه که چون ذات باری تعالی حد و
حدودی ندارد که ذات و صفات باری تعالی محجوب بدان است و آن اسم پرده وحدت نامند
این نیست که ذات و صفات حجبی داشته باشند که بدان پرده محجوب شده اند بلکه محجوب بافعالست
که افعال را تمثیل و صورت دارند و او را امثال و صورت نیست که حجب ذاته بصفاته و حجب صفاته
بافعاله از این جهت است و این پرده را نور تجلی محمدی گویند که نور اول نور ارادت که آنرا نور حقیقت محمدی
گویند و این نور را نور مخلوق محمدی گویند آورده اند که روزی جبرئیل در رسید که حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه وسلم در خواب بود جبرئیل انگشت مبارکش بگرفت حضرت بیدار شد گفت
یا اخی چه آورده باشی جبرئیل گفت که من بسال از شما کلان بوده ام مرا اخی میگوئی حضرت رسالت
پناه فرمود از کجا یاد داری جبرئیل گفت از آن باز یاد دارم که هیچ شیئ نام و نشان نبود مگر
ستاره روشن و تابان در عین پرده سیاه میدیدم که نود هزار سال می نمود و نود هزار سال غائب
میشد و من نود هزار کرت او را دیده بودم حضرت فرمود که اگر آن ستاره را الحال به بینی بشناسی
جبرئیل گفت آری حضرت رسالت پناه خود را بدان صفت بنمود همه جبرئیل گفت صدقت
یا رسول الله که همان تو بودی جبرئیل گفت یا رسول الله چه میکردی حضرت فرمود یا اخی
نود هزار سال در قیام بودم و نود هزار سال در سجود در قیام مرا میدیدی و در سجود غائب میشدم
و در آن سجدها این تسبیح خواندم که اسمای بزرگ باری تعالی اند سبحان القدیم الذی لم یزل سبحان
الحلیم الذی لا یجهل سبحان الجواد الذی لا یبخل سبحان الحلیم الذی لا یعجل اما نود هزار
سال پیش از آنکه شما میدیدید نور مرا همچنان مخلوق کرده بود و درین پرده ده هزار پرده های سیاه
آفرید بعد ازین ده هزار پرده های سبز آفرید همچنان نامتناهی و درین مراتب انتهای انبیاست و بعد ازین
ده هزار پرده های سفید آفرید همچنان نامتناهی و بعد ازین ده هزار پرده های زرد آفرید نامتناهی و
بعد ازین ده هزار پرده های احمر خالص آفرید همچنان نامتناهی و بعد ازین ده هزار پرده های عقیق
رنگ آفرید همچنان نامتناهی بعد ازین ده هزار پرده های کبود آفرید همچنان نامتناهی و میان
یک پرده آفرینش پرده دیگر دوازده هزار سال ظهور که التانی من الرحمن والعجل من الشیطان

ازین معنی ست بعد ازین هیولا آفرید که آنرا عرش کل و عقل کل و ام الکتاب نامند و بعده هر شی که نمود دارد و بود ندارد یعنی لطیفه ست که در حس و لمس نیاید و کلام و ندا انجا ثابت ست هر حرف کلام الله بمنزله کوه قاف واقع شده و دیده نشود و بعضے گفته اند که لا بل تمام ممکنات در دو دندان سین ست و یکدندان او خالی مانده ست و بعد ازان عالم کثیفات هشتاد شهر کانند و برابر این دنیا آفرید و بعد ازان هزار شهر در شهری یک آدم آفرید اما نوری بودند و خاکی نبودند و آدم سیاه را گویند یعنی یکی ازو پیدا میگردد و بعد از هزار سال در شهر دیگر آدمے دیگر آفرید تا هشتاد هزار سال شوند و درین مدت هیچ یکی از ایشان عاصی نبودند پس درین میان یکی از ایشان عاصی شد غضب الهی درکار شد آن شهرها را با آن آدمیان همه فانی و مضمحل ساختند اے فرزند سخن از سرعت کتابت و از تعجیل اقوال احوال و حد درگذشت و بحکم انحدیث که الانسان مرکب من الخطاء والنسیان حکایت را فراموش کردم زیرا که اول درین شهرها مرغ را پیدا کرده بود و بعد از هزار سال آدم را آفرید **قصه مرغ اینست** که حق تعالی چون این شهرها را آفرید همه را از سپنددانه سفید مملو و پر ساخت و دران میان مرغے را پیدا کرد و حکم باریتعالی شد که این سپنددانه رزق تست بعد از تمامی ایشان موت تو باشد آورده اند که آن مرغ سپنددانه را بغایت اندک اندک میخورد و در خوردن او تا خیر تمام میکرد چنانکه بر خوردن هر دانه این دعا میخواند و بعد ازان یکدانه را فرو می برد و آورده اند که آن شهرها مملو از سپنددانه همه را تمام کرد و یکدانه باقی ماند آنرا هزار سال در گلوے خود نگاه کرده بود و چون او را هم فرو برد و مناجات کرد که یارب اگر باز بمچنان مرا بحیات باقی چندان ثنا تو گویم که در حصر نیاید فرمان حضرت عزت شد که اے مرغ هر چند که بحیات باقی باقی ازان بسر نگردی و این عمر تو در حساب عدد نیاید و لیکن تو مخلوقی و مخلوق را بیش ازین بقا نباشد چون جان میداد میگفت که هیهات هیهات جان کندن چه سخت ست و بعد ازان همان آدمیان مذکور دران شهرها مے آفرید تا آنکه بعد از هزار سال دیگر بلاے آفرید و باز بغضب خود مضمحل کردند دعاء طیرنامه اینست که حضرت امام اعظم رحمه الله در پیچ شب تا صبح ورد کرد و ثواب این دعا بغایت بسیارست اما مختصر نموده شد بسم الله الرحمن الرحیم- اللهم انا عبد من عبادك وسول من سوالك ورقيق من ارقائك وتعرف بمعروفك بر غيب الخلائق اليك كرما وجودا فانت موضع السائلين و

[illegible]

منتهى الراغبين لا تاخذنا بخطائنا الكبيرة ولا تفضحنا بسرائرنا القبيحة واستجب دعائنا وارحم تضرعنا وفاقتنا وارحم لقلة حسابنا وجد بحلمك على جهلنا وباحسانك على ما فاتنا وبمعرفتك على قلوبنا وقنا استوجبنا العقوبة منك فقد ترى مكاننا وتسمع كلامنا ولا يخفى عليك شيئا من امورنا نسألك يا الله بالقرآن حرفا حرفا واية اية و سورة سورة وبالكتاب المكنون الذى لا يمسه الا المطهرون - ونسألك بالتورات و الانجيل والزبور حرفا حرفا واية اية وسورة سورة ونسألك بما وجبت للمؤمنين على نفسك ان تدركنا برحمتك وتجعلنا فى جوارك ولا تقتلنا بغضبك ولا تهلكنا بعذابك وتجعل امواتنا مرحومة واعمالنا زكية مقبولة ان كنا صادقين فاستجب دعائنا وان لم نكن كذلك فاجعلنا صادقين واجعل كلامنا خالصا بوجهك الكريم وزيننا بزينة الاسلام وجعلنا هداية المهتدين اللهم انى اسألك نجاتا من الزكوة و من حر السموم والفوز يوم القضاء والنور يوم السوآل والمغفرة يوم الحساب والجنة يوم النار والظل يوم لا ظل الا ظل عرشك اللهم اعطنى الامان من شدائد الاهوال اللهم اعطنى الامان يوم يخرجون اهل القبور وينفضون التراب من الهام اللهم اعطنى الامان اذا وضعت الاعمال فى كفة الميزان ويقول النبى صلى الله عليه وسلم امتى قوموا فقد دعيتم الى حساب الجبار اللهم اعطنى الامان اذا فرق بين اهل النيران اللهم صل على محمد وعلى آل محمد كما صليت وسلمت ورحمت وترحمت على ابراهيم وعلى آل ابراهيم انك حميد مجيد وصلى الله تعالى على خير خلقه محمد و آله اجمعين وسلم تسليما كثيرا كثيرا

فصل در پیدا شدن سموات والارضین

بدان ای فرزند که چون آن مرغ و آن شهر منتفی گشتند مدت دوازده ساعت سیزده هزار سال بجهان در کبریائی خود بے نیاز بود باز شیوه جمالیت در کار شد و باز پیدا این دنیا آغاز نهاد اول دریا را بیافرید و آن دریا سفید بود و در میان کف آتش پیدا بود و حق تعالی بنظر هیبت بدو نظر کرد از هیبت الله تعالی چون پشته کوه بر آمد و بگداخته شد و بجوشید و دود سبز از ان بر آمد و با رفت و آن موج ها شد تخته تخته متصل شد الا بقدرت الهی هفت تخته شد که هر تخته پانصد سال

باب در بیان خلقت آسمان و زمین و ... ایشان.

راه پهنائی داشت آنرا هفت آسمان کردند و آنچه در وی مانده بود نیز مانند تخته بود و آن
نیز بقدرت الهی هفت جا شد و آن هفت زمین شد که هر زمین پانصد ساله راه درازی
دارد و پانصد ساله راه پهنائی دارد و بر بالای هفتم آسمان دریاست که آنرا بحر الحیوان نامند و
درازی او و پهنائی او برابر هفت طبق آسمان و زمین ست و عرش باری تعالی بر آن آب از جوهر
نور آفریده شد و حکم شد هر تمام ملکوت اکبر را برداریند همه جمع شدند نتوانستند در آن زمان مورچه
بفرمان ایزد تعالی پیدا شد و حکم برو شد که تو بردار مورچه بدان در آویخت و گفت بسم الله
الرحمن الرحیم در حال عرش بالا شد و حاملان عرش از چهار طرف بر کتف نهادند و برداشتند و
حاملان هر یک دو سر دارد در تحت عرش کرسی که ارض الجنة کرسی وسقفها عرش الرحمن
و این هشت بهشت بر بالای کرسی موجوداند و لوح و قلم نیز بر بالای کرسی ست و آن لوح از
یاقوت سرخ ست و قلم از نور ست که هزار ساله راه پهنائی دارد و سه هزار ساله راه درازی
دارد و اسرافیل نیز بر بالای کرسی ست صور را بدهن گرفته استاده ست و صور را هفت شاخ ست
و طول و عرض و مانند قلم ست و در وقت نفخ ثانی که برای بعث بود ارواح را هفت قسم کنند
در یک شاخ صور ارواح انبیا باشند و در دیگر ارواح مومنان متقی و در دیگر ارواح
عاصیان و در دیگر ارواح کافران و در دیگر ارواح دیوان و پریان و در دیگر جمله مواشی
چون خزنده و پرنده و بهائم هر همه را در آن شاخها جمع کنند و چون نفخ کنند هر روحی بقالب
خود بشتابد و چون قلم را بیافرید فرمان حضرت عزت در رسید که اکتب ما هو بکائن
آورده اند که چون قلم بتقدیر الهی روان شد از اول تا آخر هیچ ذره نیست که ننوشت چون
باحوال امتان ماضی رسید که از شومیت گناه بعضی در آب غرق شوند و بعضی آتش بارد و بعضی
مسخ شوند و غیر ذالک من القصص المشهورة قلم روان بود اما بامت نبینا محمد مصطفی صلی الله
علیه وسلم در رسید دید که گناهان این امت از امتان ماضی بسیار بود نزدیک متحیر شد که یا رب
در حق این امت چه خواهی کرد و از نهایت هیبت سرش ترقید اما فرمان حضرت عزت چنین
شد که اکتب انهم عباد مذنبون و انا ملک غفور و درخت طوبی نیز بر بالای کرسی ست
بیخ او در صحن و ساخت و حویلی رسول الله ست اما هیچ حویلی و در بهشت نباشد که شاخ

درخت طوبی دران حوضی نرسیده باشد واین چهار جوی که یکے از شیر ودیگر از عسل ودیگر از
شراب ودیگر از آب خالص انشگاف بیخ درخت طوبی برآمده است ودر وزی جبرئیل گفت که دربهشت
ادریسم دران جاے که آغاز این جویها بود دیدم بسم الله الرحمن الرحیم نوشته بود واین چهار
جوے از سه میم واز چهارم هاء الله روان بود و طوبی را شصت شاخ کلان است که از بیخ
جدا شده است در شاخ و شاخچه دو صد نوع میوه باشد که هر یک بلون دیگر وطعم هر یک
متفاوت باشد وسدرة المنتهی نیز بالاے کرسی است وآن درخت کنار است وهر ورق او
چندان طول دارد که اگر اسپ تازی تند رو ببالاے پنجاه هزار سال سایه یک برگے بیرون نرود
آن مقام جبرئیل علیه السلام است و دریاے کرسی وآن دریاے بحر الحیوان آسمان است که آنرا
فلک اطلس نامند و درمیان آن دریا و کرسی بست هزار ساله راه است و حضرت عزرائیل بر
آسمان چهارم است وتخته را در زیر بغل خود گرفته نشسته است که طول وعرض وے پانصد ساله
راه است حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم در شب معراج از وے پرسید که هنگام موت
چگونه خبر مے یابی حضرت عزرائیل گفت که در پیش قریب من درختی است که آنرا شجرة الیقین نامند
تا هر که در دنیا تولد شود اورا و رزق اورا در برگ این درخت نوشته میشود وچون
اجل این شخص نزدیک برسد آن برگ زرد میشود وفرشتگان میدهیم تا آن برگ را شسته و
طعام وشراب آنکس هر که بخورد فتیح تداوی صحت نیابد وایضاً برابری هر شخصے
دو درخت است درپیش قریب من که از یکے اعمال او بیرون آید و از دیگرے رزق او ومیوه چون
نزدیک موت شود هر دو بسته میگردند حضرت فرمود که ارواح را چه مے گفت لا بل دست من
ثقالت وگرانی پذیرد وفرمان خدا اگر صالح باشند بر عرش مے بانم واگر بدبخت باشد باسفل
السافلین میفرستم واز چگونگی حال وخبر نمیشوم که خداے تعالی با وچه میکند وایضاً در آسمان
چهارم حضرت بمعراج میرفت دید که قطار اشتران میرود ما اول وآخر آن قطار دیده نمیشد
از جبرئیل پرسید که باخی این چه قطار باشد جبرئیل گفت از ان پیش که آسمانها وزمینها آفریده اند
این قطار میرود و من نیز از آمدن ورفتن او خبر ندارم که از کجاے آیند وبکجا میروند وبر هر شتر دو
صندوق بسته بود فرمان رب العزت شد که یکے ازین اشتران را بنشانید ویک صندوق او را بنا

بکنید بهتر جبرئیل و حضرت رسالت پناه همچنان کردند و در میان آن صندوق در آمدند همه
عالم بیابند این دنیا دیدند همه نورانی حضرت فرمود که یا اخی بهشت این باشد جبرئیل گفت لا
بلکه این از فردای قیامت از برای امتان تو بگسترانند و در بالای این آسمان دنیا فرشتگان اند
که همه از شدت گریه در سجود افتاده اند از جهت دیدن اعمال این بندگان که بار خدایا با این بندگان
چه عذاب خواهی کرد اگر گریه ایشان این آدمیان بشنوند همه را زهره ترقد و در میان این زمین
و آسمان دریاییست روان و در میان آن دریا مرغان اند سفید رنگ بیضه را بر بالای دم خود
میکنند و از آن چوزه بیرون می آید و این چهار دریاهای دنیاوی از آن اصل دارند یکی دجله و نیل
دوم سیحون سیم جیحون سوم ها سون چهارم بدان ای فرزند اگرچه از روی ایجاد اول سبع السموات
بودند بعد از ایشان عرش اما در اراده عرش مقدم بود و سبع السموات طفیل بودند عرش
را چنانکه فرشتگان و دیوان مقدم بودند اما انسان در اراده مقدم بود و سائر چیز طفیل
او بودند چنانکه از طفیل او یعنی عرش و کرسی و فلک اطلس و سبع السموات و این عالم را
عالم علوی نامند و از روی ایشان سبع ارضین باشد این را سفلی نامند و تا اسفل السافلین
که زیر آن سبع باشند همه سفلی اند و ایضاً چنانکه انسان از روی مراتب تعلق بوجود دارد
تعلق باسم الله دارد پس چنانکه الله اسم ذاتی ست که جمیع صفات ست و خلیفه اسما و صفات
است همچنین انسان از ادراک او ست و از طفیل انسان ملک است و از طفیل ملک پری و از طفیل
پری دیو و شیاطین و از نسل انسان مومن پیدا و کافر و از نسل ایشان سائر حیوانات
چون بهائم و چرند و پرنده و جمله در قدرت الهی مستغرق اند قال الله تعالی خلق السموات
والارض فی ستة ایام آورده اند که چون زمین مهیا شد از کثرت آب آرام نمیگرفت
کوه‌ها را بیافرید تا میخ او باشد وخلق الارض فی یومین وهما الاحد والاثنین
وخلق الجبال یوم الثلثاء وخلق یوم الاربعاء الشجر والماء والعمران والخراب وخلق
یوم الجمعة النجوم والشمس والقمر والملائکة وخلق ادم علیه السلام فی اخر ساعة الجمعة
بدان ای فرزند که آنچه حق تعالی از برای ثواب و عذاب آفریده است چهار طائفه اند فرشته
و آدمی و دیو و پری اما از روی آفرینش اگرچه انسان مقدم بود در ارادت با آفرینش مؤخر

آمد تا ختم و انبیاء خلیفه کل اکمل و افضل ایشان باشد چنانکه محمد رسول الله از روی مرتبه
مقدم بود تا در آفرینش مؤخر آمد تا ختم انبیاء و اکمل ایشان باشد که بعد از وی کسی
را از مهر چون چرا نباشد پس اول آغاز ایجاد مبادا که کرد چنانکه در حین خلق شدن عرش جمله
او خلق شدند و در حین خلق کرسی کرّوبیان خلق شدند آورده اند که چون حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه وسلم در شب معراج بر فرشته بر ایشان سلام ایشان چنان گفتن لا اله الا الله
محمد رسول الله مشغول بودند که آواز آن حضرت نشنودند آنحضرت جبرئیل گفتش که جواب سلام
این شخص را بازگوئید گفتند که این کیست جبرئیل گفت که این محمد آخر الزمان است که شما
کلمهٔ او را میگوئید بعد از آن جواب دادند و همچنین تا سبع سموات هرچه در ایشان است از
فرشتگان آفرید و چون زمین را پیدا کرد آنچه از وحوش و طیور است در و آفرید و سیزده
سال همچنان افتاده بود و بعد از این حکومت پادشاهی زمین را بفرشتگان تحویل نمود
که میان سائر حیوانات حاکمی و عدل کنند و تخت ایشان بر لبنان بود و نام مکان ایشان
چمن نهاده بودند پادشاهی ایشان مدت شانزده لک و بیست و چهار هزار سال بود
و بعد از ایشان پادشاهی زمین را طلب کردند دیوان چه بیان او قال الله تعالی
خلق الجان من مارج من نار یعنی چون موج بهم شراره زد از سر آتش دو جانور
آتشین آفرید یکی را نام مارجه و دیگری را مارج مارجه صورت پلنگ داشت و ذنب او چون
ذنب مار مارجه ماده بود و مارج نر بود هر دو مجامعت کردند اول فرزند ایشان که زائید نام
او را ابلیس کردند الا بقدرت الٰهی ابلیس را از آن میدان کشیدند و چون از فرزندان او
مے آمد هر طبق زمین که میرسید مدت ده هزار سال عبادت الله میکرد و در هر زمین
چون بدین زمین رسید صومعهٔ عزازیل پیر شد و مسجد ساخت و مدت ده هزار سال
عبادت الله تعالی کرد نام او را ابلیس کردند و بعد از آن او را بر آسمان بر آوردند چون
بهفتم آسمان رسید معلم فرشتگان گشت و در بهشت نام او را عزازیل کردند اما در
او مادرش و پدرش را نیز بدین زمین رسانیدند پدرش پیر شد و نام مادرش بابخ گشت
و ایشان را هفت پسر دیگر تولد شدند تا که پادشاهی زمین با ایشان شد و چون آن

حاکم بدبخت بیفرمانی کرد و سجده نکرد و او را از آسمانها انداختند تا نام او شیطان شد و
شیطان از خلق را گویند و چون پیغامبر ما تولد شد یعنی محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم او را از
رفتن بآسمان منع کردند نام او رجیم شد زیرا که پیش از پیغامبر ما سیر آسمانها میکرد و سکونت
مدت شانزده لک و سیزده هزار سال بادشاهی دیوان و پریان بود و تخت ایشان
بلمان بود و ایشان نام ملتان را چکپور کرده بودند و چون از ایشان سلب کردند
بادشاهی زمین را با اسپان داد و تخت ایشان نیز بلمان بود و نام ملتان هسپور کرده
بودند و مدت شش لک و هشتاد هزار سال بادشاهی اسپان بود و در بادشاهی
اسپان آغاز ایجاد آدم نهادند و خاک او را جمع کردند و در میان طائف
و مکه در از نهادند کما قال الله تعالی خمرت طینة آدم اربعین صباحا پس معلوم باد که وجه صرفت
آدم مسبوقین مذکورین از اینجا معلوم است که ایشان بهره ور کی شدند و آدم را چهل روز تا از و
آرام پیدا کرد تا سلسله یحبهم و یحبونه در و باشد آورده اند که فرشتگان خاک را
گل می کردند شیطان بدبخت در پیش اسپان میرفت که ای اسپ هیچ از احوال خود خبر
داری که ازین خاک شخصی پیدا خواهد کرد و این را نسل پیدا شود که بر نسل تو سواری کنند و بر
همه وحوش و طیور والی باشند و همگی از دست ایشان بقتل روند و زحمت بینند خیر الحال این
گل را خراب بکن زان میان فرمود تا جمیع وحوش و طیور جمع شدند و آن خاک را در زیر پای
خود ها آوردند و مالیدن گرفتند تا بجانب سفال که از زیر سم ایشان پیدا شد سوخته و تافته
میگشتند و آتش از بالای آن سفالها افروختند تا بجانب سوخته و ناچیز گشتند کما [illegible]
بار همچنان کردند کما قال الله تعالی خلق الانسان من طین حماء و حما گنده بوی را گویند و ایضا
قال الله تعالی خلق الانسان من صلصال کالفخار و صلصال گلی را گویند که از میان و سیم جا بید
بر آید و خشک شود یعنی گل همچنان خمیر باشد که گنده بوئی را پیدا میکرد و ایشان جا بجا مالیدند که
بمانند صلصال میگشت آن گل چون هفتاد کرت چنان کردند فرشتگان بغایت در مانده شدند
و گریه بنیاد نهادند و چندان گریستند که با آب چشم فرشتگان آن سفال گل شدند گلی صعب ناک
بهائم بعد از آن در آمدن نتوانستند زیرا که اگر در آیند در آن گل در مانند و بیرون آمدن نتوانند

بعد ازان حق تعالی بید قدرت او را مهیا ساخت از گوشت و پوست و استخوان اما روح هنوز
در وی داخل نبود اول شیطان لعین در آمد بعد از مدتی بر آمد جمله ملکوت و وحوش و طیور از دید
کرشمنا در وجه چیز دیدند شیطان گفت که او را عالم صغری دیدم سایر تن او چون زمین است
و بر زمین او موی است برابر گیاهی که بر زمین است و سر او مانند آسمان است و چشم او و شنوائی و
گویائی او چون ستارگان است عرق او چون جویبار روان است اما در اندرون گنبدی
مخفی است و چون مهیا شد حق تعالی قطره از رحمت خود بدو فرستاد و آن قطره را چهار جای
کرد بیک قطره وجود او را مزین کرد و بقطره دوم بینائی چشم او را حاصل کرد و بقطره دیگر او را
عاقل کرد تا حق را بشناسد و آن قطره دیگر همچنان معلق است که بوقت دعاء مومنان نازل
میشود و چون ارواح به نزدیکش بردند پنداشت که این نیز جایی با فراغت است مگر درینجا
دیدار الله تعالی به بینم چون در آمد در حبس شد گفت کاشکی بال و پر مرا شکسته بودندی
تا بدین جای نمی آمدیم حضرت بابا آدم در حال از جا بجنبید و نشست عطسه آمد چون عطسه کرد
گفت الحمد لله تعالی گفت یرحمک ربک فرشتگان گفتند ربنا درین مدت مدید مایان سبوح
قدوس تو میگوییم یک کرت مایان رحمت نفرستادی و بدو از اول فطرت رحمت فرمودی
فرمان شد که ای ملائکه یکبار اول فطرت مرا بشناسد و حمد من گوید برو چگونه رحمت نکنم و
در میان دو کتف بابا آدم هنوز سوراخی مانده بود ارواح بنی آدم را ازان سوراخ در بطن آدم در
آوردند تا با ایشان عهد کنند و ایجاد ارواح بیست هزار سال قبل از صورت بابا آدم علیه
الصلوة والسلام بود و قسمت و نصیب هر شخصی از خیر و شر پنجاه هزار سال پیش از ایجاد ارواح
بود که الحال بوقت میرسد و حق تعالی سه عهد کرده است با ارواح اول عهد سعادت که و
ضلالت بود که مومن اراده مومنی کرد و مضل اراده ضلالت و عهد دوم در بهشت که بیت
حضائر القدس نام که مسکن ارواح مومنان در آنجا باشد که هنوز نیامده اند الحال نیز ارواح
و عهد سوم در پشت بابا آدم تا او را بر فرزندان خود شاهد گردانید اما چون بر آمدند کافر از مومن
و مومن از کافر خاصیت و مجادله گرفتند تا الحال در مومن کبر و منی و بدی ازان اثر است و در
کافر سخاوت و حلیمی و درحم ازان اثر مومنان است و چون هر یکی بعد از اخراج بخود بینی مشغول

شدند و در خود دیدند و تعجب کردند گویا که حق را فراموش کردند پس از الله تعالی ندا آمد الست بربکم قالوا چون در رسید اول حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم گفت بلی یعنی بلکه هستی خدای ما یان و در متابعت او جمله انبیا و اولیا و مومنان اما از گفتن کافران سکوت کردند یعنی هیچ نگفتند دران زمان عهد نامه را نوشتند و در بهشت دری بود سفید رنگ دران نهادند نوشته را و آن در را از برای بنا کعبة الله فرود آوردند که الحال آنرا سنگ اسود می نامند بغایتی سفید بود اما چون دست عاصیان بدو میرسد سیاه شد و طول و پهنا ذراعست یعنی فرزندی که حق تعالی سرزنش ملائکه چگونه کند فرمود مر ملائکه را که شما خود را از همه بهتر میدانید پس آنچه من در دنیا آفریده ام نام ها ایشان را بگوئید که هر چیز چه نام دارد فرشتگان گفتند سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا انک انت العلیم الحکیم پس فرمان الله تعالی شد که ای ملائکه اگر شما نمیدانید از و بپرسید تا نامهای هر چیز را بشما بگوید از ین معلوم میشود که فضیلت بعلم و ادبست و بعبادت که اگر فضیلت بعلم نبودی بابا آدم را بهتر از ملائکه نکردی که او عالم بود و ایشان عابد پس فرمان حق تعالی بر او شد که ای آدم تو بیاموزان مرایشان را کما قال الله تعالی یا آدم انبئهم باسمائهم بابا آدم بر عرفات ایستاد و تمام زمین بمانند خردل بر کف دست بدو نمود و نام هر گیاهی و هر جانوری را بهر زبان جدا جدا با ایشان می نمود و بعد از ان حکم سجده شد فرشتگان را که آدم بعالم از شما افضل شد واذ قلنا للملئکة اسجدوا لآدم فسجدوا الا ابلیس ابی واستکبر و کان من الکفرین بعد از ان بابا آدم را بر تخت نشاندند و ملائکه بردوش نهادند و به بهشت بردند و چون قصه بر آمدن از بهشت بالا مسطور ست بر آمد و در کوه ها بلند و جای دشوار می باشید شیطان به پیش بادشاه اسپان رفت و کیفیت احوال میگفت که فرزندان این شخص اولاد ترا زیر پای خواهند آورد و الحال چون یک تنهاست او را می باید کشت اسپان تمامی درندگان را چون شیر و پلنگ و سگ جمع میکرد و در پیش بابا آدم می آمدند تا جنگ کنند بابا آدم هفت فیل مست را قوت داشت هر سنگ و درخت و چوب که بدست می آمد بر ایشان میزد نزدیک نمی شدند اما در روز خواب کردن بر وی حرام بود روزی از روزها همه درندگان اتفاق کردند و سگ را پیشوا کردند که ای سگ تو دلیر تر درندگانی اول تو پیش آی و بعد از ان ما یان از هر طرف بر

ببینم اما چون روی بابا آدم را دیدم خود را بجنبانید و بر پایش افتاد و بابا آدم
دست خود را بر پشت او مالید و گفت که تو باید با فرزندان من باشی لشکریدگان پریشان شیطان
بعد از آن بابا آدم خواجه گرد و سگ نگهبانی میکرد آورده اند که اما حوا پانصد کرت و
قبیل چهار صد کرت جفت جفت زائیده بود اول قابیل و اقلیمه در یک شکم دیگر هابیل و لبیه
تولد شدند پس حکم باری تعالی بران بود که دختر اول را به پسر دوم و دختر دوم را به پسر اول داده
باشند قابیل قبول نکرد و گفت که اقلیمه همراه من زائیده است از من باشد فرمان حق برین نیست
بلکه شمار یا بکنید میان او و هابیل و اقلیمه بصورت اما حوا بود و بابا آدم گفت که هر دو سوگند
بخورید و سوگند ایشان آن بود که هر یک از مدعی و مدعا علیه در طبق آتشین میکشیدند
یکی را بر صفا می نهادند دیگری را بر مروه کسیکه بر حق می بود طبق او میسوخت و کسیکه ناحق می بود
طبق او در میشد و ایشان هر دو را بر طبق گوسفندان مانند گوسفند هابیل غائب شد و آن
گوسفند را بهنگام ذبح اسمعیل نازل کرد و گوسفند قابیل رد شد قابیل بدبخت هنوز قبول
نکرد و هابیل را کشت اما بر پشت خود برداشته میگشت روزی دید که دو زاغان از آسمان
فرود آمدند یکی را دیگری کشت و در خاک دفن کردند و این فهم دفن از آن یافت و هابیل
را دفن کرد چون بابا آدم را نهایت بهم حاصل شد که ز پشت گردید از اولاد او چهل هزار
خانه شده بودند که زیارت او میکردند تا بوقت شام در آنجا افتاده بودی و طفلان در میان
قبرش و پهلوی او میدویدند و بزرگان در پیش او میشدند و طفلان ریش او میکشیدند و میگفتند
یا ابوالبشر خدای بشما دست و پای داده است طفلان را چگونه از جای بیجا شوید تا الیوم
واشد کرده است گفت در بهشت از جای بیجا شدم از شومیت آن بدین جای رسیدم
و اگر درین جا از جای بیجا شوم مبادا که باسفل السافلین روم و نور حضرت رسول علیه السلام
در قندیل سفید در زیر عرش بود در روزی جبرئیل آن نور را از آنجا کشید و در پیشانی بابا آدم نهاد
و آن نور از فراق دو پارچه شد یک پارچه در بیت المعمور افتاد و پارچه دیگر بیرنج شد از آنجا پیغمبر
علیه السلام فرمود که الالذرمنی یعنی بیرنج از من است اما حوا گفت یا آدم امروز از پیشانی
تو چنان نور میرفت تا بدین هرگز در ایام جدائی ندیده بودم پس جبرئیل از آن نازل کرد

ای آدم این نور از محمد آخر الزمان ست که در اولاد تو پیدا میشود و او ختم جمله انبیاست بابا
آدم گفت که من و حوا از قوت رفته ایم الحال کا مجامعت از ما بان نمی تواند بجا آمد جبرئیل سیبی
از جنت بیاورد و نصفی از ان هر یکی بخوردند در حال چون خمیچه خرما هر دو را قوت پیدا شد با هم
نزد هم آمدند و سلوی نام چشمه ایست هر دو دران غسل کردند باز از ان نور در پیشانی اما حوا تابید
بعد از تولد شیث آن نور در پیشانی شیث می تابید و قیل شیث با ثنا واحد و منفرد تولد شد
جفت نداشت و با او همراه دختر نزاد جفت او را جهت جبرئیل از جنت حوری بیاورد و که نام
او لیانه بود و جهت جبرئیل گفت مر بابا آدم را تا به شیث عهد کند که او نیز با فرزند خود عهد کند تا
زمان محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم که هیچ احدی خواه در کفر خواه در اسلام چونکه این نور بخود همراه
دارد بنامحرم دست نیندازد و بابا آدم با شیث همچنان کرد او با فرزندان تا رسید بزمان محمد
مصطفی صلی الله علیه و سلم از جهت شیث انوش زائید و آن نور در پیشانی او می تابید برادر
نام انوش انواس ست و از وی قینان تولد شد که آن نور در پیشانی او می تابید از وی مهلائیل
تولد شد باز آن نور در پیشانی او می تابید هکذا تا آخر فرزند میرفت و مهلائیل بغایت خوب صورت
بمانند اما حوا بود و یوسف پیغمبر نسبت بصورت اما حوا دهم حصه زیبائی داشت و در هنگام
مهلائیل اولاد آدم پانصد ذات خانه بودند همه مسلمانان تاج ایمان به پیغمبری مهلائیل آوردند
و در پیش او سجده میکردند و قیل اسم مهلائیل [illegible] چون مهلائیل وفات یافت فرزندان او
بغایت صغیر بودند شیطان بنام او آمد بصورت پیر فرتوت و نوحه آغاز کرد که هیهات
هیهات حیف و صد حیف که دوستان خود را بکشید و پیر اند و فرزندانش صغیر بمانند همگی بحق گریه
کردند و سقطش گفتند که ای بدبخت تو مگر شیطانی ندیدی که قینان و انوش و شیث
و آدم همه رفتند ما نیز رفتنی ایم از ان تخت و بصورت فقیر صوف پوش آمد و سر انجام خانه مهلائیل
در پیش گرفت بغایتی که خانه از غم و اندوه و بنیاد دی بر آمد ندا با آن تذرو [illegible] که در زمان
مهلائیل می آمد شود روز کوه طرین کوه دکان [illegible] گفت که اگر کلمه بکنم که با تمام اولاد آدم در پیش
شما بیایند و نذر و هدیه بیارند شما رخصا دارید کوه دکان از انجا که نزدیک ایشان بود گفتند که
کرم کرده باشی سنگی تراشید و صورت درست میکرد و دستار و جامه مهلائیل در وی پوشانید اول

اہل بیت او را بجہت سجدہ کردن زجود ہکذا تا تمام ولایت گبر شدند که مہلائیل زنده شد و
چون مردمان در پیش بت می آمدند شیطان بتیغ بر دمش می‌نهاد و خود درون بت
می‌نشست و سخن میکرد و علم تناسخ بیان میکرد که آرے من مہلائیل بودم اما اکنون بوده ام
بدین صورت آمده ام و بهشت و دوزخ هیچ نیست اگر عمل نیک میکنید بصورت نیکی انگیخته
شوید پیش ازان نام ونشان کافری نبود اما شیطان بدبخت آن پانصد لک خانه
همه را کافر گردانید بعد ازان بهر یکے ازیشان بت تراشیده داد که در خانهٔ خود بنهید و سجده کرده
باشید تا حاجت شما پایان روا گردد و چون اخنوخ کلان شد آن نور در پیشانی او می تابید
اخنوخ مدرسه‌ها پیدا کرد و ازانجا نام او ادریس شد و سلاح حرب نیز او درست کرد و بکافران
نیز او جنگ میکرد و جامها را نیز اول درست کرد و پیدا نمود و چون در زمین بجنت رفت
شیطان باز بظاهر پیدا شد و در گوشه بنشست اهل محله بوی رجوع کردند هکذا باز تمام اولاد
آدم در پیش او شدند و این بدبخت مکار طعام نمیخورد و شرابے نمی آشامید گفتندش که شما را
چه حال است که طعام و شرابے نخوری شیطان گفته اینحالت درویشان است و من درویش
بوده ام هرکه بدین حالت برسد از طعام و شراب باز ماند شما را باید که خانقاه برای من
درست بکنید و پانصد جوان مرد و زن مہیا تا ایشان را نیز خود بخدمتم ایشان همچنان کردند
چون بخانقاه در آمدند لعین اسباب ملاهی چون چنگ و رباب و غیر ذالک پیدا کرد و
اعمال آن بجوانان آموخت حتی که بعضے چیز مکاشفات نیز بدیشان نمود چنانکه حور و
قصور و براق و طعام لذیذ چون چراغها و باغها و جاهها خوب بلند و میوهای گوناگون و
تختها مرصع بلکه بر تخت دیو را نشانده و میگفت که این خدا است ایشان سجده میکردند
همگی بدین نوع کافر شدند و این احوال در میان صوفیان جاهل و عامی تا این غایت
یافت میرا که جاهلان از خلوت در آیند و رقص و سماع و سرود کنند بعضے گویند که ذات
خدا دیدیم و بعضے گویند که صفات خدا دیدیم و بعضے گویند که حور و باغ دیدیم پس پرهیز بکنید
از صوفیان جاهل که از شیطان بدتر اند بلکه خود شیطان اند که حق تعالی در کلام الله شیطان
جن و انس یاد کرده است قال الله تعالی من الجنة والناس ط و چون بعد مدت مرید شیطان

مسئله در بیان پیغمبر نوح علیه السلام

از خانقاه برآمد تمام پر نغمه و سرود شد در رقص و سماع گشت آن تمام و لا و او کافر شدند و متابع
او گشتند و چون حمل کلان شد آن نور در پیشانی او می تابید و از نوح نبی صد تولد شد باز آن نور در
پیشانی او می تابید و قبیل نوح بن لام و لام بن مالک مالک بن کمل و این پیغمبران بودند از پشت
آدم علیه السلام و چون نوح علیه السلام مبعوث شد به پیغمبری جبرئیل آمد که الحال نکاح کردن
خواهر حرام شد و پیش ازین حلال بود و چون نوح دعوت نمود کفار همه انکار آوردند که چندین پیغمبران
گذشتند نکاح خواهر حرام نکردند و شما حرام کردید و هر روز نوح نبی صد را کافران می بستند و نقصان
میکردند و میزدند و چون نوح نبی صد آواز کرد و دعوت می نمود آواز او از مشرق تا بمغرب
میگذشت و کافران پنبه را در گوش می نهادند پس ازان نوح علیه السلام مناجات بحضرت
ذو الجلال کرد که یارب دشمنان تو مرا ایذایت ها رسانند حضرت جبرئیل دانه را از بهشت آورد
و گفت که این را نهان کن تا کلان شود و از و کشتی بسازد و تو در کشتی سوار شو و کافران در
آب غرق شوند بعد از سه صد سال درخت کلان شد و آنرا پاره پاره کرد و یک لک و بیست
چهار هزار تخته برآمد اما کشتی مهیا نمی شد و بر هر تخته نام پیغمبری نوشته بود بعد ازان حضرت
جبرئیل از دریای عمان درختی آورد و پاره پاره کرد ازان چهار تخته برآمد و به هر یکی نام
این چهار یار نوشته بود و کشتی بدان چهار تخته سرانجام یافت آورده اند که چهل کس آدمیان
بد و ایمان آورده بودند و چهل کس در کشتی سوار شدند و از حیوانات از هر چیز یک نر و یک ماده
با خود همراه بگرفت چنانکه شیطان آمد و دست به پیشانی فیل مالید موش از بینی او افتاد
کشتی را سوراخ کردن گرفت حضرت نوح دست را بر پیشانی شیر کشید عطسه زد گربه پیدا شد و
کمین موش نشست کقول الشاعر گربه را از عطسه شیر آورده و چون برآمدند از کشتی همه
آدمی زاد مردند مگر سه پسر حضرت نوح ماند و زن نوح بعد از برآمدن از کشتی نیز کافر شد نوح
را آدم ثانی گویند که بعد از آدم علیه السلام تمام مردمان از نسل نوح اند کقول الشاعر ابو الفرس
و ابو التراب ابو المسد مستی و آن سام و یافث و حام اند چنانچه مسطور است که نوح نبی صد
در خواب خفته بود و اندام نهانیش برهنه شد یافث رسید خنده کرد و حام رسید خاکستر بر و انداخت
سام رسید چادر خود را فقط گفت و اندامش را پوشید و پدر را بیدار کرد حضرت نوح در حق

یافث بدعا کرد و یافث را هشت پسر بود مهتر جیرل شش پسر یافث را در کوه قاف از جنّ
و آن دو پسر او در دنیا اند الحال همه کافران و ترکان اند گر بعضے پیغمبر ترک باشد و از بیجات
کرده ترکان در هیچ زمانه پیغامبر مبعوث نشده بود و بعضے گفته اند که خود پیغمبر ترک بود و مهتر نوح
تمام فرمود که روییت سیاه باد و روئے او سیاه شد و الحال اولاد او سیاه روی هیزا یند در هند
در باب سام دعا خیر کرد که در عالم تمام اولاد او بزرگترین شد و عمر نوح علیه السلام هزار و هفت
صد و پنجاه سال بود و از و آن نور در گذشت و در پیشانی می تابید و از و ارجیل تولد شد آن
نور در پیشانی ارجیل می تابید و از و شالح تولد شد و آن نور در پیشانی شالح می تابید و از و عابد
تولد شد و آن نور در پیشانی عابد می تابید و از و قالغ تولد شد و آن نور در پیشانی قالغ
می تابید و از و عوحی تولد شد و آن نور در پیشانی عوحی می تابید و از و سرع تولد شد و آن نور
در پیشانی سرع می تابید و از و ناخور تولد شد و آن نور در پیشانی ناخور می تابید و از و
تارخ تولد شد و آن نور در پیشانی تارخ می تابید و از و آذر تولد شد و آن نور در پیشانی آذر
می تابید و از و ابراهیم خلیل الرحمٰن تولد شد و آن نور در پیشانی خلیل می تابید و از و آن نور
در گذشت و در پیشانی اسمٰعیل علیه السلام می تابید و از و در گذشت و در پیشانی قیصار می تابید
آورده اند که ابراهیم را دو پسر بودند یکے اسمٰعیل و دوم اسحاق و از اسحاق نیز دو پسر یکے
یعقوب و ثانی عیص و از مهتر یعقوب دوازده پسر ماند مهتر یوسف و بنیامین از یک مادر
بودند و آن ده از مادر دیگر تا جایکه از نسل مهتر یوسف و بنیامین اند و در میان تا جایکه
هفتاد هزار اولیا و هفتاد هزار انبیا مبعوث شد و از آن ده پسران سائر عجم اند و از نسل اسمٰعیل
یکے محمد رسول الله به پیغمبری مبعوث شد و این بنا بر عظمت قدر رسول بود که یک تنها
با ایشان برابر بلکه افضل بود و از قیصار قیدار تولد شد و آن نور در پیشانی قیدار می تابید
و از و حمل تولد شد و آن نور در پیشانی حمل می تابید و از و سلیمان تولد شد و آن نور در
پیشانی سلیمان می تابید و از و نبت تولد شد و آن نور در پیشانی نبت می تابید و از و اود
تولد شد و آن نور در پیشانی اود می تابید و از و عدنان تولد شد و آن نور در پیشانی
عدنان می تابید و از و معد تولد شد و آن نور در پیشانی معد می تابید و از و نزار تولد شد و

مسئله در بیان نسل [illegible] علیه السلام

آن نور در پیشانی نزار می تابید و از وی الیاس تولد شد و آن نور در پیشانی الیاس می تابید
و از وی مدرک تولد شد و آن نور در پیشانی مدرک می تابید و از وی خزیمه تولد شد و آن نور در
پیشانی خزیمه می تابید و از وی کنانه تولد شد و آن نور در پیشانی کنانه می تابید آورده اند که
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم گاه گاهی بکنانه سرفرازی میکرد که من از فرزندان کنانه ام
بعنایتی بالدار و سخی بود و از وی نضر تولد شد و آن نور در پیشانی نضر می تابید و از وی قصی تولد شد
و آن نور در پیشانی قصی می تابید و از وی مناف تولد شد و آن نور در پیشانی مناف می تابید
و از وی هاشم تولد شد و آن نور در پیشانی هاشم می تابید و از وی عبد المطلب تولد شد و آن نور در
پیشانی او می تابید و از وی عبد الله تولد شد و آن نور در پیشانی عبد الله می تابید حکایت
آورده اند که عبد المطلب نذر مقرر کرد که اگر مرا ده پسر تولد شود پسر آخرین را در حرم الٰهی کعبه بهد
بکشتم پسر او از یک مادر بودند و عبد الله از مادر دیگر که صغیر ترین همه پسران بود میخواست تا
او را بکشد اما چون فرزند بود در پیش عالمان آن زمانه رفت و کیفیت حال پرسید ایشان
گفتند که در کتابهای ما چنان نوشته است که ده شتر را نذر کن و بر اشتر و پسر قرعه انداز با
هر که بر آید آن را ذبح کن عبد المطلب همچنان کرد و قرعه به عبد الله بر آمد باز ده اشتر دیگر را بر و افزود
باز قرعه بر عبد الله بر آمد همچنان تا پانصد شتر ده ده می افزود اما چون به پانصد رسید قرعه
اشتران آمد عبد المطلب قبول نکرد که چندان کرت بر عبد الله آمد یک کرت بر اشتران آمده
باشد چه شود همچنان تا هفتاد کرت دیگر قرعه انداخت بر اشتران بر آمد بعد از آن پانصد اشتر
را ذبح کرد از اینجاست که پیغمبر علیه السلام فرمود انا ابن الذبیحین یعنی اسمعیل و عبد الله که اسمعیل
بکبش هابیل نجات یافت و عبد الله به پانصد اشتر بعد از آن چون حضرت رسالت پناه صاحب شفیع
روز جزا احمد مجتبی محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم از رحم مادر بر زمین آمد آن نور او که ودیعت بود
نزد یک کافر و مسلمان بود مسلم شد و گفته اند که از عهد پشت آدم تا عهد عبد الله هیچ احدی نبود
که بنا محرم دست اندازی کرده باشد خواه مسلم خواه کافر مرد و زن هر دو بعصمت الٰهی بودند و همگی
این انبیا که جد و بر جد حضرت رسالت پناه صلعم بودند نجات از کافران چه بر کت این نور یافتند
و معلوم باد که این نور در پیشانی انبیا بمنزله عاریت بود و در پیشانی کافران بمنزله ودیعت

قصهٔ ولادت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم و اشارت که
زنان جمع آمده بر ولادت او گواهی میدادند که بهجر و فرود آمدن او چنان نور پیدا شد که ملان
خانهای شام میدیدیم و عبد المطلب گفت چون علی الصباح در آنجا میرفتم دیدم که از روزنها نوری تا م
کیفیت پرسیدم گفتند که از آن عبد الله پسر زائیده درین خانه این نور از آن اوست و در زمان
ولادت حضرت رسالت پناه در روم نوشیروان بادشاه بود و در اکثر اوقات حضرت رسالت
پناه سرفرازی میکرد که من در زمانه بادشاه عادل تولد شده ام و نوشیروان را حصاری بود
از مرمر که بمقدار ده رسن را کشیده بود و هر رسن چون ده قدم مرد بود و در شب ولادت چهارده
برج آن حصار بر افتاده و غلغل آواز آن افتادن دور تر رفت و دلاوران لشکر چنان هیبت
زده پریشان شدند که یکدیگر را صحبت و مادر و پدر از احوال فرزند و فرزند را از احوال
ایشان خبر نبود و میخواستند که آتش افروزند اما آتش بمنزلهٔ آب گشت از روی سردی که
دست در آتش نمیسوخت و آتش بجاه و هیزم اثر نمیکرد و ساوه نام دریا بود که درون حصار
میرفت تمامی آب آن خشک شده اندک آب در چشمها استاده بود چون کافران دست در آن
آب میکردند آب چنان گرم بود که دستها میسوخت کقول الشاعر کان بالنار ما بالماء من بلل
حزنا و بالماء ما بالنار من ضرمه و حضرم سوزش را میگویند پس همگی عاجز شده در پیش کاهنان رفتند
که کیفیت حال پرسند کاهنان گفتند که علم ما بیان نازل شده نمیدانیم چه واقعست و علم ایشان
شیطان بود زیرا که در آن ازمنه شیطان اخبار غیب را بمردان میکرد و کافران میان پیغمبران و کاهنان
فرق میکردند و در اول ایجاد شیطان بهشت تا هشت گذر کرد که با آدم را از بهشت بیرون کند اما
چون حضرت ابراهیم خلیل الرحمن تولد شد تا آسمان چهارم میرفت و چون حضرت عیسی علیه السلام
تولد شد تا آسمان دنیا میرفت و چیزی آمد و این اطلاع شیاطین بر غیب بر آنست که آنچه در زمین
از نیک و بد ظاهر میشود آوازهٔ آن اول بحاملان عرش میشد بعد از آن بر تمام ملکوت و این شیاطین
از فرشتگان استماع میشنودند و بکاهنان میگویند لیکن درین زمان نزدیک آسمان میروند و در میان ملکوت
سخن میکنند اینکه از امور غیبی شنوند و صد سخن از کذب همراه کرده میگویند بکاهنان و چون حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه وسلم تولد شد کاهنان چشم براه ایشان داشتند که شیاطین بیایند تا

مسئله در بیان ولادت حضرت رسالت پناه و اظهار معجزه صلی الله علیه وآله وسلم

بابان را خبر کنند ناگاه چون بجانب آسمان دیدند تمام روی آسمان شعلهٔ آتشین گرفته بود که شیطان
را بالشکر او از آسمان دنبال میکرد و از هفتم زمین گدرا نیدند بکاهنان هیچ نگفت حتی که بیابان
متحیر شدند و این شعله از ستارگان بود تا این غایت چون دیوان و پریان بر زنهای خود میشوند
و بالا میپرند و هرگاه که نزدیک میروند از ستاره شعله منفجر و اگر بر ایشان برسد همانند خاکستر میگردند
بر زمین می آیند و اگر خلاص شوند صد هزار دروغ حاصل میکنند قال الله تعالی ولقد زینا السماء الدنیا
بمصابیح وجعلناها رجوما للشیاطین واعتدنا لهم عذاب السعیر و چون فرشد دیدند که مرغان
در هوا میگشتند و میگفتند که ای بتخانان دین شما خراب شد که من بعد تقویم نیاید و محمد آخر الزمان
پیدا شد کقول الشاعر من بعد ما اخبر الاقوام کاهنهم ٭ بان دینهم المعوج لم یقم ٭ و
الجن تهتف والانوار ساطعة ٭ والحق یظهر من معنی ومن کلم ٭ و چون در پیش بتان شدند دیدند
که بتان پارچه پارچه افتاده اند و چون هیبت تمام بر کافران بگذشت بعد از آن یک نور پیدا
که مردمان شام اشتران بصری دیدند و نوشیروان عادل و شتر با زرسید پیش عبد المطلب فرستاد
که این پسر پیغمبر شود من پرستار او مسلمان شوم و در قصص از دوست که چون حضرت عیسی
نازل شود نوشیروان عادل را و والدین حضرت را و ابی طالب را و حاتم را زنده کند وایمان آرند
خلیل الله را بفاتحه گفتن زنده کند وایمان آرند باز میرند در حال و در بوستان
ابو اللیث سمرقندی و از دوست که چون مادر رسول الله حامله شد پدر وی عبد الله مرد و
جد او عبد المطلب وفات یافت در زمان که حضرت هشت ساله بود و نگاه میکرد او را ابو طالب
پدر علی رضی الله عنه و اسم امه امنة بنت وهب فتوفت امه وهو ابن ستة اشهر والظئر
التی ارضعته حلیمة فاوحی الله تعالی الیه وهو ابن اربعین سنة فاقام بعد الوحی بمکة
ثلث عشر سنة ثم هاجر الی المدینة فاقام بها عشر سنین فتوفی وهو ابن ثلث و
ستین سنة و آنچه بخانه آورده بود و از زنان نه زن بود و پنج زن او خواسته بود و چنین
ما تزوج من النساء اربع عشر نسوة اول امراة تزوجها خدیجة بنت خویلد وهی سیدة
النساء وکانت اسبق النساء اسلاما و دیگر زنان او سوده بنت زمعه ثم عائشة بنت
ابو بکر تزوج هولاء الثلثة بمکة وتزوج بالمدینة حفصة بنت عمر و ام سلمة بنت امیة

وام حبیبه بنت ابی سفیان واین شش زن قریشی بودند وجویریه بنت الحارث وصفیه بنت حیی بن اخطب وزینب بنت جحش واین زن زید بن حارثه بود ویقال لها ام المساکین لسخاوتها وهی اول نسائه ماتت بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم ومیمونه بنت الحارث و این خاله ابن عباس بود وزینب بنت خزیمه امرأة من بنی هلال وامرأة من بنی کندة وهی التی طلقها النبی وامرأة من بنی کلیب وحضرت رسالت پناه را چهار دختر وسه پسر بود فاول اولاده القاسم ثم ابنة زینب ثم ابنه طاهر واین طاهر بعد نزول وحی تولد شد از این ورا طاهر نامید ثم ابنة ام کلثوم ثم ابنته فاطمة ثم ابنته رقیة فهؤلاء کلهم ولد وامن خدیجة ثم ولد بالمدینة ابنه ابراهیم من سریة یقال لها ماریة القبطیة وزوج فاطمة من علی بن ابی طالب وزوج رقیة من عثمان بن عفان فماتت بعد ما اخرج رسول الله صلی الله علیه وسلم الی غزوة بدر فلما رجع من بدر زوجه ام کلثوم ولهذا اسم عثمان ذی النورین وزوج زینب من ابی العاص ابی الربیع ومات اولاد رسول الله صلی الله علیه وسلم کلهم قبله الا فاطمة فانها عاشت بعده ستة اشهر ومعلوم باد که اکثر پسران حضرت پیش از وی وفات شده وقال وقیل عرومان پیدا نیشد زیرا که این جلو پیغمبر را پسران چگونه پیغمبران نشوند وحال آنکه پیغمبری بعد از وی درست نبود که او ختم انبیا بود از این جهت وفات ایشان مقدم شد آورده اند که ابوجهل بدبخت و ولید میگفتند که محمد را پسر نیست چون بمیرد دین او خراب خواهد شد ودر عرب کسی را که فرزند نشود او را ابتر گویند ومیگفتند که محمد ابتر است از جهت سرزنش ایشان حق تعالی فرمود انا اعطیناک الکوثر فصل لربک وانحر ان شانئک هو الابتر یعنی ای محمد بدرستی ترا حوض کوثر عطا کردم وبر تو باد که نماز ادا کنی برای پروردگار خود وبجا آری اشتران را نحر کنی وبدرستی که دشمنان تو ابتر اند وبروایتی آورده اند که ابوجهل را اولاد نماند و دیگر آورده اند که اگرچه ماند ولیکن نام ونشان ایشان معلوم نیست چنانچه حضرت را هست که هزار در هزار سیدان در عالم پراگنده اند وکانت نسائه کلهن ثیبات الا عائشة فانها بکر فتزوجها وهی بنت ستة سنین وبنی بها وهی بنت تسع سنین وکانت

تسعا وکان فتح خیبر بعد الهجرة بست سنین وفتح المکة بعد الهجرة بثمان وکانت
وفاته یوم الاثنین فی شهر ربیع الاول والتاریخ الذی تورخ بالکتب الی یومنا هذا انما
هو تاریخ الهجرة امر بها عمر بن الخطاب رضی الله عنه ان یجعل التاریخ من وقت الهجرة بمشاورة اصحاب
رسول الله صلی الله علیه وسلم پیدا گشته انسان هر چند نوع اند آنچه بعد از پیدایش ایشان پیدا کرده اند چهار
طائفه اند ملائکه جن و دیو و انس هر همه را ده حصه میتوان کرد آن نه حصه ملائکه اند و آن
یک حصه این سه طائفه اند که مذکور اند باز این سه طائفه را ده حصه کنند آن نه حصه جن اند و
آن یک حصه دیو و انس اند بعض این دو را ده حصه دیو اند و یک حصه انس اند و انس صد و بیست
و پنج نوع اند شصت نوع همه بطرف هند اند و همه با لوان مختلف اند بعضے را تا قو گویند که در سینه
چشم دارند و بعضے را ما لوج گویند که گوش ایشان چون گوش فیل و بعضی را سنگسار گویند
که سرهای ایشان چون سر سگ اند و بعضے را دوال پا گویند بعضے بهر طرف که پاے ایشان
میرود می جنبد و اختیار دل ندارند و بعضے مانند سگ اند و سرهای ایشان چون مورچه اند ایشان
خوراک و شراب ندارند مگر جماع که دائم المدام بجماع گرفتار اند و علی هذا الالوان و این همه
حبشیش و زنج اند و دوازده نوع بطرف شمال اند چنانکه عرس و مجوس و روس و بلغار و تنگ
چشمان و یهود و ترسا و در شمال چون کسے رو بقبله و پشت بمشرق بنشیند بفتح شین
دست راست را گویند و بکسر شین دست چپ را اینجا بفتح شین مراد ست و شش نوع بطرف
شمال اند علی هذا بکسر شین مراد ست که ایشان زنگبار و برکات گویند بعضے در جزیره عمان
و بعضے در دریای عمان آورده اند که بادشاه برکات مدت دوازده سال در سفر بود و
در بادشاهی خود میرفت که در جهان بغیر از من بادشاهی باشد تا من با او جنگ کنم بعد از
دوازده سال امراء و خوانین او عرضه کردند که بغیر از شما بادشاهی نیست و شش نوع در کوه قاف
اند که ایشان را یاجوج و ماجوج و ترک خرد و ترک خزر و غیر ذلک گویند و این همه در دوزخ
روند که بوی بهشت نیابند و باقی ماند یک نوع که لا اله الا الله محمد رسول الله میگویند و
این طائفه هفتاد و سه فرقه گشته اند و امت مهتر موسی هفتاد و یک فرقه بود و امت مهتر عیسی
هفتاد و دو فرقه و یک از ایشان برحق می بود و امت محمد رسول الله هفتاد و سه فرقه اند و

یک فرقه ازین طائفه نجات یابند که بر سنت و جماعت باشند و دیگران همه هلاک گردند
در دوزخ با کافران باقی مانند این همه بسبب شنیعی دوز و بدبختی و پیری و پیشوائی گمراه گشتند
در حدیث است که پیغمبر علیه السلام فرموده است هر که در آخر زمان بر سنت و جماعت ماند
بمنزلهٔ هر صد شهید که در دنیا برداردو از برای کاری که باشد ثواب بکلی قبول یابد و دیگر هر که
این دعا را بخواند ثواب بغایت بسیار است یا اجود الاجودین یا اکرم الاکرمین و یا ارحم
الراحمین ٭ و یا غیاث المستغیثین امن خلقنا انا خلقناه من طین لازب یا معشر الجن
والانس ان استطعتم ان تنفذوا من اقطار السموت والارض فانفذوا لا تنفذون
الا بسلطان فبای الاء ربکما تکذبٰن ٭ یرسل علیکما شواظ من نار و نحاس فلا
تنتصران ٭ و دیگر برای کشادن کار بسته این بخواند یا من لا یعلم الغیب الا هو یا من
لا یدبر الامر الا هو یا من لا یکشف الضر الا هو هو الاول والاخر والظاهر والباطن
وهو بکل شئ علیم ٭ و دیگر این دعا را ثواب بغایت بسیار است یا کاشف کل کربة
و یا مجیب کل دعوة و یا جابر کل کسیر و یا میسر کل عسیر و یا صاحب کل غریب
و یا مونس کل وحید یا لا اله الا انت وامنع عنی کل بلاء برحمتک یا ارحم الراحمین

دیگر در بیان مسبعات عشر باید که در وقت کرده باشد اول چون طلوع
آفتاب نزدیک شود تا بر آمدن دوم بعد از عصر تا غروب این را خضر پیغمبر با براهیم
تیمی تعلیم کرده است و خضر پیغمبر از محمد مصطفی صلعم آموخته بود و ابراهیم را گفت که چون محمد
صلے الله علیه وسلم را در خواب بینی از ثواب بپرسی هر که مداومت برین کند هر پریشانی که در دل
و دعا باید دفع شود و این دعا است اول هفت کرت فاتحه و هفت کرت معوذتین و هفت کرت
قل هو الله احد و هفت کرت قل یا ایها الکفرون و هفت کرت آیة الکرسی و هفت کرت
کلمهٔ تمجید و یک بار عدد ما علم الله و زنة ما علم الله و ملاء ما علم الله و هفت کرت اللهم صل
علی محمد عبدک و نبیک و رسولک النبی الامی وعلی اله وبارک وسلم علیه و هفت کرت
اللهم اغفرلی ولوالدی ولمن توالد وارحمهما کما ربیانی صغیرا واغفر اللهم لجمیع المؤمنین
والمؤمنات والمسلمین والمسلمات الاحیاء منهم والاموات برحمتک یا ارحم الراحمین

مطلب در بیان دعا ... بزرگ

مطلب در بیان مسبعات عشر

وہفت کرت اللهم اجعل بی وبهم عاجلاً و آجلاً فی الدنیا والآخرة ما انت له اهل ولا
تفعل بنا ما نحن له اهل انك انت غفور حلیم جواد کریم ملك بر رؤف رحیم پیغمبر
علیه السلام سوگند یاد کرده است که بدان خدائے که مرا بحقیق فرستاده است بدرستی که آنکه
می آمرزد گناهان کبیره اورا که از و در وجود آمده است ویدفع الله عنه غضبه و یأمر صاحب
شمال ان لا یکتب علیه شیئا من السیئات الی السنة والذی بعثنی بالحق نبیا لا یعمل بهذا الا من
خلقه الله سعیدا و ترک نمیدهد اورا مگر کسیکه آفریده باشد اورا شقی من عوارف المعارف
وفیه نقل من احیاء العلوم روایت کرده اند که حضرت خضر ابراهیم را گفت که اے ابراهیم باید که
چهار رکعت نماز بگزاری اول بعد از فاتحه قل یا ایها الکافرون هفت بار و در رکعت دوم بعد از
فاتحه اخلاص هفت بار و تسبیحات رکوع و سجود نیز هفت بار گفته باشی و بعد از سلام سر بسجده نهی
ہفت بار کلمه تمجید و هفت بار درود بخوانی چون سر از سجده برداری یکبار فسبحان الله حین
تمسون وحین تصبحون وله الحمد فی السموات والارض وعشیا تا آخر بخوانی بعد از ان
بخواب روی و کلام دنیاوی نکنی و روی بقبله آورده خواب کنی و درود گفته باشی تا در خواب
حضرت رسالت پناه را ببینی ابراهیم تیمی همچنان کرد حضرت را در خواب دید که در آسمان
چهارم جمله انبیا و اولیا جمع شده اند و او نیز در ان میان نشست و طعام بهشت با ایشان
خوردن گرفت و در آوان خوردن سوال کرد که یا رسول الله ثواب مسبعات عشر چه باشد
حضرت فرمود که من از جبرئیل پرسیدم جبرئیل گفت والله اعلم ثواب و از حد بیرون است
اما تا بشما در خواب خوردنی بهشت نخورد از دنیا رحلت نکند چون ابراهیم بیدار شد بوی
آن میوه در دهن داشت و لذت او در دهنش بود و بعد از ان چهار ماه طعام و شراب دنیاوی
نخورد در روایت کرده اند که جوانی در بیابان میرفت ناگاه دزدان چند از کمینگاه برخاستند
اورا بگرفتند همدرین بودند که گروه قلندران پیدا شدند و دزدان را شکست دادند و اورا
نزدیک خانه اش رسانیدند و چون برگشتند جوان پرسید که شما کیانید گفتند همان ده
ایم که میخوانی گفت سرهای شما چرا برهنه است گفتند در سر هر دعا بسم الله الرحمن الرحیم
نمی گوئی و دعا استخاره اینست اللهم انی استخیرك بعلمك واستقدرك بقدرتك

واسألك من فضلك العظیم فانك تقدر ولا اقدر وتعلم ولا اعلم وانت علام
الغیوب اللهم تعلم ان هذا الامر خیر لی فی دینی ومعاشی ومعادی وعاقبت امری
فاقدره لی ویسره لی ثم بارك لی الخیر حیث كان ثم ارضنی به باید که آن حاجت را معین
نماید و دیگر آورده است که هر که را نود و نه خچه بوست و هر چه به او بد تر اند نود کرت
پوست کند گو سفند زنده است هر که این دعا را عقب خمس صلوة بخواند بفرمان الله تعالی از
ایمن گردد این است اعددت لكل هول فی الدنیا والآخرة لا اله الا الله ولكل هم وغم
ماشاء الله كان ولكل حرب لا زهرو لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم ولكل ذنب استغفر
الله ولكل ضیق حسبی الله ولكل مصیبة انا لله ولكل نعمة الحمد لله ما اصابنی من نعمة فمن
الله ولكل رجاء الشكر لله ولكل محبوبة سبحان الله ولكل قضاء وقدرة توكلت علی
الله ولكل طاعت ومعصیت لا حول ولا قوة الا بالله واقول لكل الرغبة ورهبة اللهم
صل علی محمد وعلی ولاده دیگر منقول است هر که این رباعی را به لفظ ترکی برای هر حاجت
که بخواند میبایت واگرود رباعی پلدان کبین شمع شبستان ایتکن پهلی بلحظ وی عالم نی
گلستان ایتکن پس مشکل الیثم تشب ترسان ایتکن هلی برجنی مشکل نی آسان ایتکن
دیگر طریق گشتن زهر باید که بوزن مساوی این ادویه را بگیرد و همه را آس کنند زهر کشته شود
عقر قرحا و پلپلا مول و مرچ و فلفل دراز و زنجبیل و تنکار چون این مجموعه همراه آش
تداوی هر مرض باشد باید که میان دو انگشت یعنی سبابه و ابهام گرفته باشند و قبل از
خوردنی بخورد و درین دارو بقول حکیمان و بفرمان خدای تعالی مطلق هر مرض شفا

باب دوم مشتمل بر چهار فصل. فصل اول در توبه اعلم بان

التوبة علی اربعة اوجه. توبة العام. وتوبة الخاص وتوبة خاص الخاص وتوبة
خاص الاخص واما توبة عام. قال الله تعالی یا ایها الذین امنوا توبوا الی الله توبة
نصوحا بدانکه بعضی از قصص گویان گویند که نصوحا نام شخصی بود کفن کش بیت المقدس
خانه او بود دران زمان به جهتر داود علیه السلام جبرئیل آمد که در خانه این شخص قبله گاه راست
کن جهتر داود در خانه خمیدن خدا است نصوحا شنع کرد که ای پیغمبر خدای تا توبه من قبول

نشود خانه را بتو بفروشم توبه او بدرگاه خدا قبول شد و این آیت را در شان او حی آمد
و در رساله شاه قاسم بدر الدین کروری آورده است که آنکس کافر بود این
محض غلط است زیرا که اگر در شان او می بود مضاف و مضاف الیه می بود یعنی توبه نصوح
میبود حال آنکه نصوحا ست و اینجا لست پس معنی چنان میشود ای آنانکه ایمان آورده اید
بازگشت کنید بسوی خدا ای از کارهای ناشائسته و محرمات دران حالتیکه شما با خلاص باشید و
در تفسیر کامل آورده که یا ایها الذین این ندا عام ست بهر سه طائفه چون کافر و منافق
و مومن پس تقدیر چنان میشود که یا ایها الذین کفروا آمنوا یعنی ای کافران بر شما باد
که بوحدانیت الله و برسول او ایمان آرید یا ایها الذین نفقوا اخلصوا یعنی ای کسانیکه
منافق اید بر شما باد که اخلاص کنید در عبادت و ایمان و یا ایها الذین آمنوا توبوا ای
آنانکه ایمان آورده اید توبه کنید از معاصی و علامت توبه نزدیک بعضی ندامت ست که همیشه
از گناهان ماضی در سوزش باشد اما اگر در هر ساعت گناه میکنید و هر ساعت توبه بی
اخلاص میکنید قبول نشود بلکه استهزا باشد و سبک داشتن گناه باشد و آن کفر ست و
در رساله شاه قاسم بدر الدین کروری مسطور ست که اگر بنده در هر روز صد
کرت گناه بکند و صد کرت با خلاص توبه کند چنانکه در دل او بازگشت بگناه نباشد حق تعالی
میگوید که قبول کردم توبه این بنده را که بغیر از من فریادی ندارد و ازینجا ست که پیغمبر صلی
الله علیه وسلم فرمود التائب من الذنب کمن لا ذنب له ای من کان مخلصا فی التوبة فلا یبقی علیه
اثر الذنب آورده اند که در زمنه ماضی ولیی بود روزی گناه ازو در وجود آمد چون میخواست که توبه
کند شیطان بدو وسوسه کرد که ای نفس نا فرجام شرم نمیکنی از چنین خدای که حاضر و ناظر ست و تو در
حضور او گناه کردی باز بدو توجه بازگشت آری چون شیخ زمانی درین اندیشه شد هاتفی آواز داد که
یا عبدی انت لی و انا لک یعنی ای بنده من از تو و تو از آنی در حق بازگشت و من از تو ام در حق اجابت حق
که تو بسوی من اجابت و بازگشت آری من دعوت را اجابت نمایم و این شیطان ست که در باطن تو
وسوسه میکند قال الله تعالی یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر
الذنوب جمیعا انه هو الغفور الرحیم یحیی معاذ میگفت کاشکی من از آن بندگان می بودم که حق تعالی

اضافت بخود کرد که یا عبادی گفت و ابو هریره بصری گفته که ازین شرف تر بیان آنچه باشد که با بان آبدین همه وجود ملوث گنهگار حق تعالیٰ عبادی گفت و فضیلت لا تقنطوا هنوز بر جا باشی گویند که بطرف مغرب دریست که آنرا در توبه گویند و طول او پانصد ساله راه است و آن همیشه بر عاصیان باز است مگر بعد از بر آمدن آفتاب از جانب مغرب ابا علامت توبه بقول علی رضی الله عنه گریه است تا اگر از ان گناه ماضی نترسد و گریه نکند او تائب نیست و توبه را شش شرط است گناهان ماضی را همیشه نزدیک خدای یاد کند و علم تفصیل آن کند در خبر است که اگر گناه کبیره باشد و او همیشه یاد کند نزدیک خدای نه نزدیک مردمان آن صغیره گردد و اگر صغیره باشد و او فراموش کند شاید که کبیره گردد و آنچه از گناهان در حال باشد آن را ترک دهد و آنچه استقبال است از ان توفیق بر اجتناب آن جوید قال الله تعالیٰ التائبون العابدون

بدان ای فرزند که توبه مقدم آمد از عبادت زیرا که هیچ عبادت قبل از توبه قبول نیست الا بعضی مفسران این اخلاص برای نوافل کرده اند که نوافل بغیر از توبه قبول نشود زیرا که نوافل چیزیست که بر کسی لازم نیست و لازم میشود بشروع کردن پس اگر به چه احسن ادا کرده شود قبول افتد و الا مردود باشد و نفس او بمنزله زمین غیر نکوده که بر و اجناس نباتات و جنت شده باشد و این چنین زمین شایان زراعت نباشد تا نکو به نگرداند و چون نکو به گرداند باید که آن نباتات لایعنی را از و بر دارد تا بعد از ان صلاحیت زراعت بکند و آنچه فریضه است بمنزله دین است و دین از دوست و دشمن بهر تقدیر قبول میتوان کرد و قبول توبه وقتی باشد که خمس جوارح را از ان نامرضیات نگاه دارد اول زبان را از شعر که در و ذکر زلف و خط و خال باشد و کذب و فحش و بنامحرمان سخن کردن و سخنان لایعنی و از غیبت نگاه دارد زیرا که غیبت بر چند نوع است اول چنانکه کسی افعال مذموم داشته باشد و یا در عبادت تقصیر کند چنانکه در نظر مردم ظاهر ادا کند و در نظر خدای گاه خوب کند و گاه نکند و این کس گناه خود را پوشیده میدارد و غیبت کننده آنرا در پیش مردمان اظهار بکند دوم چنانکه کسی در وجود عیبی داشته باشد و یا این کس بصورت و یا بمال و یا بتوانائی و یا بجوانی و یا به برادران از ان کس بهتر باشد و آن شخص ناقص و را در میان مردمان ذکر میکند تا مردم او را باستهزاء میگیرند درین صورت گناه غیبت کننده و شنونده برابر باشد زیرا که این کس بر غیبت سامع رغبت میکند و منقول است که روزی بی بی عائشه صدیقه

رضی الله عنها در خانه با حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم نشسته بود گفت یا رسول
الله فلان زن را موی کوتاه است حضرت فرمود نمیتوان گفت که غیبت ست باز روز دیگر
گفت که یا رسول الله فلان عورت را دامن بغایت دراز ست حضرت در حال فرمود
که آب دهن بینداز چون انداخت گوشت خام وخون از دهن او افتاد بی بی عایشه
گفت یا رسول الله این چه باشد حضرت فرمود هر که غیبت شخصے میکند گوشت او مے خورد
آورده اند که دو زنان در عهد رسول الله صائم الدهر بودند روزی از مروت ایشان
سخن افتاد حضرت فرمود هیچ فائده ندارد که گوشت خام وخون میخورند روزه ایشان
باقی نمی ماند یاران تعجب کردند حضرت فرمود در وقت عصر دو قدحی پر آب را در پیش ایشان
برید تا هر دو ایشان در آن آب دهن اندازند چون آب دهن انداختند گوشت خام خون
از دهن ایشان افتاد یاران گفتند یا رسول الله چه واقعه ست حضرت فرمود غیبت میکنند
گویا که گوشت او میخورد وعلی هذا القیاس ذهن از جمله ماکولات ومشروبات نامرضی نگهدارد
واز بهتان وغمزه نگهدارد وبهتان آنرا گویند که آنچه در آن کس نباشد این کس بناحق از و
گوید **ودر خبرست** که ان الله لا یغفر ان یشرک به ویغفر ما دون ذلک لمن یشاء
و چهار چیز را که غیبت بکند عذاب نباشد اول آنکه امیر جابر که بادشاه وامیر وحاکم جابر
باشد از آنکس اگر کسے غیبت کند غیبت نباشد دوم اهتمام چنانکه دو مصاحبان درمیان
خود غم واندوه میکنند بر آنکه فلان مصاحبت ما یان چنان وچنان بدکاری میکند و
اگر نکرد ے خوب میشد این نیز غیبت نباشد بلکه غمخواری باشد سوم چنانکه کسے گناهگار
بدکردار باشد که در اظهار از و بدی در وجود آید آن نیز غیبت نباشد مثل ربا خوار مردار
خوار و حرام خوار و شارب خمر وغیر ذلک این طور غیبت نیست چهارم آنکه کسے مبتدع اهل
ضلالت باشد و بدعت خود را مخفی دارد و اظهار نمیکند و دگر کس آن بدعت او جائی دیگر
ذکر بکند غیبت نباشد بلکه ثواب یابد لقوله علیه الصلوٰة والسلام من اهان لاهل
البدعة امنه الله من فزع الاکبر **ودر خبرست** هر که بعد از غیبت پشیمان شده این
دعا بخواند هر دو آمرزیده شوند اللهم اغفر لنا ولمن اغتبناه برحمتک یا ارحم الراحمین ۰

فصل چهار چیز را غیبت نگویند

جوارح دوم آنکه نظر را از جمله نادیدنیها باز دارد قال الله تعالی قل للمؤمنین یغضوا من ابصارهم قل للمؤمنات یغضضن من ابصارهن قال علیه الصلوٰة والسلام زنا العیون نظر وایضا قال علیه السلام النظر سهم مسموم من سهام الشیطان جوارح سوم آنکه گوش را از جمله آواز حرام نگهدارد و چنانکه از آواز زن بیگانه لقوله علیه السلام اصوات النساء لعنة و آواز نوحه کننده و شنونده هر دو بلعنت او مستغرق اند و آواز ملاهی که حرام اتفاقیست لقوله علیه السلام الملاهی حرام والجلوس علیها فسق والتلذذ بها کفر جوارح چهارم آنکه دست را از گرفتن محرمات نگاهدارد و چون مس زن بیگانه و یا آلت ملاهی مسطورست که آلت ملاهی را در دست گیرد و چنانستی که ذکر سگ را بدست گرفته باشد پس بهتر آن باشد که دست را بشفقت بر خلق دراز دست را از رنجانیدن خلق نگاهدارد جوارح پنجم آنکه پاے را از رفتن بنا مرضیات و از در آمدن بمجالس چنگ و رباب و سرود نگاهدارد که هر قدم او در پله بدی باشد بنا شریعت پنج بنا اند و چون این پنج مذکور را کس نگاهدارد و بجا آورده شود پس بیکی ده چیز شود و این کمال شریعت گویند و این چنین کس را اگر کسے طریقتے و حقیقتے و معرفتے گوید روا باشد زیرا که طریقت عین شریعت ست و معرفت عین طریقت و حقیقت عین معرفت کقول الشاعر بیت شریعت را مقدم دار اکنون * طریقت از شریعت نیست بیرون

پدرا آنکه نفس نیز بر چهار نوع ست اول نفس اماره دوم لوامه سوم ملهمه چهارم مطمئنه ای فرزند بایزید بسطامی قدس سره فرموده است که خاصیت ست در وجود آدمی که طبیعت او پرورگان و رند شده باشد پس نفس اماره آنرا گویند که هر چه زبان بنده باشد او بدان رجوع میکند چون حسد و کینه و بغض و ریا و فحش و حرام و زنا و غیر ذالک من الکبائر و همیشه کسے سستی پیدا میکند پس الغرض این نفس ست که هوا او را همیشه قطع و قمع میتوان کرد کقول الشاعر فاصرف هواها وحاذران تولیه * ان الهوی ما تولی یصم او یصم یعنی بشکن هوا آن نفس را و حاذر باش تا بر تو والی نشود بدرستی که اگر هواے والی شود بر تو ترا هلاک و سیاه کرده سازد و هر وقتیکه نفس را از هواے او منع کردی شیطان از تو دور تر گردد زیرا که نفس بمنزله دعوی کننده است و شیطان قاضی هر وقتے که نفس از تو چیزے طلب کند

شیطان ویرا میتوان داد که قوت آبادانی تو نفس ست اگر نفس را خراب کنی تو خراب شوی پس از دعوی نفس و از حکومت شیطان اجتناب تمام حاصل کن کقول الشاعر ہ ولا

تطع منهما خصما ولا حکما ٭ فانت تعرف کید الخصم والحکم یعنی فرمان برداری مکن خصم را و حاکم را که بدی هر دو ظاهرست نفس آرزو میکند که طعام و شراب باید شیطان گوید بده چون کس بد نفس رنج و بیماری آغاز د و شیطان نیز گوید که زبان تو چیزی دیگر میگوید و دل تو بجای دیگر یکساعت فراغت یابد و بعد ازان عبادت الله بجا آرد و هکذا اگر حلال نه باشد نفس طلب حرام کند شیطان حکم بران کند که آری قوای روح تو ست هنوز در توبه باز ست توبه میتوان کشید آورده اند که اکثر درویشان نفس را دیده اند بعضی بصورت سگ بچه و بعضی بصورت مارچه و بعضی بصورت شغال بچه چون از وی چیزی میطلبید که نیستی میگفت که من نفس توام درویش در حال سنگ و چوب بیدرنگ بر وی میکوفت اما هر چند که میزد کلانتر میشد و نمی مرد بعد از رنج بسیار درویش میپرسید که ای بدبخت بچه خواهی مرد گفت باین نمیرم بلکه اگر گفته مرا قبول کنی بمیرم و علی هذا مذکور ست که شیخ احمد خضرویه در خلوت نشسته بود که کوس غازیان کوفتن گرفت تا هر که بغزا میرود اسباب را مهیا کند نفس مر شیخ را گفت که ترا نیز می باید که بغزا و کافران توجه نمائی شیخ گفت ای نفس تو می‌شنوی که در خلوت طعام و شراب نمی‌دهم در آنجا نیز نخواهم داد نفس گفت قبول کردم ولی باید رفت ای نفس در خلوت از مردمان جدائی در آنجا نیز جدا باشم گفت قبول کردم و علی هذا القیاس هر چند که میگفت نفس قبول میکرد شیخ عاجز شده از دست نفس باوی برآورد و از خلوت بیرون دوید و مناجات کرد که یارب نفس از من چه میخواهد هاتفی آواز داد که اندرون خلوت بنشین و از وی بپرس تا بتو راست گوید نفس گفت یا شیخ دو غرض داشتم اگر شمشیر میزدی و جنگ خوب میکردی هر کسی تعریف تو میکرد من کلان میشدم و با اینکه تو اگر کشته میشدی من خلاص میشدم زیرا که من هر روز صد بار میبلعم و همه را تو قطع میکنی اگر یک سر تو بریده شود خوب شود پس هر که امید مغفرت کند متابعت نفس اتراک ها بقوله علیه الصلوة

والسلام الاحمق الذی اتبع نفسه هواها وطمع المغفرة نفس و شیطان هر دو

دزدان اند چون یک دزد را محکم به بندی دزد دیگر از تو بترسد بدان ای فرزند
که این چنین نفس کشته نشود مگر بتوبه که توبه عام اول زین نفس محو باید کرد هر که برین مستقیم
شود سزاوار بهشت گردد قال الله تعالی ونهی النفس عن الهوی فان الجنة هی المأوی
نوع دیگر توبه خاص قال الله تعالی یا ایها الذین امنوا توبوا الی الله توبة نصوحا
یعنی توبه و بازگشت کنید بکلی ازینجاست که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم هر روز هفتاد
کرت توبه میکرد یعنی از جمله حظوظات و لذات نعیم دنیاوی **وایضاً** کفش حضرت
پاره شده بود پارگی را دوختن گرفت بعد از دوختن باز پاره کرده ماند که مبادا که خاطر
من از حظ دنیا جمع شود و بدین چیز مفرح شوم **وایضاً** روزی حضرت جامه پوشیده
بود بی بی عایشه رض گفت یا رسول الله بذات شریف شما این جامه بهتر نماید از بر خود کشیده
انداخت که این حظ دنیاست **وایضاً** روزی حضرت رسالت پناه ص در رسید دید که
بی بی عائشه رض پاره چه محمد بر جیب خود میدوخت گفت این چه کارست گفت یا رسول
الله شما را جامه دوخته خوش می آید از آن دوختم حضرت چندان تبسم کرد که دندان ضرس
او نمایان شد و گفت یا حمیرا الحال روح محمد را قبض کردی که از لذات دنیاوی او را
بازداشتی **بدان** که توبه عام از حرام است و توبه خاص از حلال واین را انابه گویند لقوله
علیه السلام من سر دسی به یعنی کسیکه خورد از نصیب خود و سر دنعمه دفع کند خود را
خود را فاذحی به یعنی بجود بکشد کرده خود را یعنی مصاحبان و بد رجوع کنند ساد
قوم پس بهتر و سرغنه قوم خود شود و درین هنگام توبه نفس لوامه گویند و لوامه آنرا گویند
که ملامت آرد نفس اماره و وجودش باز پروار شود و درین هنگام نفس بمنزله بهائم و بانیز دار
میگردد پس نفس اماره از آن عاصیان است و لوامه از آن مومنان مطیع است **نوع دیگر توبه**
خاص الخاص درین هنگام توبه از پندار عبادت است یا ایها الذین امنوا یعنی ای منافقان
از ایمان ریائی اخلاص در دل پیدا کنید تا شما را نفع کند وای مومنان از اعمال ریا بازگشت
باخلاص کنید و حظوظ نفسانی شکنید وای مخلصان اعمال خود را از عجب و پندار نگاه دارید
وامام جعفر صادق رضی الله عنه فرموده است که عاصی بعذر قریب برحمت و مطیع بعجب بعید از

رحمت و عاصی ست و طالب را باید که از احوال آدم و شیطان خبردار باشد زیرا که گناه
شهوت بود آمرزیده شد و گناه ابلیس از عجب و پندار عبادت بود که خلقتنی من نارٍ و خلقته من
طین و انا خیر منه تا بلعنت ابدی و عذاب سرمدی گرفتار شد و خطاب علیک لعنتی الی
یوم الدین بر وی فرود آمد و درین هنگام نفس را ملهمه گویند که هر گاه که نفس عجب و پندار عبادت پیدا
کند ازان توبه و استغفار کند کما قال الله تعالی فالهمها فجورها و تقویها یعنی طالب را باید که
همیشه در غم و اندوه گناه آن نفس باشد هر گاه که نفس عجب آرد ازان بتقوی بکشد بلکه کشف و
کرامت در خلوت نیز حظ نفس ست ازین در گذرد و در عوارف المعارف مسطور ست که هر که
بنیت کشف و کرامت در خلوت در آید همان نیت او را به گمراهی میرساند و شیطان پا او دستگیری
کند و این ازان اولیاء الله ست که همیشه در غمخواری استقبال میباشد آورده اند که مالک
دینار یکی از مریدان امام محمد واسع بود و در مناقب امام محمد واسع گفته اند که روزی آتش در ده
افتاد تا که تمام مردم ده سوخته شد امام نعلین از پای کرد و بی تکلف به سر کوه آمد و بنظاره این
مردم مشغول شد و گفت که گران باران هلاک شدند و سبک باران نجات یافتند پس همچنان ست
کار ما و شما ایشان در دنیا و آخرت اما بعد از وفات یکی از صاحب آن بخواب دیدش که امام
محمد واسع در عقب مالک دینار میرفت مالک دینار را پرسید که واقعه چیست که مرشد شما عقب
و شما پیشتر میروید گفت من همیشه جامه که پوشیدم داد و در یک زمستان دو قمیص بالای یک
دیگر پوشیده بود ایضاً نوع دیگر توبه خاص الاخص قال قائل وجودک ذنب لا یقاس بها
ذنب آخر و قال الشبلی کل اناس یتوبون من الذنب و انا اتوب من لا اله الا الله زیرا که لا برای
نفی ست و نفی برای شک ست زیرا که نیست گفتن پروردگار جل و علا نیست را چیست همین نیست
گفتن اثبات حق باید آن نیست در وحدت ما و اثبات نیست و کلمه الا برای استثنا ست و
در استثنا مستثنی منه می باید این نیز عیب ست پس شایان اینست که نه نفی گوید و نه
اثبات بلکه الله را بزبان رانده باشد و چون الوهیت الله ثابت ست در کل احوال انبیا و
غیر ا حق و آنچه بظاهر گفته اند از برای عوام الناس گفته اند و از برای او کرده اند چنانکه آدم صفی
الله از جهت آداب ربانی میگفت ربنا ظلمنا انفسنا و حضرت رسالت پناه صلعم چنین

کثرت استغفار میگفت از جہت اینکه عامهٔ خلق متابعت ایشان کنند و درین هنگام نفس را
مطمئنه گویند و این نفس پیغمبران است که در کل احوال نفس ایشان چنان محو اطمینان گرفته
بود که در فراغت و مشقت نمیدیدند مگر حق را چنانکه زکریا پیغمبر را کافران در پیش انداخته بودند
تا او را بکشند زکریا در حضور دید گفت ای درخت بمن امان ده درخت دو نیمه شد زکریا در میان
آمد کافران اره را بر سر درخت نهادند تا او را دو حصه کنند خطاب حضرت عزت بر و شد که
چون بغیر از من امان خواسته حال تو این شد اگر آواز کشی محو کذاب باشی از این جہت
از پیران وجود خیر نشد زیرا که اولیا را بمراتب خود و انبیا بمراتب خود هرگاه که در مشاهده
محجوب از خود حجب داشته باشند آن خبر حجاب اکبر است میان محب که العلم حجاب الاکبر
از این است و وجود کرامت لاالتباس بها و نفس نیز عبارت از آن است والله اعلم بالصواب

فصل دوم در علامات پیر کامل و لوازم آن بدان ای فرزند که طلب

حق در متابعت رسول الله است صلی الله علیه وسلم لقوله تعالی قل ان کنتم تحبون
الله فاتبعونی پس هر که بغیر متابعت رسول الله بسبب شیخزادگی و سیدزادگی خود را پیر و
پیشوا سازد او ضال و مضل است کما قال الجنید للشبلی یا شبلی اذا رایت صوفیا
ولم یکن بین یدیه تفسیر و علی یمینه احادیث و علی شماله کتب الفقه فاعلم انه
شیطان وما صدر منه مکر و استدراج یعنی هرگاه که یکی از افعال و احوال و اقوال و برخلاف
این مذکورین باشد آن صوفی را شیطان منسوب کرده اند و از آن اجتناب تمام می باید زیرا که
پیر و پیشوائی را نشاید کما قال الله تعالی واعرض عن الجاهلین و چه خوش گفت آنکه گفته
فرد سگی کمتر شود از جاهل باکثر باشد از آن کسے که کند اختلاط با عامی و در تفسیر
این آیت آورده اند که الخناس الذی یوسوس فی صدور الناس من الجنة والناس یعنی
شیطان بر دو نوع است شیطان جن مشهور است و شیطان انس شیخ جاهل که بدی آن در
خفی است و بدی این در اظهار پس پیر کامل را اول اعمال و اقوال و بطریق مذکور موجود
می باید بعد از آن اول لازم است که از چهار علم آگاه باشد و بعد از آن بر جائے آمدن امور
پیری او مقتضے چهار شرط است اگر این شروط در و موجود باشد پیرے را شاید والا دست اللہ

بجهت نہ شود تا ضال و مضل نگردد اول علم تفسیر و احادیث را تمامہ دانستہ باشد یعنی آیت ناسخ
و منسوخ و معمول بہ را از یکدیگر امتیاز میتوان کرد زیرا کہ ایمان آوردن بکلام اللہ فرض ست
و بتمام کلام اللہ عمل فرض نیست چنانکہ بعضے بدبختان آیت قرآن را بجہت حیلہ و توجیہ برائے
رواج احوال خود می آرند و قرارگاہ خود میسازند پس پیران او دانستہ باشد کہ این آیت در فلان
واقعہ نازل شدہ ہست و این بدان شان ست و این معمول بہ ہست تا مریدان خود را در
شک و ریب نیندازد و علم احادیث را نیز ہمچنان دانستہ باشد کہ این حدیث در کتبہائے
صحیح یافتہ شدہ ست و یا این حدیث در کتبہائے صحیح یافتہ نشدہ ہست زیرا کہ بغیر حدیث صحیح
متابعت نمیتوان کرد و حضرت امام یوسف را دہ ہزار حدیث افترا پیدا بود و ہر کہ زبان
مے جنبانید امام میگفت کہ فلان حدیث افتراست و فلان صحیح ست و علی ہذا قاضی شمس الدین
از مرشد خود شیخ شرف الدین ابو علی پانی پتی سوال کرد کہ چشتی چرا مرید خود گفت بگوئی
لا الہ الا اللہ چشتی رسول اللہ شیخ شرف الدین گفت این محض دروغ ست زیرا کہ چشتی
مرد محقق و عالم بود از وی چگونہ این سخن در وجود آمدہ باشد این کسے افترا بر گفتہ باشد
و جائے گریہ خود کردہ باشد و این دور نیست زیرا کہ بر خدا و رسول افترا نیز میگویند کما
قال اللہ تعالی ومن اظلم ممن افتری علی اللہ کذبا - وقال علیہ السلام من حدث
بحدیث ما احدثتہ بہ فہو احد الکاذبین مصطفی سرور انبیا چنین فرمودہ ہستی قول
او شنو بگوش * ہر کہ عمدا دروغ بست بمن * جائے خود را گو بگیر در آتش * و این ظاہر ست کہ
اکثر مردمان آیت کلام اللہ را بغیر محل حجت میسازند و آن کفر محض ست اگر اعتقاد بران
داشتہ باشند چنانکہ قصہ نصوح بالا گذشت و یا چنانکہ بعضے حشویان در باب تعدد
قال گوئی آیت را حجت می آرند این نیز کفر ست و یا بعضے صوفیان جہال این آیت را حجت میسازند
فبشر عبادی الذین یستمعون القول فیتبعون احسنہ و این آیت را در باب سماع ملاہی
می آرند اگر اعتقاد بران داشتہ باشند کافر شوند زیرا کہ شان نزول این آیت بجائے دیگر
است پس پیران را باید کہ این قصہ با مریدان و غیرش بیابند و علم فقہ را تمامہ دانستہ
باشد حتی کہ اگر یک مسئلہ فقہ ندانستہ باشد شاید کہ بر خلاف آن مسئلہ کاری بکند پس چرا خلاف

شریعت قلیل و کثیر ظاهر شود و از مشائخان کبار در سلک پیران شمرده اند چنانکه
و در ازمنهٔ ماضی درویشے بود بکرامت مشهور تا که اگر کور و لنگ و ابرص در نظر او گذشتے صحت
یافتے بایزید بسطامی با جمیع اصحاب بزیارتش روان شد اما چون بدر حجره اش رسید آن
شیخ از خانه بر آمد و بطرف قبله آب دهن انداخت بایزید بسطامی بدو دستگیری نکرده
از انجا بازگشت یارانش گفتند چرا گفت از و ادب شریعت خبر ندارد و این همه کرامات او مکر و
استدراج ست زیرا که پیر تا خود دانا نباشد و خود را نجات نده پس مریدان را چگونه
بیاگاهاند و نجات دهد قال علیه السلام لکل شیء عماد و عماد الدین الفقه پس پیر عالم باشد تا اینکه
اگر آیت کلام الله و حدیث نبوی بحسب مخالف باشند شاید که عمل باحادیث کند زیرا که ادراک
او در کنه حقیقت قرآن نمیرسد کقول الشاعر ؎ جمیع العلم فی القرآن لکن ÷ تقاصر عنه
افهام الرجال ÷ و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم را خود بیان بود و اگر احادیث
نبوی و روایت فقه در اختلاف شوند عمل بروایت فقه بتوان کرد زیرا که احادیث نیز اشکال
دارد و عقول مایان از ادراک آن معانی کوتاه ست و امامان ماضی که قریب بحضرت صلعم بودند
و عالم تر از مایان بودند عمل بگفته ایشان میتوان کرد سوم علم مناظره را نیز دانسته باشد تا عقیده
خود را و عقیدهٔ مریدان را از فساد آن نگاه کند و هر که بیدینی با وی بحث و مناظره کند
بعلم مناظره او را رد کند و یا مرید او قولا الغرض باید پیران باز آرند زیرا که اکثر مریدان بدعت
این زمانه چنان بقول پیر اعتقاد دارند که اگر ایشان را کلمهٔ کفر تلقین کند یقین خواهند کرد پس
پیر را باید که اول ایشان را ازین بیاگاهاند که اگر من گمراه شوم شما از من باز گردید و متابعت
من نکنید چنانکه بایزید بسطامی مریدان خود را میگفت که اگر من سخنی نا موافق شرع گویم مرا
بکشتن رسید و باید که مرید نیز بالهام فریفته نشود که احتمال الهام را رواج نیست و الهام حجت
پیغمبران بود چنانکه در عقیدة العقائد آورده است الالهام لیس سببا للمعرفة و کذا التقلید
شیخ الجاهل و اگر علم نحو و صرف را نداند جمله علومش ناقص باشند زیرا که هر وجه که در دین مانده با
باجابت مقصود نیست انداز ست که اعراب غلط خوانده میشود و یا کلام الله را میخواند چند جای
در کلام الله باختلاف اعراب کفر لازم میشود چنانچه تلفظ را دانسته باشد و آن مثل عروج را گویند تا

ازان نیز خبردار باشد زیرا که در اکثر اوقات چون کشف اطوار روح شود مریدان آن را
صفات یا ذات داند کافر شود و یا چون ذات روح را به بیند گوید که ذات حق را دیدم
کافر شود پس پیر عالم باین مراتب باشد تا مرید را لغزش ندهد که وصول بین الحق و العبد وصول
بجسم نیست بلکه وصول مراتب ست و حق تعالی همچون جسم و جوهر نیست ضد جسم و جوهر ست
که وصل و فصل ندارد و ازینجاست که وصول جسمین بهم ممکن نیست که الضدان لا یجتمعان
و شناسای ذات و صفات باشد زیرا که باری تعالی جسم نیست که وصول او بجسم فهم کرده
باشد بلکه وصول و بصفات او ست و صفات او از ذات امتیازی ندارد پس وصول او بے
وصل و بے فصل باشد زیرا که اگر او را بمکان وصول گوئی کفر محض ست که اشارت بدو و جهت
کرده باشی و اگر وصول قید در مکان گوئی بدعت کرده باشی زیرا که مکان حادث ست و او
قدیم و قدیم را در حادث بقید آوردن کفر محض ست و چون دو جسم باشد وصول و جسمین
باشد که ذات و صفات از یکدیگر امتیازے ندارند و وجه عدم تسمیه صفات بعین و غیر ازان
است که او تعداد دارد و ذات با تعدد و الا جزا یکی بیش نیست پدران اے فرزند
چون پیری یابی که بدین اوصاف مذکور موصوف باشد پیر او را از چهار شرط که بین
المشائخ متعارف ست پیر اگرچه دارد همه شروط را پس او کامل و مکمل ست و اگر یک
شرط ازین شرطها ندارد پیشوائے را نشاید شرط اول آنکه بعد از علوم ریاضت بجا
آوردن که العلم للعمل کالنهر للماء یعنی در توبه آتش مجاهدات نفس را گداختن و در مصباح
نظر حق بین ما سوی الله را سوختن شرط دوم آنکه بعد از ریاضت و پیش مرشدے
رود که او نیز همچنان باشد و تربیت آن و رحق این کس با نواع بوده باشد یعنی با نواع
انواع خدمت فرماید و تربیت دهد تا پختگی پیدا کند شرط سوم عنایت یعنی چون
این کس بنهایت ریاضت و اکثر خدمت بجای رسد که عنایت الله برو نازل گردد و آن شخص
با حوال و آگاه شود که این کس عنایت گشته که من بعد خود لغزش نیابد و نه کس را لغزش دهد
سازد و اگر اجازت داده شود مریدان بجائے خواهد رساند شرط چهارم اذن پیر
کامل ست و آن آنست که آن پیر اذن نیز از جائے آورده باشد و سند بدست با زمان

مسئله دربیان شرائط پیری

محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم وآن ست که سیدزاده ویا شیخ زاده ویا ملازاده کامل ومکمل
باشد بل کامل کسیست که از خدمت اوشان حاصل کرده باشد وعلوم هم با ولے فرزند
بغیر این شروط اگرچه کسی پیری را نشاید وآن نقل که در اکثر جا مسطور ست من لا شیخ له
فشیخه الشیطان آن در شان کسے ست که خود به پیری و پیشوائی کند واو از کسے نیاورده
باشد پس این چنین کس را شیطان گمراه خواهد کرد واگر مشائخان کبار چون اویس قرنی
وغیر ذلک اگرچه مستجمع این جمله شروط بودند از علوم وریاضت اما چون اوشان شیخ زادگان
نبودند از ایشان خانواده نماند قال الله تعالی فاذا نفخ فی الصور فلا انساب بینهم یعنی در
روز قیامت صدور بد گفته نشود که فلان سیدزاده یا فلان شیخزاده ویا فلان عارف زاده
وبیارید بلکه گویند آنچه عمل کرده هست در حساب آرید قال علیه الصلوة والسلام من ابطاء
به عمله لم یسرع به نسبه یعنی هرکه را عمل از دست رفته نسب او را دستگیری نکند خصوصا
درین زمانه فساد که اکثر آدم صورت وشیطان سیرت بر سجاده پدر وپدر کلان خود نشسته
وخود را پیر وپیشوای جهال ساخته اند وانتهاست جمع کردن مال وناموس دنیاوی
دین خود را درباخته اند وازجهت ازدیاد رغبت مریدان بعضے میگویند ما ودر پایم شما
جا باید چون جامه پدر پا رسد بیشک پاک گردد هر گناه که گناه در وجود شما آید بروی مالیده
شود پس ما هر مریدے که بدین اعتقاد کند کافر گردد وعلی هذا القیاس اکثر مشائخان جهال چهار
رکن شریعت را خراب میکنند وبعضے چون پادشاهان بر تخت عالی نشینند ومریدان بفوج فوج
وبهجوم در پیش او میشوند وچون مریدے ازین جهال شود وسائر پیران را بنظر حقارت نگرد
ونگاهے از پیری دست بکشد ومرید دیگر اعتقاد میکند واینان خبر ندارند که پیغمبر فرموده است
صلعم که هرکه یک مسلمانی را منکر شود کافر گردد واز این خبر دارند که بایزید بسطامی چهار صد
پیر را خدمت کرده بود ودر آخر ایام امام جعفر صادق رضی الله عنه بود واوشان پیری او ومعلوم باد که فوج
فوج رفتن بدعت ست کدر هیچ ازمنه چنین نبود وازاولیا سلف بعضے را دوازده ویا بیست را
بیست نفر مرید بوده اند وشیخ مشائخان سلف گفته اند که هر پیری را که خلیفه بسیار باشند
نشانی او اعتزال ست پس اے فرزند اگرچه از گناه عوام کشیده شود حیا کند و مسلمان

ور نوشته باشند ایشان را بر خود گواه کن تو به تو قبول شود حاجت رفتن به پیر ندارد
کما قال الله تعالی انتم شهداء الله فی الارض و اگر عزم آن داری که من نیز پیر شوم پس
اول این چهار علم مذکور بدست آر بعد ازان در خدمت پیر کامل شو چنانکه بایزید بسطامی را پرسیدند
که چه پیر گشتی این عارفان شدی که سلطان العارفین نام تو شد گفت آنچه از علوم ست
بتمامه دانستم بعد ازان خود را بخدمت پیران کامل به سر بردم تا بمقام عارفی رسیدم و ای
فرزند اگر در پیش نظر پیر تو بزبان گوئی و چون برگشته آئی آنچه انواع ذنوب عصیان ست
از تو در وجود آید بجز ضلالت حاصل نه آری و بعضے خانقاه درست کنند و مریدان او در خلوت
در آرند که محض عامی و جاهل باشند یکے ازان جاهلان گویند حور و قصور و باغها و درختان
گوناگون دیدم و بعضے ازان گویند پیغمبر و چهار یار و سائر پیغمبران و پیران را دیدم و بعضے
گویند که صفات حق را دیدم و بعضی گویند ذات حق را دیدم و از حضرت موسی درگذشتیم او صفات
دیده بود و ما ذات او دیدیم بلکه درین زمانه بعضے سگ سیرتان گوه میخورند و عامیان جاهل که
بدتر از کافران اند باور میکنند که ما از مقام محمد مصطفی درگذشتیم و ازین خبر ندارند که هر انبیا را
چهار مرتبه از اولیا فاضلتر ست و در جائے که انتهای اولیاست ابتدای انبیاست و در جای که ابتدای
محمد رسول الله ست انتهای سائر انبیاست اے فرزند زنهار صد زنهار که از مرشدان این
زمانه دور تر باشی تا ایمان خود را بهلاکت ندهی و گمراه نگردی و عادت این ناقصان این ست
که گفتار و کردار بر خلاف شرع میکنند و میگویند که کمینه مرید ما بمراتب منصور حلاج رسیده ست و
از احوال منصور خبر ندارند که او را بسنگ و چوب کوفتند بجز تبسّم و خنده چیزے نمی گفت و اگر
ایشان را کسے چیزے گویند که افعال شان ناموافق ست بجز قهر و غصّه کلے ندارند و شمشیر را
محکم میکنند و میگویند که اگر عالمان کشته بشوند دین حق اظهار یابد پس این هنگام کافران
باشند قصه منصور حلاج بشنو که نام او حسن بود و نام پدرش منصور بود اما چون حق تعالی
بدو یاری کرد نام او را نیز منصور کردند آورده اند که از اول استعداد این وقت اما در
هشتاد سالگی در طلب روزی گذرش بر مستوره افتاد که دائم المدام بعبادت الله مشغول بود
چون شب شد دید که جامی از غیب پیدا شده آن مستوره نوشیدن گرفت و منصور از عقب

فرمود که فقیر را بی نصیب مکن قطره از آن در کام او انداخت چنان بحالت استغراق
رسید و در توحید او مستغرق شد که ندید مگر حق را و در حال انا الحق گفتن گرفت و بعد
از آن پنجاه سال درین حال بود و در پنجاه سال به پنجاه اقلیم رانده شده بود و بعضی از روایت
عالمان او را میرانند با قلیم دیگر بهشت و چنان اثر توحید پیدا شده بود و سرایت کرده بود
روزی در بازار میگذشت توده پنبه بنظر دید محض نظر پنبه جدا شد و چون چوب خشک خرما
دید در حال سبز شد و خرما پخته شده میریخت و مریدان میخوردند و گاهی که مریدان گرسنه
میشدند دامن او را میگرفتند خرما از آن می بارید بعضی را مریدان میخوردند و بعضی را توده کرده
بر جای میماندند روزی هشتاد مریدان او بود و همراه بودند یکی از آن میان گفت که آرزو میدارم
که اگر سر گوسپند بریان می بود در حال بعده هر شخصی دو نان و یک سر بریان از غیب پیدا شد
گفت که من همراه شما و شما گرسنه باشید و گاهی دست را از کرده هم پر کرده میگرفت در ریش یا انبانه
میکرد و دو سال مجاوری حضرت مکه مبارک کرده بود و از شدت گرما پوست و گوشت او میریخت
و از و ریم میرفت و آورده اند که او در هیچ مذهب نبود بلکه هر کاری که در چار مذهب
مسلم می بود همان را در عمل آورد و آورده اند که روزی قاضی زمانه او را سیصد چوب زد و از
هر چوب آواز می آمد که لا تخف قاضی همچنان بر یک قرار میزد و خواجه عثمان مکی که مرشد او بود
پدر منکوحه او بود میگفت که من از منصور بجای معتقد تر گشتم که از هر چوب آواز لا تخف می شنید
پیران کرامات او التفاتی کرده همچنان بطریق شرع او را میگرفتند روزی جنید بغدادی رح
گفت که ای منصور ازین سخنان برگرد و الا بردار خواهی شد گفت وقتیکه من بردار شوم تو مفتی
خواهی شد مسطور است که یک لک اولیاء الله جمع شده بودند و محلی فتوی بقتل او دادند
هدان زمان پادشاه هارون رشید بود و قاضی امام یوسف رح بود او را گرفته در بندیخانه انداختند
دو دست و پای او را بزنجیر و چوب محکم بستند چون فرا آمد چهارصد در بندیخانه بودند گفت
ازین خانه برآئید ایشان گفتند بسته ایم جنبیدن نمی توانیم چون بنظر غضب بر آن دید همه
آلات آهن گداخته شدند گفتند راه نیست چهارصد جای خانه سوراخ شد گفتند باز شناخته
بیمار بودند رنگهای همه ایشان مختلف شد که هیچکس ایشان را نشناخت حتی که در خانه آمد

هزار علامت و نشانه اهل محبت ایشان را قبول میکردند ایشان گفتند یا منصور با یاران اخلاص
میکنی تو چرا نمیروی گفت شما بشومیت نفس گرفتار شده اید و من بواسطهٔ محبت فاما محبت کجا
سه ماه در بندیخانه بود هر کس که در بندیخانه میکردند در کل اوقات طبقهای پر از الوان نعمت می آمد
و آن بندیوانان میخوردند اگر حکم کشیدن میشد از جهت فراغت بیرون نمی شدند روزی صاحب
سجن در رسید دید که زنجیرهای آهنین بر جای و منصور رفته واقعه را با پادشاه باز نمود گفتند مگر
کذاب بود گریخت بعد چند روز صاحب سجن رفت دید که آن بندیخانه مضمحل شده است که نه نام
دیوار مانده است و نه نشان خانه واقعه را نیز با پادشاه باز نمود هرچند تفحص کردند بندیخانه را بر
جای نیافتند بعد از آن چند روز صاحب سجن رسید دید که منصور زنجیرها در دست و پا نشسته
است و عمارت نیز بر جای است ایشان از وی پرسیدند که دیوانه روز اول تو کجا بودی و روز
دوم عمارت کجا بود گفت روز اول به پیش خدای رفته بودم و روز دوم خدا آمده بود از غلبهٔ
تجلی عمارت بندیخانه غائب شده بود و بعد از آن شب چون منصور حلاج در خواب شد دید که خیمه ایست
و سر آن خیمه قریب بآسمان است و دامن آن خیمه تمام دنیا را گرفته است اما حضرت در ان خیمه
نشسته است گفت یا رسول خدا این چه خیمه است گفت این خیمهٔ شریعت است گفت در سر این خیمه
سوراخ مینماید چرا است گفت چون باشد تو امت من از شریعت بگردد سر این خیمه سوراخ میشود
گفت یا رسول الله این سوراخ بچه پوشیده شود فرمود هرکه سر خود را دران نهد پوشیده شود منصور
گفت سر من فدای این باد چون روز شد بایزید بسطامی بر وی در آمد در حال پیش او سجده کرد
منصور گفت من سجد لغیر الله فقد کفر چرا به پیش من سجده کردی بایزید گفت من به پیش تو
سجده نکرده ام بلکه تو آئینه بودی در تو حق را دیدم منصور گفت چرا بقتل من فتوی نمیدهی گفت
یک فتوی من چه باشد که یک لک صد هزار فتوی جمع شده اند کاغذ را از وی گرفت و فتوی پشت
او نوشت که من بدل دینه فاقتلوه بایزید و پیش او امان شد گفتند چه حالت است گفت
فتوی بخود نوشته داد و صد هزار اولیاء الله بیک کرت روان شدند بجبر روان شدن همه
انا الحق میگفتند چون نزدیک بندیخانه رسیدند منصور زنجیرهای آهنین شکسته بیرون
آمد و گفت مرغ بوده ام مرا بسته بر پای او را به پنجاه رسن بستند و هر رسن را دو سر ماندند با صد

کس او را گرفتند و چون نزدیک دار رسید هر چه بزبان او گذشت همه را بشنید و بر سر دار رفت
بسی درویش پرسید که من چه کار کنم گفت همان که فرقه من علم الباطن پوازی عمل الثقلین
علم فی الحقیقه و مرید پیش پرسید که من چه کنم گفت بر نفس خود زور آور باش و الا النفس بر تو زور آوری
کند و دیگر کس از وی پرسید که عشق چیست گفت امروز فردا و پس فردا خواهی دید یعنی امروز بر دار
و فردا ریزه ریزه کنند و پس فردا در آب اندازند پس هر که دعوی عشق و عاشقی کند تا بدین حال
راضی نشود و بقول الشاعر ع اسرار خدا چون بدار گویند و چون بردار شد جنید
از وی پرسید که هر شب پانصد رکعت نماز کردی و درین شب هزار رکعت چرا تو خود را بخلاف
می پرستی گفت در میان ما و او حرمت که شما را بران اطلاع نیست یعنی برای او او میکردم بعد
از آن اول دستها او را بریدند خنده کرد و گفتند چرا گفت برای مناجات بود در حق مناجات
ساقط شد و چون پایش بریدند نیز خنده کرد و گفتند چرا گفت که این پای عبادت بود در حق
عبادت ساقط شد و چون هر دو پایش بریدند هم خنده کرد و گفتند که چرا گفت بدین حق نماز
بود ساقط شد و چون بر وی سنگباران کردند هر سنگ انا الحق میگفت و آن قطره نیز انا الحق
میگفت و هر قطره خون که از وی افتاد صورت انا الحق نوشته میشد و هر ا ندازه سنگ
و نظاره کنندگان نیز انا الحق میگفتند و دران حال دستهای را بروی مالید گفتند چرا گفت روی
زرد روی می باشد تا من سرخ روی باشم و دستها را بر یک دیگر مالید یعنی طهارت کردن
گفتند که چه میکنی گفت رکعتان فی العشق لا یصح وضوءها الا بدم نفسه و روی بقبله
آورد و الله اکبر گفت جان بحق تسلیم کرد و روز دوم او را پارچه پارچه کرده در آتش انداختند آتش
نیز انا الحق میگفت و میسوخت روز سوم او را در آب انداختند دریا بتمام برگشت که مرا
هلاک کند اما چون پیش ازین مرید خود را آگاه کرده بود برین چنان وچنین گذرد زنهار
که خرقه مرا ببرده دریا بری تا تمامه خلق را مضرت نرسد مریدان خرقه را برده دریا آرزو
دریا برگشت و گوشت باقی ماند بعد ازان نماز جنازه اش بجای آورده و دفن کردند بعضی
از مشایخان در خواب دیدندش گفتند خدا با تو چه کرد گفت مرا بیامرزید گفت او را
در پیش تو که حاضر شد گفت اول شبلی آمد گفت ای منصور من نیز دعوی انا الحق

میکردم و تو دعوی خدائی می کردی و تو مقبول چرا گشتی گفت اے ملعون تو در مشیت
دوئی بودی خود را هم دیدی و ورا هم اما من خود را ندیدم مگر او را گفت
کسانیکه ترا میخوردند ایشان را چه حال باشد و کسانیکه شما را نخوردند حال ایشان چه باشد
گفت آنانیکه میخوردند ایشان را دو بهره شد یکی از شریعت که شریعت من کرده بود و دیگر از
حقیقت که هیچکس انا الحق میگفتند و آنانیکه نخوردند ایشان را یک بهره شد از حقیقت و از شریعت
نشد زیرا که ایشان حقیقت من میدیدند و از شریعت محروم ماندند پس ای آزاد زنادقه این
بدبختان که خود را منصور حلاج نسبت میدهند منصور از سر دار سر نتافت و با این رشتی که بوده وجود
او میرفت آزار خلقی نه بشنو هست تا بسیار هلاک نشوند و این بدبختان اگر کسے یک چوب نهند
اگر قوت داشته باشند بمقابله آن زخم شمشیر ها کنند و الا دو صد فرسنگ اند و دور گریزند
و منصور بندیان را میکشید و خود بیرون نمی شد و بعضے ازین بدبختان سرود و ملاہی را
حلال دانند و گویند که ما یان عاشقانیم این محض کفر است لقوله علیه السلام الملاهی
حرام والجلوس علیها فسق والتلذذ بها کفر و ایشان استماع ملاہی روا دارند بلکه رقص
کنند و شوریده حال پیدا کنند و گویند که ما را حال دست داده است و درین میان
ایشان را چیزے از غیب مکاشفه میشود چنانکه بهشت و دوزخ و کرسی و عرش و این
همه اطلاعات شیطانی ست و در شرح مشارق مسطور است که رقص حرام اتفاقیست
و در قانع البدعت آورده است شیطان انگشت خود را در دبر آنکس میکند پس آن
بی ستی شیطان و گریه آغاز میکند و نعره میکند و میدانند که حق آمد و عوام خلق
ایشان را عاشق میدانند و حرام اتفاقی را حلال میدانند کافر شوند و بعضے ازین
طائفه آلات ملاہی را در میان آرند بلکه چون نے امرد را در پیش خود می آرند و یا تحریر
امرد و از و ہی غزل خوش آوازی میشنوند این نیز حرام اتفاقی ست زیرا که اصحاب رسول
رفع صوت را بتلاوت قرآن نزد یک حرمت قرآن منع میکردند چگونه بدین جاهلان بد
بخت روا باشد و وجه تحریم این در جمله و اکثر کتابهای فقه مسطور است نظر باید کرد چنانکه
مختار الفتاوی و تفسیر کشاف و سائر تفاسیر و تحفة الفقه و بستان ابو اللیث سمرقندی

ف رقص عاشقان حرام اتفاقی است

وغیر ذلک من الکتب المشهورة ودر قامع البدعت آورده است که آنچه بعضے صوفیان
جاهل در رسالها آورده اند که در پیش حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم رقص
زده اند وحضرت رقص کرده بود این لفظ محض کفر است وافترا وبهتان میگویند بر
حضرت صم زیرا که اگر چادر مبارک حضرت از تن افتادے تا هفت سموات سوخته میشد چنانچه
در قصه چهل تن این گفته شود انشاء الله تعالی دیگر اگر رقص را حضرت کرده می بود بر ما واجب
ویا سنت می شد زیرا که آنچه پیغمبر صلی الله وسلم کرده است از لبس وقبل ویا غیر ذلک بر ما
سنت است یا مستحب پس رقص سنت می بود وحال آنکه در کتابها فقه حرام اتفاقیست ونیز
در بعضے رسالها نقل از کشف المحجوب کرده اند که امام اعظم ابو حنیفه رح سماع را حلال داشته
است وشیخ الاسلام لاهوری قدس سره میفرماید که تمام کشف المحجوب را از اول تا آخر فصل
بفصل بلکه کلمه بکلمه حرف بحرف در تحت نظر آوردم ودر وے ندیدم اگر در وے بوده باشدم دروغ
باشد زیرا که در صد هزار کتابها فقه حرام نوشته اند واگر در وے حلال باشد ازان مصنف
غلط گفته باشد ویا خلاف فقیهان مسئله آورده باشد وآن کذب محض است وقصه
چهل تن آنست که ایشان از امت حضرت عیسی علیه السلام بودند بلکه امت او ازین بیشتر
بوده آورده اند که روزے حضرت عیسی بر کناره دریاے میگذشت بیست ونه کس قصاران
دران نواحی جامه میشستند چون حضرت عیسی را دیدند تمامه ایمان آوردند وچون بکناره
دریا ثانی بگذشت ده کس قصاران از آنجا مسلمان شدند این همه یک کم چهل کس شدند
ویک کس همان بود که چون حضرت عیسی در گهواره سخن میکرد زنے با پسر در بغل در پیش
او ایستاده بود وگفت عجب مکر است مکر زنان که پسر را در سخن در آرند وایشان ساکت
نشستند فرزندش در حال گفت لا اله الا الله عیسی روح الله اے مادر من که سحر کرد
مادرش گفت چه خوبست دران ساعت مسلمان شد وآن فرزند را بهمراه عیسی نهاد
آن همه چهل کس شدند ودر گنبد دیوار بودند چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و
سلم در شب معراج میرفت بدانجا رسید دران گنبد را کوفتن گرفت گفتند کیستی گفت منم
محمد گفتند در میان ما منی نگنجد جبرئیل گفت بگو منم خادم الفقرا چون حضرت

چنین گفت در را باز کردند حضرت درآمد گفتند که چون خادم الفقرا یعنی واله گنجه را جان
بخشش کن جبرئیل حضرت را تعلیم کرد پارهٔ آب را گرفت و آن وا درا دران آب بایید
تا آب شد و آن آب هر یک را ذره ذره چشانید گفتند آمنا خادم الفقرا او بود و بعد
ازان یکی از ایشان طاس آورد پیش نهادند و رگ دست برکشاد در حال از هر چهل
کس ایشان رگ کشاده شد و خون همه در طاس فرو میشد حضرت رسالت پناه را از یگانگی
ایشان همانچو شوق پیدا شد سر اجنبانید حتی که دستار مبارکش بجانب قفا آمد و نیم سر او
برهنه شد مجرد برهنه شدن تارک سر آن گنبد بسوخت و مهتر جبرئیل آن دستار را محکم
گرفت نه افتاد و گفت یا رسول الله اگر تمام سر شما برهنه شده بود تا سبع سموات و عرش
و کرسی همه سوختند و این تنبیه است برآنکه هرگز سر حضرت از روی شوق و محبت برهنه
نشده بود و نه جامه او بر زمین افتاده بود زیرا که رقص کردن و سر برهنه ساختن و جامه
را از تن بدر کردن خلاف شرع است و خلاف شرع هرگز از حضرت در وجود نیامده است
و آنچه ایشان حجت می آرند که فلان مشائخ رقص و سماع را رائج داشته است و ایشان
اقرار بدان مشائخان میکنند پس ایشان را نیز حجت آن مشائخان نتوان بجای
آورد که آن صاحب حالان ندیدند مگر حق را چنانکه بایزید بسطامی انکار روا نمیکرد
و از ان اولیاء الله منقول است که سماع را چند شروط است اگر تمام بر جای باشد
متابعت باید کرد و الا ضلال مضل باشد شرط اول آنکه همه مجالس اهل علم باشند
حتی که مسطور است کسیکه حافظ قرآن نباشد او را مرید نمی توان گرفت و در عوارف
المعارف آورده است مرید وقتی مرید گردد که در بیست سال هیچ گناه از و نوشته
نشود یعنی هیچ گناه از و در وجود نیاید شرط دوم اینکه همه اهل آن مجالس فانی از خود
و باقی بحق باشند و فنای ایشان وقتی معلوم میشود که هیچ تیغی برداشته کنند و هیچ
بغض و کینه در دل ایشان نباشد کقول الشاعر فرد رفت مسعود و بیک جمله صفات
بشرش چونکه همه ذات بود باز همان ذات شده یعنی چنانکه اکل و شرب از تیغ برده کاند بس
این اهل گردند و یا شیخ کامل دران میان داشته باشد که او بصفت مذکور موصوف

باشد پس ایشان صحبت او مکنید در مذهب درویشان باک ندارد سوم شرط آنکه قوال
و نغمه گوی نیز مانند ایشان باشد هیچ طمع دنیاوی نداشته باشد و از حظوظ نفسانی
با ایشان خبر نباشد شرط چهارم آنکه همگی ایشان با طهارت باشند که الوضوء سلاح
المؤمن و بی سلاح شیطانی با ایشان کارزار کند شرط پنجم آنکه در میان جوانان امرد
نباشد شرط ششم آنکه در آن میان زن باشد و نه در جای که زنان ایشان را ببینند
شرط هفتم این که در جای باشند که روزن نداشته و در پوشیده باشد بلکه آواز ایشان
نیز کسی نشنود و این بدبختان در میان جمع مردم از زنان و مردان صغیر و کبیر بجای آرند که
زن و مرد و کودک را در رقص میدارند چگونه از ریا خالی باشد و چگونه از ضلالت نجات یابند
شرط هشتم آنکه بردبار و حلیم باشد یعنی اگر کسی بر ایشان و بر افعال ایشان بگوید با کسی
خصومت نکنند بلکه گویند ناجائز است و مایان خود میدانیم که خلاف شرع است و مایان را باین اختیار
نیست زیرا که اگر با اهل شریعت دعوی حالت کنند خوف کفر است و معلوم نیست که ایشان حجت قوی
بیارند مگر در رساله و بر رساله عمل نباید هست زیرا که بآیت کلام الله و بحدیث رسول الله عمل
کرده نشود و بکتب فقه بوجود اختلاف تفهیم کرده شود پس چه جای آنکه بر رساله عمل کرده شود و بکتب
فقه عمل نشود و هر که از کتب فقه باز گردد و قرار بر رساله کند گویا که فقه را منکر شده باشد و منکر فقه
رساله مسلم نشود در عوارف المعارف حضرتی شیخ فرموده است که اگر رقص کنند و نغمه
بر سبیل نشوند و او را از آن خبر نشود پس این هنگام رقص و سماع کنند شرط نهم آنکه اگر مریدان
در باطن خود اگر حال مردان حاضر او را انکار کنند پس شیخ چنان قوت داشته باشد که در حال
ایشان را از احوال خود بیاگاهاند چنانکه حمادالدین ناگوری را گفته اند که در قدم مرید
مرید خود فرمود آنکه گفت ای مرید آنچه لائق حال من است پیدا کن گفت چه باشد گفت
آلات ملاهی گفت درین ولایت عالمان انکار میدارند گفت من دوام محبت ایشان
را مرید در حال از هر گوشه پیدا کرد با این شرط مذکور در گوشه رفتند اما چون قصه
پوشیده نماند در حال این سخن را عالمان شنودند به پادشاه بردند بادشاه
فرمود تا او را بیارند چون رسول آمد به جا است و هفت قدم روان شد باز گشت

ونشست گفت امر بادشاه فرض بود بجا آوردم و رفتن پیش بادشاه فرض نیست
رسول رفت بادشاه با جمیع عالمان نزدیکش آمد همه مردمان ترسیدند عالمان
گفتند شما را نشاید که خلاف شرع پیدا کنید گفت اگرچه خلاف شرع است ولیکن من
مرض دارم که بغیر این صحت نمی یابم و این در کتب فقه مشهور که از برای تداوی حرام
حلال گردد اگر طبیب حاذق فرماید گفتند مایان از مرض شما خبر نداریم شیخ و حال قوالان
را بیرون کشید و آلات ملاهی را بیک جای جمع کرده نهاد و بر بالای ایشان چادر انداخت
از زیر چادر چندان نغمه گوناگون پیدا شد که بادشاه و عالمان جمع بیک کرت در رقص
شدند و بیهوش افتادند از آن حالت که شیخ را بود از وصول و مکاشفه خبردار شدند و
چون بهوش آمدند گفتند که این کار خاصه شما باشد و کسی دیگر نکند آنگاهی غسل کردند که در شریعت
جنب شده ایم که این خلاف شریعت است شرط دوم آنکه از هفت مراتب اند اخبر باشد که بدان
مانند هفت رنگی جامه می پوشند و هر یکی پارچه جامه را گویند و آن چنانست که جامه سفید را می پوشند
و بر آن جامه شش رنگ جامه را بدوزند اول پارچه کبود و کبود مراتب نفس است که در مراقبه و غیر مراقبه
تکلیف کرده کل ماسوی الله را بیقدرت داند دوم پارچه عقیق رنگ بدوزد که این مراتب دل است و [illegible]
که در حال از الشغول بر داشته دارد و نظر بوحدت کند و در حالت چار پاس انفاس کند که قول الشاعر

فرد هر خیال غیر حق را عرض دان ۔ این ریاضت سالکان را فرض دان ۔ پارچه سوم
سرخ خالص بدوزد که این مراتب فواد میباشد و درین مراتب سالک را چار رسک نموده باشد
زیرا که الصوفی صاحب الوقت که در کل احوال سرچشمه بیان معلومات قدیم و اند که الشغول گرمی
عشق نام غیریت یافته است پارچه چهارم زرد بدوزد که این مراتب سر میباشد که میان روح
سراجی و روح انسانیست والصفا دیده فواد و روح است و آن جامه سفید که تمام وجود
او گرفته است مراتب روح میباشد هر گاه که سالک درین مراتب روح سراجی استغراق یابد علم
لدن برو کشاده گردد که هر دقیقه که بروی فرود آید از مسائل مشکل فی الحال بکشاید چنانکه
امام اعظم رحمه الله میگفت که علم عطاست گاهی باشد گاهی نباشد پس هر شغل با ذکر هر یک
بقدر امکان خود فتوی و روایت دهید و علم لدن آنرا گویند که او را نزدیک خدائے

چنان مراتب پیدا شود که اگر مسئله شرعیه دشوار آید او فی الحال حل کند و آنچه پنجم سبز است باید آن
مراتب خفی است مانند که گم شدن و ختم انبیا در آن ست و آنچه ششم سیاه باید و
آن مراتب اخفا است نماید که گم شدن حضرت رسالت پناه صلی اللہ علیه وآله وسلم
در آن ست که می گفت سُبْحَانَكَ لَا أُحْصِي ثَنَاءً عَلَيْكَ أَنْتَ كَمَا أَثْنَيْتَ
عَلَى نَفْسِكَ از آن حالت ست. شرط یازدهم اینکه ازین اسما خبردار باشد طریق
نزول و عروج او دانسته باشد که هر درویش که عالم باین مراتب باشد جمله ما سوی
اللہ را در خود ببیند از طفیل این اسماء زیرا که هر چه هست ازین اسما خارج
نیست یعنی چنانکه از ازل الازال از مراتب احدیت که آنرا اخفا گویند که این بود و
نابود خود خوش خفته بود بخفی رسید که آنرا مراتب وحدیت می نامند و از آن بواحدیت
که آنرا ذات با صفات گویند و از آن بعلم نور و شهود که آنرا کثرت اسماء و عیان ثابت
و ظهور علم گویند و از آن بتوحید که آنرا خانه وحدت و حقیقت مختلف اشیا که مهیا شدند
برای ظهور باشد و از آن بر محل کن که آنرا کتبه و سراجی و بجز ذلک و از آن بروح انسانی
و از آن بسر که شیان روح و فواد ست و از آن بفواد که محل اخفا ست که آنرا اخفا بنده میگویند و
از آن بضمیر که آنرا سر بنده میگویند و از آن بقلب که درین صفت مومنی و کافری می باید و از آن
بصدر که در آن جا صفت سلام می باید و از آن بتبارک و از آن بدماغ و از آن تن و در جوارح
پیدا شود تا در عمل آیند و از دماغ بحواس خمس استعمال می باید پس هر چه سمع ست بحال جمعیت
او سمعیت دارد و بصر بصیرت بصارت او بصیرت دارد و کلام بمعیت صفت تکلم او تکلم دارد
پس چون سر و اخفا در علم او مبین ست در جائیکه علم ست بصیرت و در جائے که بصر
سمع ست و زندگی کل اشیاء بزندگی او ست و قیام هر شے بقیومی او ست و قیام و دوام
هر شے بقیام و قیومیت او ست پس چون بے سمع و بے بصر و بے علم و بے لیس و بے
بطش و انتی کل یوم هو فی شان شود و چون به پانزده مراتب مذکور سمعیت و رفعت
نزول یافته بدین طور ظهور ظاهر شده خود چیزے ندارد و بخود قیام ندارد و سالکان
حق از و شنوند و از و بینند و از خود بد و زند بد عوے و را و بجز ابطال می کنند اگر بدین و جماع

کنند روا باشد و درین اشکال نظر کن تا اسمارا فهم کنی و این تشکل مرغ بمنزلهٔ قلب خود این اسمارا گوشه بگوشه چنانکه نوشته شود به بینی و همه را از و بینی و خود در میان شود در گوشها مجدل بدین ترتیب بگردانی تا من اعتصم بالله فقد نجا نجات یابی و اسیر شیطان نگردی و در حالت استغراق یادی نیز از دست مده مگر خود رفته شود و شرط دوازدهم آنکه این چنین شخص را لازم ست که ذرّه از فرض و وجوب و سنّت ازو در ترک نرود تا اگر ذرّه از شریعت بجا نیاورده باشد و از احوال بدین احوال باشد همه مکر زبانی و استدراج شیطانی بود چنانکه منصور و بایزید بسطامی و غیر ذلک اگرچه سخنان ناموافق در شرع میکردند امّا در حال و غیر حال آداب شریعت از دست نمیدادند و در رسالهٔ ابو علی رودباری مسطورست که اگر سالک را این حالت استغراق دست دهد فرض را ترک دهد یا نگفت ذرّه آداب شریعت را از دست ندهد زیرا که به برکت ظاهر به باطن رسید و دیگر آنکه متابعت حضرت رسول الله است اگر از یک کس بر داشته شد از حضرت رسول الله نشد و چون ازو برداشته نشد و او ترک نکرد ما چگونه ترک دهیم که ما یان از ظاهر ره به باطن نمیشد مگر به متابعت او پس

ای فرزند که از درویشان خام طمع و صوفیان جاهل دور مانی تا دوست شیطان نگردی و با زمرهٔ عالمان متقی و پرهیزگار نشینی تا دشمن شیطان و دوست رحمان شوی چنانکه در خبر صحیح وارد ست روزی شیطان موهای ریش خود کنده و بریده بخدمت رسول علیه السلام حاضر شد حضرت رسول گفت ای ملعون چرا ریش را کنده گفت یا رسول الله حقتعالی بر من خطاب کرد که برو در پیش حبیب من آنچه از تو پرسد بدو راست گوئی و راست گفتن بمن دشوار بود بنابران ریش را کندم رسول گفت بگوئی اوّل اینکه دشمن تو کیست شیطان گفت دشمن من توئی و بعد از تو عالمان امّت تو اند حضرت از شادی چنان برپا که کلاه مبارکش بآسمان رسید و گفت که دشمنان تو دوستان حق تعالی باشند و دوستان تو کیان اند و عیب گویان و برهمنان و آنچه معلمان کفر اند شیطان گفت ازین در امّت تو شیخان جاهل و صوفیان نارسیده که از حقیقت درویشی و تصوّف خبر نداشته باشند چیزی از مکاشفات برایشان نمایم و عقیده و عقائد ایشان تباه کنم حضرت گفت راست گوئی که با امّتان من چه خواهی کرد گفت متقیان را در وقت نزع ایمان سلب کنم و اکثر عامیان را گفت ای بدبخت متقیان را چگونه فریب دهی گفت جاهل باشند وقت نزع لطیفه دینه بدی را

بصورت حور وبراق وقصور وبهشت بنم واو را مبارکبادی گویانم آن جاہل العمل خود غرّه شود و بدینها
وچنین ہے بینم وبعضے را دیو وپری بصورت پیر ومرشد وعزیزان او مینمایم وایمان درمیان خوف ورجا
است خوف از وکم شود کافر گردد لقوله تعالیٰ و لا یامن مکر الله الا القوم الخاسرون - وایمان
عاصیان را بدان سبب کنم که ایشان از غایت گناهان خود در ہیبت باشند ہمین دیو وپری را بصورت ما
کرده دوزخ وشراره کنم وامید او منقطع میشود واز رحمت خدا نا امید میشود کافر گردد لقوله تعالیٰ
انه لا ییئس من روح الله الا القوم الکافرون پیران الطریقه گفته اند که شیخ زاده شیخی را نشاید وسید
زاده پیری را نشاید ودر شرح مشارق آورده است ہرکه بشیخ زادگی وسیدزادگی
پیری کند او ضال ومضل است ولہذا ہر پیرے که خلیفه بسیار داشته باشد نیز نشانی گمراہی است ومشائخان
کبار از و احتراز فرموده اند وحضرت شاه ناصر خسرو را ہزار خلیفه بود از ان ہزار مشائخان قبول نمیدارند ویکی از
جمله خلیفہا او شیخ نصیر الدین بود که تمام ولایت ماوراء النهر را بہلاکت رسانده وقتل عالمان بجای آورد
پس پیری را کسی شاید که دست بدست تا عہد رسول الله از پیر کامل آورده باشد چنانکه این فقیر خاکپای
صغیر وکبیر از سلسلهٔ اجازت از حضرت پیر خود رسیده است واو را از مرشد خود ہمگی این مشائخان
از ہر سلسله بطریق مناجات در تحریر خواہم آورد تا ہر که طالب این سلسله باشد نباید که اسماء شریف ایشان
بیاد دارد تا در ہنگام مضیقت احوال بفضل الله تعالیٰ شفیع آورد وحاجتش بشتاب بر آید کما قال علیه ا
والسلام من احب شیئا اکثر ذکره آورده اند ہر که ہر روز حکایت از اولیاء ماضی مذکور
ویا میشنود بیک بر خاطر او اثر آلہی پیدا میشود اول شجره چشتیه اہل بہشت که این فقیر حقیر مسمی بعلا
[illegible] ننگرہاری از حضرت شیخ المشائخ واولیا پیشوای زمانه شیخ یگانه فرد الزمان بمنزلت عین
الانسان حضرت شیخ علی ترمذی بن قنبر علی قدس سره آورده است وحضرت شیخنا را ہیبت نفس
دانشمندان هریان بود که بسیار از اہل علم شخصے را مرید نمیگرفت وتلقین فقر نمیداد واگرچه عامی محض در
خدمت او روزے چند میگذرانید از برکت شیخ چنان مؤثر میگشت که درین زمانه فساد ذرّه از
شریعت مصطفوی تجاوز نمی نمود ونخواهند نمود انشاء الله آلہی بحرمت راز ونیاز شیخ امام
المسلمین شیخ علی بن قنبر علی که [illegible] آلہی بحرمت راز ونیاز شیخ الاسلام والمسلمین شیخ سالار بدعطا
روحی قدس سره که [illegible] مناقب او باینکه عوارف المعارف را چنان شرح فرموده که یک کس [illegible]

علم فقه اورا امام اعظم ثانی می گفتند و در علم نحو اورا شهاب الدین ناگوری می گفتند آورده
اند که روزے دانشمندان از ماوراءالنهر در خدمت او حاضر شدند و میان ایشان مباحثه
در مسئله افتاد و شیخ هر انچه را فرمود تا فلان کتاب را بیارند و کس برداشته آوردند شیخ در
حال بکشاد و انگشت را بران سطر نهاد و دانشمندان دران حال عذر تقصیرات بجائے
آوردند و مریدی او اختیار کردند **و ایضاً** آورده اند که چون همایون بادشاه ولایت
هند را مسلّم کرد بعد مدتے لشکر افغانان بدو مقابله نمودند بادشاه از برائے استعانت
دعاء شیخ بجانب اجمیر متوجه شد وقت صبحی بود که در رسید چون شیخ سر از مراقبه بالا کرد اهل
مجلس واقعه را باز نمود که بادشاه زمانه قیام دارد گفت که چه میخواهد بادشاه گفت ملک میخواهم
شیخ در مراقبه شد همچنین سه کرت سر بالا گرفت و طریق حاجتش همی رسید باز در مراقبه
شد بعد از مراقبه سوم دست بر آورد که از برائے سلامتی سر بادشاه فاتحه خوانید حضرت
همایون بسبب همان دعا از هدو نجات یافت بعد از نجات از موضع لاهور دو اسپ را
بر هدیه شیخ فرستاد **و ایضاً** آورده اند که روزے فرزند ایشان شیخ حسین بهوا فراغت
و جوانی در سیر خرابات بیرون شده بود و زدان چند از هر طرف بدو ریختند و شمشیرها بر وے
زدند امّا بوجودش اثر نمیکرد چون در خانه آمد شیخ بر وے قهر و غضب تمام فرمود و گفت که
فقیران را بسواری سیر چه کار گفت اے پدر طریق اثر ناکردن تیغ چه بود شیخ دست مبارک
خود را بدو نمود که کبود شده بود باز شیخ را ازانجا که عادت درویشان است از اظهار کرامات عار
پیدا شد سر بر زمین نهاد و از دار الفناء بدار البقاء رحلت نمود **الٰهی بحرمت** راز و
نیاز شیخ الاسلام و المسلمین شیخ بهاء الدین صاحب رح که با تو داشت و اورا ازیجا صاحب
گویند که در تاریخ احوال بغیر لابدی تکلم نکرد روزے فرزند صغیرش را بنزدیکش رها
کردند تا مگر با این فرزند تکلم کند طفل اورا بغایت مزاحمت رسانید چنانکه از ریش و تسبیح
اورا مے گرفت و بدو ملاعبت میکرد و شیخ دست را بطرف زمین اشارت کرد فرزند
سر را بران او نهاد و بعد از مدتے چون دیدند طفل جان بحق تسلیم کرده بود آورده
اند روزے از مریدان او انکار نمود و مباحثه کرد که فی زماننا کرامت نیست شیخ

گفت هست کرامات اولیٰ حق دارد ثبات لیک کی فهم اهل النوال + یعنی کرامات
اولیا حق ست مرید گفت اگر کسی داشته باشد پیدا کند و برین مبالغه تمام نمود
شیخ دو رکعت نماز بعد از تجدید وضو بجای آورد و گفت از جان بهتر هیچ نیست
و سر بر زمین نهاد و رحلت نمود الٰهی بحرمت راز و نیاز شیخ الاسلام والمسلمین سید حامد
الدین قدس سره که با تو داشت الٰهی بحرمت راز و نیاز شیخ الاسلام
والمسلمین شیخ حسام الدین قدس سره که با تو داشت و بعد از بیعت ایشان را از
خدمت منع میکرد از آنکه سادات بوده اند و ادب سیادت او نگاه میکرد اما حضرت
سید حامد الدین از عدم خدمت بغایتی دلگیر می بود و از عدم خدمت پیر
خود عدم سعادت خود را قیاس میکرد و جد بلا غایت و جهد بلا نهایت می نمود
که مگر وقتی از وقتها به یکی از نوع خدمت مشرف شود قضارا شبی حضرت شیخ حسام الدین
قدس سره بر بام بود چون میخواست که فرود آید حضرت سید حامد الدین قدس سره خود را
در طاقچه زینه پایه پنهان ساخت که مگر پای مبارک ایشان بر بدن ایشان
برسد همدران بود که حضرت پای را بر پشت ایشان نهاد اما چون دانست که آدمی
است در حال جست زده فرود آمد گفت کیستی گفت منم فرمود غرض چه بود گفت
خدمت دیگر میسر نمی شد این را هم نوعی از خدمت دانستم پس حضرت شیخ حسام الدین
قدس سره خواست که او را اذن ارشاد بدهد اما بخود اندیشید که اگر قمیص خود بدهم در وقت
پوشیدن دامن بالای سر ایشان خواهد آمد و اگر دستار بدهم نیز بر فرق او قرار یابد
و این را بی ادبی میدانم که لباس من بر فرق سادات قرار یابد اما بهتر آنست
که سراویل خود را بدهم تا وقت پوشیدن در زیر پای ایشان در آید چون حضرت شیخ
حسام الدین صاحب سراویل را بدر کشیده داد حضرت سید حامد الدین از انجا
که صد چندان آداب مرشدی او را رعایت میداشت سراویل را گرفته
بر سر خود بست بعده چون حضرت شیخ حسام الدین دانست که در اخلاص بلند همت است
و در خدمت ثابت است شفقت لانهایت در شان او مبذول کرد و مراتب او را بدرگاه

اللہ تعالیٰ درخواست کردہ اورا اذن ارشاد داد پس لائق حال طالب این ست کہ اگرچہ سیدزادہ وشاہزادہ وخان زادہ باشد خدمت را از دست ندہد الٰہی بحرمت راز و نیاز شیخ الاسلام والمسلمین شیخ نور قطب عالم قدس سرہ کہ با تو داشت در مناقب او آوردہ اند کہ وقتی کہ بادشاہ زمانہ ناگور را در تحت حکم آورد در قریب شیخ زنی بیوہ بود کہ خود را در حفظ او محفوظ مے داشت سپاہیان بدو مزاحمت میرسانیدند و اموال او را بے تکلف میخوردند بیوہ زن استعانت بحضرت شیخ برد شیخ در پیش ظالمان شد کہ تیمیان را بغایت مظلوم مے توان ساخت ظالمان خندہ آغاز کردند قطب از جائے نمے خیزد شما چگونہ آمدید شیخ گفت مگر نخاستہ باشم ایشان فی الحال کس ابمنزلش دوانیدند گفت کہ در خانہ ہم نشستہ است و در اینجا ہم حاضر ست ظالمان ترسیدند و از انجا بیجا شدند و این احوال را بادشاہ نشان دادند بادشاہ را پانصد مردان خوانین بودند فرمود تا پانصد مسجد و پانصد مہمانی مہیا کنند و بادشاہ نیز مسجد و مہمانے تیار کرد و این ہزار و دو کس بیک کرت اورا دعوت نمودند در یک ساعت در ہزار و دو جائے پیدا بود و در تحت خود نیز نشستہ بود و در بعضے جائے خوردنی مے خورد و در بعضے جائے نماز را امامت مے کرد پس ہر کہ دعوی قطبی کند از چنین طلب کن الٰہی بحرمت راز و نیاز شیخ الاسلام والمسلمین شیخ علاؤ الدین اسعد لاہوری قدس سرہ کہ با تو داشت الٰہی بحرمت راز و نیاز شیخ الاسلام والمسلمین شیخ سراج الدین قدس سرہ کہ با تو داشت الٰہی بحرمت راز و نیاز شیخ الاسلام والمسلمین شیخ نظام الدین اولیاء احمد و محمد بداؤنی قدس سرہ کہ با تو داشت و در مناقب او آوردہ اند کہ روزے در تنگنائے مے رفت سگ بچگان را افتادہ دید کہ بے طاقت شدہ فریاد مے کردند گفت مادر ایشان چہ شد گفتند کہ دوش شب ورا دو بخورد گفت فریاد کنید مادر ایشان را چون فریاد کردند در حال از کوہ بیامد و بران بچگان خود ایستاد ایضاً آوردہ اند کہ شیخ را پانصد قوال بود کہ ہر روز بر قص و سماع مے رفت روزے عالمان زمانہ جمع شدند و شیخ رکن الدین قریشی بدادو پیش کردند تا با او مباحثہ بکنیم چون بشیخ در رسید ہر دو باہم

در مناقب شیخ نور قطب عالم

مسئلہ دوم در مناقب شیخ نظام الدین اولیاء

مرحبا کردند و شیخ در رقص شد قوالان را فرمود که چیزی قرارے باشد قوالان سرود نواختند
چون بجانب شیخ رکن الدین رسید از دامنش بگرفت و بنشاندش باز برقص شد همچنانش
گرفت او را منع کرد چون بحرکت هفتم برقص شد شیخ رکن الدین روان شد و جملهٔ عالمان
متابعت او کردند بعد از ساعتے پرسیدند که یا شیخ چرا رها کردی گفت من با او چند سخن
در باطن کردم که شما را بدان اطلاع نشد اما درین شش کرت که مے گرفتم در هر کرت تا بآسمان
مے برآمد و در کرت هفتم بجائے رسید که مرا در آن مجال نبود آورده اند که چون مفتاح
الجنان را تصنیف میکرد یک مسئله بر مصنف دشوار آمد مرید خود را فرمود تا فلان وظیفه
در کنارهٔ دریا بخوان که خضر علیه الصلوٰة والسلام بتو نماید و مشکل را حل بکند مرید همچنان کرد
خضر علیه السلام را دید گفت یا نبی الله بار دیگر کجا باشی گفت در مجلس شیخ نظام الدین خواهی
یافت آورده اند که بار دیگر مسئلہ مشکل افتاد و همان مرید بمجلس شیخ نظام الدین رح رجوع
کرد چون برسید دید که شیخ برقص بود و مهتر خضر علیه الصلوٰة والسلام موضع رقص او را دامن
پاک میکرد و مرید در شک افتاد که شیطان باشد یا حضرت خضر علیه السلام باز گفت که شیطان
بصورت پیغمبران نشود درین اندیشه بود که خضر علیه السلام در پیش او آمده و مشکلش فرمود مرید
گفت یا پیغمبر خدائے این چه حالت ست گفت اگر نا موافق شرع میکند اما طالب مخلص ست
که طلب باخلاص دارد مرید چون این شنید بیامد و در پیش شیخ نظام الدین رح ایستاد بعد از
فراغ شیخ طلب آب کرد و در طلب شجره شد شیخ گفت که استاد شما متشرع ست شجره مرا قبول
نکند اما چون آنکس الحاح بسیار کرد کلاه و شجره بداد او چون در پیش استاد شد و واقعه باز نمود
استاد بود قهر و غضب تام کرد و فرمود که شجره را باید برگشته بده مرید اِبا نمود که من شرم
دارم بعد از آن هر دو باهم روان شدند چون رسیدند و دیدند که شیخ باز در رقص بود ایشان
در مجلس او استادند چون شیخ بطرف ایشان آمد هر دو استاد و شاگرد آورد مصادمت
کردند الا اینکه در روئے مریدش بغایتی تغیر شد شیخ گفت چیزے بباطن داشته
باشید والا کار شما چه ظاهر نیست و حضرت شیخ را گفته اند که چون به نظر تیز به کسی نگاه میکرد
در حال سرش از تن جدا مے شد بعد از فراغ مریدان پرسیدند که یا شیخ بایان چندان تا دیدن

باطنی کردیم بر ایشان چرا اثر نکرد شیخ گفت که من چندان تیر طریقت بر ایشان زدم امّا جُبّهٔ شریعت
چنان پوشیده بودند که تیر طریقت در جُبّهٔ شریعت اثر نمی کرد ایشان سجده را بدرود دادند
پیش گفت من چه گفته بودم امّا شما گر دشما بے طاقتی کرده درین حال من متحیر شده ام اگر مرا بیا ببخشید
بکشید سجده و همین گفتن باز در رقص شد تمام آن مجلس بیک کرت کار وز وند امّا در هیچ اثر نکرد
بعد از فراغ معذرت نمود ایشان گفتند که این چنین کار خاصه تو باشد و کس دیگر را نشاید
مناقب دیگر آورده اند که بادشاه زمانه را در هر وقت پانصد طبق تصدق می بر آمد
شیخ را نیز پانصد طبق مے بر آمد بادشاه را غیرت بکار شد که تصدق او بمن برابر و مساوی میباشد
آنچه از اموال و املاک بشیخ داده بود همه را ضبط نمود امّا شیخ بعد ازان دو چندان طبق میکشید
بادشاه چون دید که باین نمی ایستد مریدان او را بکار بیگار میگرفت بزور و ستم و قلعه دهلی را راست
مے کرد و بعضی مریدان این واقعه را به شیخ باز گفتند شیخ گفت این قلعه بر بادشاه حرام است او میرد
و درین قلعه خران بچرند چون قلعه مهیّا شد و بادشاه بطرف قلعه سوار شد مریدان گفتند که یا شیخ شما
چه گفته بودید شیخ گفت دهلی دور است هکذا چون بادشاه بدروازه رسید مریدان تعجیل کردند که
یا شیخ در آمد گفت هنوز دور است آورده اند که چون بادشاه سر بدروازه در می آورد از بالای
دروازه بقدرت الله تعالیٰ سنگ از دیوار جدا شد حتّی که بر سر بادشاه رسید و مغز او بر آمد
الحال تا این زمان هر کرا خر گم میشود در قلعه دهلوی می یابد الٰهی بحرمت راز و نیاز شیخ
الاسلام و المسلمین شیخ فرید شکر گنج مسعود سلیمان چشتی قدس سره که با تو داشت در مناقب آورده
اند که شیخ فرید بهاؤ الدین ذکریا هر دو در پیش شیخ شهاب الدین سهروردی شدند و سید جلال
بخاری و شهباز قلندر هر دو نیز همراه بودند امّا شیخ فرید را در دل خطره آمد که شیخ را سینه بغایت
کلان است بمانند زمان چه واقعه باشد حضرت شیخ شهاب الدین دریافت امّا هر چهار را یگان مرغ
بداد و گفت این او رجای ذبح کنید که کسی نه بیند هر سه کس مرغ را کشتند امّا شیخ فرید بے کشته
آورد و گفت چرا گفت هیچ جا نیست که او نمی بیند بعد ازان حضرت شهاب الدین او را فرمود که
بر و مردان خدا را طلب کن که ترا بمن کاری نیست و از عهدهٔ تو نمی آیم بر آمد شیخ فرید گفت
که مارے کسی را نهانی فرمود در پیش قطب عالم شو و در طلب او شد چون نزدیک شهر قطب عالم رسید

دید که با کودکان بازی و لعب میکند و چون بخدمتش آمد دید که بر تخت نشسته است اما چنان آگاه شد
که یکی دران میان کودکان همین شخصے بود زیرا که مراتب قطبان ست که در یک ساعت بهزار کرشمه
بنمایند قطب عالم او را بخدمت آفتابه خود مسلط کرد شبے آتش کردن آفتابه از و ناچیز شد و در
جائے بلند شیخ را دید که چراغ افروزند و در حال بدان جایگاه روان شد دید که دختر صاحب جمال و
سر غنه قوم کلام الله را میخواند آتش طلب کرد مخالفت فرمود گفت اگر چشم خود را کشیده بمن
بدهی آتش بدهم شیخ در حال کارد را بر گرفت و چشم مبارک را کشیده بدو داد و آتش اروان کرد
بعد از گرم کردن آفتابه قطب عالم بیرون آمد و طهارت بکرد و فرمود فرید چشم تو چه حال دارد گفت
حضرتم درد میکند گفت بگشائے که باز آمد چون بگشاد آمده بود اما کژی داشت تا نشانه
مردان گم نشود علی الصباح همان دختر جمال و زر را گرفته در پیش قطب عالم شد شیخ آن اموال را
بفقرا تصدق کرد و او را بشیخ فرید تزویج کرد و از ان ارادت او را بجانب پٹنه فرستاد اما ولایت
پٹنه را راجپال جوگی گمراه ساخته بود قصه او آن بود که روزے بادشاه پٹنه در شکار
شد آنجا در بیابان درخت گل بغایت مصفا دید فرمود تا او را از بیخ بر کشند چون زمین را کاویدند
درخت از خانه سر کشیده بود چون همان خانه را خراب کردند دیدند که جوگی دران خانه نشسته است
و بیخ آن درخت در کاسه او ست بادشاه بدو معتقد شد جوگی چون برآمد علم تناسخ را بیان کرد
تمام ولایت را گمراه ساخت چون حضرت شیخ فرید دران نواحی رسید گوشه را بخود قرار داد و
دران زمان تمام نظر مردان بدان جوگی می رفت آورده اند که شخصے را ازان محله ماده
گاؤ شیر دار نمے استاد در پیش شیخ رفت که ای گوشه نشین دعا کن تا ماده گاؤ من شیر دهد شیخ
دعا کرد همچنان شد بعد ازان اهل آن محله بدو رجوع کردند چون شهرت یافت سخن را بادشاه
رسانیدند بادشاه شیخ را دعوت نمود فرید علیه الرحمته حاضر شد و گفت که این چنین
مسلمانان را شاید که دین محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم را تبدیل دهد بادشاه گفت که
جوگی چنان و چنین کرامت دارد اگر شما بدو برابری کنید از وے برگردیم شیخ فرمود لهذا
آسان خواهد کرد چون در رسید شیخ را گفت تو که باشی شیخ فرمود صاحب این ولایت منم
جوگی گفت که مرا با شما کار مشکل و محنت نیست بلکه کار به کرامت ست جوگی بر عصا ئے

خود بنشست و در هوا شد شیخ هر دو کفش مبارک خود را بالا انداخت جوگی چنان رفته بود که دیده
نمی شد و آن کفش او را بر سر زده باز آورد و بعد از ان شیخ فرید بالا پرید جوگی نیز در عقب
او بالا رفت بعد از ساعتی جوگی فرود آمد بعده شیخ فرود آمد جوگی در اقدام شیخ افتاد و توبه
کشید و مسلمان شد گفتند چرا گفت مرا به برکت عمل بود تا این آسمان رفتم و بالا را دیدم اما
او را برکت عمل و ایمان بود از من در گذشت و در کنگره بهشت رسید تمام عالم مسلمان شدند
و شیخ الحال در اینجا آسوده است و او را از اینجا شکر گنج گویند که روزی بار هاشته شکر بود میگذشت
گفت چیست یکی از ان میان گفت خاک ست فرمود خواهد شد بعد از ان آنچه دیدند همه
خاک بود باز بر آن راه آوردند گفت شیخنا شکر ست گفت خواهد شد باز شکر شدند و
آورده اند که روزی بر مقبره نشسته بود مریدی خود را دفن میکرد چون دفن کردند رنگ
رویش متغیر شد باز بر جای شد گفتند یا شیخ چه حال بود گفت گنهگار بود عذابش میکردند
من شفاعت ایستادم هنوز سخن تمام نکرده بودم که قطب عالم در رسید و او هنوز در
کلام بود که شیخ معین الدین در رسید و او هنوز در کلام بود که آواز نعلین شیخ عثمان هارونی پیدا
شد هاتف بر ملائکه آواز کرد که به نظر دیوانه خواهید سوخت الا اگر بپرید یاران گفتند یا شیخ آخر
بوی بخشید فرمود تا حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم همه حاضر شدند الهی بحرمت
راز و نیاز شیخ الاسلام والمسلمین شیخ قطب الاقطاب قطب الدین بختیار اوشی چشتی قدس سره
که با تو داشت و در مناقب او آورده اند که روزی شیخ فرید شکر گنج قدس سره
را بعد از سنت فجر در خواب رفت و در ان میان احتلام شد شیخ فرید متحیر شد قطب
عالم آستین را در پیش او داشت شیخ فرید در ان میان در آمد و آستین را دید که جابجا تر
بعضی و موضعهای گوناگون ست شیخ فرید در ان غسل کرد باز از ان آستین آب [illegible]
[illegible] آورده بگذا مناقب هر یکی چندان ست که در تحریر نیاید آن بعضی را که بیاد داشتیم [illegible]
[illegible] الهی بحرمت راز و نیاز شیخ الاسلام والمسلمین شیخ معین الدین حسن سنجری چشتی [illegible]
تو داشت در مناقب او آورده اند که روزی [illegible] میسوختند [illegible]
[illegible] هیچ وجه نمی سوخت هر دم [illegible] متحیر شدند ناگاه از جانب [illegible] شیخ [illegible]

برآمد که این دست را بعد از من دفن کنید زیرا که روزی من در وجد بودم دست را بالا کردم لوزینه
از هوا بے موافقت بطلبند دست را بالا کرده بود و از ان نمی سوزد و مناقب شیخ انکو تمامه نویسم چنین
مختصر نمودیم الٰہی بحرمت راز و نیاز شیخ الاسلام والمسلمین شیخ عثمان ہارونی قدس سرہ که با
تو داشت الٰہی بحرمت راز و نیاز شیخ الاسلام والمسلمین شیخ حاجی شریف زندنی قدس سرہ
که با تو داشت الٰہی بحرمت راز و نیاز شیخ الاسلام والمسلمین خواجه قطب الدین مودود چشتی
قدس سرہ که با تو داشت الٰہی بحرمت راز و نیاز شیخ الاسلام والمسلمین شیخ ناصر الدین ابو
یوسف چشتی قدس سرہ که با تو داشت الٰہی بحرمت راز و نیاز شیخ الاسلام والمسلمین
خواجه قدوة الدین ابو محمد چشتی قدس سرہ که با تو داشت الٰہی بحرمت راز و نیاز
خواجه ابو اسحاق چشتی قدس سرہ که با تو داشت الٰہی بحرمت راز و نیاز خواجه علو الدین
چشتی قدس سرہ که با تو داشت الٰہی بحرمت راز و نیاز خواجه ممشاد علو دینوری چشتی قدس
سرہ که با تو داشت بدانکه سلسلهٔ چشتیه از خواجه ممشاد ارتفاع یافته است الٰہی بحرمت
راز و نیاز خواجه ابو ہبیرهٔ بصری قدس سرہ که با تو داشت الٰہی بحرمت راز و نیاز خواجه ابو
حذیفه مرعشی قدس سرہ که با تو داشت الٰہی بحرمت راز و نیاز خواجه ابراہیم بن ادہم قدس
سرہ که با تو داشت الٰہی بحرمت راز و نیاز خواجه فضیل بن عیاض قدس سرہ که
الٰہی بحرمت راز و نیاز خواجه عبد الواحد بن زید قدس سرہ که با تو داشت الٰہی.
راز و نیاز خواجه امام حسن بصری رضی الله عنه که با تو داشت و بدانکه امام حسن
متعلق را ہجائی بود روزی در کنار ہجائی بود تشنه شد آفتابه حضرت رسالت پناه صلی
الله علیه وسلم پر آب برای طہارت بود از ان آب بخورد حضرت گفت که این آب چه شد گفت
این پسر بخورد حضرت فرمود حسن یعنی نیکو کرد و گفت بقدر این آب از من برکت بسر دو جہان برد
چون بزرگ شد سوداگری میکرد و نام او ابو سعید بود چون حضرت حسن گفت نامش حسن
کردند و مروارید میفروخت او را حسن لؤلؤی میگفتند و سالی از کنار دریا بارہای مروارید
گرد کرده در بر دوباکیے از کلانتران روم آشنائی داشت بارہا را در خانهٔ او نهاده رود
آن کس گفت که بر شاه بلاد را درین روز سیر بیابان است اگر میخواهید شما نیز با ما

امام رفت و بیابان خیمهٔ دید بغایت کلان شاهزاده اوّل چهار هزار کنیزگان صاحب جمال هر یکی
با طبقهای مروارید در دست ازان برگشتند و روان شدند بعد ازان چهار هزار سفید ریشان
ازان گذشت کردند و روان شدند بعد ازان دو هزار طبیبان و دبیران ازان خیمه گذشتند
و روان شدند بعد ازان دوازده هزار لشکر ازان خیمه گذشتند و روان شدند بعد ازان
بادشاه با دوازده کس خواتین وران خیمه در آمد و آن خان که آشنائی او بود او را بیرون
آورد بادشاه گفت ای فرزند اگر به کنیزان و زر و خزائن نجات می یافتی میدادم چنانکه دیدی
واگر برو داری سفید ریشان نجات می یافتی آورده بودم واگر بطبیبی طبیبان نجات می یافتی
آورده بودم واگر بجنگ و حرب نجات می یافتی میکردم واگر بزاری با خواتین نجات می یافتی آمده
ام امّا کار بخدائیست که ازین هیچ چیز قبول ندارد بعد از برآمدن امام ازان کس سوال کرد که
این چه کار است گفت بادشاه را پسر وفات یافته است و هر سال همچنان میکنند امام هم ازان
جای روان شد گفت که بارها مرا رضای خدای تصدق کن که اینچنین خدای قادر که ازین
چیزهای هیچ قبول ندارد چگونه طلب او را ترک دهم و طالب دنیای فانی باشم و ازانجا به مکه
رجوع کرد بعد از اطواف در طلب علم شد تا امام زمانه گشت امّا چون اصحاب کم شدند و در
هر روز رحلت مینمودند مگر مرتضیٰ علی رضی الله عنه مانده بود امام حسن باتفاق صحابه در پیش
مرتضیٰ علی کرم الله وجهه شد و بیعت کردن خواست و گفت که حضرت رسول فرموده
است اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم آنچه تو از حضرت آموخته باین فقیر تعلیم کن مرتضیٰ
فرمود که روزے در خدمت رسول الله صلعم نشسته بودم حضرت فرمود چشمان مرا ببین
که چگونه میپوشم چشم پوشید و گفت لا اله الا الله باز فرمود که چشمان بپوش و بگو گفتم حضرت
رسالت پناه فرمود دریافتی مرتضیٰ علی کرم الله وجهه بجان و هوش هرچه از ذکر و فکر بود به تعلیم
کرد و تا این زمان بجان و هوش در میان صوفیان روا است و او را سه صد کس مرید بود هر یکی
مانند او گشته بودند وازان میان به دو کس اجازت داد یکی عبد الواحد بن زید و دیگر حبیب عجمی ایجاد شده
پنج خانواده از عبد الواحد بن زید از میان یک مرید امام بفرزندی بود و اصل نام ابن حارث و قصهٔ او را
در فصل ایمان مذکور کردم باز نادرا براه آورد آورده اند که روزی نو سر چشمه صفت امام گفتش ای زن

سحر پیش آن مخنث باز خود خبر دار شد سر پوشید گفت ای امام من از محبت آدمی چنان مستغرق و عقل بوده ام که سر خویش را
را فراموش کرده بودم و تو دعوی محبت خدای میکنی چگونه برهنگی سر مرا دیدی امام واقعه باز پرسید گفت
شوهر داشتم که در چند سال محبت کشی او کرده ام اما چنان محبت او آشفته ام که از محبت او خبر ندارم
ولیکن در این ایام خواهد که زن دیگر بگیرد هر چند میکنم این محبت او را نمی توانم صبر کردن امام فریاد بر آورد
که این شغف محبوب من پیش نگیرد داود در کلام مجید خود فرموده است ان الله لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما
دون ذلک لمن یشاء الٰهی بحرمت راز و نیاز امیر المومنین علی مرتضی کرم الله وجهه که با تو داشت
الٰهی بحرمت راز و نیاز سرور کائنات خلاصهٔ موجودات شفیع روز جزا احمد مجتبیٰ محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم
که با تو داشت الٰهی بحرمت ذات مقدس و مطهر خویش که مرادات و مشروحات این بیچاره بر آورده
گردانی همینست کمل کردم من چیدم فقرآمد فلان شجرهٔ دیگر از سلسلهٔ سهروردیه
که تعلق بابو النجیب سهروردی دارد که حضرت شیخنا از و اذن داشت و از و باین فقیر بلا در وزیره
تنگنا می رسید الٰهی بحرمت راز و نیاز شیخ الاسلام والمسلمین شیخ علی ترمذی که با تو داشت
بدان ای فرزند که ارواح جسمی ست لطیف که تعلق دارد به بدن انسانی تعلق تصرف و
تدبیر و روح غیر نفس ست و نفس غیر روح زیرا که در هنگام خواب بیرون میرود و نفس بر جای میباشد
بقوله علیه الصلوٰة والسلام النوم اخ الموت و در حدیث دیگر در مشارق
آورده است که ان الله یقبض ارواحکم حیث یشاء یرد علیکم حیث یشاء یعنی قبض میکند در
خواب باز میگرداند در بیداری چنانکه روزی این فقیر از حضرت شیخ پرسید که بعضیان چه
میگویند که ارواح صورت ندارد حضرت شیخ فرمود که محض غلط میگویند و این در اکثر جایهای
مسطور ست اما چون در رحم منزل مخفی شدم بیمار بودم میدارم که ارواح ما را بمنزل صورت پیدا
بود و مصنف این رساله نیز نشان گفته بود ما در خود تصدیق نگرد که لائق در آن ایام من
وقتر بودم پس فقیر نیز از آن مقام خبر دارد دیدار و فقیر از آن احوال خبر دارد و گفت چون من از
رحم فرود آمدم مرا در فلان چیز نهاده بودند الٰهی بحرمت راز و نیاز شیخ الاسلام والمسلمین
شیخ سالار بده عطاء الله بیت الله رومی قدس سره که با تو داشت الٰهی بحرمت
راز و نیاز شیخ الاسلام والمسلمین شیخ قطب الدین مهاجری قدس سره که با تو داشت

الٰهی بحرمت راز و نیاز شیخ الاسلام والمسلمین شیخ نظام الدین مهاجری قدس سره که با
تو داشت الٰهی بحرمت راز و نیاز شیخ الاسلام والمسلمین شیخ سید جلال الحسن البخاری قدس
سره که با تو داشت و پیر سید جلال بخاری اول ست که این جهانیان گویند الٰهی بحرمت
راز و نیاز شیخ رکن الدین قدس سره که با تو داشت نقل ست که شیخ پانزده ماه در رحم
مادر بود بعد از ولادت جد او شیخ بهاء الدین ذکریا او در گوش پرسید که اینقدر چرا در رحم
دیر ماندی گفت در هر ماه دو سیپاره از کلام الله یاد میکردم از آن دیر ماندم واو اش پدر خود
اذن آورده بود الٰهی بحرمت راز و نیاز شیخ الاسلام والمسلمین شیخ بهاء الدین ذکریا
قریشی قدس سره که با تو داشت و ذکریا نام پدر او بود منقولست که شیخ را حضرت شهاب
الدین دعا کرده بود که هر که ترا ببیند و بعد از جنازه ترا ببیند و هر که بعد از جنازه تو منارهٔ ترا
ببیند یعنی گنبد ترا او را بدوزخ کاری نباشد چون این سخن به شیخ فرید شکر گنج رسید در خاطر
گذرانید که مرا شیخ قطب عالم هیچ دعا نکرد قطب عالم در یافت و در حق او دعا کرد که هر که مرید تو شود
و مرید تو تا روز قیامت هر که درین سلسله تو اقتدا کند او را از آتش دوزخ خلاصی باشد و
شیخ رکن الدین آورده است که در شب حق تعالی را در خواب دیدم همین چنان بهمرو گفت هر که
سه کرت این را تکرار کند او را بتو بخشیدم از برکت این اسما یعنی شیخ رکن الدین و شیخ صدر
الدین و شیخ بهاء الدین باید که این سه کرت تکرار کند الٰهی بحرمت راز و نیاز شیخ
الاسلام و المسلمین شیخ شهاب الدین سهروردی قدس سره که با تو داشت منقولست
معراج حضرت [illegible] سال بود اما چون برگشته آمد جای خواب هنوز گرم بود و این را طلسمات الٰهی
ند که بر بعضی یک ساعت پیدا شد و بر بعضی چند سال شیخ شهاب الدین را مریدی بود مؤذن
و در همین التماس می بود که اگر من طلسمات الٰهی را ببینم روز جمعه در مسجد دمشق که آنرا امام وید
نموده است در رسید و در زیر آن مسجد جوی آب میرفت در حال جامه کشید بعد از آن
ب در آمد چون سر بالا کرد در ولایتی بیرون شد که نام آن ولایت نمی شناخت حیران
ب سر آب نشسته بود ناگاه یک درویش نیک محضر بر پیش آمد گفت چه شخصی واقع باز
او را در خانه برد بعد از مدت دختر بدو نکاح کرد و فرزندان چند از تولد شدند بعد از آن

روزے نیز برائے غسل دران جایگاه جامه کشید چون در آب در آمد سر بالا کرد که باز دریمان
مسجد بیرون شد و جامهائے او همچنان نهاده بود و مردمان هنوز بمسجد حاضر نشده موذن
جامه پوشید و در مسجد متحیر شده نشست بعد از آمدن شیخ بمسجد چون نماز ادا کردند شیخ بدو تبسم
کرد که متحیر مباش میخواستے دیدی آن مقام را بدو معاینه کرد و توشه گرفته روان شد بعد از سه
ماه در آنجا رسید زن و فرزندان خود را بجا ورد الٰهی بحرمت راز و نیاز شیخ الاسلام والمسلمین
شیخ ضیاء الدین ابو النجیب عبد القادر سهروردی قدس سره که با تو داشت الٰهی بحرمت راز
و نیاز شیخ الاسلام والمسلمین شیخ وجیه الدین ابو عمر سهروردی قدس سره که با تو داشت الٰهی
بحرمت راز و نیاز شیخ الاسلام والمسلمین شیخ محمد بن عبد الله معروف به عمویه سهروردی
قدس سره که با تو داشت الٰهی بحرمت راز و نیاز شیخ الاسلام والمسلمین شیخ احمد اسود علو
دینوری قدس سره که با تو داشت الٰهی بحرمت راز و نیاز شیخ الاسلام والمسلمین شیخ ممشاد
علو دینوری قدس سره که با تو داشت الٰهی بحرمت راز و نیاز شیخ الاسلام والمسلمین
شیخ جنید بغدادی قدس سره که با تو داشت در قالع البدعت شیخ الاسلام
ابو الحسن نوری آورده است که آنچه بعضے صوفیان گویند که شیخ جنید رقص میکرد و سماع می
کرد راست است اما در آخر عمر تائب شده توبه کرد و آورده اند که شیخ خواجه زاده
حضرت سری سقطی بود و در شیخ سالگی نماز میگذارد اما سر را نزدیک نهاد روزے
سری سقطی گفتش که ای پسر سر را دورتر بیا ید نهاد گفت اگرچه روایت همچنان ست
اما سر من از نکته الله میگذرد از آن نزدیک می نهم روزی همراه سری سقطی بطواف کعبة الله
میرفت در مسجد حرام چهار صد اولیاء الله را یافتند که همگی در بیان شکر بودند چون
سری سقطی را دیدند مصرّح شدند که از جواب احسن شنویم سری سقطی اشارت بجنید کرد
که از وی پرسید شیخ جنید گفت شکر گفتار زبانی نیست بلکه شکر آن بود که چون نعمت
منعم را صرف خود کردی بیش قوت آنرا در عبادت او صرف کن باز نعمت دیگر
طلب تا شکر بجاے آورده باشی همگی پسندیدند روزے در بازارے گذشت
کودکان او را بسنگ و کلوخ میزدند گفت بسنگ نزنید که پائے من شکند جادگی

مسئله در بیان مناقب شیخ جنید بغدادی قدس سره

پائے نمی ترسم بلکہ از عبادت محروم مانم الٰہی بحرمت راز و نیاز شیخ الاسلام والمسلمین
سری سقطی قدس سرہ کہ با تو داشت الٰہی بحرمت راز و نیاز شیخ معروف کرخی قدس
سرہ کہ با تو داشت منقولست کہ روزے سری بمراقبہ نشستہ بود سر بر آورد و تبسم کرد باز بمراقبہ
شد باز سر بر آورد و گریہ شد مریدان پرسیدند کہ چہ حالست گفت در ہر زمانہ چہار ہزار مردان
غیب می باشند غیب آنرا گویند کہ ہیچ ذرہ از شریعت در افعال و در اقوال تجاوز نہ کردہ باشند
ولیکن از مراتب خود نیز خبر نداشتہ باشند و نہ مردان دیگر خبر داشتہ باشند و نزدیک خدا صاحب
مراتب باشند و در ہر زمانہ چہار صد ابدال میباشند و امام شافعی ابدال بود و منظفر دریا کسی
پرسید کہ امام شافعی از کیانست گفت ابدالست و از مالک دینار پرسید کہ چہ حال
دارد گفت بعد از و باشد او کسی نباشد و ابدال آنرا گویند کہ صاحب مراتب و صاحب
علم باشد کہ از جملہ لعزیز فی خبر دار باشد و نیز قیام زمین با ایشانست کہ گفتہ اند
لَوْلَا الْاَبْدَالُ لَخُسِفَتِ الْاَرْضُ وَمَا فِیْهَا و در ہر زمانہ چہل اوتاد میباشند و مراتب
ایشان اعلیٰست از مراتب ابدال کہ فی کل شیء انتباہ دارند و در ہر زمانہ چہار
نقبا می باشند کہ ہر چہار گوشہ و بنیادی بر ایشان آبادان می باشند و ایشان
را نقیبان حق گویند و خاصیت ایشان آنست کہ ہر چہ خواہند شود اگر آفتاب
را در شب باز آرند برگشتہ باز آید زیرا کہ وجود ایشان از خود فانی و بحق باقی چنانکہ
آہن را کسی بہ آتش گرم کند تا سرخ شود بعد ازان ہر چہ بہ آتش می سوزد بدان آہن سوختہ
می شود از خشک و تر در ہر زمانہ دو نفر نجیب می باشند کہ ایشان را نجبا گویند و معنی نجیب
در صراح بیان کردہ است پوستہ پیراستہ و پیوستہ را گویند چنانکہ میوہ چہار مغز پس
گویا کہ پوست اول ایشان شریعت ست و پوست دوم بمنزلہ طریقت و مغز بمنزلہ
حقیقت پس معلوم باد کہ تا کسے بشریعت آراستہ نباشد بحقیقت نرسد زیرا کہ ابتداء
و انتہاء ہر چیز شریعت ست کہ متابعت حضرت رسالت پناہ است چنانکہ اول
پوست پیدا شود و بعدہ مغز و ایضاً نجیب گرامی شدہ را گویند و نجبا بجماعۃ و
انتخاب برگزیدن را گویند و معنی نقیب نیز بیان فرمودہ است نقیب ستودہ مردم ور

نیکی افعال واقوال وداننده وبهتر قوم ونقبا جماعت والیضاً نقیب نفس را گویند که مجرد وه
صفات باشد چنانکه سگی که بردر صاحب خفته باشد ومردم را به بانگ کردن شر آزار واو را
نیز نقیب گویند ومردوی نجبا را گویند ومرد نیک واز نگاه نگذارد با کسی ونقیب
ودر شهر ها گشتن را گویند واوتاد شیخ را گویند والیضاً کسی را که ذکر خود را همیشه از
دست خود نهد وابدال دیگر کردن را گویند قوله تعالی من الخوف امنا یعنی از
خوف بسوی امن برآمد والیضاً الابدال قوم من الصالحین لا یخلو الدنیا
منهم اذا مات واحد بدل الله تعالى مكانه باخر یعنی چون بمیرد برجای
او دیگر را می نشانند ودر هر زمانه یک نفر قطب می باشد وقطب آن را گویند
که جمله ذرات دنیا وی را چون خردل بکف دانا باشد ودر هر زمانه یک نفر غوث می باشد که از
احوال این جمله خبر دارد وایشان از مراتب واحوال او خبر ندارند وغوث فریادرس را گویند
هرگاه که مراتب قطب نقصان یابد غوث از حق تعالی می خواهد ونزدیک بعضی محققان
پیری وپیشوایی را نشاید مگر قطب لیس شیخ فرمود که هرگاه که یکی از ایشان بمیرد بجای او دیگر را
نشانند چنانکه غوث بمیرد برجای او قطب را می نشانند وچون قطب بمیرد بجای او نجیب را می
نشانند وچون یکی از نجبا بمیرد برجای او نقیب را می نشانند وچون یکی از نقبا بمیرد برجای او اوتاد را می نشانند
وچون اوتاد بمیرد برجای او ابدال را می نشانند وچون یکی از ابدال بمیرد برجای او یکی از مردان غیب را
نشانند وعلی هذا القیاس مراتب همچنان از یکی به یکی می رسد یعنی چون غوث بمیرد برجای او قطب
نشانند پس جای قطب خالی ماند بعد از آن یکی از نجبا را بجای قطب برد پس نجیب یک کم
می شود ویکی از نقبا را بجای نجیب می برد پس نجیب سه کس می شود یکی از اوتاد را بجای نقیب می برد یعنی
بمراتب ایشان می رسد پس اوتاد از چهل یک کم می شود ویکی ابدال به مراتب اوتاد می رسد پس ابدال
یک کم می شود از چهار هزار یکی از مردان غیب به مراتب او می رساند پس مردان از چهار هزار یک کم
می شود یکی از عامه خلق را بمراتب او می رساند ودرین زمان یکی از مردان غیب را بمراتب ابدال رسید
ودر خاطر داشتم که اگر مرا بجای او خواهد برد آیا هندو می زنار دار را از زنار برید ومراتب او رساند
مرسدم که مبادا آن زنار در گردن من اندازد از آن در گریه شدم بعد از آن الغرض

فرزند که شیخ از نجیبان بود وعادت درویشان هست که خود را از هر چیز فرود تر می بینند و زبون
می باشند از انچنان گفت و را میان یکی از مریدان سوال کرد که قطب در کجا و فات یافت
که این اولیاء مذکورین بمراتب یک دیگر رسیدند گفت قطب در روم بود و هندو در گجرات
بود و من در دکن بوده ام گفت میان روم و گجرات چه مقدار مسافت باشد گفت سه ماه
مرید سوال کرد که یا شیخ از اطراف عالم چون خبر داری از این مسئله نیز جواب بده که مرد تام و
نیم مرد و ناقص کیانند گفت فردا بیا چون آمد شیخ رحلت نموده بود و متحیر شد اما بسر قبرش
رفت و فریاد کرد که ای خواجه آواز بکشید باز گفت ای پیر خواجگی شایان کیست که زوال ندارد
گفت جواب دی نگی می خواهم گفت دینه روز نگفتم که هنوز متحیر بودم اما امروز از حیرت خلاص شدم و
مرد تام منم که ایمان بالسلامت آورده ام و نیم مرد تویی که ایمان تو در خطر است و مرد ناقص کسی
ست که از هیچ بلاهای قیامت نگذشته و لاف میزند چنانکه ابوبکر الصدیق رضی الله عنه میگفت
من بمانم بدان کسان که از اهوال قیامت نگذشته اند و خنده قهقه میکنند یعنی مرد ناقص آن
ست که از هولها نگذشته باشد و لاف مشاهده و وردی و شیخی میزند و بعضی گفته اند که مرد تام
آنست که کار را بکسی اظهار نکند که فلان بکنم اما بمروت خود او را موجود آرد و نیم مرد آنست
که اظهار کند که می کنم و آنرا در وجود آید و ناقص آنست که اظهار کند که میکنم و لیکن از و در وجود
نیاید و شرمنده شود که المُنَافِقُ اِذَا وَعَدَ خَلَفَ و درین ترکیب مکرراست آلهی بحرمت
راز و نیاز شیخ الاسلام و المسلمین شیخ داود قدس سره که با تو داشت آورده
اند که روزی تشنه شد در صحن شخص در آمد و طلب آب کرد کنیزک آب آورد و نخورد
گفتند چرا گفت بخواجه این کنیزک روزی تعلیم کتاب کرده بودم مباد که این با جبر
آن تعلیم برسد و از ثواب محروم مانم روزی گرما سخت بعراق گشته بود مادرش در رسید
گفت چرا در سایه نمی نشینی گفت در عراق ناشایستها می دیدم دعا کردم که خداوندا پایم
بستان تا از جمعه و جماعت باز مانم و این ناشایستها نه بینم الحال نمی توانم جنبید و بعضی گفته
اند که بوقت آمدن او در مسجد خلق چنان بدو استقبال و توجه می نمودند که بعضی مر بعضی را زیر پا
می کردند شیخ دعا کرد الهی کثرت خلق نوعی از انواع دنیا دمی نیست مرا ایمن کن تا ایشان محروم

مسئله در مناقب شیخ داود قدس الله سره

زمین شد دیگر آورده اند در هر خانه که می بود تا آن خانه خراب نمی شد بخانه دیگر نمی رفت و تا در سرای یکخانه می بود بسرای دیگر نمیرفت و باز راست نمی گردد گفتند چرا گفت بخدای عهد کرده ام که از من در دنیا آبادانی نماند چون وفات شد خانه آخرینش خراب شد دیگر آورده اند که روزی هارون رشید با امام یوسف هر دو بخلوت او رفتند او دن بدخول نه کرد مادر او را شفیع آوردند مادر پستان بالا کرد که بحق همان شیری که از پستان من خورده که ایشان را اذن ده گفت یارب رضاء تو در رضا مادرست والا اذن نمیدادم بعد از دخول چون نصیحت شنیدند وقت برآمدن مبلغ زر بد پیش کرد قبول نه کرد گفت من از میراث پدر خانه فروخته ام و دعا کرده ام که یا رب هرگاه این نفقه حلال من صرف شود در حم قبض کن هارون رشید از مادرش پرسید که نفقه شیخ کجا باشد گفت در دکان فلان بقال هارون رشید از ان بقال پرسید که نفقه شیخ چند مانده باشد گفت ده یا دوازده درم مانده است و هر روز نیم دانگ میخورد خلیفه آنرا حساب کرد که این مقدار روز عمر او باشد چون روز آخر شد بعد از سلام بامداد پشت بقبله آورد و گفت که ای یاران داود طائی نماند که من میدانم که دعای او مستجاب باشد چون کسی را فرستادند مادرش گفت در دست شب نماز میگزارد در وقت سحر بعد از وتر سر بزمین نهاد و وقت بامداد و بیدار میکردم دیدم که مرغ روحش پریده بود و او از شاگردان امام اعظم بود رضی الله عنه الٰهی بحرمت راز و نیاز شیخ الاسلام والمسلمین شیخ حبیب عجمی قدس سره که با تو داشت آورده اند که در اول حال ربوا خوار بود و او را حبیب ربوا خوار میگفتند مال بقرضداران میداد و هر چیز که از دنیا یافت از هیزم و طعام و شراب و گوشت بربوا میگرفت روزی از خانه قرضدار سرگاو بیاورد و بربوا از خانه قرضدار دیگر هیزم بربوا بیاورد و سر او در دیگ پاره پارچه کرده انداخت ناگاه فقیری از در در آمد و یا الله گفت مرزن خود را فرمود تا از ان گوشت بدهد زن چون سرپوش باز کرد دید که سر گاو بتمام مهیا شده و پیشش بر و گسترده است زن بگریخت حبیب پیش آمد دید که همچنان است سر زیاد کرد که از خدا شرم نمیکنی چند گرفتار نفس باشی حبیب از ان حال بطاقت شده بجانب حسن بصری رو دید چون در راه میرفت کودکان از ده بگریختند که از شومیت او ما را نخواهیم سوخت چون تو به کشید در ان ساعت صیت و آوازه او در تمام عالم پراگنده شد که حبیب از تائبان و

وصلان ست چون ازان طرف برگشته آمد کودکان بدو نزدیک شدند تا سایهٔ او بر ایشان افتد و به برکت او آمرزیده شوند و آن اموال را بتمامه بفقر صندادان بخشید و دران خانه نیز چیزی نماند روزی زنش فرستاد که جائی مزدوری کرده بیار شیخ رفت جائی دید که آب و سبزه بغایت خوش بودند در انجا تمام روز عبادت الله کرد وقت شام بخانه آمد زنش گفت چه کردی گفت وعده کرده است که فردا بیکجا بدهم بگذاد و سه روز میرفت و خالی می آمد روز چهارم زنش اشاره بدستش داد که فرزندان تو از گرسنگی میمردند باید که امروز خالی نیائی بازدر انجا عبادت الله کرد وقت شام انبان را از سنگریزه پر کرده از جهت اینکه دل زن آزرده نگردد و چون بخانه رسید بوی طعام بمشامش رسید و زنگ وروی خانه بلباس دیگر دید گفت چه حال ست زنش گفت کسی را که تو مزدور شده چه مرد با مروت بوده ست و نیکوکار و نیک محضر توسخی بوده است امروز شتر را با طعام و لباس و زر بار کرده آورده و گفت که حبیب را بگو آنچه تو میکنی ترک ندهی که من مزدوری همچنان میدهم حبیب قصهٔ حال باز نمود و چون آن سنگریزه ریختند همه در و مروارید بودند و ایضاً روزی دنوی را بر سردار بالا کشیده دید پایهای وی می بوسید گفتند چرا گفت در طلب خود رفت من در طلب خودروم باید الٰهی بحرمت راز و نیاز شیخ الاسلام والمسلمین شیخ حسن بصری رضی الله عنه که با تو داشت آورده اند که روزی جوانی بدکار که هیچ از نیکی از وی در وجود نیامده بود بحالت نزع رسید امام بروحاضر بود و نطق زبانش بسته بود ناگاه امام تبسم کرد گفتند که چه جای تبسم ست گفت این جوان در خاطر آورد که ای پروردگار الناس و میان افعال من بد و اقوال من زشت صغیره و کبایر من بگام جمله اعتقاد باین دارند که فلان بدکردار به دوزخ رفت و من نیز میدانم که جای من در دوزخ ستانرا که دیده و دانسته بدی میکردم اگر صفت رحیمی تو درکار شود کم گمان مردم بجای دیگر باد و مرا بجائی دیگر باری هیچ از رحمت تو کم نشود الله تعالی بمجرد خطره او را بخشید ازان تبسم کردم دران شب چهل کس اولیاء الله او را بخواب دیدند که آمرزیدهٔ حق شده است آورده اند که در قریب شیخ مجوسی آتش پرست بود روزی بحالت نزع رسید امام بروحاضر شد گفت ای شمعون چونی گفت چنانکه داند گفت و چنانکه رضاء او ست گفت چونست رضای او گفت چنانکه مرا ئے ماست شیخ گفت کار ازین سخن بوی آشنائی می آید و شما چرا بیگانه می گردید گفت مرا حاجت شما

مسئلہ در مناقب حسن بصری رضی اللہ عنہ

مسلمانان بیگانه کرده است میگویید که دوزخ هست و گناه می کنید و می گویید که بهشت هست
تصدقات نمی کنید و می گویید که دیدار حق هست و بغیر او دوستی می کنید امام گفت بقدر گناه عذاب
کرده شویم و ببرکت ایمان بگذریم شمعون گفت من نیز هفتاد سال عبادت آتش کرده ام مرا
نخواهد سوخت امام آتش طلب کرد و دست در آتش نهاد هیچ نسوخت گفت تو نیز انداز قبول کرد
گفت من عبادت خدا کرده ام از آتش نمی ترسم و تو عبادت آتش کرده از وی می ترسی شمعون گفت
ایمان آرم بسه شرط اگر ضامن شوی اول نابودن عذاب قبر و نجات از دوزخ دوم رسیدن
بهشت سوم دیدار باریتعالی امام فرمود قبول کردم گفت نوشته کن بده تا با خود در گور برم بیچاره
گرد شمعون مسلمان شد چون مرد بعد از دفن کردن امام بجانبی دلگیر شد و از وجد بیرون آمد
که بد کاری کرده ام بدرگاه لم یزل ضامنیت نوشته فرستادم از کثرت غم و اندوه در خواب رفت دید
که شمعون حلهای پوشیده در بهشت امام متحیر آمد و گفت ای شمعون چونی گفت چنانکه می بینی فرمود
خدای تعالی با تو چه کرد گفت از برکت ایمان و ضامنیت شما عذاب قبر نکرد و از دوزخ خلاص
شدم و بجنت رسیدم و وعده دیدار کرد و فی الحال از ضامنیت خلاص شدی نوشته تو درا گیر
امام چون بیدار شد نوشته را در دست خود یافت و بطرف دیگران نوشته بود بطریق مذکور که
نجاک الله کما نجیتنی من الهم والغم الٰهی بحرمت رازونیاز شیخ الاسلام والمسلمین
امیر المومنین مرتضیٰ علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه که با تو داشت و درین شجره صوفیان را همه شیخ می
نویسند الٰهی بحرمت رازونیاز خواجه کائنات و خلاصه موجودات زبدهٔ ممکنات شفیع روز
جزا محمد مصطفیٰ احمد مجتبیٰ صلی الله علیه وآله وسلم که با تو داشت الٰهی بحرمت
ذات مقدس و مطهر خویش که مرادات و مشروعات این بیچاره برآورده بحر گردانی بملک
و کمال کرامت شجرهٔ سوم از سلسلهٔ کبرویه از آغاز و بعثت و بیان رسول الله کم تا
آخر نهایت قال علیه السلام کنت نبیا و آدم بین الماء والطین یاران ای فرزند
کرا قبل ولادت و بعد الولادت همیشه پیغمبر بود چنانکه بر سنگ و درخت بود سلام می کرد و از
ایام طفولیت باز آورده اند که اول سلام بر درخت بازنجان کرده بود و ازان خوردن
بازنجان ثواب هست اما جبرئیل وحی چهل سالگی برو نازل شد و پیش از چهل سالگی همیشه نبی بوده

در کوه حرا و درون غاری بود که یا ایها المدثر در شان اوست روزی جبرئیل بصورت آدمی
دران غار بیرون آمد و گفت اقرأ باسم ربک الذی خلق خلق الانسان من علق ۰ بمجرد
گفتن این آیت لوح قلب او را چون لوح محفوظ کرد که چون ذره از فضائل او بود همه
کلام الله از اول تا آخر یادش شد و بعد ازان بهر حادثه آیت را فرود می آوردند آنچه
حضرت رسالت پناه صلعم یک کرت از جبرئیل می شنود هرگز او را فراموش نمی کرد لقوله تعالی
سنقرئک فلا تنسی در شان اوست و آنچه در کتب مسطور است که قرآن در لیلة القدر
نازل شد آن از لوح محفوظ بآسمان دنیا نازل شد و فرشتگان او را بر برگ درختان
یاقوت نوشته و آن قبل از ایجاد آدم علیه السلام بود جبرئیل ازو غائب شد حضرت
رسالت پناه فرمود که این چه باشد که پیدا من شد مبادا که من شاعر گشتم ازان
اندوه خواست تا خود را از کوه اندازد شیطان آواز کشید که ای محمد از تو نشاید که شاعر
گردی موت توبه که شاعری تو حضرت چون نزدیک بکوه رسید جبرئیل را دیده در هوا بصورت
اشتر که پای راست را بر پای دیگر نهاده و میگفت که یا محمد انت رسول
الله و انا جبرئیل و هذا عدوک الذی اخرج اباک من الجنة و این فریاد کننده دشمن
تو است یاد از فریفته مشو بعد ازان حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم بطرف خانه خود
آمد بی بی خدیجه کبری رضی الله عنها منتظر وحی او بود چون این بشنید گفت صدقت که
در پیغمبری تو هیچ شک نباشد مایان پیش ازین دانسته بودیم بی بی گفت باش تا نوفل برادر
و نوفل عم خدیجه بود و عالم زمانه بود که هر کتاب مسبوقین را در حفظ داشت خدیجه چون قصه حال
بدو گفت نوفل گفت صدقت که در پیغمبری او شک نباشد اما چون او بگوید که جبرئیل آمد ازان
حال تو سر خود را برهنه کن اگر جبرئیل باشد شرم کند و بیرون رود و اگر شیطان باشد بیرون نرود
بی بی چون بخانه رسید مهتر جبرئیل از درون خانه درآمد حضرت گفت باز آمد گفت درون است
یا بیرون گفت اندرون است بی بی سر را برهنه کرد و مهتر جبرئیل بشتاب از خانه بیرون شد گفت
چه شد گفت بیرون شد چون سر پوشید باز درآمد خدیجه گفت آمنا که تو پیغمبر گشته بکن نوفل
چنان گفته بود بعد ازان چون خدیجه ایمان آورد دوران شب سفتاد و هزار سردار ان قوم

چون آمدند و ایمان آوردند بعد از ان مرتضی علی کودک بود و اکثر اوقات در خانه حضرت رسول الله می بود روزی چون بخانه او میرسید وقت ضحی بود که حضرت با خدیجه رضی الله عنها نماز ضحی میگذاردند بعد از سلام حضرت مرتضی سوال کرد که این چه امر است حضرت گفت یا علی من پیغمبر گشتم گفت چند سال است که این چنین نبوت تو داشتیم راست باشد گفت ایمان بیار گفت باش تا مادر و پدر را بپرسم برو ای گویند که مادر را پرسید اما اصح آنست که چهار قدم بجانب خانه برداشت باز فکر کرد که محمد ابر گرد و مگو بنود برگشته ایمان آورد ازانست که او را در چهارم جا ذکر میکنند و مراتب او رضی الله عنه مراتب از دیگران کم نشد روز سوم ابیطالب از مادرش سوال کرد و مادر مرتضی علی نیز فاطمه نام داشت و بعد از مرتضی او ایمان آورده بود اما با بی طالب نمی گفت از ترس وا دی پرسید که مرتضی علی کجا باشد گفت ندانم مگر در خانه محمد بوده باشد چون ابیطالب رسید وقت ضحی بود باز رسول الله در نماز بود بعد از سلام پرسید که ای جگر گوشه این چه امر است گفت یا عما من رسول گشتم گفت راست باشد چند سال شد که منتظر وحی تو بودیم اما چرا اظهار نمی کنی گفت از فتنه و غوغاے قریش می ترسم گفت از مرگ من شنیده چه گفت پس ایمان آر گفت اخذت النار علی العار یعنی از جهت ننگ کافری آتش را قبول دارم لیکن از جهت تو شمشیر زنم بعد از ان بمرتضی گفت که چه می کنی گفت پاسبانی میکنم تا کافران نیایند گفت از مرگ ابو طالب مگر نشنیدی که از قریش میترسی ایمان به پیغمبری او آر گفت من آورده ام تو نیز آر گفت اخذت النار علی العار و لیکن شمشیر از برای شما خواهم زد بعد از ان چون رسم عرب است که در حین فرح و شادی آواز بلند میکنند ابوطالب آواز کشید مردمان گفتند که در قبیل عبد المطلب چه آواز شادی است خبر یافتند که محمد به پیغمبری مبعوث شد ابوجهل و پدرش و سائر قریش لشکر کشی کردند اما حضرت را ده پسر بودند همه بر در استادند و هر همه بمنزله شیران بودند که در مجلس بعد مست ایشان نمی استاد آورده اند که ابو بکر الصدیق را در ایام جاهلیت چنان عادت بود که هر گز از زبان او ورد دروغ نمی آمد و تمام عرب بر سخن او استواری داشتند صدیق رضی الله عنه دران زمان کفار را نصیحت نمود که ای بدبختان بیش از ین که یک حمزه بود و پنج کفر میکنند الحال نه شیران غران استاده اند پنج قریش را خواهند کند غرض اینکه من در پیش او روم اگر او پیغمبر بود خواهم شناخت قریش معقول داشتند قول او را چون ابو بکر الصدیق بجانب سرا

می آمد و زنگنائی با حضرت رسالت پناه ﷺ پیش آمد حضرت فرمود انا رسول اللہ ﷺ گفت صدقت
صدقت صدقت و ایمان آورد تمام لشکر کفار برہم زد بعضے مسلمان شدند و
بعضے در دشمنی ماندند بعد از ان لشکر امیر المومنین عثمان بن عفان و زبیر بن عبد اللہ ہر دو
طفل نابالغ در سفر بسوداگری رفته بودند چون از سفر باز آمدند اموال دنیاوی چون اسپ و شتر
و اشتر و غیر ذلک من نعیم الدنیا ہر یک بمقدار کاروانی تحصیل کرده آوردند ابو بکر الصدیق
بقدوم ایشان پیشتر شد گفت مژده شمارا که محمد ﷺ به پیغمبری مبعوث شد ہر دو بر اشتران سوار بودند
و اشتر را بخوابانیدند و از پشت اشتر جستند بفرح و شادی آواز بلند کشیدند اما امیر المومنین عثمان رض
فرمود که این اموال من ہمه تعلق بفقرا دارد و در حال فقیران آن اموال را غنیمت کردند و در پیش
حضرت شدند و ایمان آوردند پس درین ہنگام سه صد و سیزده کس اصحاب پیدا شدند اما درین
چاه کاویدند و نماز در انجا میکردند از جهت اینکه کافران بر ایشان مکر نکنند زیرا که چون ایشان بنماز
مے استادند از خود بی بودند پس درین ہنگام اکثر کافران بر ایشان دخل میکردند بتوانستند و حکما
گفته اند که سه چیز از سه کس ہرگز نمیرود اول مکر از کافران دوم ظلم از سپاہی سوم جہل از
افغانان و حضرت نماز بجانب بیت المقدس میکردند و در کعبة اللہ کافران بتان نهاده بودند روزے
ابوجہل در پیش امیر المومنین عمر شد گفت یا عمر از غم داند و محمد بر خاطرم چنان بار نشسته است
که شرح نمی توانم کردن بغیر از شما پهلوان و معتقد در روے زمین نمی بینم اگر کله محمد نعوذ باللہ منه
خاک در دہن او باد بیارے صد اشتر سرخ و یک دختر خود بتو دہم و دختر او صاحب جمال بود
امیر المومنین عمر رض قبول کرد ابوجہل او را شراب خورانید و مستش کرد و گفت بیا سوگند به بتان
بخور که خلاف نخواہی کرد چون در پیش بتان شدند جمله بتان گفتند لا اله الا اللہ محمد
رسول اللہ ﷺ ابوجہل در پاے امیر افتاد که این سخن را پیش کس مگوئی بود دوم نیز شراب خورانید
اما بتان ہمچنان کلمه طیبه می گفتند که اگر تمام عالم برہم زنند یک سر موئی او نقصان ندیدند گذارد ہم
چون شراب خورانید و مست شد سوگند بلات و عزی یاد کرد و از انجا شمشیر آہیخت و تحکم کرده
روان شد که درین زمان کله محمد را خواہم آورد و در راه دو دیده میرفت اما دو فرشتگان بصورت
گوساله شدند و دو بصورت آدمی ہمان گوساله را ہمی گفتند سخنے توانستند چون امیر المومنین

عمر رسید گفتند یا امیر اگر گوساله را گرفتن بان کرامت کرده باشی امیر در عقب ایشان دوید گرفت
حق که بیچاره مانده شد و قوتش از دست رفت بعد از آن یکی از آن گوساله گفتش یا عمر تو مرا
گرفتن نمی توانی خواهر را که معصوم حق است چگونه ضرر خواهی رسانید ازین سخن دل مانده شد اما
از جهت پیمان عهد ابوجهل آهسته آهسته میرفت از پیش دو جوانان رسیدند و عرضش
پرسیدند که عزم تا کجا داری واقعه باز نمود گفتندش ازین عزم برگرد که او معصوم بعصمت
الله است و دین او در تمام عالم پراگنده شده مادر و خواهر تو نیز مسلمان شدند امیر گفت
مسلمان نباشند گفتندش شما بدست خود هر مرغ بکشید ایشان بدان دخل نکنند مسلمان شدند
والا کافر باشند امیر چون بخانه رسید مرغ را بشمشیر زد و بخواهر داد که این را برای خوردن مهیا کن
او دست نکرد که این مردار است در دین محمد علیه السلام شمشیر بر سرش زد سرش شکست از کثرت
امده در خواب شد آورده اند که در آن زمان حضرت رسالت پناه کلام الله را حق ورق کرده
بمسلمانان می فرستادند مادرش گفت ای دختر همان ورق را بیار تا بخوانیم که تا دین محمد پوشیده
نماند هر دو چون کلام الله آغاز کردند او بیدار شد ایشان بهیبت زده گشتند و تغافل ورزیدند
امیر المومنین عمر فاروق رض گفت که ای خواهر قفل از خزانهٔ دل من دور شد پیمان و گردن انداز
در پیش محمد علیه السلام روان کن که در حق او بی ادبی بسیار کرده ام خواهرش گفت یا عمر در سینهٔ پاک
او کینه نمی باشد دست بدست گرفته روان شدند آورده اند که امیر المومنین عمر فاروق رض چون
در قهر میشد زمین از قهر او می ترسید کقول الشاعر نظم ابوبکر صدیق شیخ صحاب ٭ کز و بود اسلام را
فتحیاب ٭ دوم دان تو فاروق را فرق دین ٭ که از قهرش بترسید روی زمین ٭ و حضرت
رسول صلی الله علیه وسلم همیشه می گفتے که اگر عمر مسلمان شود دین حق اظهار یابد در آن زمان حضرت
جبرئیل علیه السلام نازل شد گفت مژده شما را باد یا محمد آنچه می گفتی گفتهٔ تو قبول شد و عمر مسلمان
آمد حضرت از کثرت فرحت استقبال نمود و معانقت کرد و امیر را نزدیک خود نشاند و
اسلام عرض کرد بعد از عرض اسلام امیر گفت یا محمد پیش ازین از شما دشمن تر کسی را ندانستم
و الحال از شما دوست تر کسی را ندارم چون ابوجهل منتظر کار تو است بیا تا از جهت شما کلاه او را
بسر هم در آن زمان به برکت روان شدند مقدار کسی کافران را کشتند و لشکر کفار شکست

مسلمان شدن ایمان آوردن حضرت عمر فاروق رضی الله عنه

یافتند و منہزم شدند امیر المؤمنین عمر رضہ شمشیر آہیختہ در بیت اللہ آمد و بتان را گفت کہ
ناچیز شوید و کلمہ رسول من بگوئید و من نمی توانم بدست خود شکست در حال ریزہ ریزہ شدند
و ناپیدا شد بمانند خاک ایشان را بیرون بردہ مکہ اللہ را از بتان خالی کردند بعد ازان نماز ہا را
در مسجد میگذاردند و بانگ را بلند کردند القصہ ابوجہل بد جہل کس را بجانب بادشاہ یمن
روان کرد کہ اگر توجہ نمائید فبہا و الا دین پدر کلان و پدر شما خراب گردد بادشاہ بہفتاد ہزار
سوار توجہ نمود و بر کنارۂ مکہ اللہ فرود آمد حضرت رسالت پناہ و اصحاب از آنجا کہ خلقت انسان است
ہیبت خوردند مہتر جبرائیل ع با ہفتاد ہزار فرشتگان فرود آمد و بر کتف جبرئیل نیزہ بود کہ یک
کنار او بمشرق و شاخ دیگرش بمغرب بود گفت یا رسول اللہ حق تعالی میفرماید کہ یا محمد ابوجہل
لشکرہای روی زمین جمع میکند و بنصرت تو لشکرہای آسمان فرستادم اگر میگوئی دشمنان تو
ہلاک شوند شاخہای این نیزہ بعضی را بطرف مشرق و بعضی را بطرف مغرب اندازم و الا
من میدانم کہ ہمگی مسلمان خواہند شد و از تو معجزہ شگافتن ماہتاب طلب کنند بہر ماہتاب را
آفریدہ بودم کہ معجزۂ تو در وی نہادہ ام حضرت مفرح شدہ بادشاہ بوقت ضحی رسول اللہ را طلب
کرد ابوبکر صدیق رض و عمر خطاب رض بدو ہمراہ روان شدند و بی بی خدیجہ بر در خود استادہ میگریست
و میگفت کہ یا اللہ العالمین محمد را بتو سپردم از شکم او آواز برآمد کہ محمد معصوم خدائیست اگر تمام
عالم برہم زنند یکسر موی او کسر نکند بعد ازان حضرت بجانب بی بی خدیجہ رضی اللہ عنہا از و سوال
کرد کہ این چہ آواز بود مہتر جبرئیل ع گفت ترا دختر باشد نام او فاطمہ است کہ وعدہ قیامت
شفاعت مردان بتو باشد و شفاعت زنان باو آوردہ اند کہ در دنیا سہ نور در روشنائی
چنان تابیدہ اند کہ روشنائی آفتاب را ناچیز کردہ اند اول آنکہ چون مہتر ابراہیم خلیل اللہ بطرف
روم میرفت و کافران بدو دخل کردند چون بی بی سارہ را از صندوق کشیدند چنان نور تابید
کہ روشنائی آفتاب را ناچیز کرد دوم آنکہ چون بوقت طلب کردن کافران معجزہ را از
مہتر موسیٰ ع خواستند او دست بالا کرد سیوم آنکہ چون حضرت بطرف این بادشاہ روان شد
از پیشانی او چنان نور تابید کہ روشنائی آفتاب را ناچیز ساخت و حضرت رسالت پناہ را در
لشکرگاہ چنان معلوم شد مصطفیٰ نیست کہ ابوجہل بادشاہ را چنان گفتہ بود کہ در پیش او ایستادہ

بشنو و او را سخن نرم گوی و او ساحر ست خاک در دهن او تا به تو سحر نکند نعوذ بالله منها
چون روی حضرت را بدید گفت این روی خالی از رحمت و برکت نباشد فی الحال قیام نمود
و کرسی زرین را پیش کرد و خود بر کرسی دیگر بنشست دل ابوجهل بمثل موم گداخته شد از
عجم گفت تو محمد آخر الزمانی گفت آری گفت بیش از تو ابراهیم بود که آتش برو گلزار شد و معجز
موسی بود که عصا اژدها میشد اول معجزه همه انبیا را بیان کرد بعد ازان گفت
ترا نیز معجزه می باید نمود تا ایمان آریم گفت بر شکل بر خدای آسان ست گفت اول این
بگو که در دل من چیست جبرئیل آمد علیه السلام گفت دختری دارد ناموزون که مردم از وی میرمند
او میخواهد تا در حق او دعا بکنی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم همچنان تقریر کرد و دعا کرد
هنوز نرسته حبیب صاحب جمال گشت که تمام خانه از وی تابید بادشاه گفت معجزه
دوم اینکه امروز از ماه بیست و نهم ست و ماه غائب ست در وقت اظهار ماه کافران
او از تو میخواهم حضرت قبول کرد گفت بمنزل خویشتن رو در خانه شو چون حضرت روان
شد ابوجهل گفت ای محمد بر زمین سحر تو میرود ببینیم که بر آسمان چگونه رود حضرت توقف کرد
تا با وی چیزی گوید ابوبکر الصدیق دستش کرد که با این سگ حاجت سخن نیست چون وقت
شام شد بادشاه گفت چنان تاریکی پیدا کن که کسی ندیده باشد بعد ازان چنان روشنائی
پیدا کن که کسی ندیده باشد از تاریکی دوزخ بمقدار سوراخ سوزن بیرون شد جهان چنان تاریک
شد که کافران فریاد بر آوردند که زهره ما پاره ترسید یا رسول الله دفع کن بعد ازان بمقدار سوراخ
سوزن نور بهشت بتابید روشنائی پیدا شد که تا مشرق و مغرب دیده میشد بعد ازان
گفت ماهتاب را حاضر کن تا معجزه آن از تو میخواهم از طرف مشرق برآید و تا نیمه آسمان بالا
آید بعد ازان فرود آید و بیست شوط از کلمه الله اکبر گوید و بر تو درود فرستد بعد ازان ماهتاب
دو نیم شود و نیمه در جیب تو در آید از آستین تو بر آید و نیمه دیگر از طرف دامن در آید و از جانب جیب
تو بر آید بعد ازان باز هم متصل شود و بطرف مغرب فرود آید باز از انجا طلوع شود و چون به
نیمه آسمان برسد چنان که فی پیوسته از میان شکافته شد که تمام کناره آسمان را حلقه گیرد
یک گرد اگرد آسمان بگردد و آسمان خالی باشد باز یکجا شود و بطرف مشرق فرو رود حه

یعنی خوشحال شد که چنین نتوانند کرد اما از جهت سرزنش ابوجهل و بازگشت ملامت بسوی
کفار حقتعالی در حال این معجزه را بسر رساند و اظهار یافت تمام کافران شرمنده و متحیر شدند
اما پادشاه گفت ای بدبختان چه سخت دل دارید که این چنین کس را به پیغمبری قبول نمی
کنید همانا و هزار لشکر تمام مسلمان گشتند ابوجهل گفت ای محمد من میداشتم که سحر تو بر زمین
روان است ندانستم که ساحری تو به از زمین بر آسمان است بعد از آن مسلمانی روز بروز
افزون گرفت اما کافران نیز هر طرف هجوم کردند حتی که در شهر مکة الله یک بدیگری جنگ
میکردند بعده حکم باری تعالی ابدان شد که یا محمد ترا میباید که بطرف یثرب روان شوی و
یثرب قبیح و زشتی را میگویند یعنی جملهٔ عصیان در وی پیدا می شد. چون از مکة الله بیرون
شد همه جبرائیل فرمود که درین نواحی مکة الله سه روز بجائی باش و بر تخت خود مرتضی علی
را بنشان و تو درین سه روز بطرف کوه برو و پنهان شو که کفار ترا مکر خواهند کرد حضرت
رسالت پناه و ابوبکر الصدیق هر دو روان شدند و صدیق شبان خود را فرمود که در فلان غار
هر روز شیر را آورده باش چون حضرت با صدیق در غار رسید کافران در پی او شدند اما بحکم
الهی عنکبوت بر در آن غار تار تنیده شد و کبوتران در بیضه ها و سینهٔ خود را بر آن بالین
گرفت تا جوزه بیرون کند کافران گفتند که درین غار کسی نباشد اگر بودی بافتش خراب می شدی
و کبوتران بر خاستندی بودی ابوبکر الصدیق گفت که پایهای کفار بر سر ما میرسد یا رسول الله اگر
نظر کنند پایان ما خواهند دید و ما دو کسیم حضرت فرمود ما دو کس نیستیم بلکه سوم ما خدای است
منقول است که دران غار رهنما و سوراخ بود و حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم
در خواب شد ابوبکر صدیق خرقهٔ خود را پاره پاره کرده دران سوراخها می نهاد تا از ان مار
بیرون نیاید و حضرت را زحمت نرساند یک سوراخ باقی ماند دران انگشت خود را بنهاد
چنانچه مار آمد و انگشت او را گزید چون حضرت بیدار شد حال عیان دید انگشت او را در
دهن گرفت و زهر را بیرون نمود حضرت فرمود ای مار یار غار مرا چرا گزیدی گفت یا رسول
الله مدت سه صد سال است که من درین غار گذرانیده ام زیرا که در از سنهٔ ماضی در کتب خانه بودم
طالب علمی دران صفت شما میکرد و مناجات بدرگاه ذوالجلال کرده ام که محمد را ببینم حکم شد که درین

عاریساکن باش مرا بها گرفت عاجز شده انگشت او را گزیدیم با شما را به پنجم روز سوم حضرت برگشته
آمدند بطرف یثرب روان شد بعد از آن فتح مدینه و با صلاح آوردن اهل شام او را مدینه نهادند
و ابوجهل همیشه لشکر کفار جمع میکرد و در مدینه بحضرت رسول الله جنگ میکرد و بیست و پنج جنگ کرده
بعد از آن هفت نفر از سرداران افغانان عنقریب برسول پیش آمدند حضرت فرمود بیایید ملکان از آن
است که افغان را ملک میگویند چون ایشان اسلام آوردند تمام لشکر خود را مسلمان ساختند۔
آورده اند که در جنگ کفار زنان افغانان میرفتند و تیرها را جمع کرده باصحاب میدادند حضرت
منع نمیکردند در جنگ بست و ششم چون ابوجهل حاضر شد و در آن روز لشکر آسمان بنصرت الهی
نازل شد و لشکر افغانان جمع بود آورده اند که سر از تن کافر جدا میشد و تیغ دیده نمیشد
کافران شکست خوردند ابوجهل بگریخت این بدبخت از قوت و زور هفت پهلوان بود
هیچکس او را گرفتن نمیتوانست حضرت اسرافیل علیه السلام نیزه بر سرش زد و بیطاقت شده افتاد
چون انس بن مالک وی رسید او را افتاده یافت چند شمشیر زد هیچ سود از آن نکرد گفت ای
انس بشمشیر تو کشته نشوم بلکه شمشیر من بگیر انس چون شمشیرش را گرفت از نیام کشیدن نتوانست
گفت قبضه اش بدست من ده و نیامش بدست خود بکش تا کشیده شود انس دریافت که بر ما مکر
میکند قبضه اش بدست خود گرفت و نیامش بدو داد چون شمشیر بکشید بنیامش بپای زد و پای انس
را شکست انس خواست تا او را بکشد گفت سه سخن مرا بشنو بعد از آن بکش اول کلمه مرا از نزدیک
بکتف ببر چون در پیش رسول الله ببری بر زمین سخت بزن تا او بترسد و بگوید که دشمن من از آن
حال در این حال شود بشتر سست چون انس کله او را بیاورد حضرت فرمود او که شد گفت از آن
سست پیغمبر گفت شکر الحمد لله که از این بلا خلاص یافتیم و مشغول است چون حضرت
بطرف مدینه هجرت کنند پیر زنی بیمار بود گفت مرا در چادر بگیرید و از هجرت رسول الله صلعم
مرا بی نصیب نکنید تا از مهاجران باشم چون او را بیرون کشیدند وفات شد و در شان
او این آیت آمد وَمَن يَخْرُجْ مِن بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ
الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ بعد از قتل ابوجهل حضرت را دوازده هزار اصحاب
پیدا شدند باز حکم باری شد که پنجم مکه را فتح کرده بیرون شود و در مکه الله یار کافران تا از نماد

بودند و بالای بام مکه سیصد و شصت بتان بودند و همگی ایشان سیصد و شصت بودند چون حضرت بولایت مکه
درآمد در نواحی او فرود آمد تا سرانجام کرده بر کافران ریزد پادشاه مکه سفیان نام داشت
روزی به تجسس خود در آمد یک تنها اما اسپی داشت باد پای که بباد برابری میکرد چون از
خانه برآمد اسپ سرکشی کرد او را قوت منع کردن نبود بجانب رسول الله روان شد چون
اصحاب دیدند سرانجام تیر و کمان کردند تا او را بکشند حضرت منع کرد چون سفیان نزدیک رسول الله
آمد در دل کرد که او را بشمشیر بزنم و بگذرم اما چون اسپ روی حضرت را دید چنان محکم استاد
که پای را از جای نگرفت سفیان فرود آمد و بحضرت مصافحه کرد حضرت فرمود ایمان بیار
گفت می آرم بچند شرط اول اینکه سبب آمدن من بیان کنی که چه بود قصه حال باز نمود که اسپ
سرکشی کرد و درین قریب عزم شمشیر کردی اما اسپ یاری نکرد گفت صدقنا دیگر آنکه شب در
خانه من چه کار میکردم گفت بر یک چه پیر پدر تو و مادر تو دفن میکردید که مگر پادشاهی از دست نرود
این را قوت خود سازیم گفت صدقنا دیگر آنکه اگر الحال ایمان آرم ننگ و عار میکنم اما شرط دیگر آنکه فردا
جنگ میکنیم اگر ظفر من یافتم هم ایمان آرم و اگر ظفر تو یافتی هم ایمان آرم اما باید که آنچه در خانه من
بیاید و آنچه در مکه الله آید بیجان است من و حضرت قبول نمود علی الصباح ابوبکر الصدیق با دو
هزار سوار از شهر درگذشت و دو هزار سوار بفاروق همراه بود و دو هزار سوار به ذی النورین و دو
هزار سوار بمرتضی علی این هشت هزار سوار رو برو دشمن روان شدند و حضرت رسالت پناه با
دو هزار سوار بمیدان استاده بود اصحاب ثلثه چون جنگ کردند قوت کفار بسیار بود ایشان
را اندک شکست افتاد اما ابوبکر الصدیق از آن طرف بیک بارگی تاختند و کفار را شکست افتاد
آورده اند که اسپان ابر وگان سپید و اپیدند و زنان کفار بر بامها جمع شده می استادند
و مدح و ثنا حضرت میگفتند و دران مدح بعضی یاد می کردند که حضرت خواهرزاده من است و
یا عم زاده و یا خاله زاده و غیر ذلک من الانساب است معلوم باد که در نواحی مکه الله قتل
کشیدن حرام است اما در آن وقت حلال شده بود از جهت ضرورت سلیمان پارس که بالای بام
کعبه می آمد بتان را در زیر می انداخت و ابوبکر الصدیق او را می شکست بعد از فتح برای جنگ
حنین روان شدند درین هنگام پانزده هزار اصحاب بودند و حنین سه میل از مکه دور است

کقول الشاعر فمن جعل حبیبنا وسیلة لا وسیل له ابدا بموصول حتف لهم ادهی من
اتو خمر * بعد ازین روز بروز و ماه بماه و سال بسال دین حضرت رسالت پناه استکمال می‌نمود
و در چهل غزوات حضرت خود همراه بود و دیگران اصحاب میکردند و در حج وداع چون
حضرت رسالت پناه بعرفات بر آمد جبرئیل نازل شد و این آیت آورد که الیوم اکملت
لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه وسلم دانست که نعمت الهی کلام الله بود و چون کلام الله تمام شد عمر من در دنیا
نباشد زیرا که من بغیر از کلام الله یک سخن نمی‌گفتم پس نا بودن کلام الله نا بودن سخن من
باشد و نا بودن سخن نا بودن عمر من باشد بیقینا دانسته بجا آوردن نگه داد که این امتان ضعیف
و این عاصیان نحیف که در دنیا و آخرت اندوه و غم ایشان بیغم نبوده ام الحال وقت رحلت
منست از جدا اصحاب یکی از هر سنگ چوب بیت الله غریو ناله بر آمد بعد ازان بخ بخ بدینها
چون در امامت رسید تحقیق او را پیدا شد سی صد کس اصحاب را در ان محل فکر و ذکر
تلقین می‌کرد و فرمود اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم کما قال الله تعالی
اذ یبایعونک تحت الشجرة و معجزه‌های سرور کائنات بحدیست که در حصر آید
بعد ازین بدان ای فرزند که افضل‌ترین بشر بعد از انبیاء و رسل ابوبکر صدیق است
رضی الله عنه چنانکه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم میفرماید در شان او که تا طلوع
و غروب شمس نیست افضل بر بشر بعد از انبیاء مگر ابوبکر صدیق رضی الله عنه زیرا که مرتضی به
پرسیدن مادر و پدر چهار قدم برداشته بود ازان چهارم مرتبه ذکر میشود و بعد ازان او
دین نبوی مخفی بود و بجز و دیدن رسول ایمان نیاورده بود و ابوبکر صدیق رضی الله عنه مظهر
دین بود بعد از رسول الله زیرا که بجز و تصدیق رسول که انا رسول الله تصدیق کرد
بسبب ایمان او اکثر ایمان آوردند منقول است که چون جبرئیل علیه السلام بخدمت
رسول الله نشسته می‌بود که اگر اصحاب می‌آمدند برقرار می‌بود چون ابوبکر صدیق
رضی الله عنه می‌آمد جبرئیل علیه السلام قیام تام میکرد حضرت رسول از وی پرسید که وجه
قیام تو خاصه برای ابوبکر صدیق چیست گفت در وقتیکه حق تعالی فرمود انی جاعل فی

الارض خلیفة فرشتگان گفتند اتجعل فیها من یفسد فیها و یسفک الدماء
من نیز خواستم تا بگویم آنا روح صدیق اکبر من باز نمود که بگو می سر آن ایشان آنست که دیدار
حق تعالی نه بینند و تو خواهی دید پس ایشان باز ایستادند من هست دیگر آنکه در روز قیامت
برپائی ایستند و بگوید که یارب امت محمد رسول الله را من بخشش عطا از جهت ایشان مرا بدوزخ روان
کن خطاب حضرت عزت شود که ای صدیق تو در دنیا جان و مال از برای رسول باخته بودی
والحال نیز جان خود را از برای امت او می بازی بدو آنچه دوستان محمد و دوستان تو باشند بخشیدم
آورده اند که ابوبکر صدیق در ایام جاهلیت نیز عبادت او را بجای می کرد مذکور است که جبرئیل
علیه السلام گفت یا رسول الله از ابوبکر صدیق رض بپرس که چهار چیز در ایام جاهلیت از و در وجود نیامده
است و نه بکسی اظهار کرده است حضرت از وسوال کرد گفت اگر سائل رسول الله نمی بود بدیگر کس
نمیگفتم اول آنکه دروغ نگفته بودم زیرا که مرد بدروغ گفتن انگشت نما میشود دوم آنکه قمار نکرده
بودم که نیز سبب شهرت است که فلان قمار است سوم خمر نخورده ام زیرا که شرف آدمی بعقل است
و این زائل کننده عقل بود.

چهارم آنکه زنا نکرده بودم زیرا که بخود اندیشیدم که اگر کسی بخواهر و دختر
من زنا کند او را چگونه عذاب کنم پس خواهر و دختر کسی را همچنان میدیدم و این چیزها در کافری
حرام نبود بلکه من بسبب عقل از اینها باز مانده بودم و در شرح مشارق مسطور است که
پیغمبر علیه السلام فرمود هر که خدای را دوست میدارد مرا دوست دارد لقوله تعالی ان کنتم
تحبون الله فاتبعونی و هر که مرا بدوستی میگیرد وی را لازم است که ابوبکر صدیق را دوست
دارد که خلیفه من است و دوست من است اگرچه اصحاب همه دوستان من اند اما ابوبکر دوست
تر من است چنانکه امیر المؤمنین عمر رض در وقت خلافت خود گفت مر سائر اصحاب را که ابوبکر صدیق رض
را خلیفه میگفتند که او خلیفه رسول بود مرا خلیفه خلیفه گویید یا لقب دیگر خواهید ملقب کردن از
زبان عبد الله مسعود گفتش هل انت امیرنا قال نعم قال هل نحن مؤمنون قال نعم قال فانت
امیر المؤمنین فقیل قوله عمر و سائر اصحابه و آنچه بعضی روافض گویند که مرتضی
علی شمشیرزن بود حضرت رسالت پناه صلعم در حق او فرمود که تیغ صدیق زبان است که جمله مهاجر

۳ الله میکرد و محروم نبود زیرا که حق تعالی از برای او فرشته را آفریده بود تا عبادت

انصار بعد از صدیق او ایمان آوردند و آنچه که مرتضیٰ علی اول ایمان آورده بود بعضی دانشمندان
گفته اند که ایمان او مظهر دین نشد و صدیق ابوبکر مشکل دین شد و در زمین و آسمان و گفته
اند که اَوَّلُ مَنْ اٰمَنَ مِنَ الرِّجَالِ اَبُوْبَکْرٍ وَاَوَّلُ مَنْ اٰمَنَ مِنَ الصِّبْیَانِ عَلِیٌّ وَاَوَّلُ
مَنْ اٰمَنَ مِنَ النِّسَاءِ خَدِیْجَةُ وَاَوَّلُ مَنْ اٰمَنَ مِنَ الْمُتَّقِیْنَ زَیْدُ بْنُ ثَابِتٍ وَاَوَّلُ مَنْ
اٰمَنَ مِنَ الْعَبِیْدِ بِلَالٌ ۔ و چون ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ برحمت رب العالمین رحلت نمود امیر
المومنین عمر فاروق بر خلافت نشست و او را و چندان علم بود زیرا که یک حصہ از حضرت
حاصل کرده بود و یک حصہ از صدیق حاصل کرده بود و بعد از مراتب ابوبکر بر سایر بشر بعد
انبیا مراتب فاروق فضل دارد اگرچہ امیر المومنین عثمان در ایمان سابق بود اما در حین
ایمان ایشان ہمه را در دین خود میگذاردند و بوقت ایمان فاروق تمام نماز بیت اللہ بران
کردند و اذان را آواز بلند خواندند و از جملہ عدل او یکی آنست ابوشحمه که فرزند او بود چگونه
بحد رسانید قصہ او مشهورست و او را از آنجا فاروق گویند روزے دو نفر باہم
دعویٰ کرده مے رفتند امیر المومنین از ایشان پرسید که چه حالت ست یکے از ان گفت
که این شخص را در پیش حضرت ملزم کردم و او از ان دعوے خود باز نمی ایستد فاروق
گفت چرا توقف میکنی گفت اگرچہ حضرت گفته است اما بار دیگر شما میان ما
قضا بکنید گفت خوب به نزدیک بیا چون نزدیک شد شمشیر چنان بر سرش زد که
مرده بر زمین افتاده گفت هر که سخن رسول را قبول نکند قضای من اینست و او را از ان
فاروق نامیدند که فرق کرد میان حق و باطل و قتل آنکس در شرع روا بود لقوله علیه السلام
مَنْ بَدَّلَ دِیْنَهٗ فَاقْتُلُوْهُ پس کرد دین را که سخن قاضی در عالم را قبول نه کنند کافر گردد و قتل
او در شریعت روا باشد پس چگونه باشد حال کسی که قول صاحب شرع را قبول نه کند و
چون بر خلافت نشست شخصی را امیر کرده با لشکرے بکوه فرستاد آن شخص چون بکوه
رسید بعد چند روز لشکر را ماند و تنها بخانه آمد خبر بفاروق رسید که فلان کس بے لشکر آمد او را
طلب کرد و گفت چرا آمدی گفت من پادشاهی شما را قبول ندارم از جهت اینکه دو کار را از خلاف
سنت مصطفیٰ کرده یکے آنکه حضرت را امید بدی که چون تا در پیش او میرفت از دور پا می بست

که پهلوی او اثر نی بوریا بودی و تو بر بالای بوریا چیزی نرم انداخته بودی گفت والله بالله
ثم تالله از ان باز که من بر رسول الله ایمان آورده ام هرگز بدو چیز نه نشسته ام گفت دیگر
آنکه رسول الله هرگز دو چیز را از قسم یکجا نخورده بود چغرات و روغن و برنج را بیک جای
کرده میخوردی گفت قول اول محض دروغ ست و قول ثانی گمان ست
زیرا که روز پنجشنبه مرا باد اثر کرده بود گفتم روز جمعه چگونه خواهم خواند طبیب فرمود که بیضهٔ
مرغ را بشکن زردی او را جدا کن و هر دو را نان با نمک به پز و یا زهر دو را همراه کرده بخور اثر
باد دفع شود همان را کسی روغن و چغرات خیال کرده است منقول است که روزی
مرتضی علی کرم الله وجهه در پیش بی بی فاطمه رض لاف میزد که درین زمانه هیچ کس بازوی مرا قوت
نخواهد گرفت بی بی در دل گذرانید که چرا رسول الله استثنا نکرد حتی که این سخن به آنحضرت رسالت
پناه صلعم رسانید که مرتضی شما را استثنا نکرد حضرت توقف کرد روزی مرتضی رض از شهر برآمد
چون بر لب جوی آب رسید شخصی را بغایت هیبت ایستاده دید گفت چه شخصی و چه خواهی
گفت مرتضی علی را میخواهم گفت منم مرتضی گفت از جوی بگذر و لیکن همان کفش مرا گرفته
بیا مرتضی او را انگشت در کرد جنبیدن نتوانست مرتضی علی را غضب و قهر در کار شد فریاد
بر آورد و هر دو دست بالا کرد تا زانو در زمین رفت آن کفشها را جنبانید پای را از زمین
کشید و بجانب خانه روان شد بمسجد رسید رسول الله نشسته یافت هیبت زده در پیش او شد
گفت یا رسول الله واقعه چنان دیدم اگر آن شخص کافر باشد دین حق باطل گرداند حضرت گفت
یا علی آن شخص ست که قوام دین با وست مرتضی رض دانست که حضرت بود و دلگیر شده بنشست حضرت
فرمود یا علی حق تعالی تمام قوت زمین را در نعلین من نهاده بود و تو نعلین را جنبانیدی
مرتضی از ان متفخر شده فخر میکرد بر سائر اصحاب امیر المومنین عمر فاروق
گفت قوت و زور مردان در قبر معلوم خواهد شد چون فاروق وفات یافت گفت
مرا همراه ببرید بعد از دفن اصحاب برگشتند مرتضی برای تلقین بر قبرش ایستاده دید
زمین از هر طرف پیچید تا او را بشکند و بشکند امیر چنان زور کرد که از هر طرف سر گرفت
از هر دو جانب پهلو را به پهلو گرفت و از طرف پای راه پای گرفت

منا محتی

بزمین بود تا زمین بیاساید از منکر و نکیر آمدند و در تر ایستادند و گفتند من ربک فاروق
گفت من سخن شنوم نزدیک بیایید او ایشان گذر را دیده بترسیدند نزدیک تر نمی شدند
امیر گذر را بگرفت و نشست تا بر ایشان زند قبر چند فرسخ گشاده شد و ایشان بگریختند
گفت شما که در تمام عمر در زمین سخن گردید خدای را چه شناسید و من بمقدار یک گز از
زمین فرو شدم خدای را فراموش کردم مرتضی رض چون این را بدید آن شاهزادگان را فرمود
تا او را دفن نکنند و در ایام خلافت فاروق رض در پیش خود کسی را استاده نمی ماندی خواه از جاه
بنده و خواه دیگر میگفت که پیغمبر فرموده است هر که اهل دوزخ را در دنیا دیدن خواهد پس گو ببیند
شخصی را که او سردار دنیاوی باشد و شخصی دیگر از جهت دنیا در پیش او استاده باشد و او نشسته
باشد و چون پیر شد پای پیاده خود میرفت و می آمد و چون فاروق رض برحمت حق پیوست امیر المومنین
عثمان بن عفان معدن حیا بر خلافت نشست و از کثرت حیا هرگز اندام خود را ندیده بود
چنانکه روزی رسول الله صلی الله علیه وسلم با اصحاب ثلثه یک جا در پوشیده نشسته بود خبر یافت که عثمان
آمد در حال جامه طلب کرده بپوشید بی بی عائشه رض از وی پرسید که با اصحاب ثلثه همچنان بودی
و چنین آمدن او جامه چرا پوشیدی فرمودند ثلثه محرم نشسته اند او از غایت حیا هرگز همچنان
ننشسته بود از آن پوشیدم و ایضاً وجه شرافت او بر مرتضی آن بود که بمجرد شنیدن خبر
نبوت خود را از شتر انداخت و تمام اموال خود را از فرح تصدق داد و مرتضی ایمان آورده
اند که بعد ایمان چون پدرش آمد امتحاناً یا اعتقاداً از وی پرسید که من ایمان آرم باز پدرش گفت
آری ایمان به پیغمبرے او بیار و دیگر معلوم باد که چنانکه خلافت ایشان بمراتب است مرتبه
ایشان نیز به بالای مرتبه یک دیگر است هر که چنان نداند که مرتبه اعلی ایشان اعلی و اسفل
ایشان سفل او کافر است و او را از آن ذو النورین گویند که مرتضی یک دختر رسول الله آورده
بود و او دو دختر رضی الله عنهما آورده اند و مشغول است که روزے رسول الله را با سی
و سه هزار اصحاب ذو النورین دعوت کرد حضرت اجابت نمود و غلامان را فرمود که قدمهاے
حضرت را در این راه در شمار آرید جمله هشتاد قدم شد برابری هر قدم یک بنده را آزاد
کرد و همه اصحاب را با الوان نعمت خوشنود کرد از این مرتضی اندگین شد فاطمه زهرا سے

گفتش یا علی چرا غمگین بوده گفت یک دانا و رسول هم و یک دانا عثمان چون او چنان مهمانی کرد
من شرم میکنم بی بی گفت برو رسول الله را با همه اصحاب او دعوت نمائی گفت در خانه
ما هیچ نیست گفت ترا بنا بودن کاری نیست چون مرتضی رضی به طرف رسول الله روان شد
بی بی سر برهنه کرده بر سجده افتاد که یا الهی مرا از مرتضی و مرتضی را از رسول الله شرمنده مکن
بکفایت ایشان طعام بفرست در حال خوانی فرود آمد چون مرتضی بخدمت رسول الله
حاضر شد گفت یا رسول الله در خانه ما هیچ ندارم ولیکن دختر شما چنان میگوید حضرت با تمامی
صحابه اجابت نمود آن خوان چنان کفایت کرد که از تمامی اصحاب بگذشت جبریل
علیه السلام فرود آمد که ای محمد از جهت خاطر عثمان نعمت دنیا خورانیده بود و من طعام
بهشت خورانیدم و قدمهائی تو درین راه نیز هفتاد شد چون او غلامان آزاد کرد من بجای
هر قدم هفتاد هزار عاصیان را آزاد کردم و دیگر بدان ایعزیز که حضرت رسالت پناه
صلعم را شصت و سه سال عمر بود و بیست و سه سال پیغمبری کرده بود پس درین بیست و
سه سال یک سخن را بغیر نزول جبریل عم و بغیر آیت سماویه نگفت و اکثر آیتها مخصوص در آن
وقت بودند که عمل بدان درین زمانه نمی بود و چون جبریل عم آیت می آورد حضرت رسول هر ده
کاتب را میفرمود تا هر ده جائی بنویسند بعد از رحلت رسول الله صلی الله علیه وسلم ابوبکر صدیق
و فاروق هر ده کلام الله را بیکجائی جمع میکردند و روایت را دران میدیدند و چون بخلافت
عثمان رض آمد هر ده را یکجا جمع میکرد آنچه با عمل بودند از وعده و وعید و حلال و حرام جمع کرد و آنچه
مخصوص در آن زمانه بودند آنها همه با آتش سوختند و کاغذ را از پوست آهوان بجهت این
کلام را بران پوست نوشت و پیش ازین در عهد رسول الله یک مصحف از رسول الله سوخته بود و
آن چنان بود که یکی از کاتبان آن مصحفها در عهد رسول الله عبدالرحمن بود و چون آیت از رسول الله می
شنود چیزی دران میان از خود می در آورد چون تحقیق کردند زیادتی نوشته بود حضرت م
خواست تا او را بکشد او گریخته در مسکن عثمان در آمد عثمان به الشفاعت ایستاده کرد
رسول فرمود صلی الله علیه وسلم من بدل دینه فاقتلوه عبدالرحمن گفت توبه کردم او را بخشید و
مصحف را حضرت صلی الله علیه وسلم خود بسوخت چون این خبر بفرزندان ابوبکر صدیق

هزارش قصه پیغمبران * یک هزارش عبرت بر کافران ـ پانصد آیت از حلال و از حرام
جمع کرده کردگار اندر کلام * آیتے صد بهر تسبیح و دعا * تا بدانند اینچنین گفته خدا *
شصت و شش آیت شده منسوخ و دور * هم ز توریت و ز انجیل و زبور ـ اینچنین فرمود
شاه اولیا * مخزن اسرارهائے کبریا * آورده اند که مردان حکیم نام شخصے بود که به وزیر
ذوالنورین و نگین امیر یاری و محبت داشت و همیشه درمیان صحابه فتنه انگیزی میکرد
روزے خط نوشت بطرف کفار که ازان جانب شما هجوم کنید و ازین طرف من تا فرزندان
ابوبکر صدیق را بکشم و نگین عثمان بران خط مهر کرده بحجی داد که در مسجد ایشان برود
و مکر و مکاری کند تا ایشان او را جاسوس خیال کنند و چون ترا محکم گیرد خط را بده که من
رسول عثمان ام آمادی شما می خواستم و ابوبکر صدیق را فرزندان بسیار بودند با محمد ازان
جا لشکر کشید چون نزدیک آمد ذوالنورین را سیصد غلامان سلاح دار بودند همه مهیا جنگ
شدند امیر منع کرده همه را آزاد کرده و گفت مرا به کشتن کارے نیست چون محمد در رسید امیر
کلام الله میخواند و سر بالا نکرد و محمد شمشیر کشید و بر گردنش بزد امیر درین آیت بود و صبغة الله
چون سرش بر زمین افتاد آن سر بریده آیت را اتمام کرد و من احسن من الله صبغة
و او را سه حصه علم بود یکی از رسول و دو حصه از شیخین رضی الله عنهما ازان جامع کلام شد و
چون ذوالنورین برحمت رب العالمین رحلت کرد امیر المومنین و حیدر المسلمین اسد الله الغالب
علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه بر خلافت نشست و او را چهار حصه علم بود یک حصه از رسول
و سه حصه از ثلثه و او را ازان حیدر نامند که چون تولد شد اهالی او را در کنار میگرفت
و نگاه میکرد و در اکثر اوقات روزی دست ها از کرده تا بگیرد امیر دست انداخت و دستها
و را بنا حق کند اهالی گفت هذا حیدر و حیدر شیر بچه را گویند و بعد از انبیا و اصحاب ثلثه
افضل ترین بشر امیر المومنین علی مرتضی بود رضی الله تعالی عنه
منقول هست که چون بر خلافت بنشست سلیمان فارس را با جمع لشکر بحکومت
فرستاد و بعد مدتے کسی خبر کرد که سلیمان سر شتاره حے را به بیت المال خرید و ازان
نه عمارت کرد و چون تحقیق کردند اول از سرداری اخراج نمود و گفت که خانه

کفار اندک مانده بودند که تو بیت المال را تلف میکردی بعد از آن شخصے دیگر را فرستاد
بحکومت مکه آمد نیز کس خبر کردش که او بر دعوت های حاضر مے شود که توانگران خوردنی
میخورند و فقیران استاده می باشند او را نیز اخراج کرد روزے درخانه امیر حسن بهانه
فرود آمده بود بعد از نماز شام چون مردم از مسجد پراگنده شدند آن شخص آخر همه برآمد دید
که در گوشه مسجد فقیرے ژنده پوش نشسته است و یک مشت آرد جو در دست دارد و میخورد
چون این شخص برآمد پارهٔ او را داد و گرفته درخانه آورد چون امیر حسن او را انواع نعمت
در پیش آورد و واقعه باز نمود که در مسجد چنان فقیرے نشسته است که آرد جو از غربال ناکشیده
میخورد و افطار صوم میکند امیر حسن تبسم کرد که آن خلیفه زمان ست که این همه تعلق بدو دارد
در جهانے خود ترک داده ست و آن امیر المومنین علی ست رضی الله عنه و صحابه بیت المال را
و خراج را بر خود حرام گردانیده بودند چنانکه روزے فاروق رض از دستش بر عنق خراج چسپیده بود
آنرا پسر فرزند مالیده باز بخاطرش رسید سرش را ابتر اشید که مبادا ازین نفع گرفته باشم و امیر
المومنین مرتضی رض را از آن باب العلم می گویند که بعد از اصحاب ثلثه اعلم الکل مانده بود و هیچ
کس سخن او فهم نمی شد چنانکه او میگفت که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم چندین علوم
را با خود همراه برد از جهت آنکه کسی را نمی دید تا آن سخن او فهم داشته باشد و من نیز از مسئله از
رسول صلی الله علیه وسلم شنیده ام به کسی نگفته ام زیرا که کسی را فهم آن نیست ابوالحسن خرقانی
از خدا دو هم سوال کرد که منصور قطره از جام محبت نوشید پیوسته بگفتن انا الحق کوشید و حضرت
رسالت پناه صلعم هرچند بیش می شد طلب می کرد و هل من مزید گفت چه عجب ست که آوند
منصور اصغر ترین آوندها بود و آوند او اکبر ترین آوندها که دریاها را بیک دم فرو می برد بلکه خود
دریا بود چنانکه در روز و شب چندین هزار دریاها در دریا ے عمان میروند اما او نه از آن بزرگ
شود و نه از آن خرد شود بعد ازین بدانکه ده نفر از اصحاب بشارت جنت ست
اول ابوبکر صدیق رض دوم عمر فاروق رض سوم ذوالنورین و چهارم مرتضی پنجم طلحه ششم زبیر
هفتم ابوعبیده هشتم سعد نهم سعید دهم عبدالرحمن و منقول ست هر که رسول الله
را بخواب ببیند آتش دوزخ بر وے حرام گردد پس چه شک ست در آنکه او را بصورت دیده بودند

وایمان آوردہ بودند کہ ایشان مطلق بہشتی نباشند اما چون نص ثابت شدہ اند سکوت کردہ اند آوردہ اند کہ چون صدیق مسلمان شد والدین را گفت کہ من صدیق اکبرم نزدیک خدائی پس مانند مرا چگونہ مادر و پدر بدوزخ روند بباید مسلمان شوید مادرش از اول مسلمان شد اما پدرش از و بگریخت و در خانہ دیگر رسیدہ دران خانہ در آمد صدیق اکبر بحق مناجات کرد و رسول خدا نیز دعا کرد بعد از ان چون صدیق بر در آن خانہ رسید پدرش قحافہ از خانہ بیرون شد و بے تکلف کلمہ گفت و مسلمان شد و فاروق را مادر و خواہر مسلمانان بودند و مرتضی را نیز مادر مسلمان بود و معلوم باد کہ چون کسی نام پیغمبر ذکر کند درود میتوان گفت و چون نام اصحاب ذکر کند رضی اللہ عنہ میتوان گفت و چون نام اولیاء ذکر کند رحمۃ اللہ علیہ میتوان گفت پس اگر شخصے بریک از آل یا اولیا درود فرستد منہی بود و مثل شخصی گوید زین العابدین سامع گوید اللھم صل علی محمد و علی آل محمد و بارک و سلم علیہ تو ہم رفض ست زیراکہ درود وقتی روا بود کہ نام پیغمبر ذکر شود و این نام پیغامبر ذکر نشد و لہذا آوردہ اند کہ اگر نہ از انرا برائے رواج سو او یا فقہا از برائے رواج فقہ و رغبت خلق و یا بر آیندہ بر بلندی درود گوید مکروہ است زیراکہ بغیر ذکر پیغمبر درود شایان نیست و فقہا آنرا گویند کہ خوشبوئی را در آتش بسوزاند و یا بر کسی اندازد و بمالد و بدانکہ این اصحاب اربعہ را نسبت نیز بحضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم ہست و یزید نیز بایشان نسبت دارد چنانکہ ابوبکر صدیق بن قحافہ بن عامر بن عمر بن کعب بن روح بن عبد المناف و عمر بن خطاب بن رقیل بن عبد العزیز بن روح بن عبد المناف صدیق بن قحافہ و عمر بن خطاب در روح یکجا می شوند و عثمان بن عفان بن ابی العاص بن ابی امیہ بن عبد الشمس بن عبد المناف و علی بن ابیطالب بن مطلب بن ہاشم بن عبد المناف و یزید بن معاویہ بن ابوسفیان بن حرب بن عبد الشمس بن عبد المناف و یزید بعثمان در عبد الشمس یکجائی بشود و از جملہ اودران رسول اللہ دو مسلمان بودند یکی حمزہ کہ از اول آغاز مسلمان بود و عباس در آخر عمر مسلمان شد منقول ست کہ چون حمزہ را کافران کشتند او را ہفتاد و جائی کردہ بودند و دلش را عبد اللہ کہ نام منافق بود کشید و بزندان گزید کہ ازین دل چہ بلا دیدہ ام گفتہ اند کہ حضرت ہمیشہ انگشت را بدندان میگزیدند کہ اگر ہفتاد

کافران را زنده جدا جدا میکردم دل من قرار می شد مهتر جبرائیل علیه السلام فرود آمد که حق تعالی
زنده را نهی کرده است اگر دل تو قرار نشود مرده را بقصد جاع بکن چنانکه بی بی عایشه رضی
الله عنها افضلترین نسا بود در نساء حضرت پیغمبر از بی بی خدیجه کبری رضی الله عنها و بر بعضے
خاصیتها بی بی فاطمه زهرا هم فضل داشت و بر زنان فضل او از آن بود که اول دختر صدیق بود
که او را صدیقه گویند بلقب پدر و دیگر آنکه دیگر زنان همه بیوه بودند و دیگر عقد نکاح او مهتر جبرئیل
در شب معراج بر آسمان چهارم بسته بود آورده اند که حضرت پیغمبر فرمود یا علی ذکر جلی چنان کن
که هر کس ترا بشنود و دیوانه پندارد تا ترا حضور دست دهد الحال بیان شجره کبرویه بشنو
اے فرزند که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم مر اصحاب اربعه را تلقین ذکر و فکر
داده بود اما چون حضرت رحلت نمود ابوبکر صدیق که چون خلیفه رسول بود با امیر المومنین فاروق
آنچه دانست از ذکر و فکر آموخت و چون صدیق رض رحلت نمود امیر المومنین عثمان ذکر
و فکر از فاروق رض آموخت آنچه آموختنی بود و چون عثمان رض رحلت نمود مرتضے انابته ذکر و فکر
از ذو النورین آموخت آنچه آموختنی بود و این بنا بر رعایت ادب یک دیگر ایشان بود که
تا دست بدست برسول الله برسید و چون همه اصحاب رفتند مرتضی تلقین و اجازت را
به حسن و حسین رضی الله عنهم داد و امیر حسین رض اجازت بفرزند خود داد علی اصغر بلقب زین
العابدین داد و او بفرزند خود امام محمد باقر رضی الله عنه داد و او بفرزند خود امام جعفر صادق رضی الله عنه
داد و سلسله شد یکی از آن به بایزید بسطامی داد و یک از آن بفرزند خود موسی کاظم قدس سره داد و
او به برادرزاده خود داد و او به ابو علی بن موسی رضا داد و او به شیخ معروف داد قدس سره و او به
سری سقطی او قدس سره داد و او به جنید بغدادی قدس سره داد و او به ابو علی رودباری داد قدس
سرهما و به ابو علی کاتب داد قدس سره و او به عثمان مغربی داد قدس سره و او به ابو القاسم گرگانی
داد قدس سره و او به ابوبکر النساج داد قدس سرهما و او به امام احمد غزالی داد قدس سره و از دو
سلسله پیدا شد یکی از آن به خواجه فرید الدین عراقی داده بود و دیگر با ابو النجیب سهروردی
داده بود قدس سره و او به شیخ عماد الدین یاد لیسی داده قدس سره و او به شیخ نجم الدین
کبرے قدس سره داد و او به سید علی بن لالا قدس سره و او به شیخ مجد الدین بغدادی

قدس سره واو بشیخ احمد سرفانی قدس سره واو به نور الدین عبد الرحمن السنوانی قدس سره داد و
او به علاؤ الدوله قدس سره واو به شیخ محمود فرقانی قدس سره واو بشیخ الاسلام والمسلمین
علی الثانی سید علی همدانی قدس سره واو به ابو اسحاق ختلانی قدس سره واو بسیدان
داده است به سید احمد نوربخش قدس سره داد واو بفرزند خود یوسف نوره او قدس سره و
او به نبیرهٔ خود یعنی فرزند را فرزند حضرت شیخ علی بن قنبر علی قدس سره واز و باین خادم الفقراء
والمساکین بندهٔ ناچیز که نبیره و بیک پشت درویزهٔ ننگرهاری قدس سره روزے در خدمت
شیخ پارهٔ میوه آوردم بمثال قرهٔ قند حضرت شیخ یک دانه ازان میخورد و با انگشت وسطی شکم خود
را زیر میکرد و گفتم شیخنا باین کس سیر نمی شود گفت اگرچه سیر نشود اما اشتهای نفس بجانب میوه
بسیار است پس هوائے نفس را بجا آورده باشم حضرت شیخ می فرمود که پیر بمثال خمچه بوستان
مے باید که اگر یک خمچه بشکند فی الحال دست در دیگر اندیزد یعنی کامل العلم بود که مگر مرید او بلغزد
بدلیل واضح راه او را بگیرد و اگر مرید صاحب علم باشد که دلیل او را نقض کند او در حال دلیل دیگر بیارد
تا بهیچ وجه او را حجت و دلیل نماند تا شخصے از آلایش دنیاوی نرفته باشد باید که معرفت الله
بیان نکند زیرا که تا غایت نخواهد رسانید به گمراهی خواهد افتاد و حضرت مولانا جامی قدس سره
نصیحت لطیف میفرماید نظم نخست از کسب دانش بهره ور شو ❀ ز جهل آباد نادانی بدر شو ❀
بود معلوم هر آزاد و بنده ❀ که نادان مرده و داناست زنده ❀ نیاید هیچکس عمرے دوباره ❀
بعمر بے روکرانت نیست چاره ❀ چو کسب علم کردی در عمل کوش ❀ که علم بے عمل زهریست بے نوش ❀
چه حاصل زانکه دانی کیمیا را ❀ مس خود را نکردی زر مسا را ❀ عمل کن لیکنے اخلاص عاریست ❀
نبرد پخته کاران خام کاریست ❀ نه کار خام کس سودی ندارد ❀ چو حلوا خام باشد علت آرد ❀
بکن زین کارخانه با کتب روی ❀ خیال خویش را ده با کتب خوی ❀ نه دانایان بود این بیحد سخن بود ❀
که دانش در کتب داناست در گور ❀ بود بے حضور و منت استادی ❀ ز دانش بحث بر دست
ها سردم کشادے ❀ گہے اسرار قرآن باز گوید ❀ گهی از قول پیغمبر انگوید ❀ و در دین نیره از
میل زعارف ❀ زبان بکشائے از جنس معارف ❀ معارف گرچه مو باریک باشد ❀
چه حاصل چونکه دل تاریک باشد ❀ مکن با صوفیان خام یاری ❀ که باشد کار خام کاری

طریق پخته کاری راندانند ٭ بخامی میوهٔ باغت فشانند ٭ ز اصل خویش آن میوهٔ بریده
بماند تا قیامت نارسیده ٭ منه دست تهی از سیم و از زر ٭ بجز در دست پیری پیر پرور ٭
چو در دستش نهی دست ارادت ٭ بدست آید ترا گنج سعادت ٭ اگر این شجره را کسے
بطریق مناجات بخواند باید که تا شیخ معروف کرخی لشیخ الاسلام گفته باشد و ما فوق را امام
و مرتضیٰ را امیر و حضرت را خواجه

فصل سوم — در بیان چهار علم و لوازم آن - بدان ای فرزند که چهار علم بطریق اختصار
بیان کرده شد اما آنچه باقی مانده که از دانستن آن لابد بست بطریق اختصار بیان کنم
تا این مختصر بتطویل نه انجامد اوّل علم توحید پس نزدیک بعضی اہل التصوف توحید بر پنج نوع
است اوّل توحید ایمان دوم توحید علم سوم توحید تکلیفی چهارم توحید تقلین پنجم توحید
عزیزی چنانکه در عمده آورده است که ایمان و توحید نزدیک بعضی یکیست و
آن بعضی اہل اعتزال اند و جہ صحیح نا گفتن ایشان از برائے مشہور بودن قول ایشان ست
زیرا که اگر توحید و شناخت خدائے ایمان بودی پس اہل کتاب را ایمان بہتر از مسلمانان
بودی زیرا که ایشان خدا و رسول خدا را می شناسند و ایمان نمی آرند و در حق ایشان کلام الله
ناطق ست یَعْرِفُوْنَهٗ كَمَا يَعْرِفُوْنَ اَبْنَاءَهُمْ و این قول شیخ صحیح ست که سہ صد رساله
بدین طریق انشا کرده است بلکه ایمان گرویدن ست چنانکه در عمده آورده
است اول چیزے که بر بنده واجب ست بعد از بلوغ پیش از جمله فریضه ہائے
شناختن خدائے ست و ایمان آوردن بدو تا اگر کسے ایمان نه آرد و شناخت مسلمان
نشود دوم توحید علمی قال الله تعالیٰ اِنَّمَا يَخْشَى اللّٰهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمٰٓؤُا بدان ای فرزند
عالم آنرا نگویند که صد ہزار مسئله شرعیه یاد و دانسته باشد بلکه عالم آنست که سعی بلیغ کند
بجانب خیرات از جہت وعده موعود و باز ماند از معاصی از جہت وعید مذکور
کلام رسول بدان ناطق ست کما قال علیه السلام السعی الی الخیرات دلیل المعرفة و
والنہی عن السیات دلیل المعرفة و ایضاً قال علیه الصلوٰة والسلام حرکة الطلعة
دلیل المعرفة کحرکة الجسم دلیل الحیات یعنی ہر کسے بقدر یاد و اعتقاد خود عمل می کند

اگر یقین صحیح داشته باشد پس عمل او ساعت بساعت افزاید و اگر یقین او ناقص باشد
عمل او روز بروز نقص پذیرد قال رابعة العدویة اگر آخرت از خاک می بودی و حکم او بر
بقا می بود و دنیا از طلا بودی و حکم او بر فنا بودی پس عاقلان را بایستی که باقی را بگرفتی
و فانی را ترک دادی که فانی دلبستگی را نشاید و من عجب میدارم این مردان را که آخرت
از طلا و دنیا از خاک و فانی را بسبب آن ترک نمی دهند ابو وسیط نام شخصی بود روزی غلام
را بخرید و گفت ای غلام چه خوری گفت هر چه خورانی گفت چه پوشی گفت هر چه پوشانی گفت چه
کار کنی گفت هر چه فرمائی گفت چه خواهی گفت غلامی خود سپردن را گویند و غلام را اختیار
نمی باشد ابو وسیط فریاد بر آورد که من حق را چنان نشناخته ام و بر زمین افتاد و جان را
بحق تسلیم کرد و در تفسیر منیر در بیان آیت ایاک نعبد و ایاک نستعین آورده است که مومن
را دو حال است یکی بندگی کردن و بنده شدن و بندگی کردن آنرا گویند که عبادت الله را از
برائے ثواب و ترس از عذاب بجای آرد و بنده شدن آنرا گویند که راضی باشد یعنی هر چه پیش آید
از خوب و زشت رنجش ندارد قال علیه الصلوة والسلام الناس کلهم اموات الا العالمون
والعالمون کلهم اموات الا العاملون والعاملون کلهم اموات الا المخلصون والمخلصون
کلهم اموات الا المقربون والمقربون فی خطر عظیم اگر مقرب یک ذره برضاء خود
رود از صحن قربت بیرون شود پس ازین خطر مهلک تر چه باشد سوم توحید
تکلیفی قال الله تعالی وَالَّذِیْنَ جَاهَدُوْا فِیْنَا لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنَا پس اولیاء الله
از جهت بشارت این اجتها در اور عبادت الله بر خود لازم می کنند و در هر
شیئے تکلیف تام می نماید چنانکه نفس را اول از نامرضیات نگاه دارد و بعد ازان هر خطره
که ما سوی الله بوده باشد و هر لذت دنیاوی و کل حظوظ نفسانی را بتکلیف دفع کنند بلکه نفی
از وجود نیز بتکلیف می کنند تا آنکه که خبر الوصیت در رسد تا تکلیف از وی برخاست و در یابد و
آن ساعت در نظر ظاهری طرفة العین می نماید اما برسالک هزار اندر هزار سال میگذرد چهارم
توحید یقین و آن ضروری را گویند و آن خاصه پیغمبران است که از حین خلقت ارواح ایشان
تا رحلت اشباح ایشان پیغمبری از ان یقین معزول نگشته که در ایام طفولیت بلکه در حین ولادت

از رسوم کفر اعراض نمودند و برضاء او راضی بودند منقولست که چون محمد رسول اللہ تولد شد
دستها بر چشم نهادہ تا ما در راندہ بیند برہنہ و چنانکہ خلیل از آتش بجہت کمال یقین استبعاد نمی
نمود و ذکریا از ارہ سر باز نزد و بکذا حال انبیا را پنجم توحید عزیزی و آن توحید شیطان و
سایر کافران معتد بست کہ اگر چہ شیطان دعوی معرفت اللہ میکند و فرعون در اکثر جا گفتے
کہ خدا حق ست و بہ یقین می دانستند کہ با یان خدا ہرا می شناسیم و از جہت ننگ کافرے
از سخن خود باز نے گشتند آن توحید بر ایشان عزیز بود یعنی دشوار بود کہ اگر ایشان بہ تحقیق
خدا ئی می شناختند ہرگز سرکشی نمی نمودند روزے از حضرت شیخ پرسیدم شیطان را در
حقیقت چہ گناہ بود گفت لا بل در حقیقت گنہ گار بود زیرا کہ چون کاتب عزم کتابت کند
پس الف اقتضاء این می کند کہ من دراز کشیدہ بلکہ کسری واقع شوم و دال اقتضاء برین میکند
کہ من ہر دو طرف کسری داشتہ باشم پس اگر کاتب دال را دراز کشد نام والیت از و میرود
و در حق او ظلم کردہ باشد و اگر الف را کسر کند نام الفیت از و میرود و در حق او ظلم کردہ باشد
و برین بدبختان آنچہ عزیز تر ست تصدیق رسل ست ابو جہل را گفتہ اند کہ در دوزخ
بانگ و او یلا کند و میگوید کہ کارہائے خدائے ہمہ حق بود اما محمد رسول اللہ نبود نعوذ باللہ منہ و نمرود
لعنۃ اللہ گوید ہمہ حق بود اما ابراہیم خلیل اللہ نبود دوم علم نماز ست بدانکہ آنچہ در
نماز فرض ست دانستن آن نیز فرض ست و دانستن سنت نیز سنت ست و دانستن
واجب نیز واجب ست و دانستن مستحب نیز مستحب ست و دانستن مباح نیز مباح ست
و دانستن مکروہ نیز مکروہ است و دانستن حرام نیز حرام ست باید کہ مکروہ و حرام را بداند
تا بدان نادانستگی وران نیفتد و دانستن مفسد نیز فرض ست زیرا کہ بسیا وقت نماز جہال
فاسد شود و ایشان بدان خبردار نباشند بدان الیقر زندہ کہ آنچہ در بعضے نسخہا گویند
کہ ہر کہ احکام و ارکان نماز نداند کافر ست آن بنا بر انکار ست یعنی اگر کسی منکر شود کافر
گردد و اگر کسے ہرگز نماز نکند و روزہ ندارد اما اقرار و تصدیق دارد مسلمان ست زیرا کہ
عمل غیر ایمان ست و ایمان غیر عمل و آنچہ گفتہ اند ہر کہ احکام و ارکان نداند کافر ست راست
زیرا کہ حکم ایمان میان خوف و رجا بودن ست و آن ہر کسے از مومنان را ست

مسئلہ در بیان اذان -

در کن ایمان دوست اقرار بزبان و تصدیق بدل و این نیز در مومن موجودست الحال بشنو که از احکام نماز گفته است و آنچه مابقی باشد در سائر کتب فقہ بیاموز اما از اذان چیزے خواہم گفت از دانستن اذان لابدیست زیرا که چند جای در اذان کفر لازم میشود و موذن جاہل از او خبر ندارد منقولست که ابو وسیط حضرت را در خواب و ید حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم او را از دست بگرفت و بر کنار روزخ رساند و ید که دوزخ پر از آدمیان ست گفت یا رسول اللہ ایشان کیانند گفت ایشان موذنان امت من اند که اذان را نا دانسته غلط می گفتند گفت یا رسول اللہ تو از ایشان راضی شوی و شفاعت ایشان خواہی کرد فرمودی گفت خدای تعالیٰ از ایشان راضی شود فرمودی و ایضاً گفت کسی که در مسجد او اذان غلط گفته میشود و او منع نکند بلکه تمام اہل آن مسجد از شفاعت من محروم باشند نعوذ باللہ منہا صفت اذان این ست ؛

اَللّٰہُ اَکْبَرُ اَللّٰہُ اَکْبَرُ اَللّٰہُ اَکْبَرُ اَللّٰہُ اَکْبَرُ اَشْہَدُ اَنْ لَّآ اِلٰہَ اِلَّا اللّٰہُ اَشْہَدُ اَنْ لَّآ اِلٰہَ اِلَّا اللّٰہُ اَشْہَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا رَّسُوْلُ اللّٰہِ اَشْہَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا رَّسُوْلُ اللّٰہِ حَیَّ عَلَی الصَّلٰوۃِ حَیَّ عَلَی الصَّلٰوۃِ حَیَّ عَلَی الْفَلَاحِ حَیَّ عَلَی الْفَلَاحِ اَللّٰہُ اَکْبَرُ اَللّٰہُ اَکْبَرُ لَآ اِلٰہَ اِلَّا اللّٰہُ

بدانکه در اذان چند جا کفر لازم میشود که اکثر موذنان بسبب آن در دوزخ روند و بدانستن آن عار کنند و اگر کسی گوید که اذان را خوب ندانسته بسلسلہ خصومت او را برنجند و اگر ایشان از ثواب و عذاب در غلط و تصحیح با خبر بودندی ہر آئینه بسالہا تمام در طلب دانستن او می بودند که موذن مصحح یعنی صحیح خوان را گفته اند که ہر که چیز از نباتات و حیوانات و جمادات که آواز او می شنوند فردای قیامت بر ایمان او گواہی دہند و دیگر آنکه در عرصات در زیر سایہ عرش باشد که یوم لا ظل الا ظلہ منقولست که روز جمعه جمله ملکوت بر بیت المعمور جمع می شوند و مہتر جبرئیل علیه السلام اذان می گوید و مہتر اسرافیل امامت می کند و سائر ملکوت اقتدای می کنند بعد از فراغ مہتر اسرافیل می گوید که من ثواب امامت را با امامان امت محمد دادم مہتر جبرئیل علیه السلام گوید من ثواب اذان بموذنان امت محمد دادم و مقتدیان گویند ما ہم ثواب اقتدا بمقتدیان امت محمد صلی اللہ علیه وسلم دادیم و شاید که موذن مرد صالح و متشرع بوده باشد زیرا که اذان امر معروف ست و امر معروف اثر نکند

مگر از مرد صالح و درین زمانهٔ فساد نشاید که کوچه بکوچه بگردد و مردمان را دعوت نماید و از برای
مقتدیان تحمل تمام بکند حتی که آورده‌اند که اگر امام در رکوع آید و از پس آواز نعلین کسی را شنود
آن شخص را نمی‌داند که کیست مهلت بکند تا او در نماز شریک شود و اگر میداند که فلان کس
ست مهلت نکند که خالی از ریا نباشد و این روایت در تهذیب مسطور ست و شاید که مؤذن
وقت شناخته باشد حتی که اگر قبل از وقت اذان بگوید اعاده لازم شود و شاید که مؤذن یکے
باشد و امام دیگر اما اگر مؤذن و امام یک شخص بود باید که در وقت اقامت گفتن از موضع امامت
دور تر رود و بعد از اقامت بموضع امامت آید سنت اینست که در وقت صلوة و فلاح
روی را بگرداند یمیناً و شمالاً و انگشتان را در هر دو گوش خود سخت کند یعنی سبابتین و اگر
مسجد روزن داشته باشد سر از روزن بکشد و باید که بلا ترجیع بخواند اما اگر بغیر تبدیل کلمه الحان
بکند رواست لقوله علیه السلام زینوا اذانکم منقولست که دختری از اهل ذمه
همیشه در آرزوی همین بود که اگر از مادر و پدر خلاصی یابم مسلمان خواهم شد بلکه از ایشان فرار
بکنم و مسلمان شوم روزی مؤذن بآواز زشت اذان می‌گفت دختر پرسید که این چه باشد کافران
گفتند که بهترین کارهای مسلمانان همین ست دختر از ان آرزو بازمانده شد و بمسلمانی نرسید
و منقول ست که در اول آغاز اسلام از برای طلب کردن مسلمانان بنماز اصحاب مختلف
شدند که چگونه میتوان خبر کرد و طلب کرد بعضی گفتند که در وقت نماز علم ایستاده بکنیم
باز گفتند که این رسم یهودان ست نمی‌توان کرد بعضی گفتند که شاخ را سوراخ کرده می‌توان
دمید باز گفتند که این رسم ملحدان ست بعد ازان شب امیر المومنین عمر با چهل نفر اصحاب
اذان را در خواب دیدند که همچنان میتوان گفت قصه را بر رسول الله صلی الله علیه وسلم
رسانیدند حضرت فرمود آری در شب معراج مهتر جبرئیل مرا همچنان تعلیم کرده بود اما در ان زمانه
اندک بود چون غفلت و غافلی درمیان مردمان شایع گشت عالمان تو حی علی الصلوة
و حی علی الفلاح بر آن افزودند بعد ازان چون شایع تر گشت متاخرین الصلوة خیر
من النوم بر ان افزودند و آنچه در اذان مؤذن کافر میشود اینست اول اینکه در آغاز
الله اکبر الف را مد کشد و یا الف استفهام در اول الله بیارد و دوم چون اکبر را

اکبار گوید که اکبار نام شیطان ست سوم آنکه اشهد را مد کشد بجدها یعنی اشهاد گوید یا
بحذف الف یعنی شهد گوید زیراکه صیغهٔ ماضی ست و اشهاد گواه گردانیدن را گویند پس
معنے چنین میشود که کسی گواهی داده است و یا شما گواه باشید پس گویا که خود ازین قول استبعاد
مے نماید که اشهد صیغه متکلم ست و یا اشهد هار و چشم را بجای حلقی تبدیل دهد یعنی اسهد گوید
که این از معنی می بر آید پس گویا که سخن لغو گفته باشد و یا آنکه دو کلمه میشود و چنانکه اش خویش را
میگویند وحد باز گردانیدن و مخالفت را گویند کما قال الله تعالی ان الذین یحادون الله
ورسوله اے یخالفون پس چنان گفته باشد که خوش مخالفت کنید توحید باری تعالی را چهارم
آنکه لا اله الا الله بے تشدید گوید زیراکه الا از برائے اثبات ما بعد و نفی ما قبل ست و بی تشدید
بمنزله الی غایت که سرت من البصرة الی الکوفة واقع میشود پس معنی چنان می شود که نیست
الله باطل تا آنکه اله حق نیز نیست و ازین صریح تر کفر نے باشد پنجم آنکه محامد رسول الله گوید
زیراکه نام حضرت محمد ست و محمد کسی را گویند که خصایل پسندیدهٔ او بسیار باشد و حمد
ستایش را گویند و محمد بالفتح همچنان ست محمد بکسر میم ثانی خلاف مذمه پس این چنین نام
شریف را تغیر داده باشد بنام دیگر و دیگر آنکه محمد ستوده شده را گویند و محامد ستاینده را
گویند نیز معنے تغیر مے شود و یا آنکه محمد را مهد گوید بهاء دو چشم زیراکه مهد فرو میرانیدن آتش
را گویند و ایضاً جامه کهنه و کیسه در راه تیز رو و چیزے خشک را گویند پس معنی بسیار تغیر
می شود ششم آنکه حی را بهد گوید یعنی حیا گوید که حیا بمعنے شرم می شود و یا بے تشدید گوید
زیراکه معنی حیّ زندگی ست و معنی حی بے تشدید داشتن چیزے برپائے چیزے را گویند
و در تمام اذان سه مد اند سه در لا اله الا الله و بعضے موذنان لا الله را الا اح گویند
نیز درین کفر ست زیراکه بهاء دو چشم حق تعالی را گویند و بجا حلقیه روشنی را گویند و ایضاً
ناقه گریزنده را گویند و درین معنے بغایت تغیر مے باید بیان احوال سامع مقرر ست
هر که در عین اذان سخن کند در عرصه عرصات چنین خواندن کتابت دمانده شود و هر که در حین
اقامت سخن کند در وقت نزع زبان او بسته می شود که کلمه گفتن از و صادر نشود و بعضے
گفته اند که این مراد از موذن ست نه سامع و اگر کسے استبدا و نماید که در حین اذان کسی

مسئله در بیان آنکه در اذان کفر لازم شود

چگونہ تکلم خواہد کرد این فقیر بچشم خود دیدہ است کہ اتفاقی اذان میگفت ناگاہ روندہ از اہل آن دیہ بروے بگذشت درمیان اذان برگشت و احوالش پرسید کہ بکجا میروی وبعد ازان ما بقیہ اذان تمام کرد و در ترغیب الصلوٰۃ مذکور ست کہ اگر سامع روندہ باشد بایستد و اگر ایستادہ باشد باید کہ بنشیند و اگر نشستہ باشد باید کہ ایستادہ شود و اما ہمچنین اگر از حالی بحالی بگردد تمام گناہ او عفو مے شود پس چنانستے کہ دران روز از مادر تولد شدہ است و در وقت حین اذان و اقامت باید کہ سامع ہر کلمہ را بموذن موافقت کردہ باشد و بعد از تمام شدن حاجت خواہد و دعا کند بیشک بر آید و در حدیث جائے دعائے بیشک مستجاب میشود اول حین افطار صوم دویگر بوقت سحر و سوم بوقت باریدن باران چہارم بوقت اضطرار و درماندگی کہ دلش رنجہ شود از ہر ہم کہ باشد و این لغات مذکورین از صراح استخراج نمودہ شد و ایضاً چون موذن بگوید اللہ اکبر سامع گوید مرحبا

مرحبا بالقائلین عدلاً و بالصلوٰۃ اھلاً کبّرت کبیراً و اعظمت عظیماً سبحان اللہ

بکرۃً و اصیلاً و چون اشھد ان لا الٰہ الا اللہ گوید سامع گوید رضینا باللہ

تعالیٰ ربًّا و بالاسلام دینًا و بمحمدٍ نبیًّا و بالقراٰن اِمامًا و بالکعبۃ قبلۃً و بالصلوٰۃ

فریضۃً و بالمؤمنین اخوانًا و بالصدیق والفاروق و ذی النورین و

المرتضیٰ ائمۃً رضوان اللہ تعالیٰ علیہم اجمعین ہ و در اشھد ان لا الٰہ الا اللہ

شاید کہ ادغام بے غنہ گوید یعنی اثر نون پیدا نکند بلکہ الف ایا تشدید لا زند و چون اشھد ان محمدًا رسول اللہ گوید سامع ہر دو انگشت ابہام ابر ہر دو چشم نہد یعنی ناخن ایشان دیدہ برارد و بدان ناخن نظر کند حق تعالیٰ چہار ہزار گناہ کبیرہ او را عفو کند و در قرآن خوانی مسطور ست کہ این انگشت نہادن سنت ست ترک نمود او انکرد و ہر کہ بجائی آرد در عرصات حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم او را چنان طلب کند کہ کسی گم شدہ خود را طلبد و بگوید قرۃ عینی بک یا سیدی و مولائی و یا این گوید صدق رسول اللہ و بعضے گفتہ اند کہ سنت بابا آدم ست کہ روزی آرزو کرد کہ اگر جمال محمد آخر الزمان مے دیدے چہ خوش بودے فرمان حضرت

غرقت شد که بر سر دو ناخن خود نظر کن چون نظر نمود جمال جهان آرائے حضرت دران دید
ناخن را بر چشم نهاد و گفت صدق رسول الله قرة عینی بک یا سیدی و مولائے و چون
حی علی الصلوة گوید سامع گوید لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم و اگر حی را
هی گوید بهائے دو چشمه نیز خوف کفر ست زیرا که حی مقرر شده و معنی هی خواندن اشتر
بسوے علف را گویند و چون حی علی الفلاح گوید سامع گوید ما شاء الله کان وما لم
یشاء لم یکن و چون الصلوة خیر من النوم گوید سامع گوید صدقت و بررت اللهم
نبهنا عن نوم الغافلین ولا توفیق الا بالله العلی العظیم و اگر سامع این ادعیات
نداند باید که بهر کلمه موافقت کرده باشد کافی ست و چون اذان را اتمام کند باید که
موذن و سامع این دعا بخواند حقا یقینا صادقا خالصا لا اله الا الله الواحد القهار
رب السموات والارض وما بینهما العزیز الغفار رب هذه الدعوة التامة
والصلوة القائمة آت محمد الوسیلة والفضیلة والدرجة الرفیعة وابعثه
مقاما محمودا الذی وعدته یوم القیمة انک لا تخلف المیعاد و در شرح
مشارق مسطور ست که بعد ازان همه را منصوب خواند و چون موذن قد قامت
الصلوة گوید سامع گوید اقامها الله ما دامت السموات والارض اللهم انی
اعوذ بک من شر الشیطان الذی یوسوس فی الصلوة سوم علم روزه و آن
نیز بطریق اختصار بیان کرده شد و اگر بیشتر ازان خواهد در کتب فقه به بیند اما آنچه در
کفارت او گفته اند که کفارة الصوم ککفارة الظهار بعضے عوام الناس تشبیه
مے کنند یعنی چنانکه در ظهار کس بزن وطی نے کند در کفارت صوم نیز نکند
آن محض غلط است زیرا که در کفارت ظهار نیز وطی منع نیست مگر ازان زن که ازو
ظهار کرده باشد پس اگر کسی را دو زن باشد ازانکه ظهار کرده است وطی نکند و بدان زن
دیگر حلال ست و این تشبیه برائے آنست که کفارات بسیار اند چنانچه کفارت قتل یمین و ظهار
و صوم پس کفارت کننده یمین مخیر ست میان اینکه برده آزاد کند یا ده درویش را طعام خوراند
یا جامه پوشاند که بدن ایشان پوشیده شود و طعام چنانچه خود را [illegible] است و میسر نباشد و اگر قوت

این اشیا ثلثه نداشته باشد باید که شصت روزه بدارد و چون اضافت کفارت صوم بکفارت ظهار
کرد از آن است که در کفارت قتل بنده مومن می باید که آزاد کند و در ظهار خواه مومن خواه کافر
خواه اندک معیوب باشد رواست پس کفارت صوم در حق کفارت ظهار است **علم چهارم**
علم حیض و نفاس و از آن نیز شمه گفته شده است اگر اکثر ازان خواهد در کتب فقه نظر کند و
لیکن از صاحبدلان در وجوب این علم گفتار خوش می فرماید کقول الشاعر **مثنویات**
ای ترا دل دلیل نفس نفیس * عمر و نیست همیشه بود انیس * گر ندانی کم و زیاده نفاس *
اکثر و حد اقل شمار و روز شناس * تا بدین علم آشنا نشوی * ای پسر به که خدا نشوی * از
سر جاهلی و نادانی * پا درین ره منه که درمانی * و این علم بغایت صعب ترین علوم است پس
هر شخصی را لازم است که بقدر ضروری ازین بداند بعد ازین بدان ای فرزند که چهار مذهب حق
اند و دانستن ایشان فرض است و اختلاف درمیان ایشان اختلاف بر رحمت است نه اختلاف
عداوت کالاختلاف رحمة گفته اند و حنفی مذهب را نشاید که گوید مرا بشافعی چه کار است زیرا که
در هنگام ضرورت از مذهبی بمذهبی انتقال کرده می شود چنانکه بحج رفتن پیاده بمذهب امام
ابوحنیفه روا نیست پس عالمان حاجی ماشی را بمذهب مالک می برند که در مذهب او زکوة شرط
نیست * چون بعرفات حاضر شد باز بمذهب ابوحنیفه میگردد و ایضا چون کسی مطلقه ثلثه را
حیله بکند باید که اورا از احکام و ارکان ایمان بپرسد اگر بدان عالم باشد باید که احکام و ارکان
نکاح بپرسد اگر نداند تا بی تحلیل نکاح جدید بکند و اگر بیان را نیز می داند باید که اورا
در مذهب امام احمد رح در آرد که در مذهب او حق تعالی را بذات و صفات شناختن فرض
است اگر آنرا نمی داند نکاح جدید کند و اگر آنرا نیز می داند این هنگام تحلیل باید کرد
ایضا چون کسی جنس را بغیر جنس از غله بفروشد اگر یدا بید باشد رواست اگرچه زیاده بگیرد و
نسیه روا نیست اگر توده گندم درون خانه و توده جو بیرون خانه باشد نیز نسیه است و اگر
جنس هم الجنس بفروشد چون یدا بید باشد رواست و درین زیاده گرفتن روا نیست اگر نیم
سوخته باشد چنانکه اگر یک مثقال به یک مثقال بفروشد اگرچه در یک مثقال زر بسیار باشد و
یا در یک اندک غش باشد باید که برابر بگیرد و زیاده روا نیست پس اگر این را نسیه می دهد

بقول ابو حنیفه مطلق روا نیست الا متاخرین فتوی داده اند بر جواز نسیه و این مسئله را از
مذهب امام مالک پسندیده اند و ایضاً چنانکه گوشت اسپ بقول ابی حنیفه رضی الله عنه روا
نیست الا بقول امام شافعی رحمه الله روا است و صحابه حنفیه بنا بر ضرورت فتوی بر حلالیت
آن داده اند و در شامل بیهقی آورده است که ابو حنیفه رضی الله عنه قبل از موت خود بسه
روز از قول خود برگشت و گوشت اسپ را حلال گفت و همچنین از مذهب به مذهب انتقال
کرده می شود بدان ای پسر نزد که دوستی چهار مذهب چون دوستی چهار یار از دست مده زیرا که
شجرهٔ شریف شریعت به باغبانان ایشان کمال یافت کقول الشاعر ؎ اینکه سر فرازی
دین حق راست شده چار تن اند هم از راه تحقیق سر یک باغبان ٭ ابو حنیفه رحمه الله اسم
نعمان بود کقول الشاعر ؎ أَعِدْ ذِكْرَ نُعْمَانٍ لَنَا إِنَّ ذِكْرَهُ ٭ هُوَ الْمِسْكُ مَا كَرَّرْتَهُ يَتَضَوَّعُ ٭
و نام پدرش ثابت بود و در شرح مختصر امام محمد کوهستانی آورده است که پیغمبر فرموده است
که بعد از من شخصی پیدا شود که نام او نعمان بن ثابت باشد اگر من به پیغمبری مبعوث شده
نمی بودم او را پیغمبر میکردم پس اگر شخصی گوید که امام و لیل مذهب همچنان بوده می باشد گفته
شود که اگر این آیت در شان ایشان آمده شود هیچ عجب نیست قال الله تعالی کَشَجَرَةٍ طَیِّبَةٍ
أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِی السَّمَاءِ زیرا که اصل او ثابت بن زوطی بن مرزبان و چون عمر شریف
باخر رسید ثابت نعمان را او برگزیده و پیش او پدر مرتضی در حق او دعا کرده و او علم را
از هفت کس اصحاب گرفته است یکی از انس بن مالک و عبدالله بن حسن زبیدی و عبدالله
بن جزء زبیدی و عبدالله بن ابی اوفی و عبدالله بن ابی اوفی و ثالث الاقصع و جابر
بن عبدالله رضی الله عنهم اجمعین و از بعضی زنان صحابه نیز گرفته است چون عائشه بنت
عجرد و ابی حنیفه رضی الله عنه علم را از بیشتر اصحاب گرفته است اما او را نسبت در فقه بسوی
حماد میکنند و او از شاگردان ابراهیم بن یزید بود و او شاگرد علقمه بود و او از اسود و از
شعبه قاضی گرفته بود و ایشان همه از فاروق گرفته بودند علم را و فاروق از رسول علیه السلام قبل

مات ابو حنیفة رحمه الله و هو ابن سبعین سنة بتاریخ سنة خمسین و مائة مناقب ابی حنیفه کوفی رضی روایت
کرده شده است که امام اعظم ابو حنیفه کوفی رحمه چون حج کرد در کعبه آمد و دو رکعت نماز گذارد همانا

دو ستون در رکعت اول بر پای راست ایستاده تا نصف قرآن بخواند در رکوع و سجود کرد و در رکعت
ثانی بر پای چپ ایستاد تا قرآن شریف ختم کرد و چون سلام داد بگریست و مناجات کرد و
گفت الٰهی مَا عَبَدْنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ وَلٰكِنْ عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ فَهَبْ نُقْصَانَ
عَمَلِي بِكَمَالِ مَعْرِفَتِي فَهَتَفَ هَاتِفٌ مِنْ جَانِبِ الْبَيْتِ يَا أَبَا حَنِيفَةَ قَدْ عَرَفْتَ
وَأَخْلَصْتَ الْمَعْرِفَةَ وَخَدَمْتَ وَأَحْسَنْتَ الْخِدْمَةَ فَقَدْ غَفَرْنَاكَ وَلِمَنْ تَبِعَكَ وَ
كَانَ عَلٰى مَذْهَبِكَ إِلٰى قِيَامِ السَّاعَةِ معناه فارسیة یعنی ای الٰه ذو الجلال وای
پادشاه با کمال وای موجود لا یزال پرستید این بنده ضعیف این وجود ضعیف
ترا ای ذات لطف اللطیف چنانکه حقیقت سزاوار پرستیدن تست ولیکن شناختیم
ترا چنانکه حق شناختن تست پس ببخشای نقصان خدمت را بکمال معرفت بروی
هاتفی آواز داد از گوشه خانه که ای ابو حنیفه ما را بشناختی و خدمت کردی آمرزیدم ترا و کسی
را که متابعت تو کرد و بمذهب تو باشد تا روز قیامت والضا مسطور ست که روزی
مهتر عالم صلی الله علیه وسلم در مسجد نشسته بود اعرابی در آمد و کاسه خرما به پیش نهاد و گفت
از راه دور آورده ام چون رسول الله پنج خرما بخورد و عبد الله بن مسعود رضی الله عنه بر
پای خاست و گفت یا رسول الله دوش خوابی دیده ام عجب تعبیر فرمائی گفت چنان دیدم
که ستاره از آسمان بر زمین فرود آمد و از نور آن ستاره تمام عالم نور شد رسول صلی الله علیه
وسلم متفکر شد مهتر جبرئیل بفرمان رب الجلیل در رسید و گفت ای رسول الثقلین وای
سرور دنیا و دین تعبیر خواب ابن مسعود آنست که بعد از رحلت تو بدا القضا هشتاد سال
و هشت روز مردی بیرون آید از کوفه کنیت وابو حنیفه همه دنیا را بنور علم او منور کند و
سنتهای ترا بکمال برساند رسول علیه السلام خوشدل شد و انس بن مالک را رضی الله عنه
پیش خود خواند و قدری از آب دهن خود بکام او بریخت و او را گفت که ترا عمر
دراز خواهد بود تو ابو حنیفه را خواهی دید سلام من بدو برسان و بگو که عطای محمد ترا
مبارک باد و پنج خرما که در دست داشت در حریر کرد و به عبد الله بن مسعود داد و گفت که
بدست تو این خرما را بکسان ده تا با بو حنیفه برسانند چون رسول علیه الصلوة والسلام بدار الآخرت

خر امید عبد اللہ بن مسعود رض امانت را نگہداشت تا آخر عمر خود آنگاہ بشاگرد خود علقمہ داد و قصۂ آن
بگفت و چون علقمہ را وفات نزدیک آمد بشاگرد خود ابراہیم نخعی داد و قصۂ آن بگفت و
چون ابراہیم را وفات نزدیک آمد بشاگرد خود حماد داد و قصۂ آن بگفت و درین وقت ابوحنیفہ رح
ہفت سالہ بود بشاگردی حماد میکرد و ہشتاد سال عمر او بود و آنچہ او میدانست ابوحنیفہ رح
در یک سال از وی بیاموخت و حماد ہر روز آن خرما نیم را از صندوق بیرون کردی و بر دست
نہادی و گفتی بحرمت عطا دہندۂ این خرما کہ او را بمن بنمائی روزی ابوحنیفہ رحمۃ اللہ علیہ
نزدیک او آمد و گفت آن امانت را بمن دہ و کسی آنرا بجز تو انست خود حماد بوی داد و در حال بخورد و حماد
سر او را در کنار گرفت و گفت من میدانستم کہ پنج خرمای رسول اللہ امانت تو خواہد بود و در تو میدیدم ترا
مبارک باد و قصۂ خواب عبد اللہ بن مسعود رضی اللہ عنہ باوی بگفت و چون حماد وفات یافت پدر ابو
حنیفہ رض کہ ثابت بودہ است قصد حج کرد ابوحنیفہ را با خود ببرد و در مکہ خیمہ دیدند زدہ و گرد آن خیمہ
آدمی انبوہ در آمدہ ابوحنیفہ گفت بدان جائی رفتم پیری را دیدم سالخوردہ و نورانی گفتم این کیست
گفتند انس بن مالک است در آمدم و بروی سلام کردم چون آواز من شنید گفت این آواز
آشنا می آید مرا گفت از کجا می آئی گفتم از کوفہ گفت کنیت تو چیست گفتم ابوحنیفہ انس بن
مالک رضی اللہ عنہ دامن مرا بگرفت و بالا کشید تا من او را ببینم کہ صاحب مذہب بزرگ است آنگاہ مرا گفت
نزدیک من آئی تا امانتی کہ دارم تسلیم تو کنم چون نزدیک او رفتم قدری آب دہن در دہن من کرد و گفت این
آب دہن مصطفی است صلی اللہ علیہ وسلم چون آن آب دہن خوردم حلاوت عظیم یافتم انس بن
مالک گفت اکنون آب دہن مصطفی علیہ الصلوۃ والسلام خوردی خود را چگونہ می بینی نشان آن
با من بگوی ابوحنیفہ رحمۃ اللہ علیہ بر پای خاست و زبان بر کشاد و گفت ای انس این ساعت
خود را چنان می بینم کہ اگر انواع حکمت و انواع علوم در ہر یک دانایان روی زمین جمع شوند
و ہر یک از من ہزار مسئلہ بامتحان بپرسند بتوفیق حق تعالی آن ہمہ را جوابہای با صواب
بگویم و از ہیچ کس نترسم و اندیشہ نمیکنم و باز ہمہ زیادہ ام و مذہب من ہمہ آفاق برسد و
دیگر در مناقب او خواندہ ام کہ جمعی از جہودان بغداد آمدند از وی سوالات کردند و از
جملہ سوالات یکی این بود کہ در عالم شہری است و آن شہر شصت محلہ دارد و سی محلہ اند و روشن

است و یکی محله تاریک و رمضان یکی محله تاریک یک محله بهتر از هزار شهر ست آن شهر کدام ست و آن محله
کدام جواب فرمود که آن شهر رمضان ست که یکی محله روز او روشن ست و یکی محله شب او
تاریک و آن یک محله که بهتر از هزار شهر ست شب قدر ست که لیلة القدر خیر من الف شهر
چون این بیان کرد بسیار از جهودان مسلمان شدند دیگر فوائد ظهیریه آورده است
که روزی شخصی بمسجد درآمد و سوال کرد که چه میگویند در حق مردی که میگوید که از بهشت امید
نمی دارم و از آتش دوزخ نمیترسم و مرده و خون میخورم و بآنچه ندیده ام گواهی میدهم
و از خدای نمی ترسم و زن را نکاح نمیکنم و صحبت کردن با وی حلال میدارم و نماز با رکوع
و سجود نمیگذارم و فتنه را دوست میدارم و حق را دشمن میدارم و از رحمت خدا میگریزم و جهود
و نصارا را است گوی میدارم و از جنابت غسل نمیکنم امام رحمه الله فرمود ای یاران در مسئله اتحاد
چه میگویند گفتند که این شخص کافر باشد امام اعظم گفت ای یاران این شخص مسلمان باشد
و تبسم کرد و گفت آنچه گفته است راست ست از بهشت امید نمیدارم و از آتش دوزخ نمی
ترسم از خدا امید میدارم و از وی میترسم آنچه مرده و خون میخورد گوشت ماهی و سپرز و جگر
میخورد و آنچه گفته است بآنچه ندیده ام گواهی میدهم یعنی کلمهٔ شهادت میگوید خدای را جل
جلاله و رسول خدا را ندیده است و آنچه گفته که از خدا نمی ترسم یعنی ظلم نمیکنم و آنچه میگوید که
زن را نکاح نمیکنم و صحبت با وی حلال میدانم یعنی کنیزک داشته باشد و آنچه گفته است که فتنه
را دوست میدارم یعنی فرزند و مال را دوست میدارد و آنچه گفته است که حق را دشمن
میدارم مرگ را گفته است و آنچه گفته است که از رحمت خدای تعالی میگریزم باران را گفته است
و آنچه گفته است که جهود و نصارا راست گوی میدارم یعنی درین قول وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ
النَّصَارَى عَلَى شَيْءٍ وَقَالَتِ النَّصَارَى لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَى شَيْءٍ و آنچه گفته است از جنابت
غسل نمیکنم یعنی تیمم میکند وقتیکه آب نباشد و دیگر از مقامات او رحمة الله علیه آنست
که روزی جهودی با او همراه شد جهود را گفت چرا بدین محمد در نه آئی گفت یا امام مسلمانان
من گرسنه ام اگر دین محمد حق است دعا کن تا خوانی از آسمان فرود آید بر و از ان طعام
بخورم تا یکبارگاه بدین محمد درآیم پس این حال عجب کردند ابو حنیفه رحمة الله علیه دو رکعت نماز

گذارد و روی بر زمین نهاد و گفت یا رب بهر ادریش این بیگانه خجل مگردان خوانی فرود آمد جهود
گفت سر برآر که کارت برآمد طعام سیر خوردند امام گفت بعهد خود وفا کن و ایمان بیار
گفت ای امام صبر کن تا من نیز دعا کنم اگر مثل تو نتوانم که خوان فرود آورم مسلمان شوم و اگر نشوم
و جهود دانا بود هر دو قدم خود بر قدمگاه امام اعظم نهاد و هر دو دست خود بجای دستهای او
نهاد و گفت یا رب بحق این امام که همچنان خوانی فرست آراسته در حال خوانی دیگر فرود
آمد ابوحنیفه رحمة الله متحیر شد جهود گفت ای امام از تو دو کرامت دیدم یکی آنکه تو نمودی و دیگر آنکه
من نمودم هم ترا شفیع آوردم تا کارم برآمد و در حال مسلمان شد و دیگر آنکه از مقامات او این است
که چهل سال شب نخفت و بوضوی نماز خفتن نماز بامداد گذارد و سه صد و هشتاد و هزار مسئله را
جواب فرموده است چهار مسئله را جواب در توقف داشته است اول مسئله دهر ست دوم
خنثی مشکل سوم مسئله محل اطفال کافران ست که در بهشت باشند یا در دوزخ زیرا که
عمل صالح ندارند گوییم به بهشت روند و عمل بدی ندارند که گوییم بدوزخ پس توقف کردن بهتر
باشد چهارم وقت ختنه کردن زیرا که اگر گوییم بخردگی ختنه کنند نارسیده را بی سبب درد رسانیده
باشیم و اگر گوییم به بزرگی ختنه کنند عورت او را دیدن روا نیست که ناظر و منظور هر دو در لعنت الله
می باشند و بعضی علما گفته اند که ختنه در خوردگی باید کرد اما موی لب را زدن در مسلمانی از آن
زیاده از ختنه کردن سنت و علامت مسلمانی ست و دیگر از فضل و بزرگی امام اعظم رحمه
الله آنست که چهار هزار شاگردان را بدرجه فتوی رسانید ایضاً روزی از بد
بختان آن زمانه یکی از اصحاب امام مباحثه کرد که امام قهر داشته باشد اصحاب گفت نداشته
باشد آن بدبخت گفت پس من بامتحان بروم رفت به نزدیک دروازهٔ امام در کوفتن
گرفت که امام را بیگاه باید تا بیرون آید چون بیرون شد گفت ترا نه طلبیده ام باز درون رفت
هکذا تا سه کرت بیرون شد بعد از آن گفت که من طلبیده ام ترا مسئله پرسیدنی دارم گفت
اینکه مزهٔ پلیدی آدم چگونه است امام فرمود چون در شکم بود ترش باشد و چون بیرون
آید تلخ گردد گفت یا امام تو از آن چشیده نعوذ بالله من هذا القول الشدید بل امام
گفت لا بل در روایت حیوان دیده ام بعد از آن گفت یا امام من شنیده ام که تو مادری

وا ربی فرمود آری گفت بغایت صاحب حسن است که روی او چنان زیبائی دارد و بالای او
چنان درست او چنان و موی او چنان و دندان و لب و دهن او چنان زیبائی دارد حتی که
آن بدبخت از امام تنهائی را نیز یاد کرد که چنان است امام فرمود هر چه هست آفریدهٔ خدای است
گفت غرض اینکه من می‌خواهم تا بنکاح خود آرم امام فرمود او حالا نفس است باش تا او را بپرسم
چون امام برگشت سر آن بدبخت از تن جدا شد و بر زمین افتاد همه عالم متحیر شدند گفتند یا
امام این چه بود فرمود تیغ صبر من گردن او را زد و ایضاً آورده اند که در قرب او جهودی
متوطن بود هر روز صحن خانهٔ خود را میرفت و آن ریزه‌ها را در صحن امام می‌انداخت امام از آنجا
میگرفت بیرون میکرد روزی امام محمد پادشاه زاده بود و در مدرسه نشسته بود که آن جهود آن
روفته را باز در صحن امام انداخت امام محمد علیه الرحمه سقطش گفت و قهر و غضب تمام نمود
خواست تا او را قهر کند اما چون امام ابوحنیفه رضی الله تعالی عنه خبر یافت گفت ای
فرزند مدت هفتاد سال است که او همچنان میکند من تحمل میکنم زیرا که حق همسایه همچنان
است و شما در یک روز دل او را رنجه نمودید چون جهود از ان احوال باخبر شد در حال مسلمانی
را قبول کرد و ایضاً آورده اند که قریب او دختری بود مستوره که بغیر از شب در
روز بیرون نمی‌شد اما در هر شب که بیرون می‌شد بر بام امام ستون ایستاده میدید و می‌پنداشت
که آدمی باشد بعد از وفات امام چون بیرون شد آن ستون را ندید از پدر خود سوال کرد که در
ایام امام ستون می‌بود اما درین شب نیست چه شده باشد پدرش گفت ای جان پدر
آن ستون نبود اما و نیز امام اعظم بود که هر شب نماز می‌گذارد دیگر از مناقب او
اینکه در ماه رمضان شصت و یک کرت قرآن میخواند یک کرت در روز میخواند و یکبار
در شب میخواند و یک کرت در تراویح ختم میکرد و دیگر اینکه هرگز بآسمان و آفتاب
نیز نظر نکرد و می‌گفت که تا صف از ان عمر گذشته که بآفتاب و آسمان نیز نگریستم
روایت ندیده بودم که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم هرگز بآفتاب
و آسمان نگریست زیرا که هر دو مخلوق و مصنوعی اند و آسمان قرینه ایست
بر بهشت کواکب و دیگر اینکه از مناقب او اینست که در خواب دیده است که حضرت رسالت پناه

صلی الله علیه وسلم فرموده است هر که سرا دیل خود را بنامحرم گشاده باشد اگر عورت بدروزه گرفتار
شود همان شخص از روزن خانه در نظر وا دهد فی الحال خلاص شود پس امام را حق تعالی چنان پاک
آفریده که نظرش بنامحرم نمی افتاد چون عورت را درد زه میشد او را از روزن خانه میدید خلاصی
بیافت دیگر آورده اند که روزی در راه میگذشت طفل در آن راه میرفت با او همراه شد امام
گفت ای طفل پای را محکم بنه و توقف باش که راه خلیس است تا نه فتی طفل گفت ای امام اگر من
بیفتم باز بر خیزم تو توقف باش که اگر بیفتی سائر مردمان بر تو فتند و در گمراهی شوند و همه
مردم هلاک شوند امام دانست که طفل دانا است زیرا که پیغمبر فرموده است علیه الصلوة والسلام
زَلَّ عالِمٍ زَلَّ عالَمٍ یعنی لغزیدن عالم گمراهی را سبب است تا تمام عالم گمراه شود پس امام
گریه شد و چون ماتم زده با اصحاب خود پیش آمد کیفیت احوال پرسیدند باز نمود امام گفت بر شما
باد که هر که یکی بقدر علم و دانش خود علم بیان کنید و فتوی دهید که راه شریعت را سخت سست و دور
و دراز است بعد از آن اختلاف پیدا شد و دوم مذهب امام شافعی رحمة الله علیه
فهو ابن عبد الله ابن محمد بن ادریس بن عباس بن عثمان بن شافعی بن شاهب بن
عبید بن یزید بن هاشم بن عبد الله بن عبد المطلب بن عبد المناف و ولد بغزه
من سنة خمسین ومائة وعاش اربعة وخمسین ومات یوم الجمعة ودفن بمصر
رحمة الله علیه وانه قد اخذ العلم من مالک بن انس ومحمد بن الحسن وبشر بن عباس
واصحابه یعرفون الی مسلم بن خالد بن مسلم الزنجی عن خلف بن ایوب والله تعالی
اجعل العلم بعد نبیه فی اصحابه ثم بعدهم فی التابعین ثم بعدهم فی ابی حنیفة رحمة
الله تعالی علیه واصحابه من شاء فلیرضی ومن شاء فلیسخط منقول است که حضرت
امام شافعی رح چنان ذاکر بود که در جمیع احوال سر از جنبانیدن قرار نمی کرد روزی حجام سلمه
او را لیست میکرد گفت یا امام سر را باز دار تا الیاسی تو بریده نشوند گفت لب بریده به که ذکر خدا
فراموش کرده آورده اند که مدت سه سال در شکم مادر بود در حالت ولادت مادرش قریب
نزع شد زیرا که طفل سه ساله دندانش برآمده بود از آن زمان امام اعظم از دار الفنا بدار
البقا رحلت نمود جنازه او را از پیش خانه مادرش بنا بردند در حال خلاص شد از آن شافعی

نامیدند که شفاعت ابوحنیفه رحمة الله علیه تولد شد مناقب دیگر امام شافعی
رحمة الله تعالی علیه آورده اند که امام احمد بن حنبل را سه لک احادیث نبوی یاد بود اما در اکثر
اوقات در پیش امام شافعی می رفت و مسئله سوال می کرد و امام احمد پیر بود و امام شافعی
هنوز طفل بود اصحاب امام احمد ننگ و عار کردند و گفتند یا امام شما را سه لک احادیث در یاد
است در پیش این کودک برای چه میروید گفت نه چنان است ای اصحاب آنچه من میدانم روایت
مسئله میدانم و او مغز آن مسئله میداند و دیگر آورده اند که روایت امام شافعی رحمة الله علیه را
چهار دو چهار پایه متصل بروایت امام اعظم می آرند و در روایت امام مالک و امام احمد رح را گاه گاهی
می آرند گفته اند که مادر امام شافعی رحمة الله تعالی علیه بغایت صاحب جمال بود و در ایام
جوانی بیوه شد خواست تا امام یوسف رحمة الله علیه را شوهر کند چون امام را از کار خیر عار بود
روزی امام شافعی رحمة الله علیه خود با امام یوسف رحمة الله علیه گفت که مادرم چنان اختیار
دارد امام یوسف گفت خود اگر او را میدیدم بهتر می بود او زن خانه برو بود امام یوسف
رحمة الله علیه قبول کرد چون تزویج کرده برو سپرد در آن شب امام شافعی رحمة الله تعالی
علیه دعا کرد که یا رب این شب را کلان کن آورده اند که آن شب دوازده ساله شد
الا بر سائر مردان یک شب بود امام شافعی علیه الرحمة در کتب خانه امام اعظم رحمة الله علیه
در آمد کتب امام اعظم رحمة الله علیه در پیش امام یوسف رحمة الله علیه بود و کتب را مطالعه
کرد در هر روایت که مخالفت میدانست مخالفت انداخت از آن مشهور عالم گشت و دیگر
آنکه بعد از امام ابوحنیفه رحمة الله علیه بود در اطراف عالم می گشت مردم را بمذهب خود
می آورد سوم مذهب امام مالک رحمة الله علیه و او بن انس بود و
انس بن مالک بود و دیگر آنکه انس رضی الله عنه در ایام طفلی مدت هشت سال در عیال رسول
بود از آن بعضی صحابی گفته است حضرت انس رضی الله عنه گفت روزی و زیر درخت خرما افتاده
یافتم از آن بخوردم که رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم رسید گفتم یا رسول الله از آن خرما
بخوردم با آن حضرت تبسم کرد و دست مبارک را بر سر من نهاد و گفت ای شیخ بطنک یعنی سیر کن
شکم خود را که بعد از آن بخورد شود بی از درخت میخشان که از آن گرسنگی و بخوری و ایضاً گفت

روزے رسول اللہ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم سوار مے آمد و بی بی فاطمۃ الزہرا رضی اللہ عنہا
چنانکہ عادت طفلان ست ہر دو استقبال نمودید حضرت مرا بپس پشت سوار کرد و بی بی
فاطمہ رضی اللہ عنہا را در پیش خود بگرفت چہارم مذہب امام احمد بن حنبل
آوردہ است کہ امام احمد رحمہ اللہ مردے گوشہ نشین بود کہ بغیر از ضرورت بیرون نمیشد

بدان اے فرزند کہ ہر چہار مذہب را بر حق دانی و در حقیت ایشان شک نیاری
حتی کہ اگر شخصے از یک مذہب منکر شود کافر گردد و گفتہ اند کہ در شرع چہار رکن ست ہمین چہار
مذہب اند ہر کہ ازین خارج ست از خوارج ست پس بدان کہ ایمان بقول ابو حنیفہ
رحمۃ اللہ تعالی علیہ ایمان مجمل بسند ست کہ گوید قبول کردم دین مسلمانی را و آنچہ درو ست
و بیزارم از کفر و کافری و آنچہ درو ست وگفتہ اند کہ اَلْاِیْمَانُ اِقْرَارٌ بِاللِّسَانِ وَتَصْدِیْقٌ
بِالْقَلْبِ وَالْاِعْتِقَادُ بِالْجَنَانِ جنان میانۂ دل را گویند زیرا کہ او ہرگز از جاے خود تغیر نمے
یابد و آنچہ گفتہ اند کہ اصل تصدیق ست و آن تصدیق مختص بجنان ست چنانکہ اگر بر زبان و
دل سخن ناشائستہ بگذرد تا جنان او بر جاے باشد کافر نگردد و قلب گردیدہ را گویند یعنی در
اکثر اوقات بر دل اندیشہ ناموافق مے آید اما باورے جنان اندیشہ را دخل نمیدید اما
کافران را ہمان اصل کہ جنان باشد نیست اگر بر دل ایشان اندیشہ مسلمانی آید چہ چون اصل
نیست غلط میشود و ایمان بقول شافعی اقرار باللسان و تصدیق بالقلب و اعتقاد بالجنان
و عمل بالارکان ست کہ بقول او نماز جنازہ بے نماز درست نمیدارند اما عالمان متاخرین او
و اصحاب او فتوی بجواز جنازہ کردہ اند تا سنت و جماعت خلاف نشود واللہ تعالی اعلم

فصل چہارم

در ذکر قال اللہ تعالی فَاذْکُرُوا اللّٰہَ قِیَامًا وَّقُعُوْدًا وَّعَلٰی جُنُوْبِہِمْ
اگرچہ این آیت در شان نماز ست در حین حرب اما کلام اللہ اصل
ست بہر طرف کہ عالمان ازان میکشند معنی او خبیر بود مگر وقتے کہ معنی او محض غلط کنند پس این ہنگام
تو ہم کفر ست کقول الشاعر ع جَمِیْعُ الْعِلْمِ فِی الْقُرْاٰنِ لٰکِنْ + تَقَاصَرَ عَنْہُ اَفْہَامُ الرِّجَالِ
قَالَ اللّٰہُ تَعَالٰی اَلْخَنَّاسِ الَّذِیْ یُوَسْوِسُ فِیْ صُدُوْرِ النَّاسِ و در تفسیر منیر در شان این
آیت آوردہ است کہ خناس نام شیطان ست کہ سر قلب آدمی را در دہن خود گرفتہ ست و مجلد

مسئلہ در بیان اذکار

الآن لعاب پیدا و در دل مومن جمله انواع معاصی می افزاید تا چون نام الله تعالی را بر زبان راند
خناس از وے بیگریزد پس چون ذکر نام الله سبب نجات از وے است پس بر بنده مومن لازم
است که نام شریف الله را فراموش نکند اما خاصه کسے که دم از شیخی و سالکی زند بروے فرض است که
نام شریف الله را در هر نفس فراموش نکند که کل نفس اذا خرج بغیر ذکر الله فهو میت زیرا که
چون نام شریف الله را فراموش کند شیطان انواع معاصی و بدی و کینه و
حرص و هوا در دل او فرود مے آرد پس از مراقبه مشائخان افگنده باشد بسبب
این معاصی قال الله تعالی من اعرض عن ذکری ای عن القرآن فان له معیشة
ضنکا ای ضیقا وعن ابی جبیر ای کسبه القناعة حتی لا یشبع تبع الدین التسلیم
والقناعة والتوکل فیکون حیاته طیبة ومع الاعراض الحرص والشح فعیشه ضنک
وحاله مظلمة کما قال بعض المتصوفة لا یعرض احد عن ذکر ربه الا اظلم علیه
وقته وتشوش علیه رزقه و در تفسیر مدارک من عینه التشویش شوریده
شدن پس از این جا معلوم مے شود که اگر صاحب ذکر را ترک نماید از ذوق محروم ماند و از
احوال مشائخان باز ماند پس سالکی را فنا و اولیضا قال الله تعالی واذکر ربک اذا
نسیت یعنی چون طریقه یعنی ذکر از سالک و طلب فراموش شود در حال همان طریقه یاد
خورد و بیاد آورد تکلیف کننده باشد در یاد کردن ذکر بهمان بدانکه ذکر نیز بر چهار نوع
است اول ذکر عام دوم ذکر خاص سوم ذکر خاص الخاص چهارم ذکر خاص الاخص اول ذکر
عام و آن متوقف شرع را گویند کما قال الله تعالی فاذکروا الله قیاما وقعودا وعلی
جنوبهم و در تفسیر حسینی در معنی این آیت آورده است که هر قیامے و هر قعودے
و هر حرکتے و هر نظرے و هر قدمے که موافق شرع جاری باشد همه ذکر خدا است زیرا که اگر او خدا را
فراموش کند حرکتے بوے خلاف شرع از وے در وجود مے آید و چون خلاف نمے آید پس گویا که در
جمیع احوال فراموش نکرده است پس مومن اگر تلاوت قرآن کند و یا صوم دارد و یا نماز گذارد
و یا از نهی باز ماند گویا که همیشه در ذکر است زیرا که او حق شناس است که خلاف امر نمی
کند قال علیه الصلوة والسلام حرکة الطاعة دلیل المعرفة تحرکه الجسم

دلیل الحیات دوم ذکر خاص بدانکه طائفه مشغول بطلب از دنیا و مراتب اند کما قال الله
تعالی والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا پس ایشان دل شریعت را مستقیم میدارند
بعد ازان هر لذت دنیاوی چون مال و فرزند بدو پیش مے آید تکلیف کرده ازان مے گذرند
کما قال الله تعالی المال والبنون زینة الحیوة الدنیا والباقیت الصلحت الخ زیرا که
ایشان هر حظوظ نفسانی و دنیاوی را گویا که فراموش کرده اند و نیز اگر باین جنبه علائق
وارند حضوری را الشاید پس ذکر بغیر حضور باشد فائده و نتیجه ندهد کما قال الله تعالی
واذکر ربک اذا نسیت یعنی ذاکر باش حق را چون فراموش بکنی ما سوی الله را والا
ذاکرے را نشائد و ذاکر را گویند که ظاهر و باطن او در ذکر مساوی باشند چنانکه شیخ الاسلام
والمسلمین حضرت شیخ علی ترمذی قدس سره مے گفت که ذکر اللسان بغیر ذکر القلب لقلقة
وذکر القلب بغیر حضور الرب وسوسة اگرچه ذکر لسانی را ثواب بسیار است چنانکه مشهور است
که مردگان مے گویند اگر باز ما را بدنیا بار زندگی میداد در تمام عمر اگر یک کرت کلمة الله را میگفتیم
بسنده بود اما در مذهب صاحب دلان تا دل ذکر را بخود مسلم و لازم نگیرد نتیجه ندهد و باز
گفته اند که اگر ده هزار کرت ذکر را بزبان گوید و یک کرت بدل ثواب این فضیلت دارد و آنکه
دائم حضور اند ذکر قلب برائے حضور چیزے نمے دارند زیرا که آنچه نتیجه و مقصود باشد
حاصل نشود پس صاحبدلان ذکر لسان را قبول ندارند و حاضران ذکر قلب را قبول دارند
وایضاً شیخ مے گفت که در ایام جوانی در ولایت هند در طلب علم بودم در نواحی مانکپور
شیخ سیلوه را درس و تحقیق یافتم تا کافیه و هدایه و وقایه در پیش او گذرانیدم بعد ازان شیخ را
ذاکر دیدم خواستم تا از و تلقین ذکر و فکر بگیرم شیخ التفات نکرد و گفت من از محمد دوست ارادت
برادران بسیار است استبعاد مے نمایم زیرا که درین راه خطرهائے عظیم است با هم پیره
بیا تا ترا در پیش او برم شیخ فرمود که بعد ازان همراه شیخ سالار پیره سبا رسید تا بدین درجه
رسیدم و از مراتبه شیخ سیلوه میگفت که چنان فم اگر بود که بر بام نشسته بود ذکر بر و غالب
شد و از بام افتاد اما بوجود وی هیچ زحمت نرسید وایضاً فرمود اگر در وی مے گفت و یا خواب
مے کرد همیشه انگشتان بلشه بطریق تسبیح مے جنبیدند سے ور بہ ان مسائل بود و بخلق

از معروف میگفت که از ہمنشینان شیخ که الحال شیخ غافل باشد در حال گفت که غافل ہستم
مرید خجل شد و ایضاً روزے در خواب بود باز مرید اندیشید که اگر غافل باشد باز شیخ گفت
غافل ہستم سوم ذکر خاص الخاص بدانکه در بدن آدمی سه چیز است مزرع رزق مقدرست چنانکه
نفس را اکل و شرب و سر را مشاہده و قلب را ذکر پس چون طالب بحال استغراق رسد نفس از
اکل و شرب و سر از مشاہده و قلب از ذکر باز میماند که واذکر ربک اذا نسیت و در مذہب ایشان
ای نسیت الاکل والشرب والمشاہدة والذکر پس این ہنگام حقیقت مذکور رسیده باشی
والا مهجوری و اگر حضور افتاده و چون ناگاه ازین مراتب باز آید تکلیف کرده باز ہمان اجوبه
و فقیر را برادری بود که در زمستان سخت عرق عرق مے گشت از احوالش پرسیدم که ہر گاه چنگ
بدست می آید گفت مے برادر نشنیده که الصوفی صاحب الوقت این مراتب تکلیف من ست اگر
تمام عمر در و باشم چہارم ذکر خاص الاخص و این ذکر را حد و نہایت نمی باشد و این گم شدن از خود
است سے تو در و گم شو که توحید آن بود ۔ گم شدن گم کن که تفرید آن بود و اذکر ربک اذا نسیت
در مذہب ایشان این خطابیست یعنی چون فراموش کنی تو نفس خود را پس این ہنگام ذاکر و مذکور نباشد
مگر واجب تعالی کما اذا انکسرت السفینة یرکبه البحر او در بحر [illegible] است عشق و لیست که
مجنون و عشق لیلی منتهی شد روزے لیلی را برو گذر افتاد گاہے سرش را در کنار میگرفت و گاہے
پایش را میمالید و گاہے دستهایش را بیش میکشید چندانکه او را بسیار از جائے بجائے بگردانید مجنون
گفت تو کیستی که مرا تشویش میدہی گفت منم لیلی گفت لیلی کیست گفت معشوق تو مجنون گفت کیست
مجنون گفت توئی گفت من خود لیلی شده ام مجنون و لیلی را نمیدانم پس این ہنگام که العلم حجاب الاکبر
ہست ازین شان بر خاست که علم دانش نانیست را گویند بعد ازین بدان اے فرزند
که اسمائے حق تعالے آنچه به پیغمبر ما نازل شده اند جملگی نود و نه اند و حضرت رسالت پناه
صلے الله علیه وآله وسلم ہمانرا با اصحاب بطریق ذکر و فکر تلقین کرده بود و بعد از اصحاب
مشائخان کبار در ہر اسمے که نتیجه مے یافتند ہمان را پیش مے گرفتند و بدان رو
مے ماندند از آن چہارده خانواده موجود شدند و این مشائخان کبار اسمے را براے نتیجه
خود مخصوص کرده اند اما اشتراک اسم دارند در ہمه اسماء که ہمه را بذکر مے گویند تا صاف

مسئله در بیان ذکر خاص الخاص

مسئله در بیان ذکر خاص الاخص

دل حاصل شود خصوصاً لا اله الا الله در همه سلسله مشترک است که آغاز حال مرید را تلقین
میکنند از جهت بسیاری برکت او بدان اے فرزند که اول مرید را از جمله معاصی
باز دارد و در صبر و فاقت در آرد بعد ازان اگر مرید را از تخیلات شیطانی باز خواهی کرد و نگاه
خواهی داشت و مرید نیز متشرع باشد او را بخلوت در آرد چون از حوالات خلوت
نجات یافت بعد ازان که قوت حرارت ذکر دارد او را ذکر دهد و معلوم باد اے فرزند
که ذکر امانت است و درست و ذکر را در دهن هر سگے نتوان انداخت وَلَا تَطْرَحُوا
الدُّرَّ فِی اَفْوَاهِ الْکِلَابِ زنهار صد زنهار که ذکر خاص است و عام نیست هر کس نمی
تواند او که طاقت ذکر نخواهد بجاے آورد و آیات سماویه برین جمله ناطق است که اَنْ
تُؤَدُّوا الْاَمَانَاتِ اِلٰی اَهْلِهَا و باید که ذکر را در گوشهٔ تاریک که هیچکس نباشد باید داد و سخن
تصوف را نیز در جاے بگوئی که هیچ مخلوقے نشنود منقول است که عبد الله شطاری مریدے
را از مریدان خود ذکر تلقین مے کرد اما دران جاے اسپ استاده بود از تلقین باز ماند و گفت
این نیز حیوان است مبادا که طاقت شنودن ذکر نیارد فریاد بر آورد وایضاً روزے این
فقیر در قدمبوسی شیخ المشائخ والاولیاء سید السادات میان سید علی ترمذی هم در بیابان
میرمت سخن در تصوف افتاد شیخ دهن مبارک را بگوش فقیر نزدیک رساند و مقصود باز گفت
اگرچه دران میان جز من و او شخصے نبود اما ادب مشائخان بجاے مے آورد و مرشد فقیر آنچه ذکر
داده بود بزبان خود و پنج یا شش نفر از دانشمندان که کمینهٔ ایشان این فقیر است والا مر سائر
مریدان را براے تلقین این فقیر را اذن میداد هر چند ممانعت مے نمودیم قبول نکرد و میگفت
که قبول کردن امر مرشد واجب است و بعد از وفات اذن مصلی و سجاده بغیر از فقیر بدیگر کس
نکرد و فرزندان را نیز اذن نداد که قوت آن نداشتند برخلاف این زمانه فساد که چون پدر
بگذرد پسر پیشواے جهان مے گردد و چنانکه پادشاهی از پدر به پسر میماند محض ضلالت
است و ذکر نیز برخلاف این طائفه مے توان بمرید تلقین کرد زیرا که مجرد رسیدن جاهل
به پسر ناقص که میراث گشته باشد بمرید تلقین ذکر مے کنند و پیش هر جاے آوردن
آداب مشائخان او را مرید و ذکر مے گویند و هنوز در معاصی مستغرق نه مرده و حال الله

تمام پراگنده مے کنند دانایان خبر دارند که در عوارف المعارف آورده است که
مرید آمد اگویند که تا بیست سال کراماً کاتبین هیچ ذره گناه او را نمی نویسند والا مرید ی را
نشاید بعد ازین چون سه یکے تلقین ذکر کنند اوّل نیت و اراده هر کلمه بدو بیاموزد و ریا را بدر بهای
کرد فلان خطره ریاست و فلان صفات است و فلان تجلی رحمن است و فلان شیطان است الحال
چون فقیر معروف سلسله چشتیه است سخن چندے که از حضرت شیخ در رسیده است بیان
خواهد کرد اما بدان شرط که هیچ احدی بغیر از تلقین کامل در و خوض ننماید والا گمراه گردد و نیز
بدین شرط که این کلمات را بدست شخصے و شیخے و هر عالمے که از احوال این حال نادان باشد
نمیتوان داد و حضرت خواجه حافظ درین بیت میفرماید ســه بیا تا در مئے صافت ز راز
دهر بنمایم * بشرط آنکه ننمائی بکج طبعان دل کورش * زیرا که ایشان درین مراتب چون طفل
شیرخوار اند اوّل مرید را بفرمایے تا سه روز روزه دارد و درین سه روز یک لک کلمه استغفر الله
تکرار کند بعد از ان غسل و یا وضوی جدید کرده در پیش آید اما شرط اینست که غسل بکند شرط
دوم روے بقبله مرید را بنشاند یا مربع یا بدو زانو و بهتر آنست که مربع بنشیند و رگے
پاے چپ با انگشتان سبابه و ابهام بگیرد و دست چپ را بر دست راست بنهد یعنی دست
راست را بر ران راست بنهد باطن انگشت ابهام دست چپ را بر ظاهر ابهام راست
بنهد باطن انگشتان ازین چپ را بر ظاهر انگشتان ازین راست بنهد شرط سوم چشمان
را پوشیده دارد و این پوشیدنی دل است از ما سوے الله که دل را از حرص و هوا و کینه و حسد
و حقد و بغض خالی دارد شرط چهارم اینکه مرید را نیت جزم باشد و یقین محض پیدا کند که این ذریت
که مرشد من دست بدست از اصحاب و اصحاب از رسول الله آمده است و من متابع ایشان میروم تا
که بشرف ایشان بدرجه باطنی و وصالت برسم که به هیچ احوال ازین برنگردم شرط پنجم آنکه لا از پستان
چپ آغاز دو در کتف راست با هم الا تمام بکند و از انجا بغیر دم و نفس کشیدن بگردد و الا آغاز دهای الله را
بمیان پستان چپ بیارد و دم را بدینجا بکشد شرط ششم اینکه فهم و معنی و اراده او چنین که لا مقصود الا الله لا
مطلوب الا الله و شرط هفتم اینکه معلوم باد که حواس باطنی نیز پنج اند هر پنج را البته چنین بر بندد اول اینکه
دل بگویای زبان حواله کند که بغیر بسم الله چیزے در نگیرد در دل و زبان نیارد دوم اینکه

آنچه در دل خطره ما سوی الله و اندیشه غیریت پیدا شود آنرا باراده ذکر دفع کند یعنی فهم
معنی آن کلمه مذکور بگمارد تا خود را اسیر آن معنی سازد سوم اینکه دل را مشاهده حاصل باشد
اگر تجلی رحمانیه است نیز در آن اوان ذکر را از دست ندهد و اگر عالم ملکوت چون بهشت و دوزخ
باشد از آن نیز برگردد که آن سد راه او اند که بدان سبب امتحان بنده است از باز ماندن ذکر باید
که ترک ندهد و اگر شیطانی دو بنا و بیست صورت مرشد را در دل گذراند تا همان دفع شود و بکار
شیخ نور ذکر در باطن و بیفزاید شرط هشتم اینکه ذکر را در شب و روز چاره ناچار آورده باشد خصوصاً
بعد از خمس صلوٰة البته بتوان ذکر جلی کرد که طاقت دل و محو شدن نام و ننگ در طلب با خدای
حاصل میشود حضرت شیخنا را مرید بود که در قیام و قعود و مشی و اقدام و رکوب سر را جنبانید گاه جلی
گاه خفی چون پیک اجل در رسید شنیدم که جان میداد و میگفت که بغیر از دو چیز در دنیا آرزو نماندم
یکی آنکه اگر در بیحالت بلقاء شریف حضرت شیخ مشرف میشدم چه خوش بودی تاسف برین مهجوری
میخوردم دیگر آنکه حیف از آن عمر ماضی که بغفلت گذرانیده ام چون شرائط ذکر دانستی باید غسل نماید
وقت تلقین اگرچه آن محض برای تلقین بود اما بقیه شرائط را ذاکر در هیچ حال ترک ندهد و اگر آب برای وضو
موجود نباشد تیمم کند چون ذکر را خواهد مرید دادن اول بفرماید تا سه کرت بگوید استغفر الله الذی
لا اله الا هو الحی القیوم واتوب الیه واسأله التوبة و سه کرت درود اگر درود را صد بار
کند بهتر باشد و یک بار یا جلیل من کل جلیل و یا عزیز من کل عزیز و یا قدیم من
کل قدیم خلصنا من النار و سه کرت کلمه طیبه بعد از ان بطریق مذکور لا اله الا الله
اما اول پیر چشمان بپوشد تا مرید او را به بیند و ذکر آغازد بعد از ان مرید چشمان بپوشد و آغاز
کند تا طریق را دانسته باشد و چون ذاکر خواهد که ذکر این کلمات مذکوره را مکرر کند و اگر بعد از
خمس صلوٰة ذکر میکند باید که بعد پنج گنج ذکر جلی آغازد پنج گنج را چنان بکند اول سی و سه
کرت سبحان الله و سی و سه بار الحمد لله و سی و سه بار الله اکبر و سی و سه بار استغفر الله بعد
از ان لا اله الا الله را آغازد بدان ای عزیز که آنچه بعضے عالمان ظاهر میگویند که درین
نفی کدام اله مقصود دارید اگر نفی اله باطل دارید کذب لازم آید لانهم موجودون و اگر نفی
اله مطلق دارید کفر لازم آید لان خالق المخلوق موجود و اگر نفی الله حق دارید استثناء الشیء عن

نفی الہ لازم نمی آید زیرا که این نفی جنس است چنانکه گوید که نیست در سرای جنس انسان گر زید
تناقض نیز لازم نمیشود زیرا که اول بودن زید در ان ندیدیم بعد از ان چون عیار و هیچ احدی نبود
جنس انسان را نفی فرمودیم باز او را مؤخر آن آوردیم تا فائده حصر دهد و در نفی الہ مطلق کفر محض ست و
این خود اظہر ست و اگر نفی الہ باطل کند نیز کذب لازم نه آید زیرا که ایشان مستحق ہست نیستند و
در مملکت او تصرف ندارند پس گویا که نیستند اما در نظر محققان لا موجود الا الله مراد ست یعنی ہر
وجودی که چرا در خیال کنی آن نیست که او نیست ہر چه ہست ہستی او ست مگر نیست که آن نیست لیک
چون وجود مثل او باطل بلکه معدوم ست وجود الله باطل چگونه موجود باشد زیرا که وجود ایشان از
خود نیست کما قال الله تعالی بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ یعنی میزنیم حقیقت را بر باطل
پس میشکنم او را در جایی که حقیقت موجود شود باطلیت نابود گردد پس نیست موجود مگر حق و اگر شخصی گوید
که الله را مطلق نفی میکنم بقول صوفیه نیز کفر لازم نمیشود زیرا که تاویل دارد **و در تفسیر فاتحه**
آورده است که الالہ من اسماء الاجناس کالرجل والفرس اسم یقع علی کل معبود بحق او باطل
پس مقصود ذاکر نیست که چون الله چاره ندارد میان حق و باطل این من مطلق کلمه او را نفی میکنیم تا کلمه
اثبات باید گفت صحیح است هیچ شرعیت ندارد **و ایضاً** صوفیان گفته اند کل ما شغلك عن الله فهو
الهك پس غیر اند تا از الله خالص باشی و اما الله مختص بالمعبود بالحق لم يطلق على غيره
اما اگر جواب با حصر و ہی که خود را از طلاطم این امواج بحر شبہات و ہی گوئی که ما نفی ہیچ یکی مراد
نداریم بلکه میگوئیم لا الہ مستحق بالعبادة الا الله پس این کلمه نفی ست و الہ اسم منفی ست یعنی نفی کرده
شده و لا حرف استثناء و مستثنی منه محذوف ست و آن نزدیک اہل شریعت معبود ست یعنی نیست
چنین معبود بحق مگر ذاتی که نام آن ذات الله ست و در نفی سه چیز لازم ست یعنی و نافی و منفی حرف
لا نفی ست و الہ اسم منفی ست و نافی گوینده این کلمه ست و در اثبات نیز سه چیز ست اثبات و
مثبت و ثابت اثبات لفظ الا ست و ثابت ذات باری تعالی ست و مثبت گوینده این کلمه
است و نزدیک طائفه صوفیه الا بمعنی غیر ست یعنی نیست معبود بحق غیر خدای از روی ذات و
صفات چنانکه میفرماید لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا و نزدیک اہل طریقت مستثنی منه
هر چه در دست کر اثبات و نیز معبود نزدیک ایشان کفر ست و شرک ست و نزدیک اہل حقیقت مستثنی

بند محبوبست زیرا که نزدیک ایشان اثبات دو محبوب کفر و شرکست لی مع الله وقت لا یسعنی

فیه ملک مقرب ولا نبی مرسل شاهد حال ست و نزدیک اهل معرفت مستثنی مطلوبست

اثبات دو مطلوب نزدیک ایشان شرکست یعنی لا اله معبود لنا ولا اله موجود لنا ولا

اله محبوب لنا ولا اله مطلوب لنا الا الفرد الذی علمه الله وهو الجامع لجمیع الصفات الکمال

المنزه عن النقصان والزوال الخالق للبریات المکون للکائنات اما و بال فقیر میرسد که نافی و

مثبت خود اوست کما قال الله تعالی شهد الله انه لا اله الا هو وایضاً قال الله تعالی

انما الله اله واحد و گفته اند که الله تعالی هم شاهد اوست هم مشهود زیرا که او خود بخود گفت من یگانه ام

بعده عباد متابعت او و نافی کرده اند تا مشهود و شهد و رسول الله نیز هم شاهد است هم مشهود پس

چون نافی و مثبت اوست در آن ذکر خود را نه بینی و در نفی خودی بی تکلف کنی تا تجلی مقصود بیت

در رسد ترا او تو را باید و خود بخود ذکر گوید کما قال الله تعالی واعبد ربک حتی یأتیک الیقین

یعنی واذکر ربک حتی یأتیک الموت کما قال علیه السلام موتوا قبل ان تموتوا تا موت حکمی بمیری

و از میان برآئی و او را باد بگذاری کما قال علیه السلام فی حق الصدیق من اراد ان ینظر الی المیت فی

وجه الارض فلینظر الی ابن قحافة زیرا که او از خود رفته بود و بدوست پیوسته الغرض چون ذاکر در گفتن

لا اله الا الله درمانده شود بایستد و سه کرت کلمه طیبه تمام کند باز پیوسته بدان الا الله آغاز و تا آنکه [illegible]

داشته باشد در نفی و اثبات اراده دل اگر دانا باین حوال باشد لا موجود الا الله دارد و در استجار

اگر فهم نداشته باشد اراده نیست لا مقصود دارد و الا خود را در وهن نهنگ اثبات ندارد پس اراده آن

الموجود دارد و بعده متصل بدین شوق کلمه الله را بر زبان راند بدان ای فرزند که الله

را گویند که از عدم وجود کند و آن وجود را قابل شهود کند وایضاً کارساز را گویند یعنی چون

الله اسم ذاتی ست که الوهیت دارد و بر جمله اسما و صفات و تاثیرات ایشان چنانکه این تاثیرات

در ظلمت آباد عدم منکتم بود و محمد و بهدایت و راهنمائی مظهر شد پس سالک را شایان آنست که

با نهایت و نصرت او وجه بآ از خود برد پدید تا مگر طرفة العین بعین برکت این اسم بدان

ظلمت آباد عدم بپیوندد و ببیند که این جمله مخلوقات از یک اصل ست بلکه غیبت مختلف مگر چند

نخیتند اراد ته انت الهاد وانت الرشید وایضاً منقول ست که طالب را از دو سفر بوده

ورنه نام چاره نیست و چون الله را بمد کشد هر همه را هوش دران مدبیند و چون اکثر
اسم باز ماند چندکرت که تواند این را تکرار کند جل جلاله و عم نواله و جل شانه و تقدست اسماؤه
و عظم شانه و لا اله غیره و در ثواب این لفظ گفته اند قال علیه السلام من سمع اسمًا من اسماء
الله تعالی فقال جل جلاله غفر الله ذنوبه کیوم ولدته امه و لو قال بسوق بعث
الله بینه و بین النار سبعین خندق و کل خندق مثل سبعة هذه الدنیا بعد
ازین معلوم باد که ذکر جلی را در همه احوال کرده باشد و چون از جلی فارغ شود پاس انفاس کند
که خفی از هوش در دم گویند زیرا که جلی بران تاثیر ست تاثیرا و در دل نیفتد که دل بخفی آرام
گیرد و چنانکه لا اله را با نفس متخرج بیرون کشد و الا الله را در اندرون در آرد و نفس را به اسم
چنان محو ماند انگه بیرون بکشد و درآرد و در رسالهٔ شیخ سالار بده قدس سره دیده ام اگر
هر سے هزار سال مستقبل قبله نشسته باذکر و فکر باشد اما یکبار ترتیب را خطا کرد یعنی لا اله را اندرون
کرد و الا الله را بیرون کشید آن عبادت او هباءً منثورا گردد یعنی نتیجهٔ باطنی ازان نیابد مگر
تجدید عبادات کند و صوفیان گفته اند که العبادات خلاف العادات گاهے در نفس اسم الله
نگهدارد و در بیرون شدن و در آمدن و گاهے این اسم را حبس در یک نفس کند که آنرا انجاره
اکبر گویند و هر چند که تواند یاد کند تا آنکه حرارت اسم تمام وجود او را در گیرد و در سخت نام گفته
باشد تا آنکه خود در شکم آواز ذکر جاری میشود و او را بطرف دیگر باز نگذارد و گاهے چون آواز
قرنیشهم که بیکدیگر رسند میشود و گاهے بمانند آواز کبوتر و گاهے بمانند آواز ناکبان و میراد
فقیر در یک نفس شش صد بار بیگفت دیگر ذکر چهار ضربی که آن نیز مشترک ست در اکثر
سلسلها باید که بشرائط مذکور مربع بنشیند لا را از زانوے چپ آغاز دهد و تا سے اله را بکتف راست
برساند و ازانجا الا آغاز و بجانب زانوے راست فرود برد و همان الا را باز بالا کشد تا برابر بنشیند و
از کتف راست الله را آغاز دهد تا برابر پستان چپ آرد و تا سے او را بزانوے چپ تمام کند باز لا را
آغاز و بطریق مذکور در خفی هر چند که تواند بگوید چون لا را از زانوے چپ آغاز د بکتف راست نفی نفس
کند و چون الا را بزانوے راست فرود برد نفی ما سوی الله کند و چون الله آغاز دهد بعدے او را
ثبوت ساز د منتهی را اشارات انست که اراده دارد که ذات ما سوی الله از وجود واجب و معلوم

کل شیء هالک الا وجهه بود کردند و هویت بدان متصل کردند هو شد که عبارت از وحدت
است و چون لله ملک السموات والارض که همه اشیا مر او را دیدند لاجرم تملیک در اول
در آوردند و او را حذف کردند له شد و چون لام ثالث بدو متصل کردند لله شد که عبارت
از وحدیت است و چون الف تعریف در آوردند الله شد و هرگاه الف حذف شود لله نیز
اسمیت را شاید و اگر لام ثالث را حذف کنی له نیز اسمیت را شاید و اگر لام تملیک را حذف
کنی پس هو که باقی است نیز اسمیت را شاید باید که مریج یا ذاکر بنشیند و آواز را درین جلی بغایتے
پست کند از پستان کا آغاز و بجانب پستان چپ فرود برد و اراده همین دارد که ذات همه
چیز از وجود خداے ست یعنی چنانکه در ذات بحت مطالعه جلال و جمال مستغرق بودند
الحال این گوئی از ضرب این به بیرون رفته است مگر اینکه نام بدو زیاده شده است و از
سلسله فردوسیه نیز این ذکر و فکر باین فقیر رسیده است که خروج و دخول نفس اسے چنانکه
مقرر شد نگاهدارد و گفته اند که اسم اعظم است زیرا که در خروج و دخول نفس حیوانات خارج و
داخل می شود اما چون ایشان از و خبر ندارند فائده نمی دهد و نیز درین اسماء باری تعالی اهل
چشتیه و نیز روان سطاریه و اهل ذوق کبرویه و اهل شوق سهروردیه اشتراک دارند معمول
است از نظام الدین اولیاء قدس الله سره هر که این فهم در معنی پنج بار بگوید بعد از سحر او را خواب
نیاید و اگر پانزده بار بگوید تمام شب خواب نیاید او را و ایضا مشائخان کبار گفته اند هر که این
اسما را مداومت نماید مشاهجی را نشاید و هم از طالبی نیز منقول است که ابو الحسن قدوری بسبب حدت
مادر از مطالب علم محروم مانده بود و برادر دیگر او در طلب علم رفته بود روزے در بیابان بهر
کشتی میکرد تا نغمه نامه از آن پیه انگیند دید که سفید ریش دران نواحی در زیر درخت نشسته است
در پیش او شد آن سفید ریش گفت که چرا در علم سعی نمی کنی واقعه حدت باز نمود گفت غسل
کرده بیا تا ترا چیزے آموزانم فهم در معنی این بدار تا چگونه بے در پے بری و هر روز در زیر این
درخت پیش آئی امام ابو الحسن تا سه روز معنی ظاهری میدانست و در روز چهارم چون
پیش آمد گفت که دانستم اینکه ذات را شاهی او از گوش و از بصارت چشم و از ناطق
و از تکلم لسان و از بویائی و جویائی نفس او از خود بدید و از حرکت رجل و از دست ... نزول من نزدیک

نزست و دمعیت اینہارا از نظر بر داشتم و ندیدم مگر او را گفت ای فرزند بہ او در سیدی در از زبان
علم اولین و آخرین در وموجود شد والاسرار ہذا ال الا ہ ح ض دی ال الا الا ہ ا ن ا
ظ ر ی ال الا ہ ش الا دی ال الا ہ م ع ی وایضاً ذکرے چند از سلسلہ شطاریہ
کہ خواجہ مشاد علو دینوری از عبداللہ شطاری آوردہ ہست و دست بدست بدین فقیر
رسیدہ ہست و ہشت رکن دارو اصر ی ت ش م م و اسم ذات اسم صفات برزخ تصویر مرشد
و ملاحظہ معنی و او کل النفس واحد و مد در اسم ذات باید کرد و در حالہ نزول یعنی مد از ناف تا بہ
کشد و آنچہ بتلقین کامل ازین مقدمات اربعہ آوردہ ہست درین یاد آرد و بانہ عروج نیز دارد
و معکوس یاد کند و چون باسمے کہ قریب اسم ہست برسد بازا اللہ را بہ نزول برد و ہمگی را یاد کند
وکل نفس واحد عبارت ازین معنی ست وایضاً کل نفس واحد آنکہ مقید را خروج نشدہ ست
از مطلق بطریق کہ امتیاز حقیقی یافتہ باشد پس مطلق و مقید را نداند الا واحد و مراد از شد آنکہ بشد
تا مد را بہ ناف برد و الذکران یلاحظ المعنی حتی لا یسکن غیر اللہ فی قلبہ طرفۃ عین
و اگر کدورات شیطانی و نفسانی پیدا آید فلہ آن یلاحظ صورۃ المرشد حتی تضمحل
تلک المکدورات و چون سر عظیم سالک بینہ و بین اللہ انا بینہ است بہ تکلیف تا امر او
واقع کند تا آنکہ توحید برد تا بہ پس آن ہنگام نہ از و نام ماند و نہ نشان ماند کہ خود او ست مقدمہ
اول آ - س - ب - ع - اللہ - سمیع - بصیر - علیم - نزول و عروج ہم دارد عند الدخول والخروج
دوم مقدمہ خاص ش - ب - د - د ق ح - ن - ش - شنوا - بینا - دانا - دائم - قائم - حاضر
ناظر - شاہد - نزول و عروج ہم دارد - مقدمہ سوم ملفوظات ع - ع - ک - ق - ل - علی الاعلیٰ -
عظیم الاعظم - کریم الاکرم - قریب الاقرب - لطیف الالطف - نزول کند و در عروج بعینہ حرف آخری
اول کلمہ موخر آرد یعنی کلمہ ثانیہ را مقدم دارد و مقدمہ را موخر دارد و گفو لک اعلی الاعلیٰ و اعظم
العظیم و اکرم الکریم و علی ہذا القیاس اما لطیفہ لطیف الالطف بس باریک ست باید کہ در خدمت
مرشد کامل از ان آگاہ شوی تا در حلول و اتحاد نیفتی کقولہ تعالیٰ وھو معکم اینما کنتم بدانید
اے مومنان کہ او باحاطت علم و قدرت باشماست ہر جا کہ ہستید و درین لطیفہ کہ صفات از ذات
جدائے ندارد کسے را از ہرہ بیان نیست و اگر بیان کند بہ ضلالت بضاعۃ بیارد و در تعطیل

روح انسانی که جسم لطیف است هم باید که جسم لطیفه با جسم کثیفه که قالب است داخل و خارج و
اتصال و انفصال مفهوم نشود و اگر عضوی از اعضای انسان بریده شود اگرچه ذرّه‌ای از ذات
قالب نیست که روح بذات بدن نیست الا به بریدن عضو بریده نشود و تغیر و تبدّل نیابد پس چه جای
آنکه ذات باری تعالی که لطیف اللطف است و تنزیهات به اتصال دارد کسی در بیان آرد و اشارت
بیان کند و عبارت از آن گوید درینجا جز گنگی نشاید و الا گمراهی باشد بیت زبان بریده
کنجی نشسته صمّ بکم ✻ به از کسی که نباشد زبانش اندر حکم ✻ شاید که باری تعالی هم باشد و این قصه
را جز اسیران تیه بیای وحدت کسی نداند و از باخرد و بی‌خرد و نه چیز بسیار سختی بلکه ضلالت دارد که
آن محتجب است و این محجوب هم من تقدیر چهار اوراد یعنی ک. ب. ی. ه. ن. ر.
ع. ظ. ب. و. ح. ق. ق. بدیع باقی. هادی. نور. رزاق. غفور. ظاهر. باطن. ودود. حی.
قیوم. قدوس. باید که نزول و عروج هم دارد و به چنین معنی دارد یعنی اگر این مقامات اربعه را
تمامه با وزن کامل یاد دارد اسم ذات در هوش آرد همه را و چون عروج کند از اسم اخیر چون ابتدا کر
بگیرد و تا تمام نفس همه را تا صبح برساند بعد ازین چون قلب بذکر آمد گرفت ذکر را باید که چار
ناچار پاس انفاس کرده باشد حتی که در تلاوت تسبیح و دعا هوش الا که مشغول است
که چون مرتضی علی یک پای بر رکاب نهاد تا پای دیگر بر رکاب رسانیدن تمام کلام الله را
میخواند و آن هوش بود تلاوت و در سلسله چشتیه آن است که در نهاد و در حرکت هر کلمه که
باشد اسم ذات در هوش آرد و دلیل و حرکت هر کلمه آهی هست به هوش آرد حتی که اگر از خواب بیدار
شود نیز گوید تا ده هزار در شب گفته شود و همچنا هر جوارح را یاد کرد و چون دست و پای و دست
را بطریق تسبیحات گردانیده باشد و یا چیزی را که از چوب و غیره برای تسبیح گرفته باشد
اگر چه هیچ نگوید یک بدست بگرداند تا عادت گیرد و آورده اند که چون کسی خس و
خاشاک را بدست بشکند و یا بدهن بگیرد و یا سنگ ریزه بازی کند این همه تسبیح شیطان
است از آن دور باید بودن وایضاً در حین اکل و شرب از ذکر غافل نباشد چنانکه در
برابری هر معنی اسم الواحد را در هوش آرد و چهار چیز را بر خود واجب گردانیدن از لوازم
چشتی است که چشتی بدان اقرار کرده است اول خلوت در انجمن دوم نظر در قدم سوم هوش در دم

چہارم سفر در وطن و خلوت در انجمن آن باشد کہ ظاہر صورت او بخلق باشد و باطن او بحق
کہ ہیچ احدی از احوال وخبر ندارد کما قال اَلْاَوْلِیَآءُ اَخْفِیَآءُ اَذْکِیَآءُ چون ذاکر از خواب بیدار
شود و بیند کہ ہمہ مقصود ہمچنان بنفس جاری ست پس این ہنگام ذاکر سے را شاید حضوری را
باید گویا کہ در حین خواب نیز از و نرفتہ بود چون ذاکر را وسوسہ پیدا شود باید کہ این نماز دائم را ادا
کند تا حضوری حاصل شود خواہ بہ تیمم و خواہ بر وضو و نیتش چنان کند نویت آن اُؤَدِّیَ رَکْعَۃً
لِوَجْہِ الْکَرِیْمِ الْبَاقِی الَّذِیْ لَا اِلٰہَ اِلَّا اَنْتَ الْبَاقِیْ و تحریمہ بندد خواہ در قیام خواہ در قعود خواہ
در اضطجاع خواہ در مشی خواہ در رکوب و بہر جہت کہ روے داشتہ باشد اما روے باطنی بجہت
واحد دارد و بعد از تحریمہ ہرچہ داند از کلام اللہ بخواند و در ہوشی وے تشہد در ہوش سلام
دہد و تحریمہ را نیز در ہوشے بندد بلا رفع الیدین و این را نماز دائم گویند و ایضاً دو رکعت نماز
قلب ادا کند باید کہ درین نماز روے بقبلہ داشتہ باشد و نیت او برضائے خدا کند و تحریمہ
بندد و در ہر رکعت بعد از فاتحہ اخلاص سہ بار و رکوع و سجود باشارت دل بجائے آرد و تشہد
بخواند و سلام دہد و این ہمہ بہوش کند و ایضاً چہار رکعت دیگر نماز قلب بطریق مذکور بخواند

ذکر فضیلت کلمہ طیبہ بدانکہ در خبر صحیح وارد شدہ ہست کہ چون بندۂ مومن
سخن را آغاز کردن میخواہد در اول کلمہ طیبہ گوید بعد از تمام نیز طیبہ گوید اگرچہ ہزار سال عمر داشتہ
باشد و ہر روز صد گناہ ازو در وجود آید ہیچ نوشتہ نشود ایضاً آوردہ اند ہر کہ ہفت لک
کلمہ طیبہ در تمام عمر خود بخواند بعد از ان دفتر معاصی او از دست فرشتگان افتد نویسند زیرا کہ
ہیچ گناہ با این ہفت لک نگنجد و برابر نشود و در ترازو ثقیل باشد و کس نگوید کہ من این گویم و گناہ
بکنم تا نوشتہ نشود زیرا کہ در مشروق المشارق آوردہ ہست کہ گناہ کردن راہ کفر ست بسیاری
گناہ کس در کفر مے افتد پس شاید کہ بعد از خواندن ہفت لک کلمہ بسبب گناہ در کفر افتد و آن
کلمہ او را فائدہ ندہد و بسبب کفر تمام اعمال وحبط میشود کما قال اللہ تعالیٰ وَمَنْ یَّکْفُرْ بِالْاِیْمَانِ
فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُہٗ و در عقائد آوردہ ہست کہ فرداے قیامت نود و نہ نوشتہ گناہ بمقدار
مد البصر بیارند در یک پلہ ترازو نہند بندہ متحیر شود از جانب دیگر بمقدار انگشت کاغذے
بیارند و بران کلمہ نوشتہ باشد در پلہ دیگر نہند آن گناہان را چنان سختہ بالا کند و ایضاً

منقولست که چون شخصے وفات یافت عبد اللہ بن عمر اہل و عیال او را امر فرمودند تا یک
لک کلمہ طیبہ بارواح او بخوانند اگرچہ مستحق عذاب باشد آمرزیدہ شود **و ایضاً** در حواشی خود آوردہ
که ہر که کلمہ طیبہ را یک لک بار بگوید چہار ہزار گناہان کبیرہ او آمرزیدہ شود یعنی لَا اِلٰہَ اِلَّا اللّٰہُ بگوید
منقولست که روزے در حضور حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم گواہ گواہی داد اما بگواہی
میباید حضرت فرمود که کلمہ بگوئی آن شخص نتوانست بگوید جبرئیل علیہ السلام نازل شد و گفت این
شخص بکذب ست قبول بیعت اما السبب این مد این گناہ او با چہار ہزار دیگر آمرزیدہ شد **و**
ایضاً آوردہ اند که شخصے فاجر و عاصی بود روزے بر عرفات برآمد و ہفت سنگ را بگرفت
و بر ہر سنگ یکبار کلمہ گفت بعد از وفات حکم باریتعالی شد که او را بدوزخ برند و دوزخ را ہفت
دروازہ ہست ہر دروازہ که میبردندش آن سنگ دروازہ را مے پوشید که من گواہ توام نخواہم ہا
بعد از ان بہشت بردندش پس شاید که ہر مومن متقی را نزدیک ہر کوہ و بلندی و ہر سنگ و نبات
کلمہ طیبہ را با آواز بلند گویند تا گواہ ایمان او شوند **و** در **خلاصۃ الملوک** آوردہ است
که از ان باز که حق تعالی اصحابہا و نہہا آفرید فرشتہ پیدا کرد و بدو فرمود که کلمہ بگو آن فرشتہ
لاالہ را بمد کشیدہ است آن مد تمام نشود تا آنکہ قیامت قائم شود و کلمہ طیبہ بسیار گفتن نشان
حضور دل ست و معنی نظر در قدم آن ست که در کل افعال و اقوال از شریعت در و تجاوز ننماید
و اگر قدم بکسیر القاف گوئی پس چنان بود که ہیچ شے استخراج نمودہ زیرا که قدم و ابد از خود نہایت
ندارند **و ایضاً** چنانکه در ازل بر ایجاد خود قدرت ندانستند الحال بر حرکت و سکونت و تکلم
قدرت ندارند و اسیر اند اے عزیز من توبر اے دلکشی ہمہ بعد در بعد ست و آنچہ توبے تو باد
او کنی ہمہ قریب ست یعنی اول قدم بر خود و ما سوی اللہ نہی آنگاہ بمقصود رسی کقول السعدی
علیہ الرحمۃ شعر قدم باید اندر طریقت نہ دم * که اصلے ندارد دمے بے قدم * و معنی فہم در دم ست
که حضرت سید علی ہمدانی قدس سرہ میفرماید که واجب تعالی بکمال عظمت خود به بندہ نزدیکتر ست از
نفس او و بدل از خطرہ او و بدیدہ از بینائی او و بگوش از شنوائی و بزبان از گویائی او یعنی محول
کل حال و مبین کل اقوال و ست بلکه خود او ست پس از چنین حاضر و ناظر و شاہد شرم باید داشت
یعنی شرم از انکه این چنین حاضر را چگونه فراموش کنند و از دم اسم شریف او را بیرون کنند و معنی

خلوت در انجمن آنست که مبتدی را شایان است که هزار اندر هزار عدد لشکر هرگز اسم مقصود
از دست ندهد و دل را از حق خالی ندارد و منتهی را شایان است که ما سوی الله نابود مطلق داند
پس هیچ چنان دانست گویا که خلق را مضمحل کرده در عین خلوتش بحق دست داد زیرا که دانست
که نیست محرک و محل این خلق مگر او و معنی سفر در وطن آنست که بجانب منزل اصلی خود برجوع کند و
وطن اصلی در ظاهر امور آخرت ست زیرا که ازان هیچ احدی از مومن و کافر را خلاصی نیست پس با
غمخوارگی آن کند چنانکه پیغامبر فرموده است علیه الصلوٰة والسلام عجب دارم از چند نفر
اول از طالب دنیا که مرگ در طلب او ست و او غافل ازو دوم طالب قصور که منزل او قبر ست
و او ازو غافل سوم خنده قهقهه کننده که هنوز از حساب گاه نگذشته است چهارم شخصی که در
اکثر احوال اقوال و افعال و خلاف شرع واقع میشود و او خبر ندارد ازان که کراما کاتبین هیچ دره را
نمانده که در مکتوب آرد ای فرزند کسی که در سفر رود همیشه در غم این باشد که بدن و مال خود را
از دزدان نگاه دارد دست و پای را از رنجش و کوفت راه نگاه دارد و این مردمان غافل که بخروج
و دخول هر نفس سفر ایشان ست پس ایشان چگونه غافل باشند و نزدیک بعضی صوفیان وطن
اصلی معدن ست و سعی بجانب آن وطن فرض عین ست و آن حاصل نشود مگر به بیرون آمدن از بدن
تو از میان و بیرون آمدن نه کار زبان گفتن ست بلکه جذبهٔ الهی ست که سالک را ازان خبر نباشد
و آن هزار در هزار یک شخصی را حاصل شود و حاضر باشد تا از حلول و اتحاد نفی کند که ملحدان خود را
مقید اند بقید اکل و شرب و جماع و سخن از وصالت گویند ای فرزند روزی بر گنبدی گذرم افتاد
شنودم که سیزده بادشاهان آن ولایت دران گنبد دفن کرده شده اند چون بر ایوان گنبد نگاه
کردم دیدم که بران این نوشته بود قطعه گر کور نه بیا تا حالت گوریم بین ؎ این عالم پر فتنه و پر
شور ببین ؎ شاهان جهان و سروران عالم را ؎ در زیر زمین در دهن مور ببین ؎ در این حوال خاصه
ذوق این درویشی ست که در حین وقت نفس دیگر بقایی ندارد والله تعالی اعلم بالصواب

باب سوم در سیر سلوک

قال الله تعالی والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا اما جهد سه پای که باعث
سرور کونین باشند بطریق ملحدان که لهو و لعب را جهاد دانند چنانکه حضرت رسالت پناه

صلی اللہ علیہ وسلم در اکثر اوقات چہار انگشتر در گردن انداختے و گفتے یا رب امتی امتی
بر قول آیت سماویہ است کہ فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ اِنْ كُنْتُمْ صٰدِقِيْنَ یعنی چون حجاب بین العبد
الرب حیات بندہ ہست پس سالکان را ہر دم تمنائے مرگ پیدا شد زیرا کہ برفع این حجاب
ایشان را مطلوب حاصل میشود کما قال علیہ الصلوٰۃ والسلام اَلْمَوْتُ جِسْرٌ يُوْصِلُ الْحَبِيْبَ اِلَى
الْحَبِيْبِ و چون مرگ صوری حاصل نشود پس ایشان در طلب مرگ معنوی سعی مے نمایند مگر شمہ از ان
احوال بر ایشان روشن گردد کقول الشاعر **فرد** فردا کہ ہست وعدہ دیدار با خدائے ۔ باید
کہ امروز بود روز قیامت پیدا **ان** اے فرزند کہ در مرگ معنوی خطرہائے عظیم ست عبور از ان نتوان
کرد مگر بہمراہی مرشد کامل و غرض و مقصود او جز اللہ تعالیٰ نباشد زیرا کہ اگر مقصود او طلب
کشف و کرامت باشد ہمان گمان فاسد او را گمراہ سازد و متابع شیطان گرداند **روزے**
در صحبت شیخ نشستہ بودم سر از مراقبہ بر آورد و گفت کہ بعضے کسان را در ہر دم حالت **منصور میرسد با**
بہر مراقبہ شد خواستم تا در جنت سیر او کوشش نمایم در حال سر بالا کرد و اعراض نمود کہ در دیدہ **ہیچ**
غیبت و این حال نمیشود مگر بنفی وجود و نفی وجود حاصل نشود مگر بچہار سیر و این **چہار سیر تعلق**
بکیفیت قدم دارد و بود المراد اگر در دنیا دست ندادہ در حالت نزع البتہ دست **دھد و او را**
چنان مشاہدہ باشد کہ او را در قبر بہتر از ان باشد و قبرش روضہ بہشت گردد **بروے**
بیان سیر اول سیر الی اللہ بدانکہ صوفیان گفتہ اند ہرچہ در پندار آئی بندہ آئی پس **ہرچہ**
سعی و غیرہ جز دگمان و شک و نفس با دو دارد و از ان راہی شود تا ہمان اللہ تو نشود و **الا بحقیقت**
او را نشناختہ باشی و قدم اول بر سر راہ شریعت سپرد بنہ کہ آنرا نفس نامند کہ درین **حوالہ سیر**
تا امر جنایت در پیش آید کہ جہت قدم شریعت در ریاضت و ذکر و فکر و تلقین آنرا پامال **کن تا**
سالکے و وقت بہمت را شناسان باشی و چون درین قدم مستقیم آمدی نفس و شیطان **اطوارات**
مکیدہ و خطرہاے نفس مرشد ہمہ پیش آید و چون درین قطرہاے باران و سیلاب و **سیر گرد**
گرد و غبار و چون گرما ہمہ روز تا ابتدات ناگہان در میان رنگہا زرشت گونا گون **پیدا شود**
کہ رنگہا وہ ہزار پردہ نفس و شیطان اند تو پیش آیند گلہاے رنگہاے بد و گاہے **باعتبا**
گوناگون و دختران و جوانان لطیفہ و جہانہاے لطیف بلکہ حور و عرش و کرسی **و ان بحقیقت**

۴۰ و این ہمہ تعلق بجہة پیر الہی دارد اگرچہ بہ در رسید کہ او را از خود ما سوی اللہ بریدہ و ہو المراد

عرش و کرسی نباشد دران مان اگر چیزے نامرضی کاہلی از تو در وجود آید عرش و کرسی شیطانی
بتو بعضے نماید بدانکہ آن محض غلط ست لیکن باید کہ صورت مرشد در قلب بگردان تا آن کدورت
و تجلیات شیطانی بعین ہمت او مضمحل شوند و قدم دوم ہمین اطوارات مذکورین باید نہاد یعنی
بدیدن تجلیات شیطانی غرہ نشود تا گمراہ نگردد پس منفی درین قدمین ہر مرادے ماسوی اللہ
باشد چون مراد نفس و شیطان بتو پیش آید ازان درگذرد بہ تیغ دو سرہ لا الٰہ الا اللہ ماسوی
اللہ را قطع کن یعنی نفی نامرضیات و اثبات مرضیات باید کرد زیراکہ ہر چہ نامرضی ست ماسوی اللہ ست
سیر دوم سیر الی اللہ بدانکہ قبلہ بر دو گونہ است صوری و حقیقی قبلہ صوری آنکہ مولد
شریف ذات پاک حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم دران ست و قبلہ حقیقی آنکہ سجادہ
آغاز مراتب محمد مصطفےٰ ازان ست کہ آنرا حقیقت محمدی گویند لقول الصوفیۃ ھو قبلۃ
الواجد والموجود یعنی ازان روے کہ واجب تعالیٰ اظہار ربوبیت بسبب شرافت او کرد کہ
لولاک لما خلقت الافلاک قبلہ واجد شد و ازان روے کہ کلی ماسوے وجود حقیقی از طفیل
او یافتند پس قبلہ موجود شد پس سالک را شایان اینست کہ اول بخدمت قبلہ صوری بطریق
شریعت و متابعت مستقیم آید بعد ازان در طلب قبلہ حقیقی پرواز دتا بمقصود برسد و بقبلہ
مقصود اگر مور چہ ہزار سال بپاے خود رود نرسد مگر آنکہ خود را در پر کبوتر تیز رو کہ مرشد کامل باشد
ضم کند کقول الشاعر **قطعہ** تو بدین رفتن بمنزل کے رسی * تو باین خامی بحاصل کے رسی *
پس گران جانی و بس افسردلی * باسبک روحان بدین دل کے رسی * و درین مقام سالک
را انواع مغائبات چون ملک و ملکوت و نور و نار و انواع الہام روی نماید و چون سالک
مرشد کامل داشتہ باشد بعین ہمت او لغزش نیابد و بدین اطوارات قدم نہد و بگذرد زیراکہ
این ہمہ ممانعت ست از طرف واجب تعالیٰ اگر درین مقام ماند سالکے را نشاید و او از کذابان
باشد بلکہ گمراہ گردد و این قدم سوم بود و باید کہ در ہر ہفتہ و یا در ہر ماہ و یا در ہر سال البتہ تجدید
توبہ در نظر مرشد کند و انابہ از مرشد طلب کند مرشد او را پیش خود بنشاند و دستہ گرفتہ تکرار
کند استغفار فرماید استغفر اللہ الذی لا الٰہ الا ھو الحی القیوم واتوب الیہ واسألہ
التوبۃ یعنی اول مرشد کلمہ کلمہ گوید و مرید کلمہ کلمہ متابعت کند و مرید گوید توبہ کردم از جملہ

محظورات و مکروهات و نامرضیات شرعیه قولاً و فعلاً حاضراً و ناظراً سراً و علانیةً لیلاً و نهاراً
توبه کردم و پشیمان شدم از آنها و نادم ام از آنها که بعد ازین در وجود من نیاید و قبول کردم آنچه
قبول کرده است محمد رسول الله و بیزارم از آنچه بیزار است محمد رسول الله بعده مرشد گوید که
عهد کردی به پیران این فقیر گوید عهد کردم و قبول کردم پیر خود را و پیران ماضی را تا عهد رسول
الله صلی الله علیه وسلم بعد از توبه کردن سه کرت کلمه تمجید بگویاند منقول است که روزے
ابلیس لعین گفت یا رسول الله من است ترا بعد از توبه باز در معصیت خواهم انداخت پس حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه وسلم فرمود هر که بعد از توبه متصل سه کرت کلمه تمجید گوید بعد ازان هرگز
شیطان بدو وسوسه نکند بعده مرشد دست او را در دست خود بگیرد و در حق او دعا کند
و بگوید یا الٰهی سبع اعضاے ورا از گناهان صغیره و کبیره و ظاهری و باطنی و از وساوس شیطانی
نگاهدار و یکبار فاتحه خوانده برو بدمد و اگر مستوره باشد باید که کاسه پر آب را در میان آرد و مرشد
انگشت خنصر در آن آب نهد و مستوره نیز بنهد بشرطیکه دست از پرده نکشد و خودش در آن
پرده باشد و اگر زنان بسیار باشند شاید که زنے صالحه انگشت را در آن آب نهد و دیگران
دران پرده بجادر او بزنند تا بیعت کند و در حدیث آمده است که رسول فرموده علیه
الصلوٰة والسلام هر که دست زن بیگانه را در دست گیرد فرداے قیامت آهنا و صد مثقال انگشت
دوزخ بر کف او بریزند تا از ان گرمی مغز سر آنکس بجوشد حضرت مرتضیٰ از رسول علیه السلام درخواست
کرد اگر بعضے زنے صالحه توبه کردن میخواهد چه باید کرد حضرت رسالت بطریق مذکور جواب فرمود پس
چهارده خانواده را روش اینست هر که دستگیری و پاے گیری بعورات دهد بدانکه او ضال مضل
و هوا خواه نفس و شهوت پرست باشد بعد ازان دو رکعت نماز توبه بگزارد و در هر رکعت بعد از فاتحه
اخلاص سه بار الغرض چون تزکیه نفس از همه نامرضیات حاصل شود پس بحسب پرهیز و تقوی
او تمام او چشمه اگر دود و پندارد که آفتاب درین چشمها نتابد بلکه چند آفتاب ها را تافته می بیند
در عین مراقبه نه در ظاهر پیدا که اگر بعین ظاهر ملک و ملکوت و اطوارات سبعه دیده شود آن
اوهام بود در عین مراقبه عین الیقین باشد پس این هنگام تمام ممکنات در نظر سالک چون
برق در جنبش آید و پندارد که هر چیز در جنبش است ناگهان درین میان اطوار کبود در

رسد و تمام وجود او را در گیرد و بعد ازان تمام کلیات را یک نور کبود بیند و آن موضع جلوس در قیام و قعود و مشی در کوب خود را فراموش کند و نداند که من در کجا ام زیرا که تمام عالم در نظر او بجز کبودی چیز دیگر نباشد مگر اینکه داند که من باین حالت درویشان رسیده ام و بآن لذت بسیار مفرح شود و این را اطوار نفس گویند و علم لدن حاصل شود یعنی هر مسئله شرعیه که بر عالمان زمانه مشکل افتاده می تواند حل کردن و بدقیقهٔ اقوال مشائخ و صوفیان غیرے را تواند فهماند و این قدم چهارم بود یعنی برین اطوارات نیز قدم نهد و بگذرد و در طلب ازدیاد مراتب بود و مغرور و فریفته نشود که من چیزے کردم و چیزے یافتم زیرا که این اطوارات سبعه همه حجاب از واجب تعالی اند و درین مغرور و فریفته نشود و این را مقصود نداند که گمراه گردد زیرا که مقصود نیست مگر استهلاک صفات بنده در ذات معبود که جز او نه بیند و نه داند و نه خواهد و نگرود و الا سالکے را شایان نباشد

معلوم باد که هر اطوار بده هزار انواع و الوان می تابد و مرید شیخ کامل داشته باشد که در هیچ کدام با طوار شیطانی و اوهامی مغالطه نخورد و الا بسا وقت باشد که گمراه گردد و چون نفس را بانواع ریاضات اندکے کرد شاید که در طلب تصفیهٔ قلب باشد بدانکه نهایت تزکیهٔ نفس اینست که در آوان مراقبه و مشاهده کل حظوظ خود را چون ماکولات و مشروبات فراموش کند و از گذرگاه و قرارگاه شیطان نجات یابد و تصفیهٔ قلب نیز ازان حاصل شود زیرا که قلب المؤمن عرش الله برائے عرش ذکر الله دل بمنزلهٔ تخت ست و زینش نفس و شیطان مدعی کذاب بصاحب تخت پائے را در زیر استوار نهاده و دست به تخت در آویخته و انواع کدورات در وے انداز و چه هر وقتے که پائیش را بهمت پیری مؤید آله که جاروب دل ست ازین بر داشتی دران سکون نخواهد ماند و بر روے خواهد افتاد پس تصفیهٔ قلب حاصل شود پس این هنگام خالص برائے معرفت الله مهیا باشد و قلب تخت الا الله خاصه گردد و چیزے دیگر در و آرام نگیرد معلوم باد که سرائے دل را هفت مقصوره است و همه بانواع معاصی مملو اند که سالک سبع مذمومات را بیمن همت مرشد و به برکت در حیات بدل کرده بر دو نوع اطوار بطریق مذکور بتا بد اول عقیق بر نگ که ده هزار پرده تعلق بدین دارد و بعده سرخ خالص بغایتے لطیف و نا متناهی که سالک را چندان شوق و محبت پیدا شود که در تقریر نیاید و درین اطوار بر جمله ملک و ملکوت کشف و کرامت حاصل شود آورده اند که روزے رسول

علیه الصلوٰة والسلام در بیان صفت بهشت بود یاران پرسیدند که یا رسول الله چه نیکو تقریر
کردید مگر جبرئیل علیه السلام نازل شده بود گفت باذن الله نقش شد بیدند که بر دیوار بهشت نشسته بودم
از شما بهتر او را بدیدم حتی که کوچه بکوچه و در بدر و خشت بخشت و موی بموی سیر کردم
و دیده بودم والحمد لله الا وقت هوش دار باشد گاه بخود و گاه بیخود نمیداند که در کدام محل ام و در چه
کار ام و من تحقیق متحقق و آشنا را ناآشنا خیال کند و سالک را باید که برین اطوار نیز قدم نهد و در طلب از دیار
باشد یعنی منفرد نشود که من بمراتب چنان رسیدم و چنین دیدم که این همه سد راه سالک است
از جانب او و این قدم پنجم بود و نهایت تصفیهٔ قلب این است که از رزق خود باز ماند یعنی فراموش
کند و آن ذکر است و این اطوار قلب را چنان قوت گفته اند که گاهی تمامی اطوار سبعه را در عیان
بیند و بمقصود برسد. سیر سوم قسم سیر فی الله یعنی سالک خود را و ماسوی الله را اسیر قبضهٔ قدرت
او داند و متصرف جمله اشیا نداند مگر او را و روح سراجی را نه زیرا که درین مراتب سالک خود را او داند و
مشترک باشد و مثال او مثال شخصی بود که چیزی از کسی عاریت خواسته باشد و بدان عیاری و
رعنائی کند و چون کسی ازو پرسد که این چیز از کیست گوید که از من است و بتحقیقت دروغ گفته باشد
و شرمسار گردد زیرا که در طریق وصول بحق چهل و چهار مقام اند اول ایشان توبه است و آخر ایشان
شرم یعنی هر گاه که اندیشه از شست بد و پیش آید شرمنده از آن باز گردد پس چون تصرف و سیر از
خود بخود نیست پس سیر در حق است یعنی در تصرف اوست هر چه هست پس هر گاه که سالک
لا اله الا الله را بر زبان راند اراده همچنین دارد که هر چه معدوم بود معدوم مطلق است و هر چه
موجود بود موجود مطلق است یعنی واجب موجود و ممکن معدوم است و باید که باطن سالک از سه
تجلی خالی نباشد هرگز اول صورت چون رویت اشباح و اجسام خواه لطیف خواه کثیف همه
تجلی ذاتیه اند زیرا که چون از کتم عدم در وجود آورده اند الحال نیز بر اختیار خود اختیاری ندارند پس
هیچ تجلی نسبا تر ازین نمی باشد. دوم تجلی معنوی چون سبع اطوار و عالم نوری که هر همه منقاد
نور در عالم نوری اند سوم تجلی در از صورت و معنی او آن است که هر سری بحسب استعداد انبیا
و اولیا بمقدار ایشان روشن نموده میشود و سیر فی الله در مقام سر است مبدء هر و سر روح سراجی
را گویند و آن محول کل احوال است چون سکونت و حرکت و صحت و کلام و قیام و قعود و مشی و

مسئله در بیان سیر فی الله

و بصر و سمع و شم و ذوق همه از وست چون سالک ازین مراتب آگاه شود اطوار وجود روی نماید
کرده هزار پرده تعلق بچشم او در پس درین حال هر لذت دنیاوی در حق سالک زحمت گردد و باید
او نباشد مگر باضطرار یعنی یا از جهت نگاهبانی نفس خود طعام خورد و یا جهت خاطر مستوره خود
خواب رود و یا از جهت خاطر کسی سخن کند هم بصد چندان زحمت اندک افعال و اقوال دنیاوی
ازو در وجود آید چنانکه پیغامبر علیه الصلوٰة والسلام میفرموده که حیات من و ممات من سکونت
و حرکت و خوردن و آشامیدن من و نشستن و برخاستن و خواب رفتن من همه برضای
خدائیست یعنی از برای اختیار و رضای خود هیچ نخواهم از دنیاوی بجا آورد پس چون همه
چیز در نظر سالک هیچ‌ان تا بید قدم بر اوج خود نهاد یعنی ندید خود را مگر او را این قدم ششم بود چون
سالک قدم بر خود و جمله ما سوی الله نهاد و جمله را بدو بگذاشت این مرتبه را خفی گویند خواجه جمال
میفرماید گر کلاه فقر خواهی سر بسر ٭ از خود و جمله جهان یکسر بسر ٭ این کلاه بی سر السّت
ای پسر کی دهندت تا نهی تازی بسر پدران ای فرزند که در گفتن این حدیث علما را
اختلافست قال علیه الصلوٰة والسلام الفقر سواد الوجه فی الدارین در عوارف المعارف
آورده است که علمای کبار و مشائخان بزرگوار فقر را بپنج نوع بیان فرموده اند اول فقر خاص
آن کسانی اند که در تمام عمر سال و ماه کاسه گدائی دانند و یا نان میگدایند و جمع کرده میخورند پس
شمایان حال ایشان آنست که اگر قوت یک روز بنهادند نگردد و این چنین شخص محب خدا باشد
در خبر وارد است که در عرصات هاتفی آواز کند که انظروا احبائی کیف یاتوننا
در آن وقت شوند که دوستان او کجا اند ناگهان فقیران ژنده پوش زنبیل بدست پیدا
شوند حکم باری تعالی شود که ای محبان من من از شما راضی ام شما راضی اید یا نه گویند یارب بجای
ما در رضای تو سستی بار گویند که ای محبان من خوراک و پوشاک شما چه بود گویند یارب تو دانا
یان که هرگز شکم سیر نخورده ایم آنچه مرحم میکردند همی پوشیده ایم پس حکم شود که بروید بجای بهشت
پس گویند یارب آنانکه مایان را چیزی داده است بهمان آئید تا یان رو بهشت خطاب شود
که بخشیدیم و اگر کسی چنین فقیر قوت یک روزه نهاده باشد و بخورد فردای قیامت گو
روی او سیاه بوده باشد که الفقر سواد الوجه فی الدارین همین حق اوست دوم مرتبه فقر که

اول فقیر آنست چنانکه شخصے از برائے جیفهٔ دنیا ساعی در راه دارد و قاضی و معلم و مفتی و
چودهری و وکیل و وزیر و حاکم گردد و بر خلق ظلم جریان کند و از هر جهت خواه حلال خواه حرام دنیا
میخورد او نیز فقیر است یعنی محتاج است بغیر خدائے الفقر سواد الوجه فی الدارین و حق اوست
زیرا که در دنیا حق مردمان بظلم خورده و در قیامت روی او سیاه بر انگیزد و مردمان دست
بدامنش آویخته باشند گناه ایشان را بر دو بار کنند و او را بدوزخ فرستند سوم فقر عام و آنچنان
است که هر چیز از حیوانات محتاج بخدائے اند چون بادشاه و امرا و حاکم و دهقان پس شاید که نیت
ایشان در طلب دنیا چنین باشد که طلب میکنم دنیا را اگر از برائے کفایت لابدی و معیشت روزگار
و سرانجام ولایت و در خبر وارد شده است که روزے حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم
نشسته بوده بخود اندیشید که حق تعالی مرا خیر الرسل نامید و امت مرا خیر الامم گفت اما بر امت موسی
علیه السلام مرغابیان بریان ماهی پخته و روغن فرود آمد و بر امت من چگونه محنت رزق طلبی مسلط
کرده است همه جبرئیل علیه السلام در رسید و حدیث قدسی بیاورد که ان من الذنوب ذنبا لا یکفرها
صلوة ولا صوم الا الهم معیشة یعنی امت تو بعضے گناهگار اند بعضے گناه ایشان هیچ چیز
بخشیده نشود مگر غمخوارگی نفقه اولاد و بعد از ان حضرت مفرح شد پس اگر نیت ایشان همچنان باشد
ثواب اجر یابند و اگر نیت ایشان کثرت اموال و تفخر و سرفرازی باشد معذب گردند و روی
ایشان سیاه باشد کقول اولیاء الله عسی امیر هناک اسیر عسی وجه صبیح فی النار
فضیح را شخصے عیال مند و شرمناک باشد باید که در راس هر فصل بمقدار مال و توانگران بگیرد
و بقدر کفاف تا فصل دیگر طلب کند و الا عذاب گردد زیرا که طلب رزق از برائے عیال فرض است
و در تنبیه ابو اللیث آورده است که چند نفر چون سر از قبر بر دارند بجانب دوزخ روان
کنند اول امیر کاذب دوم شیخ زانی سوم ذو عیال متکبر اما بقدر کفاف تا فصل دیگر یعنی
مقدار پنجاه درهم شرعی داشته باشد نشاید که سوال کند چهارم مرتبه فقر طالبان حق شایان
ایشان آنست که چهار یا چار خاصه الله در طلب عبادت او مستقیم باشند و خالی از ریا باشند
اگر ریا کنند فردا روئے ایشان سیاه گردد کقول الشاعر ۝ فردا که پیش گاه حقیقت شود
پدید ۔ شرمنده رهروی که عمل بر مجاز کرد ۔ پنجم مرتبه فقیر آنست که طالب در طلب او منتهی

گردد و در عین یاد او وجود ماسوی الله را فراموش کند و احتیاج او که بغیبه و بین الله بود از
میان برخیزد که اذا اتم الفقر هو الله در شان اوست و خواجه فرید الدین رح این چنین فقر
را سواد الوجه فی الدارین گفته است چه هر وقتی که در سرای وجود دل را یافت گویا که حق را
فراموش کرد پس سیاه روی و شرمسار باشد و هرگاه که وجود را فقد کرد و نابود شد نابود بغیر نوعی از سیاه رو است

سیر چهارم سیر مع الله قال الله تعالی وهو معکم اینما کنتم چون حب تعالی همه جا
با همه است پس سالک از میان برآید تا او خود بخود باشد و دعوی کذب تو که منی تو باشد آنرا زود
نامسموع گردان تا به سبب کذب آنهم مهجوری نباشی و درین مرتبگاه سالک چون سیه برروی باشد
وگاه آنهم نباشد و گفته اند که پیش بر آب است از آب کسی چه گوید و بر آب کسی چگونه نشان جوید لا
بلک در هواست زیرا که آب نیز می جنبد و کسی را اطلاع نشود و پس چون سالک رحمت هستی خود
از میان برداشت و معیت او را تمام اشیا یکسان دید خود را ندانند مگر او و درین هنگام اطوار سفید چون
ناکیان سفید و یا سایه آب بر روی نماند که ده هزار پرده تعلق بعین دارد و کل اشیا را ندانند مگر ذات
واحد و از خود خبر نباشد مگر اندک انانیت باقی باشد و چنانکه از مراتب وحدت نزول نظاهر داشته
بود الحال عروج تا بهمان حال شود که در هر مراتب خود را در عین آن مراتب داند و مراتب ادنی بر واعلی
گردد زیرا که ادنی لعلی از قبیل لائق است او برو یکسان شود و علم لدن بر وی نماند زیرا که
اختلاف در کتب از همه بیان املاک و ملکوت از آن است که بعضی اهل اجتهاد و اهل قیاس اند و
بعضی اهل دیده و بیان معتمد علیه باشد اگر بسیاری مخالفت با اهل ظاهر افتد و اگر اکثر خلاف
با اهل ظاهر گفته باشد شیطانی باشد نه رحمانی لیعده معلوم گردد و قدم تعلق با نبیا دارد که اولیا را
دران دخلی نیست اما اولیا را شمه از آن روشن میگردد تا نفی خود و رفع انانیت ایشان حاصل
شود و دران اختلاف است بعضی گفته اند که سبز بعده سفید است بعده سیاه و بعضی گفته اند بعد
سفید سیاه است و بعده سبز و این تعلق با آخرت دارد اما بقول فرید الدین عراقی و حضرت شیخ
شبلی و شفیق بلخی و سری سقطی و معروف کرخی قدس الله سرهم اصح آنست که بعد سفید سبز است پس سیاه
تعلق با آخرت دارد اگرچه هزار در هزار لفظ از آن به بعضی طالبان روشن میگردد اما غیر آن در
آخرت حاصل نشود و بقول سید علی همدانی و اکثر اهل کبرویه ابو علی رودباری قدس سرهم

آنست که اوّل سیاه روی نماید و سبز تعلق بآخرت دارد و قدم هفتم نهان بر اطوار سفید که مرتبهٔ روح
است آن قدم هفتم یعنی گذشتن حاصل نشود مگر بجذبهٔ الٰهی و چون جذبهٔ الٰهی در رسد و از همه
ازین دو اطوار خواه سبز خواه سیاه بدرخشد چنان توحید شود که از گم شدن خود بیخبر باشد کقول
الشاعر ؎ نبود و گم شو که توحید این بود ؛ گم شدن گم کن که تفرید آن بود و حدیث
اَنَا عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِیْ وَالْعَبْدُ مُتَّصِلٌ بِالظَّنِّ وَالظَّنُّ مُتَّصِلٌ بِالرَّبِّ ازین همه رسته و این مرتبه
را خفا گویند پس ای فرزند چون بهمین همت متابعت رسول الله تا این مقام
رسیدی باید که هر چیزے که رسیده آن چیز را از دست ندهٔ تا ابد الآباد و درین مقام باز ثانی یعنی
چنانکه تزکیهٔ نفس و تصفیهٔ قلب و تجلیهٔ روح را از دست ندهٔ تا از بلندی بر زمین نیفتی و گردن
ایمانت نشکند و شرمسار در میان اولیاء الله نگشته نشوی کما قال علیه الصلوٰة والسلام
نَعُوْذُ بِاللّٰهِ مِنَ الْحَوْرِ بَعْدَ الْکَوْرِ اَیْ مِنَ النُّقْصَانِ بَعْدَ الْکَمَالِ و این مراتب حفاظت
الیقین است و بسا سالک هزار اندر هزار سالها بے عدد و بیشمار گذرد و نیابد که دوام المدام
ازین تجلیهٔ ثلثه مذکوره قلب را خالی ندارد حتی که اگر خواب بیند آن ابر تجلے داند و بدانکه در حین
خواب ارواح از قلب بیرون رود و در ملک و ملکوت سیران میکند تا هر چه از مکاشفات بیند
او است و در مشرق المشارق آورده است که شبے رسول با جمیع اصحاب در شب
روان شده بودند چون شب بآخر رسید یاران همه مانده شده بودند خواستند تا فرود آیند و خواب کنند
حضرت منع فرمود مبادا که بیدار نشوید و نماز شما فوت شود اما بلال اقرار خواب کرد و گفت که
بوقت نماز شما را بیدار کنم آورده اند که بعد بر آمدن آفتاب اوّل حضرت رسالت پناه صلی
الله علیه وسلم بیدار شد و بلال نیز در خواب شده بود گفت اِنَّ اللّٰهَ یَقْبِضُ اَرْوَاحَکُمْ حِیْنَ شَاءَ
وَیَرُدُّهَا عَلَیْکُمْ حِیْنَ شَاءَ یَا بِلَالُ قُمْ فَاَذِّنْ لِلنَّاسِ و این حدیث دلیل است بر آنکه در حین
خواب ارواح بیرون میرود اما نزدیک معتزله ارواح بوقت خواب بیرون نرود و بلکه در حین
وفات نیز بیرون نرود و در فرق آدمی متحیز است که آنرا عصبة الابه گویند و دران محبوس شود
و این اقوال محض کفر است زیرا که احادیث بسیار در خروج ارواح وارد شده اند و آیت سماویه نیز
برین ناطق است که کافران گویند قال الله تعالیٰ رَبَّنَا اَمَتَّنَا اثْنَتَیْنِ وَاَحْیَیْتَنَا اثْنَتَیْنِ

بیان تعبیر خواب - بدانکه تعبیر خواب حکما بقدر حکمت خود چیزے گفته اند که فلان نوع
خواب خوب و فلان نوع بد. امّا حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم هر روز بعد از بامداد اصحاب را
پرسیدے که مگر خواب دیده یا شنیده من بگوئید گفتند یا رسول الله غرض چیست فرمود خواب
خوش است و بهر نوعیکه معبّر تعبیر کند همان مے گردد اگرچه بد باشد به تعبیر نیک نیکی پیدا مے شود
من نیک خواه شما ام تعبیر نیک بگویم اما اگر در شب خواب بینید که در خاطر شما بد رسد باید که
سه مرتبه کرت آب دهن بر دست چپ اندازید و از آن پهلو بگردید شما را ضرر نرسد و آن خواب
را بکسے بیان نکنید که من چنان دیده ام قال علیه الصلوٰة والسلام الرؤیا الصالحة
من الرحمٰن والحلم من الشیطان فمن رأی شیئاً یکرهه فلینفث عن شماله ثلثاً و
لیتعوذ بالله من الشیطٰن الرجیم فانها لا یضره منقول است که روزی زنے در
خدمت رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد و گفت یا رسول الله خواب دیدم که سقف خانه من
شکست حضرت علیه السلام فرمود شوهر تو که در سفر است سلامت باز آید همنوز بخانه نرسیده بود
که شوهرش باز آمد هکذا چند کرت مے آمد حضرت م تعبیر آن خواب همچنان میکرد اما روزی چون
باز برائے تعبیر آمد حضرت ع را نیافت بحضرت ابوبکر و عمر رض احوال خواب باز نمود ایشان
گفتند که شوهرت خواهد مرد بعد ساعتے خواب را به رسول الله عرض کرد حضرت م فرمود کما قیل
یعنی شوهر تو خواهد مرد و ایضاً آورده اند که شخصے علی الصباح خواب را بزن خود باز نمود که
تمام دریا را من فرو بردم و بخوردم زنش دانا بود گفت بغیر از عالم بکس دیگر مگوے و زن خود
بجانب عالم روان شد مردے جاهل و بدبخت در پیش آمد گفت بکجا میروی هر چند ممانعت
کرد نه ایستاد گفت تا مقصود خود را نگوئی نباشم که بگذارم ناچار شده گفت که شوهرم خواب
دیده است خواهم به عالمان بگویم گفت آن خواب با من گوئی و من تعبیر آن خواهم گفت خواب بدو
نمود آنکس در حال گفت که خواهد ترقید چون آن زن در پیش عالم شد واقعه را باز نمود گفت اگرچه
خواب خوب بود اما تعبیر او همچنان گشت چون بخانه آمد شوهرش ترقیده بود اما نزدیک
اهل تصوف خواب دیدن بر چهار نوع است برابر عناصر اربعه زیرا که تولد خواب ازین
عناصر اربعه است چون خاک و آب و باد و آتش و ایشان در پاک کردن هر یکے ازین

عناصر سعی بلیغ می نماید هرگاه که خاکش مصفا از محظورات و مکروهات گردد بسبب صافیت
باغهای گوناگون و سبزهای لطیف و جویهای لطیف و قصرهای بلند و الوانهای بزرگ و
باغ ملکوت پاک بهشت و عرش و کرسی اندر خود و بقدار مرتبهٔ خود در خواب بیند تا که دلش خوش
پذیرد و هرگاه که عناصر آبش مصفا باشد بسبب صافیت دریاها و آبها و جویها و سیاحی کردن
دران و ملاحی کردن و کشتی راندن و بر کشتی سوار شدن و طهارت کردن و شربت آشامیدن
در خواب بیند تا خوشحال او در خواب پیدا شود و چون عنصر بادش مصفا گردد بسبب صافیت سوی
و بلندی و بهوا پریدن و از کوه بکوهی رفتن و بر سر آبی بغرق رفتن در خواب بیند بلکه سوار
شدن بر سر درختان بزرگ و از شاخ بشاخ پریدن و علی هذا القیاس خود را چست و چالاک
پرندهٔ نفس بیند تا دلش خوشی پذیرد و چون عنصر نارش مصفا باشد از ان صافیت
صورت مادر و پدر و مرشد و استاد و اولیاء ماضی بلکه خلفاء راشدین و حضرت رسالت پناه
و انبیاء و صورت یار و محب و جمله نیک صورتی در خواب بیند چون طاؤس و طوطی و غیر ذلک از
صورتهای لطیف تا دلش خوشوقتی پذیرد و بدانکه ولیهای اهل تصوف چون مرد کامل چشم
روشن اندیرا که هرچه از حسنه و سیئه از پیشان در وجود می آید آنها را در دل دیگر بیند پس چون
اینچنین خواب بیند بر اعمال گذشتهٔ خود نظر کنند که کدام فعل نیک و خطرهٔ نیک از وی پیدا شده
بود که این نتیجه همان است باید که همان را از دست ندهد و هرگاه که در باطن صوفی آلایش یا مرضی
بوده باشد پس برابر خاک زمین زشت و شوره و گرد و غبار و ویرانها و خرابی و جمله چیزی که او را
دلگیر کند بیند و برابر آب آبهای زشت و گندهٔ بوی و سیلابهای و غرق شدن دران درهم
دریای معطل شدن و عاجز ماندن از گذشتن و آبهای پلید و بدرنگ بیند و برابر باد از
بلندی افتادن و از درخت و از اسپ افتادن و در چیزی آویزان شدن و بدست ظالمان افتادن
و معطل شده استادن و غیره ذلک از سرنگون ها بیند و برابری آتش صورتهای زشت
چون دیو و پری و مار و عقرب و کژدم و شیر و پلنگ و خوک و خرس و غیر ذلک من المؤذیات و
هر صورت که دلگیری او پیدا باشد بیند پس چون از چنین خواب بیدار شود این را تنبیهات
الهی داند و لغزشها را در دو حال بر افعال گذشتهٔ خود نظر کند تا هر سیئه که در وی بوده باشد از ان

بر گردد و توبه کند و طهارت کرده در خواب رود تا بار دیگر خواب نیک ببیند و صوفی را باید که در حال
باشد دائم المدام زیرا که ماضی باز نیاید و مستقبل بدست او نیست پس شایان او این است که دائم خود را
آئینه کرده بدان ببیند و همیشه باطن او مردک باشد تا هرچه از نامرضی از و در وجود آید ازان
توبه کند و دائم آنرا بحق تعالی یاد کرده باشد و باید که گاه گاهی محاسبه سینه خود و در خاطر خود بکند
منقولست که یکی از اولیاء الله محاسبه میکرد یادش آمد که در ایام جوانی زنی از و در طلب
زنا کردن بود و او ازان بگریخته بود بیکبارگاه خطره چنان روی نمود که چرا دعوتش را اجابت نکردم
بعد ازان توبه کرده بیهوده یاد در حال این خطره برو گناه شده باستاد و در گریه شد که در ایام
جوانی این خطره نبود در پیری چگونه آمد از شدت گریه در خواب شد حضرت رسالت پناه را در خواب
دید و کیفیت احوالش پرسید واقعه باز نمود گفت ای شیخ شمارا درین ملامت نیست بلکه ملامت
بزمانه است که زمانه روز بروز فتنه انگیز می گردد ازان مردمان را فسق و فجور زیاده میشود
دران ایام از هجرت من صد سال شده بود الحال چهل بران افزود ازان این اندیشه نامرضی
در وجود تو آمد **وایضا** منقولست که خواب بر سه نوع است یکی برابر است چنانکه حضرت ابراهیم علیه السلام
ذبح اسمعیل دیده بود دوم دیدن برای خود و تاویل کردن دیگری در ان چنانکه یوسف دید
و یعقوب تعبیر کرد سوم دیدن بجای غیر و تعبیر کردن غیر در ان چنانکه بی بی عایشه دید که چادر
سیاه در سر دارم حضرت رسالت پناه فرمود که شوهر تو از تو پیشتر رود و تو بیوه مانی چنانکه پیغمبران
چهل و چهار مرتبه از اولیاء افضل اند همچنانکه خواب چهل و چهارم مرتبه است از مراتب نبوت و اکثر اولیا از خواب
حکم پیچیده کرده اند

باب چهارم مشتمل چهار فصل

فصل اول در اخلاق حمیده قال الله تعالی وانک لعلی خلق عظیم ۰ قال الله تعالی
قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی پس شایان بنده مومن است که در کل افعال و اقوال
متابعت حضرت رسول الله کند خصوصا هر کدام از تصوف زند شایان حال او نیست
که هیچ ذره را از اخلاق فهمیده در خود راه دهد تا متابع حضرت گردد آورده اند که روزی
اعرابی در خدمت رسول الله صلی الله علیه وسلم حاضر شد واز گوسفندان طلب کرد حضرت
بقدر رمه او را داد و آن شخص پیش قوم خود آمد و گفت ای قوم بر شما باد که مسلمانی اختیار

کنید زیرا که محمد بر سخن با آشنا عطای میدهد بیم ندارد از فقر و فاقه نمی‌ترسد انس رض
روایت کرده است که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم هرگز فحش و لعنت و دشنام بر زبان
نمی‌راند و چون شخصی را عتابی کرد میگفت ما له ترب جبینه یعنی چه حالت است فلان
کس را که از پیشانی او خاک بریزد و ابو هریره رضی الله عنه روایت کرده است که بعضی اصحاب
میگفتند یا رسول الله چرا در حق مشرکان دعائی نکنید تا هلاک شوند فرمود من مبعوث برای
بد کردن و بد گفتن نشده ام بلکه مبعوث برای رحمت شده ام و ابو سعید خدری روایت کرد که رسول
الله صلی الله علیه و آله وسلم از زن مستوره شرمناک‌تر بود و چون چیزی غیر مشروع را میدید نمی
گفت اما مایان اگر آنرا در روی او میدیدیم آنرا منع میکردیم و بی بی عائشه رضی الله عنها و جمع
بسیار روایت کرده اند که ندیدم حضرت رسالت پناه را مستجمع خاطر و خنده کننده تا آنکه دیده شود
کام او بلکه همیشه تبسم میکرد و کیفیت تبسم در فصل وضو بیان شده است و بی بی عائشه صدیقه
رضی الله عنها گوید که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم سخن پریشان و ناخوش نمی‌گفت بلکه
در سیاقت کلام چنان مبالغه میکرد و تأمل میگفت که اگر شخصی در روز سخنان او را شمرده
میشد و ایضا بی بی عائشه صدیقه رضی الله عنها روایت کرده که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه
وسلم زنان را بدست خود نزده بود و نه خدمتگار را مگر جهاد فی سبیل الله میکرد و هرگز طلب انتقام
از کسی نمی‌کرد مگر اینکه شخصی محرمات را در عمل می‌آورد پس درین هنگام از برای خدای او را زجر و
تعزیر میکرد و انس بن مالک رضی الله عنه روایت کرده که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه
وسلم عیادت میکرد مریضی را و متابعت میکرد جنازه را و اجابت میکرد دعوت بنده را و سوار
میشد بر خر و روز غزای خیبر بر خری سوار بود که افسار او از برگ خرما بود و ایضا بی بی عائشه رض
روایت کرده که حضرت رسالت پناه صلعم میدوخت جامه خود را بدست خود و در اکثر اوقات
عمل خانه میکرد و میدوشید شیر گوسفندان گاه گاه خود را و گاهی جاروب صحن خانه میکرد و گاهی
شتر گزین را میبست تا تحفت یابد و انس رض روایت کرد که حضرت رسالت پناه صلعم هیچ چیز
را برای خود ذخیره نمینهاد و اکثر اوقات خاموش می‌بود و هر سخن را جدا جدا میگفت و همیشه در
تبسم می‌بود و چون تبسم میکرد اکثر چشمان را بسوی آسمان بالا میکرد و این اخلاق از جمله

ابو اللیث استخراج نموده شد بدان بصر بند که متابعت حضرت را در هیچ احوال از
دست ندهی تا در بدعت نیفتی و اکثر نگاهبانی اقوال بجا آری که کسی بسبب بسیار گفتن
کافر گردد منقولست که حضرت رسالت پناه صلعم فرمود که امت من صباح مسلمان
خیزند و شام کافر باشند و در شام مسلمان باشند صباح کافر خیزند اصحاب پرسیدند یا رسول
الله چه سبب گفت از جهت پریشانی اقوال و نادانستن در تحیر شدند آنرا باز گفت که چه نجات
ایشان آنست که شب چون در خواب روند سه کرت بگویند اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَعُوْذُبِکَ مِنْ
اَنْ اُشْرِکَ بِکَ شَیْئًا وَّاَنَا اَعْلَمُ وَاَسْتَغْفِرُکَ لِمَا لَا اَعْلَمُ بِهٖ تُبْتُ عَنْهُ وَرَجَعْتُ
وَاَقُوْلُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ مُحَمَّدٌ رَّسُوْلُ اللّٰهِ تمامی الفاظ کفر روزینه او حبط شوند و او آمرزیده
شود و اگر در عین صباح بوقت برخاستن سه کرت بخواند تمام الفاظ کفر شبینه او حبط شوند پس
هرچه ترا از عذاب نجات دهد آن چیز حمیده است و هرچه ترا [illegible] کشند و مهمست باید که
ازان پرهیزی و اکثر پرهیز از سوگند خوردن باید کرد اگر شخصی [illegible] بقبله باشد و سه کرت بگوید
که سوگند بخدای است که فلان همچنان است اگر همچنان باشد فبها والا کافر گردد آورده اند
که روزی از فقیهان سوگند بخدا کرد اما سوگند راست کرده بود او برده را به کفارت آن یمین
آزاد کرد گفت اگرچه سوگند راست کردم مبادا که خلقت گیرم و روزی بکذب از زبان من یمین برآید
و در **مشارق** آورده است قَالَ عَلَیْهِ السَّلَامُ مَنْ حَلَفَ بِمِلَّةٍ غَیْرِ الْاِسْلَامِ کَاذِبًا فَهُوَ
کَمَا قَالَ یعنی اگر شخصی گوید اگر چنان باشد من جهودم یا ترسا ام اگر دروغ گوید جهود گردد یعنی کافر گردد
و کفارت برو لازم گردد شارح آورده است اگر کسی این مسئله میداند که باین اقوال کس کافر
میشود و او دانسته دروغ سوگند میخورد کافر میگردد باتفاق زیرا که او راضی بکفر است اما
کافر شدن بدین لفظ زیاده اند و دروغ سوگند خوردن درین اختلاف است و در شرح
مشارق آورده است که اگر شخصی مال شخصی را بسوگند دروغ برطرف کند کافر گردد و اگر حلال دانسته
نزد ایشان قیامت واجب تعالی ازو ناخوش شود باشد و **ایضا** آورده اند که اگر شخصی نزد [illegible] میکند
زنی را و او در دل دارد که مهرش نخواهم داد و یا بیک حیله از خود ساقط خواهم کرد او در زمره زنا کنندگان
شمرده اند و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم فرمود که او برادای آن فرض هرگز قادر نشود

تا آنکه عذاب بآتش شود بدان ای پسر زیرا در کتابهای فقه آورده اند که اشاید مر بندهٔ مومن را
اینکه در حق ایمان شخصے بدعا کند زیرا که ضد ایمان کفرست پس گویا که او بکفر راضی ست و رضا بکفر
کفرست مسلمانان در حق ایمان یک اند و خلق پیغمبران را نگاه کند که ایشان بلاها عظیم میدیدند
در پی ایمان ایشان هرگز دعا نمیکردند بلکه همیشه دعا بهدایت ایشان میکردند چنانچه پیغمبر موسی قوم
خود را از بلاها عظیم خلاص کرد و ایشان متابعت او رها کردند امّا او همیشه در غمخوارگی ایمان ایشان
می بود و در فرج بقر ایشان را چگونه معجزهٔ لطیف نمود امّا ایشان از بدبختی خویش مسلمان نشدند
و قصّهٔ او آنست در تفسیر کامل آورده است که دران عهد توانگری بود عامیل ابن شرحیل
نام و پسران عم میراث خواران او بودند چشم بر مرگ او دوختند تا کسی بمیرد که مال او در قسمت
کنند شبی او را بمهمانی طلب کردند و بکشتند و کشته را در میان دو دیه انداختند و علی الصبح
بر نزدیک موسیٰ حاضر شدند که عم زادهٔ ما عامیل را کشته یا قتیم موسیٰ علیه السّلام آنجا راه بهیود و یک
دیه نزدیک بود کشنده طلب کرد نیافت حکم قسامت بر ایشان بر دند بعده دیت بر ایشان
واجب کرد گفتند یا کلیم الله دیت میدهیم یاری از خدای خود بخواه تا کشندهٔ او را معلوم کند از
حضرت عزّت فرمان شد که بگو تا مادهٔ گاو را بکشند و پارهٔ ازان گوشت گاو بر کشته زنند تا زنده
شود و قاتل خود را بیان کند چون ایشان مردم بیعلم و ناقص عقل بودند ازین سخن در تعجب شدند

اَتَتَّخِذُنَا هُزُوًا جواب دادند و از برای این بود که کتابهای ما ان نعلیتے در از میبود
که ایشان مردم کم عقل بودند و بر استنباط مسئله قادر نبودند چنانکه امت محمد رسول الله که چه مقدار
علوم را از قرآن کشیده اند و همه احکام ایشان یک بیک نوشته میبود و ازان دراز میشدند

قَالَ اَعُوْذُ بِاللّٰهِ اَنْ اَكُوْنَ مِنَ الْجَاهِلِيْنَ یعنی من از جاهلان و هزل گویان نه ام یقین
شدند گفتند پس بیان بکن که چگونه است آن ماده گاو گفت بَقَرَةٌ لَّا فَارِضٌ وَّلَا بِكْرٌ

عَوَانٌ بَيْنَ ذٰلِكَ یعنی ماده گاو نیست نه پیر و نه بیک جوان میان جوانی و پیری است باز
گفتند که رنگ او چگونه باشد گفت گاوے باشد زرد روے و خوشرنگ که لون او خوش آید نگرندگان
را باز گفتند که کار کرده باشد یا کار نکرده گفت آن ماده گاو نیست نه مالیده شده در شدت
بار و نه نرم کرده شده بکشیدن آب مرکبها و سلامت است از عیوب کریهه و هیچ نشانی نیست

رنگ او مخلوط برنگ دیگر نیست گفتند الحال راست یا شد و بدین وصف گاوے در دنیا یک بود
و آن فرزندی را بود که با مادر و پدر نیک خوی بود و پدرش مرده بود از دشت هیزم آوردے و بفروختے
نصف حاصل را بارواح پدر تصدق کردے و نصفے دیگر را بخود و مادر خود نفقه کردے روزے این
پسر در بنی اسرائیل منادی شنید که ماده گاوے بدین صفت کرا باشد تا بهر بہائے که باشد بخریم
پس واقعه را بمادر گفت مادرش گفت اے پسر گوساله از میراث پدر تو بدین وصف در فلان مرغزار
مانده ام برو طلب کن اگر روزی تو باشد پسر پیاپے در انجا رفت و بانگ کرده بیامد و گاو دیگر
بآن صفت موصوف بود در خانه آورد کلانتران بنی اسرائیل بیامدند و خریدن خواستند گفت تا
مادر دستوری خواهم چون درآمد خفته بود بیدار کردن نتوانست که عاق نشود بیرون آمد گفتند
هزار دینار بدهیم بفروش باز درآمد بدستوری خواستن او هنوز خفته بود گفتند پنجهزار دینار بدهیم
همه اشتاب میکردند او در داخل و خارج میشد تا بہائے او را به پری پوست او رسانیدند که پوست
این ماده گاو پر از دینار کرده بدهیم مادرش بیدار شد بفروختند و ایشان شش لک خانه بودند
از جهت امتحان که مرده چگونه زنده شود بر سر هر خانه یک دینار دادند پوست پر شد فَذَبَحُوهَا
یعنی ذبح کردند آن ماده گاو را پس حکم شد که پاره گوشت بر کشته بزنید تا زنده شود وَاخْتَلَفُوا فِي
الْبَعْضِ یعنی آن گوشت از کدام جاے ماده گاو بود ابن عباس و عکرمه گویند که گوشت ران بود
و سدی هم گوید که غضروف بود و آن گوشت ستوار و بلند استاده میان دو کتف و ابو عالیه گوید که
استخوان ماده گاو بران زدند و بعضے گویند که دم او را بر کشته زدند و بعضے گویند که زبانش را بر وی زدند
و صحیح این ست که حق تعالی پاره گوشت یاد کرده و موضع معین نکرده پس ما را سکوت بہتر است
چون بزدند در حال زنده شد و نشست و خون از رگہاے وی میرفت گفت مرا پسران عم
کشته اند بطمع میراث این بگفت باز بمرد و میراث ایشان را ندادند بعد ازان حکم شد بنابودن میراث
مر قاتل را تا این زمان کما قال علیه السلام لَا یَرِثُ قَاتِلٌ بَعْدَ صَاحِبِ الْبَقَرَةِ مسلمه
در تفسیر کامل می آرد که ایشان را چرا استنباط نبود جواب آنکه استنباط بعقل است بعلم ازیشان
خمر حلال بود به سبب خمر عقل زائل میشد از مسئله محروم میماندند و بر محمد مصطفے و بر امت او حرام
شد بسبب کمال عقل استنباط مسئله میکنند پس زنهار اے پسر که از خمر دور مانی تا چون قوم موسی

ودر دین الشریعه نگردی وبعد از دیدن این معجزه بیرون آن بدبختان ایمان نیاوردند و بر تو
باد ای فرزند که دائم المدام در طلب علم باشی که سعادت دارین علم ست انس بن مالک
را پرسیدند اگر یک روز از عمر تو مانده باشد اگر تمام دنیا ملک تو باشد تصدق فقرا کنی و یا بقدار
صحیفه که در بدن توست کلام قرآن برانگیختی گفت اگر یک روز عمر من مانده باشد در طلب علم کوشم
کما قال الله تعالی اوتوا العلم درجات وحضرت رب العزت پیغامبر خود را که سرور اولین و
آخرین بود بجز سوال ازدیاد علم چیزی دیگر امر نکرد کما قال الله تعالی وقل رب زدنی
علما وحضرت خواجه احمد سیوی مر یکی از تلمیذان را لقوت علم چگونه الزام داد که تمام عالمان را
عاجز کرده بود **قصه** و آنست آورده اند که دران عهد حکیمی بود دهریه و دهریان از وجود
باری تعالی انکار دارند و طبیب حاذق بود خلیفه زمان به سبب حذاقت بر وی بسیار محبت داشت
روزی گفت اگر مسلمان شوی دو چندان محبت ورزم گفت مسلمان شوم بشرطیکه اگر عالمان
زمانه دلیل عقلی بر بودن حق تعالی بیارند واز دلیل نقلی انکار روا دارم هرچه عالمان می گفتند قبول
نکرد خلیفه زمان سه صد نفر عالمان را جمع کرد و گفتند بلی در علم حکمت او را باز نمایم پس سه
صد زجاجه را از شیر پر کردند و هر کدامی عالم یکان یکان را بدست گرفتند چون او حاضر شد
همه را بیان کرد که فلان زجاجه را فلان عالم بدست گرفته است و دو فلان نوع مرضی و مجاز
و طبع ست و فلان اکل و شرب بطبعش سازگار ست و فلان ناسازگار بعد ازان هرچه عالمان
می گفتند قبول نکرد که من دلیل عقلی گفته ام نه نقلی حتی که عالمان درماندند و خلیفه پشیمان شد
زیرا که خفا اندر تمام خلق تباه شدن گرفت دران زمان شنیدند که خواجه احمد سیوی به بیت الله
سیر می کند خلیفه فی الحال شخصی را بدو روان کرد که در دین نبوی رخنه افتاده است البته برگردید
خصم را بکفایت رسانید خواجه قبول کرد و بدان شخص گفت که من امشب در همین جا میگذرانم
و بادشاه عالم علی الصباح از شهر بیرون آید و جایها را خوب مهیا کند و منتظر من باشد و من
زود تر خواهم آمد و بعد مصافحت بادشاه تقصیر و دو تا آمدن من از من پرسد و من جواب
گویم بادشاه مفرح شده بوقت بامداد بیرون شد و انواع ماکولات مهیا کرد و تمامی جمع شدند
بعد ساعتی شیخ در رسید بعد مصافحت و مرحبا بادشاه از وی خواست که چرا از دو تر تشریف نمودید

شیخ درحال زبان مطهر خود را در بیان در آورد و گفت آری نرود نه آمدم اما عجبی را دیدم و در
دیدن آن عجب بسیار متحیر شدم تا این زمان بر آن مانده بودم و آنچنان بود که بر کنارهٔ دریا
رسیدم درختی دیدم بغایت کلان بی تبر بریده شد و بی اره تخته‌ها درست شدند و بی استاد میخها
دران زده شد و کشتی ترتیب یافت و بی ملاحان در دریا روان بود و مردمان از هر دو طرف
میگذرانید زمانی بدیدن این عجب متحیر بوده استادم شیخ چون سخن تمام کرد حکیم گفت چه بیهوده
و هزل گفتی که از تو نمی بایستی زیرا که بی استاد هرگز کشتی درست نمیشود و بی ملاح هرگز نمی گردد
شیخ فرمود این هزل را از تو دانستم و هیچ هازل بدتر از تو نمی باشد که آسمان بی ستون استاده
است و قطرهٔ آب در رحم مادر بغایت تاریک نشو و نما یافته صورت دیگر آدمی درست شده و چند
هزار گیاهها از سر گل سر کشیده اند و تخم الوان بی شمار در تحت زمین مستتر است و کم نمیشود
علی هذا القیاس عجائب و غرائب بیان کرد که این همه بی تخلیق و بی قدرت قادر پیدا نمیشوند
بر هیئت خود می مانند پس سرانجام یک کشتی چه باشد که بی استاد نشود حکیم دهریه برخاست و بر
پای شیخ افتاد و مسلمان شد و این همه از برکت علم بود که حضرت شیخ وافر العلم و کامل الحکمت
از بود این فقیر نیز مناسخی را سوزنی در میان مردمان عاجز و شرمنده ساخت اما اگر گمراهی
خود بر گشت رسیدم دیدم که با عالمان چند بحث دارد و همه را عاجز نموده در نیکه حوران در بهشت
نیست و اگر هست اثبات آن در آمنت بالله بکنید عالمان عاجز شدند گفتم فقیر اثبات
آن در آمنت بالله خواهد کرد گفت چگونه باشد گفتم تو میگوئی آمنت بالله وملئکته وکتبه
الخ و قرآن یکی از کتابهاست و دران حق تعالی فرموده که حُورٌ مَقْصُورَاتٌ فِي الْخِيَامِ
فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ۝ لَمْ يَطْمِثْهُنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ ۝ فَبِأَيِّ آلَاءِ
رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ۝ پس چگونه منکر میشوی که کتاب در آمنت بالله هست و اثبات آن در کتاب است
و بر تو باد ای فرزند اگر علم نداری بارسو در خدمت عالمان کوشی و حلهٔ خدمت پوشی تا در
دارین سرخروی باشی که پیغمبر فرموده است من خدم خدم یعنی هر که خدمت کند کسی را
خدمت کرده شود او را **و ایضاً** قال علیه السلام کن عالماً او متعلماً او سامعاً او
خادماً ولا تکن خامساً فان تکن خامساً فهلکت پس هر چه برکت است در خدمت است

وپدر فقیر ہرگز دستر خوان از ضیافت عالمان نہ چید و علم اندک داشت بعد از وفات وے
خواب دیدمش کہ بر آسمان چہارم جماعت دانشمندان میروند و پدر فقیر نیز در عقب ایشان
میرود گفتم الٰہا پدرم دانشمند نبود کہ با زمرۂ ایشان میرود نمیدانم کہ نخواندہ شنیدم ہاتفے آواز
کرد اگرچہ دانشمند نبود اما دوستدار ایشان بود کما قال علیہ السلام مَنْ اَحَبَّ قَوْمًا فَہُوَ
مِنْہُمْ یُحْسَرُ بِہِمْ وَاِنْ لَمْ یَعْمَلْ بِاَعْمَالِہِمْ وایضاً مادر را بعد از وفات در خواب دیدم کہ
جامہای سبز پوشیدہ و بر کرسی نشستہ پرسیدمش کہ اے مادر چیزے از احوال آنجہان بگوئی
گفت ایجان مادر چگویم از درجات عالمان کہ در حصر نیاید و چند ان فضیلت ایشان بگفت کہ
در تقریر نیاید گفتم بارے از احوال خود چیزے بگوی کہ چون پدرے از من گشتاند بعدہ کرسی
پریدہ باسمان رفت و از احوال خود چیزے گفت وصیت بامادرے فرزند کہ اگر شخصے دیت
بتو سپارد دران خائن نباشی کہ اِنَّ اللّٰہَ لَا یُحِبُّ الْخَائِنِیْنَ آیہ ساویہ ہست و خائن خوار است
اگر خیانت را حلال داند کافر گردد و اکثرے باشد کہ بدان سبب بسوے کفر در آید چنانکہ ابو علی
سینا بسبب خیانت کافر شد قصۂ او آنست کہ دران عہد بد و نفر طالب علم خواجہ
خضر علیہ السلام حاضر شد ایشان طلب علم اولین و آخرین از وے کردند کہ در حق ما دعا بکن خواجہ
خضر علیہ السلام ایشانرا بسر غارے رساند و گفت درین غار دو مار اند ہر کہ این اسم را چہل روز
و شب پیوستہ بخواند چنانکہ خواب نرود دو مار بیرون آیند باید کہ ایشانرا در دیگ پختہ کردہ بخورد
جملہ انواع علوم روشن شوند آن دو نفر ہمچنان کردند بعد چہل روز ہر دو ماران بیرون شدند در
دیگ انداختند و آتش کردند دران زمان جوانے ہیزم کش در رسید گفتند اے جوان اگر این
گوشت را بپزی تا ما یان در خواب رویم بعدہ گوشت را ہمراہ بخوریم جوان در زیر آن آتش
کردن گرفت چون پختہ شد سر پوش باز کرد کہ این گوشت را بہ بینم چہ مزہ دارد چون دید خیال
کرد کہ ماہی ست پارہ از آن بخورد مزہ اش خوش آمد باز چیزے بخورد و ہمچنان ہر دو را بخورد و در خود
تمام علوم اولین و آخرین مستجمع یافت و آن دو نفر را در خواب ماندہ و خودش روان شد و
آن ابو علی سینا بود اما کم بخت اکثر استعمال در علم حکمت و علم سحر میکرد و حرام نمیدانست کافر
شد و علم منطق وے بیان کرد بعدہ خود را باعتزال کشید و بسبب کثرت سحر و علم حکمت عالمان

زمانہ را عاجز آورد و بادشاہ بلخ را با تمامی رعیت متبعین خود کرد و در دین نبوی خلل پیدا کرد و این خبر بشیخ شہاب الدین سہروردی رسید در حال بجانب بلخ روان شد پرسید بادشاہ را اعراض کرد کہ چرا دین نبوی را از دست دادی گفت از دست ندادہ ام بلکہ من عامل بروایت ام و عالمان بروایت بد و برابر نیشوند شیخ گفت او را بہ پیش من بخوان چون آمد ہر چند کرد و در شیخ سخن کردن ہرگز نتوانست و از برکت شیخ تمام علوم از وے فراموش شد پس شیخ گفت کہ الحال چہ باشد بادشاہ گفت آمنا و لیکن کرامتے دارد کہ در شب تاریک آفتاب را بر گنبد بلخ مے آورد و تمام ولایت بنور او منور میشود شیخ فرمود آن نیز آسان خواہد شد چون شب شد تمام مردمان جمع شدند ہر چند کرد نتوانست آفتاب را بر آوردن باز شرمندہ شد این ہنگام شخصے را بر گنبد بر آورد دید کہ کودکے کاغذ بدست گرفتہ نشستہ ہست و پیش ازین سحر کردہ چون آفتاب می نمود از برکت شیخ دران شب سحر روان نشد حاکم کرد او را از گنبد انداختہ بکشتند۔

آوردہ اند کہ منصور حلاج در تنگنائے توحید مرد و ایمان سلامت برد اما ابو علی سینا در صحن توحید آمد و ایمان را سلامت نبرد زیرا کہ دران محل ارواح پاک حضرت رسالت پناہ محمد مصطفےٰ صلعم بدو پیش آمد گفت کہ درین محل بقوت و مدد چہ کس آمدی گفت بقوت و مدد خود آمدم باز گفت محمدؐ را چہ کردی گفت محمدؐ از ناقصان ست نعوذ باللہ منہ بہ پنجہ مبارک بر سرش زد و چون سنگ تا بہ پیچ خورد و بمرد و ہنوز تا دوزخ نرسیدہ ست و نرسد مگر بروز قیامت بعد ازین عرض اینکہ اے فرزند دائم المدام تخلق خلاق باری موصوف باشی و این بر چہار نوع ست اوّل در طلب علم کوشی کہ علم شریف ترین چیزہا ست تا حق و باطل و عالم و جاہل را شناختہ باشی و نام عالمے بتو اطلاق یا بد و عالم از صفات باریتعالےٰ است کہ بسبب شرافت علم بر تو اطلاق گردد و فقرا و انبیاء و شیخ دو اگر کس اطلاق نکرد زیرا کہ حق تعالےٰ را درویش و نبی و شیخ و مشائخ نمے گویند و نشاید و اگر عالم گویند شاید و این ہتدی رہست کہ دوستی بعالمان و اعراض از جاہلان بکند دوم اینکہ چون قدم بوادی طریقت نہادی شفقت بر تمام مخلوقات او برابر داری زیرا کہ محبت بر ہر چہ کہ باشد بدوست کہ محبت او وجودی ست و با او دوستدار حق است پس ہر دوست را نشاید کہ بر افعال دوست خود بہ سیر حمی وبے موزونی بگوید و قبیح نداند سوم این کہ نظرت بر ہر چہ افتد در حال صانع آنرا یاد کنی کہ چہ بزرگ صانع این چیز کقول الشاعر ۔ کمال

بندهٔ در راهِ یقین ست ؛ نظر هر جا کند حق را به بیند یعنی مرخدا را بیند چهارم اینکه چون بانتها رسیدی خود را و غیره را یکسان بینی که در وجود فرقے نیست بلکه خود را بگذار که خود بینی جز گمراهی نباشد و گمراهی پیشهٔ شیطان بود و اے برادر کسے که باخلاق شیطان تخلق گیرد۔ **فصل دوم۔ در اخلاق ذمیمه** منقول ست که روزے یکے از اصحاب در پیش مرتضے علی رضی الله عنه بیامد و گفت هیچ سخن در زبان گہربار رسول الله شنیده باشی بگو گفت آرے از زبان رسول الله صلعم شنوده ام هر که از پیش بندهٔ مومن هیچ خاشاک بردارد بهشت برو لازم گردد زیرا که نصف کار خلق بیک ست مرتضے در گریه شد گفت یا علی من بتو فرموده رسانده ام چرا گریه کردی گفت من عاقبت کار را اندیشیدم که باین مقدار دل خوش کردن بهشت لازم شود پس همین مقدار بد کردن دوزخ نیز لازم شود پس ای تو با دلے فرزند که بدانچه آزار خلق باشد خواه قولاً خواه فعلاً خواه اعتقاداً ازان اجتناب تمام نمائی و آنچه سیر و بیاز را منع کرده اند منع تحریمی نیست بلکه از جهت آنکه ببوید بوی خلق آزار میرسد تا موذی نباشد و در قیام و قعود و مشی و در کوب به بندهٔ مومن آزار نرسانی و مومن را بچشم حقارت نه بینی که اِنَّمَا الْمُؤْمِنُوْنَ اِخْوَةٌ وارد شده ست **و ایضاً** نشاید که استاذ را بنام ندا می چنانکه احمد و محمد و غیر ذالک بلکه خواجه و بادشاه و غیر ہاے **و در عوارف المعارف** آورده ست که مَنْ قَالَ فِیْ جَوَابِ اُسْتَاذِهٖ لَا لَا یُفْلِحُ اَبَدًا یعنی چون استاذ گوید که فلان کار همچنان ست و شاگرد گوید که همچنین نیست هرگز نجات نیابد و چه چیز را گفته اند که سبب درویشی هر دو جهان ست یکی استاذ را بنام نامیدن دوم مادر و پدر را بنام نامیدن سوم چون زن و شوهر هر دو نام یکدیگر گیرند باید بلقب نام در میان خود بیاگانند حضرت رسالت پناه صلعم فرمود که مادران را دوست دارید گفتند یا رسول الله مایان هر کسے یک مادر داریم و تو بلفظ جمع یاد کردی یعنی مادران فرمودی گفت خواهران و دختران نیز مادرانند **و آورده اند** که دعاے مادر و پدر در حق فرزند چون دعاے پیغمبران مقبول ست حتی که اگر بی بی فاطمه زهرا رضی الله عنها زنده بودندی امام حسن و حضرت امام حسین رضی الله عنهما چنان و چنین کشته نشدندی چنانکه اسمٰعیل را بذبح روان کرد یاد رشد با وی با هاجره گفت اے بار خدایا اسمٰعیل را بتو سپردم بسبب آن دعا نجات یافت و معلوم باد اے فرزند که هر چه خلاف شرع باشد همه ذمیمه ست **و معلوم باد** که در **ترغیب الصلوة**

آورده است که بر مومن لازم ست بهر احدے از مسلمانان سلام کند اما سلام آمرا و سلاطین نشاید
زیرا که بے ادبی ست و نشاید که نام حضرت رسالت پناه صلعم تخفیف کند یعنی چنانکه آنحضرت محمد گوید علیه السلام
بلکه حبیب و رسول الله و غیر ذلک گویند تا باادب قرین باشد و چون شخصی نام الله تعالی بشنود
جل جلاله لازم شود و لفظ تعالی بعد او عز و جل نیز لازم شود اما اگر غیر الله اسمے دیگر شنود یا نویسد لازم
نگردد اما بهتر ست و خاصیت مخلوقات اینست که چون ناکس را یاد کنی قهر کنند و خاصیت حضرت اینست
که چون با اسم ذات یاد کنی رحم کند بدان ایها الفرزند که با دوستان حق تعالی دوستی کردن و با دشمنان
او دشمنی کردن یکے از اصول دین ست کما مر پس اگر عامل نامرضی را چون شارب خمر و زانی و
سازندهٔ آلت ملاهی و نوازندهٔ او بے ادب و بیهوده گوے و قبیح افعال و اقوال را کسے بر جبر
و تعزیر و سخن درشت و نصیحت کردن منع کند مذمومه نباشد بلکه مدحیه باشد زیرا که این چیزها از قبیل
امر معروف اند و در شرع روا داشته اند که بتعبیر بد گفتن کسے بدکردار براه در می آید و مصنف
تحفه ملکی در تصنیف خود آورده است که درین عهد خبر دیدم بشریعت قریب و آنچنان بود که
دزدے بدزدی مشهور صاحب اموال او را به پیش قاضی آورد و همه کسان بدزدی او گمان
میکردند اما از روے معاینه هیچکس او را ندیده بود قاضی از اثبات آن عاجز آمد خلیفهٔ زمان از
قاضی خواست که او را من بسپارد درین ساعت خواهم اثبات کرد قاضی بسپرد خلیفه او را کما حقه
زجر و تعزیر کرد و گفت بعینه همان چیز گم شده بیار و در حال بیاورد و آنچه صوفیان نگاهبانی
زبان میکنند از نیک و بد گفتن اینست که اگر به خلاف شرع باشد بضرورت شرع بد گوید و آنچه جز
اینست از خوبی و زشتی چون مور و مار و پشه و مگس و قمله و رفث و فیل و غیر ذلک من العجائب
و یا چون حور و قصور و آدمی و غیر ذلک من الحسنات همه را جز بیک نور ندانند زیرا که در
تحت هر لفظ وجود حکمت غامضهٔ باری تعالی مخوض ست که هیچ فعل او جز بحکمت نباشد چنانکه
اگر شخصے تصنیفے کند و یا کتابے نویسد و دیگرے بران انگشت نهد بر مصنف و کاتب نهاده باشد
و کاتب از روے مرتبهٔ ادنی از و باشد بعاجزی ساکت گردد و اگر بمرتبهٔ اعلی از و بود چون امرا و
ملوک فی الحال به تیغ جفا سرش بر کند زیرا که او از حکمت امراے خالی و عاری ست چنانکه
گفته اند بیت اگر شه روز را گوید شب ست این ÷ بباید گفت اینک ماه و پروین ÷ پس چه

جلوۀ انگشت اعتراض بر موجودات باری تعالی نهند که در آنجا جز کفر و ضلالت [illegible]
او را بهره نیست کما قال علیه السلام انا غیور والله اغیر منی از این مرست آورده اند
که حکیمان هند اتفاق کردند تا عکس پشه بکنند هر چند کردند کما حقه بهمان ازین پر و بال و
پای و ابداح که از همه عجب تر بود نتوانستند گفتند که خالق بر عجب نیچی اور است افعال و
نیز بی ادراک است کقول الشاعر ~ ز صد هزار حکیم این قدر همی آید که گر کنند بر پشه هند بجا یکی
واین آفتاب حقیقی که در رنگهای مختلف نمای ست در عین او هیچ اختلاف نیست بلکه اختلاف
در الوان است که در نیک نیک و در بد بد نمای ست اما در حقیقت آفتاب را هیچ بدی نیست چنانکه
گفته اند که روی محبوب آئینه ست تا بدینی چنانکه هر شی باشد که در جهان بعض و پیدا باشد
پس هر گاه که اقتضای دیدن در آئینه کند اگر در آئینه بیند کما حقه نماید و اگر در شمشیر بیند
شی بی مثال خود را به بیند لا تسبوا الدهر فان الله هو الدهر از این مرست کقول الشاعر
نظم آفتابی در هزاران آبگینه تافته + پس برنگ هر یکی تاب عیان انداخته + جمله یک
نور است لیکن رنگهای مختلف + اختلافی در میان این و آن انداخته + منقولست که
روزی حضرت بایزید بسطامی و شقیق بلخی بخدمت ابوحنیفه رضی الله عنه حاضر شدند ابوحنیفه
خادم خود را فرمود که به بین بر در کیانند خادم گفت یا امام المسلمین امروز دو مهمان آمده اند که
هرگز مهمانی بهتر از ایشان نباشد که بایزید بسطامی و شقیق بلخی اند امام بیرون شد بعد از ساعتی
خادم دستر خوان در آورد که در آن میان طاس پر عسل بود و یک موی افتاده بود گفتند خادم گفت چیزی
ازین طاس و عسل و موی بگیرید تا ما را فائده حاصل شود زیرا که طاس بدین روشنی و عسل
بدین شیرینی و موی را بر ایشان چه مثال است شقیق گفت مسلمانی بودن ازین موی
باریک تر است بایزید گفت بهشت ازین طاس روشن تر است و خوردنی بهشت ازین عسل
شیرین تر است و پل صراط ازین موی باریک تر است حضرت امام ابوحنیفه رح گفت قرآن
ازین طاس روشن تر است و خواندن قرآن از عسل شیرین تر است و عمل کردن بدان از موی
باریک تر است خادم اجازت خواست که من نیز چیزی بگویم گفتند بگو گفت وجود مهمان ازین
طاس روشن تر است و داشتن مهمان ازین عسل شیرین تر است و خوشنود کردن مهمان ازین

موی باریک ترست اما در خاطر فقیر میرسد که علم حقیقت از جام جم روشن ترست و محقق
بودن از عسل بهشت شیرین ترست و هیبت شرع بدان دشوار بودن از شگافتن موی
باریک ترست چنانکه شبلی میگفت که هرچه منصور میگفت و میکرد و یقین میداشت همه درمن
موجودست اما همین که او پیدا واره می کرد و من در نهان او سر خود را بار سر داد و من نگاهبان
زیرا که اکثر بسبب علم حقیقت در الحاد زندیقی می افتند از انکه بی همراهی مرشد کامل که ملاح آن
دریاست دران غوص می نمایند و در را بدست نه آورده خود را هلاک می کنند بعضی گویند ما در
خدائیم بعضی گویند خدا در ماست بعضی گویند همه چیز ذات خدایست بعضی گویند ارواح
خدایست و بعضی گویند خدای بالاترست و هکذا گمراه می گردند و گروه سگ میخورند پس ایشان
چون سگان پلیدی خوارند که نه در دنیا بهره دارند و نه در عقبی و آنچه صوفیان در وجد و
اضطرار گفته اند ایشان باقوال و اختیار می گویند کافر میشوند و ندانند که تصوف حالست
مقال نیست مگر با اهل آن حال

فصل سوم در بیان صبر

قال الله تعالی واصبر علی ما یقولون یعنی صبر کن ای محمد بر آنچه می گویند کافران ترا ساحر و شاعر و مجنون تو دوست
منی من ترا نگاه میدارم چونکه مرا وکیل گرفته و کار با گذاشته تمام محمد را اگرچه همه عالم بتو دشمن شوند

رباعی
ز انجا که جمال جان جانانه ماست ، عالم همه در پناه جانانه ماست ، مارا چه ازین که عالمی
خصم شوند ، پیش و پس ما سپاه جانانه ماست ، قال الله تعالی وجزاهم بما صبروا جنة
وحریرا و جزا دهد مر ایشان را بسبب صبر کردن ایشان در طاعتها و بلاها بهشت جاودان
و جامهای حریر نرم و چون در دنیا دوستان ابتلا بود و در عقبی عطا بود و چون در دنیا
ایشان را غم بود در عقبی شادی بود و چون در دنیا ایشان را زندان و شدید پوشش بود در
عقبی بهشت جاودان و حلهٔ حریر بود و فرود ترین کس را هفتاد حله بود و پوشیدن را هفتاد هزار هر
یک برنگ دیگر و نرم و باریک و بدن ایشان چون برگ گل همه را بیکبار بپوشانند
بطریقی که هیچ یکی رنگ دیگری پوشیده ندارد و بجاه هر یکی بیرون بنماید و بدانکه صبر بر چهار
نوع ست و معنی صبر در لغت باز داشتن ست اول صبر از معصیت ست باید که بار عباد
چنان بر مرکب یقین نفس را رکنند که چون اشتر بلند همت گردد و از معصیت باز ماند

دور اندیشی گردد و بار دیگر بر عصیان نگردد دوم صبر بر طاعت ست و در صراح آورده
که صبر بمعنے حبس نیز آمده است یعنی دام المدام توسن سرکش نفس را در اخته خانه توکل و
اخلاص حبس کن تا در طاعت کوشد و طاعت آموزد و از جهت ثواب جمیل همیشه در طاعت بقدر
استطاعت استقامت نماید و خود را از کسل و فتور باز دارد منقول است از سرور کائنات که چون
شخصے خرما و یا بمقدار خرما وزناً او قدراً تصدق کند فردائے قیامت آنرا چون کوه بیابد که در پله نیکی
او باشد اصحاب پرسیدند یا رسول الله قبول داریم قول ترا اما چه کلانی این بما بنمائی که چگونه کلان
میشود حضرت رسالت پناه گفت این تمثیل کسے ست که بده دینار کره بخرد و بانواع نعمت او را
تربیت کند و کلانی پذیرد و بعد چند سال آن نزاید و هزار دینار بفروشد پس حق تعالی اعمال شما را همچنان
مے پرورد و ازدیاد مراتب شما مے کند و حضور مصدق قول خویش این آیت بیاورد مَثَلُ الَّذِيْنَ
يُنْفِقُوْنَ اَمْوَالَهُمْ فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ اَنْۢبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِيْ كُلِّ سُنْۢبُلَةٍ مِّائَةُ
حَبَّةٍ وَاللّٰهُ يُضٰعِفُ لِمَنْ يَّشَآءُ پس چون نفس این ثوابها بشنود دائم در عبادت کوشد سوم
صبر بر بلا ست قال الله تعالى وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوْعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْاَمْوَالِ وَالْاَنْفُسِ
وَالثَّمَرٰتِ وَبَشِّرِ الصّٰبِرِيْنَ الَّذِيْنَ اِذَآ اَصَابَتْهُمْ مُّصِيْبَةٌ قَالُوْٓا اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّآ اِلَيْهِ رٰجِعُوْنَ اُولٰٓئِكَ
عَلَيْهِمْ صَلَوٰتٌ مِّنْ رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَاُولٰٓئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُوْنَ ۝ در **تفسیر کامل** آورده است
که کل انسان مبتلی ست بچیزے از اموال و فرزند و تن خود و باغ و زراعت و غیر ذلک من متاع
الدنیا پس هرگاه که بنده مومن را مصیبت ازین اشیا برسد و او گوید که اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّآ اِلَيْهِ رٰجِعُوْنَ
حق تعالی برو دو چیز عطا کند یک راه نمائی بطرف خودش و دیگر رحمت او بلا نهایت است چه اگر
شخصے یک درم بدست خود تصدق کند یک بهفتصد وعده است و اگر ظالم و یا سارق و غیر
ذلک من الآفات چون مرض و بیماری مال او را یا مذکوری را هلاک کنند و او بران صبر کند یک
بهفتاد هزار مے یابد منقول است روزے از اصحاب رسول الله علیه السلام را دعوت مهمانی کرد و گوسفندے
داشت آنرا ذبح کرد و آن شخص را دو پسر بود یکے ازان هر دو غائب بود و دیگر حاضر هر دو طفل
بودند چون آن غائب حاضر شد این طفل حاضر گفتش ببین که بابا گوسفند را و ترا بکشت و
آن شخص را جز آن گوسفند دیگر نبود گفت چگونه بکشت گفت تو خواب کن تا من کارد بر گلوی

تو برانم که پدرم چنان بکشت چون کارد بر گلویش راند حلقومش بریده شد و مرد طفل از هیبت خورد
که مادرش در رسیده چنان حال دید آن طفل از هیبت مادر بگریخت از بام افتاد آن نیز مرد
مادر هر دو را در زیر سپار پنهان کرد چون خوردنی بر رسول الله پیش آورد جبرئیل نازل شد که
بغیر از طفلان خوردنی مخور حضرت صلعم فرمود پسران خود را بیار که خوردنی با من خورند آن شخص در
خانه شد از زن پرسید گفت جائے ببازی رفته اند در پیش رسول الله شد گفت که در خانه نیستند
حضرت صلعم گفت بے ایشان نخواهم خورد هکذا چند کرت تا خانه مے آمد باز به پیش حضرت رسول
الله صلعم میرفت او قبول نمیکرد بعده بزن خود اعراض کرد که حضرت معطل ست برو پسران خود را
یافته بیار زن ناچار شده نمد بالا کرد هر دو را حال چنان دید پدرش بے طاقت شده فریا
برآورد و در پیش رسول الله صلعم شد حضرت متحیر شد جبرئیل گفت وقت دعاست نه وقت حیرت
در حال بعد از دعا هر دو زنده شدند و با حضرت صلعم طعام خوردند پس حضرت صلی الله علیه
وسلم فرمود که الصَّبْرُ مِفْتَاحُ الْخَيْرِ یعنی چون مادرشان صبر کرد حق تعالی برو رحم کرد ایضا
مشائخ کبار گفته اند که صبر کلید طریقت ست منقول ست که یکے از اکابران هند را دو
پسر صغیر بودند او تا نیمروز درس میگفت بعده چون بخانه مے آید بغیر از ایشان خوردنی
نخوردے روزے هر دو پسر در چاه افتادند و مرده کشیدند زنش بلند همت بود هر دو را در جائے
خواب در زیر بستر کرد و گفت که قاضی بیاید هیچکس با او نگویند تا خوردنی بخورد چون بوقت
نیمروز از مدرسه در رسید پسران را نیافت زنش در حال طعام را در پیش نهاد گفت پسران را
بخوان تا با من طعام بخورند گفت در خواب اند طفلان را از خوردنی جواب بقبول نکرد قاضی
خود استاد چون بستر بالا کرد هر دو زنده بودند بیدار کرده آورد و بعد ازان زنش چنانکه رحم
مادر است شفقت آورد گفت حال چیست واقعه باز نمود نزدیکان او گواهی دادند بر موت
ایشان قاضی گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم راست فرموده ست که الصبر مفتاح الخیر
مگر بسبب صبر زن من زنده شده باشند قال الله تعالی یٰاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوا اسْتَعِیْنُوْا بِالصَّبْرِ
وَالصَّلٰوةِ اِنَّ اللّٰهَ مَعَ الصّٰبِرِیْنَ و در تفسیر کامل در معنی این آیت آورده ست که
حق تعالی وجه استعانت بنده باین دو چیز ازان کرد که الدنیا سجن المؤمن واقع شده ست

پس هر که بنده سبحانه بنده باشد خود جز صبر کاری و شغلی نیست و بهترین طاعات بعد ایمان گفتن نام ازل
او را یاد کرد و چهارم موونت ست چنانکه پای معشوق قند و تلخی او در حق عاشق شیرین تر از عسل
و نیکوتر از آن ست که مرده را کسی جان بدهد پس در حضور معشوقه اگر کسی گوشت او ببرد خبر
نباشد و اگر خبر باشد بدان سبب راه او ست چنانکه زنان مصر در روی حضرت یوسف ع
از دیدن دستهای خود خبردار نبودند و چون زکریا علیه السلام ارّه که بر سر او نهادند خبر
نبود و چون منصور که از بریدن دست و پای و گوشت خبر نبود و چون عین القضاة همدانی
که از سوختن با آتش خبر نبود آورده اند که سوداگری از ما وراء النهر بولایت هند رفت ناگاه
نظرش بر دختر پادشاه زمانه افتاد مدت یکسال بر آنجا ماند که نه از خود خبر بود و نه از مال بعد از
یک سال کسی از وی پرسید که چه حالست جواب داد که قرار دلم دختر پادشاه برد آن خبر بدختر پادشاه
رسید گفت خود را در آب اندازد مرا با وی مناسبتی نیست آن شخص این را بگوش دیوانه رساند
گفت محبوب مرا یاد کرد در حال خود را در گرداب انداخت بعد یک روز خبر بدختر رسید آتش عشق
و موت در وی اثر کرد و از آن جای بجست خود را نیز در آن گرداب انداخت بعد سوم روز بادشاه
را خبر شد ملاحان را فرمود تا در آب در آیند چون در آمدند هر دو را کنار بکنار گرفته و روان عزیز
رفته بخشیدند و هر دو را همچنان دفن کردند منقولست که روزی خواجه حسن بصری رح
در بازار شهر بغداد می گذشت ناگاه طبیبی فریاد بر آورد که من طبیبم و هر رنجی که باشد دوا
کنم چون خواجه این شنید گفت دعوی قوی کردی که من هر رنجی را دوا کنم گفت ای طبیب من نیز
رنجی دارم گفت چه رنج داری گفت رنج گناه طبیب گفت چنان دوا کنم که شفا یابی فرمود که رنج
فقر بیاری یعنی از خود و از جمله اشیا بی خبر و محتاج بود و دار و محتاج بدو باش و غیر محبوبی چنانکه
ابراهیم علیه السلام در تحقیق از فرشتگان مقرب استعانت نجست و آن نیز ولایت او نبود
بلکه نبوت او بود زیرا که ولایت انبیا آن بود که از خود در گذرند و فراموش کنند کل اشیا را
مگر او را بازگفت که بر که صبر طلبی یار کن یعنی چون غرض مقصود و احتیاج جز او نداری
پس هر تلخی که از وی آید شیرین پندار که در ولایت محبت بر عاشق تلخی دیدن حرام ست و بیاد
کقول الشاعر ع پیش تو دعا گفتم و دشنام شنیدم ❊ هرگز اثری بهتر ازین نیست دعا را

بازگفت الحلیة تواضع با حلیه مسکنة بیا میز بدانکه تواضع سر فرود انداختن است یعنی تواضع را
نشانی بلکه متکبر هم ترا گویند و سکون وقت یابی که ظاهر و باطن خود را بر تسلیم کنی و چون تسلیم
کردی مرگ معنوی چشیده باشی و چون مرگ معنوی حاصل شود هرگاه که با دانانیت تو پیش آید
کام مرا و تو تلخ گردد و این جان کندن در هر ساعت باشد و اگر تو به نیک و بد نظر کننده
پس متحرک سکونت را نشاید باز گفت که در دهان معرفت بیند از و چون چنان کردی پس بر تو
باد که احوال و افعال خود را در محل حین اسیر معرفت پنداری که هیچ ذره نیست که از نیست
و یابی او ست و بدست تقوی بکوب بدانکه قلب سالک چون مردمک چشم ست اگر اندک حرکت
در و افتد تاریکی پدید و پس بر تو باد که تواضع و مسکنة بتقوی داری نه اینکه تواضع بحرص و
هوا و شهوت پرستی کنی و بغربال رضا بهبیز یعنی هوس سرکشی و غیرت و نارضائی دانانیت
دور کن تا تمام رضا باشی آورده اند که حضرت عزت جل شانه موسی علیه السلام را فرمود که
لم یصبر علی بلائی ولم یرض علی قضائی ولم یشکر علی نعمائی فلیخرج من تحت سمائی
ولیطلب ربا سوائی و به تیغ طاعت بکش یعنی تا این چیزها نکرده باشی هنوز مبتدی و چون
کردی پس نام مطیع و طاعت این هنگام بر تو و فعل تو اطلاق آید و در و یک اشتیاق بیند
از جزا و و هم اشتیاق او چیزی در دل نیاری که گفته اند الاشتیاق هو اللذات هر لذت غیر
دوست را رقیب دان و آتش شوق در زیر آن برافروز یعنی بیش ازین کار تو بود الحال
از جانب دوست جذبه بتو رسد که همیشه اسیر طریق او باشی و در شب و روز آسایش دو
گیتی بر تو حرام گردد پس تو بی تن او باشی یعنی هرگز از طلب مقصود حالت را نباشی و گفته اند
که النوم حرام علی کل محب محب از دو حال خالی نیست یا در هجر ست و یا در وصال اگر در هجر است
پس مهجوری از عذاب دوزخ سخت ترست او را چگونه خواب بود و اگر در وصال ست و اصل را
خود خواب نیاید بکف گیری ستاری بزن یعنی چون همه را حاصل کردی پس درین راه تیز رو
باش و یا آنکه مذکورین بالا از دست مده و یا آنکه چون فی الحال از چنین یک کف انانیت حق جزئی
باید که به کف گیر ذکر و فکر و اراده همان را بوحدانیت بدل کن و بصدق همت فرود آر چنانکه
گفته اند که انتهای سالک در ابتدای اوست یعنی اگر در ابتدا مخلص بود در انتها بمقصود رسد و

ه هست و بایزید قدس سره گفته است که اگر تمام در تمام کلیات از ذره خود را بهتر بین

اگر در ابتدا بریا بود در انتها به نیت شد پس چون در ابتدا همت تو بلند بود الحال در انتهاء آن بلند
همت گردی که ان الله یحب معالی الهمم ومعالی همم آن بود که غیر الله نه بیند و نداند و نخواند و در
طریق اخلاص بکوش زیرا که صفت خواص این است و گفته اند که عمل نیست مگر به نیت نیک و نیت نیک حاصل نشود
مگر باخلاص و خلاص نیست تا حاصل شود که ما سوی الله در دل سالک آرام نگیرد و اگر از اول اخلاص
نبود و در آخر نیز حاصل نشود عمل حبط گردد و بعده بدان توکل بجائی تا شفا یابی طریق نجات
اینست زیرا که چون توکل کردی و او را دیدی و خود را از میان کشیدی از مرض گناه که آن وجود
انانیت تو بود که وجودک ذنب لا یقاس علیها ذنب خلاص یافتی و گفته اند که اتصاله
فی انفصاله و انفصاله فی اتصاله یکی از جمله صابران حضرت ایوب علیه السلام بود بدان ای
فرزند که چون باری تعالی گفت انی جاعل فی الارض خلیفة فرشتگان گفتند اتجعل فیها
من یفسد فیها ویسفک الدماء و باری تعالی گفت انی اعلم ما لا تعلمون پس هرگاه که
از بنده عصیان و فجور صادر شود باری تعالی آنرا بصفت ستاری می پوشد و در تفسیر
کامل در معنی ستار آورده است که حق تعالی را از آن ستار گویند که برابر هر انسان صورتی
در تحت عرش قائم است هرگاه که بنده صلاح و فعل نیک و قول نیک میکند و میگوید بدان صورت
همچنان میکند و میگوید تا ملکوتیان بینند و حق تعالی میگوید که من گفته بودم که من اعلم از شما
داناترم که بندگان من چگونه عبادت میکنند و اگر نعوذ بالله این کس فسق و فجور میکند باری تعالی
آن صورت را پوشیده میدارد تا آن بنده بدبخت در نظر ملکوتیان شرمنده نشود و در وقتی که
ابراهیم اسمعیل را بذبح روان کرد باری تعالی گفت به بینید بندگان مرا که برای من چون
پسر میبرند و در وقتی که حضرت یوسف از زلیخا گریخت نیز همچنان گفت که بندهٔ من از ترس
من چگونه از زنا میگریزد و در تفسیر مدارک آورده است که ایوب علیه السلام رومی
بود و از فرزندان اسحق بود و مر او را هفت پسر بود و هفت دختر بود و سه هزار اشتر بود
و هفت هزار گوسفندان داشت و پانصد گاو جفتی داشت و بهر جفت را یک غلام بود که
همه پانصد غلام بعده هر غلام را زن و فرزندان و باغ بود و در قصص آورده است
که ایوب چنان عبادت الله میکرد که هیچ احدی بر و مساوی نبود خدا تعالی فرشتگان طلب

میکرد که من گفتم بندگان من دوستان من باشند چون ابلیس بدبخت او را دران عهد بر آسمانها
راه بود بلکه معلم فرشتگان بود بحضرت عزت مناجات کرد که یارب شخصی باین چنین تونگری چگونه
عبادت تو میکند اگر فرمان دهی اموال ورا تلف کنم تا ببینم که چگونه عبادت تو کند فرمان حضرت
عزت شد که ای ملعون او با موال وابستگی ندارد و اگر گمان تو بر نشسته برو اموال او را خراب
کن ابلیس لعین آتش بر خرمنهای او زد و غله را بسوخت و غلامان زراعت او دیدی و بدیدی از صبوری
آن دهقان گروه بخانه اش آمد و گریه میکرد که غله دوستان خود را چگونه بسوخاند که تمام غله
او را بسوزاند حضرت ایوب گفت ای بدبخت گر شیطانی نان ترا هم از دست ناگاه اشتران را
میکشت و بعضوت ساربان می آمد گریه کرد و گاه گاوان را و گاه گوسفندان را میکشت ایوب
همچنان منع میکردش حتی که اموال ورا خراب کرد اما ایوب ع و چندان عبادت بران افزود باز
حق تعالی بر وخطاب کرد که چگونه می بینی بنده مرا گفت یا آلهی هنوز زنان بی بی حلیمه زن
دارد و فرزندان شائسته دارد او را چه غم که طاعت از دست دهد فرمان شد که فرزندانش
را بکش و ابلیس را بر ایشان انداخت همگی بمردند در ماتم حاضر شد که خدای تعالی فرزندان دوست
را بیک کرت همچنان بکشد ایوب ع منع کردش که گر شیطان هستی ما هم خواهیم مرد باز حضرت عزت
بر وخطاب کرد که بنده مرا چگونه دیدی گفت ای یار خدایا کسی که بدن درست صحیح بوده باشد
فرزند و مال جز درد سر نیست چرا عبادت نکند اگر فرمان دهی او را در بدن مرض پیدا کنم تا عبادت
تو چگونه کند حضرت عزت خطاب کرد که دلش بدست من ست و بدنش را بتو سپردم ملعون نفث
پاره لعاب پلید خود در بدنش مالید دوازده هزار دانه برص پیدا شد و در هر دانه دو کرم پیدا بود و مدت
هژده سال و بروایتی سیزده سال و بروایتی سه سال همچنان بود اما عبادت ایزد را از ان
می افزود و ابلیس لعین خجل شد اهل قریه او منکر شدند که اگر پیغمبر بودی به بلا چنین گرفتار
نشدی و او را از ده بکشیدند و در گوشه عمارت بنا کرد و دران جا شد و بی بی حلیمه خدمت او
میکرد روزی کرمی از وی افتاد و باز بگرفت و در بدن خود نهاد اما چنان بگزیدش که فریاد و بیطاقتی
بر زد حضرت جبرئیل در رسید که چرا فریاد کردی و چرا افتاده را باز بگرفتی گفت که نصیب کرمان از
گوشت منست پس مبادا که از رزق محروم ماند اما چنان الم ناک گزیدش که الم او با تمامی کرمان

مصاوی بود جبرئیل علیه السلام گفت که حق تعالی مے گوید که مسلط کننده و رنجنده کرمان منم تا
آنکه رزق ایشان باشند نگهدارم و چون رزق خود را بخورند میرانم پس تو حکم مر التعبیر وادی
ازان الم تو رسانم بعضے میر بخیتند و بعضے پیدا بشدند روزے بی بی علیمه مزدوری میکرد
دکاندارے گفتش که اگر رشتے بهای مزدوری تو بدهم والا ندهم بی بی گفت ای بدبخت من حرم
یوسف پیغمبرم که از خوف خدا از زلیخا گریخته بود و از نبیرگان یعقوب در خانه ذان با هیچ باز
نیاید هست گفت پس موے گیسوے خود بریده بده مزدوری تو بدهم بی بی عاجز شده برید
داد چون بخانه آمد رنگ و رویش متغیر بود ایوب واقعه پرسید حال هیچ آن بگفت ایوب
سوگند خورد که اگر من صحت یابم ترا صد چوب زنم چرا گیسوے را بریده وادی بی بی گفت اگر
چنین هست چرا در حق خود دعا نمی کنی که صحت یابی تا من از محنت خلاص شوم گفت چند سال
با فراخی گذرانیده ایم بی بی گفت هشتاد سال گفت پس من از خدائے شرم میدارم در انکه
مدت سختی من بمدت آسانی برابر نشده هست و من دعا بکنم روزے بی بی از خانه بدر
شد و دران ساعت مهتر جبرئیل بیامد و دست پر و بالید کرمان از و بیفتادند و ریش گران
از و دور شد و در خانه او چشمه پیدا شد و دران غسل کرد و حله بهشت بپوشید جمال و باز تازه
شد و جمال در خانه استاد چون بی بی سر از در درون کرد شخصے دید مزین و مهیب هیبت خورد
که مگر خانه خود را غلط کرده ام حضرت ایوب علیه السلام بانگش داد که مژده مر ترا که باری تعالی مر صحت
بخشیده بی بی در آمد اما بسبب آن سوگند دلگیر بوده مهتر جبرئیل بیامد که باری تعالی میفرماید
که صد چوب درخت گندم یکجا کرده بمقدار آن بر سرے زن بدین حیله سوگند تو ساقط شود آورده
که حیله سنت پیغمبر هست هر که از و منکر شود کافر گردد و در تفسیر مدارک آورده هست که بهمان
فرزندان او که مرده بودند همه زنده شدند و در کشاف آورده هست که بعد ازان شانزده پسر دیگر
زائیده و شیطان لعین خجل تر شد و حق تعالی باز اولاد مال دنیا وی عطا کرد و در تفسیر مدارک
آورده هست که هر جا بیلے را باید که چون ایوب علیه الصلوة والسلام صبر کند تا چون او ثواب یابد
هم در دنیا و هم در آخرت و تا سیاه روئی کند ملعون را

فصل چهارم در شکر

قال الله تعالی اعملوا آل داود شکرا وقلیل من عبادی الشکور و ایضاً قال الله تعالی لئن ج

شکرتم لازیدنکم - قال علیه السلام الشاکر مزید النعمة بدانکه شکر بر چهار نوع ست
اول شکر خلقت که خلق آدم علی صورته که هیچ صورت بصورت ایشان نمی ماند اگرچه
طاؤس زینت دارد فائده نیست زیرا که پایش سیاه و منقارش دراز ست دوم انی جاعل
فی الارض خلیفة شکر باید که افضل ترین مخلوقات خلافت او شد و دیگر اینکه لقد خلقنا الانسان
فی احسن تقویم که هیچ شئے بدو در تقویم برابری ندارد اگرچه پری زور آور و خوبصورت میباشد
فائده نیست زیرا که بوجود این بندگی و در بندگی حق تعالی ایشان از امتلیح انبیا و آدمی کرده
پیغمبران را نفرستاد مگر در انسان و چشمان پری دراز کشیده باریدگی دارد و هیچ شکر باری تعالی
آدمی نخواهد بجاے رساند زیرا که اگر چشم را پوشیده مے ماند از دیدن محروم و اگر کشاده باز
می بود بهلاکت قریب زیرا که چشم کشاده را آفات بسیار ست و دهن آدمی چون دو سنگ آسیا
ست اما از آسیا سنگ بالاے گردد و از آدمی سنگ پایان مے گردد و بخلاف بهائم که بعضی
بهائم چنانکه نهنگ را نیز سنگ بالاے گردد و نادوان این آسیا حلقوم ست بوقت اکل و شرب
از طرف شکم آبے گرم آید خوردنی و خوراک و آشامیدن بدو همراه شده میرود و هرگاه که ازو
منقطع شود همان آب بالا مے آید هیچ چیز را فرو و بیرون نمی تواند تا آنکه مے میرد والعیاذ چنانکه
حضرت شیخ سعدی شیرازی فرموده است هر نفسے که فرو میرود ممد حیات ست و چون بر مے آید
مفرح ذات پس در هر نفسے دو نعمت موجودست و بر هر نعمت شکر واجب - از دست و زبان
که بر آید ٭ کز عهده شکرش بدر آید ٭ قطعه بنده همان به که ز تقصیر خویش ٭ عذر بدرگاه
خدا آورد ٭ ورنه سزاوار خداوندیش ٭ کس نتواند که بجا آورد ٭ و دیگر آنکه اگر کسے شکر نعمت
کند شایان ست اما اگر شخصے عاقل و کامل بعقیده باشد شایان او همینست که در خروج بول و
غائط و باد البته شکر خدا را بجای آورده باشد زیرا که اگر شخصے تا چهل روز طعام و شراب نیابد در
دنیا خواهد زیست اما اگر دو روز یا یک روز بول یا غائط یا باد نرود در حال دست از جان بشوید
مثنوی پایه عیش آدمی شکم ست ٭ چون بپیچد میرود چه غم ست ٭ گره بندد چنانکه نکشاید
کو دل از عمر بر کند شاید ٭ ور کشاید چنانکه نتوان بست ٭ گو بشو از حیات و دنیا دست نوع
دوم شکر اسلامے یعنی بر بنده لازم ست که همیشه شکر بران کند که حق تعالی مرا از ان

گمراهان نگردانید که هر قسمے را مانده بطرف دیگر رفته اند زیرا که آدمی را فضل بر دواب بمعرفت
است و اگر معرفت نداشته باشد دواب ازو به که دواب را عذاب نه و اورا عذاب سرمدی
بسبب نامعرفت کقوله تعالى وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا یعنی جمله حشرات روز
جزا زنده شوند باز چون تود واسته خاک نابود شوند پس کافران گویند کاشکے اگر ما نیز خاک
می بودیم و در روایت دیگر آورده که تراب نام کافرے بود روزی طالب علمی کتابے نوشت
قلم از دستش بیفتاد تراب بحرمت تمام از خاک برداشت و بدو داد حق تعالى ازان حرمت
اورا بیامرزید کافران گویند کاشکے ما همچنے بودیم که خاک بیشدیم و یا بمثال آن تراب خدمت
عالمان کردے بودیم پس بر بنده لازم است که برای نعمت ایمان ثنا و باشد و شکر کند تا بسبب شکر
کردن ازو سلب نشود و در خلاصة السلوک آورده است که مرتضى علی را پرسیدند ما
اَوَّلُ مَا اَنْعَمَ اللهُ عَلَيْكَ قَالَ اِنَّ اللهَ تَعَالٰى خَلَقَنِيْ ذَكَرًا قِيْلَ ثُمَّ قَالَ سَوّٰى خَلْقِيْ
سَبْعَةَ اَعْضَاءٍ قِيْلَ ثُمَّ قَالَ عَرَّفَنِيْ حَتّٰى عَرَفْتُهُ قِيْلَ ثُمَّ قَالَ وَاِنْ تَعُدُّوْا نِعْمَةَ اللهِ
لَا تُحْصُوْهَا نوع سوم شکر برای اعمال صالحه بتوان کرد که باری تعالى ما را ازان بندگان
گردانید که توفیق داده شده اند برای اعمال و نگردانید ازانها که کاهل و کاسل اند از اعمال صالحه فاسق
و فاجر اند در کل احوال و نگشتیم ازانها که واجب تعالى فرموده ثُمَّ رَدَدْنٰهُ اَسْفَلَ سٰفِلِيْنَ
و بگردانید ما را ازینها که فرموده اِلَّا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ فَلَهُمْ اَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُوْنٍ کریم
بسبب ایمان و عمل صالحه ما را و شما یان اجرے بے منت کرد و ایضا ممنون نا تمام را گویند یعنی نعمتها
بهشت تمامی ندارد چنانکه اگر شخصے یک میوه ببرد در حال در آنجا دیگر بروید منقولست که
روزے بی بی رابعه بصری را دید که سر خود را بسته بود گفت چرا بسته گفت درد سر دارم گفت عمر تو
چند گذشته باشد گفت سی سال گفت درین سی سال بیماری تو بسیار بود یا صحت گفت نے
در بیشتر احوال صحیح بودم گفت هیچگاه از قصور عبادت سر را بسته بودی گفت نے گفت وای
بر تو یاد که هیچگاه از هیبت آن درد بے پایان از خوف الله تعالى سر را نه بستی و بجز درد سر
دنیاوی سر را بسته داشته بدان ای پسر زنهار اگر جزا ایمان را اعمال صالحه نداری نیز شکر بان
کن که اعمال صالحه نزد بعضی لا اله الا الله محمد رسول الله است قال عليه السلام لا اله

اِلَّا اللّٰہُ ثَمَنُ الْجَنَّۃِ چون ترا بخشیدہ رسانیدیس ہیچ عمل صلاحیت آمیزہ ازین نباشد نوع
چہارم شکر نبوت یعنی شکر کند برآنکہ گردانید مارا از امت محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ
وآلہ وسلم زیراکہ اگرچہ انبیا راضی آدمی بودند وامت ایشان ایمان بودند وعمل صالحہ بود اما بہ
سبب گناہ اندکی مسخ مے شدند ویا زندہ در زمین میرفتند واپان را بہ سبب شرافت او عمل
اندک شد وگناہ بسیار وحضرت باریتعالی غفار کہ حبیب خود محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
فرمود وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضٰى یعنی اے محمد صلی اللہ علیہ وسلم تو کہ از اندوہ امت
خود پشت مبارک خم داری من با تو وامت تو چنان بخشم کہ راضی گردی ودیگر اینکہ فردائے قیامت
شفاعت ہمہ انبیا محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بکنند وبر امم ماضیہ غنائم کفار
حرام بود وبر ایشان بغیر از مسجد نماز روا نبود وبر ما روا شد وبر ایشان پنجاہ وقت وبر بعضی
سی وقت وبر بعضے چہل وقت نماز بود وبر ما پنج وقت شد وبر ایشان سال تمام روزہ
مے بود وبر ما یک ماہ شد وعلی ہذا القیاس عجائب وغرائب بسیار بر ما واگذشتہ اند چہ
خوش گفت آنکہ گفت مثنوی شکر حق را کہ پیشوا داریم ٭ پیشوائے چو مصطفی داریم ٭
مہتر وبہتر وگزین ہمہ ٭ سرور وخاتم ونگین ہمہ ٭ در حدیث است کہ سرور کائنات علیہ
الصلوۃ والسلام مے فرمود کہ ہیچ قدمے نیست کہ من در نہادن وبرداشتن او متحیر
نہ ام کہ یا رب خدایا خواہم برداشت ویا خواہم نہاد ویا در دہان خواہم برد وہیچ لقمہ را در
دہن نکردہ ام کہ بفرو بردن آن متحیر نشدہ ام کہ خواہم فرو برد ویا نہ پدران اے
فرزند کہ خلق آزار مباش تا جزائے تعدی خود نیابی کہ آوردہ اند کہ اگر شخصے در شب
روز حیوان را رنجیدہ میداری واز عاقبت امر نمی اندیشی کہ جزائے آن خواہی یافت
منقول است کہ بعضے عالمان ہند چون سوار میشدند اسپ را تازیانہ نمیزدند بلکہ
پاپہای خود نمی جنبانیدند ومرکب را بر ہیئت خود میماندند تا بہ مقصود میرسیدند اگر کسے
زمین را بکاود وکرم را ودران حضر زند چنانستے کہ زنا کردہ باشد با مادر خود مگر در حین غلبہ
شہوت وترس افتادن در گناہ روا ست در حدیث است ہر کہ خاک بخورد عذاب آنکس باید
کہ گوشت آدم میخورد زیراکہ تا شانزدہ گز زمین مسکون وگوشت آدمیان ملوث است واللہ اعلم

اگر دست کسی چرب بود اگر آنرا بخاک بشوید چنانستی که گوشت آدمی شسته باشد و علی
هذا القیاس در چیزی که تو هم حرمت ندارد و در بلا افتد منقولست که شبی حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم در منصوره که بی بی عایشه صدیقه رض آمد بی بی مضطر شد و
از جای خواب برخاست قمیص او در دست مالیدن گرفت حضرت صلعم فرمود که اضطراب برای
چیست گفت در قمیص سوزنی دارم آنرا نمی یابم مبادا که در اندام مبارک تو خلد حضرت تبسم
کردند از شعاع چنان اشراق شد که بی بی سوزن را بیافت حضرت پیش بی بی فخری کرد که دندان
ما چگونه اشراق دیدی مهتر جبرئیل نازل شد که ما قانت این سخن خواهی یافت و آنچنانکه
روزی در سفر پای او ورم شد سنگ را گرم میکرد و بران ورم می نهاد تا آماس بنشیند سنگ
مناجات کرد که یارب امر حق حبیب تو از گرمی رسید و من چه گناه دارم که بآتشم میسوزاند خطاب
برو شد که انتقام تو خواهم کشید فرشتگان آن سنگ را در جبل احد انداختند در وقت جنگ
کافری آنرا در فلاخن در انداخت و برسول الله رسید دندان مبارکش شهید شد و این
انتقام بود که بدندان مهر درازی کرده بود مسئله در فتاوی سراجی آورده است که اگر کوری
عصا کشی داشته باشد در مسجد حاضر شدن او را لازم نیست اما در زمان رسول الله کسی در
مسجد نبوی حاضر شدی که کلام او حاضر نشستند کوری بود از رسول الله درخواست که مسجد آمدنم
حاصل نیست رسول الله از خانه او تا مسجد ریسمان بست تا بدان دلیل بیاید روزی چند
بدان می آمد و منافقان حسد خوردند و کاردی چند بران ریسمان بربستند کور چون
بدان دست آورد بریده شد بدست دیگر ریسمان گرفت آن نیز بریده شد هر دو دست
بریده در پیش رسول الله حاضر شد حضرت چشم پر آب کرد و خواست تا در حق او دعا کند تا
چشمان باز یابد مهتر جبرئیل ع رسید که رب العزت چنین فرماید که رها کن او را کور آفریده بودم و
حالا کور هستم و بر پل صراط کور بگذرد چون بدروازه بهشت برسد او را چشمان دهم و در
بهشت با مومنان دیدار بیند و تنها بخواهد دید کور گفت یا رسول الله من محنت دنیا
را اختیار کردم و آن می بایم که بحجره چشمان یافتن و دیدار بینم **بیان ای فرزند**
کنون چهار باب خوش نقی بادی با تمام رسید میخواهم که خاتمه کتاب را بیان کنم و دران

چند چیز باقی مانده بیارم انشاء اللہ تعالیٰ **خاتمة الکتاب مشتمل بر چند فصل**

فصل اول در علامات قیامت و پیدا شدن ساعت و خرابی دنیا و در آزان ساعت گویند کہ در یک ساعت پیدا شود کما قال اللہ تعالیٰ اِنَّ السَّاعَةَ لَاٰتِیَةٌ اٰتے بَغْتَةً یعنی ناگاہ و قال علیہ السلام اِنَّ السَّاعَةَ لَا تَکُوْنُ حَتّٰی تَکُوْنَ عَشْرُ اٰیَاتٍ خَسْفٌ بِالْمَشْرِقِ وَخَسْفٌ بِالْمَغْرِبِ وَخَسْفٌ بِجَزِیْرَةِ الْعَرَبِ وَالدُّخَانُ وَالدَّجَّالُ و در حدیث دیگر بعد دجال عیسیٰ علیہ السلام گفتہ اند و دابة الارض و یاجوج و ماجوج وطلوع الشمس من مغربها و نار تخرج من قعر عدن تدخل الناس نقل اند در مشارق و در شرح اوے آرد کہ خسف فرو بردن زمین را گویند یعنی قیامت نشود تا آنکہ دہ نشانی او پیدا نشود اول آنکہ قومے بسبب شومیت گناہ بطرف مشرق در زمین روند و قومی ہمچنان بجانب مغرب در زمین فرو روند و قومے ہمچنان در زمین عرب فرو روند و جزیرہ ناحیہ را گویند و گفتہ اند کہ آنحضرت مکہ باشد و دیگر علامت قیامت پیدا شدن دود ست و بقول حضرت مرتضیٰ علی رضی اللہ عنہ آن از جانب آسمان فرود آید و از مشرق تا مغرب دنیا ازو پر شود و کافران بدان مست شوند چنانکہ در سوراخ بینی ایشان می در آید و از جانب دبر و گوش بیرون می آید و ایشان ابدان محنت رسد و آن دود چہل روز بود اما مومنان را چون زکام نماید و بعضے مفسران و محدثان بر آنند کہ آن دود گذشتہ است و دیگر علامت او دجال باشد و علامت دیگر دابة الارض باشد و علامت دیگر یاجوج و ماجوج باشند و علامت دیگر بیرون آمدن آفتاب از جانب مغرب علامت دیگر پیدا شدن آتش باشد از جانب عدن تا براند مردمان را بیک جای کند و عدن نام شہریست در کنار دریا از شہرہای یمن و قعر فرو رفتن را گویند این ہمہ نہ علامت شدند اما دہم ایشان عیسیٰ علیہ السلام است کہ از آسمان بیاید و دجال را ہلاک کند و بیان این علامات بتفصیل خواہم کرد ان شاء اللہ تعالیٰ - **ذکر کیفیت تولد دجال و ظہور او در آخر زمان** در شرح مشارق آوردہ است کہ نام او صائف و نام پدرش صائد است اما چون در اول حال دعویٰ پیغمبری کرد و در آخر دعویٰ خدائے کند از ان او را دجال گویند و دجال کذاب را

مشتمله در بیان خاتمة الکتاب و علامات قیامت

گویند پدر و مادرش هر دو جادوگران بودند منقول است که ولادت او در تیره بود
و تیره سه فرسنگ از مدینه بعید است و چون از رحم مادر فرود آمد در حال نشست و کلان شد
گاه دعوی خدائی کردے و گاه دعوی پیغمبری و تمام کافران بدو معتقد گشتند و اکثر سخنان
عجیب را با ایشان مے کرد و کرامت می نمود و در آن زمان سلمان پارسی و ابو درداء در تیره
بودند چون او را با هجوم کافران در صحن صاف دیدند هر دو نزدیک رفتند و واقف شدند سخنهای
بدان لعین گفتند که اصحاب رسول الله آمده اند گفت دشمنان من اند نزدیک آمدن نباید
هر دو در پیش رسول الله صلی الله علیه وسلم شدند اصحاب جمع شدند و حضرت را پرسیدند
که این چه باشد گفت هیچ پیغمبری نبوده است که حق او را به دجال نترسانید و این آن
دجال باشد گفتند در پیش او برویم حضرت گفت موت او از دست ما نباشد بلکه موت
او از دست عیسی باشد و او را سخن زشت بگوید و امیر المومنین عمر رض طاقت آن
نکند و تیغ بکشد و جنگ و جدل بے فائده واقع شود امیر گفت من بیفرمانی نخواهم کرد
اما همین که او را ببینم حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم فرمود که تنے چند جمع شوند
تا برویم جمع شده با چند اصحاب در تیره رفت یاران گفتند در حال خانه او برویم اما
حضرت رسالت پناه صلعم فرمود که در خانه آن سگ رفتن نشاید اما شما دست نزنید
او را و از دست زدن خواهد بیرون شد و در پیش ما آید چون آن لعین در پیش حضرت
رسول الله آمد گفت مَنْ اَنْتَ گفت اَنَا رَسُوْلُ اللهِ گفت اگر تو بخدائی من گواهی دهی من
پیغمبری شما را قبول کنم و گواهی دهم حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم فرمود مثل تو مخلوق
کور چشم خدائی را نشاید آن لعین بگرد سنگ خورد و بر حضرت رسالت پناه صلعم
انداخت گفت امیر المومنین عمر رض بے طاقت شد و تیغ کشید اما بفرمان رب العزت تیغ برگشت
و بقدر چهار انگشت پیشانی امیر المومنین عمر رض بریده شد حضرت دست خود بران زخم مالید
در حال همچنان که بود شد حضرت رسالت پناه فرمود یا عمر چرا بے تحملی کردی گفت یا رسول
الله بیطاقتی عهدم را فراموش کرد چون رسول الله رو بے خانه نهاد دجال سنگ کلان را
گرفت و در راه گذر حضرت انداخت تا که راه بسته شد جبرئیل فرود آمد و همان سنگ را

از راه دور کرد و چون حضرت رسالت پناه صلعم در مدینه رسید دجال بدبخت قصد مدینه
کرد و سنگ کلان برداشت چون بر یک دیوار میزد هفت دیوار بقوت آن سنگ می شکست
چون اصحاب سلاح پوشیدند و در پیش رسول الله صلعم شدند و اذن جنگ خواستند حضرت اذن نداد
و گفت که موت او از دست مهتر عیسی علیه السلام باشد اما حضرت رسالت پناه صلعم سر بسجده نهاد و در حق
او بد دعا کرد و دجال مهتر جبرئیل در رسید چنانکه موشی را گربه بگیرد او را گردنش بگرفت و برداشت
اما دجال دستها را در زمین زد تا آنکه انگشتان را در زمین سخت کرد و بمقدار دو چاه خاک بگرفت
مهتر جبرئیل او را در غار کوه قاف که تمام آبها در آن میریزند بماند و به زنجیرها بست الحال هر روز
بعد از بامداد همه زنجیرها را می شکند و ماهیان را از دریا میکشد و بآفتاب بالا می کند گرم و خشک
کرده میخورد و چون سیر میشود باز فرشتگان او را بزنجیرها می بندند علی هذا القیاس بعد هر بامداد از
خواب بیدار میشود و زنجیرها را می شکند و ماهی میخورد و حضرت رسالت پناه صلعم از جبرئیل پرسید
که آن خاک چه کرد گفت چون در آنجا انداخت بمقدار دو پشته گشتند و بعد از وفات شما هفتصد و
هفتاد سال از خاک در عالم پراگنده شود تا بعد از ان علامات قیامت ظاهر شود و در روایت دیگر
آورده است که حق تعالی باد را مسلط کرد و از مدینه بدان غار برد چنانچه پیغمبر علیه السلام فرمود که در آخر
الزمان دجالین پیدا شوند یعنی لشکر دجال که هست مرادران زنان از مشی قیام و از قیام به
قعود و از قعود باضطجاع موت ناگهان باشد زیرا که بسبب پیران و مریدان و مشائخان ناقص تمام
مردم از راه محمدی بگردند و پیر و پیشوای شیطان شوند و علامت ایشان آنست که علم و علما را دشمن
دارند و ایشان لشکر دجال علیه اللعنة و علیهم در ایشان حیا و شرم از زنان بیرون و معکوس است
که روزی حضرت را کسی پرسید که خروج دجال چه وقت باشد گفت وقتی که زنان در زین سوار
بروند و گفت لعنة الله علی الفروج فی السروج و ایضا عدل از پادشاهان و عمل از عاملان
برود و سخاوت از توانگران و بسبب شومیت آن مردم ابر و گرد و غبار و باد سرخ بسیار و باران
اندک گردد و درختان بی بار بلکه زنان نیز بار نگیرند حضرت شیخنا شیخ الاسلام و المسلمین شیخ
علی ترمذی قدس سره را کسی پرسید از پیران و مشائخان سلف [illegible]
با چنان ... کردند که کسی را بدان اطلاع نمی شد و ایشان را کسر از که اصل و کمال انتها نیست

نمی توانستند بخلاف این زمانه که صوفیان و سالکان نام دارند و مدعیان اشتهار و شهرت اند
و چون پیغمبران خلق را دعوت میکنند و از مریدان ایشان زن و مرد و صغیر و کبیر و گدا و
دهنده همگی در بیان وحدت اند خواه غلط خواه صحیح چرا شیخ گفت و دو معنی دارد یکی همین
که این زمانه آخرین ست و خاتمه نور محمد صلی الله علیه وآله وسلم قرین ست که ختم شود پس هر احدے
از جهت جمع کردن اموال دنیاوی بے محنت کاری را در پیش گرفته اند که ایشان را مردم شیخ و
مشائخ خیال کنند و پیری و بخشند و در طلب نام و ناموس دنیاوی اند و از عقبے غافل و
دیگر آنکه پیغمبر فرموده است که کل شیء یرجع الی اصله پس چون وحدت وطن اصلی ست ظاهر
شدن قیامت نزدیک ست از ان واجب تعالی بران هر یکیرا او را جریان او بعضے بمدارج
الله بمنزل رسند و اکثر بسبب مرشدان ناقص در گل بمانند و گمراه گردند و در حدیث ست
هر که در روز جمعه سوره کهف بخواند خدائیتعالی او را از فتنه دجال ایمن دارد پس پیغمبر فرمود که
در ان چنان زمانه دجال لعین بفرمان رب العالمین از بندها و زنجیرها خلاص یابد و بر کوههای
هندوستان بر آید و بانگ کند آوازه او از مشرق تا مغرب برسد و بگوید که هر که امروز بمن پیش
آید نجات یابد و الا روز دیگر قبول نمیکنمش و من خدای جهانم جمله انواع کفار و اهل روافض
و بدعت و مردمان کم یقینی یقین به سبب کم یقینی بدو رجوع کنند خصے که او را هفت خوابین
پیدا شوند و بعقب هر خان هفت لک لشکر پیدا شوند و شیطانان و دیوان و پریان را بدو مسخر
کرده دهد چنانکه بعضے کسان را باین فریب دهد که مادر و پدر تو زنده کردمش و بعضے را بکشد
باز زنده کنند و آن در حقیقت دیو و پری باشند و گاهے انواع طعام و شراب پیدا کند و بهذا
مکر الهی در حق او بسیار باشد و چون لشکر جمع شود حکم کند که شمایان سوار و من پیاده
هر لیتر سوار بگنبد هر چه از فیل و اشتر و غیره بیابند بر داشته نشود و بعد ازان همان خر را
بیارند که در دریاست و آن چنان ست که در دریائے عمان چهل جزیره ایست و هر جزیره
چهار میل طول دارد و در همه گیاه و سبزی روئیده اند بوقت صبح صادق در خوردن مشغول شود
تا بامداد همه را بخورد و در خواب میرود باز بوقت پیشین همه روئیده می باشد و در خوردن
مشغول شود تا نماز شام همه را بخورد و چهل شتر شیر ازان محل می روانند چون همان

محو نماید همه را خشک مے سازد و دریاء عمان تا شنا ننگ او رسیده است و چون بران خر
سوار شود عزم بیت الله کند با همه لشکر روان شود تا او را خراب کند و با او اسباب ملاهی
بسیار باشد حتی که اکثر مردمان جاهل و شهوت پرست یاران خویش آوند نزدیکی او
جویند اوّل بمکه برسد بعضی لشکر را بخراب کردن مکه ماند و بعضی را بخراب کردن مدینه
ماند و خود بکوفه برود و همه هفت لک لشکر همراه اما مکة الله و مدینه هر دو دار الامان
اند و گرد و پیچ ایشان فرود آید اما گرفتن نتوانند و چون آن لعین نزدیک کوفه برسد امام
محمد مهدی باستقبال او رود بدان لے فرزند که نزدیک اهل سنت و جماعت
آنست که شخصے باشد در ولایت هند عبد الله نام و نام مستوره اش امینه باشد از وی فرزند
تولد شود نام او محمد باشد و این محمد علیه الرحمة بعد کلان شدن بکوفه رود و اهل کوفه او را
بپادشاهی گیرند و او در اصل سادات باشد اما نزد یک روفض علیه اللعنة این امام مهدی
فرزند امام حسن عسکری است و در غار در آمده تیر راست می کنند و بوقت دجال بیرون آید و
این سگان هر سال یک اسپ و یک دختر موجود پیش او می مانند و گوه سگ مے خورند و این
محض افترا است و دران زمان در کوفه شش هزار زنان و هزار مردان باشند و امام مهدی
را پرسد که من کیستم گوید تو مخلوقی از مخلوقات باری تعالی گوید لا بلکه خداے جهانم امام گوید
اگر خدائی چشم کور خود را صحت بده او را به پنجه زند و بکشد باز زنده شود باز و سوال کند که
من کیستم گوید تو مخلوقی باز او را بکشد بهذا سه کرت او را بکشد و زنده شود و بعد ازان امام بطرف
کوه برود و با این هزار جوانان بجنگ پیش آید هفت لک لشکر را شکست دهد و بمکه بیاید و آنجا
نیز شکست دهد و بیاید بمدینه پانزده هزار گرد و در بیت المقدس بیاید و امام را در مکه دوازده
هزار لشکر باشد و در مدینه پانزده هزار گرد و در بیت المقدس نیز شکست دهد و تمام لشکر
او را بکشد و خود گریخته بجانب عرس برود و مدت سه سال افواج لشکر کفار را جمع کند و
امام در بیت المقدس امامت کند و در سه سال هر جا که نام مسلمان باشد در بیت المقدس
جمع آید روزی چون امام نگاه کند بیند که از آسمان ابری فرود آید و بر صخره مبارک بایستد
چون امام بجانب آن ابر شود ابر بالا رود اما بر آنجا جوانے را استاده یابد جامهای سبز پوشیده

و دستار سبز و نقش سبز و عصا سبز بود و سلام کند و معانقت کنند بدانند که این حضرت عیسیٰ است مدت
چند در بیت المقدس هر دو باشند گاهے امامت نماز امام مهدی و گاهے حضرت عیسیٰ و حضرت عیسیٰ
دین پیغمبر ما را تقویت دهد و در مذهب امام اعظم رحمه الله باشد و مذاهب ثلاثه را منسوخ کند و مردگان را
زنده کند و از مسلمانان زن گیرد و در خبر آورده است که هر پیغمبر را قوت و زور چهل
مردان می بود و حضرت موسیٰ علیه السلام را قوت چهل پیغمبران بود و حضرت عیسیٰ علیه السلام را قوت چهل موسیٰ علیه السلام بود و حضرت
محمد مصطفیٰ صلی الله علیه وسلم قوت چهل عیسیٰ داشت که هرچه هزار و پانصد کس را قوت او شود بعد
سه سال دجال لعین از جانب عرب چنان لشکر بیارد که عدد و عدد الشیا غیر الله کس نداند و در
بیابان که میان مکه و مدینه است باشند و چهل روزه راه به لشکر بگیرد که هیچ احدی دران میان
نگنجد و امام مهدی و حضرت عیسیٰ با جمع لشکر مسلمانان قصد جنگ کنند و پیش آیند چون
دجال لعین روے حضرت عیسیٰ علیه السلام ببیند هیبت خورد و بترسد و همان خر بگردانند حضرت
عیسیٰ علیه السلام بدان عصا او را بزند عصا از وے و از خر بگذرد و هر دو را بکشد **منقول است**
که دجال بیست و هفت میل طول دارد و هفت میل عرض دارد و آن خر بیست و پنج میل دارد
پنج میل عرض الغرض لشکر در زیر ایشان هلاک شوند و هر طرف ده میل خون دجال و خر روان شود
که اکثر مردان در خون هلاک شوند و عصا چون از ایشان بگذرد استاده نشود تا آنکه بدان جاری
از تمام لشکر بگذرد و زمین لغزان سبحان العزت باشد گردد که کفار گریخته توانند و چون عقب
سنگ و چوب و درخت پنهان شوند همان چیز فریاد کند که کافر همین است تا آنکه نشان کفر در
جهان نماند بعد ازان فراغ و خوشی و رحمت مسلمانان باشد بعد ازان چهل سال بگذرد بر
مومنان بخوشی و سال چون ماه باشد و ماه چون روز و روز چون یک ساعت بعد ازان
یاجوج و ماجوج پیدا شوند **ذکر کیفیت اظهار یاجوج و ماجوج** بدانکه ایشان
شش قبیل اند یعنی بر شش جنس اند اول ترک خرص دوم ترک خزر سوم یاجوج چهارم ماجوج پنجم
خیل ششم دیلم و در تفسیر زاهدی آورده است که ایشان از صد هزار بیش اند و از
اولاد یافث بن نوح اند و بعضے از ایشان از هر بلندی بلند اند و بعضے بقدر یک بلشت
قد دارند و ایشان را توالد و تناسل است و بعضے گفته اند هر یکے از ایشان نمیرد تا او را هزار فرزند

نشود و طعام ایشان گوشت مار ست و هر سال خدای عز و جل ابرے را فرمان دهد تا ماران
را در ولایت ایشان افگند بغایت عظیم و آن مار تا سال دیگر ایشان را بس کند و چون در سال
دو بار ببارد و دران سال ایشان را فراغی بود و چون یک بار ببارد تنگی باشد و هر روز دران
سدّی که ذو القرنین بسته است میکوشند و گفته اند که آلت دیگر ندارند بلکه زبانهای ایشان
چنان تیزی دارد که سنگ را میتراشند بزبان و گویند فردا بیرون آئیم چون روز دیگر باز آیند
سد همچنان که بسته و هموار بود میگردد اما چون وقت بیرون آمدن شود یک تن از ایشان مسلمان
گردد و چون بوقت شام برگردند گویند که فردا ان شاء الله تعالی سوراخ خواهیم کرد چون روز دیگر
بیایند سد شگاف پیدا شده تا هر مقدارے که کرده می باشند لهذا در چند روز بیرون آیند قصه
سد اهلیست آورده اند که در زمان سلطان سکندر ذو القرنین میان دو طائفه ایشان
مجادله افتاده و بجنگ ایستاده نزدیک قوم زنده سرے را پیدا کرد که هزار سر داشت و قوم دیگر درون
حصار بند شدند چون کسے بیرون می آمد آن هزار سر او را میخورد ایشان از سلطان سکندر مدد
خواستند سلطان خود تنها همراه ایشان رفت روزی بوقت پیشین سلطان میخواست تا
بیرون قلعه رود و طهارت کند ایشان منع کردند که شما را هزار سر خواهد خورد گفت پس من برای
چه آمده ام که بجنگ بیرون نروم گفتند سیاست تو بدیدیم که نیم والا از دست تو چیزی نخواهد شد
سلطان بیرون شد آن قوم دیگر شیر هزار سر را فرستادند سلطان بر طهارت نشسته بود که او
رسید گفت چه شخصی که بجائے طعمه شیر آمده گفت من از برای بریدن هزار سر تو آمده ام و هر دو
طرفین اقوام نگاه کردند شیر خود را به سلطان زد و حمله و مصاف دست کرد سلطان از سرش
بگرفت و بر زمین زد و باز ایستاده شمشیر کشید که الحال در بریدن سر خود چه گوئی بر هم پاند شیر
زاری کرد که من بعد دران قوم نروم و بولایت خود خواهم رفت مرا بگذار چون بگذاشت شیر
بگریخت و آن قوم عاجز شده باز پیش این قوم آمدند و صلح کردند و آن قوم که سلطان را برده
بودند نصیحت کردند و مال بسیار دادند و کوه قاف را در آنجا سوراخ بود و ایشان می آمدند دزدی
میکردند و مال مردمان مے بردند و گاه خراج از قریبان مے گرفتند گفتند که این راه را ببندید
تا من بعد یاجوج و ماجوج دزدی ولایت تو نکنند سلطان چون ازان جانب آمد در بستن آن

راه سعی بلیغ فرموده آورده اند که درین آهن و زیر و مس و سرب و غیر ذلک این نوع
بسیار افتاده سلطان ازان آهن کوهی راست کرده پنجاه رسن دراز کشیده بالا کرده
و در میان ایشان چوب هیزم نهاده بودند و آن کوه سوراخها راست کرده سه روزه راه بطرف
مغرب کشیده و پوست هفت گاو را یک انبان میکرد و جوان مردان رومی را نشانید تا بجد
دمیدند آمد و میدان گرفتند و آتش دران کوه زدند از حرارت آتش چون موم بگداخت و متصل
شد و آنچه قرین آن کوه از گیاه و درخت بود همه از تف آن کوه بسوخت و مدت یکسال
گرم بود و یاجوج و ماجوج از ترس پیش نمی آیند و چون در آخر زمان بیرون آیند اول کلانان
ایشان بیایند از جانب مشرق جمیع انواع طعام بخورند و آبهای شیرین را تمام بخورند و
چون طائفه دیگر بیایند آب شور را نیز خشک کنند و چون طائفه دیگر بیایند خلاف نیز بخورند
چنانکه رسول علیه السلام را پرسیدند که دران وقت مومنان روزگار چه گذارند گفت ایزد باری
تعالی وحش را ایشان را ولایت بودند آنگاه کرم در سر ایشان پیدا شود و ایشان بمیرند باد
و ریشها موجود نشود و باری تعالی باد را فرمان دهد تا ایشان را در دریای اندازد و بروایتی باران
بسیار بارد و سیلاب ایشان را بدریا اندازد و هفت سال مومنان بغیر از تیر و کمان ایشان
نسوزانند و چون ایشان بیرون آیند حضرت عیسی با جمیع مومنان در کوه حصار باشند بعد
ازان دابة الارض پیدا شود و بعد ازان حضرت عیسی را باز باسمان برند و در خلق فتنه انگیزی پیدا شود

ذکر اظهار کیفیت دابة الارض

و دابه جنبنده را گویند و آن جانوریست
که در آخر زمان بیرون آید و در شرح وجهی است که از هر صفت در وی باشد که
سر او چون سر ستور بود و چشمان او چون چشم خوک و گوشهای او چون گوش فیل و سینه او
چون سینه شیر و رنگ او چون رنگ پلنگ و تهیگاه او چون تهیگاه ماده گاو و دم او چون
دم میش و پایهای او چون پای شتر میان هر دو بندهای دست و پای او مقدار دوازده گز و
بروایتی دو گز بگز دست آدم علیه السلام باشد و ابو هریره گفت که دروی از هر رنگ باشد و میان
دو سرون او مقدار یک فرسنگ باشد و این جانور از زمین بیرون آید بیک روایت آن
است که چون سر برآرد بر آسمان برسد و از حسین رضی الله عنه روایتیست که تمام نگردد بیرون آمدن او

مسئله در بیان اظهار دابة الارض

مگر بسته روز از حضرت رسالت پناہ پرسیدند که از کجا بیرون آید گفت از مسجد حرام و چون بیرون آید گواهی دهد با طلی جمله دینها مگر دین اسلام و بیک روایت از رسول الله آمده است که درازی او شصت گز باشد و هر یکی از آدمی را بوید و بگوید هذا کافرٌ بالله و هذا مؤمنٌ بالله و بمجرد بوئیدن در پیشانی کافر نوشته شود هذا کافرٌ بالله و در پیشانی مومن نوشته شود هذا مؤمنٌ بالله و با او عصائے موسیٰ و انگشتری سلیمان علیہ السلام باشد عصا را بروے مومن بمالد روشن گردد و انگشتری را به بینی کافر نهد و مهر نهد و در تفسیر زاهدی آورده است که دوبار بیرون آید اول زود غائب شود دوم کرت بسیار بماند و او بر هوا رفته باشد و گردن او عظیم دارد چون گردن اشتر و همه خلق روے زمین از مومن و کافر او را به بینند و روے با همه سخن کند و خبر از مومن و کافر بدهد که فلان کافر ست و فلان مومن است و بعد از ان جز مومن و کافر نام دیگر نباشد کافر را گویند یا کافر و مومن را گویند یا مومن بعد از ان اگر شخصے ایمان بیارد قبول نباشد و حکم آن ایمان یاس باشد ذکر طلوع شمس از جانب مغرب قال علیه السلام من تاب قبل طلوع الشمس من مغربها تاب الله علیه و معنی توبه در لغت باز گشتن و در شرع باز گشت بنده از گناه بطاعت و از جانب حق قبول کردن است یعنی قبول کند حق تعالیٰ او را و این ایمان آوردن فریضه است زیرا که رسول ما را ازین خبر داده است که یکے از علامات قیامت بیرون آمدن آفتاب از جانب مغرب ست تا هر که بغیب باور کند در هنگام معاینه او را سود کند و اگر بغیب باور نکند دران هنگام او را سود نکند و او را از کافران شمارد و در شرح مشارق آورده است که در آخر زمان کفر و معاصی و ظلم و بیرحمی و فساد بسیار گردد و از شومیت آن حق تعالیٰ یک روز آفتاب غروب کند و شب در آید و آفتاب را حبس کند و فرمان بر آمدن ندهد و آن شب را مقدار سه شب گرداند و مردان صالح و شب خیزان بحکم عادت بیدار گردند و وضو کنند و تهجد بگذارند و بتلاوت مشغول گردند بامید آنکه مگر صبح صادق خواهد دمید و چون نظر بر آسمان کنند ستارگان بر قرار باشند باز بخسپند باز بیدار شوند هم بدین نوع سه کرت بیدار شوند و خلق از درازی آن شب حیران گردند ناگاه به بینند که آفتاب از

سوے مغرب برآید سیاه چنانکه تشت سیاه باشد و برآید بے نور و در میانه آسمان آید و در
شرح وجہی آورده است که آفتاب و ماهتاب هر دو بے نور و سیاه بیکجا از مغرب
بیرون آیند چنانکه دو شیر جنگی جنگ کنند و بایکدیگر بپیچند چون خلق همچنین بہ بینند
اہل دنیا فریاد و بانگ کنند و از هیبت آن مادر از فرزند و فرزند از مادر و پدر از پسر و پسر
از پدر بگریزند و گریه و استغفار کنند اما صالحان را سود کند و کافران و فاسقان را هیچ سود
نکند و چون هر دو بنیمه آسمان آیند همه جبرئیل ع بیاید و هر دو را گرفته باز در مغرب کشد بعد از آن
هر دو در توبه فرو برند چون رسول ع این بگفت عمر رض گفت که این در توبه چه چیز باشد حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه وسلم فرمود یا عمر حق تعالی درے آفریده است جانب مغرب از
توبه و در آن در را دو طبق است از زر مکلل از در و جواهر و میان دو طبق چهل ساله راه مسافت
است و آن در از آن روز که حق تعالی آفریده است کشاده است و هر گناهگارے که از وقت آدم
تا طلوع آفتاب و ماهتاب از مغرب توبه نصوحا کند آن توبه در آن در در آید و چون آفتاب
ماهتاب از مغرب بیرون آیند و در نیمه آسمان رسند جبرئیل ع هر دو را باز گرداند و در آن در
توبه در آرد و هر دو طبق را به بندد بعد از آن توبه قبول نشود و بعد از آن بقریب قیامت
قائم شود و نفخ صور باشد معاذ جبل رض پرسید یا رسول الله توبه نصوح چه باشد گفت چون
بنده از گناه بکلی برگردد و پشیمان گردد بر بدیهای خود و همه گناهان را ترک دهد کلا باز
این را توبه نصوح گویند هر که این چنین توبه کند در آن در در آید و قبول شود و هر که چنین
در آن در نیاید و قبول نشود ذکر کیفیت قیامت در خبر است که بعد از
علامات بادے پیدا شود از مشک خوشبوئی تر و از ابریشم نرم تر تا هر جا که اہل الله یعنی
اہل علم و شریعت باشند و در مشام ایشان برسد در حال ارواح ایشان قبض شود و هیچ
احدے از مسلمانان نماند تا آنکه گویند که کلمه در جهان نماند که پیغمبر مبعوث شده است که تا کلمه من با
قیامت موجود شود و تمام عالم کافر مانند بعد از آن کافران در عمارات کوشکها و ایوانها
تا شوند و در طلب نام و ناموس گردند و گویند که متی هذا الوعد ان کنتم صادقین یعنی
آنچه مسلمانان در ماضی میگفتند آن ساعت کجاست چرا پیدا نشود و ما ینظرون الا

وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَهُمْ يَخِصِّمُوْنَ ۝ فَلَا يَسْتَطِيْعُوْنَ تَوْصِيَةً وَّلَآ اِلٰٓى اَهْلِهِمْ يَرْجِعُوْنَ ۝
یعنی بعضے در عمارت خانہای و بعضے بزراعت و بعضے در حرب میان نعود و بعضے در
جنگ و جدل و بعضے بدرست کردن سلاح چون تیر و کمان و شمشیر و بعضے در کاویدن
جوبہای و بعضے در بنا کردن قلعہا باشند کہ بیک ناگاہ صور را مہتر اسرافیل ع بفرمان رب الجلیل در
دمد و مہتر اسرافیل الحال بحیای بین و یک پس و پشت خم و بردہن گرفتہ صور را استادہ است
تا از ہیبت آن آواز ایشان بیہوش و مستان شدند وَمَا هُمْ بِسُكٰرٰى وَلٰكِنَّ عَذَابَ اللّٰهِ
شَدِيْدٌ یعنی از بسیاری ہولہا چون مستان از خود بیخبر گردند و زمین لرزیدن گیرد و کوہہا
جنبیدن گیرند و زمین بشگافند تا ہر چہ از خزائن است در وہمہ بیرون افتند و کفار گویند کہ
این چہ حالت ہست بلکہ گفتن نتوانند و در دل خود خطرہ گذرانند و این اولی مرتبہ دمیدن باشد
و در حال چنانکہ آواز شدید و رندی صعب باشد مہتر اسرافیل ع دردمد تا ہیچ احدی از حیوانات
تا نکس و پشہ و مور چہ در عالمین نمانند و ہمہ بمیرند از شدت آن آواز بغیر از چہار فرشتہ
مقرب و حاملان عرش ہیچ از ملائکہ و جن و انس نماند مہتر جبرائیل ع نزدیک سدرۃ المنتہی بیاید
تکیہ زند و جان را بحق تسلیم کند و ارواح مہتر اسرافیل ع و میکائیل ع ہیچ از مخلوقات ماندہ باشد
او گوید یا الہ العالمین تو حی لا یموت ہستی و من بندہ عاجز من از ہیچ زندہ مرکہ ماندہ باشد
خبر ندارم و تو علام الغیوب پس حضرت عزت جل جلالہ و عم نوالہ ندا رسید کہ ای عزرائیل ہزار
در ہزار بلا عدد مخلوقات مرا کشتی دیدی ہیچ احدی دلسوزی کردہ باشی یا نہ عزرائیل جواب گفت
یا رب آری بر دو کس دل سوختہ ام یکی بر شداد کہ بہشت سہ صد سال بہشت راست کردہ
بوقت در آمدن او روحش را قبض کردم و بدان محنت کہ کردہ بود بہشت خود را ندید و دیگر بر زنی
در بیابان زنی بیمار افتادہ بود و طفل صغیر سینہ او را میکند از جہت آن صغیر بقبض کردن
ارواح آن زن بسیار دل سوختہ ام آوردہ اند کہ آن طفل فرعون بود پس از حضرت عزت
بر و خطاب نازل شود کہ ای عزرائیل چند لک و چند ہزار انبیاء و اولیا و دوستان مرا کشتی
بر ہیچ یکی دلسوزی نکردی و بر دشمنان من دلسوزی میکردی الحال لائق تو این است کہ
خود را خود بکشی مہتر عزرائیل ع بر بالای آسمانہا رود و خود را بزند تا شری رسد و چنان اندہا

او شکایت کردند ما ارواح قبض نشود هفتاد بار همچنان کند بعد ازان بدرگاه لم یزل مناجات
کند که یارب تو دانا تری باحوال من که جان چه نخود قبض نمی شود حق تعالی او را بجای خود بیارد و
بصفت قهاری ارواح قبض کند قصه شداد بن عاد و آن سخت که منقول است که
بعد رحلت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم یکی از اصحاب عبد الله نام روزی در خدمت کعب احبار حاضر
شد و گفت یا امام در دنیا مانند بهشت چیزے باشد یا نه و بدان بصفت که عبد الله دیده بود گفت
و آن چنان بود که روزے عبد الله اشتر را گم کرده بود و در بیابان بطلب آن میرفت ناگهان
گذرش بر حصارے افتاد که یک خشت از طلا و یک از نقره چون اندرون رفت آنجا همه چیز با تمثال
بهشت یافت اندکے ازان بگرفت و بخانه آمد و این خبر العجب ساخت مشغول است کعب
دلش شده زانکه بود پیرا که کتب متقدمی تمام خوانده بود و مردے سفید ریش بود و با رسول الله در
اکثر اوقات مجالست میکرد و احادیث او را یاد میگرفت اما ایمان نمی آورد و بعد از رحلت رسول الله
روزی در کتابها یافت که محمد آخر الزمان پیدا شد هرکه بوے ایمان نیارد کافر است کعب احبار مسلمان شد
پس امام گفت آری در عهد ماضی پادشاهے بود نام او شداد و پادشاه تمام روے زمین بوده است
و پیدا که در دنیا چهار پادشاه گذشته اند که هر یکے تمام دنیا را گشتند دو مسلمان یکے سلیمان علیه السلام دوم
سلطان سکندر و دو کافر یکے شداد دوم نمرود مقصود است این شداد از عالمان زمانه پرسید که بهشت
چگونه باشد گفتند نے مرد نیک گرم باز گفت که حصار و جوے هاے و درختان او چگونه باشد گفتند
حصار او یک خشت طلا و یک نقره باشد و چهار جوے دارد از عسل و زنجبیل و از آب و شراب و زمین
او از طلا است و درختان او از نقره اند و برگهاے او از طلا و مرغان نیز از نقره اند و منقار از طلا
و مشک خاک او بوده و سنگریزه او در بوده و علی هذا الطریق بهشت را بیان کردند شداد کسان را
باطراف عالم فرستاد و جاے که نه سرد و نه گرم بوده ارم را یافتند و طلا و نقره و در و جواهر و مشک تمام
روے زمین را جمع کردند و بمدت سه صد سال همچنان بهشت مرتب کرد و از عالمان پرسید که
مسلمانان چگونه در بهشت در آیند گفتند که محمد علیه الصلوة والسلام را فرشتگان در عماری نشانده
و سایر انبیا و مومنان سوار باشند و با حشم و حشمت در آیند شداد بدبخت همچنان کرد و با جمیع
حشمت نزدیک آن بهشت رفت و نزدیک آمد گفت که الحال شب است فردا در بهشت خواهم

قصه شداد

در آمد حضرت عزت را غیرت بکار شد که این چیز اگرچه فانی ست اما تمثال بهشت کرده خود بهشت
نادیده دخول این او را روزی نگردانم و در شب سنگها تافته بمقدار زخم بر ایشان باریدن گرفت تا
همه او پیوند برساخت و هلاک کرد و آن بهشت در زمین دنیا بقدرت الهی غائب شده ست عبد الله
گفت آن بهشت را کس خواهد دید یا نه گفت آری از امت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم یک کس ببیند
گفت آن کس چگونه باشد گفت در بهای آورده ست که شخصی باشد سرخ ریش و مرد میانه و حبیب
و نام او عبد الله بود و در طلب شتر برآید آن حصار ببیند و درآید فذ گرفته بیرون آید
عبد الله رضی الله عنه گفت او را خواهی شناخت یا نه گفت آری اما نام تو چیست گفت عبد الله گفت والله
بالله که بغیر از شما کسی دیگر نباشد عبد الله اقرار کرد و تمام ولایت بدان وادی رفتند طلب کردند
نیافتند بعد از آن چون مهتر عزرائیل علیه السلام در مدت سی سال هوا سی زمین پخته بپزند
و هیچ نماند سبزی نباشد که بخورد بعد از آن در چهل روز متصل باران باریدن گیرد و آن آب
سفید باشد آب منی بود و تمام دنیا از قاف تا قاف یک دریا گرداند بعد از آن اول مهتر
جبرئیل را زنده کند و این آب را در یک جا خود نگاه کند و التماس کند که یا رب این آب را حکیم
حق تعالی آن کلیسه را که در زیر هفتم زمین ست زنده کند جبرئیل را بفرماید که این آب را در حلق
او ریزد چون در حلقش ریزد تا دل او نرسد در میان دهن و حلق او خشک شود و فریاد
برآورد که یا ربنا در این تنهاست مدید رزق میرساندی الحال حکیم بسوخت چرا رزق نمیرسانی
بعد از آن تمام ملکوت را زنده کند و هر اعضای او ملکوتیان را بخدمت نگاه کند که اول از آن
متعین بود نفر شده پس مهتر اسرافیل را فرمان دهد تا صور بدمد قطرهای خاک آدمی که در هر جای
جای پراگنده شده اند همه بطرفة العین جمع شوند و چون دوم کرت بدمد شخصی هر آدمی
بکمال صورت او پیر یا جوان یا کور یا لنگ یا مرده باشد راست شود و چون سوم کرت
بدمد جمله انواع از سر زنده شوند اما همگی غائب در قبر خود باشند بعد از آن حکم باری تعالی شود
مر جبرئیل را که محمد آخر زمان را از قبر برانگیزان و طلب کن مهتر جبرئیل در یافتن قبر او متحیر
شود و مناجات بدرگاه منزل کند که محمد علیه السلام کجاست تا گاه ستون نورانی بر ولایت
مدینه ایستاده بیند که سر او با آسمان باشد چون بدانجا رود و بگوید الصلوة والسلام علیک

یا محمد رسول الله حضرت رسالت پناه صلعم در حال جست زده برخیزد و هیبت زده
باشد و بگوید یا اخی جبرئیل امت مرا چه کردی مبادا حساب کرده باشد او گوید یا رسول الله
هیچ احدی پیش از شما برخاسته است حضرت گوید الشکر و الحمد لله که امت گناهگار مرا پیش از
من به برزخ نبردند بعد ازان در پیش مهتر جبرئیل سرے بال باشد ریحے او را بدان پاک کند از
گرد و غبار و بدست مهتر عزرائیل علیه السلام حله او باشد بپوشاند و بدست مهتر اسرافیل علیه السلام تاج باشد بر
سرش کنند و بدست مهتر میکائیل علیه السلام نعلین او باشد در پاے کند بعد ازان حکم باری تعالی شود
که مردان را حکم برخاستن است مهتر جبرئیل گوید رجالا اول بی بی مریم و آسیت ازواجها
برخیزد زیرا که خود را در صف مردان یافته است شمرده است بعد ازان جمله مخلوقات حشر شوند

کما قال تعالی ونفخ فی الصور فاذا هم من الاجداث الی ربهم ینسلون ۝ یٰویلنا من
بعثنا من مرقدنا هذا ما وعد الرحمن وصدق المرسلون ۝ و منقول است که

چون تمام مخلوقات حشر شوند بی بی فاطمه زهرا رضی الله عنها برخیزد و حکم شود که اے زهرا چرا برنمی خیزی
گوید یا ربنا اندام مرا بغیر ازانکه در پدر و حسن و حسین و مرتضی کسے دیگر ندیده است الحال در
حشر الخلائق شرم دارم مهتر جبرئیل عماری را بیارد پیش آرد و دران بر داشته در زیر عرش برد

فصل دوم در بیان کیفیت استادن خلائق و دراز رسیدن از [illegible]

بدان اے فرزند در روایت مسطور است چون شخصے در دنیا بهر جانب که گام بردارد قدم بقدم
پادشاه رسد و بعضے گفته اند که هارون نام در جهان کم پیدا شده که قدم بقدم هر شخصے بهر جا بر سر
هارون نام میرسد و این بنا بر صدق بسیار خلائق است زیرا که بمقدار شانزده گز زمین هم
بگوشت و خون آدمی مخلوط است پس چون همگی حشر شوند در دنیا نگنجد کما قال الله تعالی
القارعة ما القارعة ۝ وما ادراک ما القارعة تا آخر و قارعه در لغت کاه کوفته را گویند
یعنی دران روز دلهای مردم چون کاه کوفته و غمزده باشند آنکه همین حشر جاے استادن نیابند
پس همه بمثال بچگان ملخ گرسنه پر پا شده پریشان افتاده باشند و گویا هاے حق تعالی چنانکه
ریگ ریزه ریزه سازد و دنیا را فراخ دهد تا بر خلائق پیدا شود تا گرد دنیا بلندی و پستی

نمایند همه هموار شود قال الله تعالی فاذا انشقت السماء فکانت وردة کالدهان ۵
و آسمانها بفرمان باری تعالی بشگافند و چون گل سرخ بنمایند و چون روغنی بگدازند و بر
خلائق ریزند و قال الله تعالی فکیف تتقون ان کفرتم یوما یجعل الولدان شیبا
السماء منفطر به کان وعده مفعولا و از هیبت آن روز پسران پیر شوند یعنی
موی سر ایشان سفید شود بعد ازان آن زمین که در تحت الثری ست کما مر کرت ق
باب الصلوة که بمقدار ده هزار برابر این دنیاست بیارند و چون فراش آنرا در زیر زمین هموار
کنند و این از پیشان بکشند تا بران زمین بجای راجای نیابند و این زمین و آسمانها
را تا سبع ارضین و بر روایتی این زمین بر روایتی شانزده روی زمین را یک فرشته
بردارد و در دست خود بگیرد و بالا کند و بگوید که لمن الملک الیوم ای آدمیان و ای پریان
و ای جانوران و وحوش های و ای طیور های پاک و ای خزنده و پرنده که پادشاهی این زمین دیگر دید از
جهت این دنیا فانی خون هر دم میکند بگر بهر تخت و اموال یکدیگر میخوردید پس بگوئید که
پادشاهی این زمین امروز کرا باشد هیچکس را زهره دم زدن نباشد و بر جمله خلائق
هیبت افتد باز آن فرشته خود بگوید لله الواحد القهار یعنی پادشاهی مر کسی راست که
گردن کشان را بشکست و من بعد جز او کس از پادشاهی دم نزند بعد ازان آفتاب بطریقیکه
در فصل ایمان مذکور ست بیارند و مدت پنجاه هزار سال بران زمین تا بیک پای بایستند
در خبر ست هر که لغو بگوید یعنی سخن بیهوده و زیادتی چون سخن هیزم میزم و دیگ میگ
چوب موب و غیر ذلک لغویات او را مدت پانصد سال بران زمین گرم استاده دارد
معلوم هم باد که اکثر وعده و وعید این عرصات در قبل کتاب بیان کرده شده ست از ان
نیاوردم پس بعد از پنجاه هزار سال جمله عوام الناس در پیش عالمان و صالحان شوند گویند
که در حق ما شفاعت کنید باز جمله بنی آدم در پیش بابا آدم شوند و بنالند که یا ابو البشر
و طاقت نمی آریم در حق ما شفاعت بکن و بگو تا حساب کند خواه به دوزخ برد خواه به بهشت
بابا آدم علیه الصلوة والسلام جواب دهد که ای فرزندان من بسبب خوردن دانه گندم
شرمنده ام به پیش نوح علیه السلام روید نوح علیه الصلوة والسلام گوید که در پیش ابراهیم

رو بیند زیرا که من بسبب طلب کردن هلاکت قوم خود شرمنده ام و ابراهیم علیه السلام گوید که بر
من آتش نمرود سرد کرده بود و دیگر گستاخی بدرگاه او نمی توانم کرد در پیش موسی علیه السلام روند
موسی علیه السلام گوید که چون من دیدار میخواستم در جواب من لَنْ تَرَانِیْ آمد من شرمنده ام ازان هیبت
ام و شرم میدارم از سوال دیگر در پیش عیسی روند عیسی گوید که من بدعا مرده را زنده می کردم
کافران مرا خدای دوم می گفتند بدان شرمنده ام نمی توانم بدرگاه او سوال کرد در پیش محمد
صلی الله علیه وسلم بروند حضرت را از احوال ایشان خبر نباشد زیرا که بشراب بهشت مست
باشد چون تضرع ایشان بشنود در حال جست زده بر خیزد و در زمین گرم بایستد و زبان
شفاعت بکشاید و بگوید یا رب الارباب هر چه از نیک و بد از دست بندگان تو در وجود آمده
است باری با ایشان حساب کن و هر یک را با ولی خود ببر بعد ازان بفرمان رب العزت
کتابهای خلائق روان گردد و بصاحب خود برسد مومنان را بدست راست بدهد و کافران
را پس پشت بدهد در حال کردنهای چپ ایشان شکسته بجانب پشت و گردنهای ایشان را
بر پس پشت شکسته باشند و همه خلائق بقدرت الهی بجماعت از خواندن خلاص شوند
کما قال الله تعالی سَنَفْرُغُ لَكُمْ اَيُّهَ الثَّقَلٰنِ بعد ازان میزان را نصب کنند و رشته او بدست جبرئیل
میکائیل باشد و هر دو پله میزان پانصد ساله راه باشد و اعمال هر یک از بندگان چون گوهرها
شده و جایی یک جای نیکی و دیگر جای بدی در حضرت است که شب روز بیست و چهار ساعت
است و در هر ساعت یک صندوق برای این بنده مهیا می شود و اگر دران ساعت بعبادت الله و
ذکر و فکر و تلاوت قرآن و غیر ذلک من الشرعیات مشغول باشد آن صندوق پر از نور باشد
و اگر دران ساعت بکذب و فحش و غیر ذلک من الشرعیات مشغول باشد نعوذ بالله من ذلک
آن صندوق پر از آتش بود و اگر دران ساعت غافل بود آن صندوق خالی بود پس در یک
طرف صندوقهای تاری انداز و وزن کنند و معلوم باد که در سی روز هفتصد و بیست
صندوق مهیا شوند پس نظر کنند که چه مقدار باشد در سال و دو سال منقول است
که حضرت ابوبکر الصدیق رض و امیر المومنین عمر رض بر میزان استاده مهیا باشند و دست اندازی کنند
یعنی اگر نیکی راجح آید بنده خلاص شود و اگر نیکی و بدی هر دو برابر باشد نیز خلاص یابد و اگر

اگر نعوذ بالله منه اندک بدی راجح آید چنین شخص دست اندازند همین مقدار را پرسیده تا بخشش
خواهد بخشید و در خبر است که اگر بدی راجح آید باری تعالی بنده را فرمان دهد برو و پیش فرزند
و مادر و پدر و غیر ذلک از اقربا بقدر این بدی نیکی التماس کن تا ترا نجات دهم اول در پیش
زن رود گوید ای زن در تمام عمر غمخوارگی کفاف تو میکردم الحال اندک از نیکی خود بمن بخش تا
خلاص شوم او گوید ای شوهر من بجان خود در مانده ام نمیدانم که حال من چه خواهد شد همچنین در پیش
هر یک از اقربا چون مادر و پدر و فرزند برود هیچکس او را دستگیری نکند شرمنده و رنجیده باز بیاید
بایستد گوید یا ربّا بغیر از تو پناه ندارم و تو علام الغیوبی که هیچکس دستگیری نکرد از حضرت عزت
خطاب در رسد که ای بنده اگر در دنیا این مقدار شرم از من میکردی همه گناهان ترا بخشیدم
الحال بدون ترا بخشیدم و اگر نعوذ بالله که بشفاعت چنین نجات نیابد حضرت رب الارباب
بر او رحم نکند امیر المؤمنین عثمان ذی النورین در آن زمین گرم بیک تیر روی باشد و این خبر را
برسول الله و بی بی فاطمه زهرا برسانند و ایشان هر دو در زیر عرش باشند و بسجده افتاده
باشند و بگویند که فلان بن فلان بشفاعت چنین خلاصی نمی یابد اگر مرد باشد شفاعت او رسول
الله بکنند و اگر زن باشد شفاعت او بی بی فاطمه زهرا بکنند و اگر نعوذ بالله منه شخصی بغایت
گناهگار باشد که از نیکی هیچ نداشته باشد و کافر باشد که بشفاعت رسول الله صلی الله علیه
وسلم خلاص نیابد او را بدوزخ روان کنند حضرت مرتضی علی رضی الله عنه در جانب یسار دوزخ
خیمه زده استاده باشند که من کافر و عاصی مسلمان را نخواهم بدوزخ ماند هر که حق تعالی او را
نصیب کرده باشد نجات مرتضی خلاص کند و اگر حق تعالی خلاص او نخواسته باشد چون پیش
حضرت مرتضی رسانند صورت او را دگرگون کنند چون خوک و خرس و بوزنه و غیر ذلک و بدان
قریب از وی بگذرانند یا بصورت آدم کنند مشغول است کردان که وزغی که از دوزخ بیرون
آید یک گام او در مشرق و دیگر در مغرب باز داشته باشد و بگوید که یا رب گرسنه ام مرا غذا باید
فرمان شود که از چه میخواهی گوید ده طائفه آدمیان را میخواهم چون مشرکان و بت پرستان و ترسایان
و جهودان و مجوسیان و دهریان و رافضیان و خارجیان و دمغان و جوگیان بفرمان باری تعالی
همه را در کام خود فرو برد و چون هضم داده چنین همه را بخشید باز گوید یا رب گرسنه ام باز آفتاب

ماهتاب و ستارگان آید و هر چون این را بچینند در دوزخ رود و معلوم باد که طائفه مذکوره
را در شکم او موت نباشد بلکه شکم او همین دوزخ است همیشه در آن مضیق احوال معاقب باشند
پس بدان ای فرزند که چون خلائق از میزان خلاص شوند صراط را نصب کنند از موی باریک‌تر
و از تیغ تیزتر و از شب تاریک‌تر و سی هزار ساله راه طول داشته باشد و هر او را هفت کوتل باشد
و هر دو کل خلائق از جن و انس بران باشد کما قال الله تعالی وَاِنْ مِّنْكُمْ اِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلٰى
رَبِّكَ حَتْمًا مَّقْضِيًّا یعنی نیست هیچ احدی از پیغمبران و اولیا و کافران و مومنان مگر گذر
بران دوزخ داشته باشند و همه مردان در دوزخ درآیند بعد ازان هر چه باقتضاء الهی رفته
است خلاصی یابد و هر کرا باری تعالی هلاک کرده است در دوزخ ماند کقوله تعالی ثُمَّ نُنَجِّی الَّذِیْنَ
اتَّقَوْا وَّنَذَرُ الظّٰلِمِیْنَ فِیْهَا جِثِیًّا یعنی بعد آوردن در دوزخ آنانکه مومنان باشند ایشان را
نجات دهیم و آنانکه کافرند ایشان را در دوزخ بگذاریم و در خبر است که در کوتل اول خلائق
را از توحید باری تعالی پرسند که باری را چگونه می‌شناسید و در توحید او شرک آورده اید یا نه
بیگانگی او چگونه متیقن بوده اید و در کوتل دوم از ادا کردن نماز پرسند که چگونه باحکام و ارکان
ادا کرده اید و فرائض و سنن و واجبات او چگونه بجا آورده اید سوم جا از روزه پرسند و این سه
بالفعل است از هر عدی پرسند و در کوتل چهارم از کیفیت از حج پرسند کسے را که استطاعت
زاد و راحله و امن طریق باشد و در کوتل پنجم از ادای زکوٰة اموال پرسند و در کوتل ششم از
حقوق والدین پرسند و در کوتل هفتم از حق مظلومان پرسند پیغمبر علیه الصلوٰة والسلام فرمود دوزخ
را پرسیدم از درویشان هست خود گفتند یا رسول الله درویش فقیر را میگوئی که در دنیا چیزی ندارد
گفت لا بلکه ایشان هست باشند که نماز و روزه و حج و زکوٰة بجا آورده باشند اما فردای قیامت یعنی
درویشان هست زنند که خون ما را بنا حق ریخته و دیگرے گوید که مال مرا بنا حق خورده هذا بر خلائق
ظلم کرده باشد مظلومان جمله اموال او را ببرند و او درویش باند یعنی مفلس باند از عمل خود پس بدان
سبب بآتش سوزد و منقول است که اگر سوم حصه درمی از کسے بظلم خورده باشد یا نصد نماز که
مقبول درگاه خدا باشد از دست ببرند و در تفسیر مدارک آورده است که چون جمله
خلائق را در دوزخ هست پس احوال مومنان چگونه باشد گفته اند اینکه آتش دوزخ مطیع

نه عاصی بفرمان باری تعالی برکافران و فاجران حمله کند و ایشانرا بگیرد و بر مثال چون آتش
ابراهیم علیه السلام سرد شود تا ایشان بگذرند و هر گروه فوج فوج شده بگذرند پس هفت کوتل
در هر جا که غلط شوند در دوزخ روند پس در دوزخ اول که جحیم نام اوست درو عاصیان امت
رسول الله باشند و کمترین عذابهای دوزخ آنست که نعلین آتشین در پای ایشان کنند
که مغز سر ایشان از شدت حرارت چون دیگ مسین بجوشد منقول است از حضرت
رسول الله صلی الله علیه و سلم که دیدم بیابانی را در دوزخ که طول و عرض و ندانند هیچ احدی جز
خدای علیم و دران بیابان صندوق آتشین دیدم بغایت کلان و دران صندوق کسی دیدم
مر او را یک لک سر بود و در هر سر او یک لک روی بود و در هر روی او یک لک دهن بود و در
هر دهن او یک لک دندان بود گفتند یا رسول الله این عذاب از که باشد گفت از کسی که
دو سوره قرآن بخواند و خمر خورد و یا قمار بازی کند چون شیر و قطار وایضاً در دوزخ
صندوقها اند پر از مار و کژدم هر کژدم مقدار چهل ساله راه طول دارد و در دهن هر یک از ان
ماران آسیای آتشین می گردد که اگر یک مار از ان نیش بر کوههای دنیا زند کوهها چون موم
بگدازند و در دوزخ دوم که جهنم است دران کسانی باشند که از فرائض با بیباکی گردن کشی
کرده باشند و از جهت سستی و کاهلی نفس نماز را بجای نیاورده باشند و در پایه جحیم دران هست
دران دوزخ هر آنکسان را هفته باشند و هر هفته هشتاد سال و هر سال هشتاد ماه و هر ماه هشتاد
روز و هر روز هشتاد ساعت و هر ساعت او چون هزار سال این دنیا باشد و از جحیم آتش
او سخت تر گرمی دارد کما قال الله تعالی قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا یاران گفتند یا رسول
الله چرا این عذاب این آتش نیز کافیست حق تعالی سخت گرمی برای چه یاد کرد گفت ای یاران
من اگر این آتش را دران دوزخ بیابد در وی خواب کند و در دوزخ سوم که نام او لظی است جمله
انواع مشرکان و کافران و بدبختان باشند و منکران باشند کما قال الله تعالی فَأَنذَرْتُكُمْ
نَارًا تَلَظَّىٰ لَا يَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَى الَّذِي كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ و لظی زبانه زننده را گویند که پانصد
ساله راه دور هر و با نزدیک نه گیرد و در دوزخ چهارم که نام او سقر است جهودان و ترسایان و دشمنان
خلفای راشدین چون روافض و خوارج و غیر ذلک باشند و در دوزخ پنجم که نام او سعیر است جمله

انواع شیاطین و اهل صحبه و اهل ذمه باشند زیرا که ایشان جمله احکام شرع شریف را می شنوند
و کفر را مے ورزند و ایشان را عذاب سخت تر باشد از عذاب کافران کما قال الله تعالیٰ و
جَعَلْنٰهَا رُجُوْمًا لِّلشَّیٰطِیْنِ وَاَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابَ السَّعِیْرِ وَلِلَّذِیْنَ کَفَرُوْا بِرَبِّهِمْ عَذَابُ
جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمَصِیْرُ اِذَا اُلْقُوْا فِیْهَا الخ و در جهنمی ست که آواز او چون آواز خرست
اما آوازے که خر در حالت استادن آواز کند و آن بغایت زشت نامی باشد مسامع را
کما قال الله تعالیٰ اِنَّ اَنْکَرَ الْاَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِیْرِ و از غضب الٰهی چون دیگ مسین
میجوشد و زبانهای او یکدیگرے میبرند و از وی میگذرند و شرارهای او چون شتران کلان
باشد و پانصد ساله راه میروانند زبانه گیرد و چون اهل کفار را در آن اندازند خازنان دوزخ
نوزده فرشته کانند که گره پیشانی ایشان باز نشده هست یعنی همیشه ترش رو بیند و هرگز سخن
خوب نگفته اند این کافران را پرسند که اے بدبختان هیچکس از پیغمبران و عالمان شمارا این
احوال معلوم نگردانیده اند و ایشان گویند که بتحقیق ما را بیترسانیدند ولیکن ما ایمان قبول نکردیم
و اگر ما ایمان عقل می ورزیدیم نمی بودیم از دوزخیان و درآن زمان اقرار و اعتراف بکنند اما از آن
را سود نکند و در دوزخ ششم که نام او زمهریرست و آن از برف و ژاله است و سردی او در نهایت
سرد چنانکه گرمی دیگران بغایت گرم است پس جمله انواع یاجوج و ماجوج و آن آدمیان مختلف
الالوان که پیش ازین بیان کرده شده درو باشند و در دوزخ هفتم که نام او هاویست جمله
مضل مردمان چون پیران ناقص که مریدان بفسق و فجور و به برگشتن از طریق شریعت خوانند
و جوگیان و برهمنان و غیب گویان و منجمان باشند و معلوم باد که هر دوزخی که مراتب
از دیگری فرو ترست آن از آن اعلیٰ گرم ترست چنانکه بترتیب مذکور شدند و در جهنم ست
که این دوزخیان هفتاد هزار سال گویند رَبَّنَا رَبَّنَا هیچ رحم بر ایشان نشود و بعد از آن اتفاق
کنند که در دنیا مسلمانان صبر مے نمودند تا آن کار بخیرے انجامید ما ایمان نیز صبر کنیم هفتاد هزار
سال صبر کنند از حق تعالیٰ خطاب بر ایشان آید که اگر صبر کنید یا نکنید من برشما رحم نکنم باز چهار
هزار سال رَبَّنَا رَبَّنَا گویند بعد از آن یک کرت از زبان ایشان این بر آید رَبَّنَا غَلَبَتْ
عَلَیْنَا شِقْوَتُنَا وَکُنَّا قَوْمًا ضَالِّیْنَ رَبَّنَا اَخْرِجْنَا مِنْهَا فَاِنْ عُدْنَا فَاِنَّا ظٰلِمُوْنَ و از حضرت

عزت عتاب برایشان نازل شود و بگوید قَالَ اخْسَئُوا فِيهَا وَلَا تُكَلِّمُونِ ۝ إِنَّهُ كَانَ فَرِيقٌ
مِّنْ عِبَادِي يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَأَنتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ ۝ فَاتَّخَذْتُمُوهُمْ
سِخْرِيًّا حَتَّىٰ أَنسَوْكُمْ ذِكْرِي وَكُنتُم مِّنْهُمْ تَضْحَكُونَ ۝ در خبر است که کافران در دوزخ
بگویند ای پروردگار بدبختی نفس ما غالب شده بود اگر ما را بیرون کشی و باز بگردیم بمعاصی
و کفر پس آن هنگام از ظالمان باشیم از حضرت عزت خطاب شود که ای بدبختان خاموش
باشید زیرا که چون در دنیا بندگان استغفار و آمرزش میخواستند و عبادت من میکردند و
ریش و فش می ماندند شما ایشان را مسخره و استهزا میگرفتید و خنده میکردید پس الحال از رحمت
من ناامید باشید بعد از آن دوزخیان چون سگ بانگ کنند نه بلفظ خود فهمند و نه دیگران
بلفظ ایشان فهمند و گاهی آرزو برند که یارب اگر باران می بود ما بان می یافتیم بفرمان
باری تعالی باران و کژدمان برایشان بارد منقولست که حق تعالی مرگ را مانند گوسفند سیاه
کند و بکشد نصف او را در بهشت اندازد و نصف در دوزخ و همه اهل بهشت و دوزخ از ان
بچشند و ندا شنوند که این مرگ است که من بعد از مرگ نباشد دوم اینکه کیفیت باز نمودن
احوال یک بدیگری نباشد که من چه عذاب دارم و تو چه گناه عذاب داری زیرا که چون در دنیا
کسی محنت رسد باز نمودن احوال بدیگری بار از دلش برداشته میشود سوم اینکه ماران و
کژدمان دوزخ از دوزخ بدتر اند از روی سختی زهر دندان ایشان چهارم اینکه دریاست در
دوزخ جحیم نام که سخت جوشیده است چون خوردن بالا گیرند گوشت و پوست روی ایشان
بریزند و چون فرو برند تمامی گوشت ایشان بریزند باز برای عذاب در حال برویند کما
قال الله تعالى يَطُوفُونَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ حَمِيمٍ آنٍ ۝ و در خبر است که امت حضرت رسول الله
صلی الله علیه وسلم هر چند گنهگار باشند روهای ایشان سیاه نگردند و چشمان ایشان زرد نگردند
روزی جهودان از خازنان دوزخ پرسند که ای خازنان ایشان کیانند که روی ایشان سیاه
نگشته است گویند ایشان گنهگاران امت محمد رسول الله هستند پس جهودان گویند که ای
امت محمد شما بر ما فخر میکردید و محمد شما نفع نکرد ایشان تضرع بدرگاه لم یزل برآرند که چرا
ما را در معرکه کافران شرمنده کردی از حضرت عزت خطاب شود مر جبرئیل را که برو حال

امت محمد بہ بین جبرئیل بیاید و خازن را گوید تا در دوزخ باز کند گوید اے خازنان حال امت محمد چیست عاصیان در حال فریاد بر آرند کہ اے خازنان وی کیست کہ از حال ما یان می پرسد گویند دوست جبرئیل کہ پیغامبران فرود می آید ایشان فریاد بر آرند اے جبرئیل سلام ما بر محمد برسان کہ ما را چرا بجہودان ماندی چون این خبر جبرئیل بحکم رب الجلیل بمحمد علیہ السلام برساند در حال برخیزد و بر زمین گرم ایستد کہ امت مرا بکافران ہمراہ بازہ یا امتم بہ بخش و یا من بہ بہشت نروم و بی بی فاطمہ زہرا رضی اللہ عنہا نیز استادہ شود بیک دست امیر المومنین حسین رضی گرفتہ باشد و بگوید کہ یارب جزاء طفلان بے گناہ من بدہ و خون بہا از این دہ تا عذاب کنم از حضرت باریتعالی خطاب برسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم آید کہ شمر و یزید را ہفتاد بار بر پل صراط بکارد ہای آتشین پارہ پارہ کردم و بگداختم باز برائے عذاب زندہ کردم و من قسم بعزت و جلال خود یاد کردہ ام تا بی بی فاطمہ رضی و جملہ مقتولان خونیان را نہ بخشند ہمیشہ بدین نوع معذب دارم بلکہ عاصیان دیگر را نیز بشومیت ایشان نجات ندہم تا آنکہ بی بی فاطمہ رضی اگر ایشان را نہ بخشد رسول اللہ ہر چند بہ بی بی الحاح کند قبول نکند بعد از ان بیک ناگاہ در ہوا تختہا را پیران بینند کہ بیا بیت لطیف و نظیف و بلند و خرسند و در ان مجلسہای رفیع باشند و در ان نغمہا سرود و آوازہا گوناگون باشند کہ اگر آواز یک نغمہ از ان در دنیا شنودہ شود مرغان از ہوا در افتند و آن از رفتن باز ایستند و زہرہ ہائے عاشقان بترقند

نظر بی بی فاطمہ رضی و حسن رضی و حسین رضی و جملہ مقتولان و مظلومان بر آن برسد گویند یارب این ابو و کوشکہا و تختہا کیان را باشد ہاتفے برایشان آواز کند کہ این از کسے باشد کہ قاتل خود بہ بخشد تمامی مقتولان بیکبار فریاد بخشیدن بر آرند پس از انجا معلوم بشود کہ یزید و شمر بہ بہشت برسند و چون بی بی فاطمہ رضی شود ہر یک از شفیعان دست بشفاعت زنند پس طفلان در پیش عرش بایستند و فریاد و گریہ بر آرند از حضرت پروردگار خطاب شود کہ اے طفلان بے گناہ چرا گریہ میکنید گویند یارب تا در دنیا پدر یا مادر و پدر سیہ نشدہ ایم الحال طاقت جدائی نداریم گویند ایشان گنہگار اند بمقدار گناہ عقوبت شما بہ بہشت بروید طفلان گویند ہرگز نرویم تا مادر و پدر ما را نہ بخشی حق ملائکہ را فرماید

کہ ایشان را بزور گرفتہ در بہشت برید چنان بگریزند کہ ملائکہ ایشانرا گرفتن نتوانند باز
حکم باری تعالی شود از روی عتاب کہ اے طفلان چون حکم من قبول نمی کنید پس شما نیز
بدوزخ روید ہمگی یکبار روان شوند چون بر کنار دوزخ رسند بفرمان حق تعالی لرزے در
دوزخ بتابد چنانکہ ہر طفل والدین خود را ببینند مجرد دیدن چون مرغان سفید خود را در دوزخ
پران اندازند از کثرت شفقت ایشان در تمامی عرصات محشر بود و گریہ بخیزد و اما آتش دوزخ
بگریزد از ایشان و ایشان والدین را خلاص کردہ بیارند و منقولست کہ پسر پیشتر
رود و والدین در عقب او روند و اگر دختر باشد والدین را پیش اندازد و او در پس رود و سقط
نیز برائے شفاعت زندہ شود اگر خلقت او ظاہر باشد و بر پلصراط مردمان فوج فوج روند اول
فوج عاشقان در رسند گویند کیانند گویند عاشقانیم گویند عاشقانرا ہیچ نسبت بگذرید بعدہ
فوج محبان در رسد ایشان را نیز ہمچنان گویند بعدہ فوج مومنان مطیع و متقی در رسد ایشان
را نیز ہمچنان گویند بعدہ فوج عالمان در رسد گویند عالمانرا ہیچ نسبت بگذرید گویند یارب
نگذریم زیرا کہ در فرقان مجید خود فرمودہ بودی انما المؤمنون اخوۃ یعنی مسلمانان چون
برادرانند و باز در جاے دیگر فرمودہ بودی کہ ہر کہ از اقرباے خود و برادران خود قطع کند
شفقت و مودت را پس چنانستے کہ از من قطع کردہ باشد پس الحال نیز بران عمل کنیم و
از برادران عاصیان خود قطع نکنیم تا بہ بلا گرفتار نشویم فرمان شود کہ ایشان را ہنوز بقدر
گناہ عذاب ہیچ است شما بگذرید ایشان قبول نکنند فرمان شود ملائکہ را کہ سلاسل در گردن ہر
ایشان اندازند و بسوے بہشت بکشید ہمچنان کنند اما ایشان را خدا چندان قوت بخشد
کہ اگر تمام ملکوت در یک کس بچسپند جنبانیدن نتوانند بعدہ فرمان رب العزت بدان شود
کہ اگر بجانب بہشت نمیروید پس شما نیز با ایشان در دوزخ باشید در حال بسم اللہ الرحمن الرحیم
گویند و بجانب دوزخ روان شوند چون نزدیک رسند آتش دوزخ از ایشان بگریزد و بگوید
یارب تو عہدہ سیاہ رویان کردہ من طاقت تاب این سفید رویان نمیدارم پس ایشان
بر جاہاے دوزخ برسند و دستہا را فرو لغان کنند ہفتاد ہفتاد بیک تار ریسمان بیرون
آیند ہمہ بمقداری کہ ارادہ خدای تعالی باشد خلاص کنند و از طرف عاصیان فریاد کنند بیا[illegible]

بعضے گویند کہ ما کفش شما راست کردہ بودیم و بعضے گویند کہ ما خدمت در متاع دنیا و دستگیری
کردہ بودیم و بعضے گویند کہ ما خدمت شما ایجان کردہ بودیم و ہمہ را نجات دہند و چون
عاصیان را روان کنند شیطان لعین فریاد برآرد کہ یا الہ العالمین مطیعان مرا چرا بخشیدی
کہ ایشان در تمام عمر بگفتہ ما خون ناحق و زنا و خمر خوردہ و مال دیگر بناحق غارت کردہ می بردند
خطاب آید کہ ای لعین از ایشان دست انداز گوید یا رب بہتر سہم خطاب آید کہ اگر تو مے زنی
من از کرم خود شرم دارم کہ چون یکبارہ بخشیدم باز پشیمان نشوم آن لعین نابکار و آن ملعون
شرمسار بحضرت رب العزت دعوی و خصومت پیدا کند کہ فرزندان مرا چرا یاری کردی ایشان
در قبول کردن امر من بودند حضرت عزت گوید ای ملعون من با تو دعوی در پیش قاضی تمام
کنم منقول ست کہ دران زمان منبرے رست کردہ شود و امام اعظم ابو حنیفہ را بران
استادہ کنند و از حضرت عزت خطاب آید کہ ای امام این مسئلہ را بمثال و بیاوری قیاس کن و
این مثال آن ست کہ شخصے در دنیا زمین بگرے بیکاشت شما او را چہ حکم مے کردید امام
گوید یا الہ العالمین ما از روی کتاب چنان حکم مے کردیم کہ بقدر رسیدن فصل غلہ صاحب
تخم مے دادیم و زمین را بصاحب زمین میدادیم پس باز خطاب آید کہ اے ملعون بندگان
من چون زمین بودند و تخم تو گناہ و بدی بود در ایشان کاشتہ بودی الحال لائق تو نیست
کہ بدی را در گردن تو اندازم و بہ دوزخ فرستم و ایشان را بہشت برم ملعون در انجا بایستد
بدوزخ شود و تمام ملکوت او را جنبیدن نتوانند زیرا کہ بسبب این طوق لعنت کہ در
گردن او باشد ثقیل باشد کما قال اللہ تعالی عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ پس فرمان
حضرت رب العزت شود کہ اول طوق او بریدہ در دوزخ اندازند بعدہ سگ سیاہ از دوزخ
برآید چون گربہ موش را گرفتہ در دوزخ در آرد در خبر ست کہ چون شفاعت کنند
مومنان را کافران نیز امیدوار شوند زیرا کہ ایشان نیز بعضے آفتاب بعضے ماہتاب و
بعضے کوہ و درخت و سنگ و گنبد و بعضے بت و غیر ذلک من معبودات الکفار را پرستیدیم
ایشان نیز مایان را شفاعت کنند حق تعالی آفتاب و ماہتاب و ستارگان و غیر ذلک
معبودان ایشان را چون دیگ سیاہ کردہ بہ دوزخ اندازد و در حق ایشان بد دعا کنند کہ

مسئلہ در بیان قضاء امام اعظم

بغضب الٰہی گرفتار شوید یا لائق عبادت نبودیم چرا عبادت ما میکردید تا بشومیت شما
ما نیز گرفتار شدیم بعد ازان امید کافران منقطع شود و معلوم باد که این عذابها و ہولہا
بر کور در حالت کوری بیت و بر لنگ بر حالت لنگی و غیر ذلک از عیوبان ہمان حال بگذرد
اما چون از دوزخ بگذرند اہل بہشت را بدریا بحر الحیوان بشویانند اما در تفسیر منیر
مے آرد در بیان این آیت که وَيُسْقَوْنَ مِنْ رَّحِيْقٍ مَّخْتُوْمٍ خِتٰمُهٗ مِسْكٌ یعنی رحیق
نام چشمه ایست بیرون از بہشت که بوی او از مشک زیبا تر ست و ہمه مومنان از مردان و
زنان آنرا دران چشمه بشویانند چون ازان آب بیرون آیند ہمگی جوانان تازه روی گردند
که بر بدن ایشان موی نباشد جز موی سر مگر بابا آدم و محمد رسول اللہ ﷺ را ریش باشد بلیکن
زیبا تر که ہیچ کالای بہشت برابر ایشان نباشد زیرا که او ابو البشر و او خیر البشر و مردان
چون جوانان سی ساله باشند و زنان چون دختران سیزده ساله اما قد مردان شصت گز
باشد و ہفت گز عرض سینه داشته باشند و قد زنان شانزده گز باشد بعد ازان حلہای بہشت
بپوشانند و بر براقہای بہشت سوار کنند بعد ازان صفوف راست کنند صد و بیست صف
مہیا شوند چہل صف ہمه پیغمبران با امت خود باشد و ہشتاد صف امت رسول اللہ ﷺ
باشد و طول ہر صف پانصد ساله راه باشد و حضرت محمد رسول اللہ ﷺ را در عماری
فرشتگان بردارند و چہار پسران رسول اللہ ﷺ در پیش ہمه صفوف روند و اسپ بازی
میکنند و سائر مردان چون گوہر شب چراغ دران صفوف نمایند و زنان را نیز در عماری
بردارند و بدین شادی و طرب بدروازهٔ بہشت درآیند بعد ازان فرشتگان در پیش آیند
و بگویند سَلٰمٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوْهَا خٰلِدِيْنَ پس ہر یک را طرف سراہای
خود روان کنند در خبر ست که یکی از مومن را ہفت سرای باشد و عرض دیوار ہر سرای
پانصد ساله راه باشد اما لطیف تر که ہر چه از اندرون ست مر صاحب او را از بیرون بنماید
مر غیر را و در ہر سرای ہفتاد ہزار میدان شکار باشد و عرض و طول ہر میدان چون
ہفتاد ہزار برابر این دنیا باشد پس سرای اول از نقره باشد و سرای دوم از طلا باشد
و سرای سوم از زبرجد و سرای چہارم از یاقوت سرخ باشد و سرای پنجم از مروارید باشد و

سرای ششم از نور باشد و سرای هفتم از نور باشد لطیف تر از همه چون صاحب از سرای اول
در آید حوران که در آن سرای الحال در خواب اند در آن زمان بفرمان حق تعالی بیدار شوند و
ندا شنوند که برخیزید و به قدوم شوهران خود جامها را بردارید پر از شراب و در شان حوران
گفته اند وَكَوَاعِبَ أَتْرَابًا وَكَأْسًا دِهَاقًا یعنی دختران سیزده ساله باشد و همه نار پستان
و پیالها پر کرده بدست گرفته در پیش شوهران خود آیند بنده مومن از دست ایشان پیاله
بردارد و بنوشد و بر سوی ایشان را بوسه دهد اما از دست آن حوران چنان نور خورشید
که فرشتگان سر بسجده نهند و گویند مگر دیدار باری تعالی را دیدیم هاتفی بر ایشان آواز دهد
سر بردارید این دیدار نیست بلکه تجلی از دست حوران که شوهران خود پیاله ها بالا کرده اند مگر
از پیش سرای سواری حوران را بوسه کند و بگذرد و چون در سرای هفتم در آید تختی را بیند
که پانصد ساله راه طول و عرض داشته باشد و بران تخت بسترها باشد که عدد او واجب تعالی
داند لقوله تعالی مُتَّكِئِينَ عَلَى فُرُشٍ بَطَائِنُهَا مِنْ إِسْتَبْرَقٍ یعنی تکیه زده باشند حوران
بر فرشهای که استرهای آن فرش از استبرق باشد و در روایتی دیگر چنان وارد شده
است که بطائن نام جامهای ابریشم است اما منقولست که اصحاب از رسول الله
پرسیدند که صفت ابره چرا نکرده که استبرق یاد کرد حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود مثال ابره
در دنیا موجود است پس بران فرشها یک حور العین خفته بینند که اگر او را هزار دل بود
باشد همه از دست رود و بی طاقت شده خود را از اسپ بر تابد اما بسیاری لطافت
فرشها چنان پندارد که هیچگاه آرام نخواهد گرفت بلکه همه در جنبش باشد چون نزدیک
آید آن حور از خواب بیدار شود و برویش بخندد و از دندان او چندان برق بجهد که فرشتگان
سر بسجده نهند و پندارند که مگر دیدار الله تعالی است که می بینیم هاتفی بر ایشان آواز کند که دیدار
نیست بلکه استبرق دندان حوران است مسئله در دخول جن در بهشت امام را
توقف است اما اصحاب او حکم بر دخول کرده اند اما در تفسیر خوانده اند که در بهشت ما یان
جن و ملک را ببینیم اما ایشان ما را نخواهند دید که آواز شنوند و بران عمل کنند بعضی بر
کنگرهای بهشت نشسته باشند اما جن بیاد ذوق و شوق باشد و ملک از دیدار محروم اند لیس

هرگاه که تجلی بر ایشان پدید شد سر بسجده نهند که مگر دیدار دیدیم اما هاتفے بر ایشان آواز کند
سر بردارید که این دیدار نیست بلکه تجلی فلان چیز ست الغرض چون حوران بخندند
شوهر از غیرت و کینه در کار شود که ما یان را ندیده و ناآشنا چگونه در روی ما خندیدند و حوران
زبان معذرت بکشایند و گویند که باری تعالی با وعده کرده بود که بر فرش شما بغیر از شوهران
شما کسے دیگر بر نیاید پس دانستیم که بغیر از شوهر کسے نباشد بعد ازان میان ایشان مجامعت
حاصل آید اما تا نیم روز یا پانصد سال باشد و بر ایشان چون یک نفس بگذرد و از غایت خوشی
و آب منی چون باد از ذکر بیرون جهد و در فرج او گم شود اما چون آب سبا از تا دودان نیندی
و بسیاری باشد بعد از فراغ چون بنشینند و ملاعبت کنند این زن دنیاوی از جانب دیگر
پیدا شود بغایتے ظریف و زیبا و ملون آورده اند که این زن در بهشت از حوران زیباتر
باشد زیرا که این را دو درجه حاصل ست یکے درجه ایمان و عذاب دنیا و خدمت شوهر و عبادت
الله و دیگر درجه آن جهان از نیک آن جهان زیبا شود اما حوران را یک درجه آن جهان
است که آن زیبا ست بدان سبب ایشان را زیبا نیست الغرض چون شوهر این
زن به بیند دلگیر شود و داند که این همان زن ست که در دنیا بزن دیگر نمے ماند الحال باز نخواهد
ماند و این زن شوهر را زیر کرده بنشیند و با آن حور دعوی کند که من در دنیا محنتهای شوهر را
میکشیدم الحال تو چرا به پهلوی او نشسته حور گوید که تو نوبت خود را گذاشته الحال نوبت من ست
دران زمان به فرمان خداے بادے از زیر عرش وزیدن گیرد تا کینه ایشان گم شود و هر یکی شوهر
را بدیگر بسپارد بعد ازین بدان اے فرزند که خانه هر شخصے بر همین زن باشد
اما حوران چون کنیزکان باشند زیبای مردان را شان نیست بلکه روز بروز قوت و حسن
بیشتر شود چنانکه در دنیا روز بروز ضعف و قباحت اما این زنان دنیا از حور زیباتر باشند
و زیبای حوران گفته اند که اگر یک ناخن ایشان در دنیا نماید روشنی آفتاب را ناچیز کند
اگر آب دهن در دریاها اندازد چنان شیرین شوند که اگر همه دریاها را یک شخص فرو برد
سیر شود و در شان ایشان حق تعالی مے فرماید فِيهِنَّ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ لَمْ يَطْمِثْهُنَّ
إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ ۝ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ۝ كَأَنَّهُنَّ الْيَاقُوتُ وَالْمَرْجَانُ ۝

یعنی دران باغهای بهشت حوران کوتاه چشمان اند که لمس نکرده اند ایشان را آدمی و
پری و در زیبائی سرخ و سفید آمیز اند زیرا که سرخ محض و سفید محض از تحسین بعید است
و ایضاً قوله تعالی هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ یعنی جزای احسان نیست بجز
احسان یعنی خلود آید در بهشت و حوران بی منت و احسان جز و لیست قول لا اله الا الله
است و جز و لیست احسان بعد از ایمان عمل صالح است و معلوم باد که درین سوره هر یکی را باغها
کما قال الله تعالی وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّتَانِ یعنی کسی که در دنیا از ترس باری تعالی از معصیت
باز ماند مر او را حق تعالی باغ ببخشد که درختان آنها بسی کلان و بزرگ بود کقوله تعالی فیهما
مِنْ كُلِّ فَاكِهَةٍ زَوْجَانِ یعنی دران باغها از هر جنس میوه در یک جا دو باشد و جز و لیست
تحیری را مستحضر گفته اند یعنی اگر ایشان برادرانها باشند در آنجا نیز بالا روند و اگر شخصی بزیارت
الحوین و یا بسیر کردن در بهشت روند در کشتی بنشینند و بهر جانب که خواست او باشد آب
بران جانب روان شود و باز بوقت برگشتن بخانه بیایند رنج و ماهی دران کشتی بپزند نیم
پخته و نیم بریان و گوشت ایشان را بخورند و استخوان را در آب اندازند باز ماهی پیدا شود
و ایضاً قال الله تعالی وَجَنَى الْجَنَّتَيْنِ دَانٍ یعنی میوهای این باغ نزدیک است یعنی
مسخر است اگر خواهد که در دهن من افتد و یا شاخ فرود آید تا من بگیرم در حال همچنان شود
و ایضاً قال الله تعالی وَمِنْ دُونِهِمَا جَنَّتَانِ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ مُدْهَامَّتَانِ
یعنی غیر ازین دو باغ دیگر در بهشت باغها اند که درختان او از کثرت بسیاری و کبودی چون
سیاه محض نماید و ایضاً قال الله تعالی فِيهِمَا عَيْنَانِ نَضَّاخَتَانِ یعنی دران باغهای
چشمه ها اند که میجهد آب ایشان بالا حتی که از سر درختان بگذرند و ایضاً قال الله تعالی
فِيهِمَا فَاكِهَةٌ وَنَخْلٌ وَرُمَّانٌ منقول است که دانه انار چون هفت برابر دنیا باشد
و هر دانه چند سواران و غلامان استاده باشند و ایضاً قال الله تعالی فِيهِنَّ خَيْرَاتٌ حِسَانٌ
یعنی دران باغها حوران اند نهایت لطیف و لطیف و نیک خوی و ایضاً قوله تعالی
حُورٌ مَقْصُورَاتٌ فِي الْخِيَامِ یعنی مستور شده در خیام یعنی در بهشت خیمها اند که بانصد ساله راه
بلندی و فراخی دارند و دران خیمها حوران اند که آدمی و پری و جن و سایه ایشان را ندیده اند و

ایضاً قال الله تعالی مُتَّکِئِینَ عَلَی رَفْرَفٍ خُضْرٍ وَعَبْقَرِیٍّ حِسَانٍ یعنی آن حوران بر ران
خیمها تکیه زده اند بر بالینهاے که رنگ آمیز اند بخطهای سبز وسفید دراز کشیده و رنگ خیمه سبز بهجا
ست وایضاً قال الله تعالی وَیَطُوفُ عَلَیْهِمْ وِلْدَانٌ مُخَلَّدُونَ إِذَا رَأَیْتَهُمْ حَسِبْتَهُمْ
لُؤْلُؤًا مَنْثُورًا در خبر است که چون بنده مومن بدان نعیم جنت مفرح شود پس در خطره
ش که پیدا شود که اگر مارا لشکرے بودے در حال از هر میوه سواران بیرون آیند که اندام ایشان چون
دُرِ ناسفته نماید پس هر مومن را شصت هزار امرا باشند و هر امرا را هشتاد هزار چوبداران باشند
همگی با چوبهاے مروارید بدست و گاهے بدان مقدار لشکر و حشم و هجوم بخیال شکار دران میدانها
که مملو بشجر اند چون ایشان برسند همگی درختان همان روند تا صفوف لشکر انقطاع نه پذیرد و
هر یک ازان لشکریان صد و صد آهوان را بکشند که نیمه پخته و نیمه بریان باشند بعضی ازان
بخورند و بعضے را بخانها بیارند و چون تنخواها اندازند باز آهو روان شوند زیراکه دران سراے
قرار و ستیزی نیست بلکه ابد الآباد دران بقاست وایضاً باین مقدار لشکر و حشم بزیارت
رسول الله صلعم و سائر پیغمبران و گاهے بزیارت مادر و پدر و گاه بزیارت برادر مومن بروند
و آن صاحب خانه او را و تمام لشکر او را مهمانی بدهد و گاه میان خود دعوت مهمانی کنند طعام
و شراب رنگ برنگ و پیش آرند و اسپان در بهشت بر چند نوع اند بعضے را دو پاے و دو
بال ست چون مرغ و بعضے را گفته اند که هفت برابر این دنیا در زیر سم ایشان آید نوع اول بهر
گام هفتاد هزار سال راه را قطع میکنند و نوع دوم را حساب نیست در خبر است که در بهشت
روز و شب نباشد بلکه بعدتے هزار سال مشک سیاه بارد و آن علامت شب ست و بعدتے
هزار سال مشک سفید بارد و آن علامت روز ست و در بهشت خواب نباشد زیراکه از کوفت
و محنت می خیزد و این اسبوعه در و نیز بحساب ست چنانکه در روز یکشنبه مومنان مهمانی بکنند
یاران و محبان را دعوت نمایند و در روز دوشنبه مادر و پدر مهمانی بکنند و فرزندان را دعوت
نمایند و در روز سه شنبه فرزندان مهمانی بکنند مادران و پدران را دعوت کنند و در روز
چهارشنبه عالمان و مشائخان دعوت و مهمانی بکنند متعلمان و مریدان را دعوت نمایند و در روز
پنجشنبه متعلمان و مریدان مهمانی بکنند عالمان و مشائخان را دعوت نمایند و در روز جمعه حضرت

ذو الجلال و باری ذو الکمال مهمانی بکند و جمیع مومنان را دعوت کند و معلوم باد مهمانی
کردن ایشان چون در دنیا پختن و کشتن نباشد بلکه از هر چه بخواهند در حال ایجاد آن
نوع پیدا شود مسطور است که بعضے در دل آرند که اگر ما را زراعت می بود بهتر مے بود در حال
غله بروید و در حال خوشه کند و پخته شود و درو کرده شود و حاصل کرده شود و پاک شود و توده
شوند و ایضاً اگر کسے در دل آرد که بار فرزند بودی بهتر بودے در حال بزاید اگر خواهد که بیانی
کلان شود تا بدو ملاعبت کنیم همچنان شود و اگر خواهد که در حال کلان شود همچنان گردد کما
قال الله تعالی وَفِيهَا مَا تَشْتَهِي الْأَنْفُسُ پس هر چه در خطره آید در حال موجود شود و نیز
اندوختن در بهشت نیز باشد قال الله تعالی فِيهَا سُرُرٌ مَرْفُوعَةٌ وَأَكْوَابٌ مَوْضُوعَةٌ
وَنَمَارِقُ مَصْفُوفَةٌ وَزَرَابِيُّ مَبْثُوثَةٌ یعنی در بهشت تختها باشند بلند که پانصد ساله
راه بلندی داشته باشد و بران صراحی بے شمار نهاده باشند و بالین های بے عدد و فرشهای
پهن که بطائن ایشان از برف باشد و منقول است که کافران طعنه و انکار مے کردند که
مومنان صد سال بر آیند و صد سال فرود آیند تمام عمر ایشان در هبوط و صعود گذرد باری تعالی
از برائے سرزنش ایشان این آیت فرستاد اَفَلَا يَنْظُرُونَ اِلَى الْاِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ یعنی
آیا نمی بینند این کافران اشتر را که چگونه آفریده ام او را که اگر کودک نابالغ او را بخواباند خواب
کند و او سوار شود همچنان آن تختها در حال فرود آیند و مومنان سوار شده بالا روند
چون بالا روند هر یک بر تخت خود نشسته باشد و با دیگرے حکایت کند اما این جهان
که چنان و چنین بر ما گذشته است و هر یک هفتاد من طعام بخورد و شراب بخورد و چون
عرق خوشبوی از بدن ایشان بر آید و سیر شوند در دنیا چون خوردنی کسے بسیار خورد
رنجور شود و زوال عقل باشد اما در بهشت تندرستی و کمال عقل حاصل شود مسئله چون یک
زن را دو شوهر یا سه و یا بیشتر باشند یکے بعد دیگرے در بهشت از کدام شوهر باشد جواب
در بستان ابو اللیث سمرقندی آورده است که هر کرا او راضی باشد از و شود اما بدان خوش
او باری تعالی در حال زنان را پیدا کند و بدان شوهران دیگر بدهد تا ملالت خاطر نباشد
بدان اے فرزند که نعمتهاے بهشت بلا حد و عد اند چون عطایا [illegible]

و مفرح و معمور شوند و مشغول گردند باری تعالی فرشتگان را فرمان دهد که بندگان مرا
بمهمانی من دعوت کنید چون فرشتگان بروند چوبداران نمانند بر گردند بگذا چند کرت
بر گردند بعد از ان بدرگاه لم یزل بنالند که چوبداران ما را نمی مانند فرمان شود که شما چرا بی
ادبی ایشان می بینید باید که شکستگی گرفته بروید در تحت عرش خوانها اند پوشیده برابری هر یکی از
مسلمانان یکی را بردارند بمجرد برداشتن چندان بدرخشند که فرشتگان با امید دیدار سر بزمین
نهند چون بچوبداران برسانند ایشان بخلاف قریب برسانند بگذا تا دست بدست بر بنده مومن
برسانند چون دستارخوان باز کنند سیبی دران باشد چون سیب را بشکنند از ان میان
حوری بر آید که حوران دیگر پیدا پری او چون انگشت در پیش آفتاب نمایند اما چشمان بر هم
نهاده تا سقف بر کوری چشم او خورده لطفی آواز کند که بوسه بر پیشانیش بده چون بوسه دهد چشمان
باز کند و بخندد و چنان برق بجهد که فرشتگان با امید دیدار سر بزمین نهند شوهر گوید که من تو
آشنا نبودم چرا بر وی چشم نداری گوید باری تعالی ما را فرموده بود که تا شوهران خود را ندیده اید
چشمان باز مکنید چون تو بوسه دادی دانستم که شوهر من تو باشی بعد از ان چون مومن شوق
کنارگیری پیدا کند هر یکی از جیب خود خطی را بکشند و بدست ایشان بدهد در هر خط چهار سطر
نوشته باشد یکی آنکه باری تعالی می فرماید ای بندگان چنانکه من زنده ام که زندگانی مرا
زوال نیست شما را نیز همچنان کردم دوم اینکه عطا کردم شما را پادشاهی همیشه که حد و عد و زوال
و نقصان ندارد سوم اینکه تندرست گردانیدم شما را بخلاف دنیا که هرگز رنجور و بیمار نخواهید
شد چهارم اینکه گردانیدم شما را جوانان که هرگز پیر نشوید اما یک عنایت دیگر دارم که آن را نیز بر
شما خواهم کرد مومنان بیکبارگی گویند یا رب از عذاب دنیا و عرصات و دوزخ و صراط ما را
نجات دادی و نعمات سرمدی بهشت رسانیدی پس کدام عنایت تو بهتر ازین باشد لطفی
آواز دهد از پرده غیب یا عبادی که من وعده دیدار شما گفته کرده بودم پس معلوم میشود که شما فراموش
کنندگان اید همیشه آورده اند که چندان غوغا و شور به بهشتیان رسد که همه نعمات بهشت
را فراموش کنند فرشتگان همان اسپان و دنبے را بیارند و بران سوار شوند و زنان را
فرشتگان تو عماری بردارند و بجانب دار الجلال روان شوند و دار الجلال میدانی است

در بهشت که اگر بران اسپان تیز روند آن عمر ایشان راست ابد الآباد دران بتازند
هرگز انتها و او را نیابند پس دران میدان مقصوره را بیابند که چهار صد دروازه داشته
باشد و از یک دروازه تا دروازهٔ دیگر چهار صد ساله راه باشد و از هر جانب بدان مقصوره
درآیند و دران مقصوره گنبد باشد بعضے از نور و بعضے مرتب از یک خشت طلا و یک نقره
و بعضے از مشک سفید انبیاے بر گنبد نورانی بنشینند و علما و اولیا بر گنبد زر و عامهٔ مومنان
بر گنبد مشک پس فرمان رب العزت شود فرشتگان را که کاسهای شراب بر ایشان
بخورانید هر یکے چندان بنوشند که فرشتگان در مانده شوند مناجات کنند که یارب مست
مے شوند فرمان شود که شما از میان بدر شوید مرا با ایشان وعدهٔ هست همه بیرون روند
جز جبرئیل علیه السلام قوله تعالى عَالِيَهُمْ ثِيَابُ سُندُسٍ خُضْرٌ وَإِسْتَبْرَقٌ وَحُلُّوا
أَسَاوِرَ مِن فِضَّةٍ وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا یعنی بر ایشان جامها باشد از استبرق
و در دست و پای خلخال نقره داشته باشند و در و مروارید را در گردن انداخته زیرا که زیور
در دنیا بر مردان حرام ست و در بهشت روا گردد چرا که ایشان را پیش نباشد بعد ازان
دو دست از غیب پیدا شوند و صاحب دست دیده نشود و پیاله را بر مومنان برگرداند یکی
یکبار مست شوند و تمام وجود ایشان چون یک مردمک چشم گردد یعنی چنانکه کسے بچشم می‌بیند
دیگر اندام نه اما دران زمان تمام از اندام ایشان چون چشم شود و بهر طرف ببیند و
خودی را فراموش کنند مگر انانیت که من چنان شده ام و دران سیاه و سبزی تجلی روے
نماید بعد ازان دیدار باری تعالی را چنانکه بے‌مثل و نظیر ست هر یک بقدر یقین و معرفت و تفکر
قدرت و استعداد خود ببیند و به یقین بداند که این همه خدا است که او را مثل و مانند نیست
قال علیه السلام سَتَرَوْنَ رَبَّكُمْ كَمَا تَرَوْنَ الْقَمَرَ لَيْلَةَ الْبَدْرِ لَا تُضَامُّونَ فِي رُؤْيَتِهِ یعنی
چون ماه شب چهاردهم بیشک بے شبه خدا را ببینید بطریقے که تشبیه و نظیر نداشته باشد
و اگر لا تضامون بتخفیف خوانی پس معنی چنان شود که تجلے بر هیچ یکے از شما برابر نباشد بلکه تجلی
هر یک اندر خور خود باشد و این صحیح ست کقول الشاعر ابیات نظاره کنان روی خوبت
چون درنگرند از کرانها + در روی تو روی خویش بیند + اینست تفاوت نظرها +

از حضرت شیخ الاسلام والمسلمین شیخ علی بن قنبر علی قدس سره پرسیدم که مراد از کرانه چه
باشد و حال اینکه رؤیت بلا جهت باشد گفت مراد از دیدار نیست ست و مراد اینکه روی خود
بینند یعنی نور خویش بینند و مراتب خویش بینند و مدت دو هزار و پانصد سال مستغرق تجلی
افتاده باشند بعده اول جبرئیل را بهوش آرد و گویند که پر خود را برایشان بکش تا بهوش
آیند زیرا که حوران منتظر راه ایشان اند چون بهوش آیند باز دعوی طلب دیدار کنند
فرمان حق شود که چه مقدار گذشت گویند دیدار دیدیم گویند دو نیم روز فرمان شود که لا بلکه دو
نیم هزار سال بگذشت الحال حوران بشما منتظر اند بعده همان گاو که تحت سبع ارضین است
و همان مرغ که در بحر الحیوان استاده است هر دو را ذبح کنند و به بندگان مهمانی بدهند و حضرت
بی بی مریم و آسیه زن فرعون هر دو را برسول الله تزویج کرده سپارند و اما از طفیل ایشان هر
مومن حوری عطا کرده شود که حوران بهشت در نظر او همچو انگشت با آفتاب نمایند باز سوار شوند زنان
را در عماری گرفته بطرف خانها آیند و بادی از ان جانب بوزد و مشک را در عقب ایشان
پریشان کند تا بخانه برسند بعد از ان چنان نور و جمال پیدا شود که حوران بهشت بجمال ایشان
مزین گردند و بعده هر یک بقدر شوق و محبت خود حق تعالی را دیده باشند بعضی هر روز پنجبار و
بعضی زیاده بران مشغول است که اگر در ان یک چیز بهشت را بیابند بغیر ازین کلمات هرگز
نگفتند که یارب الهی امتی امتی زیرا که تمام دنیا بقیمت تازیانه بهشتی نمی ارزد و گفته اند که
چهار چیز در بهشت بهتر از بهشت اند یکی مرگ در او نیست زیرا که چون در دنیا شخصی بچیزی دل
بندد و مغرور شود از زوال او همیشه اندیشناک باشد و دیگر مجالست کردن با قربا و محبان سیوم
زیارت کردن پیغمبران چهارم افضل ترین همه اینکه دیدار باری تعالی بینند پس معلوم باد
فرزند که نجات از دوزخ و دخول در جنت نشود مگر بتقوی و در حدیث است که چون باری تعالی
بهشت را بیافرید جبرئیل را فرمود که برو و او را ببین چون دید گفت والله بالله و بعزتک که
ان چنین چیز آفریده هیچ کس بغیر این آرام نگیرد باز گفت ای جبرئیل برو و در راه او نظر
کن که چگونه است چون دید همه ریاضت و طاعت و مجاهده و ترک اللذات و بذل المال فی سبیل الله
و بذل النفس فی جهاد النفس و محنت و مشقت و اندوه و غم و صبر و شکر و آنچه طریقه شریعت است

و دید و گفت واللہ کہ بہ بہشت نہ آیند مگر اندکے بسبب سختیہا کہ در راہ ہست باز دوزخ را آفرید
و گفت برو و ببین حال خلائق چون دید گفت بعزتک کہ ہیچکس نباشد کہ درین آید و ہمہ خلائق
ازین بگریزند و بدین راضی نشوند گفت رادا و ببین چون دید ہمہ خلاف طاعت و ریاضت
و عبادت و فسق و فجور چون شرب خمر و زنا و آلت ملاہی نواختن و غیر ذلک من القبائح
کہ در چشم بدبختان در دنیا آسان نمایند و کار حق بر ایشان دشوار نماید گفت بعزتک کہ
ہیچ سبب این راہ ازین خلاصی نیابد مگر کسے کہ تو او را ارادہ نجات کردہ باشی **ایضاً و**
خبر ست کہ در میان بہشت و دوزخ مجادلہ افتاد در بہتر بودن دوزخ گفت کہ اے بہشت
افسوس برین نعم تو زیرا کہ ہرچہ در دنیا قبیح ترین مردان بصورت و خسیس ترین خلائق بصورت
و مال و جمال باشد بتو آید و تو ماوای ایشان باشی نہ ہیچ شرافتے کہ مراست زیرا کہ ہرچہ خوب
ترین مردان بصورت اند و ہرکہ بزرگترین خلائق از روئے مال و جمال و شوکت اند بسبب
فحش و زنا و حرام خواری و خلق آزاری بمن آیند از حضرت رب العزت خطاب شد بر دوزخ کہ اے
دوزخ معلوم تو باشد کہ قبیح ترین مردان را چنان صورت دہم کہ ہیچ چیز بہشت برابر
او زیبائی نباشد و زیبا ترین مردان را کہ نصیب تو باشد چنان زشت و سیاہ روئے گردانم
کہ تو از ایشان بترسی و ناراض گردی قال اللہ تعالیٰ فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ
وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ روزے رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم با جمیع اصحاب در بیابان
تشنہ شد انس بن مالک رضی اللہ عنہ را فرستاد کہ فلان کوہ یعنی فلان چاہ را از من سلام بگوی تا آب خود را
بیرون کشد تا اصحاب من از ان بخورند چون بچاہ و علے رسول اللہ ص رسانید چاہ گفت کہ
جان من فدائے رسول اللہ باد اما چون این آیت مذکور بر رسول اللہ آمد چندان بگریستم کہ
آب در من قطرہ نماندہ است و تمام آب خشک شد و آن چاہ بسنگ بستہ شدہ بود از ان
ترس کہ بار الٰہ ازان سنگ نگرداند کہ آتش دوزخ را بیافروزد چون این جواب را برسول اللہ ص رسانید
تمامی اصحاب چندان بگریستند کہ تشنگی را فراموش کردند منقول است کہ مابین نیران و جنان
حائلیست اعراف نام کہ در ان تودہا مشک ست کہ نہ بدوزخ داخل اند و نہ ببہشت بقول
الشاعر **فرد** حوران بہشتی را دوزخ بود اعراف ٭ از دوزخیان پرس کہ اعراف بہشت ست

مسئلہ در بیان حال مردمان در میان بہشت و دوزخ

بعد از مرور صراط عالمان بران استاده شوند کما قال الله تعالی وَعَلَی الْاَعْرَافِ رِجَالٌ و
بهشتیان خطاب کنند که ای اهل بهشت آنچه با یاران گفته بودیم همه حق بود و گویند صدقنا
همه راست بود و بسبب تصدیق بران رسید بدوزخیان خطاب کنند اهل دوزخ آنچه گفته
بودیم همه حق بود و یافتید پاداش اعمال را یا نه گویند ای عالمان همه راست بود اما به
سبب تکذیب از جان محروم و به نیران مقرون گشتیم و بگویند کافران مر عالمان را کما قال الله تعالی
اَنْ اَفِیْضُوْا عَلَیْنَا مِنَ الْمَاءِ اَوْ مِمَّا رَزَقَکُمُ اللّٰهُ یعنی آنچه از طعام و شراب خدای بشما رزق
داده است اندکی بر ما ریزید گویند خاموش باشید که این را باری تعالی بر شما حرام گردانیده است
بعد از ان عالمان به بهشت روند بدان ای فرزند عمرک الله تعالی فی رحمته وادام
الله علیک وعلی والدیک که مقصود فقیر ازین قصص حکایت و قصه خوانی و حکایات آموزی
نبود بلکه غرض فقیر آن بود تا بدانی که آنچه سیئه است ترک دهی و آنچه حسنه است بپای داری
تا بسبب عمل کردن تو آنرا بفقیر نتیجه امر معروف برسد قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
اَلدَّالُّ عَلَی الْخَیْرِ کَفَاعِلِهِ و در شرح مشارق آورده است که چون حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه وسلم فرمود که هر که صله رحم کند رزق او فراخ گردد و عمر او دراز گردد اصحاب
گفتند یا رسول الله درازی عمر چه معنی دارد گفت مگر از وی کسی پند و نصیحت گیرد و یا ازوی
فرزند صالح زاید و بماند تا هر عملی که بعد او کند او بدان شریک باشد و چون از کسی مقدار
یک صحیفه نوشته ماند از نصیحت ثواب او بجز الله تعالی کسی نداند و کتابت نیز از قبیل امر معروف
است و در شرح مشارق آورده است که همه نیکیها در برابر جهاد چون قطره آب در
دریاست باز گفت که جهاد در برابر امر معروف چون قطره آب در دریاست پس چون امر معروف
لازم بود از ان گردن ساقط کرده ام تا بر تو روشن باشد که راه قیامت دور و دراز است توشه
اندک و یار محرم نی پس درین راه توشه بسیار کن و نفس صالح عمل را با خود یار کن تا در حقیقت
احوال هلاک نگردی فصل سوم در اجناس مسائل و فوائد بدان ای
فرزند که درین فصل آنچه تو گفته بودی از مسئلها شرعیه که ما در باشند بعضی را بیارم تا
ترا و سائر خلائق را فائده حاصل شود مسئله اگر شخصی از روی بازار چیزی بخرد از حلال

مسئله در بیان

وحرامیت آن چیز از بازاری پرسد یا نه جواب بقول امام شافعی رح بغیر پرسیدن روایت
خریدن چیزے اما بقول امام اعظم رح پرسیدن روا نیست زیرا که بازار مصطفی ست و بازار خالی
از حلال وحرام نمی باشد هرچه پیش آید بخرد و خدا بدان ماخوذ نگرداند شرح وقایه **مسئله** چون
شخصے مال دنیاوی جمع کرده بود از نامرضیات چون چیز دزد و حرام بعد از وفات آن
مال بر میراث خواران حلال گردد یا نه **جواب** حلال گردد زیرا که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که
بدترین مردان کسے ست که حساب احوال بخود برد و سود بدیگران بگذارد **وایضاً** قال
علیه الصلوة والسلام مالُ البخیلِ کبیضِ الفیلِ لا ینتفع بهٖ الّا بعد الموت پس میراث
خواران را حساب نکند بلکه نگهدارد و بخورد و اگر قرضداران او بیایند که به بیت المال عاجز
بود از ان مال ادا کند و زکوٰة مال نیز بکنند و فقیران را خوردن حلال باشد زیرا که حق
فقیر در هیچ گاه بر طرف نمی شود فتاوے نوادر **مسئله** چون شخصے غصب کرد گوساله را و یا ماده
گاؤ را پس گوساله بمرد و ماده گاؤ خشک شد تاوان شیر از غاصب بر آید یا نه **جواب** برسد
تحفة الفقه **مسئله** چون شخصے مالک شود مال حرام را و آن را بجائے دیگر بفروشد نفع
او را روا باشد یا نه **جواب** اگر مال درهم و یا دینار باشد نفع او بر بائع و مشتری حلال
باشد زیرا که این مثل دارد چه هرگاه که بصاحب رد کند مثل او را رد کند جائز باشد و اگر عروض
و مواشی باشد نفع او بر بائع و مشتری حرام باشد زیرا که هرگاه رد کند هر جا که باشد جز
این چیز رد کردن چیز دیگر نشاید و رد کردن این متعذر ست فتاوے نوادر **مسئله**
چون بر شخصے مار آید و او از خود انداز د و بر دیگرے رسد و او از خود انداز د و بر دیگرے رسد
و آن ثالث را مار بگزد و بمیرد تاوان جنایت بر عاقله کدام کس باشد **جواب** بر عاقله دوم
باشد زیرا که شخص اول هیبت انداخت پس شخص دوم را شایان این بود که بر زمین انداختے
پس چون او نیز بر دیگرے انداخت تاوان بر او باشد گویا که عمداً کرده باشد و دیگر
اینکه تاوان بر فاعل کارست نه بر باعث تحفه ملکی **وایضاً** در **دستورات القضات**
آورده ست که اگر شخصے سوار شود بر دیگرے و شکم او پاره شود تا روده او بر آید و شخصے
دیگر گردن او را ببرد پس قصاص بر زننده گردن باشد نه بر برآینده **مسئله** چنانکه در

سراجی می آرد که اگر شخصے چاه بکند در زمین غیرے و بغیر او کسے را در آن چاه انداز د تا در آن وجنایت بر انداز نده باشد نه بر کننده مسئله چون کسے مال کسے را بحاکم جابر سعی کند چنانکه حاکم از و بگیرد از ساعی ضمان رسد یا نے جواب بقول امام محمد رح رسد و فتوی جمهور عالمان نیز بران ست زیرا که در خبر ست که فردائے قیامت همان مال را در دوزخ انداز د و ساعی را فرماید تا از آن جا بکشد بمدت هزار سال ساعی آنرا بدهن گرفته و دست و پائے زده بدیوار دوزخ بالا کشد اما چون قریب بخروج آید از دهنش بیفتد باز در دوزخ رود و همچنین بار سوم کرت بیرون کند هزار سال بعذاب دوزخ مبتلا باشد پس چون در آخرت ناخوذ ست بهتر آنکه در دنیا ادا کند تا خلاص شود منیة الکافی مسئله چون کسے از کسے درهم و دینار بقرض و یا بیع و یا بغیر ذلک بگیرد و در غیبت خصم آنرا در آتش انداز د و بیرون بر آید تا وان همقدار از آن مشتری و یا از آن کسے که از و گرفته هست طلب کند و بر این کس هیچ لازم نشود زیرا که گویا که در اصل مال نگرفته بود چنانکه شخصے چهار مغز و یا انار را بخرد و میان او فاسد باشد بر بائع رد کند و بسبب شکستن بر مشتری چیزے لازم نشود منیة الکافی مسئله زمین باشد محل افتاده زید او را مدت چند بکار رد و باز ترک کند عمرو او را مدت چند بکار رد باز ترک کند خالد او را مدت چند بکار رد تا در قبض همین خالد باشد باز زید و عمرو بیاید و دعوی کند و دعوی او نامسموع باشد زیرا که القبض دلیل الملک الحال در ملک خالد ست و زید و عمرو صاحب حظ نبود منیة الکافی مسئله چون شخصی ترک دعوی را سی و شش سال بطریق که در میان ایشان مانع نباشد چون دریا و جهاد و قطع الطریق بعد از آن دعوی او مسموع باشد منیة الکافی و در دستور القضات بعضی گفته اند که اگر کسے سی سال ترک کند دعوی و نامسموع باشد مسئله چون شخصے ماده گاؤ خود به کسے را بشرطیکه نگاهبان پیسر او باشد و روغن را شریک کند و یا روغن را تمام بصاحب ماده گاؤ باشد روا نیست و این بلفظ هندی کهری گویند - هدایه اما در فتاوی محی جواهر مے آرد که بسبب نگاهبانی ماده گاؤ منافع چون شیر و ضرات و روغن همه از و باشد و ماده گاؤ و گوساله از صاحب ماده گاؤ باشد زیرا که این بیع فاسد ست پس گویا که شیر را پیش از تحصیل بروغن فروخته

است و اگر یا دو گاو و گوساله بز و یک یا دو هلاک شوند ضامن نباشد اگر تعدی نکرده باشد
یعنی بدست خود هلاک نکرده باشد مسئله مرشے دختر کبیره بکر خود را بکسے تزویج کرد پیش
از زفاف طلب مهر او شاید یا نه جواب شاید اما اگر صغیره باشد قبض کردن مهر از
شوهر پدر را شاید و اگر شوهر اباکند جبر کرده باشد بر ادا کردن آن مهر پدر را زیرا که مهر
واجب شود بنفس عقد دستور القضاة مسئله چون بمیرد یکے از متعاقدین یعنی زن و
شوهر پیش از دخول پس مهر زن را تمام مهر رسد زیرا که موت بمنزله دخول است سراجی
مسئله چون شخصے دختر را بکسے تزویج کند و از برائے خود چیزے از داماد خود بگیرد از
اموال شاید یا نه جواب نے لقوله علیه السلام نهی عن الحلوان فی النکاح صراح حلوان
خود ستانیدن چیزے را گویند در نکاح پس اگر داماد بعد از بجا آوردن زن آن مال را
طلب از پدر کند رسد یا نه جواب رسد هنیة الکافی اما در روایت قاضیخان هرچه در میان
ایشان تصرف شده است چون مهمانی و جامه و غیر ذالک همان را نیز حساب کند و باقی را
از داماد طلب کند مسئله چون شخصے کنیزک را بخرید و وطی کرد و بار ها پس مستحق شود
آن کنیزک بر مشتری چیزے شود یا نه جواب مهر واجب لازم گردد دستور القضاة مسئله
حلال است بنکاح کردن حامله از زنا و روا نیست نکاح کردن حامله از بندیان اما روا نیست وطی
زانیه پیش از وضع حمل مرجی اما بنقول فصول العمادی اگر ناکح غیر زانی باشد وطی روا نیست
و اگر ناکح بعینه همان زانی باشد حلال است نکاح و وطی هر دو و اگر زنے را کسے ببیند در آن ساعت
زنا کرده باز در آن ساعت نکاح کند روا است مسئله چون شخصے بخواهد که بزن صغیره خود جماع کند اگر
پنج ساله باشد روا نیست و اگر نه ساله باشد دخول کردن روا است و در شش و هفت و هشت سالگی
نظر باید کرد و اگر سمین یعنی فربه باشد که قوت وطی دارد و مشتهی است روا است و اگر لاغر باشد روا نیست
دستور القضاة مسئله شخصے بگوید مرد دیگر را که با زن چه کردی او گوید وطی کردم حرمت مصاهرت
لازم گردد و زن بر و طلاق گردد اگرچه بگوید دروغ گفتم و یا هر دو مسخره گویان باشند زیرا که در
امر حرمت اقرار کافیست دستور القضاة مسئله زن و مرد در پیش دو گواه اقرار کردند که ما
زن و شوهریم لا ینعقد النکاح زیرا که نکاح اظهار است نه اظهار دستور القضاة مسئله مرشے بر

زن را بزدن تا آنکه به بخشد مهر خود را بدان بخشیدن بخشیده نشود والی و دستور القضاة
مسئله مردے زن دیگرے را غصب کرد برائے تزویج خود اگر شوہر آن زن از غاصب بگیرد ہم
بگیرد نکاح کردن آن بر غاصب حلال گردد زیرا کہ بمنزلہ خلع میگردد نسخہ عینی مسئلہ اگر شخصے زن
بعقد قدیم داشتہ باشد و بر وعقد جدید کند روا ہست اما اگر میخواہد کہ نزدیک جدید چند روزے
بگذراند اگر ثیبہ باشد سہ روز اول عقد پیش او بود اگر بکر باشد ہفت روز اما بعد ازان باید کہ
قضاء آن را بصیغہ تمثال نزدیک قدیمہ باز گرداند مجموعہ خانی معاملات مسئلہ چون اختلاف
افتاد میان اجیر و مستاجر در آنکہ کالا برائے ما رائگان عمل کردہ چون دوختن قبا وغیرہ
مزدور گوید کہ باجر کردہ ام بقول ابو حنیفہ رح بینہ را از اجیرے باید والا قول قول صاحب کالا
است بایمین اما بقول ابو یوسف رح باید نظر کرد اگر اجیر شخصے باشد کہ اکثر اوقات رائگان
عمل میکند پس قول قول صاحب کالا است مع یمین و اگر اجیر مشہور بعمل رائگان نباشد پس
قول قول اجیر است بایمین نسخہ عینی مسئلہ مردے دو زن داشت چون روئے شیرہا ہر دو
بصورت چو ماہ منیر + یک سر جا بالے مر پسر صغیر را داد شیر + زنے دوئمی شد بروے حرام + کہ
تا قیامت نباشد حل پذیر + ہر کہ حل این معنی کند + مفتی الآفاق باشد بے نظیر + بیان آنست
کہ عمرو کنیزک صاحب جمال داشت و زید ہمان کنیزک را برائے پسر صغیر شیر خوارہ خود بنکاح خواست
بعد ازان عمرو آن کنیزک را آزاد کرد و حاکم نفس شد او شوہر دیگر کرد یعنی بکر را ازان دیگر شیر بود
زن ثانیہ بکر ہمان پسر پدر را شیر داد کہ این کنیزک در نکاح او بود کنیزک بر بکر حرام شد
زیرا کہ آن طفل پسر او شد و کنیزک زن پسرش شد زیرا کہ زنش بود اول مسئلہ شخصے
دو خواہر و یک مادر بیک کس نکاح کردہ بود جائز ہست یا نہ جواب جائز است بیان
آن آنست کہ کنیزکے بود مشترک میان دو کس از و پسرے تولد شد ہر دو کس دعوئی پسر بودن او
کردند آن پسر ہر دو گردد و کنیزک آزاد گردد و میراث برد از پدر میراث کامل و میراث برند
ایشان از و میراث یک پدر پس این فرزند عین مادر خود را و یک خواہر از یک پدر و خواہر دیگر
از پدر دیگر را نکاح کرد و بیک کس بہ بار روا است این ہر دو مسئلہ از مشکلات حذر خوانی
آزردہ شد مسئلہ کفارت دار اگر روزہ کفارت دارد بحساب دو ماہ اگر ہر دو ماہ بیست

و نه به روز باشد نیز روا است و اگر به حساب شصت روز روا ندرو ایست مگر تمام نصف روز
شرح ابو المکارم مسئله اگر مؤذن و امام جماعت یک کس باشد روا است یا نه جواب روا و ثابت
و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم بعضے از اوقات خود اذان میگفت و خود امامت
میکرد وقوله هذا یفید ما قلنا الی آخره الی قول ابو حنیفة رح یفید ان المؤذن لا یجلس
بین الاذان والاقامة فی المغرب یفید ان المستحب ان یکون المؤذن عالما بالسنة ای
بالاحکام الشرعیة لان للاذان سننا وادابا فلا بد من العلم بها ولانه من باب الجماعة
والدعاء الیها فلا یفوض الی غیر العلماء ولهذا قال علی رضی الله تعالی عنه لو استطعت
الاذان مع الخلفاء لاذنت فثبت ان الاحسن ان یکون العالم اماما فی الصلوة بخلاف ما
یقوله بعض المتاخرین ان الاحسن للامام ان یفوض الاذان والاقامة لغیره فان النبی
صلی الله علیه وسلم ما باشر الاذان والاقامة بنفسه وقد کان امامهم فی الصلوة وقال شمس
الائمة هذا فی حقه علیه السلام وفی خطبا اذان الامام بنفسه اولی لان المؤذن یدعو
الی الله فمن اعلی درجة منا فهو اولی الناس به وقد اذن رسول الله صلی الله علیه
واقام فی بعض الاوقات وروی عقبة ابن عامر کنت مع رسول الله علی سفر فلما
زالت الشمس اذن واقام وصلی الظهر کفایه مسئله اگر صید را از دو و دو نیم شد هر دو را بخورد
و اگر اندک جدا شد اندک بخورد و بسیار را بخورد مجموع باکی مسئله اگر صید را به تیر زد و خون
اندرون شکم رفت با آن گوشت را شوید خوردن روا شاید زیرا که خوردن مسفوح پلید شده
است فتاوی نوادر مسئله زن مجبر و نکاح حرام گردد بیکے نظر پسر مجبر و ایجاب و قبول نکاح
نکاح بقول ابو حنیفه رح ایجاب و قبول است بخلاف امام شافعی رح که نکاح بقول او وطی است اگر چه
پسر آن زن را ندیده باشد و هم زن پدر به پسر نیز مجبر و نکاح حرام گردد بدان ایها العزیز
هر که درین مسئله دلیری کند و حیله سازی کند مجبر ضلالت و کفر صریح شده باشد و از مذهب
ابو حنیفه رح بیرون شده باشد و انکار کلام الله سبحانه آورده باشد کما قال الله تعالی
ولا تنکحوا ما نکح اباءکم زیرا که ابو حنیفه رح نکاح جز ایجاب و قبول چیزے دیگر نکرده
...وهم زن مجبر و شده حرام شود اگر به خبر ... دست دراز کرده باشد یا نباشد اما

مادرش را نکاح کرد و دست درازی بدو نکرد و باز طلاق کرد دختر آن بر وی حلال باشد دستور
القضاة وایضاً مجموعه معاملات مسئله منکوحه و مزنیه و ملموسه پدر بر پسر حرام است وایضاً
منکوحه و مزنیه و ملموسه پسر بر پدر حرام است اگر فرج داخل وی را ببیند حتی که اگر پدر زن را
طلب کرد دستش بشهوت بر دختر نه ساله رسید آن زن بر وی حرام گردد و اگر دست پسر بمادر
بشهوت رسید بر پدرش حرام گردد و بر وی حلال نشود و یا نظر پدر بر فرج درون دختر خود افتاد
واشتها کرد که اگر مر این چنین کنیزک بودے با وی وطی مے کردم زن پدرے حرام شود از جهت
بردن اشتها و یا پسر فرج درون مادر را دید بر پدرش حرام گردد و اگر زن ذکر مردے را ببیند
بشهوت نیز حرمت مصاهرت ثابت میگردد و اگر پا در زن دست افتاد بشهوت نیز دخترش
حرام گردد خزانة المفتین مجموعه خانی و ملتقط مسئله اگر بلمس و نظر این چنین زنان مذکوره
فی المسألة الاولی در حال انزال شود حرام نگردد زیرا که تصرف شهوت او در غیر محل است وایضاً
[illegible]ل کرد در بر زن دخترش بر وی حرام نگردد زیرا که این تصرف شهوت در غیر محل است مجموعه
خانی معاملات مسئله جمع کردن میان دو زنے که اگر فرض کرده شود یکے از ایشان را ذکر و دیگر
انثے نکاح جائز نبود پس جمع کردن در نکاح یک شخص نیز جائز نیست مگر در سه زن [illegible]
اول چون دختر زن و با پدر یعنی زنے که شوهر او را دختر باشد از زن دیگر جمع میان ایشان
رواست دوم خوشدامن و زن پسر آن یعنی اگر کسے زنے را با شوهر آن در نکاح خود جمع کند نیز
رواست سوم زن و کنیزک آن زن شرح ابو المکارم مسئله بخشیدن وطی کنیزک بکسے روا
نیست مگر بود تمام کنیزک را بخشد و یا بخرد و یا نکاح کند منقول است که شخصے بخدمت
ابن عمر حاضر شده گفت که مادر من وطی کنیزک خود را بمن بخشید روا هست یا نه گفت روا نیست
[illegible] چیز کمبه با تمام بتو بخشد و یا از وے بخری و یا در نکاح خود آری شرح السنه مسئله حرام
کردن حلال سوگند است خانیجان و هیچنان اگر شخصے گوید که با تو سخن کردن حرام است
با سخن گفت کفارت یمین لازم شود و هیچنان اگر گفت که حلال بر من حرام او کل حل علی حرام
[illegible]ل المسلمین علی حرام و نیت نکرد چیزے را امام فضیل و فقیه ابو جعفر و ابو بکر الاسکاف
[illegible] بن سعید گفته اند که بدین الفاظ اگر آن شخص را یک زن باشد بائنه شود بیک

طلاق و اگر چهار زن داشته باشد همه بیک طلاق بائنه شوند و اگر نیت داشته باشد سه
طلاق را سه واقع شود ولا یصدق فی عدم النیة قضاءً لانه صار عرفا ولهذا لا یحلف به الا الرجال
فی النوازل مسئله اگر شخصے گوید که حلال خدا بر من حرام اگر فلانے کار کنم و بکرد پس ورا
اگر زن باشد زنش طلاق شود بیک طلاق بائنه و اگر او را نباشد بعد ازان تزویج کرد زنے لازم
کفارت لازم ست جز طلاق شرح شمسی مسئله مردے تزویج کرد زنے را در عدت وفات و جماع کرد با
بعد از مضی عدت اگر شوهر دیگر کند جائز ست زیراکه شوهرے که در عدت کرده بود شوهر نبود بلکه
زانی و هر طریق عدت منقضی میشود و اگر دران عدت از وی حمل گرفت نیز عدت منقضی میشود یعنی
عدت بوضع حمل مضمرات مسئله مردے تزویج کرد زن دیگرے را و او دخول کرد بدو و او خبر ندارد
از شوهر دیگر آن زن بعد از فرقت تجب العدة علیها یعنی برو عدت لازم شود و اگر آن مرد بر بودن
شوهر آن زن خبر دارد پس بعد فرقت عدت لازم نشود ولا تجب العدّة علیها زیراکه گویا او زانی
بود و در زنا عدت نیست و نیز بر شوهر اول حرام نشود بسبب زنای او و فتوی برین ست شرح شمسی
مسئله در عدت چرا سه حیض مقدار کرده اند و حال آنکه یک حیض نیز کافی بود **جواب** حیض
اول از برای شناختن پاک بودن رحم زن ست از نطفه شوهر اول زیراکه در و نطفه هست پس
عدت او وضع حمل باشد و حیض دوم تحریمه نکاح زن ست بران شوهر و حیض سوم از برای فضیلت
زن آزاد ست تا فرق باشد میان کنیزک و سیده مسئله ولا عدّة علی ذمیة طلقها ذمی
شرح ابو المکارم مسئله چهار زن را عدت نیست اول مطلقه پیش از دخول دوم حربیه که فرا آمد
از زوج و شوهر او در دار الحرب ماند سوم چون دو خواهر را بیک عقد تزویج کند باید که یکے را
رها کند و آنرا عدت نباشد و وطی کردن هر این دیگر را شاید اما نکاح کردن یکے را با دیگرے را
نکاح کرده همان اول بود طلاق شود تا آنکه عدت او نگذرد آن دیگر بر وے حلال نگردد و اگر یکے را
طلاق داده دیگر خواهر او را بنکاح کرد نیز نکاح روا نیست تا عدت آن نگذرد چهارم شخصے را چهار
زنان بوده و زن پنجم بدو بکند زن اول طلاق میشود و او را عدت نیست مسائل الحاکم
کفو العلوی وایضا قال العالم الفقیر کفو الجاهل الغنی مختصر و شرح ابو المکارم
مسئله قریش را چرا قریش نامند جواب بمعنی کو و آنکه قریش نام جنبنده ست در

مسئلہ در بیان یزید

مسئلہ در بیان قصہ یزید

دریا ازان ایشان را قریش نامند وقیل قریش کسب را گویند و ایشان کسب وتجارت بسیار
میکردند ازان قریش نامند شرح شمسی **فائدہ** ہر کہ خوردنی خشک یعنی بے فتح بخورد نزع
روح برو آسان باشد **مسئلہ** لعنت راندن بر یزید روا ہست یا نہ **جواب** نے زیرا کہ او از
اہل قبلہ بودہ است و بسبب سلاح کشیدن بر اولاد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم عاصی شدہ نہ
کافر و ہر کہ بر و لعنت گوید بقول امام اعظم رح آنکس رافضی گردد و آن لعنت بر وافتد شرح امالی
کقول ما انہ ولم یلعن یزیدا بعد موت + سوی المکثار فی الاغرام غال + **بیان** آن
فرزند چون ذکر یزید درمیان افتاد پس شمہ از جنگ او بیان کنم کہ چون بود زیرا کہ اکثر
اہل روافض آنرا بکذب بدل کردہ و زیادت نوشتہ ومردمان عوام را بدان سبب کافر
ساختہ اند **منقول است** کہ ابراہیم نخعی رح را کسے سوال کرد کہ ہیچ خبرداری ازان جنگ کہ چگونہ
بود گفت دستہای خود را در جنگ بخون نیالودہ ام الحال زبان خود را بخون آلودہ نکنم زیرا کہ
آنچہ میان صحابہ گذشتہ است از شر و بدی قصہ آن جائز نیست تا عوام الناس در شک و ریب
نہ افتند و عداوت ایشان در دل نیارند کہ بسبب عداوت کافر شوند و اکثر ازین اہل قوم
با امیر المومنین معاویہ رضی اللہ عنہ نیز دشمنی دارند و نمیدانند کہ او از اصحاب خاص رسول اللہ صلعم
بود در حدیث است کہ روزی پیش رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نشستہ بود حضرت صلعم فرمود کہ
اے معاویہ از پشت تو بوی خون مے آید گفت چہ باشد یا رسول اللہ گفت از پشت تو فرزند
بزاید کہ ہلاک کنندہ اولاد من باشد حضرت معاویہ قسم بخدا یاد کرد کہ من در عمر خود زن نگیرم
و تا می عمر بے زن بود روزی مرتضے علی را از خدمت رسول علیہ السلام فرستاد کہ خلافت
بعد از شما کہ باشد فرمود بعد من ابو بکر صدیق خلیفہ باشد گفت بعد او فرمود فاروق گفت
بعد او فرمود عثمان ذی النورین گفت بعد او فرمود سوال کنندہ بعد از رحلت خلفا ثلثہ
حضرت معاویہ بمرتضے گستاخی کرد بطریق ملاعبت گفت کہ یا امیر سوال کنندہ من بودم
خلافت بمن میرسد مرتضے گفت لا بل سوال کنندہ من بودم زیرا کہ شما را من فرستادم
قبول کرد اما بعد از حضرت مرتضی دو سال خلافت بی بی عائشہ صدیقہ رضہ میکرد بعد او
اختلاف درمیان صحابہ افتاد حضرت معاویہ گفت من باشم و بو علی نام اصحاب بود و نحو

اضافت میکردند با همین سخن بیان ایشان جنگ اننا و بیست و یک هزار اصحاب کشته
شدند و پیش ازین حضرت رسول الله گفته بود که علامت قیامت آن است که در میان
اصحاب من جنگ و تیغ کشی پیدا شود اما بقوت شمشیر پادشاهی بمعاویه رسیده بود لیکن
از دیدار کردن جگر گرفت تا خود را پاک کند بتقدیر الهی دران کار فتح کرده متوطن بود بر
ذکرش نیش زد چنان درد والم او را می شد که در شب و روز نمی آرامید تا بحالت
نزع رسید حکیمان بسی زین چرا این دارو ندیدند که تا نطفه پشتش در رحم غیره زن نه
نباید معاویه گفت من قسم یاد کرده بودم که زن نخواهم کرد حکیمان باتفاق یک دیگر زنی
را آوردند بغایت پیره در هم رسیده بود چون امیر المؤمنین معاویه به وی دخول کرد در آن
قرار شد اما بحکمت الهی تا سخن رسول الله دروغ نشود نطفه در رحم آرام گرفت ازان
یزید تولد شد بدخوی او ازان بود که زن پیر گنده دم تبر پیشش آمیخته بود مشعوف الست
چون امیر المؤمنین حسین تولد شد حضرت رسول در گوش راست او اذان گفت و در
گوش چپ او اقامت گفت دران زمان فرشته نازل شد بهایت عظیم و جبرئیل گفت
یا رسول الله هر دو بال او خشک شده اند دست حسین را بر هر دو بال او بمال تا سبز شود
چون مالید سبز شد و فرشته برفت حضرت از جبرئیل پرسید که این چه بود گفت که بود خلقت
این فرشته عصیانی از وی بیامد بفرمان رب العزت بر هر دو بالش خشک شد اما خطاب
رب العزت بران شد که چون پسر رسول از پشت زهرا پیدا آید تا ترا پر بر دیا نم الحال
این بیان فرشته بود رسول علیه السلام خوشدلی کرد که پسر من با معجزه و ولادت صاحب معجزه
پس چون لایق حال انبیا و اولیا است که خوشحالی را با ایشان راه ندید پس جبرئیل بفرمان رب
الجلیل گفت که یا محمد هیچ میدانی که موت او در کجا باشد و با وی چه پیش آید گفت نه گفت موت
او در دشت کربلا از دست سواران لشکر معاویه باشد و حسین چنان بگذرد و کشته
از تشنه باشد هر سه پیچ بیس بود حضرت گفت من زنده باشم گفت نه گفت مادر و پدرش
زنده باشند گفت نه گفت خلفاء راشدین گفت نه حضرت بگریست بر غریبی حال او
و ایضا روزی حسن و حسین به بی بی فاطمه عرض نمودند که روز عید می آید و ما را جامه

بداریم فاطمه زهرا این را برسول گفت در آن زمان مهتر جبرئیل دو جامه سفید از
بهشت بیاورد اما ایشان که خاصیت بود که آن است قبول نکردند گفتند از برای ما جامه
رنگین بیاید مهتر جبرئیل فرمود که هر دو را در طشت آب اندازند هر نوعی که ایشان بخواهند
بآن رنگ شود پس امیر حسن جامه سبز خواست در حال سبز شد و امیر حسین جامه سرخ خواست
بحال سرخ شد شاید که این پیش از سرخ بودن جامه سرخ بود و الا حضرت جامه سرخ را
با ایشان نمی پوشانید چون رسول الله هر دو را خوشحال دید او نیز خوش دل شد باز جبرئیل
گفت یا رسول الله هیچ میدانی که وجه سبز و سرخ بودن جامه چه معنی دارد گفت نه گفت اما
حسن چون جامه سبز پوشید بدخواهان او را زهر دهند و اندرونش چون آب سبز برون
آید و حسین چون جامه سرخ پوشید دشمنان او را بکشند جامه او بخون رنگین شود حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه وسلم باز غمگین شد و شادیش بغم بدل گشت ایضاً مهتر
جبرئیل در مقصوره رسول الله آمد حضرت رسالت پناه صلعم با حسن و حسین نشسته بود اما
جبرئیل بصورت دحیه کلبی بود ایشان هر دو دیدند و در دامن جبرئیل در آویختند و دستها
در او میکشادند و نیک نیک میدیدند جبرئیل گفت یا رسول الله ایشان چه غرض دارند
گفت تو بصورت دحیه کلبی آمدی و دحیه کلبی هر گاه که می آید برای ایشان چیزی می آورد
از آن تو نیز نظر کنند مهتر جبرئیل در حال غائب شد باز آمد و دو سیبی از بهشت بیاورد
و یگان یگان بدست هر یک بداد ایشان خوردن گرفتند رسول الله خوشحال شد باز گفت
یا رسول الله دوست میداری ایشان را گفت آری گفت هیچ میدانی ایشان را چه میرسد
گفت نه گفت پس از آنجا خاک بیارم پاره خاک از آنجا بیاورد و گفت یا رسول الله
این خاک را نگاه کن هر گاه که ایشان را آنجا برسد این خاک سرخ شود و چون رخسار
را ببرند خون بر آید این جا است شهادت ایشان بود رسول آن خاک را با ام هانی
داد برای محافظت پس صحابه هم یاد فرزند که این مقدار بکار [illegible] هرگز دروغ میشند
و الخبر ع و ابنائه هر چیزی از ما غیب تعالی است مگر آنچه گفته است تعرض به بزرگان در آن
[illegible] مفقود است که حضرت معاویه رضی الله عنه را هر ده که [illegible]

بزیارت روضهٔ رسول الله می آمد امیرزادگان استقبال می نمودند چون نظر معاویه برآن
امیر سید ایشان را که تخم پیوح پاک حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم بید او که از اسپ فرود
آمدند و خود فرود می آمد و پاهای مبارک ایشان را بوسه میکرد و در پیش ایشان میدوید
حتی که بعضی مردان جاهل طعنه می کردند که تملق و چاپلوسی می کند **منقولست**
که روزی پشتواره برداشته در میان بازار میگذشت و میگفت أخلوا الطریق للامیر
یعنی ای مردمان راه خالی کنید برای پادشاه همه اهل بازار گفتند زهی شرافت که او راست
که با وجود این شوکت و دبدبه از برداشتن پشتواره ننگ نمی کند آورده اند که امیر
المومنین معاویه رضی الله عنه در کل حین و اوقات به یزید نصیحت می کرد که ای فرزند بر تو باد
که با خاندان رسول الله عداوت نجوئی تا بهلاکت هر دو جهانی هلاک نشوی و سبب
عداوت ایشان آن بود که روزی یزید غلامی را برای خود با میل خریدن بهایش
قطع کرد امیر حسین در میان آمد بجای خود بخرید یزید دلگیر شد با سخت تر عداوت این بود
که روزی یزید گفت ای پدر اگر شهربانو را در نکاح من در آری هر وصیت که بکنی بعد از تو
بجای آرم و شهربانو زن عبدالله بن زبیر بود طلاقش داده بود معاویه گفت که وصیت
من همین است که بخاندان رسول الله عداوت نجوئی دیگر انرا تو دانی یزید قبول نکرد و
در حال سلمان فارسی را در پیش شهربانو فرستاد که اگر یزید را قبول کنی ترا رئیس همه زنان
سازم چون در راه میرفت قاسم بن عباس بن عم النبی جوانی بغایت ظریف و با جمال
در دری قشندی ایستاده بود غرضش پرسید واقعه باز گفت قاسم گفت عرض حال ما را نیز
برسان چون از و در گذشت امیر حسین ایستاده بود غرضش پرسید واقعه باز گفت امیر
حسین گفت عرض حال من نیز برسان چون سلمان نزدیکش رفت شهربانو زن
صاحب جمال کو رحمالیت و زیبائی بی قرین بود و دید خود نیز برو عاشق شد گفت ای
شهربانو من رسول معاویه بودم بجای یزید که ترا رئیسه همه زنان سازد و در راه قاسم و
امیر حسین نیز خود را بتو عرضه کردند و من نیز آشفته تو شدم الحال هر که راضی باشی باش شهر
بانو گفت ای سلمان من چون کنیزکی خاندان رسول الله قبول شوم از آن باز نگردم مرا

امیر مے باید چون با امیر رسید در نکاح خود در آورد و چون سلمانؓ خبر المعاویہ رساند گفت
ای سلمانؓ فی الحال فتنہ درمیان یزید و خاندان رسول اللہ دشوار پیدا خواہد شد بعد از
مدت چون امیر المومنین معاویہؓ رحلت نمود یزید بہ بادشاہی نشست اما امیرزادگان
ہرگز بہ پیش او نمی رفتند روزے شخصے را بر ایشان فرستاد کہ مطیع و فرمان بردار پدر هم بودہ
از من چرا روے گردانید گفتند شنیدہ ایم کہ بر بساط تو سگے افتادہ بود و کار خلاف شرع از
تو در وجود مے آید روے ترا نخواہیم دید یزید چند نفر را فرستاد تا ایشان را بزور لشکر گرفتہ
بیارند چون لشکر رسید ایشان را در مسجد حصر کردند امام امیر حسنؓ را ہمرہ پسران بودند جنگ
کردند لشکر یزید را شکست دادند و خود را خلاص کردند بعد ازان پیرزنے اختراع
کردہ امیر حسنؓ را زہر داد در حال شکمش چنانکہ جبرئیلؑ گفتہ بود زرد و سبز روان شد و
او دران حال از شکار باز آمدہ بود پیرزن آب او را داد چون امیر حسینؓ بر در رسید زہر
دہندہ را پرسید کہ چہ کس باشد حسنؓ گفت ای برادر قول جد من بود و وقوع می شد سکوت
بہتر ست بعد از دفن کردن او یزید لشکر بسیار در عقب او روان کرد اما اہل کوفہ کس را
فرستاد کہ اگر امیر حسینؓ بیاید مدد بکنیم مراو را چون امیر حسینؓ روان شد پسر یزید حرؓ نام علی
الصباح بہ شش ہزار سوار بود و پیش آمد و نماز با مدد عقب او ادا کرد و گفت ای امیرزادہ اگر
روی این بدبخت بہ بینی ہیچ نبود و ترا از وضرے نباشد گفت من ہرگز روی او را نہ بینم
کہ سگے را بر بساط جای دادہ است ہکذا سہ روز در راہ میرفت و ہر سہ روز حر بود و پیش مے آمد
و نصیحت میکرد امیر حسینؓ قبول نکرد و ہمراہ امیر اشتر رسول اللہ بود ہر جا کہ در سفر آن اشتر
خواب مے کرد ایشان فرود مے آمدند روز سوم آن اشتر خواب کرد ہر چند کردند روان نمی شد
فرود آمدند امیر گفت نام این مقام چہ باشد گفتند دشت کربلا چون درخت از برای ہیزم
بریدند خون بیرون مے شد چون از ان خاک را دیدند سرخ شدہ بود امیر گفت ساکن
باشید کہ مقام شہادت من ہمین ست من از جد خود شنیدہ ام اما پیش از ایشان ہر دہ
لک سوار یزید رسیدہ بودند و کلانتر ایشان عمر بن سعد بود و سعد از عشرہ مبشرہ بودہ
و کنار آب را گرفتہ بودند باز حر پیش آمد و زمین را بوسہ داد کہ اگر روے او را بہ بینی بہتر بود

امیر قبول نکرد گفت پسر تو بر جای خود باش تا من از بهر تو اول جنگ بکنم پس لشکر یزید خود
این شش هزار سواران بیک بارگی تاختند همگی شهید شدند بعد از آن یزید پسر خود را
آورد و همراه آن یک پسر داشت شهید شد بعده امیر حسین رض علی اصغر را فرمود که تو با جمع لشکر
جنگ را اختیار مکن زیرا که نسب رسول الله صلی الله علیه وسلم منقطع خواهد شد و در پیش
رسول الله چه عذر آریم اما خود بتاخت و هیچ نوع بدست ایشان نمی آمد که مگر تا با عدد
برآویختند و از پیش انداختند چون شکست چونکه بدر رسید برای قتل گفت من حسین
بن علی بوده ام آن برگشت بعده شمر بن ذی الجوشن رسید هر چند کارد بر گلویش میمالید برید
نمی شد امیر حسین رض گفت که نام تو چیست گفت شمر گفت جامه را از سینه خود باز کن چون باز
کرد سینه اش نمود گفت از جد کار دیران که شده من همه تو باشی چون سر او را در پیش عمر
برد شمر گفت ای عمر بهترین قوم را کشتم عمر شمشیر را بر گردنش زد و بکشت که بهترین قوم را
چرا کشتی بعد از آن جمع اصحاب و خاندان را طرف یزید روان کردند اما از زنان در عماری زدند
که هیچ نامحرمی روی ایشان را نه بیند چون در راه به منزل سیوم رسیدند سر امام حسین رض را در خانه مرد
صالح نام نهادند علی الصباح چون سر را نزد طلب کردند سر پسر خود را بریده فرستاد قبول نکردند
باز هفت پسر داشت و هر یک را بریده داد قبول نکردند چون کلمه حقیقی را بر سر یزید دعا کرد که یا الهی
تحمل پسرین چون حسین گردان [illegible] شد ایشان همانا بردند و صالح سر حسین رض را آورده
همراه کرده دفن کرد [illegible] ای فرزندان حیدرین هر ده یک سوار یک کافر نبود بلکه همه مسلمان
و اکثر اصحاب رسول الله را دیده بودند زیرا که کافر را بعد از بعثت رسول الله تا این غایت در
روم و طوف و فتح نرسیده است مگر در آخر الزمان برسد و آنچه در قتل که مصنف رافضی بیان
کرده همه افترا و بهتان است و سبب انقطاع عقیده مردمان از خاندان است زیرا که
خاندان رسول الله این طور کار ناشایسته چگونه میرسد و مسلمانان چگونه ایشان را
خوار میپندارند و سبب جنگ از ناقبول کردن حسین رض بود امر پادشاه را و یزید ایشان را
محض برای قتل و نفرستاده بود بلکه برای گرفتن او فرستاده بود تا گناه خود را بیند و عرض کند
که من چه گناه دارم و آنچه بعضی متعصبان گفته اند که یزید بقتل او راضی شد کافر شد در

احیاء العلوم مے آرد کہ آن قول را اعتبار نیست زیرا کہ از زبان او کسے نشنیدہ و از دل
او کسے خبر ندارد و گمان بد بردن بمسلمان نہی ست کہ ظُنُّوا الْمُؤْمِنِينَ خَيْرًا و اتفاق شدہ است و
ایضاً تقصاص امیر حسین کشتن یزید سرداران لشکر را نیز علامت نارضامی اوست چہ اگر راضی
بودے سرداران لشکر را چرا کشتے زیرا کہ او را در دنیا از ہیچ کس بیم و ترس نبود منقولست
کہ چون زین العابدین علی اصغر را در پیش یزید حاضر آوردند زین العابدین بر تخت قرین او
بنشست یزید دستہا را بر گردن خود انداخت و استادہ شد و گفت ای امیرزادہ باید کہ مرا
بخشش و بحل کن زیرا کہ من لشکر را برای قتال و نفرستادہ بودم بلکہ میخواستم کہ گناہ خود را بدو
عرضہ کنم کہ چہ گناہ دارم چون یزید بغایت الحاح و تضرع و زاری نمود علی اصغر قبول
نکرد ارکان دولت او ہمراہ در شفاعت استادند و گفتند کہ ای امیرزادہ تو اولاد رسول
اللہ ہستی و رسول اللہ از کینہ و طلب انتقام از کسے نبود و بیا توازین در گذر زیرا کہ عادت
حسب این خاندان رست چہ اگر از ایشان سوزی ہزار بدی بیاید بدان نگیرند و اگر
از اکابر دنیا دین خصوصاً از عالمان اہل الیقین ذرہ از ہزار صادر شود آنرا از اقلیمے با اقلیمے
رسانند بعد ازان علی اصغر گفت کہ بخشم اما بہ چند شرط شرط اول اینکہ قاتلان پدرم را
قصاص کنی در حال دوازدہ نفر سرداران لشکر را بیاوردند گفت کہ اے بدبختان من کسے
شما را بکشتن نفرمودہ بودم چہ اکشتید گفتند شمر بن جوشن او را بکشت و شمر را عمر بن سعد بکشتن
گفت بسبب فرمانی شما را بکشتم ہمہ را زندہ پوست کشید شرط دوم اینکہ پیش ازین
امیر حسن و حسین و فاطمہ زہرا رضی اللہ عنہا را در خطبہ جمعہ یاد نمیکردند گفت اینہا را یاد بکنم یزید
قبول کرد شرط سوم اینکہ پادشاہی مدینہ را بمن سپار قبول کرد شرط چہارم
اینکہ اہل و عیال و اصحاب ما را ہمچنان بحیثیت خود چنانکہ مستورات اند ہمہ آنوشتہ و بدرقہ
ہمراہ کن تا بمدینہ برسیم یزید قبول کرد پنجہزار سوار را بدو ہمراہ کرد و چون براہ میرفت امام محمد
حنفیہ بہ پیش آمد و دہ پادشاہان بدو ہمراہ بودند و پادشاہین بادہ نیز ہمراہ بود امام محمد
تا مرا سید من کار دوشت امام محمد حنفیہ گفت ای نور دیدہ من این چہ حال ست گفت بلے از
شرط خون پدر را بخشیدم امام محمد حنفیہ گفت کہ غلط کردہ تا من زندہ ام ولایت از کسیست

قصاص و عفو بغیر از من بشما نمیرسد آن پنجهزار لشکر را بکشتند و بطرف روم روان شدند
چون برسیدند یزید را در قلعه محصور کردند بیرون قلعه سواران جنگ کردند توغان بن
رزین با سه هزار سوار سوداگر بود دران روز شهید شد اما لشکر یزید را شکست دادند مدتے
همچنان مے کردند اما در مصاف امام حنیفه کسے نمے استاد و هر روز شکست میخوردند بس
چاره جز این ندیدند که نزدیک دروازه قلعه چاهها کندیدند و اندک خس و خاشاک بربالا
آن انداختند چون امام ابو حنیفه بیخبر بر دروازه تاخت با یکے از اصحاب در چاه افتاد
او را گرفتند اما دست راست او نیز شهید شد و بدرون قلعه درآوردند در شب اتفاق
کردند که خود امام را از بیرون قلعه بکشتند دران شب آن همراه امام بگریخت و این خبر را
بلشکر امام برساند قمقمه گفت اے جوانان شما خود را مهیا دارید و من در برج قلعه تنها
شوم چون او را بیرون کشند من دروازه را بگیرم قمقمه پنهان شد و لشکر ساخته شد چون
علی الصباح اوّل از دروازه برآمد همان کار و سیصد مرد بر متعاقبان او کوفت کرم مردان
بلا عدد در یک کرت خوردند و دروازه را بگرفت در حال لشکر را در حصار درآوردند و ان
هژده اکابر تمامه همه کشتند اما یزید موے ریش را کندید و سیاهی دیگ بر روے خود مالید
تا سیاه وش شد و پوستین را باز گونه پوشید یعنی موے را بیرون کرد و جرمش اندرون و ریسمان
گاه را بر میان بست و داس در میان خود خلانید و روان شد و از قلعه برآمد ایشان چون
یزید را نیافتند بادشاهی روم را بعلی اصغر سپردند و دست امام محمد حنیفه را درآوردند و دعا کردند
متصل شد روزے بکسان زرین در بیابان میرفتند دیدند که شخصے بدین هیئت گاه کاهی میبرد
ذرگاه چه سبب بالطرق خداع ایشان دانستند که یزید است گرفته و پیش علی اصغر آوردند علی اصغر
گفت که چون بحیله غدر کردم قتلش روا نباشد اما بند سخت نهاده چنانکه چاهے بکنند و بر بالاے آن
چوبے را دراز نهاده و بوقت شام او را از ان چوب کشید و در چاه آویزان مے کرد و مردان نام
حکیمے بود که دائم اوقات در میان اصحاب فتنه انگیزی میکرد و مقدار دو میل از دو زمین را شگاف
کرده با این چاه رسید یزید را بیرون کرده برد و سه صد کس فرد شب او را نگاه میکرد و فرده بود
کشش چنین حیل آماس کرده و سه صد گروهم سپاه در وے پیدا شد که شب و روز از درد آن نالان بود

شبے در خواب دید کہ در پیش امیر حسین استادہ ست و فوطہ بگردن انداختہ و زاری و تضرع نمود کہ
یا امیر برمن ہیچ گناہ نیست کہ از گناہ من درگذر و مرا بخشش امیر نمے بخشید یزید گفت یا ابن رسول
اللہ رسول را کینہ نبود ترا نیز نمے باید چون جد را بدو شفیع آورد گفت بخشیدم گناہ ترا از ان
شادی چون بیدار شد تا بے ہیچ خورد و شکمش بترقید و آن کژدمان بیرون آمدند و آن
سیصد کس را بخوردند ہمگی بمردند و تا این غایت کژدم سیاہ را عادت ست کہ کسے را بنخورد
اگر بخورد مے میرد و این قصۂ جنگ میان اصحاب کہ روافض بکذب و بہتان بدل کردہ اند خدا تعالیٰ
مارا و شمارا و جملہ مومنان را و مصدقان زحمت شہیدان دشت کربلا بیامرزد و بر دین
مصطفوی مقیم دارد آمین یارب العالمین مسئلہ گوشت و شیر جانور پلیدی خوار
روا ہست یا نہ جواب ہست چون حبس داختلفوا فی لحم الجلالۃ وشرب لبنہا واکل بیضہا فقال
مالک وابو حنیفۃ والشافعی رحمہم اللہ تعالیٰ یباح ذلک وان لم یحبس مع استحبابہم حبسہا
وقال احمد یحرم الا ان یحبس الطیر ثلث ایام روایۃ واحدۃ واختلف الروایۃ عنہ فی
الابل والبقر والغنم فروی عنہ ثلاثۃ ایام کالطیر وھو الاظہر والثانیۃ اربعون یوما
نقل من اختلاف الائمۃ مسئلہ اگر شخصے زراعت را آب پلید آب دہد آن زراعت خوردن را
شاید یا نہ جواب شاید واختلفوا فی اکل الزروع والثمار والبقول اذا کان سقیہا بماء
النجس وعلفہا بالنجاسۃ فقال ابو حنیفۃ ومالک والشافعی رحمہم اللہ تعالیٰ ھی مباحۃ و
قال احمد یحرم اکلہا ویحکم بنجاستہا اختلاف الائمۃ مسئلہ پس خوردۂ زاغ حلال ست
یا نہ جواب حلال ست فی خزانۃ الفتاوی مسئلہ سور الغراب طاہر بای حال کان
لانہ یمسح منقارہ فی کل زمان وقال ابو القاسم ھو الصحیح وعلیہ الفتوی مسئلہ لی
تصرف المرأۃ فی ملک زوجہا لا یجوز وعلیہ الفتوی مسئلہ فی المحیط لو باعت المرأۃ مال
زوجہا واشتری شیئا بثمن زوجہا بغیر اذنہ بطل فتاوی اسنروسنی مسئلہ رجل یصلے
علی القباء والقمیص کیف یطرحہ قال الشمس الائمۃ یجعل قفاہ من تحت رجلیہ ویسجد علی
ذیلہ والبطانۃ مختصر وکذا علی جلد الحیوان شرح ہدایہ مسئلہ اگر کسے پدر و مادر را گردن
باشد باید کہ سورۂ کافرون و اخلاص و سورۂ فلق و ناس ابتر تبیہ نوشتہ بر ہر کہ بخورد

فی الحال خلاص شود و اگر سوره والضحی نوشته در کمر بندد فی الحال خلاص شود اما بعد
بشتاب تمام دور کنند والا رود که آن زن خواهد افتاد مسئله قال شرف الائمة لا
یقبل شهادة الرعیة للشحنة وللرئیس والعامل لجهلهم ومیلهم خوفا منهم وکذا
المزارع قنیه وکذلک لا یقبل شهادة من یاکل فی السوق وبین الناس لان ذا
یفعل من کان له مروة معدن فائده از خواجه احمد گیسوی منقول ست هر که را تپ ا
شود باید که این کلمات را بخواند و بدمد مجرب ست و اگر چنین نوشته آب کرده خورد نیز مجرب
اخیست ابترکانی رفتان دورفتان سنک نان دورکنون دورمنون دورکنون منود
جنون دوربا باحسن البلیق قلیدی کثیر الهدی کثیر الدی برحمتک یا ارحم الراحمین مسئله
کوهستانی می آرد که اگر مسافر به مقیم اقتدا کند در نماز چهارگانی باید که دو رکعت را ثبت کند زیرا که اگر چهار
رکعت را ثبت کند جامع باشد میان نفل و فرض در یک نیت و این جائز نباشد و باید که بعد از نماز
رکعت اول دو رکعت اخیره را بنا بر تبعیت امام بجای آرد زیرا که تبعیت امام واجب ست و این ما
استاد خواجه لطف الله متع الله المقتبسین بطول بقائه مسئله اذا مات الرجل وترک امراة
امراة وتزوجت المراة بزوج آخر لا یجوز لابیه واخیه وعمه وغیرهم ان یاخذ منه شیا و
اخذ فهو حرام نقل هدایه مسئله اگر غلام کسے بدزدی اقرار کرد بحضور خواجه دست او را
و اگر کسے غلام و یا کنیزک را یا چیزے از متاع خانه بدزدد چه واجب آید جواب درین صورت
نیز قطع دست ست و مال ایشان نیز ضامن باشد تحفة الاسلام مسئله اگر بر دزدی مال
دزدیده گواهان گواهی دهند بشنوند یا نه چو ایشنوند اما اگر گواهی بر دزدی دیرینه بدهند
نشنوند و مسموع نباشد زیرا که چون توقف بگواهی کرد گوئی رضا بدزدی دارد پس هر که رضا
بدزدی دارد گواهی او در باب دزدی قبول نباشد و حد توقف نزد بعضے یک روز ست و نزد
بعضے سه شبانه روز ست تحفة الاسلام مسئله رجل اشتری بقرة علی انها حاملة فاذا هی
لم یکن فانه یرجع الفساد البیع من فتاوی تتارخانی مسئله ولو لم یشترط فوجدها حاملة لا
یردها بخلاف الجاریة لان الحمل فی البهائم زیادة فی الجاریة عیب تتارخانی مسئله رجل
مات وله بترک شیا للورثة وطلب الغرماء من الورثة دین المیت ما علیه من القرض فلا

حق للغرماء من الورثة خلاصہ مسئلہ چون شخصے نیت روزہ در شب کند باز دران شب
ازان نیت بگردد وآن روزہ بروے لازم گردد یانے جواب نے اذا نوی فی اللیل ثم رجع فیہ
صح الرجوع خزانۃ الفتاوی مسئلہ بول الھرۃ لا یکون نجسا لعموم البلوی وبہ اخذ الفقیہ
ابو اللیث ومن منیۃ الفقہاء ان ہذہ المسالۃ فی الھرۃ الذکور اما فی الانثٰی وبحیض باتفاق
امنیہ مسئلہ اگر شخصے بر دیگرے غلہ چون جو وگندم وغیرہ قرض دارد با جل معلوم ووقت
اجل غلہ یافتہ نشود قاضی تا فصل دیگر او را مہلت دہد عجائب الغرائب مسئلہ اگر کسے بہائم
را وطی کند گوشت آن بہائم خوردن شاید یا نہ جواب شاید اما اصح آنست کہ وطی کنندہ خود
نخورد وخورد ودیگران بخورند تحفۃ الفقہاء واختلفوا ھل یجوز ان یاکل منہا ھو وغیرہ فقال
ابو حنیفۃ رح لا یاکل ھو منہا ویاکل منہا غیرہ وقال احمد رح یاکل منہا ھو وغیرہ وللشافعی
الشافعی رح وجہان وقال مالک لا یاکل منہا ھو ولا غیرہ ویحرم اکلہا علی الاطلاق
الائمۃ مسئلہ واختلفوا فی رجل کرہ رجلا علی ان یقتل اخرہ فقال ابو حنیفۃ رح یجب
القتل علی المکرہ دون المباشر وقال مالک واحمد رحمہما اللہ علیہما یقتل المکرہ والمکرہ فقال
الشافعی رح یقتل المکرہ وفی المکرہ روایتان واختلفوا فی صفۃ المکرہ فقال مالک رح
ان کان المکرہ سلطانا او متغلبا او سیدا مع عبدہ اقید منہا جمیعا الا ان یکون الصحید
عجمیا جاھلا بتحریم ذلک فلا یجب القود وقال الباقون یصح الاکراہ من کل
بر عادتہا اختلاف الائمۃ مسئلہ بعد صحابہ ہیچ احدے را بر دیگرے فضل نیست مگر اہل علم وتقوی را
گفتہ اند کہ اولاد خلفائے راشدین نیز بترتیب پدران خود فضیلت دارند بر فرزندان دیگران
چون فرزندان ابو بکر صدیق رض بر فرزندان فاروق وفرزندان او بر فرزندان عثمان رض وفرزندان
او بر فرزندان مرتضی رض الا بر فرزندان بی بی فاطمہ زہرا رضی اللہ عنہا فضیلت ندارند زیرا کہ ایشان
نسبت برسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دارند اعتبار مسئلہ المستحب ان یجدد النکاح مع امرأتہ ذات
کل شہر لدفع شبہۃ البینونۃ الحاصلۃ عن التکلم بکلمۃ الکفر وللزوج ان یصیر وکیلا من امرأتہ
تزویج نفسہا بحضور شاہدین کلما وقع فی قلبہ شک وشبہۃ۔ فتاوی زندوسی اما در مشکلات
عذر خانی آوردہ است کہ مہر دیگر بعجز دراین عقد لازم شود پس باید کہ اول پیمان مہر اولیہ را از خود ساقط

کند یعنی بخشش کند از زن بعده بدان مهر عقد بندد و اگر زن نه بخشد حیله آنست که گوید مر زن را
اے زن حقوق خود را بمن بخش چون حقوق نه بخشد مهر نیز یکے از حقوق باشد و بخشیده شود مسئله
ذبح کردن مسلمان یعنی آنکه بغیر کلمه چیزے دیگر نمے داند بہ سہو و ترسا و گنگ و کودک و زن ختنه
ناکرده حلال ست و علیه الفتوی کنز العباد یجب ان یعلم انه اذا کان فی المسألة وجوه یوجب التکفیر
ووجه واحد یمنع التکفیر فعلی المفتی ان یمیل الی الوجه الذی یمنع التکفیر لتحسین الظن بالمسلم ثم
ان کانت نیة القائل الوجه الذی یمنع التکفیر فهو مسلم وما کان خطاء من الالفاظ لا یوجب
الکفر فقائله مؤمن علی حاله ولا یؤمر بتجدید النکاح ولکن یؤمر بالاستغفار والرجوع عن ذلك
ذخیره مسئله رجل قال لآخر خرق ثوب فلان فالضمان علی الذی خرق لا علی الآمر خلاصه
اذا امر غیره باخذ مال الغیر فالضمان علی الآخذ مال الغیر فالضمان علی الآخذ ولا رجوع علی الآمر
محیط مسئله اذا سال الماء من فم النائم فاصاب الثوب طاهر سواء من ماء الفم او منبعثا من الجوف
لان الغالب ان الماء الذی یخرج من الفم حالة النوم متولد من البلغم فیکون طاهرا کیف ما کان
عند ابی حنیفة ومحمد رحمهما الله وعلیه الفتوی واقعات حسامی مسئله البقار اذا ترك البقول
علی ید اجنبی یحفظها هل یکون ضامنا قال ان ترکها مدة یسیرة مثل ان یاکل ویشرب او یبول
او یتغوط او یتوضاء ونحو ذلك لم یضمن لان هذا المقدار عفو فصول اشتروشنی و در فتاوے
قرآن خوانی مے آرد که اگر خواب کرد و بہائم از وے غائب شد و بغیبت از وے ہلاک شد چون شیر خورد و یا
دزد برد بقار ضامن باشد مسئله تعزیر کردن کسے را بمال جائز ست یا نه جواب جائز
است بطریقے که قاضی مصلحت بیند اما درین سه امور لازم ست که مطلقاً تعزیر بکند اول در آنکه
شخصے بمسجد حاضر نشود برائے خمس اوقات صلوٰة دوم آنکه شخصے برائے کندیدن حجے حاضر نشود سوم
در آنکه شخصے در صف قتال شکست او کند دستور القضاة فائده خرقه پوشانیدن و شجره
دادن مریدان را جائز ست اما مرید شخصے باشد که هرگز در خانه او فسق و فجور صادر نشود والا آن
مرید بآفات دینی و دنیاوی و ہلاکت اموال گرفتار شود منقول ست که حضرت رسالت
پناه صلعم را سه خرقه تبرک باصحابؓ رسیده ست یکے را با چادر خود ہمراه پاره پاره کرد بہر یکے از
اصحاب تبرک داد آن خرقه که در شب معراج آورده بامیر المومنین علی مرتضیٰؓ داده بود و خرقه دیگر

با اویس قرنی فرستاده بود و معلوم باد که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم اویس قرنی را
ندیده بود بلکه اویس قرنی بغیب بدو ایمان آورده بود و مهتر جبرئیلؑ او را خبر کرده بود گاہے
روے بہ یمن می نشست اصحابؓ می گفتند یا رسول الله روے بہ یمن نشستن شما را بسیار میل ست
چرا گفت اِنِّی لَاَجِدُ نَفَسَ الرَّحْمٰنِ مِنَ الْیَمَنِ **قصہ او آنست** کہ در یمن شہریست قرن
نام دران شہر بیوہ زنے بود پسرے داشت اویس نام اما از کفاف ہیچ نداشتند چون بعثت
نبوت رسول صلی الله علیہ وآلہ وسلم شنیدند ہر دو بغیب ایمان آوردند و ہمیشہ صائم الدہر بودند
و این پیرہ زن بنہایت پیری رسیدہ بود اویس از محبت رسول اللهؐ ہرگز آرام نمیگرفت
اما از خدمت مادر خلاصی نمی یافت و در روز اشتر بانی مے کرد و شبانگاہ دو نان جوین حاصل
مے آورد و ہر دو بدان افطار مے کردند آوردہ اند کہ در یمن گرگان اشتر انرا نخوردند اما اویس
در تمام روز عبادت الله مے کرد و گرگان اشتران ورا رعایت و پاسبانی و مراعات می کردند
آوردہ اند کہ چون از شہادت دندان مبارک رسول الله صلی الله علیہ وآلہ وسلم شنید
معلومش نشد کہ کدام دندان باشد تا بموافقت او دندان خود را نیز بکند. وشکند اما باحتیاط
ہمگی دندان خود را کشید باز برویید باز بکشید بکند تا ہفت بار دندانش باز مے رویید و مے کشید
چون رحلت حضرتؐ قریب شد فرمود کہ این خرقہ مرا در یمن مرتضیٰ و فاروق روان کنند و با اویس
قرنی بدہند تا ہر گاہ اویس بپوشاند از و باشد و کیفیت احوالش معلوم کرد کہ چنان می چنین
میداشت چون ایشان برسیدند در قرن چوانان اویس نام بجدی بودند کہ در صحرا مے آمدند
بعد از مدتے شخصے با ایشان بیان کرد کہ درین شہر اشتربانی اویس نام ہست و اوصاف حمیدہ
او بیان کرد ایشان گفتند کہ ہمان باشد بعد از ملاقات واقعہ را باز نمودند اویس گفت خرقہ را
درمیان نہم تا بگردن ہر کہ در آید از و باشد گفتند بہترا حضرت رسالت پناہ صلی الله علیہ وآلہ وسلم
فرمودہ ست کہ ہر کہ این خرقہ را بپوشد شفاعت امت مرا در دنیا بجا آرد چون درمیان نہادند
خرقہ بالا پرید و در گردن اویس آویخت اویسؓ در حال از سر بکشید و بوسہ کرد و بنہاد و گفت
اول حق شفاعت را بجا آرم از ایشان فروتر رفت و غسل کرد بعد از و دوگانہ سر بسجدہ بنہاد
ہاتف آواز داد کہ اے اویس نصف امت رسول اللهؐ را بتو بخشیدم سر بالا نکرد باز ہاتف آواز داد

کرد و حصه امت را بتو بخشیدم هنوز سر بالا نکرد باز هاتفی آواز داد که بمقدار عدد پشم گوسفندان
صفا و منا امت را بتو بخشیدم و صفا و منا دو قبائل اند عرب که ایشان را گوسفندان بسیار بود
هنوز سر بالا نکرده بود چون از نا آمدن او پس شد فاروق و مرتضی رضی الله عنهما هر دو در عقب او روان
شدند چون اویس شکستهای ایشان را شنید سر بالا کرد و گفت ای امیرین اگر شما آمده نمی
بودید حق تعالی تمام امت رسول الله را بمن می بخشید پس در خطره یا هیچ احد نگذرد که اویس
افضل از خلفای راشدین بود از آن خرقه بدو رسید زیرا که این الطاف الهی بود گاهی بر اکابر
میشود و گاهی بر اصاغر و از اویس قرنی سلسله از آن نماند که خرقه بخدمت نه آورده بود و در خیر
است فی العلوم آورده است که کلاه گرفتن نیز فائده تمام دارد حتی که در عرصات میان
او و میان دوزخ هفتاد صندوق پیدا شود که هر طریق این بنیاد وده باشد و معلوم باد
که هر سلسله تعلق با بوبکر صدیق دارد کلاه او یک ترکی می باید و کلاه فاروق دو ترکی می باشد
و کلاه ذی النورین سه ترکی میباشد و کلاه مرتضی چهار ترکی می باید بدان ای فرزند
که هیچ احدی را نرسد که انگشت تعرض فرا نه کند اندر اینکه در شجره چرا اسمای اولیاء الله نویسند
بعده اسم مکرم رسول الله و اسم معظم واجب تعالی می آرند زیرا که مقصود اصلی با جز این نیست که
این اسمار اشفیع آریم بدرگاه لم یزل تا امور کلی یا بطریق اسهل و اجمل سرانجام یابد پس چون
زبانهای ما ملوث است از گناه اول اسماء اولیاء الله را یاد می کنیم تا لائق یاد کردن اسم خلفاء
راشدین گردیم و چون اسم ایشان را بر زبان رانیم زبان ما پاک می گردد تا مستحق ذکر اسم شریف
رسول الله گردیم و چون اسم او را از صدق دل و یقین بر زبان رانیم زبان ما پاکتر گردد تا اسم
ذات واجب الوجود بر زبان رانیم زیرا که رسیدن بدرگاه لم یزل بی همراهی سواران نیز رو
محال است و دیگر آنکه گفته اند التاخیر یفید التعظیم و دیگر آنکه اسمای معظم چون درخت اند و اولیا
چون برگ هر چند برگ سربلندی و در هوا دارد اما ازین رو که قیامش بدرخت است پس
در نظر او بی بهای دارند زیرا که آب درخت برگ را هم رسیده و در نمایش کشیده و عوام الناس از
درخت به برگ مغرور باشند و ندانند که برگ را فریفته نیست بخود دیگر از درخت پس متعرض
باین سخن چون مغرور به برگ است و وجه تقدیم ایشان از آنست تا شخصی برگ را بیند نزدیک

سایہ آنذرخت بسجود یعنی تا اولیا را شفیع بیارد و بتذکرہ شریف اسم ذات نرسد واللہ تعالی اعلم

مسئلہ رجل علیہ دین فنسی حتی مات قال شداد رحمہ اللہ ان کان الذی بثمن مبیع او قرض لایوخذ بہ یوم القیمۃ وان کان غصبا کان ماخوذا قاضیخان مسئلہ لایکرہ الکلام عند الاذان بالاجماع ای للسامع فتاوی کامل من تکلم فی الاذان خیف علیہ من زوال الایمان ھذا محمول علی المؤذن دون السامع خزانۃ الجلالی مسئلہ اذا اشتری شیئا فصار مغبونا فیہ قال قاضیخان ابو علی النسفی لہ ولایۃ الفسخ وھو اختیار الامام ابی بکر وقال القاضی جمال الدین اذا غر البائع بان قال قیمتہ بھذا المقدار فلہ ولایۃ الفسخ محیط مسئلہ

نام خدائے عز وجل بھر زبانے کہ یاد کند حلال باشد و بحجۃ ابوذر رضی اللہ عنہ را پرسیدند کہ اگر گرگ پاد و سر گوسفند بکند و گوسفند جز آن زندہ ماند ذبح کردن او شاید یا نہ جواب شاید ہیان دو سینہ و در فتاوی خواندہ ام نیز ہمچنین آوردہ است و در ملتقط مے گوید کہ اگر گربہ سر ماکیان را از تن جدا کرد و او می جنبید بذبح حلال نشود و اگر سر گوسفند بشمشیر و یا بکارد زد و جدا کرد خوردن حلال باشد لیکن فعل مکروہ باشد اگر در وقت بسمل کردن مرغ و گنجشک را سر از تن جدا شد از سبب تیزی کارد او را بخورند و سر او را نخورند بیش از انکہ حیوان را بسمل کنند مردے دست و پائے از حیوان ببرید مگر پوست را گذاشت معلق در ان و بعد آن گاو را بسمل کردند انگاہ پوست را از ان حیوان چون گاو و گوسفند وغیرہا ببرید و آن عضو را جدا کرد حلال باشد آن عضو را بخورند لفظا عربی انیست العضو المبان یحل ہ جل مذبوح روے مذبوح سوے کعبہ آوردن سنت است بوقت ذبح باتفاق و اگر روے مذبوح بقبلہ نکند مکروہ باشد ولیکن حلال باشد اکل آن کفایۃ الاسلام مسئلہ شخصے بقرضدار خود دست دراز کردہ بود کہ تا قرض من ادا کنی ترا نخواہم ماند شخصے دیگر در آمد او را از دست او خلاص کرد اگر بطریق کفالت و ضمانت خلاص کرد قرض کنندہ طلب کند و اگر بے ضمانت خلاص کرد قرض از قرضدار طلب کند کنز الدقائق در مجالس الاسلام قاضی شمس الدین مسطور ست کہ روزے شیخ شرف الدین منیری قدس سرہ از حضرت قاضی شمس الدین سوال کرد کہ یا شیخ مشکلے دارم در اینکہ سبب وجوب سجدہ تلاوت چہ چیز باشد قاضی گفت اے فرزند معلوم باد کہ این سجدہ خالی از

امر میت یا در قصه دعدست و یا قصه وعید پس اگر قصه وعدست سجده برائے شکر و نجات
و اگر قصه وعیدست سجده از برائے خوف خدا ست مسئله لایجوز لاحد ان یدخل فی ولایة
الغیر للمنازعة معه واخذ مملکته وماله لان فیه ایقاظ الفتنة النائمة قال شیخ الامام حسام الدین
رحمه الله علیه من ایقظ الفتنة فعلیه لعنة الله والملائکة والناس اجمعین قال ابو عبدالله الحامد
رحمه الله علیه من دخل فی ولایة الغیر مع عسکرة القاهرة للمنازعة واخذ ملکه وماله بلا موجب ولم
یمتنع عن الایذاء بقول الجمهور یجب القتال ویقاتل بکل ما یقاتل به مع اهل الحرب کالرمی
بالنبل والمنجنیق وارسال الماء علیه والیه والقاء الحرق علیه واخذ امواله واسبابه ظلما وزجرا
له وعبرة وتنبیها لغیره وقال شیخ الامام العبد الجبار الحکیم الزاهد الامام الاکجل برهان الدین
الواعظ وهذا بالاجماع اما التصرف فی امواله واسبابه ظلما فقد قیل انه یباح وهو الصحیح وان کان
القاهر مسلما اوذمیا والمقهور حربیا یزول ملکه عن امواله بالاستیلاء وبقرارهما وان کان ذمیا
لا یملک القاهر اموال المقهور وکذا اذا کانا مسلمین لان اموال المسلمین معصومة لا یملك بالقهر
والاستیلاء لا یحل التصرف فیها وهذا اذا لم یکن بادیا بالظلم اما اذا کان بادیا بالظلم فعلیه لعنة الله
والملائکة والناس اجمعین یباح اخذ اموالهم واسبابهم والتصرف فیها دفعا للفتنة القائمة و
عمرة العالم قال ابو مطیع لما افتی ابو یوسف رحمه الله علیه بجواز اخذ مال البادی بالظلم والتصرف
فیه اخبر بذلك ابا حنیفة رح قال الجیب مصیب کان محمد بن الحسن رح جالسا عنده ولم یتکلم
بشئ وکان هذا منهم بالاجماع فتاوی غرائب مسئله البیضة اذا خرجت من الدجاجة المیتة
اکلت وکذا اللبن الخارج من ضرع الشاة المیتة فتاوی سراجی مسئله من رای فقیرا فی المسجد
اغنی وراح فی بیته واکل الطعام فکانما اکل لحم الخنزیر ودم الحیض فتاوی خانیه مسئله
مال شخصے مسلمان چون اسپ گاؤ واشتر و گوسفند وغیر ذلک بغیبت از صاحب مال بغیر ذبح
کردن آن نشاید و اگر ذبح کرد ضامن باشد اما در تحفة الملکی مے آرد که اگر ذابح با دیانت بود که از
هرگز بدی و حرام خواری صادر نشده باشد بذبح کردن ضامن نباشد و معلوم باد که
این اختلاف در جنس ماکولات ست که امرا را فی ذبح کردن خر و استر و کلب وغیر ذلك اگر
آن ذابح با دیانت باشد و یا بے دیانت بهر تقدیر ضامن باشد مسئله چون غسل پلید شود

پاک کرده شود یا نه جواب پاک کرده شود باید که آورند عسل را با آتش بار کنند و آن عسل را بچوبے
وزن کنند و آن جائے را نشانه کنند و بمقدار سے آب بران اندازد که اگر آن چیز ششتنی
مے بود بدان آب شسته میشد و بجوشانند آب بتمامه مے سوزد و عسل باقی ماند چون بوزن آن
چوب رسد باز بدان مقدار آب دیگر اندازد همچنانسه کرت آب را در وے بسوزاند پاک گردد نقل
مجموعه سلطانی مسئله سئل در انچه زید دراز گوش خود را فروخته است به خالد به بیع فاسد
و این دراز گوش در دست خالد نقصان یافته است به آفت سما و یه شرعًا درین صورت
رسد زید را که این دراز گوش را از خالد مع ارش النقصان بگیرد یا نه جواب رسد و کذلک
اذا کان النقصان بفعل المشتری وذکر فی بیوع الخلاصة وان کان بفعل الاجنبی
فالبائع بالخیار فی الارش ان شاء اخذه من الجانی لا یرجع علی المشتری والمشتری یرجع علی
الجانی کما فی الغصب ذکر فی القنیة فی باب البیع الفاسد اشتری جاریة بشراء فاسد ونقص
عند المشتری یردها ویرد ما نقص ولو ولدت یردها وولدها ولو فقاء عینها یردها ونصف
قیمتها لانه مضمون بالقبض والاوصاف یضمن بالقبض فتاوی قاضی خانی مسئله اگر در
شیره موش افتد و بمیرد باید که موش را بکشد پیش از آنکه ریخته شود و بماند آن شیره را تا آنکه
خمر گردد بعد از ان خمر را سرکه کند حلال میشود فی الخزانه مسئله سرکه شراب مشروع است و سرکه
حاصل میشود بدانکه نمک در خمر اندازد و در پیش آفتاب بنهد و یا خود سرکه شود سراجی فائده هر که
این اسم را بوقت چاشت از برای دفع دشمنان هفتاد و پنجبار بار بخواند آن کار را بکفایت رسد
درین کار سوگند فرموده اند که بهر یک نباید گفت و اگر نه عالم فتنه گیرد این سریست که در پیشانی
مهتر عزرائیل نوشته است اسم این است یعنی درین حروفها ب-آ-هـ-ذ-ل-م-ی کنیز خود را
بغلام خود نکاح کرد و مهری مسمی نکرد لازم شود یا نه جواب نه و بعضی گفته اند که هرگز لازم نشود عجیبة
المسائل مسئله تزویج کرد زنے را بجبر و نکاح کردن برو و مهر لازم شود چگونه باشد حل مشکل
این است که این شخص است که بزنے زنا میکند و در میان آن زنا برے زن نکاح کند برو دو مهر لازم
شود یکے مهر مسمی که در میان عقد نامیده بود و دیگر مهر که بسبب زنا لازم شده است زیرا که چون در
زنا قبل از تزویج و گر نکاح کرد حد ساقط شد پس فدیه حد مهر مثل لازم مے شود مسئله دجتل

زنا بامرأة فتزوجها وهو حبلى بطنها فعليه مهران مهر مثل بالزنا لانه سقط الحد حين تزوجها
قبل تمام الزنا ومهر آخر وهو المسمى بالنكاح عجيبة المسائل مسئلہ فی الفتاوی الذهبی
سئل عن علماء بخارا عن رجل جاء فی مجلس فلان وجلس فوق المتعلم عالما بالعبادات مثل
الصلوٰة او الزکوٰة والحج والصوم والحیض والنفاس هل یجب علیه شیء ام لا فاجابوا بان هذا
علی اربعة اوجه استخفافا وحقارة او اهانة او مزاح ولو تقدم علی وجه الاستخفاف طلقت
امرأة ولو کان علی وجه الحقارة او الاهانة یکفر ولو کان علی وجه المزاح یعزر ویشهر والفتوی علی قولهم
فی زماننا وفقنا العلماء مسئلہ در کنز آورده است که در حد سرقه صلح بمال جائز است اما در حواشی او
مے آرد که صلح همچنان کند که اگر وه درهم سرقه کرده باشد به برابر او پنجاه درهم از دزد طلب کند تا اول
یکے به پنج میشود و غیر او را تنبیه بود و ایضاً فدیه دست بریدن ساقط میشود مسئلہ در ایضاح
آورده است که بیع و شرا بر چند نوع است یک نوع او حرام است چنانکه گوشت که در وے کرمان افتاده
باشند زیرا که بسبب افتادن کرم گوشت حرام میشود و یا چون خوک و یا خمر و یا حر الاصل زیرا که در
عجائب الغرائب آورده است که اگر بائع مشتری را گوید که این چیز بدان شرط میفروشم که غارتی
است یعنی هلاک غیر است بسرقه و یا بغصب گرفته ام و یا شخصے حر الاصل است که من بعد شمارا
مارجوع نباشد و آن چیز در ملک مشتری هلاک شد و یا خود را کرد مشتری را رسد که ثمن خود را
از بائع باز گیرد و این چنین بیع مطلقاً روا نباشد و نوع دیگر فاسدست و فاسد را دو روی
است یکی آنکه او بنقص قریب بیک رد او بوصل چه اگر احد متعاقدین فسخ کند شاید که چنانکه گوشت
گندیده ی شود مکروه شود حرام پس اگر فسخ کند شاید و اگر صلح سازد بیع روا باشد و یا چون مبادله
لبن بلبن و در فتاوے سراجی آورده است که اگر شخصے شیر را بلبن بدهد بدان شرط که باز
شیر را از ماده گاؤ دوشیده بدهد بعد از مدتے احد از متعاقدین فسخ کند بدین که برابر این شیر
بمن غله بده پس بحکم شرع او را غله رسد پس شیر را بشیر دادن روا باشد اما با فساد اما در
قنیه وری آورده است که شیر ماده گاؤ را بشیر بز و گوسفند بدهد روا گردد پس روا نباشد
و نوع دوم بیع مکروه و آن بیع جائز باشد اما آثم گردد چنانکه شخصے در شهر خود غله از شهر خود جمع
کند و با دیگران به بیع گران بفروشد و یا شخصے پیشوائے کاروان آید و بیع آن شهر را که ارزان

مسئلہ در بیان صلح بمال

بنا یابند چون نیکو بد یعنی نیک خواهی کار و ایشان کند و یا چون یک کس بیع را سر انجام داده باشد دیگری در میان در آید و یا در وقت اذان جمعه یعنی بعد اذان جمعه درین صور ہا بیع کند جائز باشد اما آن شخص آثم گردد مسئلہ گواہی حربی بر حربی دیگر رواست با ختلاف ملت ایشان وگواہی حربی بر ذمی روا نیست وگواہی ذمی بر ذمی رواست باختلاف ملت ایشان وگواہی اعرابی و روستائی بر شہری روا نیست زیراکہ ایشان حروف نحو تواند بجا آورد وگواہی شہری بر اعرابی رواہست وگواہی اعرابی بر اعرابی دیگر نیز رواہست زیراکہ دران ولایت جز مانند ایشان یافتہ نمے شود نسخہ می مسئلہ اذا ادعی عیب بالدابۃ لا

یثبت حتی یقیم البنیۃ وان اقام بنیۃ العیب یثبت العیب ان قال البائع ان مات علی

عیب الدابۃ فہو علی بیع علیہ وان اقام بنیۃ علی ذلک لان البائع غیرہ علی ذلک و

الصحیح ان عیب الدابۃ لا یثبت لانہ لا یعتبر وقت ضربہ قیل یضرب وقت الشتاء وقیل

وقت الصیف وقیل وقت الربیع شرح ہدایہ مسئلہ چون مسافر در نماز چہار گانی با امام مقیم اقتدا کرد چہار رکعت را تمام کردن برو فرض میشود واگر بر قعدہ اول نشست نماز ش فاسد شود اگر در شفعہ اول اقتدا کرد نیز تمام کردن لازم بود واگر در شفعہ آخر اقتدا کرد نیز چہار رکعت را تمام کردن لازم بود مسئلہ آوردہ اند کہ روزی زنے بخدمت رسول اللہ حاضر شد گفت یا رسول اللہ شوہر من دوستی ندارد گفت برو یاد کہ از ناشزو عات بہ پرہیزی ہمچنان کرت زنے سوال کرد رسول اللہ صلعم ہمین جواب داد بعد ازان گفت یا رسول اللہ من در حق او چیزی کردہ ام ازان پس من دوستی او روز بروز مے افزاید حضرت رسالت پناہ بغایتے درشتی واعراض فرمود و او را از پیش خود دور کرد حتی کہ آن زن کہ بر و استادہ بود آنہا نیز بریدہ انداخت پس گفتہ اند کہ اگر شخصے اندک و بیش از سحرے دانستہ باشد چنانکہ اگر پسر را با در خود مہربان بکند از روی سحر آنکس کافر گردد و فتاوے لوادر مسئلہ اگر کسے از جہت بہیان چراغ بنہد ویا از جہت ایشان مرغ و یا گوسفند و غیر ذلک را بکشد و یا گوشت بیا تاج خروس را ببرد و یا دان تعویذ نویسد پس آن کافر میشود و زنش طلاق میشود اگر تجدید نکاح کرد فیہا والا ہمیشہ زنا کار ست تفسیر یعقوب مسئلہ یوسف بن خالہ عرد بن وا

باشد بستان ابو اللیث سمرقندی رحمة الله علیه در دلیل العارفین مسطور است که چون زن و شوهر را
نزدیکی حاصل میشود در ان میان مهتر جبرئیل علیه السلام پارهٔ خاک از موضع مدفن آن طفل می گیرد و در رحم
زن فرشته است که آنرا ملک الارحام میگویند بدست آن میدهد چون از طرف مادر و پدر آب در رحم
قرار می گیرد آن خاک بدان آب می آمیزد و مدت چهل روز در دست بالیدن گیرد و پس از آن بفرشته دیگر دهد
فرشته دیگر از دست او میگیرد و مدت چهل روز میپاید تا اندامهای او درست میشود چون گوشت و پوست
و استخوان و عروق پیدا شد از حضرت عزت خطاب می آید که ای فرشته سر شکم بشکاف و فواید اکل و شرب و طعام
و سمع و بصر و شم و ذوق در وی [illegible] و پا بهایش راست کن که قوت مشی من میدهم و دستهایش راست
کن و قوت بطش من میدهم بعد از ترتیب جمله اندام مدت ده روز در [illegible] افتاده باشد بی روح
بعد ازان گفته اند که حیات بمنزلهٔ اسپ [illegible] است هر چیز را که لمس میکند زنده میشود پس اول حی
او زنده میشوند بعد ازان هر دو گرده و در روده زنده میشوند که این ارواح نباتی گویند بعد ازان حیات
است میان جگر بند و روده که مخرج نفس از آنست بدان روح حیات بالا سرایت میکند و نفس پیدا
میشود پس این هنگام حیوان نام می یابد بعد ازان فرشته است که آنرا ملک الارواح میگویند
ارواح را داخل میکند که آنرا ارواح نفسانی و جاری گویند که سمع و بصر و ذوق خاصیت اوست و روی
طفل در شکم مادر بطرف ناف میباشد یعنی پشت او بطرف پشت مادر و روی او بطرف روی مادر او
می باشد و پس [illegible] شیخ ابوعلی سینا و بخاری آورده است که نفس جدا است و ارواح جدا زیرا که
در حالت خواب ارواح بیرون می آید و در حالت بیداری داخل میشود و در وقت موت بر زمین
بیرون [illegible] خلاف ملحدان را که نزد ایشان ارواح و نفس هر یکی نیست و منقولست که چون
ارواح در رحم می آید چهار خط را همراه می آرد یکی اینکه اجل که مقدار کذا و کذا سنین و شهور و ایام عمر
او باشد و در فلان ساعت اجل و منقبض میشود کما قال الله تعالی اذا جاء اجلهم لا یستأخرون
ساعة و لا یستقدمون یعنی مقدار یک گرفتن [illegible] پس و پیش نشود اما نزدیک اعتزال مقتول
باجل خود مرده باشد چه اگر قاتل نکشتی مدت چهل روز زنده بودی اما نزدیک اهل سنت و جماعت
این قول محض کفر است دوم خط دیگر رزق او نوشته می باشد که مقدار کذا و کذا این شخص خورد
سوم خط دیگر عمل او نوشته میباشد که مقدار کذا و کذا عمل از وی در وجود می آید خواه نیکی خواه بدی و نوشته

دیگر مذہب او نوشته نباشد که این کس بدوزخ میرود و یا به بہشت منقولست که گریۂ کودک
بعد از ولادت از انست که او تا این غایت جمله امور غیب را یاد میداشت آیا شد یا درین حالت
فرشته می آید و پیشانی او را سخت میمالد بتمامه آن یادرا فراموش میکند از ان اندوه در گریه میشود
منقولست که طفل بعد از ولادت در مدت چهار ماه گریه میکند دران اثنا لا اله الا الله
بیان میکند و در چهار ماه دیگر محمد رسول الله را بیان میکند و در چهار ماه دیگر اگر مادر و پدرش
مسلمان بودند میگویند اللهم اغفر لی ولوالدی واگر مادر و پدرش کافر بودند میگویند اللهم
العن علی والدی مسئله اگر طفل گریه کند باید که سورهٔ لایلاف را نوشته در گلویش بندد آرام
شود مسئله بدانکه دیدار باریتعالی را دیدن رحمت و روزی خواهد شد بعد از دخول در بہشت
مومنان را یعنی زنان امهات اخلاق هر اهل روافض وحشویان را که نزدیک روافض بغیر از
بی بی فاطمه زهرا زنان دیگر نه بینند و نزدیک حشویان که بغیر از بی بی عائشه صدیقه رض
زنان دیگر نه بینند و این قول آنها محض باطل ست شرح عقائد مسئله در دور مجالس آورده
است که زنی بود صاحب جمال از غایت گریه کردن چشمان او بی نور شده بودند از و پرسیدند
که چرا گریه میکنی گفت شنیدم که فردای قیامت زنان را دیدار نباشد گفتندش که این ضعیفه
این قول روافض ست لا اهل زنان را دیدار باشد گفت پس ازین قرار نشوم از گریه زیرا که
چشمان من از جهت دیدار او کور شده است مسئله چون شخصی چهار زنان داشته باشد و
زن پنجم را نکاح کردن خواهد روا باشد یا نی جواب حیله آنست که از زن اولینه که آخر او
بعقد در آورده باشد اذان اذن خواهد اگر اذن داد بعد ازین هر چند زنان که بکند لا الی نهایه
روا باشد و این روایت در مشکلات خلاصه خانی مسطور است اما مفتی را شاید که این مسئله
را بر دانشمندان زود آورد نگذراند بعد ازان فتوی دهد مسئله رجل نوی السفر فی رمضان
وهو صائم فقبل ان یخرج من العمرانات ان اکل علیه الکفارة فتاوی سراجی و قران خوانی
مسئله شخصی بدست کفار اسیر شده بود و فهمید اند که ماه رمضان کدام باشد پس تحری کرده
یک ماه را روزه داشته است شرعا اگر تحری موافقت افتد روا باشد یا نی جواب باشد
اما اگر معلوم شود که آن تحری قبل از رمضان بود و یا بعد از رمضان بود نیز آن روزه محسوب

باشد باید سیجاب روا باشد فتاوی قرآن خوانی مسئلہ مستاجر را روا نباشد که دابه مستاجر را بزند
اصلاً عند ابی حنیفه اگر بزند و هلاک شود ضامن باشد و همچنین بکشیدن لگام عقب بلکه او را آنچنان
میکنند با میرود و عندهما بضرب معتاد ضامن نباشد و دابه عاریت را بزند نیز ضامن شود باتفاق اما
اگر دابه را مزدور کرده در غیر موضع معتاد بزند و هلاک شود باجماع ضامن شود فتاوی نوادر مسئلہ اگر
شخصے اهل الحرفته در پیش یکے عهد کرده که کسوت و طعام را این داده باشی و من بندگی شما را قبول
کردم که قدیم الایام در پیش شما باشم و بعد از مدت آنکس مے خواهد که از پیش وی برود در رفتن تواند باز جواب
تواند و آنچه از طعام و کسوت بوے داده است آنچه آنکس کرده است هر دو برابر شود و هیچ احد از
دیگرے چیزے طلب دارد نقل از تاتارخانی مسئلہ در فتاوی اختیار آورده است که در سفر نیت را
قصر نیست زیرا که در اتیان و ترک مسافر مخیر است و قبل اتیان در حال نزول و ترک در حال
رفتن در فتاوے ظهیری و خلاصه بنا نیست مستحسن داشته نقل صلوٰة باجینی مسئلہ مکروه است اقتدا
باهل هوا و بدعت کردن چون جبلیه و قدریه و روافضیه و خطابیه و مشبهیه و آنکه قرآن مخلوق
گویند اقتدا با ایشان مطلق درست نیست نقل از باجینی مسئلہ مکروه است تکرار جماعت
کردن در مسجد که اهل آن مسجد نماز بجماعت گذارده باشند و این در صورتے مکروه است که قوم آخر
از قوم اول اکثر باشند اما اگر یکے یکے و در یک گوشه باشند مکروه نباشد و در جامع صغیر خانی گفته
است که این جمله در صورتیست که آن مسجد در شارع عام نباشد اما اگر در شارع عام باشد تکرار جماعت
بابانگ نماز و اقامت مکروه نیست زیرا که امام معلوم و معین شرط است از برای کراهیت و این جائے
معلوم نے نقل صلوٰة باجینی مسئلہ نماز گذاردن بر فوق مسجد مکروه باشد اگر جائے یابد در صحن مسجد
و اگر جائے نیابد مکروه نباشد نقل باجینی مسئلہ چون زنے وفات یابد باید که موہائے او را در دو
گیسو کنند یکے را بجانب راست بر بالائے قمیص بر فوق صدر او بانهند و دیگر را بجانب چپ همچنان کنند
سوال اگر زنے موئے داشته باشد او را چه باید کرد و گیسو کرده همچنان بطریق مذکور مانند تشبیه
بزنان مے شود و اگر دو گیسو کرده متعاقب او بانهد آن نیز تشبیه بزنان میشود از آنکه زنان را هم
دو گیسو مے باشد و مرد را نیز دو میشود و اگر بر سر پیچیده بانهد آن نیز قلب موضوع میشود پس چه باید
کرد جواب باید کرد که موہائے مرد را سه گیسو سازد یکے را پس پشت در زیر یک لفافه و

نهند و دیگر را در زیر دیگر کتف او نهند و سوم را در زیر پشت او و برابر گردن بنهند. نقل از
خلاصة الفقه مسئله اگر مردے کالائے خرید بدانکه او را سه روز خیار کرد و بعد از ان اگر تصرف
کرد در ان مبیعه چنانکه اسپ بود بر نشست و یا سوار بود بار کرد و یا ماده گاو بود بدو شید و
یا کنیزک بود وطی کرد و یا بوسه داد بشهوت یا او را مس کرد درین حال همه جائے او را خیار
باطل باشد و بیع جائز و لازم آید رد نتواند کرد و نیز اگر کنیزک بشرط بکر خرید پس کامله پیدا شد
بطریق که زنان دانند بوطی رد نتوان کرد کفایة الاسلام

باب در بدا السلکن

راه فقیری هزار و یک منزل است و اصل و چهار مقام است

باب اندر بیان خرقه

سوال اگر ترا پرسند که خرقه چیست و چند معنی دارد جواب بگو که خرقه پوشش به پنج
معنی اطلاق کرده اند اول خرقه اصل است که لم یزل خواست تا کسوف خلق بر موجودات
پوشاند قوله تعالی اِذَا اَرَادَ شَیْئًا اَنْ یَّقُوْلَ لَهٗ کُنْ فَیَکُوْنُ آفرینش خرقه اصلی است که هر
دو عالم را پوشاند و خرقه دوم عرش و خرقه سوم زمین است و خرقه چهارم لیل و نهار است
قوله تعالی وَجَعَلْنَا الَّیْلَ لِبَاسًا وَّجَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا و خرقه پنجم بهم است.

باب اندر بیان خرقه اصلی بر دو وجه است

آورده اند پس جمله موجودات
از کتم عدم بصحرائے وجود آورده اند و این وجود معدوم بود چون ایشان را از نیستی بهستی
آورده و این خرقه را بایشان داده است در معنی خرقه اصلی نام نهاده اند و این خرقه دوم عشق
است و این خرقه را نیز بوجود آمده است اول عشق را نا گفتن و نا پرسیدن و تعلیم علم نشناسد
و حاصل نشود و چون بر وجود وی آمد که معلوم شود و دوم چیزے نتوان داد که عشق نیست

قال النبي صلى الله عليه وسلم من اكل الطعام في بيت المصيبة في اليوم الاول تبرأ منه الايمان ومن اكل
الطعام في اليوم الثاني تبرأ منه الملائكة المقربون ومن اكل الطعام في اليوم الثالث فقد تبرأ منه
الرحمن. قال النبي صلى الله عليه وسلم ان الله بريء من الذين ياكلون الطعام في بيت المصيبة قبل مضي
ثلاث ايام المراد بالنهي لاغنياء الناس لا للفقراء اذا هم المستحقون ويستحب الاطعام لاهل
المصيبة اذا لم يكن معهم نواحة لان النبي صلى الله عليه وسلم اطعمهم على عمه حمزة ايام التعزية واذا
كان فيهم نوحة لا يجوز لانها اعانت على المصيبة وذلك منتهى مختار الفتوى ان اعرابيا جاء الى

النبی علیہ الصلوٰۃ والسلام فقال یا رسول اللہ ان انبی مات والطعام یرسل مع الجنازۃ ما شان
تلک الطعام هو حلال ام حرام فقال النبی صلی اللہ علیہ وسلم هو حلال وامر الصحابۃ باکله ولکن یکره
اذ کان بین القبور من تجید الواعظین ومن لم یاکل الطعام الذی یرفعون مع الجنازۃ فهو مبتدع وتابع
الیهود لانهم لا یرفعوا مع الجنازۃ ولم یاکل ایاسا من مقدسی من الذخیرۃ الطعام الذی یحمل خلف الجنازۃ
یحل اکله لا المصیبۃ یحملون هذا الطعام لاجل حامل الجنازۃ فیحل اکله فی الملتقط لو حملوا
الطعام خلف الجنازۃ یحل اکله و لعموم البلوی وقد وقع فی بعض النسخ لا یباح اکله هذا الطعام
فهو مخالفۃ النسخۃ المتقدمین والمتاخرین والحاد بعدم الاباحۃ المکروۃ لا من زین وسی الطحاوی
وسئل عن ابن عباس رضی اللہ تعالی عنہ عن الرجل یقوم باللیل ویصوم بالنهار ولا یحضر بالجماعۃ
هو قال فی النار قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم من منع میراث وارث حرم اللہ تعالی میراثه عن الجنۃ
فی تفسیر ابی طالب الکرمانی فائدہ وتعوید چشم زخم بد نظران هر گاہ نظر کسے رسد این تعوید
را نوشتہ نگهدارد خدا تعالی او را از آفت نظر امان دهد وسہ مرتبہ بر آن نظر رسیدہ بدمد بفرمان
رب العالمین شفا یابد مجرب است بسم اللہ الرحمن الرحیم۔ اعوذ برب عیسی وشہابا
قابین فی حجر یابس وما قاوس العین بالعین ردۃ العین الی العین فی کبد لا حلیۃ یا عظیم یا عظیم
یا عظیم یا اللہ یا اللہ برحمتک یا ارحم الراحمین نوع دیگر اگر کسے را چشم تاریک باشد
بیارد بیخ زعفران را وبساید ودر چشم کشد با چوب سرمہ دان وبعد از ان ندد جوبہ ابگیرد
پنبہ آلودہ کردہ بالائے چشم نهد بعد از ان دو کلیچہ از گل کند و بالائے چشم نهد روشن گردد
بفرمان اللہ تعالی مجرب است نوع دیگر روشنائی تلخہ ماهی ومشک وزعفران کف دریا
وچاکسو این جملہ را آس کند وبا شهد آمیزد ودر چشم کشد روشن گردد ان شاء اللہ تعالی
نوع دیگر برگ سپند را بگیرد وبکوبد بہمراہ شیر کند در شب بمالد علی الصباح ودر دهن بگیرد از
دهن وگندہ بوئے وجملہ علت برطرف شود بحکم باری تعالی نوع دیگر اگر کسے را دست و
پائے عرق شود هم پرست وپائے بمالد عرق کم شود ان شاء اللہ تعالی

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست ابواب و فصول و مسائل و حکایات ارشاد الطالبین

تمام فہرست کتاب ارشاد الطالبین

نقش سلیمانی فارسی

مؤلفہ جامع کمالات صوری و معنوی مولنا مولوی حکیم محمد عبدالرشید عبدالعزیز صاحب لاہوری حاضر باش مشیر تالیفات ریاست بہاولپور، مملو از اعمال مجربہ و تعویذات و عملیات و معمولات بزرگان حق آگاہ قابل دید ہے قیمت ۳ر

تعویذ سلیمانی فارسی

مؤلفہ و مجربہ حقیقت آگاہ افلاطون زمان ارسطو دوراں مولوی حکیم محمد عبدالرشید عبدالعزیز صاحب لاہوری حاضر باش و مشیر تالیفات ریاست بہاولپور، مشتمل بر اعمال و نقوش مجربہ و اقسام تراکیب ممتحنہ قابل دید ہے قیمت ۴ر

مجربات سلیمانی فارسی

مؤلفہ و مجربہ حاکم استحضار احکامات جناب مولنا مولوی حکیم محمد عبدالرشید عبدالعزیز صاحب لاہوری حاضر باش و مشیر تالیفات ریاست بہاولپور، گنجینۂ حرز جسمانی و روحانی مجربات اولیاء اللہ و نقوش و عملیات اسمائے باری تعالیٰ قیمت ۴ر

گنجینہ عملیات مکمل فارسی

مؤلفہ مسیح علوم تسخیر محی کیوف تعبیر موجد فنون غریبہ محرم اسرار عجیبہ جناب مولنا مولوی حکیم محمد عبدالرشید عبدالعزیز صاحب لاہوری حاضر باش و مشیر تالیفات ریاست بہاولپور، مشتمل بر نقشہائے عجیب و غریب و تراکیب جدید و مفید معہ ادعیہ متبرکہ آیات قرآنی ہے قیمت ۶ر

معیار الحقائق شرح کنز الدقائق فارسی

مصنفہ فاضل اجل ضیاء الدین محمد الحسینی الحنفی رحمۃ اللہ علیہ حاوی مسائل فقہیہ کتابیست لاجواب کہ طلبا را از دیگر کتب فقہ و فتاوی مستغنی مینماید۔ کاغذ رنگہ خط خوب۔ قیمت .. .. عار

مجموعہ سلطانی

رسالہ ایست حاوی کل مسائل فقہیہ حنفیہ بزبان فارسی بطریق سوال و جواب اگر بچہ ہا را از بر کنانیدہ شود تمام عمر از صراط مستقیم نہ لغزند و بر دین محمدی قائم و استوار مانند و ہمچناں برائے ہر شیب و شاب ہم مفید ست لہذا موجودگی ایں رسالہ پیش ہر مسلمان از واجبات ست قیمت ۳ر

خواب نامہ فارسی

مصنفہ ابن سیرین رحمۃ اللہ علیہ کتابیست لاجواب در علم تعبیر مصنف علام رحمۃ اللہ علیہ اقسام رویائی صادقہ و اضغاث احلام را بوجہ بیان نمودہ کہ ادنے حرف شناس ہم مثل معبر کامل تعبیر ہر خواب بنہج خوب میکند بعد حشو و زوائد و تصحیح اغلاط بحسن خوبی خط و کاغذ عمدہ طبع شدہ قیمت .. .. عہ